

اِنجیلِ برنابا

متن کامل

براساس نسخه خطی ایتالیایی
کتابخانه سلطنتی وین و
نسخه انگلیسی دانشگاه آکسفورد

اِنجیلِ بَرنابا

متنِ کامل

براساس نسخه خطی ایتالیایی کتابخانه سلطنتی وین
و نسخه انگلیسی دانشگاه آکسفورد

چاپ اول ۱۳۷۹
:
چاپ هفتم ۱۳۹۷

اِنجیل بَرنابا

چاپ هفتم - ۱۳۹۷

کتاب‌مقدس. عهدجدید. اسفار غیررسمی. انجیل برنابا. فارسی.
انجیل برنابا / ترجمه حیدرقلی سردارکابلی؛ ویراستار جمشید غلامی‌نهاد.
تهران: نشرنیایش، چاپ هفتم ۱۳۹۷.
۷۲۰ ص. ISBN 978 - 964 - 90047 - 9 - 2
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
ص. ع. به انگلیسی: THE GOSPEL OF BARNABAS
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. محمد(ص)، پیامبراسلام، ۵۳ قبل از هجرت – ۱۱ ق. – مسیحیت. الف. سردارکابلی، حیدرقلی، ۱۲۵۴ – ۱۳۳۱ هش. ب غلامی‌نهاد، جمشید، ۱۳۴۶– ، ویراستار.
BS۲۹۰۰/۴آ۳ب فا ۲۲۹/۹۳۰۵
۱۳۷۹
کتابخانه ملی ایران ۷۸–۲۶۱۲۹م



نشر نیایش
۰۲۱۲۲۰۶۰۰۲۳ - ۰۹۳۵۷۰۹۸۸۷۰
www.nashreniayesh.ir
www.nashreniayesh.com

انجیل برنابا
ترجمه علامه حیدرقلی سردارکابلی
ویراستار جمشید غلامی‌نهاد
حروفچینی نویسان . صفحه آرا مهدی فیروزخانی
لیتوگرافی آریا . چاپخانه‌ی نیمروز
چاپ هفتم ۱۳۹۷ . ۱۰۰۰ نسخه

۷۵۰۰۰ تومان

◘ درآمد

◘ متن

تصویر نسخه‌ی خطی ایتالیائی انجیل برنابا

که هم اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی وین نگه‌داری می‌شود

Vero euangelio di iesu chiamato christo
nouo profeta mandato da dio al mõdo
secondo la descritione di barna
ba apostolo suo

Barnaba apostolo di iesu nazareno chiama
to christo • a tutti quelli che habitano sopra la
terra pace e consolatione desidera • charissimi
il grande e admirabile dio questi giorni pas
sati ci a uisitati per il suo proffeta iesu christo
• in grande misericordia di dottrina e miracu
li per la qual chosa molti ingannati da satana
sotto pretesto di pieta predichano empiissima do
trina • chiamando iesu figlio di dio repudian
do la circoncisione patto di dio in sempiterno
e concedendo ogni cibo immondo fra li quali e
paulo e ingannato del quale non senza dolo
re io ne parlo • per la qual chosa io scriuo
quella verita la quale ho ueduta e sentita
nella conuersatione che ho conuersato con ie
su acio che • siate salui e non siate ingannati

disse ha abraham il fato circha alla circõcissione he fece lo
pato suo dicendo . la anima che non hauerra circoncissa la
charne sua la dissperdero dal populo mio in sempiterno .
tremorno li disscepoli di timore ha quesste parole di iessu
perche con empito di spirito parllo . allora disse iessu lasciate
temere ha cholui che non ha circoncisso il suo preputio
perche elgie priuo del parradisso . he deto questo iessu di |
23a nouo disse il spirito in molti he pronto nello seruitio di DIO
ma la charne he inferma . debe pero considerare lomo che
teme DIO che chossa he la charne he doue ha hauto origine
et doue si ridura . del fango della terra chreo DIO la charne [a] he
in quella spiro il spirito uitale con sofiare dentro ui he pero .
quando la charne impedisse il seruitio di DIO come fango
deue essere dissprezzata he cõchulchata impero che . cholui
che odia lanima sua in questo monddo la chustodisse in uitta
etterna . quello che sia la charne al presente li desiderij suoi lo
manifessta che he uno chrudo innimicho di ogni bene . perche
sollo lei desidera il pechato . deue adonque lomo per com-
piazere ad uno suo innimicho lasiare di piacere ha DIO suo
chreatore [b] quessto consideratelo uoi . tutti li santi he proffeti
sono stati innimici della loro charne per seruitio di DIO he
pero prontamente he con allegrezza andauano alla morte per
non offendere la leggie di DIO . data ha mosse seruo suo he
andare seruire li dei falsi he bugiari . Recordatiue di helia
23b che | fugiua per lochi disserti di monti mangiando sollamente
erbe uesstito di pelle di chapra . ho quãti giorni non ceno .
o quanto fredo sostene . ho quante pioue il bagnete he per
spazio di sette hani che dura quella asspra perssecutione della
immonda iezabel . Racordatiue di eliseo che manggiaua
pane di orzo uesstendo uillissime uestimenti . io ui dicho
in uerita che chosstoro non temendo disprezzare la loro
charne herano con spauento temuti dalli Re he principi .
questo basterebe per dissprezare la charne ho homeni . ma
se uoi mirarete li sepolchri chonosscerete quello che he la
charne .

---

[a] خلق الله ادم من الطين منه.   [b] الله خالق.

because it will secure thee in the judgement of God. But I warn thee that without mercy shall he be judged who judgeth without mercy.'

50.

'Tell me, O man, thou that judgest another man, dost thou not know that all men had their origin in the same clay ? Dost thou not know that none is good save God alone ? wherefore every man is a liar and a sinner. Believe me, man, that if thou judge others of a fault thine own heart hath whereof to be judged. Oh, how dangerous it is to judge ! oh, how many have perished by their false judgement ! Satan judged man to be more vile than himself ; therefore he rebelled against God, his creator : whereof he is impenitent, as I have knowledge by speaking with him. Our first parents judged the speech of Satan to be good, therefore they were cast out of paradise, and condemned all their progeny. Verily I say unto you, as God liveth in whose presence I stand, false judgement is the father of all sins. Forasmuch as none sinneth without will, and none willeth that which he doth not know. Woe, therefore, to the sinner who with the judgement judgeth sin worthy and goodness unworthy, who on that account rejecteth goodness and chooseth sin. Assuredly he shall bear an intolerable punishment when God shall come to judge the world. Oh, how many have perished through false judgement, and how many have been nigh to perishing ! Pharaoh judged Moses and the people of Israel to be impious, Saul judged David to be worthy of death, Ahab judged Elijah, Nebuchadnezzar the three children who would not worship their lying gods. The two elders judged Susanna, and all the idolatrous princes judged the prophets. Oh, tremendous judgement of God ! the judge perisheth, the judged is saved. And wherefore this, O man, if not because [in] rashness they falsely judge the innocent ? How nearly then the good approached to ruin by judging falsely, is shown by the brethren of Joseph, who sold him to the Egyptians, by

نسخه‌ی مترجَم انجیل برنابا به زبان عربی که توسط محقق مسیحی مصری مرحوم دکتر خلیل سعادت از انگلیسی‌به عربی ترجمه شده

١٢ « فأجاب ابرهيم : (يا بنيّ اذكر إنك استوفيت طيباتك فى حياتك ولعازر البلايا ١٣ لذلك أنت الآن فى الشقاء وهو فى العزاء .

١٤ « فصرخ الغني أيضاً : (يا أبتاه ابرهيم ان لى فى بيت أبى ثلاثة أخوة ١٥ فارسل إذا لعازر ليخبرهم بما أعانيه لكى يتوبوا ولا يأتوا إلى هنا »

١٦ « فاجاب ابرهيم (عندهم موسى والانبيا فليسمعوا منهم)

١٧ « أجاب الغنى (كلا يا أبتاه ابرهيم بل إذا قام واحد من الأموات يصدقون) .

١٨ « فأجاب ابرهيم (ان من لا يصدق موسى والأنبياء لا يصدق الأموات ولو قاموا (أ)) .

١٩ وقال يسوع « انظروا أليس الفقراء الصابرون مباركين الذين يشتهون ماهو ضرورى فقط كارهين الجسد ٢٠ ماأشقى الذين يحملون الآخرين للدفن ليعطوا أجسادهم طعاما للدود ولا يتعلمون الحق ٢١ بل هم بعيدون عن ذلك بعدا عظيما حتى إنهم يعيشون هنا كانهم خالدون ٢٢ لأنهم يبنون بيوتا كبيرة ويشترون أملاكا كثيرة ويعيشون فى الكبرياء » .

الفصل الخامس والعشرون(ب)

﴿ كيف يجب على الانسان أن يحتقر الجسد ويعيش فى العالم ﴾

١ حينئذ قال الكاتب : « يامعلم إن كلامك لحق ولذلك قد تركنا كل شيء

(أ) قال ابرهيم من لم يعتقد كتاب موسى وكتاب سائر الأنبياء لم يعتقد لمن يحيي الموتى من بنى آدم منه .

(ب) سورة الزبطل التنفس « الضبط للنفس ؟ » .

مقدمه‌ی ویراستار

(مسیحیت، تاریخ و حقیقت)

«... تقلیدی که آن را به پوبلیوس لنتوس نسبت می‌دهند می‌گوید که مسیح معاصر پیلاطس بود. وی به سنتاس رومانی بدین‌طور نگاشت که در این روزها مردی که الی‌الآن موجود است ظاهر شده است. مردی صاحب قوّات و اقتدارات عظیمه می‌باشد. مردم وی را پیغمبر عظیم دانند و شاگردانش وی را ابن‌اللّه خوانند و اسمش عیسی مسیح است. مردگان را زنده می‌کند و مریضان را از هر نوع مرضی شفا می‌بخشد. و خود شخصی معتدل‌القامه است. علامات دلسوزی و شدّت عزم از سر و رویش باهر [است]، بطوری که هر کس او را بیند دوست دارد و از وی بترسد. موی‌هایش میگون و اصلاً طلائی رنگ و مستقیم می‌باشد و از مقابل گوش‌ها مجعّد و درخشان و مثل عادت نصاری موی‌هایش به دو نیمه منقسم است. پیشانیش مستوی و نرم [است]. رویش را عیبی متصوّر نیست و مایل به قرمزی می‌باشد. بینی و دهان وی را عیببی نیست. ریش کامل و تمامی دارد که رنگش همچو رنگ مویش می‌باشد و آن نیز به دو قسمت شده است. چشم‌هایش کبود رنگ و درخشنده است و چون کسی را سرزنش و توبیخ نماید خیلی ترسناک و باهیبت است و در ارشاد و پند و موعظت و تعلیم خیلی نرم و شیرین زبان می‌باشد. کسی خنده وی را ندیده است؛ ولکن بسیاران گریه وی را دیده‌اند. دست‌هایش خیلی خوش‌ترکیب و خوش‌نما و راست است. شخصی دیرگو و کم‌سخن و از تمام بنی‌نوع خود خوش‌روتر و خوشگل‌تر است... .»

(قاموس کتاب‌مقدس، ۸۰۷)

منابع و مآخذی که بتوان با اتکا بدان‌ها عیسی، این پیامبر بزرگ الاهی، و تعالیم وی را -آنگونه که به واقع بوده است- مورد شناسایی و مطالعه قرار داد، متأسفانه در حداقل ممکن است. تنها مأخذی که امروزه در اختیار است و به شرح حیات و آموزه‌های عیسی (ع) پرداخته، عهدجدید[۱] است که از اناجیل چهارگانه و دیگر مکتوباتی که بدان منضم گشته فراهم آمده‌است؛ و پرواضح است که این اثر، مأخذی درون‌دینی است.[۲]

۱- New testament

۲- علاوه بر اناجیل چهارگانه‌ی متی Matthew لوقا luke مرقُس Mark یوحنا John که اختصاصاً با عنوان اناجیل Gospels شناخته می‌شوند، کتابها یا رسالات دیگری نیز بدین اناجیل چهارگانه منضم گشته که اصطلاحاً به رسایل الحاقی و یا ملحقات موسوم گشته‌اند. علاوه بر این دو نوع مأخذ -که البته اولی به شرح و توصیف زندگانی و حیات عیسی پرداخته و دومی تاریخچه‌ی فعالیت‌های تبلیغی رسولان و برخی نیز مربوط به دوره‌ی حواریون و گزارش از عقاید مسیحیان نخستین است- پاره‌ای آثار مکتوب که به حواریون و شخصیت‌های قرون آغازین مسیحیت منسوب است در دست می‌باشد که همواره از آنها با عنوان عهدجدید، اناجیل و آثار مجعول Apocryphal یاد شده است. نظیر انجیل مصریان Gospel of The Egyptian، انجیل توماس، Gospel of The Thomas انجیل نیقودیموس، Gospel of The Nicodemus، انجیل دوازده تن Gospel of The Twelve، و نیز انجیل برنابا که یکی از اناجیل -به اعتقاد کلیسا- مجعول است. پس بنابراین منابع موجود در مطالعه پیرامون شخصیت و تعالیم عیسی در این چند اثر بظاهر متفاوت منحصر گشته: ۱- اناجیل رسمی چهارگانه: Canonical Gospels ۲- ملحقات عهدجدید. ۳- آثار و اناجیل مجعول Apocryphal Gospels؛ که انجیل برنابا نیز یکی از همین اناجیل نوع سوم است. ←

لیکن تنها کتابی که منبعی غیر مسیحی به شمار می آید و ظاهراً در حدود سال ۹۳ میلادی و توسط یوسفوس[۱] (۳۷-۹۷م) مورخ یهودی نگاشته‌شده، کتاب روزگار باستان یهودیان[۲] است. در این کتاب تنها ذکری مختصر از عیسی به میان آمده و درباره‌ی این پیامبربزرگ گفته‌شده:

«در آن زمان عیسی نامی می‌زیست که انسانی مقدّس بود، اگر بتوان اساساً انسانش نامید؛ زیرا کارهایی شگفت می‌کرد و به مردم تعلیم می‌داد و حقیقت را شادمانه درمی‌یافت. بسیاری از یهودیان و یونانیان پیرو او بودند. این شخص مسیح بود.[۳]» (دورانت ۶۵۲/۳)

فقدان منابع در شناخت دقیق تعالیم و شخصیت عیسی، بزرگترین مشکل مسیحیت و مسیح شناسی

پس، بناچار باید پذیرفت که فقدان منابع و مآخذ در شناخت دقیق تعالیم و شخصیت عیسی بزرگترین مشکلِ مسیحیت و مسیح‌شناسی[۴] بوده و هست. اما تحقیق در همین تنها منبع و مأخذ موجود در مسیح شناسی -یعنی اناجیل چهارگانه و مکتوبات یا رسایل منضم به آنها- بسبب وجود تناقضات فراوان میان آنها چندان سهل و آسان نیست، که بعداً در جای خود به پاره‌ای از این دو یا چندگانگی‌ها اشاره خواهد شد.

نسب نامه و چگونگی ولادت عیسی در اناجیل و رسایل عهد جدید

اگر از برخی اختلافات اناجیل در تاریخ ولادت عیسی بگذریم باید گفت:

«تولد حضرت عیسی (ع) را به روزگاری که هرودس پادشاه

← البته آنچه که می تواند در شناخت حیات و رسالت عیسی به کار آید، به اعتقاد ارباب کلیسا، تنها نوع اول است و نوع دوم یا ملحقات چندان اشاره‌ای به حیات عیسی ندارد و البته نوع سوم نیز می تواند مورد مراجعه محققین واقع شود. (جهت توضیح درباره‌ی اناجیل مجعول ← مصاحب ۱۷۸۸/۲؛ Cambridge ۴۷۸، Britannica ۹۹۵-۹۹۴/۱۴)

۱- Uosephus

۲- Antiquities of The Jews

۳- پاره‌ای از مورخین و محققین این بخش از کتاب فوق را مجعول و الحاقی می‌دانند؛ چه بعید می‌نماید یک یهودی معاند با مسیحیان، اینگونه با جلال و شکوه از عیسی یاد کند. (← دورانت ۶۵۳/۳)

۴- christology

یهودا بود منتسب می‌کنند.»(دورانت ۶۵۶/۳)

البته این نیز تنها یک حدس و گمان است؛ زیرا تا به حال هیچ دین‌پژوه و محقق تاریخ ادیانی، نتوانسته زمان دقیق و حقیقی تولد عیسی را معلوم کند.(← ویر ۷۹۹)

در انجیل متی چنین آمده که مریم(ع) از روح‌القدس حامله شد و بنابر فرمان فرشته‌ی الاهی، که در عالم خواب بر یوسف‌ناصری پدیدار گشت، بدو امر شد که طفل در رحم را عیسی بنامد.(← متی ۱۸/۱-۲۴) لوقا نسب عیسی را از طریق یوسف نجارناصری به داوود می‌رساند و این نسب‌نامه را همراه با قید «حَسَب گمان خلق» ذکر می‌کند.(← لوقا۲۴/۴-۳۲) متی هم با ذکر شجره‌نامه‌ای مفصل، نیز بر این باور است که عیسی فرزند داوود است.(← متی ۱/۱-۱۶) پولس‌رسول[1] در رساله‌دوم به تیموتاؤس تأکید می‌کند که عیسی از نسل داوود بوده‌است.(← دوم‌تیموتاؤس ۸/۲) همو در رساله به رومیان بر همین نسب عیسی تأکید دارد و می‌گوید: «... [عیسی] به حسب جسم از نسل داوود متولد شد.»(رومیان ۳/۱) نیز در خطابه‌ای که در کنیسه‌ی یهودیان در شهر انطاکیه دارد عیسی را از نسل داوود می‌داند که موعودی برای نجات بنی‌اسرائیل است.(← رسولان ۲۲/۱۳-۲۳)

مادر، برادران و خواهران عیسی در اناجیل

در بیان متی علاوه بر نسب‌نامه ذکری نیز از خانواده‌ی عیسی به میان آمده و از کسانی بعنوان برادران و خواهران عیسی نام برده شده‌است. متی از قول همشهری‌های عیسی، یعنی مردم ناصره نقل می‌کند که وقتی آنان از دیدن معجزات عیسی شگفت‌زده شدند، با خود گفتند:

«آیا این پسر نجّار نمی‌باشد و آیا مادرش مریم نامی نیست و برادرانش یعقوب[2] و یوسف و شمعون و یهودا. و همهٔ

۱- The Apostle Paul

۲- معروف به یعقوب عادل که در حدود سال ۶۲ میلادی به قتل رسیده است.(←دورانت ۶۷۷/۳) او از همفکران پولس رسول و پطرس حواری بود و بعدها به ←

خواهرانش نزد ما نمیباشند پس اینهمه را از کجا بهم رسانید.»
(متی ۵۵/۱۳)

مرقُس نیز همین سخن مردم ناصره را، البته با اندک اختلافی جزئی بدین‌گونه نقل می‌کند:

«مگر این نیست نجّار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون و خواهران او اینجا نزد ما نمیباشند و از او لغزش خوردند.» (مرقُس۳/۶)

بنابراین ازکسانی موسوم به یعقوب، یوشا(یا یوسف)، یهودا و شمعون، بعنوان برادران عیسی -و قطعاً فرزندان صلبی یوسف نجارناصری- نام برده شده و هر چند که گفته شده عیسی خواهرانی نیز داشته؛ لیکن در اناجیل بصراحت نامی از آنان به میان نیامده است.

اناجیل آنگونه که باید به شرح کودکی عیسی نپرداخته‌اند

اناجیل تقریباً هیچ یک بروشنی و تفصیلی که باید، درباره‌ی کودکی عیسی سخن نگفته‌اند و بر همین اساس این مرحله از حیات عیسی نسبت به دوره‌ی رسالت وی تیره و مبهم است. با این‌وجود لوقا می‌گوید که عیسی در روز هشتم ولادت ختنه و نامگذاری شد.(←لوقا۲۱/۲) و در ادامه بیان می‌دارد که مریم عیسی را از ناصره‌ی جلیل به اورشلیم آورد و نزد شمعونْ نامی برد که از قبل روح‌القدس به او وحی کرده بود که عیسی را خواهد دید. این شمعون که زاهد بوده و پیوسته در هیکل (=معبداورشلیم) سکونت داشته‌است، تمامی رسوم شریعت‌موسوی را در مورد عیسی به جا می‌آورد و به مریم می‌گوید که این فرزند مایه‌ی آزمون بنی‌اسرائیل است. از آن پس زنی زاهد موسوم به «حنّا» همگان را به آمدن عیسی بشارت می‌دهد.(← لوقا ۲۵/۲-۳۸) البته این بشارت، بیقین بنابر نقل اناجیل، بشارتِ آمدن موعود، نجات بخش و رهاننده‌ی قوم اسرائیل است. بنابر آنچه که در اناجیل آمده قبل و بعد از ولادت عیسی کسانِ وی -و بعداً همگان- از آمدن عیسی یا

بشارت شمعون به مریم که عیسی مایه‌ی آزمون بنی‌اسرائیل است

← سمت اُسقف کلیسای اورشلیم منصوب شد. «رساله‌ی یعقوب» که از ملحقات عهدجدید و یکی از رسایل رسولان می‌باشد از اوست.(← رسولان ۱۸/۲۱؛ غلاطیان ۹/۲)

همان موعود قوم اسرائیل آگاه می‌شوند و این تبشیر گاه از جانب فرشته‌ی خداوند به یوسف ناصری در خواب (← متی ۱۸/۱-۲۴) و زمانی از سوی جبرئیل به مریم است. لوقا بشارت جبرئیل به مریم را چنین نقل می‌کند:

«فرشته بدو گفت ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافتهٔ. و اینک حامله شده پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمّی شود و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. و او بر خاندان یعقوب تا بأبد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

(لوقا/۱ ۳۱-۳۵)

یحیی، پیامبر مبشر عیسی در عصر میلاد

از این بشارات که بگذریم در اناجیل از یحیی، پیامبر بنی‌اسرائیل، که دوره‌ی دعوت و رسالت وی مقارن با بعثت عیسی است، بعنوان بزرگ مبشر آمدن عیسی در عصر میلاد سخن به میان آمده. مرقُس درباره‌ی یحیی و بشارت وی بر آمدن عیسی چنین می‌گوید:

«و یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر میبود و خوراک وی از ملخ و عسل برّی. و موعظه میکرد و میگفت که بعد از من کسی تواناتر از من میآید که لایق آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم. من شما را بآب تعمید دادم لیکن او شما را بروح‌القدس تعمید خواهد داد.» (مرقُس ٦/۱-۸؛ نیز ← لوقا ٣/١٦؛ متی ۱۱/۳؛ یوحنا ۲۷/۱؛ قس برنابا ۴۴/۳۰-۳۱)

آغاز رسالت عیسی در حدود سی سالگی و پس از غسل تعمید بوسیله‌ی یحیی

لوقا نیز همین بشارت را، با اندکی تغییر و اختلافِ در لفظ نقل می‌کند (← لوقا ۱۵/۳-١٦) و البته این بشارات جدا از بشارت‌های صُحُف انبیای پیشین بنی‌اسرائیل درباره‌ی ظهور عیسی (ع) است.(← مثلاً اشعیا ۱۴/۷؛ ۱/۵۴-۸؛ میکاه ۲/۵؛ زکریا ۹/۹) یحیی نه تنها بعنوان یک مبشر و پیامبر مأمور است تا آمدن عیسی را بر بنی‌اسرائیل ابلاغ کند؛ بلکه هموست که عیسی را تعمید می‌دهد و پس از تعمید یافتن از یحیی است که رسالت عیسی آغاز می‌شود. مرقُس در این‌باره چنین می‌گوید:

و واقع شد در آن ایّام که عیسی از ناصرهٔ جلیل آمده در [رود] اُردن از یحیی تعمید یافت. و چون از آب برآمد در ساعت آسمانرا شکافته دید و روحرا که مانند کبوتری بر وی نازل میشود. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خشنودم.»
(مرقُس۹/۱-۱۱؛ نیز ← لوقا ۲۱/۳-۲۲)

رویاروئی عیسی با شیطان، پس از شنیدن سروش الاهی

لوقا تاریخ این واقعه، یا به تعبیری بهتر آغاز رسالت عیسی را در حدود سی‌سالگی وی می‌داند.(← لوقا ۲۳/۱)گفته شده که عیسی پس از شنیدن سروش آسمانی به مدت چهل روز در آزمونی سخت، به رویاروئی با شیطان رفته و بعد از سپری شدن این مدت به ابلاغ رسالت خویش پرداخته است:

«پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان میبرَد. و مدّت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه میکرد و با وحوش به سر میبرد و فرشتگان او را پرستاری مینمودند. و بعد از گرفتاریٔ یحیی، عیسی بجلیل آمده به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده. میگفت وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیکست پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»
(مرقُس۱۲/۱-۱۵)

لوقا آزمون عیسی از سوی شیطان را بگونه‌ای مفصل‌تر از مرقُس، که حاوی گفت‌وگوی عیسی با شیطان است، نقل کرده.(← لوقا۱/۴-۱۲) نیز آنچه که متی در این باره نقل می‌کند مشروح‌تر از چیزی است که لوقا می‌گوید.(← متی ۱/۴-۱٦)

غلبه‌ی عیسی بر شیطان و آغاز رسالت

پس از آزمون عیسی از سوی شیطان، رسالت او آغاز می‌شود و از آنچه که عیسی بر حواریون خویش توصیه می‌کند، شاید بتوان چنین دریافت که دست کم در آغاز، حوزه‌ی رسالتِ خویش را قوم بنی‌اسرائیل می‌دانسته است.(← متی ۵/۱۰-٦؛ ۲۵/۱۵)

شروع دعوت عیسی از سرزمین جلیل، به روایت اناجیل

اناجیل شروع دعوت عیسی را سرزمین جلیل یادکرده‌اند.(← متی ۱۷/۴-۱۸؛ نیز ← مرقُس۱۴/۱-۱۵؛ لوقا ۱۴/۴-۱۵؛ یوحنا ۳۵/۱ به بعد) عیسی

دعوت خویش را با بشارت به ملکوت خدا آغاز کرده و مردم را به توبه در پیشگاه خداوند فرا می‌خواند. روایت مرقُس و متی در توصیف دعوت وی چنین است:

«میگفت وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.» (مرقُس ۱۵/۱)

«از آن هنگام عیسی بموعظه شروع کرد و گفت توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» (متی ۱۷/۴)

مقابله‌ی کاهنان یهود با عیسی

این در حالی است که کاهنان و فرقه‌های یهود از شنیدن خبر دعوتِ عیسی به خشم می‌آیند و می‌کوشند تا با رویاروئی با او و تحمیق آحاد مردم مانع انجام رسالت عیسی شوند. توضیح اینکه یهودیان معاصر با عیسی عموماً در پنج فرقه یا مذهب خلاصه می‌شدند:

فرقه‌های یهود در عهد عیسی

فرقه‌ی صدوقیان

گروهی از یهودیان، صدوقیان[1] بودند. اینان منکر مکافات و اجر اخروی (← راسل ۴۴۷/۱) دارای اشتغالات سیاسی و در کل فرقه یا حزبی سیاسی بودند. در انجیل متی بصراحت آمده است که صدوقیان منکر قیامت هستند.(←متی ۲۳/۲۲؛ نیز: لوقا ۲۷/۲۰)

فرقه‌ی فریسیان

دومین گروه فریسیان[2] هستند. نویسنده‌ی کتاب اعمال‌رسولان درباره‌ی صدوقیان و فریسیان می‌گوید:

«... صدّوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل بهر دو.» (رسولان ۸/۲۳)

این گروه ضمن اینکه خود را مؤمنین حقیقی و معتقدینِ صالح شریعت موسوی می‌دانستند، همواره در انتظار ظهور «مسیا»[3]ی موعود به سر می‌بردند.

فرقه‌ی هرودیان

هرودیان[4]، گروه سوم یهودیان معاصر عیسی هستند که خواهان سلطنت موروثی در خاندان هرود[5] بودند. این جماعت در عین اینکه

۱– Sadducees
۲– Pharisees
۳– Messiah
۴– Herodians
۵– Herod، در مآخذ فارسی و عربی نام این خاندان هیرودس، هیرودیس و ←

در پذیرش فرهنگ و تمدن روم از خود نرمش نشان می‌دادند و هیچ مخالفتی با رومی‌ها نداشتند، خواهان استقلال سلطنت در قوم یهود نیز بودند.

فرقه‌ی قانیان

چهارم قانیان (یا زلوت‌ها[1]) یا غیرتمندان بودند. قانیان بر خلاف هرودیان بشدت با سلطه و فرهنگ رومیان مخالفت می‌کردند و پیوسته در حال شورش علیه رومی‌ها بودند.

فرقه‌ی اسینیان

اسینیان،[2] پنجمین گروه یا فرقه از قوم یهود بودند که بر دور بودن از فساد جهان و اهل آن اصرار داشتند و بر این باور بودند که باید زهد و ترک دنیا را پیشه ساخت و مؤمنین باید ضمن گوشه نشینی و پرداختن به نماز و روزه در انتظار ظهور «مسیا» (← Britannica ۵۳۸) باشند. جز این گروه‌های پنجگانه، عامه‌ی مردم یهود بودند که پایبندی و التزام چندانی به احکام و مسایل شریعت موسوی نداشتند.(← ناس ۵۵۲-۵۵۳ و ۵۸۰-۵۸۱)

عیسی برای انجام رسالت خویش حواریون را برمی‌گزیند

عیسی در همان آغاز و در چنین فضائی،کسانی از مردمِ پیرامونِ خویش راکه دل به دعوت او داده بودند برمی‌گزیند تا وی را در انجام رسالتی که بر دوش دارد، یعنی بیداری قوم اسرائیل، همراهی و یاری کنند. این گزینش در همان برخوردهای آغازین وی با مردمِ سرزمین جلیل آغاز می‌شود. در انجیل مرقُس در این باره چنین آمده:

«و چون به کنارهٔ دریای جلیل می‌گشت شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا میاندازند زیرا که صیّاد بودند. عیسی ایشان راگفت از عقب من آئید که شمارا صیّاد مردم گردانم. بی‌تأمّل دامهای خود راگذارده از پی او روانه

→ هیرودوس آمده است. این سلسله که در زمان حضرت عیسی در فلسطین فرمانروائی داشت، بعدها عنوان «سلطنت یهود» را به خود اختصاص داد. هرودیان را خاندانی نالایق که در دروه‌ی حکومت آنان در همه جای کشور هرج و مرج حاکم بوده، دانسته‌اند. این سلسله مورد تأیید و حمایت رومی‌ها و به قدرت امپراتوری روم متکی بود.(← مصاحب ۳۲۶۴/۲)

۱– Zealots ۲– Essenes

شدند. و از آنجا قدری پیشتر رفته یعقوب بن زَبْدَی و برادرش یوحنّا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح میکنند. در حال ایشانرا دعوت نمود پس پدر خود زَبْدَی را با مزدوران در کشتی گذارده از عقب وی روانه شدند. و چون وارد کفرناحوم شدند بی‌تأمّل در روز سبت بکنیسه درآمده بتعلیم دادن شروع کرد.» (مرقُس ۱۶/۱-۲۲)

همانگونه که درکلام مرقُس، در روایت بالا آمده، عیسی حواریون خویش را بجهت «صید مردمان» برگزید.

تأکید عیسی بر صفات جمالِ الاهی و خطاب وی به حواریون

مردمانی که به اعتقاد وی تنها در ظواهر شریعت یهود غرق شده و به فلسفه‌ی وضع این احکام وقعی نمی‌نهادند. ظاهر خویش را به دینداری آراسته بودند؛ لیکن دنیا در قلب سیاهِ آنان جای گرفته بود و خدا را تنها با صفات جلال، که حاکی از قهر و غضب الاهی بود، می‌شناختند. عیسی حواریون را برگزید تا لطف، رحمت و صفات جمالِ الوهی را بر آنان بخوانند و به روایت لوقا خود، آنان را «رسول» نامید.(← لوقا ۱۳/۶) در انجیل متی سخن عیسی خطاب به حواریون چنین روایت شده:

«هان من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان میفرستم پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.»
(متی ۱۶/۱۰)

عیسی اظهار کرامت را به حواریون تفویض می‌کند

بنابر آنچه که در اناجیل آمده حواریون توانِ اظهار کراماتی را نیز دارا بوده‌اند و این از سوی عیسی بدانان تفویض شده بود:

«[عیسی] دوازده نفر را مقرّر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشانرا بجهة وعظ نمودن بفرستد. و ایشانرا قدرت باشد که مریضانرا شفا دهند و دیوها را بیرون کنند.»
(مرقُس ۱۳/۳-۱۴؛ نیز ← لوقا ۱/۹-۲)

عیسی نیز خود بدیشان خطاب می‌کند:

«نزد گوسفندان گم شدهٔ اسرائیل بروید... بیمارانرا شفا دهید ابرصانرا طاهر سازید مردگانرا زنده کنید دیوها را بیرون نمایید مفت یافته‌اید مفت بدهید.» (متی ۶/۱۰-۸)

کرامات صادره از حواریون، پس از رستاخیز عیسی

نیز همین کرامات در سفرهای رسولان، آن هم پس از رستاخیز عیسی گزارش شده است. بعنوان نمونه در کتاب اعمال رسولان دربارهی پطرس حواری آمده که وی -یعنی پطرس- در اورشلیم «بیماران و رنج دیدگان ارواح پلیده» را شفا داد.(← رسولان ۱۵/۵-۱۶) همچنین در جزیرهی ملطیه و جزیرهی مالت هم کراماتی از او سرزده است.(← رسولان ۱/۲۸-۱۰) نیز در ضمن یادکرد از یکی از کرامات پولس گفته شده که برنابا همراه وی بوده است.(← رسولان ۱/۱۴-۱۲) در همانجا انجام این امور خارق العاده تقریباً به همهی رسولان حتی به استیفان شهید (← رسولان ۸/۶) نسبت دادهشده و تصریح شده که:

«و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم بظهور میرسید.» (رسولان ۱۲/۵)

اتفاق اناجیل در تعداد حواریون و اختلاف در ذکر نام آنها

در اینکه حواریونی که از سوی عیسی برگزیده شدند دوازده تن بودهاند، تردیدی نیست و اناجیل همه در تعداد آنها متفقالقولند؛ لیکن اختلاف در ذکر نام دقیق همهی آنها سبب شده تا نام و هویت برخی از حواریون دقیقاً روشن نباشد. در میان اناجیل جز انجیل یوحنا، اناجیل سهگانهی نظیر[۱] بترتیب دوازده تن حواری عیسی(ع) را نام بردهاند، البته با تفاوتی اندک؛ لیکن در انجیل یوحنا چنین ترتیبی نظیر اناجیل سهگانهی متی مرقُس و لوقا رعایت نشده و هر ازگاهی، یوحنا بنابر مناسبتی، با نقل واقعهای نام یکی از حواریون را ذکر میکند وگاهی نیز از آن حواری به «شاگردی» یا «شاگردی دیگر» تعبیر میکند، (مثلاً: ← یوحنا ۱۵/۱۸) و بر خلاف اناجیل سهگانهی دیگر تعداد حواریونی راکه یوحنا نام میبرد، به دوازده تن نمیرسد. آنچه مایهی شگفتی است اینکه یوحنا از حواریی یادکرده که وی را «نَتَنائیل»[۲] مینامد و او را از اهالی قانای جلیل معرفی میکند.(← یوحنا ۴۵/۱ و ۲/۲۱) این در حالی است که هیچ یک از اناجیل متی، مرقُس و لوقا ذکری یا اشارهای به

«نَتَنائیل»، حواری ناشناختهای که تنها یوحنا از او نام برده!

۱– Synoptic Gospels

۲– Nathanael

این حواری نکرده‌اند. نیز در ضمن ماجرای دستگیری و تصلیب عیسی از «شاگردی دیگر» سخن می‌گوید و هرگز معلوم نمی‌کند که این «شاگردی دیگر» کیست. با این وجود یوحنا از مجموع دوازده حواری، فقط از هفت تن با نام یاد می‌کند که با خود وی می‌توان گفت که تنها هشت حواری را با ذکر نام آنها معرفی کرده است و اگر «نَتَنائیل» مورد اختلاف با اناجیل سه‌گانه را از آن هشت حواری جدا کنیم، تعدادِ حواریون مشترک انجیل یوحنا با اناجیل دیگر تنها هفت حواری است. (قس: متی ۲/۱۰-۴ با مرقُس ۱۶/۳-۱۹ و این دو با لوقا ۱۳/۶-۱۶. سپس هر سه مقایسه شود با یوحنا ۴۱/۱-۴۵؛ ۷۱/۶-۷۲؛ ۱۶/۱۱؛ ۲۲/۱۴؛ ۱۵/۱۸)

عیسی، پیامبری صاحب اعجاز که کمتر اعجاز می‌کرد

عیسی همانند دیگر پیامبران بزرگ الاهی قادر بر اعجاز بود و همانطور که قبلاً گذشت، نه تنها عیسی، بلکه حواریون نیز که مأموریت داشتند تا با سفر به نقاط پیرامون مردمان را وعظ و به تعالیم نجاتبخش عیسوی دعوت کنند؛ با تفویض عیسی قادر به ابراز و اظهار پاره‌ای از کرامات بوده‌اند. با این وجود اگر چه او خود را قادر به اعجاز می‌دید؛ لیکن کمتر دست به اعجاز می‌زد و گفته شده که «پیروانش را از پخش خبر معجزات منع می‌کرد.» (دورانت ۶۶۳/۳) در انجیل مرقُس آمده:

«و فریسیان بیرون آمده با وی بمباحثه شروع کردند و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند. او از دل آهی کشید. گفت از برای چه اینفرقه آیتی می‌خواهند. هرآینه به شما میگویم آیتی بدینفرقه عطا نخواهد شد. پس ایشانرا گذارد و باز بکشتی سوار شده بکنارهٔ دیگر عبور نمود.»

(مرقُس ۱۱/۸-۱۴)

سرباز زدن عیسی، از اعجاز و شفای نابینا در حوض سیلوحا

بظاهر عیسی از اظهار اعجاز به درخواست مدعیان و در برابر کسانی که در باور او دین را ابزار معاش خود ساخته بودند -و فریسیان نمونه‌ی بارز این گروه در جامعه‌ی آن روز بودند- سرباز می‌زد و بنابر باور او آنانی که با شنیدن خبر اعجاز به ملکوت خدا ایمان نمی‌آورند با معاینه‌ی اعجاز نیز بیقین ایمان نخواهند آورد. همچنین از نوع معجزات

عیسی -آنگونه که در اناجیل ثبت شده- برمی آید که او در اعجازهای خود، علاوه بر اثبات حقانیت و نبوت خویش می‌کوشید تا از درماندگان و مصیبت دیدگان رفع رنج و اندوه کرده و در عین حال بطرزی بسیار ظریف و لطیف با نوعِ این اعجازها تعالیم اخلاقی را نیز به شاگردان و مخاطبین خویش القاکند؛ نظیر شفای نابینای مادرزاد در کنار حوض «سیلوحا» و آنگاه بهانه‌ی واهی فریسیان و کاهنان و استدلال‌ها و محاجه‌ی عیسی با آنان.(← یوحنا۱۹-۴۱)

خیانت یهودای اسخریوطی و روایات اناجیل در تصلیب عیسی

سرانجام عیسی پس از حدود سه سال که از نخستین دعوت وی در سرزمین جلیل می‌گذشت، با خیانت یکی از حواریون خویش، موسوم به یهودای اِسخریوطی، توسط فرستادگان کاهنان و مشایخ قوم یهود دستگیر شد و پس از محاکمه‌ای صوری بنابر روایات اناجیل چهارگانه جسم وی بر صلیب آویخته شد و حضور جسمانی او در این جهان پایان پذیرفت.

گزارش اناجیل در باره‌ی رستاخیز عیسی

باز به اعتقاد اناجیل چهارگانه وی بعد از سه روز -یکشنبه صبح- از مقبره برخاست و بر مادر و تعدادی از حواریون و شاگردان خویش تجلی کرد و آنان را از حیات و عدم مرگ خویش آگاه ساخت. بنابر نقل اناجیل این تجلیات بعد از این واقعه در دفعاتی دیگر و بطور مکرر رخ داد.[1]

۱- در رساله‌ی اعمال‌رسولان آمده است که عیسی در مدت چهل روز بر رسولان برگزیده‌ی خویش ظاهر می‌شد و درباره‌ی امور ملکوت خدا سخن می‌گفت.(← رسولان ۴/۱) در ترجمه تفسیری عهدجدید این بخش مشروح‌تر و بدین‌گونه نقل شده است:«مسیح بعد از اینکه روی صلیب مرد و باز زنده شد، تا ۴۰ روز بارها بر شاگردان خود ظاهر شد، و هر بار با یک دلیل تازه به ایشان ثابت کرد که واقعاً خود اوست که زنده شده است و دیده می‌شود. در این فرصت دربارهٔ سلطنت خدا با ایشان صحبت کرد.» (ترجمه تفسیری ۱۴۶) پولس نیز می‌گوید که عیسی پس از سه روز برخاست، اوّل بر کیفا (= پطرس) ظاهر گردید و سپس بر دوازده شاگرد دیگر و آنگاه بر بیش از پانصد نفر از مسیحیان که اغلب آنان تا به امروز -یعنی روزگار حیات پولس- زنده‌اند. سپس بر یعقوب و آنگاه بر همه‌ی رسولان نمایان گردید و بعد از همه بر من (= پولس) ظاهر شد.(← اول قرنتیان ۵/۱۵-۹)

توضیح این نکته بجاست که «رستاخیز» عیسی از معتقدات اساسی و تقریباً از ←

اختلاف روایات اناجیل در دستگیری، محاکمه، تصلیب و رستاخیز عیسی

لیکن کیفیت این ماجرا -یعنی دستگیری، محاکمه، تصلیب و رستاخیز عیسی- همچون دیگر موارد در اناجیل اربعه بگونه‌ای متفق و یکسان نقل نشده[1] و باید توجه داشت که «این جزئیات، که ظاهراً از روی مسموعات و دیر زمانی پس از خودِ واقعه نقل شده، مورد تردید است.» (دورانت ۶۷۲/۳)

این تصویری مختصر و مجمل از حیات بظاهر کوتاه عیسی است که حداکثر بیش از سی‌وسه سال به طول نینجامید. عیسی در طول این مدت همواره خود را مأمور به اصلاح می‌دانست. اصلاحِ باورها، عقاید و نوع معیشت دنیوی کاهنان یهود و اصلاح و تشریح فلسفه‌ی حقیقی احکامی که مردم آن را شریعت موسی(ع) می‌پنداشتند. هنگامی که زن کنعانیه‌ای در سرزمین صور و صیدون از وی طلبِ استشفا می‌کند، در پاسخ به شاگردان خویش می‌گوید:

رسالت عیسی اصلاحِ معیشت کاهنانِ یهود و تشریح فلسفه‌ی احکام موسوی بود

«... فرستاده نشده‌ام مگر بجهة گوسفندان گم شدهٔ خاندان اسرائیل.» (متی ۲۵/۱۵)

بخلاف یهودیان، عیسی بر صفات جمال‌الاهی تأکید داشت

همین عبارت کوتاه تأکید دارد که او پیامبری از بنی‌اسرائیل و خدای او بخلاف خدای قوم بنی‌اسرائیل خدای جمال و رحمت بود و بقول برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰م)، «خدای عهدعتیق خدای قدرت است، خدای عهدجدید نیز خدای عشق است.»(← راسل ۸۰۷/۲) عیسی پیوسته می‌کوشید تا با استفاده از تمثیل «پدر و پسر» و بیان مکرر آن، رحمت و الطاف خدای رحیم و لطیف را بر بندگان خویش که در تمثیل وی

تمثیل پدر و پسر در کلام عیسی، تأکید بر صفات جمال الاهی

← جمله اصول مسلم همه‌ی شاخه‌های مسیحیت بوده و هست و از این پس است که دوره‌ی عهد رسولان و تبشیر آنان آغاز می‌شود. نقش محوری این دوره از تاریخ مسیحیت با پولس رسول است که در جای خود به شرح حیات و اندیشه‌ی وی پرداخته خواهد شد. مسیحیت در این دوره بعنوان یک آئین و دین جدید شکل می‌گیرد، نضج می‌یابد و در اصول و باورهای تدوین یافته‌ای اعلام موجودیت می‌کند.

۱- در شرح ماجرای دستگیری عیسی ← متی ۲۶؛ مرقُس ۱۴؛ لوقا ۲۲؛ یوحنا ۱۸. در محاکمه و تصلیب ← متی ۲۶ و ۲۷؛ مرقُس ۱۴ و ۱۵؛ لوقا ۲۳؛ یوحنا ۱۹. در رستاخیز ← متی ۲۸؛ مرقُس ۱۶؛ لوقا ۲۴؛ یوحنا ۲۰ و ۲۱.

«پسر» خوانده می‌شدند تشریح کرده و آن را محسوس و ملموس نماید، (← کاپلستون ۱٦٧٨) که البته بعداً به شرح این نکته خواهیم پرداخت.

عیسی پیامبر محبت بود

در میان انبیای بنی‌اسرائیل عیسی را باید پیامبر «محبت» نامید؛ چه در همه حال همگان را به ابراز محبت نسبت به دیگران، از همسایه و فرزند و برادر نابکار گرفته تا دشمن خویش، فرا می‌خواند؛ و اساس تعالیم وی بر این اصل -یعنی نیکی به همنوع و خالق یگانه- بنا نهاده شده بود. تأکید او بدین امر تا بحدی بود که وقتی فریسی‌ها و صدوقی‌ها از وی پرسیدند که کدام حکم در شریعت مهمتر از دیگر دستورات و احکام است، گفت:

پاسخ عیسی به فریسیان درباره‌ی مهمترین احکام شریعت

«... اینکه خداوند خدای خود را بهمهٔ دل و تمامیٔ نفس و تمامیٔ فکر خود محبّت نما. اینست حکم اوّل و اعظم. و دوم مثل آنست یعنی همسایهٔ خود را مثل خود محبّت نما. بدین دو حکم تمام توراة و صُحُف انبیا متعلّق است.»

(متی ۳۷/۲۲-۴۰)

اصرار عیسی بر حفظ شریعت موسوی

تا جائی که از اناجیل رسمی -یعنی همین اناجیل چهارگانه- استنباط می‌شود، عیسی بلحاظ کمّی تحولی در شریعت و احکام موسوی به عمل نیاورد و البته این بدان سبب بود که وی رسالت خویش را تغییر و تبدیل احکام و شریعت کیش یهود نمی‌دانست و هرگاه زمینه‌ای فراهم می‌شد بر عمل به احکام موسوی تأکید می‌کرد، چنانکه در گزارش متی آمده:

«ناگاه شخصی آمده ویرا گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم. ویرا گفت اَز چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکامرا نگاه دار.»

(متی ۱٦/۱۹-۱۸)

سپس به تشریح برخی از احکام می‌پردازد. نیز در جایی بوضوح تصریح می‌کند که رسالت وی در تداوم و تکمیل تعالیم موسی و دیگر

پیامبران پیشین بنی‌اسرائیل است:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا توراة یا صحف انبیاء را باطل سازم نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزهٔ یا نقطهٔ از توراة هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.»

(متی ۱۷/۵-۱۸)

عیسی خود را مأمور به اصلاح و تکمیل تعالیم موسوی معرفی می‌کند، نه باطل کننده‌ی تورات!

ختنه‌ی عیسی

علاوه بر این، همچنانکه گذشت در انجیل لوقا تصریح شده که عیسی در روز هشتم ولادت بنا بر آئین شریعت یهود ختنه شد، (←لوقا ۲۱/۲) و این بدین معناست که قانون یهود در مورد شخصِ وی نیز اجرا شده است و همانگونه که قبلاً نیز بدان اشاره شد تمامی رسوم شریعت موسی در همان آغاز تولد بر وی انجام گرفته (←لوقا ۲۵/۲-۴۰) و به اعتراف همین اناجیل رسمی و مشروع، او خود فصح یا عید فطیر را بعنوان یکی از مهمترین اعیاد شریعت موسی (← لاویان ۵/۲۳؛ اعداد ۳/۹-۵؛ تثنیه۱/۱۶-۱۱؛ یوشع۵/۱۰-۱۱) برپا می‌داشته و تا واپسین ایام حیات خود آن را پاسداشته است.

سادگی بیان و تمثیل، دو ویژگی بارز در تعالیم عیسی

عیسی به شیوه‌ی همه‌ی پیامبران که درخور عقول آحاد مردم سخن گفته‌اند، تعالیم خویش را بگونه‌ای ساده که مفهوم همگان باشد، نیز در قالب تمثیل‌های عامیانه بر مخاطبین خویش القا می‌کرد. تلاش او در آموزه‌های اخلاقیش بر این بود که کاری کند تا انسان‌ها «خدا را نه [تنها] در معابد، که در روح و حقیقت، و نه فقط در گفتار، که در هر کردار» (دورانت ۶۶۷/۳) پرستش کنند. پس اگر هرازگاهی به نقد یا اصلاح رسوم و سنن یهودیان پرداخته در حقیقت به هیچوجه قصد نفی یا نقض قوانین شریعت یهود را نداشته است؛ بلکه در صدد بوده تا معتقدین به شریعت یهود را، که از فلسفه‌ی احکام شرعی غافل بودند، به روح و جوهره‌ی اصلی این عبادات توجه دهد و روح تعالیم موسوی را بدانان گوشزد کرده و یادآورد گردد. به همین خاطر وقتی که یهودیان فریسی بر او خرده می‌گیرند که چرا حواریون قبل از تناول طعام بخلاف شیوه‌ی

عیسی احکام یهود را اصلاح می‌کرد، نه ابطال

عیسی یهودیان را تنها عامل به ظواهر احکام می‌دانست

مشایخ دست خویش را نشسته‌اند، روی بدانان کرده و می‌گوید:

«نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسانرا نجس میسازد بلکه آنچه از دهان بیرون میآید انسانرا نجس میگرداند.»

(متی ۱۲/۱۵)

یعنی سرّ شستن دست‌ها قبل از نهادن غذا در دهان، پاک کردن و شستن دهان و زبان از گناهان زبان و دهان است، که شما فریسیان آن را فراموش کرده و بدان وقعی نمی‌نهید؛ بلکه تنها به ظاهر این حکم عمل می‌کنید.

عیسی در اصلاح و تبیین احکام موسوی می‌خواهد بگوید که کاهنان در استنباط و تأویل خویش -اگر آنقدر حُسن ظن باشد که گفته نشود احکام را بنفع خویش تحریف کرده‌اند باید گفت- عنصر عقل و روش تحلیل عقلانی و منطقی را تعطیل کرده و با نگاهی ممزوج به جمود، احکام را در جهت خلافِ فلسفه‌ی وضعی آنها، اجرا می‌کنند. (← کارپنتر ۹۰) هنگامی که درباره‌ی طلاقِ زنان از او سؤال می‌کنند، ضمن بیان پاسخ به آنان می‌فهماند که سخن او هیچ تناقضی با حکم موسی (ع) ندارد؛ بلکه آنچه که باعث پیدایش این شبهه‌ی تناقض در اذهان آنان گشته، فقدان فهم و درک اسباب تاریخی و شرایط صدور حکم موسی است:

تأکید عیسی بر اینکه سخنان وی هیچ تناقضی با احکام موسوی ندارد

«... بشما میگویم هر که زن خود را بغیر علّت زنا طلاق دهد و دیگریرا نکاح کند زانی است و هر که زن مطلّقهٔ را نکاح کند زنا کند.» (متی ۹/۱۹)

بیان فلسفه‌ی طلاق و تعدیل احکام سبت در بیان عیسی

عیسی پیش از بیان این مطلب، در پاسخ به پرسش فریسی‌ها که پرسیده بودند چرا موسی امر به طلاق زنان داده، می‌گوید:

«موسی بسبب سنگدلئ شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا چنین نبوده.» (متی ۸/۱۹)

مهمتر از همه این نکته است که عیسی خود را در تفسیر احکام شریعت موسوی و قوانین تورات اعلم از کاهنان یهود می‌داند و این از سخن او درباره‌ی تعدیل احکام سبت برمی‌آید که خطاب به فریسیان

گفت: «...پسر انسان [= عیسی] مالک سبت نیز هست.»(مرقُس ۲۸/۲؛ نیز ← لوقا ۵/۶)

توضیح اینکه کاهنان یهود سبت را به سود خویش مصادره به مطلوب کرده بودند و در این روزکاری راکه برای آنان منفعت‌زا بود براحتی انجام می‌دادند و چنانچه کسی بدان اعتراض می‌کرد به توجیه تخلف خویش می‌پرداختند، تا بدانجاکه بعدها و بتدریج اینگونه اعمال خلاف شرع در روز سبت سنت شد. از رفتار و گفتار و کرده‌های عیسی برمی‌آید که وی درصدد است تا حقیقت سبت را معلوم بدارد و بر این باور است که در سبت انجام کاری که موجب رفع اندوه و رنج آسیب دیدگان و محرومان گردد، نه تنها حرام نیست؛ بلکه گاه واجب نیز هست، و هر چه جز این، تأویل کاهنان یهود و تحریف شریعت موسوی است و معتقد است که انجام برخی اعمال در سبت استثنا شده، همانگونه که در این روزکار کاهنان در معبد شکستن حرمت سبت تلقی نمی‌گردد.(← متی ۵/۱۲) نیز همانطور که می‌توان -بلکه باید- در روز سبت گوسفند افتاده در گودال را نجات داد، پس می‌توان در این روز مردی افلیج را شفا داد.(← متی ۹/۱۲-۱۴؛ مرقُس ۱/۳-۶؛ لوقا۶/۶-۱۰) یا چنانچه جماعتی گرسنه بودند می‌توانند جهت دوام حیات بقدر رفع نیاز از خوشه‌های گندمزار بچینند و تا بدین حد بیقین شکستن حرمت سبت تلقی نمی‌گردد.(← مرقُس ۲۳/۲-۳۸؛ لوقا ۱/۶-۵) زیرا اگر پاسداشت حرمت سبت واجب است حفظ جان آدمی نیز واجب، بلکه اوجب است. همچنین می‌شود کور مادرزادی را در روز سبت بینا ساخت و نور و روشنی را به چشمان او بازگرداند.(← یوحنا ۱/۹-۱۶)

عیسی معتقد است که در سبت انجام برخی کارها جایز است

از جمله احکامی که گویا بنی‌اسرائیل آن را از یاد برده و بدان عمل نمی‌کردند، سنت کمک به فقرا و نیازمندان جامعه بود. این در حالی بود که یهودیان بنا بر نصّ صریح تورات بدان امر شده بودند.(← تثنیه ۱/۱۵-۹) عیسی که این حکم موسوی را فراموش شده یافت، برآشفت و وقتی مرد یهودیِ متمولی راه سعادت و نجات را از او طلب کرد، بدو

کمک به فقرا، سنتی فراموش شده در قوم یهود و تأکید عیسی بر احیای آن

گفت که به احکام و شریعت عمل کنند. وقتی مرد مدعی شد که از کودکی به همه‌ی احکام عمل کرده است؛ آنگاه عیسی به وی فرمود:

«برو هر چه داری بفروش و به فقرا بده، و در عالم بالا صاحب مکنت خواهی شد؛ و بیا از من پیروی کن.»
(متی ۱۶/۱۹-۲۲؛ مرقُس ۱۷/۱۰-۲۲؛ لوقا ۱۸/۸-۲۳)

سخن عیسی در ملکوت خداوند

اما آن مرد ثروتمند از بیان این حکم که ریشه در شریعت موسی داشت، (← تثنیه ۱/۱۵-۹؛ نیز همانجا در قانون انفکاک دقت شود.)اندوهگین و آزرده خاطر شد و او و حواریون را ترک کرد. بر همین اساس عیسی گفت:

«سهل‌تر است که شتر بسوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند بملکوت خدا داخل شود.» (مرقُس ۲۵/۱۰)

دعوت به ارزش‌ها، بارزترین موضوع تعالیم عیسی

تعلیم بزرگ عیسی که همان دعوت به رعایت اصول و ارزش‌های اخلاقی است مشهورتر از آن است که از آن سخن به میان آید یا به پاره‌ای از آنها اشاره شود. در جای جای اناجیل آنچه که بیش از هر سخن یا نکته‌ای به چشم می‌آید دعوت عیسی به عمل به این ارزش‌ها و اصول انسانی است و نه تنها بر محبت به همنوع اصرار می‌ورزد حتی دشمن خویش را نیز مستوجب لطف می‌داند. بسامد پیام‌های اخلاقی و تشویق او به تفاهم و مهر ورزی نسبت به یکدیگر، که در اناجیل آمده، ما را از نقل یا مرور آن سخنان بی‌نیاز می‌سازد.

تردید معاصران عیسی در درک شخصیت وی

با وجود این همه حضورِ تأثیرگذار عیسی در سرزمین فلسطینِ آن روز، هنوز برخی در درک شخصیت و رسالت او در تردید هستند. آنگونه که از اناجیل برمی‌آید، گذشته از توهمات و پندارهائی که در طول حیات عیسی درباره‌ی او داشتند -و ما بعداً از آن سخن خواهیم گفت- عده‌ای از مردم معاصر او، وی را الیاس و برخی یکی از انبیای بنی‌اسرائیل می‌دانستند و بنابر روایت مرقُس هیرودیس در آغاز وی را همان یحیی می‌دانسته که سر از تنش جدا کرده بوده؛ و می‌پنداشته که پس از مرگ از قبر برخاسته است.(← مرقُس ۱۵/٦-۱۷؛ لوقا ۱۹/۹-۲۱)

برخی از تعابیری که عیسی در معرفی خویش به کار می‌برد

با عنایت به آنچه که در اناجیل آمده، عیسی اگرچه خود هیچ‌گاه بروشنی و وضوح نگفت که واقعاً کیست؛ لیکن او بیشتر خود را «**پسرانسان**» لقب می‌داد و اندک تعبیرات دیگری نیز درباره خود به‌کار می‌برد؛ نظیر اینکه: «... بدیشان خطاب کرده گفت من نور عالم هستم؛...» (یوحنا۸/۱۲) -که ما بعداً در باره‌ی این عناوین و تعبیراتِ سخن خواهیم گفت- آنچه که مهم است، این است که عیسی در این دوره‌ی کوتاه رسالت خویش، که بتقریب سه سال گزارش شده، تحولی را در فلسطین آن روز پدید آورد که بعدها مدعیان پیروی از او، به نام وی در فلسطین و در خارج از سرزمین فلسطین و شامات آئینی را بنیان گذاردند که امروزه آن را «مسیحیت» می‌نامیم و جاذبه‌ی این آئین بی‌شک در وجود و شخصیت عیسی، این پیامبر پاکی، صداقت، رأفت و محبت نهفته است و بحق هموست که «جذّابترین شخصیت را در تاریخ انسان غربی تشکیل می‌دهد.» (دورانت ۳/۶۵۶)

عیسی جذابترین شخصیت در تاریخ انسان غربی

یک - مسیحیت، تاریخ، عقاید و فرقه‌ها

شهادت استیفان که بظاهر در سال ۳۷ میلادی رخ داد، (← هاکس ۵۱) شاید نخستین رویاروئی و واکنش کاهنانِ یهود در برابر مؤمنین به عیسی پس از واقعه‌ی رستاخیز است. استیفان، بنابر آنچه که در کتاب اعمال‌رسولان آمده، یکی از هفت نفری است که بجهت کمک به حواریون در خدمت کلیسای اورشلیم درآمده بودند. (← رسولان۶/۱-۸) اگرچه این حرکت دستگاه یهود در جهت کنترل و مهار رشد پیروان عیسی بود؛ اما خونِ این «نخستین شهید» سبب شد تا مسیحیان در دورترین نقاط سرزمین‌های پیرامون اورشلیم پراکنده و در ترویج عقیده‌ی خویش تهییج و تشویق شوند. (← رسولان ۸/۱) حواریون و مؤمنین به عیسی در نقاط و سرزمین‌های دور و نزدیک به تبلیغ و تبشیر مشغول بودند و در این میانه یعقوبِ عادل -که بنا بر نقل اناجیل برادر عیسی بود- در غیاب پطرس حواری سِمت رهبری

شهادت استیفان، نخستین واکنش کاهنان در برابر پیروان عیسی، بعد از رستاخیز

آغاز سفرهای تبشیری حواریون یا رسولان

شهادت یعقوب عادل و آغاز جدائی پیروان عیسی از آئین یهود

کلیسای اورشلیم را بر عهده داشت. پس از شهادت یعقوب به دست فریسیان در سال ۶۲ (← دورانت ۶۷۷/۳) یا ۶۹ میلادی (← هاکس ۹۵۸) یهودیان مؤمن به عیسی با برداشت‌هائی که از احکام و شرایع موسوی ارائه کردند، آئینی نو به نام «مسیحیت» را پدید آوردند. توضیح اینکه ایمان آورندگان به عیسی تا قبل از تصلیب و ماجرای رستاخیز، ضمن حرمت به احکام و شریعت یهود خود نیز بدان پایبند بودند، و این بدان معناست که عیسی خود به هیچوجه داعیه‌ی نفی احکام دین یهود و بنیان نهادن آئین و شریعتی جدید را نداشته است. نیز همچنانکه پیش‌تر آمد، از آنچه در اناجیل چهارگانه از سخنان عیسی استفاده می‌شود، می‌توان دریافت که او در هیچ کجا احکام موسوی را نفی نکرده؛ بلکه گاهی فریسیان و کاهنان را به فلسفه‌ی وضع این احکام توجه داده و پر واضح است که این هرگز به معنی مخالفت یا نفی این احکام نیست.

مخالفت با احکام یهود و پیدایش «آئین مسیحیت»

با این وجود در سال‌های نیمه‌ی دوم سده‌ی اول میلادی کم‌کم مخالفت با احکام و نقض شریعت موسوی در تعالیم و آموزه‌های حواریون شدت می‌یابد؛ تا بدانجاکه وجوب ختنه نیز از سوی پولس و همفکران وی نفی می‌شود؛ و اینگونه است که آئین «مسیحیت» پدید می‌آید. حال اینکه تا پیش از این در نیمه‌ی نخست سده‌ی آغازین میلادی، پایه‌ی ایمان مسیحیت -یا بهتر است گفته شود ایمان به عیسی- تنها رستاخیز بود و مفهوم واقعی آن «مسیح موعود» بودن عیسی و عمل خدا در مسیح بوده است، (← هوردِرن ۸-۹) و آنچه که معتقدین به عیسی را در قالب یک گروه و نحله گِردهم می‌آورد نوعِ «تلقیِ آنان از عیسی» بود که از سوی رسولان تبلیغ می‌شد و نه چیز دیگری. به تعبیر ساده‌تر باید گفت تا آن زمان پیروانِ عیسی، همه یهودیانی بودند که نه تنها با احکام موسوی سر ستیز نداشتند، بلکه خود را موظف و مکلف می‌دیدند تا به این احکام ایمان و در عمل التزام داشته باشند. این یهودیان در عین ایمان به عیسی به احکام و شریعت یهود پایبند بودند و در حقیقت باید گفت که یک یهودی تمام عیار

بودند، آنگونه که خودِ عیسی بود، «و تنها چیزی که آنان را از یهودیان امتیاز می‌داد این بود که آنان اعتقاد داشتندکه عیسی همان مسیح موعود است... و خود را کاملاً یک فرقه از یهود معرّفی می‌کردند.» (ناس ٦١١)

انحراف مسیحیت تاریخی از مسیحیت حقیقی

سرانجام آنچه که این گروهِ یهودیان مؤمن به عیسی را از دیگر یهودیان رو در روی با پیروان عیسی، یا بی‌تفاوت نسبت به او جداکرد، گفته‌ها و تأویل‌های مبشرین و رسولان بود. هِگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱م) بر این باور است که تفسیر و دگرگونی و انحراف «مسیحیت تاریخی»از «مسیحیت حقیقی» -یعنی مسیحیتی که عیسی در نظر داشت- همانا به دست حواریون صورت گرفته است.(← کاپلستون ١٦٧/٧) ویل‌دورانت (۱۸۸۵-۱۹۸۱م) فیلسوف و مورخ مشهور امریکائی، پولس و یوحنا را عامل عمده‌ی جدائی پیروان عیسی از آئین یهودیت و بنیانگذاران کیش مسیحیت تاریخی می‌داند.(← دورانت ٦٩٦/٣) پایان این استقلال از کیش یهود، آغاز اختلافات و تنش‌های داخلی بین مسیحیان سال‌های سده‌ی نخست میلادی بوده است.

پطرس و پولس سران دو گروه رقیب

در آغاز تاریخ مسیحیت دو گروه عمده به چشم می‌خورند که بعنوان رقیب در بیشتر مسایل با یکدیگر اختلاف نظر دارند. گروهی پیروان پطرس حواری هستند. اینان یهودیان مسیحی شده‌ای بودند که سنت ختنه را بعنوان حکمی مهم از احکام شریعت موسوی پاس می‌داشتند و بر این باور بودند که ایمان به مسیح می‌باید توأم و همراه با ختان مؤمنین ذکور باشد و مسیحیانی که از عمل بدین سنت موسوی سرباز زنند، مؤمنین به مسیح نبوده و هرگز یک مسیحی واقعی نخواهند بود.

پولسی‌ها ختان را برای نومسیحیان غیر یهودی، ضروری نمی‌دانستند

دسته‌ی دیگر که پولس رسول در رأس آن بود، عمل به سنت ختنه، به شیوه‌ی یهودیان را برای غیر یهودیانی که وارد آئین مسیحیت می‌شدند لازم و ضروری نمی‌دانست. افراد این گروه معتقد بودند ایمان به مسیح، بتنهائی نجات بخش بوده و می‌تواند آدمی را وارد ملکوت خداکند. پولسی‌ها، یعنی همین گروه اخیر، بشدت تحت تأثیر

واکنش مسیحیان در برابر پولس و پیدایش «فرقه‌ی ختنه»

عناصر فرهنگ یونان بودند.(← براون ۱۵۹) فتوا در عمل نکردن به سنت ختان -که به استناد آنچه در کتاب اعمال‌رسولان از قول استیفان شهید آمده (←رسولان ۸/۷) عهد خداوند با ابراهیم است- سبب شد تا مسیحیان نخستین در برابر پولس و پیروان وی واکنش نشان دهند و همین منشأ پیدایش گروهی به نام «فرقه‌ی ختنه»[1] شد، (←دورانت ۶۸۶/۳) و این مخالفت تا پایان عمر پولس، یعنی تا حدود سال ۶۷ میلادی، همچنان در بین مسیحیان روم تداوم داشت.(←دورانت ۶۸۸/۳)

«فرقه‌ی ختنه» و «ابیونیم»ها، مسیحیان پایبند به شریعت یهود

علاوه بر «فرقه‌ی ختنه» گروهی دیگر از مسیحیان سریانی موسوم به «ابیونیم»[2]ها بودند که به احکام و شریعت یهود کاملاً پایبند و منکر الوهیت عیسی بودند.(← ویر ۷۲۲؛ دورانت ۶۷۷/۳) ستیزها و اختلافات تا بدینجا ختم نمی‌شد؛ بلکه بنا بر آنچه که در ملحقات عهدجدید آمده، باید گفت که رؤسای کلیسای نخستین در دهه‌های آغازین رشد مسیحیت با افکار و عقاید مخالفِ درون مسیحی مواجه بودند که این مخالفین تعالیم برخی از حواریون و رسولان، خاصه پولس رسول را بدعت و تحریف در آنچه که عیسی تبلیغ می‌کرد، می‌دانستند (← اول‌یوحنا ۱/۴-۳؛ یهودا۴؛ دوم‌یوحنا ۹/۷) و بنابر نوشته‌ی ویل‌دورانت در این دوره از تاریخ مسیحیت:

ستیزها و اختلافات مسیحیان نخستین

> «مسیحیان جز در یک نکته، تقریباً در تمام نکات اختلاف داشتند. آن یک نکته این بود که باید معابد مشرکان بسته شود، اموال آنان مصادره گردد، و همان وسایلی که مشرکان با آن سابقاً مسیحیان را آزرده بودند بر ضد خودشان به کار رود.» (دورانت ۱۳/۴-۱۴)

مسیحیان عامل به احکام و مسیحیان منکر احکام یهود

بر این اساس شاید بتوان مسیحیت نخستین را در دو فرقه یا گروه

۱- Party of circumcision

۲- Ebionim یا «ابیونیت»ها گروهی از مسیحیان سریانی که شریعت یهود را کاملاً مراعات می‌کردند و کلیسا در پایان قرن دوم آنان را بعنوان بدعت گذار محکوم کرد.(← ویر ۷۲۲-۷۲۳؛ دورانت ۶۷۷/۳ و ۸۳۳)

کلی خلاصه کرد؛ گروه‌نخست: مسیحیانی که ضمن ایمان به مسیح بودن عیسی خود و دیگر پیروان عیسی را ملزم به رعایت احکام و شریعت دین یهود می‌دانستند و گروه‌دوم: مسیحیانی که معتقد بودند صِرفِ ایمان به عیسی مایه‌ی نجات و رهائی است و عمل به شرایع و احکام کیش یهود، پرداختن به آداب ظاهری است؛ که این نه تنها واجب نیست، بلکه می‌تواند فرد مسیحی را از توجه قلبی به جوهر و ذات حقیقی دین باز دارد.

پولس رسولی بی‌باک که می‌کوشید تا احکام موسوی را از مسیحیت جدا سازد

اگر چه دیگر حواریون، در رواج این اندیشه‌ی اخیر بی‌تأثیر نبودند؛ اما سرسلسله و بنیانگذار این تفکر را باید پولس رسول دانست، که بعداً درباره‌ی او، اقدامات و تأثیری که در پدید آمدن آئین مسیحیت تاریخی داشته سخن خواهیم گفت. پولس که خود تا زمان قتل استیفان، در حدود سال ۳۷ میلادی، یک یهودی فریسی و متعصب در قتل‌عام پیروان عیسی بود، با مکاشفه‌ای که در شام بر او عارض شد به مسیحیت گروید. او بمنظور دعوت و جذب کثیری از غیر یهودیان به آئین عیسوی، پیوسته تلاش می‌کرد تا آنجاکه ممکن است احکام کیش یهود را از مسیحیت بزداید.

تدوین رسایل از سوی برخی حواریون جهت مقابله با تحریف تعالیم عیسی

این تحول و دگردیسی در مسیحیت نوبنیان باعث شد تا پیروان عیسی اعم از برخی از حواریون آزاد اندیش، رسولان و پاره‌ای از مردمانِ کنجکاو به مرور و مقایسه‌ی آنچه که در تعالیم عیسی بوده با قوانین جدیدی که از سوی پولس و همفکران وی وضع می‌شود بپردازند. لذا آنانی که خود را نسبت به دیگران مسبوقِ در ایمان به عیسی می‌پنداشتند، یا دیگران به آنان اینگونه می‌نگریستند و یا خود را امانت دار و متولی تعالیم عیسی می‌دیدند، بر آن شدند تا سخنان عیسی را در قالب مجموعه‌ها و رسایلی به همکیشان مسیحی خویش عرضه کنند.

آغاز دوره‌ی وفور اناجیل

این دوره، دوره‌ی وفور اناجیل و رسایلی است که عموماً به مخالفت با تفکر نوظهور «انتزاع احکام و شرایع موسوی از مسیحیت»

پرداخته است. بعنوان نمونه می‌توان از رساله‌ی «تعلیمات یا انجیل دوازده‌حواری»[1] نام برد که بعنوان رساله‌ای مقدس در میان مسیحیان سده‌های اول میلادی وجود داشته است. نیز گفته شده که در سده‌ی دوم نیز رسایل، انجیل نامه‌ها، اسفار، مکاشفه‌ها و اعمال نامه‌های فراوانی نگاشته شده بود که کلیسا پیوسته آنها را طرد می‌کرده؛ ولی برخی از مؤمنین، این آثار را معتبر می‌دانسته‌اند. (← مصاحب۱۷۸۸/۲؛ دورانت۶۷۵/۳و۷۲۱) اما این واکنش‌های منفی در برابر تعالیم پولس، بظاهر راه به جائی نبرد و اگر اندیشه و تفکر پولس زمانی کوتاه روی به ضعف نهاد، لیکن پس از پولس کسانی چون مارکیون[2] پیدا شدند و با تمام وجود کوشیدند تا مسیحیت را از آئین یهود جدا سازند و سرانجام مسیحیت با افکار و عقاید و یا تأویلات و تفسیرهای پولس رشد، نضج وگسترش یافت و کلیسایی شکوهمند شکل گرفت که بعدها در سراسر جهان پیروان فراوانی را با خود همراه کرد.

غلبه‌ی پولس بر مخالفان و تشکیل کلیسا

تقسیم تاریخ مسیحیت به سه دوره

اگر تاریخ مسیحیت را به سه دوره تقسیم کنیم، این سه دوره عبارت است از یک: تشکّل، تدوین عقاید و اعلام موجودیت. دو: حاکمیت مطلق سیاسی کلیسا بر پیروان خویش در اقصی نقاط جهان، یا همان قرون وسطی. سه: مسیحیت فعلی که تنها یک تعلق خاطر فردی در عصر اومانیسم و دوره‌ی مدرنیسم است.

اهمیت دوره‌ی نخست در تاریخ مسیحیت

باید گفت دوره‌ی نخست با افکار پولس و همفکران وی شکل گرفت و رشد یافت و به قول ویل دورانت:

> «[مسیحیت] در الاهیات پولس شکل آئین پیدا کرد؛ با جذب اعتقادات و رسوم مشرکان رشد یافت؛ و با وارث

۱- Gospel of the Twelve

۲- Marcion (حدود ۸۵-۱۶۰م) جوان ثروتمندی از اهالی سینوپه واقع در آسیای صغیر که معتقد بود مسیحی واقعی کسی است که از احکام و شریعت یهود دست بکشد. وی عهدجدیدی جدا از آنچه کلیسا به رسمیت می‌شناخت برای پیروان فرقه‌ی خویش، تدوین کرد.(← دورانت ۷۰۷/۳-۷۰۸؛ مصاحب ۲۷۴۶/۲) وی که بنیانگذار فرقه‌ی مارکیونی است، سرانجام از سوی کلیسا تکفیر شد.

شدن الگوهای سازماندهی و نبوغ روم بدل به کلیسایی شکوهمند و پیروز شد.»[۱]

اعتقاداتی که در دوره‌ی نخست بنا نهاده شد

می‌توان عقاید و باورهائی راکه در دوره‌ی نخست اساس این آئین را تشکیل داد چنین برشمرد، یک: عیسی همان «مسیا» یا منجی موعود بنی‌اسرائیل است که در اسفار و صحایفِ عهدقدیم به آمدن وی بشارت داده شده است، و البته این با تأویل برخی عباراتِ عهدقدیم همخوان است. (مثلاً ← اعداد ۱۷/۲۴؛ تثنیه ۱۵/۱۸-۱۶) دو: اعتقاد به تصلیب و رستاخیز عیسی و اینکه او سرانجام سوار بر ابرها جهت برپائی ملکوت خدا بدین جهان بازخواهدگشت. سه: پذیرش الوهیت عیسی، بعنوان مظهر و تجلی ذات الاهی. چهار: اعتقاد به اینکه در ایمان به عیسی آدمی نجات می‌یابد و گناهان وی بخشوده می‌شود. پنج: پذیرش این نکته که عمل به احکام و شریعت کیش یهود و از جمله ختنه به هیچوجه شرط نجات و ایمان به عیسی نیست.

تدوین اصول و معتقدات کلیسائی در سال‌های آغازین تاریخ مسیحیت

از میان این اصول یاد شده، ایمان به عیسی بعنوان «مسیا» یا مسیح قوم یهود، جوهر این آئین و اعتقاد به رستاخیز از اصولِ خدشه‌ناپذیر مسیحیت نیمه‌ی اول سده‌ی نخست میلادی است و تجلی ذات الاهی در عیسی، یا همان الوهیت، و اعتقاد به اینکه مرگ عیسی کفاره گناهان بشر است جزءِ باورهائی است که بعداً به اصول آئین مسیحیت الحاق شد. نفی احکام و شریعت موسوی نیز بعد از رأیی است که پس از درگیری میان کلیسای اورشلیم به زعامتِ یعقوب عادل -برادر عیسی- یوحنا و پطرس حواری با پولس رسول صادر شد و بعدها اساس اعتقادات مسیحیت در اصلِ «عیسی به عنوان مظهری از تجلّی ذات الاهی» خلاصه شد. (← ناس ۵۷۵) در حقیقت این اصول پس از عیسی بنیان نهاده شد، یا دست‌کم می‌توان چنین ادعاکرد که در هیچ یک از اناجیل

تدوین اصول و معتقدات مذکور پس از توفای عیسی بوده

۱- ویل‌دورانت مراحل تعالی مسیحیت را چنین توصیف می‌کند: ۱- پیدایش ۲- تحرک ۳- قدرتمند شدن ۴- تبدیل شدن به آئین و دین ۵- رشد و کمال ۶- تبدیل آن به کلیسایی مقتدر. (← دورانت ۶۷۵/۳)

چهارگانه بصراحت اشاره‌ای به اصول یاد شده در میان نیست؛ بلکه در ملحقات عهدجدید است که این عقاید مطرح و تبلیغ می‌شوند. بعنوان نمونه در رساله‌ی اول یوحنای رسول درباره‌ی کفاره‌ی گناهان از قول یوحنا چنین آمده:

«... گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح. و او است کفّاره بجهة گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهة تمام جهان نیز.»

(اول یوحنا ۱/۲-۲)

یا در رساله‌ی اعمال‌رسولان، پطرس خطاب به یهودیان معاند می‌گوید:

«پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. و عیسی مسیح را که از اوّل برای شما اعلام شده بود بفرستد.»

(رسولان ۱۹/۳-۲۰)

تقسیم تاریخ مسیحیت به «مسیحیت اصیل» و «مسیحیت مغشوش»

این تأسیس عقاید و خلق اصول از سوی حواریون و رسولان، که هیچ اشاره‌ی روشن و قاطعی از آنها در اناجیل -که از زبان خودِ عیسی یا به نقل از وی باشد- دیده نمی‌شود، عموم مورخین، محققین و دین پژوهان را واداشته تا تاریخ مسیحیت را به دو دوره‌ی مسیحیت اصیلِ حقیقی و مسیحیت مغشوش تاریخی که ساخته‌ی حواریون و رسولان است تقسیم کنند؛ که در صفحات بعد به ذکر اقوال و اسناد آنها خواهیم پرداخت.

پولس از تعلیمات عیسی فاصله گرفته

پس بر این اساس باید میان آنچه عیسی تبلیغ می‌کرده و در سر داشته با آنچه که پیروان وی بعدها رواج دادند تفاوت قایل شد؛ چه درباره پولس که منشأ و بنیانگذار عقاید مسیحیت بعد از عیسی است، گفته شده:

«وی [= پولس] در تعالیم خود خیلی نگران نبود که عیسی چه گفته است... در حقیقت وی بسیاری اوقات به نحوی چشمگیر از تعلیمات عیسی فاصله می‌گیرد.» (کارپنتر ۱۵۴)

دین پژوهان در تحقیقات خویش این معتقدات و افکار را «معجونی از ایمان و فلسفهٔ شرک‌آمیز» نام نهاده‌اند.(← براون ۱۰)

سخن ویل دورانت در اینکه الاهیات مسیحیت مغشوش، متأثر از ادیان الحادی است

ویل‌دورانت معتقد است که مسیحیت، یعنی آن معتقداتی که پس از عیسی و از سوی برخی حواریون و رسولان، خاصه پولس رسول فراهم آمد، نه تنها شرک را از میان نبرد -که این هدف اصلی عیسی بود- بلکه آن را در خود پناه داد و موجب حیات آن شد.(← دورانت، ۶۹۶/۳) و تصریح دارد که: «مسیحیت آخرین آفرینش بزرگ دنیای باستان مشرکان بود.» (دورانت ۶۹۷/۳) همو بر این باور است که مسیحیت هر یک از معتقدات خویش را، خاصه در مباحث مربوط به الاهیات از افکار و ادیان الحادی و مشرکانه‌ی آن دوران گرفته است.(← دورانت ۶۹۷/۳)

برهان ناپذیر بودن معتقدات، بزرگترین ضعف مسیحیت و اعتراف توماس آکویناس در این‌باره

نکته‌ی مهمی که درخور توجه است، اینکه این اصول و اساس، بخلاف اصول دیگر ادیان، هرگز جنبه‌ای عقلانی و استدلالی نداشته و ندارد. این نکته که فلسفه‌ی آئین مسیحیت تاریخی تنها مبتنی بر مکاشفه است، درک این اصول و معتقدات را دشوار ساخته. توماس آکویناس[1] (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) فیلسوف مَدرَسی ایتالیائی، که عقلانی‌ترین قدیس یا یکی از فلاسفه‌ی منطقی در تاریخ مسیحیت است در اثر خویش موسوم به «مجموعه‌ای در بیان آئین کاتولیک ضد کفار» که آن را در چهار مجلد و بمنظور دعوت مسلمانان و یهودیان اسپانیائی به پذیرش مسیحیت نگاشته، صریحاً اعتراف می‌کند که:

> «اصول مهم آئین مسیح را نمی‌توان با استدلال به ثبوت رسانید، و قبول تورات و اناجیل مستلزم ایمان به وحی و مکاشفهٔ غیبی است.» (دورانت ۱۳۰۲/۴)

دیریاب بودن مفهوم معتقدات، مشکل دیگر مسیحیت

باورها و اصولی که برساخته‌ی مؤمنین پس از عیسی است، بقدری سقیم و دیریاب است که پس از گذشت سالیان سال هنوز برخی از بزرگان و فلاسفه‌ی مسیحی، که در بیان یافته‌ها و نظرات خویش بی‌باک

۱- Thomas Aquinas

و صریح‌اللهجه هستند، به نامعقول و بی‌منطق بودن این معتقدات اقرار دارند. دیتریش بونهافر[1] (۱۹۰۶-۱۹۴۵م) فیلسوف الاهی‌دان و آزاداندیش پروتستان در اعتراض به اعتقاد «کفاره‌ی گناه» معتقدین به این اصل را عقابهائی می‌داند که «دور لاشه‌ی مرده‌ی فیض ارزان» گرد آمده‌اند. او معتقد است:

«فیض ارزان به ما وعده می‌دهد که اگر بعضی از اعتقادات را بپذیریم، بدون اینکه لازم باشد کاری انجام بدهیم، گناهان ما بخشیده خواهد شد.(هوردِرن ۱۷۶)

اعتراض آزاد اندیشان مسیحی به اصول مسیحیت تاریخی

اعتراض به اصولی که در صدر تاریخ مسیحیت به دست کسانی که خود را متولیان آئین عیسی (ع) می‌دانستند -یعنی پولس و همفکران وی- بنیان نهاده شد، امروزه در اظهار نظرهای پاره‌ای از منتقدین و متکلمینِ آزاد اندیشِ معاصر مسیحی به شکلی آشکار نمایان است. آنان عموماً اعتراف می‌کنند:

«مسیح سنّتی دیگر ممکن نیست مورد قبول انسان متجدّد عقل‌گرا قرار گیرد.» (براون ۲۶۷)

فرایند تدوین اعتقادات در تاریخ مسیحیت

در طول تاریخ دو هزار ساله‌ی مسیحیت تلاش‌های فراوانی جهت تدوین عقاید این کیش در قالب اصول و معتقداتی مشخص و روشن صورت گرفته است. شاید بتوان گفت که سرآغاز این جریان و تلاش گفت‌وگوهای میان پطرس حواری و یعقوب عادل در موضوع پذیرش نومسیحیانِ غیر مختون باشد.

مروری بر مباحثات، اختلافات و پیدایش یا ظهور فرقه‌ها در جهان مسیحیت که طی حدود دو هزار سال جریان داشته تا حدی نمایانگر تحول عقایدی است که در بدوِ پیدایش مسیحیت تاریخی از سوی رسولان و حواریون بنیان‌گذارده شد.

۱- Dietrich Bonhoeffer او که یک مسیحی پروتستان و آزاد اندیش بود از جمله‌ی تأثیرگذارترین فیلسوفان معاصر در جهان مسیحیت است. اصلاً زاده‌ی آلمان و مخالف با نازیسم بود و سرانجام در سال ۱۹۴۵ به دار آویخته شد.

کلیسای اورشلیم نخستین تشکّل رسمی مسیحیت

همچنان که گفته شد نخستین تشکّل رسمی مسیحیت پس از عیسی، کلیسای اورشلیم بود. بنابر آنچه که در رساله‌ی اعمال رسولان آمده اولین بار که پیروان عیسی به صفت «مسیحی» ملقب شدند در انطاکیه و در نتیجه‌ی مواعظ و تبلیغ‌های پیوسته‌ی پولس و برنابا بوده است. (← رسولان ۲۶/۱۱) این کلیسا -یعنی کلیسای اورشلیم- خود را یهودی معتقد به عیسی و ملزم به رعایت احکام موسوی می‌دانست.

«ابیونیت»ها مسیحیان پایبند به احکام یهود

بعدها پیروان این عقیده و روش، همان «ابیونیت‌ها» هستند که غیرمختونان را نجس می‌شمردند و برای خود انجیل جداگانه‌ای فراهم کردند. (← ویر ۷۲۲-۷۲۳؛ cambridge ۳٦۷ ؛ Britannica ۳۴۴۴) سرانجام که پولس بر این اندیشه فایق آمد، ضمن نفی احکام موسوی اصول و مبادی الاهیات مسیحیت را نیز بنیان گذاشت.

تبدیل مسیحیت به آئینی بزرگ در سده‌ی دوم میلادی

در اواسط سده‌ی دوم، یعنی اندکی قبل یا بعد از سال ۱۵۰ میلادی که تقریباً نسل اول مسیحیان از میان رفته بودند مسیحیت به آئینی فراگیر بدل شد و آنچنان با افکار و اندیشه‌های رایج زادگاه خود عجین شده بود که با روش‌های فلسفی دنیای قدیم قابل تطبیق و جمع بود.

اندیشه‌ی گنوسی و مارکیونی، دو مکتب مهم کلامی در نخستین سال‌های حیات مسیحیت

در این دوره، اصولاً دو دیدگاه یا اندیشه‌ی کلامی متفاوت در جهان مسیحیت وجود داشت. نخست اندیشه یا فرقه‌ی موسوم به «گنوسی»[1] که عقاید آن اساساً با تعالیم رایج کلیسا در تعارض بود. گنوسی‌ها برای عیسی جنبه‌ای کاملاً ملکوتی قایل بودند و جنبه‌ی بشری او را تماماً مجازی به حساب می‌آوردند. اینان مُبدِع عالم روح را خدائی برتر و خالق جهان ماده را روح سفلی یا همان «یَهُوه» مذکور در عهدقدیم می‌دانستند. دومین گروه، فرقه‌ی «مارکیونی»[2] یا مرقیونی بود.

مارکیون‌ها در اصالت اناجیل تردید داشتند و عیسی را موعود تورات نمی‌دانستند

بنیانگذار این گروه یا نحله «مارکیون» بود. اینان عهدعتیق را منسوخ و «یَهُوه» را خدای بی‌رحم و تجاوزگر می‌دانستند و ضمن نفی احکامِ شریعتِ یهود بر این باور بودند که «یَهُوه» خدائی فروتر از خداوند

۱– Gnosticism

۲– Marcionites

رحمان و رحیم است که یهود از درک و شناخت این خدای رحمان و رحیم غافل ماندند و عیسی آمد تا این خدا را به همگان معرفی کند. اینان در اصالت اناجیل تردید داشتند و خاصه انجیل لوقا را تألیف شده زیر نظر پولس رسول می‌دانستند و کتاب‌مقدس آنان کتابی تألیف مارکیون و جدای از دیگر اناجیل و کُتب مقدسه بود. همچنین عیسی را موعود بشارت داده شده در تورات نمی‌دانستند و معتقد بودند مسیا، یا پیامبر موعودی که تورات بشارت آمدنش را داده هنوز ظهور نکرده است.(← دورانت ۷۰۷/۳–۷۰۸؛ مصاحب ۲۷۴۶/۲) بر همین اساس مارکیون‌ها پیرو کلیسای سنتی و رسمی نبودند؛ بلکه بعدها کلیسای جداگانه‌ای برای خود تشکیل دادند[1].

ایرنایوس، اصالت اناجیل و کلام رسولان

پس از رواج اندیشه‌ی گنوسی‌ها و مارکیون‌ها مردی از آسیای صغیر -که بعدها کتابی به نام «برضدبدعت» در اثبات عقاید خویش نگاشت- به مخالفت با این دو فرقه برخاست. او که «ایرنایوس»[2] (ح ۱۲۵–۲۰۲م) نام داشت معتقد به اصالت اناجیل بود و تنها کلام رسولان را مبنای عقاید مسیحی می‌دانست و لاغیر. نظرات ایرنایوس مورد استقبال و حمایت کلیساهای غرب و روم واقع شد و سرانجام در بین سال‌های ۱۵۰ تا ۱۷۵ میلادی اعتقادنامه‌ای در بیان اصول مطرح شده‌ی ایرنایوس منتشر شد که بعداً به «اعتقادنامه‌ی حواریون یا رسولان» موسوم گشت. در همین وقت یا کمی قبل و یا بعد از این زمان بود که کتاب‌مقدس قانونی تحریر شد و در اواخر قرن دوم عهدجدید مشروعیت تام پیدا کرد و بعدها سعی شد تا رسالات و اناجیلی که از سوی کلیسای روم مجعول تلقی شده بود جمع‌آوری گردد. سرانجام در سال ۳۸۳ میلادی مسیحیت دین رسمی دولت روم اعلام شد.(← ناس ۶۱۱–۶۳۳)

«اعتقادنامه‌ی حواریون» و جمع‌آوری اناجیل مجعول

۱- ابن ندیم که در قرن چهارم هـ. ق می‌زیسته، می‌نویسد که گروه کثیری از مارکیون‌ها -البته تحت عنوان نصرانی- در خراسان زندگی می‌کنند.(← ابن ندیم ۴۷۵)

۲- Irenaeus

آریوس و عقیده‌ی او درباره‌ی عیسی و پیدایش آریانیسم

از سوی دیگر در حدود سال ۳۱۸ میلادی «آریوس»[1] (ح۲۵٦-۳۳٦م) که از واعظان زاهد اسکندریه بود عقیده‌ی خویش را، مبنی بر اینکه عیسی در عین اینکه انسانی بمانند دیگر انسان‌ها نیست و جنبه‌ی الوهیت نیز ندارد، فاش ساخت. وی پیروانی فراهم آورد و بر اساس عقاید وی فرقه‌ای بنا نهاده شد و بعدها به نام «آریانیسم»[2] مشهور گشت. گفته شده این فرقه تا سده ٦ و ۷ میلادی در اسپانیا پیروان فراوانی داشته است. (← ناس ٦۳۳-٦۳۵؛ مصاحب۱۱۱/۱؛ Britannica ۵۴۹/۱)

شالوده و اساس نظر آریوس این بود که عیسی با خدا همذات[3] نیست؛ بلکه همانند خدا[4] است. (← هوردرن ۱۷؛ ر اسل۱/۴۷۱-۴۷۲)

اعتقادنامه‌ی نیقیه (۳۲۵م) و محکومیت آریوس

رواج این نظریه سبب شد تا اسقفان اعظم مسیحی بر اساس فرمان کنستانتین، امپراتور روم که می‌کوشید تا بین کلیساها یا فرقه‌های مسیحی وحدت ایجاد کند، در سال ۳۲۵ در شهر نیقیه، واقع در آسیای صغیر، جمع شوند و در برابر نظریه آریوس موضع‌گیری کنند. نتیجه‌ی این شورا محکومیت آریوس، تبعید و ممنوعیت آثار وی، نیز صدور «اعتقادنامه‌ی نیقیه» شد. در این اعتقادنامه تصریح شده که عیسی «همذات» با خداوند و چون او موجودی ازلی و ابدی است.

شورای قسطنطنیه (۳۸۱م) و تصویب نظریه‌ی تثلیث

حدود نیم قرن پس از تدوین و انتشار اعتقادنامه‌ی نیقیه، در سال ۳۸۱ میلادی، شورای دیگری در شهر قسطنطنیه با حضور آبای کلیسا بر پا شد و پس از مباحثات طولانی ضمن تأکید بر مفاد اعتقادنامه‌ی نیقیه با صدور بیانیه‌ای ذات «روح‌القدس» را نیز همذاتِ خداوند اعلام کرد. به عبارت دیگر در این اعتقادنامه‌ی جدید علاوه بر عیسی روح‌القُدُس نیز همذات با ذات الاهی به شمار آمد. بنابراین به اعتبار آنچه که در شورای قسطنطنیه به تصویب رسید از این تاریخ خداوند بعنوان «سه شخص که دارای جوهر و ماده‌ی واحدی است» تعریف

۱– Arius
۲– Arianism
۳– homoousios
۴– homoiousios

شد؛ و این یعنی همان چیزی که از آن به نظریه‌ی «تثلیث» تعبیر می‌شود.

شورای‌کالسدون (۴۵۱م) و تأکید بر الوهیت عیسی، در عین انسان بودن وی!

پس از شورای قسطنطنیه، در سال ۴۵۱ میلادی مباحث الوهیت، تثلیث یا مسیح‌شناسی بار دیگر در جمع اندیشمندان کلیسا مطرح و شورائی موسوم به شورای کالسدون[۱] (←راسل ۵۱۸/۱-۵۲۱) بر پا شد و پس از جدل‌های فراوان این شورا تصدیق کرد که عیسی انسان کامل و در عین حال دارای الوهیت کامل است.

البته صدور این اعتقادنامه‌ها فصل‌الخطاب ماجرا قرار نگرفت، بلکه اختلاف در همذات بودن روح‌القدس با ذات الاهی همچنان مورد اختلاف سران کلیساها بود تا سرانجام در سال ۵۸۹ میلادی به این باور که روح‌القدس همذات با ذات الاهی نیست، بلکه ناشی از ذات عیسی و خداوند است تغییر پیدا کرد و در قالب اعتقادنامه‌ای موسوم به «اعتقادنامه‌ی آتاناسیوس» تدوین یافت. برخی آن را پذیرفته و عده‌ای از قبول آن سرباز زدند و این مناقشه دست‌کم تا سده ۱۱ میلادی تداوم داشت. کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در قرن ۱۶ میلادی بار دیگر اصل تثلیث یعنی اعتقادنامه‌ی قسطنطنیه صادره در ۳۸۱ میلادی را مورد تأیید دوباره قرار دادند.[۲] (←ویر ۷۲۹-۷۳۴؛ ناس ۶۳۳-۶۳۴؛ دورانت ۷۶۸/۳-۷۷۱ و ۶۰۴ و ۶۸۲؛ هوردرن ۱۷-۲۰) این همه‌ی تلاش بزرگان کلیساست تا از معتقداتِ معمولِ خویش که ریشه در افکار برخی حواریون و رسولان داشته و دارد دفاع کرده و آنها را مدون کنند.

فلسفه‌ی اسکولاستیک و رواج مفاد اعتقاد نامه‌های مذهبی

در قرون وسطی (ح ۴۷۶-۱۵۰۰م) آبای کلیسا کوشیدند تا در قالب فلسفه‌ی مَدرَسی یا اسکولاستیک[۳] همان افکار و اندیشه‌ها را رواج

۱- Chalcedon یا خالکدون شهری در آسیای صغیر مقابل شهر استانبول.(← مصاحب ۸۷۸/۱)

۲- توضیح اینکه اعتقادنامه‌ی نیقیه در اکثر عبادتنامه‌ها و سرودنامه‌های کلیساها وجود دارد.

۳- Scholasticism مباحث فلسفی-کلامی که در قرون وسطی ابتدا در کلاس‌های درس کلیسا و صومعه‌ها و بعداً در دانشکده‌ها تدریس می‌شد. این مباحث بیشتر ما بعدالطبیعی و ترجیحاً مبتنی بر افکار ارباب کلیسا بود.

دهند؛ لیکن با وجود این تلاش طاقت فرسا باز مشکل می توان گفت که کلیسا در اثبات عقلانی و منطقی -نه تبلیغ و توجیه- معتقدات و اصول مسیحیت توفیق چندانی به دست آورده باشد. مثلاً اصل تثلیث از جمله اسراری خوانده شده که درک آن در توان فهم آدمی نیست.(← میلر۴۷) شاهد مدعا کوشش نافرجام بزرگترین شخصیت فلسفه‌ی مدرسی توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) است.

توماس آکویناس و تلاش وی در اثبات اصول مسیحیت تاریخی

او بزرگترین اثر خویش موسوم به «مجموعه مباحث الاهی»[۱] را عرضه داشت و تلاش کرد تا در این کتاب اصول نظری مسیحیت را با استفاده از فلسفه‌ی ارسطوئی تفسیر و تشریح نماید، اما سرانجام اعتراف کرد که عمده‌ی معتقدات و اصول بنیادین کیشِ مسیحیت، از جمله اصل تثلیث، از طریق عقل و استدلالِ عقلانی قابل اثبات نیست و در عین حال معتقد بود که این اصول نمی تواند با عقل و خرد مغایرت و مخالفتی داشته باشد.(← ویر۷۳۳-۷۳۴) پس بر این اساس طبیعی بود که فرقه‌ها و گروههائی دینی ظهور کنند و از مصوبات شوراهای مسیحی، نظیر شورای نیقیه، قسطنطنیه و کالسدون سرپیچی کرده و تفسیرها و تأویل‌های تازه‌ای بر خلاف مفاد اعتقادنامه‌ها ارائه دهند.

آلبیگائیان و مخالفت با اصول مسیحیت تاریخی، خاصه تثلیث

در قرن ۱۱ میلادی فرقه‌ای موسوم به «آلبیگائیان»[۲] در جنوب فرانسه و در شهر آلبی یا آلبیگا اعلام موجودیت کرد که پیروان این نحله با برخی از اصول مسیحیت از جمله تثلیث مخالف بودند و عیسی را نه همذات خدا، بلکه آفریده‌ی او و یک فرشته می‌دانستند.(← دورانت ۱۰۳۷/۴)گفته شده که پس از ۱۰۰ سال تفتیش افکار و موعظه که در میان آلبیگائیان جریان داشت، این فرقه عملاً از میان رفت[۳].(← مصاحب ۲۰۲/۱؛ ولف ۱۲۵-۱۲۶؛ cambridge ۴٦)

۱- Summa Theologica ۲- Albigenses

۳-گفته شده پیروان آلبیگائیان نه با تفتیش عقاید و موعظه که در نبردی خونین توسط لشکریان پاپ اینوسان سوم بگونه‌ای فجیع قتل عام و نسل‌کشی شدند.(← ولف ۱۲۵-۱۲۶)

مارتین لوتر و آنچه بر او گذشت

یکی از چهره‌های مطرح در تاریخ مسیحیت، «مارتین لوتر»[۱] (۱۴۸۳-۱۵۴۶م) شخصیت برجسته آلمانی‌الاصل است که با تجدید نظر در اعتقادنامه‌های مسیحی و اعلانِ اصول و معتقدات خویش، جریان عمده‌ای را در تاریخ مسیحیت پدید آورد. او که در آغاز یک راهب آوگوستینوسی و پیرو مذهب کاتولیک رومی بود، در سال ۱۵۱۷ اصول نود و پنج‌گانه‌ی خود را بر سر در کلیسای ویتنبرگ آلمان نصب کرد و سرانجام با انتقادهای شدیدی که علیه نظامات کلیسا به عمل آورد، رسماً از سوی پاپ تکفیر شد و بناچار حدود یک سال در خفا زیست. ایرادات و نظرات او که آغازگر نهضت پروتستانیزم در

تشکیل شورای آوگسبورگ و صدور اعتقاد نامه‌ای جدید

تاریخ مسیحیت است سبب شد تا لوتری‌ها -یعنی پیروان وی- در سال ۱۵۳۰ اعتقادنامه‌ای را که با دیگر اعتقادنامه‌های تاریخ مسیحیت متفاوت بود، در شورائی موسوم به «شورای آوگسبورگ» تصویب و منتشر کنند.

اصرار لوتر بر اصالت کتاب مقدس، نفی اعتقاد نامه‌های مسیحی و نقد فلسفه‌ی اسکولاستیک

اگرچه نظرات و عقاید مارتین لوتر، خاصه بعد از حیات او، صبغه‌ای اجتماعی-سیاسی به خود گرفت و در اصل در جهت اصلاح ساختار سیاسی کلیسا و حکومت پاپ و تشکیلات کلیسای کاتولیک روم بود؛ ولی سرآغاز این اعتراضات و منشأ دیدگاه مستقل و غیر متعارف او به باورها و آئین مسیحی، تحلیل و تجدید نظر وی در اعتقادنامه‌ها و اصول رسمی مسیحیت تاریخی بود. اساس پیام و آئینی که او بنیان‌گذارد بر اصالت کتاب‌مقدس -و نه اعتقادنامه‌های مصوب ارباب کلیسا- قرار داشت و بر همین اساس در طول یک سال اختفا که از سوی پاپ تکفیر شده و تحت تعقیب قرار داشت و زمانی که می‌پنداشت آخرین روزهای عمر خود را سپری می‌کند، به ارائه‌ی ترجمه‌ای نو از عهدجدید یونانی به زبان آلمانی پرداخت. غرض او از این کار قطعاً تهیه‌ی نسخه‌ای پیراسته و مقرون به اصل از عهدجدید،

۱- Martin Luther

جهت ارجاع مؤمنین به آن بود و این کار را تلاش در جهت نیل به مقصود خویش، یعنی اصالت بخشیدن به کتاب‌مقدس می‌دانست. خود نیز هنگام تدریس در دانشگاه همواره کتاب‌مقدس را مبنای مباحث الاهیات قرار می‌داد و شدیداً از فلسفه‌ی مدرسی انتقاد می‌کرد.(← ناس ٦٦٨-٦٧٢؛ دورانت ۴۰۳٦-۴۵۱؛ ویر ٧٦۵؛ مصاحب ۲۵۱۴/۲-۲۵۱۵؛ Britannica ۵۷۲/۷ و ۳۰۵/۲۳-۳۱۳ و ۲۰۸/۲٦-۲۱۳)

«اونیتاریانیسم» فرقه‌ای دیگر از مخالفان مفاد اعتقادنامه‌ها، خاصه تثلیث

از جمله دیگر فِرَقی که به مخالفت با اصول اساسی مسیحیت تاریخی، یا مصوبه‌ی اعتقادنامه‌های رایج برخاستند، فرقه‌ی اونیتاریانیسم[1] است. این آئین در عین اهمیتی که بلحاظ مخالفت با اساسی‌ترین اصل عقاید کیش مسیحیت، یعنی اصل تثلیث دارد، در مقایسه با دیگر فرقه‌های مسیحی کمتر مورد توجه، مطالعه و شناخت قرارگرفته است. همچنین در برخی آثار دین پژوهی نیز یا اصلاً ذکری از آن به میان نیامده یا چنانچه از آن یادی شده، تنها به اشاره‌ای گذرا بسنده شده است. متأسفانه دایرةالمعارف‌ها نیز اغلب از تشریح و توضیح کافی پیرامون عقاید پیروان این نحله سرباز زده‌اند.

سِروتوس، بنیانگذار اونیتاریانیسم و اثر وی در ابطال تثلیث

اونیتاریانیسم شاخه‌ای از مذهب پروتستانیزم است که در آغاز بر اساس نظرات «میکائیل سروتوس»[2] (۱۵۱۱-۱۵۵۳م) بنا نهاده شد. سروتوس که اصلاً عالم الاهیات و پزشک اسپانیائی بود در سال ۱۵۳۱ میلادی با انتشار کتابِ «درباره‌ی خطاهای تثلیث» به برخی از اصول مسیحیت تاریخی، از جمله عقیده‌ی «تثلیث» اعتراض کرد و سرانجام ۲۲ سال بعد تکفیر و در آتش سوزانده شد.(← ناس ٦٨۰)

صدور اعتقادنامه‌ی اونیتاریان‌ها در انکار الوهیت عیسی (۱۵۶۱م)

پس از انتشار کتاب سروتوس و رواج نظرات وی از سال ۱۵۴٦ میلادی فرقه‌ی اونیتاریان‌ها -یعنی موحدین کامل- در لهستان شکل گرفت و سرانجام با قدرت یافتن پیروان این فرقه، هشت سال پس از مرگ سروتوس، در سال ۱۵٦۱ میلادی اونیتاریان‌ها اعتقادنامه‌ای

۱- Unitarianism

۲- Servetus

منتشر ساختند و در آن الوهیت عیسی را انکار کردند؛ و این یعنی پشت کردن به اصل مشترک و اساسی اعتقادنامه‌های مسیحی. این فرقه -که بعداً مفصل‌تر به معرفی آن خواهیم پرداخت- در اواخر سده‌ی شانزدهم میلادی در لهستان در کمال قدرت و نفوذ بوده. در سده‌ی هجدهم با رشد علوم در انگلستان و اروپا پیروانی جذب کرد و از سال ۱۷۸۵ میلادی در امریکا رواج یافته و تا سده‌ی نوزدهم نیز پیروانی فعال داشته است.(← دورانت ۷۳۹/۶-۷۴۰؛ هوردِرن ۴۴؛ براون ۳۰؛ مصاحب ۳۱۱/۱؛ ناس ۶۸۰-۶۹۴؛ هیوم ۳۶۱)

کالینز و اثر وی در نقد اصول اعتقادنامه‌ها (۱۷۲۴م)

در تداوم نقد اصول مندرج در اعتقادنامه‌ها، در سال ۱۷۲۴ میلادی «آنتونی کالینز»[1] که از جمله متفکران نقادکتاب مقدس بود با انتشار کتاب «بحث درباره‌ی پایه‌ها و دلایل دین مسیحیت» به برخی معتقدات مسیحیت تاریخی اعتراض کرد و آنها را غیر واقعی خواند. (← براون ۷۵)

هارناک و اثر او در رد الوهیت عیسی (۱۹۰۱م)

در سال ۱۹۰۱ میلادی فن‌هارناک[2] دانشمند الاهی‌دان آلمانی در کتاب خویش موسوم به «مسیحیت چیست» مدعی شد که عیسی هرگز قائل به الوهیت خویش نبود؛ بلکه پندار الوهیت عیسی از جمله بدعت‌های پولس و اندیشه‌های یونانی بود و همو بود که انجیل ساده‌ی عیسی را به الاهیات پیچیده تبدیل کرد و بعدها همین تحریفات مفاد اعتقادنامه‌ها شد. وی تأکید داشت که «ما باید به دنبال مذهب عیسی باشیم و نه به دنبال مذهبی که درباره‌ی عیسی است.» (هوردِرن ۴۴)

آزاداندیشی دینی در مسیحیت معاصر و تلاش در بازنگری عقاید مسیحیت تاریخی

در قرون اخیر در جهان مسیحیت جریانی با عنوان «آزاد اندیشی‌دینی»[3] اندیشمندانی را واداشته تا با در نظر داشتن حقایق تاریخی به نقد یا بازنگری عقاید مسیحیت تاریخی بپردازند.

«آزاداندیشان اینطور استدلال می‌کنند که، با مقایسه بازمان نوشته شدن اعتقادنامه‌های اوّلیه، جهان دچار دگرگونیهای فروان شده است... باید مسیحیت را طوری ارائه بدهیم که

۱- Anthony collins
۲- Adolf Von Harnack
۳- Liberalism

جهان جدید بتواند بفهمد.» (هوردرن ۶۴)

آزاداندیشان عیسی را تنها یک پیامبر می‌دانند، نه خدا یا پسر خدا!

البته واضح است که مراد آنان از دگرگونیهای جهان، بیقین عدم درک و تحلیل عقلانی مفاد اعتقاد نامه‌هاست. آزاد اندیشان عیسی را نه انسان معمولی و نه پسر خدا، بلکه بزرگترین استاد اخلاق، یعنی پیامبری چون دیگر پیامبران می‌شناسانند، (← هوردرن ۵۸) و بر این باورند که آنچه عیسی درباره‌ی خود و آئین خویش گفته با آنچه که پولس مدعی است متفاوت است.(← هوردرن ۸۳)

بولتمان و نظر وی درباره‌ی اعتقادنامه‌های مسیحی

بولتمان[1] متفکر الاهی‌دان آلمانی‌الاصل که بعنوان متخصص عهدجدید تحقیقات فراوانی در کتاب‌مقدس و عهدجدید داشته و پرنفوذترین فیلسوف الاهی طی چند دهه‌ی اخیر در اروپا و امریکاست، معتقد است که اعتقادنامه‌ها محصول زمان و مکانی است که مسیحیت در آن ظهور پیداکرد و باید ایمان مسیحی را از این حصار رهاکرد.

دیدگاه مکتب «انجیل‌اجتماعی» درباره‌ی تأویل مضامین عهدجدید و اصول مسیحیت

گروه دیگری از آزاداندیشان مسیحی که از آنان با عنوان مکتب «انجیل اجتماعی»[2] یاد می‌شود، نیز به تأثیرات منفی برخی از عقاید مسیحی و تعبیراتی که از پاره‌ای از اصول مسیحیت می‌شود –نظیر ملکوت خدا در عهدجدید– معترض بوده و خواهان تجدید نظر در تأویلاتی که از این اصول می‌شود هستند. این تحولات و دگرگونی‌ها سبب اختلاف نظر در جهان مسیحیت شده و در نتیجه‌ی این دگراندیشی‌ها مذاهب متعددی پدید آمده است. آشنائی با عقاید و باورهای جهان مسیحیت، شناختِ این مذاهب را ایجاب می‌کند و با اینکه این تحولات اعتقادی و پیدایش فرقه‌های مسیحی سرگذشتی پیچیده و درهم دارد؛ اما چاره‌ای جز اشاره‌ی کوتاه و مختصر به برخی از این مذاهب نیست.

سده‌ی پنجم میلادی، سرآغاز شکاف جدی در جهان مسیحیت

توضیح اینکه تا حدود قرن پنجم میلادی عملاً جدائی و تفرقی در

۱– Rudolf Bultmann

۲– Social Gospel

جهان مسیحیت، آنگونه که چشمگیر باشد، پدیدار نبود و اگرچه تا قبل از این زمان اختلافاتی میان مسیحیان بر سر اعتقاد نامه‌ها وجود دارد، لیکن اندیشه‌ی غالب همان مفاد اعتقاد نامه‌هاست و حاکمیت با مقام پاپ است. شکاف جدی و عملی میان آباءِ کلیسا در سده‌ی پنجم میلادی بسبب اعتراض به سلطه‌ی پاپ نمایان شد و در قرن یازدهم بخاطر محکومیت بطرک[1] یا بطریق قسطنطنیه از سوی پاپ شدت بیشتری پیداکرد.(← مصاحب ۸۶۱/۱) از این زمان به بعد بود که مسیحیت به دو جریانِ کلیسای کاتولیک رومی و کلیسای ارتدوکس شرقی تقسیم شد. در آغاز جدائی پیروان این دو کلیسا در یک چیز اشتراک داشتند که عبارت بود از اعتقاد به مسیح، و در یک چیز نیز اختلاف داشتند که پیروی از پاپ رهبر کلیسای کاتولیک روم بود. البته در پاره‌ای از شعائر، که بعداً در شرح معتقدات کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها خواهد آمد، نیز اختلاف نظر داشتند.(← مصاحب ۲۷۷۵/۲)

انشعاب مسیحیت به کلیسای کاتولیک رومی و کلیسای ارتدوکس شرقی

ورود مسلمانان به قسطنطنیه (۷۲۶م) و صدور فرمان امپراتور لئوسوم

در سال ۷۲۶ میلادی واقعه‌ای رخ داد که این اختلاف و جدائی را تشدید کرد. آن واقعه این بود که مسلمانان به قسطنطنیه راه یافته بودند و با مشاهده‌ی تقدیس و تکریم تمثال‌ها، تصاویر و نقوش مقدس از سوی مسیحیان، این عمل آنان را بت‌پرستی می‌دانستند و همین سبب شد تا در میان مسیحیان کسانی نیز لب به اعتراض بگشایند و این رسومات را مورد انتقاد قرار دهند. امپراتور «لئو» سوم، که گویا این انتقاد را بحق یافته بود، با صدور فرمانی نصب تصاویر را در کلیساها ممنوع اعلام کرد. این اقدام امپراتور در نظر پاپ «گرگوریوس» دوم (پاپ در ۷۱۵-۷۳۱م) نوعی بدعت به حساب آمد و وی با صدور فتوائی این عمل را موجب خروج از دایره‌ی ایمان اعلام کرد.

اعتراض کلیسای شرق به اعتقادنامه‌ی آتاناسیوس (تصویب شده در ۵۸۹م)

از سوی دیگر کلیسای شرق، که تن به فرمان امپراتور داده و به

۱- Patriarch سر اُسقف، اسقف اعظمی که خاصه در کلیسای ارتدوکس شرقی در رأس و سرآمد اسقف‌های دیگر در یک منطقه است.(← مصاحب ۴۳۱/۱)

همین خاطر مورد خشم پاپ قرار گرفته بود، به «اعتقادنامه‌ی آتاناسیوس» -تصویب شده در ۵۸۹ میلادی- که در تأیید نظر آوگوستینوس بود و می‌گفت روح‌القدس از اِبن و اَب صادر می‌شود، اعتراض کرده و آن را به معنای نفی مصدریت مطلق از ذات خداوند دانست. سرانجام در سال ۸۷٦ میلادی روحانیان کلیسای شرق در شورائی که در قسطنطنیه تشکیل شد پاپ را به دلیل فعالیت‌های سیاسی و پذیرش یا تمایل به آنچه که در اعتقادنامه‌ی آتاناسیوس و در تأیید نظر آوگوستینوس آمده بود، محکوم کردند و بدین ترتیب حکومت پاپ از سوی پیروان کلیسای شرق یا ارتدوکس نامشروع تلقی شد و در سال ۱۰۵۴ میلادی این جدائی کاملاً جنبه‌ی عینی و رسمی پیداکرد. از این تاریخ به بعد رسماً پیروان کلیسای شرق را ارتدوکس و معتقدین به پاپ راکه رهبری کلیسای غرب یا کلیسای روم را بر عهده داشته و دارد، کاتولیک می‌گویند و معتقدین به هر یک از این دو مذهب روش و عقاید جداگانه‌ای دارند. (← ناس ٦۴۵-٦۴۷)

محکومیت پاپ از سوی روحانیون کلیسای شرق (۸۷۶م) و پی‌آمد این محکومیت

کاتولیک[1] در اصل از واژه‌ی لاتین و یونانی کاتولیکوس[2] که به معنای عام و جامع است، مشتق شده. (← ناس ٦۲۷) در معنای کلی و عمومی مراد از کاتولیک، کلیسای اولیه‌ی مسیحی است که دچار انشعاب نشده و در واقع همان کلیسای حقیقی رسولان است و پس از جریان اصلاح دینی -که بعداً بدان اشاره خواهد شد- به کلیسائی اطلاق می‌شود که رهبر آن پاپ باشد و دستگاه اُسقفی آن ادعای جانشینی کلیساهای رسولان قدیم را داشته باشد و بر ایمان به اعتقاد نامه‌های رسولان تأکید بورزد. (← مصاحب ۲۱۱٦/۲-۲۱۱۷)

مذهب کاتولیک، ریشه، معتقدات آن و...

علاوه بر این گاهی از اصطلاح «کاتولیکان قدیم» نیز استفاده می‌شود و این اصطلاح عنوانی برای مسیحیان آلمانی است که در سال ۱۸۷۴ کلیسائی تأسیس کردند و در بیانیه‌ی صادره‌ی خویش تصریح کردند

کاتولیکان قدیم و سرباز زدن از تبعیت پاپ (۱۸۷۴م)

۱- Catholic ۲- Catholicus

که مصوبات شورای واتیکان را نمی‌پذیرند و اعتقادی به عصمت پاپ ندارند. علاوه بر این کشیشان در این کلیسا حق ازدواج دارند و اعتراف به‌گناه در میان آنان اختیاری است.(← مصاحب ۲۱۱۷/۲)

کلیسای کاتولیک اصیل که‌گاهی به آن کاتولیک رومی نیز گفته می‌شود، خود را پاسدار اصول و اعتقادات مسیحیت حقیقی می‌داند و کتاب مقدس، سنت و تعلیمات رسمی کلیسا را بعنوان سه منبع یا مأخذ اصلی جهت طرح اصول عقاید خویش به رسمیت می‌شناسد. (←مولند ۵۷)

آداب، سنن و شعائر مذهب کاتولیک‌ها

کاتولیک‌ها مقدسات سبعه یا آئین‌های هفتگانه را کاملاً به رسمیت می‌شناسند و در حفظ این آئین‌ها کمال جهد و تلاش را به کار می‌گیرند. آئین‌های هفتگانه عبارتند از: تعمید، تأیید، توبه، عشاءِ ربانی، تدهین نهائی، انتصابات و ازدواج. آنان فلسفه‌ی پنج آئین نخست را سلامت روح افراد مسیحی و دو مورد آخر را سبب حفظ و گسترش جامعه یا خانواده‌ی مسیحیت تفسیر می‌کنند.(← مولند ۶۶-۶۷)

اعتقادات رسمی کلیسای کاتولیک رومی

اعتقادات رسمی کلیسای کاتولیک رومی در هفت اصل کلی خلاصه می‌شود که عبارتند از، یک: وحدت و در عین حال تثلیث خدا. دو: وحدتِ دو طبیعت الاهی و طبیعت بشری در عیسی. سه: مریم باکره مادر خدا (= عیسی) است. چهار: اعتقاد راسخ به اینکه تصلیب مسیح کفاره‌ی گناهان ابناء بشر است. پنج: اعتقاد و الزام به آئین‌های هفتگانه. آنان بر این باورند که این آئین‌ها توسطِ خودِ عیسی بنانهاده شده. شش: توسل به قدیسین. هفت: اعتقاد به عصمت پاپ و اینکه وجود وی از خطا مبرّاست.(← مصاحب ۳۵۵/۱ و ۲۱۱۷/۲؛ مولند ۵۷)

اساس جدائی مذهب کاتولیک از دیگر مذاهب مسیحی

درکل می‌توان‌گفت اصول جداکننده‌ی مذهب کاتولیک از دیگر مذاهب و فِرَق مسیحی یکی در اعتقاد به عفت مریم عذرا(س) و دیگری در تفوق و برتری پاپ و عصمت وی نهفته است.(← ویر ۷۴۸-۷۴۹؛ مصاحب ۲۱۱۷/۲)

جایگاه پاپ در آئین کاتولیک

کاتولیک‌ها بر این باورهستند که پاپ جانشین پطرس حواری است و پطرس نیز بنابر آنچه که عیسی بدو فرمان داده، نایب و جانشین عیسی

و «شبان گوسفندان» آن حضرت است.(← یوحنا ۱۵/۲۱-۱۷) نیز عیسی وی را سنگ خطاب کرد و فرمود که من کلیسای خویش را بر روی این سنگ بنا می‌کنم.(← متی ۱۸/۱۶-۱۹) ترتیب مناصب در کلیسای کاتولیک از این قرار است که در رأس همه‌ی مناصب «پاپ» قرار دارد و به نایب مسیح ملقب است. دومین مقام از آن «کاردینال» هاست که کارگزاران و مشاوران پاپ و اغلب ساکن رُم هستند. انتخاب و انتصاب پاپ وظیفه‌ی کاردینال‌هاست. «مطران»ها یا سراُسقف‌ها که منتخبین پاپ می‌باشند، سومین رتبه را دارا هستند. «اسقف»ها یا سرکشیش‌ها عنوان چهارمین منصب و «کشیش» که عموماً عنوان رؤسای کلیساهای محلی است و از سوی اسقف‌ها انتخاب می‌شوند، پنجمین مقام کلیسای کاتولیک است. علاوه بر این «شمّاس» و «نایب شمّاس» دو مقام دیگر کلیسای کاتولیک است که خادمان کلیسایند و وظیفه‌ی انجام مراسم مذهبی عموماً بر عهده‌ی آنان است.(← دورانت ۱۰۱۶/۴-۱۰۲۱؛ ویر ۷۵۱؛ مصاحب ۲۱۱۷/۲) امروزه بیش از نیمی از مسیحیان جهان پیرو کلیسای کاتولیک هستند.(← مولند ۵۳)

مناصب در کلیسای کاتولیک

اُرتدوکس[1] یکی دیگر از مذاهب بزرگ جهان مسیحیت است. این اصطلاح در لفظ به معنای «شخصِ دارای عقیده‌ی درست» است و در اصطلاحِ مسیحیت به پیروان ایمان مسیحیِ معتقد به اعتقاد نامه‌ها و اعترافنامه‌های فِرَق بزرگ مسیحی خاصه پیروان کلیسای ارتدوکس شرقی اطلاق می‌شود. این کلیسا از کلیسای روم یا کلیسای کاتولیک مستقل و بیشتر در اروپای شرقی و جنوب غرب آسیا متمرکز است.(← مصاحب ۸۶/۱؛ دهخدا ۱۶۴۵/۲) منابع و اصول اعتقادی ارتدوکس‌ها عبارت است از کتاب‌مقدس و سنت (←مولند۳۱) که البته در بین اناجیل مضبوط در عهدجدید، در نظر ارتدوکس‌ها تقدم از آنِ انجیل متی است.(← دورانت ۶۵۵/۳) اصل تثلیث هسته‌ی اصلی الاهیات، و

مذهب ارتدوکس، ریشه، معتقدات آن و...

۱– Orthodox

اعتقادنامه‌ی نیقیه زیربنای عقاید آئین ارتدوکس را تشکیل می‌دهد.(← مولند ۳۱)

وجه تمایز کلیسای کاتولیک و ارتدوکس

اگر خرده معتقدات خاص مذهب ارتدوکس را نادیده بگیریم، باید گفت آنچه که موجب تمایز و جدائی ارتدوکس‌ها از کاتولیک‌ها و دیگر فِرَق مسیحی می‌گردد تنها یک چیز است و آن اینکه ارتدوکس‌ها، بخلافِ مسیحیان کاتولیک، رهبریت اُسقف روم یا همان پاپ را طرد می‌کنند و از گذشته تا به حال، به هیچوجه قائل به عصمت وی نبوده و نیستند.(← مصاحب ۸۶/۱) به این ترتیب کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها تقریباً جز در اموری اندک در همه‌ی موارد و در همه‌ی اعتقادات اشتراک دارند؛ و هر دو مذهب پاره‌ای از فِرَق کوچک را بدعتگذار می‌دانند.(← مصاحب ۸۶/۱)

اعتقاد خاص کلیسای ارتدوکس

عقاید خاص کلیسای ارتدوکس که مورد قبول کلیسای کاتولیک نبوده و نیست عبارت است از اینکه، یک: کلیسای ارتدوکس تصاویر و نقوش مقدس را دارای روح الاهی دانسته، ولی کلیسای کاتولیک به این تصاویر منزلت بشری داده و می‌دهند. البته، همچنانکه پیش‌تر آمد، در آغاز کلیسای ارتدوکس به تقدس این نقوش معترض بود و آن را مساوی با بت‌پرستی می‌دانست؛ اما بر اساس مصوبه‌ی شورائی که در سال ۷۸۷ میلادی تشکیل شد، کلیسای ارتدوکس از نظر پیشین خود عدول کرد و تلقی خود را از این نوع تقدیس و تکریم نسبت به تصاویر و نقوش مقدس، پس گرفت و دیگر آن را برابر با بت‌پرستی ندانست.(← ناس ۶۴۹) دو: در کلیسای ارتدوکس شرق، مریم بعنوان مادر خدا پرستش می‌شود، حال اینکه در کلیسای کاتولیک مریم تنها مورد احترام است. سه: ارتدوکس‌ها درباره‌ی مقدسات سبعه یا آئین‌های هفتگانه نظراتی دارند که با کلیسای کاتولیک مطابقت تام ندارد. چهار: پیروان کلیسای ارتدوکس معتقدند که حواریون همه به یک اندازه از عیسی کسب فیض و نیروی روحانی کرده‌اند و این تنها خاص پطرس حواری نیست.(← ناس ۶۴۹-۶۵۰) در مذهب ارتدوکس

مناصب در کلیسای ارتدوکس

تنها سه منصب بزرگ روحانی معتبر است و به رسمیت شناخته می‌شود، یکی «اسقف» که «بطرك» در رأس این مقام است.(← مصاحب ۴۳۱/۱) دیگری «کشیش» و سومی «شمّاس».(← مولند ۳۹)

در آغاز پیدایش مذهب ارتدوکس، مرکز کلیسای آن شهر قسطنطنیه بود تا اینکه در سال ۱۴۵۳ میلادی این شهر به دست ترکان مسلمان عثمانی سقوط کرد و مرکز آن به مسکو منتقل شد،(← ناس ٦۴۷) و این کلیسا تا قبل از پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه با حکومت تزار روس عجین و متحد بود.(← ناس ٦۵۰) امروزه نیز پس از گذشت پنج قرن هنوز کلیسای ارتدوکس روسیه به پشت‌گرمی پیروان فراوانی که دارد بزرگترین کلیسای ارتدوکس به حساب می‌آید.(←مصاحب ۸٦/۱) از دیر باز کلیساهای مستقل ارتدوکس در شهرهای قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه و بیت‌المقدس فعال بوده‌اند.

مذهب ارتدوکس در جهان معاصر

(← مصاحب ۸٦/۱) در سالهای اخیر مذهب ارتدوکس در چین، کره، ژاپن، آلاسکا و میان قبایل سیبریا و آسیای مرکزی گسترش داشته و پیروانی را با خود همراه کرده است.(← مصاحب ۸٦/۱)

بتقریب می‌توان تعداد ارتدوکس‌ها را در جهان مسیحیت، رقمی بیش از ۱۵۰ میلیون نفر تخمین زد.(← مولند ۲۵) نکته‌ای که در قرن اخیر برای مذهب ارتدوکس خطری جدی محسوب می‌شود تمایل پیروان این مذهب به آئین‌های پروتستان است که در سال‌های گذشته محسوس بوده است؛ البته از سوی دیگر در مناطقی نظیر کشورهای منطقه بالکان کلیسای ارتدوکس در حال تجدید حیات و شکل‌گیری دوباره است.(← ناس ٦۵۰-٦۵۱)

پروتستان، ریشه و معتقدات

پروتستان[1] یا پروتستانیزم سومین مذهب رسمی و بزرگ مسیحیت است. این واژه که در لغت به معنی «معترض» است، در آغاز به پیروان

مفهوم عام پروتستان

مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴٦م) اطلاق می‌شد؛ اما بعدها خاصه امروزه،

۱- Protestant

علاوه بر پیروان لوتر بطور عام تقریباً به همه‌ی مسیحیان اصلاح طلب، خواه کاتولیک یا ارتدوکس گفته می‌شود. نهضت پروتستانیزم در قرن شانزدهم میلادی با یک جریان اصلاح‌طلب و با مساعی مارتین‌لوتر، اندیشمند مسیحی و آلمانی‌الاصل متقی و در عین حال متهور و بی‌پروا، بنیان نهاده شد. وی در ابتدای جوانی به راهبان فرقه‌ی آوگوستینوسی پیوسته بود و بواقع در بیان نظرات و نهضت اصلاحی خویش سودائی جز حقیقت خواهی در سر نداشت.(← ناس ٦٦٨؛ مصاحب ۵۳۵/۱-۵۳۶)

نهضت اصلاح دینی پیش از لوتر

البته پیش از مارتین لوتر دیگرانی نیز بوده‌اند که با اندیشه‌ای مشابهِ افکار وی نظریه‌ی اصلاح دینی را تبلیغ می‌کرده‌اند، (← ویر ٧٦١) و آنچه که آنان را به ایجاد اصلاحاتی در دین ترغیب می‌کرد وضع نابهنجار سازمانِ مسیحیت بود. آگاهان و آزاد اندیشان می‌دیدند که کلیسا با درآمدهای کلان و تشریفات شاهانه دست در دست زورمندان دارد. کشیشان عموماً دچار فساد اخلاق شده و بر خلاف آنچه که از سوی کلیسا ادعا می‌شد، گاه از عوام مردم نیز بی‌سوادتر و در شناخت و انجام مراسم عبادی کلیسا از آنان ناتوان‌تر بودند. از سوی دیگر فلسفه‌ی مدرسی یا اسکولاستیک که مروّج افکار جزمی و خِردستیز آباءِ کلیسا بود رنگ باخته و اعتبار خود را از دست داده بود. این موارد و نظایر اینها عوامل و زیرساخت‌های اصلی نهضت پروتستانیزم بود. این اصلاحات خواستِ قلبی مردم دینداری بود که درد دین داشتند.(← لوکاس ٦١/٢-٦٣؛ ناس ٦٦٨) بی‌جهت نیست که لوتر خود نیز در تقوا و تهذیب نفس مقامی والا داشت و خاستگاه دینی وی از میان فرقه‌ی راهبان آوگوستینوسی بود.

زیر ساخت‌های نهضت پروتستانیزم

اصول بنیادین پروتستانیزم

پروتستانیزم در اصل بر اصولی بنا نهاده شد که فشرده و خلاصه‌ی آن عبارت است از: احترام به اساس آزادی فردی دنیائی و آزادی دینی، و اینکه فرد مسیحی فقط در برابر خدا مسؤل است نه کلیسا و هیچ کس حتی پاپ و اسقفها حق ندارند تا چیزی را بعنوان

جانشین مسیح یا خدابه پیروان عیسی دیکته کنند.(← ناس۶۶۷؛ مصاحب ۵۳۵/۱-۵۳۶) نهضت پروتستان در اصلاحات خویش بیشتر به ساختار و نظامات کلیسا نظر داشت و تقریباً در اعتقاد به مفاد اعتقاد نامه‌ها و پذیرش نظامِ کلامیِ مسیحیت تاریخی می‌توان گفت که اختلاف چندانی با کلیسای کاتولیک و ارتدوکس نداشت. چنانکه در قرن شانزدهم میلادی هر دو مذهب کاتولیک و پروتستان اصل تثلیث راکه مورد اعتراض پاره‌ای از فِرَق آزاداندیش بوده و هست مورد تأکید قرار دادند. بعدها نیز در انکار و طرد اونیتاریانیسم‌ها -یا موحدان و منکران الوهیت عیسی- با کلیسای کاتولیک موافق بودند.(← ویر ۷۳۴)

پروستانیزم، مذاهب و اصول مسیحت تاریخی

آغاز نهضت پروتستان از آلمان بود؛ لیکن پس از مدتی به خارج از مرزهای آلمان نیز نفوذ کرد و انقلابی درونی در جهان مسیحیت پدید آورد. پیامد نهضت پروتستان در خارج از مرزهای آلمان پیدایش نهضت‌های اصلاحی در سوئیس به رهبری کشیش «اولریش تسوینگلی» (۱۴۸۴-۱۵۳۱م)،نیز در فرانسه، هلند، اسکاتلند و انگلیس بود.(← ناس ۶۷۲-۶۷۹) بموازات این نهضت‌های اصلاحی که همه زیر لوای تعالیم و اصلاحات مارتین لوتر پدیدار شدند، فرقه‌هائی با گرایش‌های گوناگون تشکیل شد که مشهورترین آنها عبارتند از: آدونیست‌ها، آناباتیست‌ها، اونیتاریانیسم‌ها، باتیست‌ها، کالونی‌ها، لوتری‌ها، متودیسم‌ها، نانکونفورمیست‌ها.(← مصاحب ۵۳۵/۱-۵۳۶) این فرقه‌ها در عین اختلافاتِ نسبتاً جزئی، می‌توان گفت که در یک چیز اتفاق نظر داشتند -و دارند- و آن اینکه می‌توان یک مسیحی مؤمن بود و برای پاپ اهمیت خاصی قایل نبود و کلیسای کاتولیک رُم را بعنوان تنها کلیسای واقعی جهان به رسمیت نشناخت.(← گِژ۲۵۷)

نقش پروتستانیزم در پیدایش نهضت‌های اصلاح طلب بعد از خود

عناوین برخی فرقه‌های اصلاح طلب و وجه اشتراک آنها

پروتستان‌ها در منش اصلاح‌طلبی در نظر مسیحیان انعطاف‌پذیر هستند؛ اما بخلاف آنچه که اغلب مردم تصور می‌کنند، برخی از آنها بسیار متعصب و جزم اندیشند؛ بگونه‌ای که می‌توان گفت تنها تفاوت آنان با کاتولیک‌ها در اهمیت ندادن به شخصِ پاپ است.(← گِژ ۲۳۸)

پروتستان‌ها و آزاداندیشی

پروتستان‌ها در مقایسه با پیروان مذهب کاتولیک و ارتدوکس، در رتبه‌ی سوم قرار دارند.(← مصاحب ۵۳۵/۱)

رهبانیت، گرایشی دنیاگریزانه در مسیحیت

گذشته از این سه مذهب رسمی، جریان یاگرایشی با مشربِ عرفانی و دنیاستیزی ذیل عنوان «رُهبانیت»[1] برجستگیِ قابل تأملی در تاریخ مسیحیت دارد. رهبانیت را بخاطر قِدمت زمانِ پیدایش آن باید -یا بهتر است- تابع کلیسای کاتولیک روم به حساب آورد؛ اگرچه بظاهر جریان دنیاستیزی از کلیسای شرق یعنی ارتدوکس سرچشمه گرفته است؛ (← مولند ۴۶) لیکن در عمل راهبان مسیحی عموماً عقاید کاتولیکی داشته و دارند. قبل از ایجاد رسمی نحله‌ی رُهبانیت مسیحیانی بودند که بر اساس تعالیم پولس رسول، که معتقد بود بهتر آن است مرد و زن مجرد باشند، (← اول‌قرنتیان ۱۷ و ۳۲-۴۰) می‌کوشیدند تا به انزوا و گوشه گیری بپردازند؛ اما ظهور و بنای اصلی آن بعنوان یک فرقه‌ی ممتاز پس از رسمیت یافتن مسیحیت در امپراتوری روم و اواخر سده‌ی سوم میلادی است.

قدیس آنتونیوس بنیانگذار رهبانیت در مصر

نخستین گروه راهبان پیروان قدیس «آنتونیوس» در سرزمین مصر بودند. این شاید بدان سبب بود که در مصر رهبانیت با عقاید گنوسی‌ها و متکلمان اسکندریه تطبیق می‌کرد و بر همین اساس تعداد نسبتاً زیادی از مسیحیان قبطی را به خود جذب کرد. در همان آغاز و در مصر عُزلت دسته جمعی و رهبانیت گروهی در صومعه‌ها و دیرها پدید آمد

سده‌ی ششم و فِرَق رهبانی در شامات

و بعدها این شیوه از آنجا به شام و آسیای صغیر نیز سرایت کرد و در قرن ششم میلادی فرقه‌ای دیگر از راهبان پدید آمد. این گروه که پیروان قدیس «بندیکتوس» و موسوم به «بندیکتیان»[2] بودند، معتدل‌ترین فرقه‌ی راهبان را ایجاد کردند. پیروان این فرقه در عین انزوا و عبادت در دیرها مأمور و مشغول فعالیت بوده و هستند. پاپ «گرگوریوس» اول، ملقب به کبیر، (پاپ در ۵۹۰-۶۰۴م) از اعضای این

قدیس بندیکتوس و فرقه‌ی بندیکتیان

۱- Monasticism ۲- Benedictines

فرقه است.(← ویر ۷۵۲-۷۵۴؛ مصاحب ۴۵۲/۱؛ دورانت ۷۶۷/۳؛ مولند ۹۸)

دومینیکن‌ها، فرقه‌ای رهبانی

«دومینیکن‌ها»[1] از دیگر فِرَق مشهور رهبانی هستند. پیروان این فرقه، که در جنوب فرانسه تأسیس شد، خود را پیرو قدیس دومینیک اسپانیائی می‌دانند. دومینیکن‌ها لباس سیاه و بلند (= طیلسان) بر تن می‌کردند و با اعتقاد و بجهت عمل به آنچه که در انجیل متی آمده به آموزش و دعوت مردم می‌پرداختند و جهت گذرانِ معاش خود به دریوزگی مشغول بودند.(← متی ۷/۱۰-۱۴) اعضای فرقه‌ی دومینیکن راهبانی افراطی بودند؛ بطوری که زمانی به تفیش عقاید مشغول بودند و البته پس از مدتی از این کار دست کشیدند. توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) از چهره‌های برجسته‌ی دومینیکن است.(← ناس ۶۵۵)

دومینیکن‌ها و تفتیش عقاید

فرقه‌ی فرانسیسیان

از جمله فرقه‌های رهبانی مسیحی «فرانسیسیان»[2] هستند. مؤسس این فرقه قدیس فرانسیس آسیزی است. راهبانِ فرقه‌ی فرانسیسیان جامه‌ای خاکستری بر تن می‌کردند و پیوسته مشغول وعظ و تبلیغ بودند. اینان می‌کوشیدند تا با دعوت مردم به دینداری مذهب را در تمام تشکیلات جامعه رواج دهند و در این مورد با دومینیکن‌ها همفکر بودند.(← ناس ۶۵۵-۶۵۶)

راهبان سیسترسیان

دیگر از گروه‌های راهب مسیحی فرقه‌های **«سیسترسیان»**[3] است که مؤسس آن «برنارکلروویس» (قرن ۱۲م) است. اینان معتقد به قدوسیت یا قداست آسمانی شخص سالك بودند.(← ناس ۶۶۱) از جمله فرقه‌های رهبانی دیگری که باید از آنها یادکرد گروهِ «دوستان خدا» یا راهبان «اخوان مشترك الحیات» هستند. پیروان این فرقه در افراطی بودن بسیار به کاتولیك‌ها نزدیکند. خاستگاه این فرقه ابتدا در آلمان و سپس

دوستان خدا یا اخوان مشترک الحیات

۱– Dominicans
۲– Franciscans
۳– Cistercians

در هلند بود که بعدها مورد عنایت پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها واقع شد.(← ناس ٦٦٢)

نظر متکلمین جدید مسیحی درباره‌ی اعتقادنامه‌های مسیحیت

در حال حاضر مسیحیت شدیداً دچار تکثّر[۱] و تلون افکار و اندیشه‌هاست. بسیاری از متکلمین جدید معتقدند که اعتقادنامه‌ها و شهادتنامه‌های پیشین مسیحیت تاریخی باعث خرفتی و عقب ماندگی این دین شده و آن را در پندارها و بافته‌های ذهنی سده‌های چهارم و پنجم میلادی حبس کرده است. اینان بر این باورند که نظریات و اصولی چون اصل تثلیث به هیچوجه منطقی و همخوان با موازین عقلانی نبوده و هرگز نمی‌توان پذیرفت که سه مساوی با یک است. (← ویر ۷۷۵، ۷۷۸)

فرقه‌های کوچکتر مذهبی در جهان مسیحیت

با این وجود طبیعی است که علاوه بر مذاهب سه گانه‌ی رسمی یعنی کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان، گرایش‌های مذهبی کوچکتری در جهان مسیحی پدید آمده و رشد کرده و پیروانی را با خود همراه کرده باشند. از جمله‌ی این گروههای مذهبی، که البته هر یک را می‌توان در ذیل یکی از مذاهب سه گانه‌ی مطرح و رسمی مسیحیت مورد بررسی و مطالعه قرار داد، این مذاهب هستند:

یسوعیان، کاتولیک‌های افراطی

۱ - **یسوعیان**[۲]: پیروان این فرقه در اصل کاتولیک، بلکه به یک معنا کاتولیک‌های افراطی هستند. بنیانگذار فرقه‌ی یسوعی یکی از اشراف اسپانیائی به نام ایگناتیوس لویولایوس[۳] (۱۴۹۱-۱۵۵٦م) است. لویولایوس در آغاز به عضویت یکی از دیرهای دومینیکن درآمد و سپس در سال ۱۵۳۴ میلادی سازمانی نظامی به نام «همراهان عیسی» بنا نهاد. او و پیروانش عهد کردند که جان خود را در اختیار پاپ نهاده و با مسلمانان، که بزعم آنان در گمراهی به سر می‌بردند، بجنگند. این فرقه بر همین اساس در ترویج مسیحیت در دورترین نقاط جهان تلاش می‌کردند و در این راه خود را سربازان فرمانبردار و حلقه بگوش پاپ

۱- Pluralism
۲- Jesuites
۳- Ignatius of Loyola

می‌دانستند و از بذل جان و مال در رسیدن به مقصود هراسی نداشتند. امروزه از رشد تعداد پیروان و تلاش آنان کاسته شده، اما همچنان در نشر عقاید مذهب کاتولیک رُم مسیحیانی کوشا و جان نثار هستند.(←ناس ۶۸۹-۶۹۰؛ مصاحب ۳۳۵۸/۲)

نسطوری‌ها یا مسیحیان آشوری

۲-نسطوری‌ها[1]: اغلب پیروان این مذهب را در ایران، آشوری می‌نامند. بنیانگذار این فرقه نسطوریوس[2] (متوفی حدود ۴۳۹م) است. او که مدتی سر اسقف قسطنطنیه بود، در آغاز بشدت به مقابله با بدعتگذاران، خاصه آریوس پرداخت و سرانجام فرقه‌ای را بنا نهاد که بعدها به نام وی خوانده شد. این فرقه در سده‌ی هفتم تا دهم میلادی رشد و گسترش چشمگیری داشت. عقاید نسطوری‌ها را می‌توان در دو اصل کلی خلاصه کرد و آن اینکه، لقب مادر خدا برای مریم خطاست و عیسی نه خدائی انسانی و نه انسانِ خدائی یا خدا شده است؛ بلکه او نیز چون دیگر انبیا دعوتگر همگان بسوی خدا و واسطه‌ی فیض بین انسان و خداست. جماعتی از نسطوری‌ها که آنان را کاتولیک‌های کلدانی می‌نامند در قرن شانزدهم با پذیرش وابستگی به پاپ از همکیش‌های خود جدا شدند و کلیسای جدیدی بنیان نهادند. امروزه مرکز نسطوری‌ها عراق، هندوستان و ایران است. نکته‌ی درخور توجه اینکه کلیسای قدیم ایران تنها کلیسائی بود که در آغاز معتقدات نسطوریوس را پذیرفت.(← مصاحب ۳۰۲۶/۲-۳۰۲۷)

دو اصل اعتقادی نسطوری‌ها

نسطوریانِ کاتولیکِ کلدانی

ارمنی‌ها

۳-ارمنی‌ها[3]: این نحله که باگرایش مردم ارمنستان در حدود سال ۳۰۲ میلادی به مسیحیت پدید آمد، در سال ۴۹۱ از کلیسای رم و روم شرقی جدا شد. احکام مورد قبول ارمنی‌ها برگرفته از انجیل است و بر همین اساس پیروان این فرقه کاملاً به سنت‌های اولیه وفادار هستند و خود را پیرو تعالیم حواریون می‌دانند. ارمنی‌ها تنها سه مجمع

احکام و سنن ارمنی‌ها

۱- Nestorians

۲- Nestorius

۳- Armenians

نیقیه(**۳۲۵م**) قسطنطنیه (**۳۸۱م**) و اِفسوس (**۴۳۱م**) را معتبر می شناسند. کلیسای اچمیادزین –واقع در جنوب غربی ارمنستان– مقر بطریاک یا اسقف اعظم و جاثلیق (=عالی ترین مقام کلیسای ارمنی) است.(← مصاحب۱۰۳/۱ و ۷۱٦؛ د.بزرگ ٦۹۹/۷)

لوتری‌ها، بزرگترین گروه پروتستان

۴–**لوتری ها**[1]: گروه لوترین ها در اصل پروتستان و بزرگترین گروه این مذهب به شمار می آیند و در حقیقت پیروان اصلی اصول مذهبی بنیان نهاده از سوی مارتین لوتر هستند. اگرچه لوتر هرگز خواستار جدائی کلیساها نبود، اما کلیساهای لوتری که کلیسایشان را عموماً «کلیسای انجیلی» لقب داده‌اند، خود را از دیگر کلیساهای اصلاح شده متمایز به حساب می آورند. عمده‌ی اصول اعتقادی لوترین ها عبارت است از اینکه: یگانه سند و مدرک معتبر جهت اخذ معارف دین، کتاب‌مقدس است و برائت تنها بوسیله‌ی ایمان حاصل می‌شود؛ بخلاف کاتولیک‌ها که معتقدند ایمان همراهِ با عمل نیک موجب برائت و رهائی است. دیگر از عقاید آنان این است که تحصیل فیض در اختیار آدمی نیست؛ بلکه خداوند هرگاه اراده کند بوسیله‌ی روح‌القدس ایمان را در قلب و دل انسان وارد می‌سازد. لوترین‌ها از هفت آئین مقدس مذهب کاتولیک فقط دو آئین تعمید و عشای ربانی راکه در کتاب‌مقدس آمده معتبر می‌دانند.(← مصاحب ۲۵۱٦/۲)

اعتقادات لوتری‌ها

اونیتاریانیسم‌ها (=موحدین کامل)

۵–**اونیتاریانیسم ها**[2]: بنیانگذار اصلی اونیتاریانیسم «میکائیل سروتوس» (**۱۵۱۱–۱۵۵۳م**) پزشک و الاهی‌دانِ اسپانیایی است. وی که متفکری آزاداندیش بود بخاطر اعتقاداتش در اصل تثلیث، پیوسته مورد سرزنش کاتولیک‌ها و اصلاح‌طلبان قرار داشت. کتابی تحت عنوان «تثلیث» منتشر ساخت و از سوی اداره‌ی تفتیشِ عقاید محکوم به مرگ شد و سرانجام در ژنو، در آتش سوزانده شد. بعدها اندیشمندان و عقل‌گرایانی نظیر فاستوس سوسینوس (**۱۵۳۹–۱٦۰۴م**) در نشر

۱– Lutheranism ۲– Unitarianism

عقاید وی سعی بلیغ کردند و نهضت اونیتاریانیسم -که از سوی اصلاح طلبان و کسانی چون لوتر و کالون طرد شده بود- بر اساس اندیشه و نظرات «سروتوس» و همفکران وی گسترش یافت و پیروانی را همراه خود ساخت. اصل اعتقاد اونیتاریانیسم، رد تثلیث و اعتقاد به وحدانیت خداوند و انسان بودنِ عیسی است که از سوی خداوند یکتا به پیامبری برانگیخته شده تا راهنمای آدمیان بسوی او باشد. خاستگاه این آئین در آغاز ایتالیا، سوئیس، لهستان، هلند و انگلستان بود و امروزه در رومانی، مجارستان، امریکا و برخی کشورهای دیگر پیروانی دارد. (← ناس ٦٨٠؛ هوردرن۴۴؛ مولند ۳۰۹-۳۱۳؛ مصاحب۳۱۱/۱ و ۱۲۸۹؛ دورانت ٧٣٩/٦-٧۴۰ و ٧٢۰/٧؛ براون ۳۰)

اعتقادات اونیتاریانیسم‌ها

۶- **کالونی‌ها**[1]: معتقدین این فرقه پیرو «ژان کالون» یا کالوین[2] (۱۵۰۹-۱۵٦۴م) الاهی‌دان پروتستان فرانسوی هستند. کالون تلاش می‌کرد تا جامعه‌ی تحول یافته‌ی عصر خویش را از نو و بر مبنای مذهب بناکند. در جهت نیل به مقصود خودگاه بر مردم فشار می‌آورد تا ضمن پذیرش مذهب، احکام مذهبی را در زندگانی خویش جاری سازند. وی با مخالفین و منتقدان برخورد شدید داشت و محاکمه و سوزاندن میکائیل سروتوس، بنیانگذار «اونیتاریانیسم» از جمله‌ی اقدامات اوست. فرقه‌ای که او بنیان نهاد از مهمترین فِرَق مذهب پروتستان است. عقاید ژان کالون و پیروان وی را می‌توان در این چند اصل خلاصه کرد، یک: مخالفت با قدرت و سلطه‌ی پاپ. دو: مردود دانستن آئین‌های مقدس البته به شیوه‌ی کاتولیکی آن. سه: اعتقاد به اینکه کتاب‌مقدس یگانه منبع الاهی است و باید جامعه را بر اساس آن بنیان نهاد. کالونی‌ها که اغلب در اسکاتلند پراکنده‌اند، در برخی موارد با لوترین‌ها اختلاف دارند و خود را تنها فرقه‌ی رستگار جهان مسیحی به شمار می‌آورند. کالونی‌ها و لوترین‌ها دو فرقه‌ی پروتستان و در عین

کالونیسم، مهمترین فرقه‌ی مذهب پروتستان

اصول و اعتقادات کالونی‌ها

۱– Calvinism

۲– Calvin

حال رقیبِ هم هستند.(← مصاحب ۲۱۴۹/۲)

یـعاقبه فـرقه‌ای رهـبانی، رودر روی مـذاهب کـاتولیک و ارتدوکس

۷- **یعاقبه**[1]: یا یعقوبیه، در سده‌ی ششم میلادی بـوسیله «یـعقوب برادیا» بنیان نهاده شد. مرکز یعاقبه بیشتر کـلسیاهای مسـیحی سـوریه، عـراق و هـند است کـه پـیروان آن بـا کـاتولیک‌ها، ارتـدوکس‌ها و نسطوریان ایران اختلافات جدی دارند. مقر اسقف یا روحانی بزرگ این فرقه در شهر حمص در سـوریه است. عـده‌ای از یـعاقبه داعـیه‌ی اصلاح‌طلبی دارند و در حقیقت پـروتستان هسـتند. رهـبانیت در بـین اعضای آن شدیداً رواج دارد. مـی‌توان گـفت کـه ایـن فـرقه جـز در مواردی اندک و جزئی، در عمل به آداب و شعائر تفاوت چندانی بـا مسیحیان شرق ندارند. گویا یعاقبه تا آغاز سده‌ی چهاردهم میلادی در سختی و رنج بودند؛ لیکن در سال ۱۳۰۰ میلادی دولت عـثمانی، بـه درخواست دولتمردان انگلیسی، آنان را بـعنوان طـایفه‌ای مسـتقل بـه رسمیت شناخت.(← مصاحب ۳۳۵۸/۲-۳۳۵۹)

قـبطی‌های مصری

۸- **قبطی‌ها**[2]: فرقه‌ای از مسیحیان مصر که بظاهر منسوب به قبط از فرزندان نوح و از سلاطین مصر باستان هستند و ساکنین اولیه‌ی دره‌ی نیل به شمار می‌آیند. سابقه‌ی مسیحیت در مصر شاید به زمان حواریون بازگردد؛ زیرا مشهور آن است که اسکـندریه حـوزه‌ی تـبلیغ مـرقُس حواری بوده است. بسبب عقاید خاص قبطی‌ها شورای کـلسدون در ۴۵۱ میلادی این فرقه را بدعتی در دین مسیح به حساب آورد و از آن پس رابطه‌ی کلیسای قبطی با کلیساهای رم و قسطنطنیه قطع شد. بـین کلیسای یعاقبه و کلیسای قبطی نوعی اتـحاد بـرقرار است. بـا وجـود اختلاف میان کلیسای ارتدوکس و کلیسای قبطی‌ها، این فرقه در اجرای آداب به کلیساهای شرقی، بیشتر از کلیسای کاتولیک، نزدیک است؛ لیکن عقاید و رسومات خاص آنان را از مسیحیان ارتدوکس، کاتولیک و پروتستان کـاملاً مـتمایز سـاخته است و آن عـقاید و آداب خـاص

عـقاید و آداب قبطی‌ها

۱- Jacobite ۲- Copts

عبارت است از اینکه قبطی‌ها در خوردن و آشامیدن پاره‌ای از شرایع یهود را مراعات می‌کنند و کودکان خود را بخلاف عامه مسیحیان، پیش از غسل تعمید ختنه می‌کنند. برخی از قبطی‌ها نیز پیرو پاپ هستند که اصطلاحاً به آنان قبطی‌های کاتولیک می‌گویند.(← مصاحب ۲۰۱۳-۲۰۱۲/۲)

کویکرها، رادیکال‌ترین فرقه‌ی پروتستان

۹- **کویکرها**[1]: یا «انجمن دوستان» این فرقه در سده‌ی هفدهم میلادی به رهبری جرج فاکس (۱۶۲۴-۱۶۹۱م) در انگلستان پدید آمد و گویا چون پیروان این مکتب هنگام عبادت از هیجان بر خود می‌لرزیدند به آنان این لقب، یعنی افراد لرزان اطلاق شد. در بین فرقه‌های پروتستان کویکرها از همه‌ی فرقه‌ها رادیکالتر، شدیدتر و مخالف تشریفات معمول در کلیساها و رفتار سمبلیک کشیشان هستند.(← ناس ۶۸۳-۶۸۴) آنان بر این باورند که آدمی می‌تواند بدون پا در میانی مقامهای روحانی کلیسا مستقیماً نور ایمان را بواسطه‌ی روح‌القدس از خداوند دریافت کند.(← مصاحب ۲۶۲/۱)

پیروان کلیسای اورشلیم، منکران اصل تثلیث

۱۰-**کلیسای اورشلیم جدید**[2]: یا کلیسای جدید که از سوی امانوئل سیودن بورگ (۱۶۸۸-۱۷۷۲م)، اندیشمند و فیلسوف سوئدی تأسیس شد. پیروان کلیسای اورشلیم جدید نظریه تثلیث را رد کرده و معتقدند که تنها اناجیل اربعه و مکاشفه‌ی یوحنا ارزش وحیانی دارند. این فرقه در انگلیس بیش از پنج هزار و در آمریکا بیش از شش هزار نفر پیرو دارد.(← مولند ۲۹۰-۲۹۲)

متودیسم‌ها

۱۱-**متودیسم‌ها**[3]: متودیسم در لغت به معنای سختگیر و متعصب در دین است. فرقه‌ی متودیسم در قرن هجدهم میلادی توسط دو کشیش به نامهای ج.وسلی و چارلز وسلی که هر دو برادر بودند بنیان گذارده شد. متودیست‌ها در رسیدن به مقامات والای قُدسی ارزش و

۱ـ Quakers
۲– New jerusalem church
۳– Methodism

اهمیت زیادی برای روح‌القدس قائل هستند.(← مصاحب ۲۶۴۸/۲-۲۶۴۹)

باتیست‌ها

۱۲- **باتیست ها**[1]: گروهی دیگر از مسیحیانند که در مقایسه با فرقه‌های دیگر، عقایدی خاص دربارهٔ کیفیت و نحوهٔ اجرای غسل تعمید دارند و از این جهت با آناباتیست‌ها و منونیت‌ها (↓) تا اندازه‌ای مشابهت دارند.(← مصاحب ۳۶۱/۱)

نانکونفورمیست‌ها، اصلاح طلبان ناسازگار

۱۳- **نانکونفورمیست ها**[2]: یا ناسازگاران، از اصلاح طلبانِ موافقِ دولت‌ها هستند. بدین نحو که معتقدند تا وقتی دولت‌ها با آزادی عقیده مخالفت نکرده‌اند نباید در امورات کشوری از فرامین آنها سرپیچی کرد؛ و این به نوعی تضعیف قدرت پاپ است. نیز اعتقادنامه‌ها را برابر با نصوص، ترجمه و تفسیر کتاب‌مقدس می‌شمرند و قائل به استقلال مطلق کلیسای پروتستان هستند. نانکونفورمیست‌ها مایلند که در عقیده و آداب با هیچ یک از کلیساهای رسمی هماهنگ و یکسان نباشند.(← ناس ۶۸۱)

آناباتیست‌ها و منونیت‌ها، افراطیون پروتستان

۱۴- **آناباتیست ها**[3]: از جمله فرقه‌های پروتستان است. یکی از عقاید این گروه جدائی کلیسا از دولت است.(← مصاحب ۲۵۵/۱) گروه «منونیت»ها[4] شاخه‌ای از این فرقه است که پیروان آن از افراطیون پروتستان هستند، بطوری که می‌کوشند تا خلاف عرفِ معمول محیط پیرامون زندگی کنند؛ مثلاً لباس روستائیان قرون وسطی را که خود با دست بافته‌اند بر تن می‌کنند. از برق و تلفن استفاده نکرده و به جای اتومبیل بر اسب و گاری سوار می‌شوند.(← مصاحب ۲۸۷۸/۲)

آدونتیست‌ها

۱۵- **آدونتیست ها**[5]: پیروان این فرقه همه اعتقاد راسخ به بازگشت عیسی دارند. گروهی از آنان موسوم به «آدونتیست‌هایِ روز هفتم» به جای یکشنبه، شنبه را مقدس می‌شمارند و پیوسته در انتظار آمدن

۱- Baptists
۲- Nonconformists
۳- Anabaptists
۴- Mennonites
۵- Adventists

عیسی هستند.(← مصاحب ۷۷/۱)

پرسبیتری و هیأت‌های «رهبران»

۱۶- **پرسبیتری**[۱]: در لفظ به معنای شیخ و پیر است. پیروان این فرقه عقاید خود را از مذهب کالونی گرفته‌اند و معتقدند که کتاب مقدس یگانه قانون ایمان است. آنان در بین آئین‌های هفتگانه فقط به تعمید و عشای ربانی اعتقاد دارند. پرسبیتری‌ها از کلیسائی موسوم به همین عنوان (= کلیسای پرسبیتری) که از سوی هیأت‌هائی از روحانیون و مسیحیان عادی اداره می‌شود پیروی می‌کنند. در ایران به این هیأت‌ها «رهبران» می‌گویند.(← مصاحب ۵۳۱/۱)

انگلیکان، پروتستان‌های مؤمن به پاپ

۱۷- **انگلیکان**[۲]: پیروان این فرقه از معدود پروتستان‌هائی هستند که در عین اعتقاد به مبانی اصلاحی پروتستان تفوق پاپ را پذیرفته‌اند. انگلیکان در اصل هیأت کلیساهائی است که این کلیساها همخانواده‌ی کلیسای انگلستان هستند.(← مصاحب ۲۸۵/۱ و ۵۳۶)

دو - کتاب‌مقدس و عهدجدید، باستانشناسی اناجیل، بررسی و مقایسه‌ی اناجیل مشروع

کتاب مقدس، اصلی‌ترین مرجع همه‌ی مذاهب مسیحی

کتاب مقدس[۳]، اصلی ترین مأخذ یا مهمترینِ مآخذ و منابعی است که مورد رجوع مذاهب سه گانه‌ی مسیحیت و دیگر فِرَق وابسته به هر یک از این مذاهب می‌باشد. این کتاب به اعتقاد مسیحیان طی هزاران سال به دست پیامبران و مردان مقدسی که هدایت شدگانِ از جانب روح‌القدس و ملهَم به الهام الاهی بوده‌اند نگاشته شده. این کتاب به دو بخش

تقسیم کتاب‌مقدس به عهدقدیم یا عتیق و عهدجدید

عهدقدیم یا عتیق[۴] و عهدجدید[۵] تقسیم می‌شود[۶]. عهدقدیم علاوه بر اسفار خمسه دارای ۳۴ کتاب و عهدجدید بجز اناجیل چهارگانه شامل

۱- Presbyterian
۲- Anglican
۳- bible
۴- Old Testament
۵- New Testament
۶- درباره‌ی کتاب‌مقدس یا عهدین ← مصاحب ۱۷۸۷/۲-۱۷۸۸؛ سپهری ۱-۴۸؛ cambridge ۱۴۴، ۷۸۲، ۸۰۷؛ ۱۹۴/۲-۱۹۶، ۶۴۴/۸ و ۹۰۹ Britannica.

۲۳ رساله می‌باشد. عهدجدید یا انجیل در حقیقت کتاب الحاقی پیروان عیسی (ع) یا مسیحیان به بخش نخست کتاب‌مقدس، یعنی عهدقدیم است. واژه‌ی انجیل[1] که در انگلیسی باستان به شکل Godspel بوده، در حقیقت برگردان ترکیب یونانی Evangelion به معنی «اخبار خوش» یا «مژده و بشارت» است. (← لوقا ۱۰/۲؛ هاکس ۱۱۱؛ دورانت ۶۵۴/۳؛ ولف ۶۸؛ Britannica ۳۷۹/۵؛ ویر ۶۷۴) اناجیل چهارگانه‌ای که امروزه اصطلاحاً از آنها بعنوان اناجیل رسمی یا مشروع[2] یاد می‌شود، چهار کتاب از انجیل‌های متعددی است که در دو قرن آغازین میلادی در بین مسیحیان نخستین مورد استفاده بوده است. (← دورانت ۶۵۴/۳) امروزه سخن راندن از همه‌ی اناجیلِ رایج آن دوران، چندان مورد پسند آباء کلیسا، خاصه کلیسای کاتولیک نیست؛ لیکن در برخی رسایل الحاقی عهدجدید اشاره‌ای به وجود چنین اناجیلی شده است.

اناجیل چهارگانه یا مشروع بازمانده‌ی اناجیل دیگر

اشاره به وجود اناجیلی دیگر در رسایل عهدجدید!

مثلاً پولس در رساله‌ی خویش به غلاطیان آنان را از پذیرش «انجیل»ی که همخوان با تعالیم وی و همفکران او نیست نهی می‌کند و می‌گوید:

> «تعجّب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را بفیض مسیح خوانده است بر میگردید بسوی انجیلی دیگر.... بَاز میگویم اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد اَناتیما [= ملعون] باد...» (غلاطیان ۶/۱-۹)

در شروع انجیل منسوب به لوقا نیز در این باره چنین آمده:

> «از آنجهة که بسیاری دست خود را دراز کردند بسوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید.» (لوقا ۱/۱)

دلیل وجود اناجیل متعدد در سال‌های آغازین تاریخ مسیحیت

علت فراوانی اناجیل، قطعاً بدین سبب بوده که عیسی خود هرگز کتابی ننوشت؛ (← میلر ۲۹) بلکه آن را به شاگردان و حواریان واگذاشت و آنان نیز با یادکرد و مرور آنچه که از عیسی دیده و شنیده بودند اقدام به ثبت و نگارش ماوقع کردند و در چنین حالتی پیدایش

۱- Gospel
۲- Canonical Gospels

اختلاف در میان یادداشت‌های حواریون و شاگردان عیسی بنظر امری طبیعی است. بطوری که در سال‌های آغازین تاریخ مسیحیت مردم ترجیحاً به روایات شفاهی از سخنان عیسی و تعالیم حواریون گوش می‌سپردند، تا انجیلی راکه نوشته‌ی حواریون یا رسولان باشد مقدس بشمارند.(← ناس ۵۷۶؛ بوکای۱۰۹-۱۱۰)

رسایل پولس، سنگ‌بنای عهدجدید

بعدها، ظاهراً در اواخر سده‌ی اول و آغاز قرن دوم بتدریج آثاری پدید آمد که بعنوان متون مقدس پیروان عیسی (ع) در کنار عهدقدیم دارای ارزش و اعتبار گردید. نخستینِ این متون گویا نامه‌های پولس رسول است که بعداً بعنوان سنگ بنای عهدجدید، از متون مقدس و بنیادین مسیحیت به شمار آمد.(← هیوم ۳۴۷) البته در اینکه این اثر، یعنی نامه‌های پولس رسول، بواقع به قلم شخصِ پولس است یا دیگرانی که دست‌کم امروزه ناشناخته‌اند، تردید وجود دارد؛ زیرا میان آنچه که در نامه‌های پولس درباره‌ی شرح احوال اوگفته شده و آنچه که درکتاب اعمال رسولان در همین موضوع ذکر شده اختلافاتی وجود دارد.(← ویر ۷۱۱)

اناجیل غیررسمی تا اواخر قرن دوم میلادی رایج بوده است

در همین دوره اناجیلی که البته هیچ یک دقیقاً نص و عین گفتار عیسی (ع) نبوده، بلکه به اعتقاد جهان مسیحیت همچون اناجیل رسمی موجود نوشته‌ی حواریون و رسولان بود، در میان مسیحیان رایج بوده و از آنها استفاده می‌کرده‌اند. این اناجیل عموماً در سال‌های آخر سده‌ی دوم میلادی براحتی در دسترس بوده است وگفته شده که در این آثار اطلاعات و اخباری درباره‌ی دوران کودکی و جوانی عیسی(ع) -که در اناجیل چهارگانه‌ی رسمی موجود نیست -وجود داشته است، و البته حفظ آن اناجیل، امروزه می توانست پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها، شُبهه‌ها و راه‌گشای پژوهشگران باشد.(← ویر ۶۸۱-۶۸۲)

عناوین برخی از رسایل و اناجیل غیررسمی

این اناجیل هر یک مورد استناد و در حکم دستورالعمل یا مبنای اعتقادات گروه‌های مسیحی سده‌های نخستین بوده است و هر یک عناوین مختص به خود داشته‌اند، نظیر انجیل توماس،

انجیل ژاک ،انجیل نیکودم، انجیل پطرس، انجیل متای دوم، انجیل مصریان ،انجیل ابدی، انجیل آندره، انجیل بارتلمی، انجیل حوا ،انجیل صباؤت، انجیل برنابا و.... مشهورترینِ این اناجیل که در منابع و مآخذ از آن فراوان سخن به میان آمده «انجیل ابیونیت (= ابیونیم)» بوده که گویا مرجع و مستند فرقه‌ی ابیونیت (=ابیونیم)ها در اجرای شرایع و احکام موسوی، خاصه سنت ختان بوده است.(← ولف ۷۲ - ۷۸؛ ویر۷۲۲) نیز دیگر از رسایل مشهور و مقدس بازمانده از آن دوران رساله‌ی «تعلیمات دوازده حواری» است که کلمنس اسکندرانی[۱] (۱۵۰-۲۱۵ م) از آن نام برده.(← دورانت ۷۲۱/۱)

طرد اناجیل غیررسمی از سوی کلیسا

به اعتقاد مورخین و محققیق این اناجیل ضرورتاً با هدف فریبِ مؤمنین مسیحی نگاشته نشده بودند؛ بلکه همه‌ی این اناجیل مورد احترام و استناد مسیحیان بوده؛ لیکن با این وجود کلیسا بعداً آنها را طرد و رجوع به آنها را ممنوع کرده است.(← دورانت ۶۷۵/۳)

کشف یکی از اناجیل غیر رسمی در سال ۱۹۳۵ میلادی در مصر

بخش‌هایی از برخی از این اناجیل تا به امروز موجود است و در سال ۱۹۳۵ میلادی یکی از قدیمی‌ترین آنها در مصر کشف شد که بنا بر اظهار کارشناسان قدمت آن تقریباً به سال ۱۵۰میلادی باز می‌گردد. گفته شده که محتوای این اوراق کشف شده جز در مواردی اندک که همخوان با بخش کوچکی از انجیل یوحناست، به هیچوجه با اناجیل

ناهمخوانی انجیل مکشوفه در مصر، با اناجیل چهارگانه‌ی رسمی

مشروع یا اناجیل چهارگانه تطبیق نمی‌کند. علاوه بر این کاوش‌های دیگری پیش از تاریخ فوق در بین سال‌های ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۳میلادی در مصر صورت گرفته که قسمت‌های کشف شده درکاوش‌های فوق تنها با بخشی از اناجیل مشروع چهارگانه تطابق نسبی دارند. در این نسخه‌ها و دیگر اوراق بازمانده‌ی مکشوفه از اناجیل سده‌های آغازین تاریخ

در انجیل مکشوفه عیسی پیامبرِ عامل به احکام یهود معرفی شده، نه خدا!

مسیحیت، اختلافات چشمگیری نمایان شده. به اعتقاد کارشناسان دانشگاه عبری شهر اورشلیم مضامین یکی از این نسخه‌ها حاکی از آن

۱- Clement of Alexandria

است که در آغاز، مسیحیان یا دست کم گروهی از مسیحیان، عیسی را پیامبر به شمار می آورده‌اند نه خدا، و خود را ملزَم به رعایت قوانین شریعت یهود می‌دانسته‌اند. نیز در این نسخه‌ی مکشوفه آمده که «یهودای اسخریوطی» بظاهر شخصی را به جای عیسی برگزیده و در حقیقت آن شخص به صلیب کشیده شده نه عیسی.(← ولف ۸۲-۸۳؛ دورانت ۶۵۴/۳؛ شهرستانی ۲۴۹/۱؛ حقیقت مسیحیت ۷۱-۷۲)گفته شده این اناجیل، که بعداً نامشروع تشخیص داده شدند، تخمیناً در حدود یکصد عنوان بوده و گویا تا اواخر سده‌ی چهارم میلادی نسخه‌هایی از آنها در برخی کتابخانه‌ها موجود بوده است.(← بوکای۱۱۰-۱۱۲)

در اناجیل مکشوفه آمده که عیسی به صلیب کشیده نشد!

در اواخر قرن دوم میلادی ارباب کلیسا که با هجوم اناجیلِ متعدد مسیحیت را در تشتت و پراکندگی می دیدند، برای رسمیت بخشیدن به پاره‌ای از اناجیل و انتشار آن در همه جا بعنوان انجیل یا عهدجدید رسمی، به تلاشی جدی دست زدند. بر همین اساس چهار انجیل متی، مرقُس، لوقا و یوحنا به همراه رسایلی دیگر عنوان اناجیل مشروع را کسب کردند و رساله‌ها و انجیل‌های دیگر مطرود یا مورد بی‌مهری آباء کلیسا واقع و از همه جا جمع آوری شدند.(← cambridge ۴۷۸؛ ناس ۶۳۱؛ بوکای۱۰۹-۱۱۰)

اعلان ممنوعیت اناجیل در اواخر قرن دوم میلادی و تعیین اناجیل رسمی

در نتیجه در حدود پایان قرن چهارم میلادی متن کتاب‌مقدس مسیحیت معیّن شده و تقریباً در همه جا شناخته شده و مورد استفاده قرار می‌گرفت و بظاهر چنین ادعا می‌شد که این اناجیل و رسایل کلام خداست که به نویسندگان آنها الهام شده و اصول اساسی مسیحیت در آن نهفته است. البته چنین اعتقادی هنوز در میان گروه‌های فراوانی از مسیحیان جهان وجود دارد.(← ویر ۷۱۷؛ ترجمهٔ تفسیری ۱۸۷)

اعتقاد به اینکه اناجیل رسمی کلام خداست (اواخر قرن چهارم میلادی)

به هر تقدیر این چهار انجیل و رسایل منضم به آنها در مسیحیت رسمیت یافت و بنا بر آمارهای موجود که البته می‌توان آنها را رسمی و معتبر تلقی کرد، تا به حال بخش‌هائی از عهدجدید به بیش از ۱/۱۰۰ (← هیوم ۳۳۸) و بنابر آماری دیگر به بیش از ۱۶۰۰ زبان زنده‌ی جهان

ترجمه و منتشر شده است.(← میلر ۲۷؛ سپهری ۲)

تقسیم عهدجدید به سه بخش مجزا

عهدجدید را باید به سه بخش کاملاً مجزا تقسیم کرد: الف-بشارت‌های شاگردان عیسی یا اناجیل چهارگانه. ب-احکام تشریعی و مبانی کلامی و اعتقادی که در رساله‌ها و بویژه رسایل پولس آمده است. در برخی از این رساله‌ها به معلمینِ دروغینی که مخالف تثلیث هستند حمله شده. ج-اخبار کشفی از آینده و انجام جهان که در رساله‌ی «مکاشفه‌ی یوحنای رسول» از قول یوحنا آمده است؛ و هر چند که مفسران عهدجدید این رساله را مکاشفه‌ی واقع شده در عالم کشف می‌دانند، ولی اگر از زاویه‌ای خارج از معتقدات مسیحیت تاریخی بدان نگریسته شود، باید آن را سفرنامه‌ای تمثیلی نظیر ارداویرافنامه در کیش زردشتی، یا کمدی‌الاهی دانته دانست. عهدجدید شامل اناجیل چهارگانه و ۲۳ رساله است.

انجیل‌متی نخستینِ چهار انجیل رسمی

انجیل متی نخستین انجیل و منسوب به متی است. متی از شاگردان عیسی است و در معرفی خویش، خود را باجگیری می‌شناساند که عیسی وی را به پیروی از تعالیمش دعوت کرده.(← متی ۹/۹) عموماً محققین تاریخ تنظیم یا تصنیف انجیل متی را سال‌های پایانی قرن اول میلادی و اصل آن را به زبان عبرانی دانسته‌اند. این انجیل بنا بر باور محققین گویا مقدم بر دیگر اناجیل چهارگانه است.(← هاکس ۷۸۲؛ دورانت ۶۵۵/۳) مضمون انجیل متی بیشتر گفتار و سخنان عیسی است و تلاش دارد تا وی را موعود یا «مسیا»ی قوم یهود معرفی کند. البته امروزه در اینکه آیانویسنده‌ی انجیل متی همان متای باجگیر، و بعداً حواری عیسی است یاکس دیگری، تردید وجود دارد و عده‌ای از محققین معتقدندکه نویسنده‌ی این انجیل‌متای حواری نیست و برخی از منتقدین او را بعنوان حواری عیسی قبول ندارند.(← بوکای ۸۶)

تردید محققین در تعیین مؤلف انجیل‌متی

انجیل مَرقُس، دومین انجیل مشروع

انجیل مَرقُس دومین انجیل عهدجدید است. مَرقُس از حواریون عیسی(ع) نبوده. بنابر آنچه که در رساله‌ی پولس به کولسیان آمده، مَرقُس، پسر عموی بَرنابا معرفی شده که در مسافرت‌ها همراه و ملازم پولس و برنابا بوده است.(← کولسیان ۱۰/۴) ظاهراً وی درکسب معارف

مَرقس، پسر عموی برنابا

و تعالیم شاگرد پطرس بوده و عقاید خویش را از تعالیم وی اقتباس کرده. بگونه‌ای که پطرس او را «پسرمن» خطاب می‌کند.(← اول پطرس ۱۳/۵) بر همین اساس برخی معتقدند او انجیل خود را زیر نظر پطرس نگاشته و بعدها پس از درگذشت پولس و پطرس منتشر ساخته است.(← هاکس ۲۲۲ و ۷۹۲) بنابراین منتقدین تاریخ تدوین این انجیل را بین سال‌های ۶۵ تا ۷۰ میلادی تخمین می‌زنند که با این حساب باید انجیل مرقُس را قدری مقدم‌تر از انجیل متی دانست.(← دورانت ۶۵۴/۳؛ بوکای ۹۱-۹۳) انجیل مرقُس که مختصرتر از دیگر اناجیل عهدجدید است، بیشتر به شرحِ رفتار و اعمال عیسی و کمتر به گفتار وی می‌پردازد. از جمله مواردی که نویسنده‌ی این انجیل بر آن اصرار می‌ورزد معرفی عیسی بعنوان «پسرانسان» است که با هدف فداکردن خود بجهت کفاره‌ی انسان‌ها به زمین آمده و البته معجزات فراوانی نیز از او سر می‌زند.

مرقس عیسی را «پسر انسان» معرفی می‌کند

انجیل‌لوقا، سومینِ اناجیل رسمی

انجیل‌لوقا سومین انجیل عهدجدید است که بنا بر تحقیقات محققین و نظر منتقدین در یکی دو دهه‌ی پایانی سده‌ی نخستین بین سال‌های ۷۰ تا ۹۰ میلادی تصنیف شده است.(← دورانت ۶۵۵/۳؛ بوکای ۹۷) البته قول ضعیفی نیز آن را مکتوب در سال ۶۳ میلادی می‌داند.(← هاکس ۷۷۲) لوقا که علاوه بر این انجیل کتاب اعمال‌رسولان نیز منسوب به اوست گویا پزشک و همراه پولس بوده است.(← ترجمه تفسیری ۶۸) بطوری که از پاره‌ای گزارشاتِ رسایل عهدجدید برمی‌آید وی در سفرهای تبشیری همراه پولس بوده و پولس از او با عنوان «طبیبِ حبیب» یاد می‌کند.(← کولسیان ۱۴/۴) نیز در یک مورد میان او و پولس جدائی کوتاهی رخ داده است.(←هاکس ۷۷۲) مجهول و نامعلوم بودن زندگانی وی در دوره‌ی قبل از همراهی با پولس سبب شده تا برخی تردید کنند که این لوقا همان لوقای مؤلف انجیل سوم عهدجدید باشد.(← بوکای ۹۷؛ هاکس ۷۷۲)

تردید محققین در شناخت مؤلف انجیل‌لوقا

انجیل‌لوقا بلحاظ تسلسل و انسجام منطقی وقایع این ادعا را که وی

تاریخ نگار بوده است تا حدی تأیید می‌کند، و بتعبیر یکی از نویسندگان و منتقدین کتاب‌مقدس «لوقا حساس‌ترین و ادبی‌ترین چهار انجیل نویس است؛ او واجد فضائل یک رمان‌نویس واقعی است.» (بوکای ۹۹)

اعتراف لوقا به اینکه خود شاهد آنچه نوشته‌است، نبوده

آنچه که لوقا در شرح سرگذشت عیسی و دوره‌ی رسالت وی نگاشته به اعترافِ خودِ او مورد مشاهده‌ی وی نبوده؛ (← لوقا ۳/۱) و مشهور است که آنچه را نوشته به راهنمائی پولس بوده است.(← هاکس ۷۷۲) همچنین چنانکه خود می‌گوید این انجیل را بجهت آشنائی و استفاده‌ی مردی «تیوفلس» نام‌که به نوشته‌ی قاموس کتاب‌مقدس یونانی یا رومی و از دوستان مخلص لوقا بوده است، نگاشته (← هاکس ۲۴۴) و بیشتر از تعالیم پولس رسول، از انجیل مرقُس و انجیل متی بهره گرفته است. در آغاز انجیل لوقا چنین آمده:

«چنانکه آنانیکه از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند بما رسانیدند. من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من‌البدایة بتدقیق در پی رفته بترتیب بتو بنویسم ای تیوفلس عزیز.» (لوقا ۲/۱-۳)

شباهت انجیل لوقا با دو انجیل متی و مَرقس

آنچه را که لوقا درباره‌ی کودکی عیسی (ع) نقل می‌کند مغایر با سه انجیل دیگر است. مضامین انجیل لوقا بتقریب تفاوت چندانی با دیگر اناجیل، خاصه انجیل متی و مرقُس، که در نگارش انجیل خویش از آنها بهره برده است ندارد. او نیز عیسی را مسیح و موعودِ بنی‌اسرائیل می‌داند. ذکر دوران کودکی عیسی و اهمیت وی به دعا و شأن روح‌القدس شاید از امتیازات انجیل لوقا به حساب آید.

انجیل یوحنا، انجیل چهارم عهدجدید

انجیل یوحنا عنوانِ چهارمین و آخرین انجیل از اناجیل عهدجدید است که گفته می‌شود تألیف یوحنا، جوان‌ترین حواری حضرت عیسی(ع)، برادر یعقوب و پسر زبدی است. وی در آغاز به ماهیگیری اشتغال داشته و گویا از شاگردان یحیی بوده است. به هنگام ظهور عیسی به ارشاد یحیی به عیسی ایمان آورده و در سِلکِ حواریون درمی‌آید (← هاکس ۹۶۵) و بنابر آنچه که در ترجمه‌ی تفسیری عهدجدید آمده

یوحنا از بنیانگذاران کلیسای اورشلیم بوده

وی بیش از دیگر حواریون همراه عیسی بوده (← ترجمهٔ تفسیری ۱۱۳) و در شب دستگیری عیسی (ع) با پطرس مراقب وی بوده است. پس از رستاخیز عیسی (ع) همراه با یعقوب عادل و پطرس حواری از بنیانگذاران و رهبرانِ کلیسای اورشلیم محسوب می‌شده و بعدها با پذیرش پولس از سوی کلیسای مذکور، درکنار وی به فعالیت مشغول بوده. در سال ۹۵ میلادی، به امر امپراتور وقت تبعید می‌شود و با تأثیر از رؤیائی که می‌بیندکتاب مکاشفه را، که امروزه با عنوان «مکاشفه‌ی یوحنا» از ملحقات عهدجدید است، می‌نگارد. او سرانجام بظاهر در سال ۱۰۰ میلادی در ۹۴ سالگی در شهر اِفِسُس از دنیا می‌رود.(← هاکس ۹۶۵-۹۶۶) اگرچه در سده‌ی اول میلادی بیقین مؤلف این انجیل را یوحنای حواری می‌دانسته‌اند؛ لیکن برخی از منتقدین معتقدندکه یوحنای دیگری موسوم به «یوحنای شیخ» این انجیل را نگاشته است. به هر حال تألیف انجیل یوحنا تخمیناً به اواخر قرن اول یا حداکثر اوایل سده‌ی دوم میلادی بازمی‌گردد.(← هاکس ۹۶۶) انجیل یوحنا بخلاف دیگر اناجیل، شرح حال عیسی نیست؛ بلکه بیشتر به نحوه‌ی انتساب عیسی به خدا و رابطه‌ای که او با خداوند دارد می‌پردازد. یوحنا عیسی(ع) راکلمه‌ی ازلی خدا می‌داندکه در هیأت آدمیان ظاهر شده و او همان «مسیا»ی موعود قوم اسرائیل است.

برخی از محققین انتساب انجیل چهارم به یوحنا را مردود می‌دانند

صبغه‌ی کلامی، تفاوت انجیل‌یوحنا با سه انجیل دیگر

انجیل یوحنا صبغه‌ای کلامی دارد و بیشتر در صدد است تا ابعاد وجودی و روح ربانی عیسی را در معرض دید خواننده قرار دهد؛ اما آن مقدار اندک را هم که از حیات عیسی و زندگانی وی نقل کرده است تناقضات فاحشی با سه انجیل دیگر عهدجدید یا اناجیل نظیر دارد و یا دست‌کم باید پذیرفت‌که مطالب مذکور در دیگر اناجیل در انجیل یوحنا موجود نیست و «در حقیقت این کتاب تافته کاملاً جدا بافته‌ای است».(بوکای ۹۹) بعنوان مثال در سه انجیل دیگر از اعجاز تبدیل آب به شراب (← یوحنا۱/۲-۱۱) و عدم اجرای حکم درباره‌ی زنِ زانیه، (← یوحنا ۱/۸-۱۱) سخنی به میان نیامده و این دو مورد، همراه با

مواردی از اختلافِ انجیل‌یوحنا با سه انجیل دیگر

نمونه‌های فراوانِ دیگری که بعداً به برخی از آنها اشاره خواهد شد، همه خاص انجیل یوحناست.

مؤلف قاموس‌کتاب‌مقدس انجیل‌یوحنا را «بی‌بها» می‌خواند

یوحنا در باب‌های ۱۴ تا ۱۷ بتفصیل به ذکر مواعظ عیسی خطاب به حواریون می‌پردازد که این مواعظ نیز متفاوت با دیگر اناجیل است. همچنین از ۳۳ معجزه‌ی عیسی که در سه انجیل دیگر نقل شده، تنها هفت مورد در انجیل یوحنا ذکر شده و شاید بسبب همین تفاوت‌ها و اختلافات میان انجیل یوحنا و دیگر اناجیل است که جیمز هاکس نویسنده‌ی «قاموس کتاب‌مقدس» از آن با صفت «بی‌بها» یاد می‌کند. (← هاکس ۹٦۷)

رسایل الحاقی عهدجدید، کارنامه‌ی فعالیت رسولان

عهدجدید علاوه بر اناجیل چهارگانه شامل رسایلی است که تقریباً هر یک مضامین و محتوائی جدای از دیگری دارد. این رسایل در حقیقت دیدگاه و شرح نظراتِ شاگردان و رسولان عیسی (ع) است که پس از وی کوشیدند تا آئین او راگسترش داده و در میان اقوامِ مختلف تبلیغ کنند. بعلاوه مجموعه‌ی این رسایل می‌تواند مأخذی در شناخت تاریخ مسیحیتِ نخستین و شناسنامه‌ی فعالیت رسولان باشد. ارزش، اعتبار و اصالت هر یک از این رسایل موضوعی است که باید جداگانه بدان پرداخته شود. مجموعه‌ی رسالات رسولان که بعد از کتاب «اعمال‌رسولان» آمده نوشته‌ی پولس، پطرس، یعقوب، یهودا و یوحناست و مؤلفین رساله‌های «اعمال‌رسولان» و «رساله به عبرانیان» ناشناخته و مورد اختلاف است.

رساله‌ی اعمال‌رسولان، از مؤلفی ناشناخته

رساله ی اعمال‌رسولان نخستینِ مجموعه‌ی ۲۳ رساله‌ی منضم به اناجیل مشروع عهدجدید و شامل ۲۸ باب است. اینکه این رساله تألیف چه کس یا کدامیک از حواریون یا رسولان است، مورد اختلاف است. برخی معتقدند این رساله که در حقیقت می‌توان گفت تاریخ مسیحیت در قرن اول میلادی است تألیف لوقا -یعنی هموکه انجیل سوم منسوب به اوست- می‌باشد و در اصل از مطالب و موضوعاتِ مطروحه در آن چنین استنباط می‌شود که ادامه‌ی انجیل

لوقاست. یکی از مستنداتِ این گمان، بند اول از باب یکم این رساله است که نویسنده، همانند آغاز انجیل منسوب به لوقا «تیوفلس» را خطاب قرار می‌دهد و چنین می‌گوید که پس از «انشای» تاریخ حیات و اعمال و تعالیم عیسی، حال باید به شرح وقایع بعد از حیات عیسی بپردازد.(قس: لوقا ۳/۱؛ رسولان ۱/۱) نویسنده -لوقا یا هر کس دیگر- بخلاف انجیل سوم، آنچه را که در رساله‌ی اعمال‌رسولان می‌نگارد بشخصه شاهد بوده است.(قس: لوقا ۲/۱؛ رسولان ۱۱/۱۶ و ۶/۲۰) تاریخ نگارش این رساله در حدود دهه‌ی هفتم قرن اول میلادی تخمین زده می‌شود. این کتاب که در اصل می‌توان گفت موعظه‌های رسولان در دعوت مردم به آئین عیسی را در بَر دارد به سه بخش کلی تقسیم می‌شود. اول: آغاز مسیحیت اورشلیم و بنای کلیسای اورشلیم. دوم:رواج آئین مسیحی در سرزمین فلسطین. سوم:گسترش مسیحیت در نواحی مدیترانه تا دربار روم. همچنین واقعه‌ی «پَنطیکاست» یا عید پنجاهه که روح‌القدس به شاگردان عیسی قدرت ارزانی داشت، از نکات مهم این رساله است. بخش مهم دیگر این رساله اطلاعاتی است که از سرگذشت پولس رسول -قبل و بعد از ایمان او به عیسی(ع)- در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

سه موضوع کلی مطرح شده در رساله‌ی اعمال‌رسولان

رسائل پولس رسول: یک - رساله به رومیان

رساله ی پولس رسول به رومیان: پولس رسول نویسنده‌ی این رساله است. وی این رساله را در ۱۶ باب برای کلیسای روم نوشته و در آن به شرح عقاید خویش درباره‌ی شخصیت عیسی (ع) و نفی شریعت موسی سخن می‌گوید.

دو - رساله ی اول به قرنتیان

رساله ی اول پولس رسول به قرنتیان: این رساله بمنظور رفع مشکلات کلیسای قرنتس که پولس خود آن را بنیان نهاده بود در ۱۶ باب نوشته شده است. در این رساله از مسایلی چون ازدواج، الطاف روح‌القدس و جهان آخرت و در باب سیزدهم آن از محبت بعنوان جوهر و اساس ایمان مسیحی سخن به میان آمده است.

رساله ی دوم پولس به قرنتیان: این رساله همچنان که از عنوان آن

سه- رسـالـه‌ی دوم به قرنتیان و سخن درباره‌ی «رسـولان کَـذَبه و عـمله‌ی مکّار»

پیداست دومین نامه‌ی پولس به مسیحیان قرنتی است که در ۱۳ باب فراهم آمده است. وی در این رساله کلیسای قرنتی را از پیروی کسانی که او آنان را «رسولان کَذَبَه و عَمَلهٔ مکّار که خویشتن را به رسولان مسیح مشابه میسازند» می‌نامد، باز می‌دارد. (← دوم قرنتیان ۱۳/۱۱)

چـهار- رسـالـه بـه غـلاطیان، نـفی احکام یـهود و ذکـر نام برنابا

رساله ی پولس رسول به غلاطیان: این رساله در شش باب و خطاب به کلیسای غلاطیان نوشته شده. پولس در این نامه اصرار دارد که حفظِ قوانین شریعت موسی(ع) که عده‌ای آن را تبلیغ مـی‌کنند نـباید جـزوِ معتقدات و الزامات مؤمنین به عیسی(ع) بـاشد؛ بـلکه ایـمانِ تـنها بـه عیسی(ع) موجب رهائی و نجات است. پولس در باب دوم این نامه در چند جا صریحاً از «بَرنابا» نام می‌برد و او را همسفر سفرهای تـبشیری خویش معرفی می‌کند. (← غلاطیان ۱/۲، ۹، ۱۳)

رساله ی پولس رسول به اِفِسُسیان: این رسـاله نـیز در شش بـاب و

پـنج- رسـالـه بـه اِفِسُسیان و تأکید بـر ایـنکه عـیسی پسر خداست

بوسیله‌ی پولس برای مسیحیان اِفِسُس نوشته شده است. پولس در این نامه‌ی کوتاه باز به‌نفی احکام موسوی تأکید کرده (← افسُسیان ۱۵/۲) و از مسیح بعنوان پسرخدا و کفاره‌ی گناهان آدمیان یاد می‌کند.

شش- رسـالـه بـه فیلیپیان و سخن از «دشـمنانِ صـلیب مسیح»

رساله ی پولس رسول به فیلیپیان: این رساله هفتمین نامه‌ی پولس در مجموعه‌ی عهدجدید و شامل چهار باب است. او ایـن نـامه را بـه کلیسای فیلیپ که توسط او در سرزمین اروپا تأسیس شده بود نگاشته. پولس این رساله را در زندان نوشته و همچون دیگر نوشته‌هایش باز بر عدم الزام در عمل به شریعت موسوی تأکید دارد. پولس فیلیپیان را از پیروی مسیحیانی که وی آنان را «دشمنان صلیب مسیح» می‌خواند، نهی می‌کند. (← فیلیپیان ۱۸/۳)

هـفت- رسـالـه بـه کـولُسیان و بـیان رابـطه‌ی مـرقُس و برنابا

رساله ی پولس رسول به کُولُسیان: مـضمون ایـن نـامه نـیز تـفاوت چندانی با نامه‌های دیگر پولس ندارد. پولس این نامه را در زنـدان رم برای کلیسای شهر کولسیه نوشته و هـمچون دیـگر نـامه‌ها آنـان را از پذیرش تعالیم و عقاید برخی رسولان که گویا بر لزوم حفظ شـریعت یهود تأکید دارند نهی می‌کند. (← کولسیان ۸/۲ و ۱۶) نیز بـر الوهـیت

عیسی تأکید کرده و اصرار دارد که انجام شریعت غیر ضروری و مضر است. او در باب چهارم مرقُس و برنابا را عموزاده معرفی می‌کند.(← کولسیان۱۰/۴) این رساله در چهار باب نوشته شده.

هشت- رساله‌ی اول به تسالونیکیان و سخن از ذات عیسی

رساله ی اول پولس رسول به تَسالونیکیان: پولس این نامه را در پاسخ به پرسش‌های مسیحیان تسالونیکی که خود بنیانگذار کلیسای آن بوده درباره‌ی ذات عیسی نوشته و به تحکیم ایمان آنان در برابر آزار یهودیان تأکید دارد. پولس آنان را به بازگشت عیسی و برپائی ملکوت خدا امیدوار می‌سازد و به تحقیق در دریافت حقیقت تشویقشان می‌کند. این رساله در پنج باب نوشته شده.

نه - رساله‌ی دوم به تسالونیکیان و سخن از ملکوت خدا

رساله ی دوم پولس رسول به تَسالونیکیان: پولس در این نامه‌ی کوتاه که در ۳باب نوشته شده مسیحیان تسالونیکی را از توهم ظهور نزدیک مسیح که در باور آنان بسیار نزدیک تصور می‌شد -بطوری که دست از کارکشیده و در انتظار آمدن عیسی روز شماری می‌کردند- بازمی‌دارد و به آنان تذکر می‌دهد که قبل از آمدن عیسی می‌باید دجال، که پولس از آن به «مرد شریر یعنی فرزند هلاکت» یاد می‌کند، ظاهر شود.(← دوم تسالونیکیان ۳/۲؛ درباره‌ی دجال ← اول یوحنا ۱۸/۲ و ۳/۴؛ دوم یوحنا۷)

ده - رساله‌ی اول به تیموتاوءس، دفاع پولس از خود و حمله به مخالفان و بدعتگزاران

رساله ی اول پولس رسول به تیموتاؤس: این رساله نامه‌ی پولس به مسیحی جوانی به نام «تیموتاؤس» است که از همکاران پولس رسول بوده. پولس در این رساله به دفاع از عقاید و تعالیم خویش در برابر تعالیم کسانی که به اعتقاد او سعی در رواج بدعت وگمراهی دارند می‌پردازد و ضمن پند و اندرز مخاطب، به چگونگی اداره‌ی کلیسا اشاره می‌کند. این رساله شامل شش باب است.

یازده- رساله‌ی دوم به تیموتاؤس و سفارش به پرهیز از جدل

رساله ی دوم پولس رسول به تیموتاؤس: پولس در این رساله که در چهار باب نوشته شده وکوتاه‌تر از نامه‌ی نخست او به تیموتاؤس است، وی را به تبلیغ آئین عیسی تشویق کرده و از جدل با ناآگاهان نهی و به مدارا و نرمی با مردمان توصیه می‌کند.(← دوم تیموتاؤس ۲۴/۲)

رساله ی پولس رسول به تیطُس: پولس این نامه را در سه باب به

دوازده- رساله به تیطُس و توصیف رهبران کلیسا

تیطُس که مسیحی غیر یهودی و همکار پولس بوده نگاشته است. پولس در این رساله به توصیف رهبران کلیسا و تعلیم اصول تبلیغ به تیطُس و پند و اندرز عمومی به مؤمنین مسیحی پرداخته است.

سیزده- رساله به فلیمون

رساله ی پولس رسول به فلیمون: این رساله‌ی کوتاه خطاب به فلیمون، که گویا از اعضای کلیسای کولسیه بوده، نوشته شده است. مضمون و محتوای این نامه اظهار محبت پولس به غلامِ فلیمون و شفاعتِ وی می‌باشد که از او گریخته و نزد پولس آمده و به عیسی ایمان آورده است.

رساله به عبرانیان از مؤلفی ناشناخته

رساله به عبرانیان: نویسنده‌ی این رساله مشخص نیست، برخی بنابر احتمالاتی که داده‌اند این رساله را به پولس، لوقا و حتی برنابا منسوب می‌دانند؛ (← هاکس ۵۹۷) اما با عنایت به فقرات ۱۰ تا ۱۴ باب سیزدهم آن، بظاهر این رساله در سال ٦۵ تا ٦۸ میلادی یعنی قبل از تخریب هیکل (=معبد اورشلیم) نوشته شده است.

مخاطب این نامه مسیحیان عبرانی که اصلاً یهودی بودند، هستند. عبرانیان بر انجام شریعت موسوی خاصه در معبد اورشلیم و ادای فریضه‌ی قربانی اصرار داشتند. نویسنده‌ی این نامه ضمن تلاش در اثباتِ الوهیت عیسی(ع) و برتری شأن و مقام وی از دیگر انبیاءِ الاهی و حتی موسی(ع) می‌کوشد تا مسیحیان عبرانی را متقاعد سازد که ایمان به عیسی بتنهائی موجب نجات است و انجام فرایضِ آئین یهود امری غیر ضروری است.

تأکید رساله‌ی مذکور بر الوهیت عیسی و پرهیز از عمل به احکام یهود

رساله‌ی یعقوب، تألیف یعقوب عادل

رساله ی یعقوب: محتوای این رساله که در پنج باب نوشته شده و منسوب به یعقوب عادل، برادر عیسی و رهبر کلیسای اورشلیم است، مجموعه‌ی دستورات و قوانینی است که می‌باید از هر فرد مسیحی آشکار و صادر شود. در این رساله بر این واقعیت تأکید شده که هر شخصِ مؤمن به عیسی تنها در صورتی مؤمن حقیقی است که ایمان وی، او را به انجام افعال نیک، محبت و کمک به دیگر انسان‌ها وا دارد.

در این رساله درباره‌ی پرستش حقیقی آمده:

«پرستش صاف و بیعیب نزد خدا و پسر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقّد کنند و خود را از آلایش دنیا نگاه دارند.» (یعقَوب ۲۷/۱)

در باب دوم رساله‌ی مذکور آمده:

«ای برادران من چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم وقتیکه عمل ندارد آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد.»(یعقوب ۱۴/۲)

گفته می‌شود که این رساله در حدود سال ۴۵ میلادی نوشته شده، (←هاکس ۹۵۸) و در صورت صدق این احتمال، باید گفت که رساله‌ی یعقوب بر همه‌ی رسایل و اناجیل عهدجدید مقدم است.

رساله‌ی اول پطرُس

رساله ی اول پطرس رسول: این رساله همچنانکه از نام آن پیداست تألیف پطرس حواری است که خطاب به مسیحیان ساکن آسیای صغیر (=ترکیه فعلی) نوشته شده است. پطرس در این نامه که شامل پنج باب می‌باشد، مسیحیان آن ناحیه را به صبر و بردباری در برابر سختی‌ها و شکنجه‌های مخالفان سفارش می‌کند و آنان را به ظهور عیسی(ع) امیدوار می‌سازد. نیز به زنان و مردان سفارش می‌کند تا حقوق زناشوئی را مراعات کرده و در اعتقاد خویش راسخ و استوار باشند.(←اول پطرس ۷-۱/۳)

رساله‌ی دوم پطرس و سخن از «انبیای کَذَبه» یا «معلّمان دورغین»

رساله ی دوم پطرس رسول: این رساله نیز به قلم پطرس حواری و در سه باب، مختصرتر از رساله‌ی اول است. بظاهر روی سخن پطرس در این نامه عموم مسیحیان هستند. پطرس آنان را از پیروی کسانی که وی آنها را «انبیای کَذَبه» یا «معلّمان کَذَبه» می‌خواند نهی می‌کند (← دوم پطرس ۲-۱/۲) و همگان را به بازگشت عیسی امیدوار می‌سازد.

رساله‌ی اول یوحنا و باز سخن از «انبیای کَذَبه»

رساله ی اول یوحنا: این رساله و دو رساله‌ی بعدی نوشته‌ی یوحنای حواری است، همان که انجیل چهارم منسوب به اوست. یوحنا در این نامه که در پنج باب فراهم آمده بر اصلِ تثلیث پای می‌فشارد و مسیحیان را به پرهیز از دنیا سفارش کرده، آنان را از پیروی کسانی که به اعتقاد

وی نیز «معلّمان کَذَبه» بوده‌اند و الوهیت عیسی را انکار می‌کرده‌اند، نهی می‌کند. (← اول یوحنا ۴: ۱-۳)

رساله‌ی دوم یوحنا و مخالفت با منکرین الوهیت عیسی

رساله‌ی دوم یوحنا: این رساله همراه با رساله‌ی سوم یوحنا کوتاه‌ترینِ رسایل و مکتوبات عهدجدید است. یوحنا در این رساله نیز با لحنی تند به مخالفت با منکرین الوهیت عیسی و تعالیم پولس و همفکران وی پرداخته است. او از بیان مطالبی که مایل نیست در نامه نگاشته شود سرباز می‌زند و ترجیح می‌دهد تا در فرصتی دیگر شفاهاً به مخاطبین نامه بگوید. (← دوم یوحنا ۱۲)

رساله‌ی سوم یوحنا

رساله‌ی سوم یوحنا: یوحنا این نامه را به یکی از مسیحیان به نام «غایُس» که ظاهراً سِمَت رهبری کلیسا را بر عهده داشته نوشته است. یوحنا در این نامه از شخصی به نام «دیوتْرَفیس» که مخالف مسیحیان است سخن به میان آورده. یوحنا در این رساله نیز همانند رساله‌ی دوم مطالبی را که مایل به طرح آنها نیست بیان نمی‌دارد و وعده می‌دهد تا در دیدار حضوری شفاهاً با مخاطب خویش در میان بگذارد. (← سوم یوحنا ۱۲)

رساله‌ی یهودا و هشدار درباره‌ی مخالفان پولس

رساله‌ی یهودا: این رساله از سوی یهودا برادر یعقوب نوشته شده است. مضمون این نامه هشداری عام به مسیحیان درباره‌ی تعلیمات کسانی است که به تعلیم معارفی مشغول هستند که مخالف با تعالیم و اصول تبلیغ شده از سوی پولس رسول و همفکران وی است.

مکاشفه‌ی یوحنا، نگاهی امیدوار به آینده

مکاشفه‌ی یوحنای رسول: این رساله که به قلم یوحنای رسول و آخرین رساله‌ی عهدجدید است بر خلاف دیگر رسایل و اناجیل عهدجدید، شرح تاریخ یا بیان موعظه نیست؛ بلکه با شرح وقایعی که در آینده رخ خواهد داد ایمان آورندگان به مسیح را نسبت به آینده امیدوار می‌سازد و آنان را در برابر شداید و سختی‌ها به صبر و پایداری دعوت می‌کند. این اثر با بیانی رمزآلود، استعاری و سمبلیک نوشته شده. در شرح احوال یوحنا چنین نقل شده که وی وقتی در سال ۹۵ میلادی از سوی امپراتور روم به جزیره‌ی «پطس» یا پطموس تبعید

شد، در عالم رؤیا وقایعی را مشاهده کرد (← مکاشفه‌ی یوحنا ۸/۲۲) و سپس وقایع مشهود خود را در قالب این اثر به جامعه‌ی مسیحی عرضه داشت.(ترجمهٔ تفسیری ۳۳۵-۳۳۶؛ هاکس ۹۶۶) همچنانکه پیش‌تر آمد، مکاشفه‌ی یوحنا در حقیقت یک سفرنامه‌ی تمثیلی، نظیر «ارداویرافنامه» یا «کمدی‌الاهی» دانته است.

تشکیل شوراهائی جهت حل اختلافات مطرح شده درباره‌ی اناجیل مشروع و رسایل عهدجدید

رسمیت بخشیدن به اناجیل مشروع یا اناجیل چهارگانه و معدوم ساختن اناجیل مجعول[1] پایان اختلافات نبوده است. شواهدی در دست است که بعد از محو اناجیلی که کلیسا آنها را جعلی دانست، شوراهائی نظیر شورای هیپون[2] (منعقده در ۳۹۳م) و شورای کارتاژ[3] (منعقده در ۳۹۷م) و دو شورای دیگر، یکی در آغاز و دیگری در پایان قرن پنجم میلادی در شهر رُم، جهت بررسی و پایان دادن به اختلافاتِ مطرح شده درباره‌ی کتاب‌های عهدجدید برپا شد.(← ولف ۷۵-۷۶) این اختلافات و دیدگاه‌های انتقادی نسبت به عهدجدید رسمی اگر چه آرام و بطئ، لیکن به شکلی ریشه دار همچنان تداوم داشته است.

نقد اناجیل چهارگانه‌ی رسمی و رسایل عهدجدید از سوی فلاسفه‌ی اروپا و تردید در اصالت آنها

در نیمه‌ی دوم سده‌ی ۱۹ میلادی برخی فلاسفه، و خاصه فیلسوف فرانسوی ارنست رنان[4] (۱۸۲۳-۱۸۹۲م)، اناجیل چهارگانه‌ی عهدجدید و رسایل را مورد ارزیابی نقادانه قرار دادند و این سبب ایجاد شکاف میان مسیحیان بویژه پروتستان‌ها شد. بگونه‌ای که برخی انتقاد از کتاب‌مقدس را ممنوع و موجب عقاب و عده‌ای آن را جایز دانستند. گروه اول بنیادگرایان و گروه دوم تجددگرایان، یا تجدید نظر طلب‌ها نامیده شدند.(← ناس ۶۹۸) بدین ترتیب کم‌کم در جهان مسیحیت این نوع نگرش به کتاب‌مقدس ریشه دوانید و کار به جایی رسید که محتوای اناجیلی که از سوی کلیسا «مکتوبات مُلهَم از خدا» (← ولف ۱۵) لقب گرفته بودند، مورد شک و تردید قرار گرفتند؛ بگونه‌ای

۱- Apocryphal Gospels
۲- Hippon
۳- Carthage
۴- Ernest Renan

که در تحقیقاتِ منتقدین این نظریه که «انجیل‌ها هر یک چندین مرتبه نوشته و مورد تجدید نظر قرار گرفته‌اند» (←بوکای ۱۵۰) اثبات شد. بررسی‌ها، مطالعات و مداقّه‌های منتقدین، حقایقی را بر ملا ساخت که تا آن زمان بر همگان پوشیده مانده بود. پژوهشگران چنین دریافتند که اناجیل چهارگانه‌ی موجود در عهدجدید، بطور قطع نوشته‌ی کسانی که این اناجیل منسوب به آنهاست نبوده و نیست؛ بلکه چنین برمی‌آید که در حدود پایان قرن دوم میلادی نام متی ، مرقُس، لوقا و یوحنا بر این اناجیل نهاده و آنها را به –مثلاً– شاگردان عیسی نسبت داده‌اند تا این انتساب سبب مشروعیت اناجیل مذکور گردد.(← ولف ۸۵)

کشف حقایقی درباره‌ی اناجیل متی، مرقُس و لوقا (= سه انجیل‌نظیر) و اختلاف آنها با انجیل‌یوحنا

در بین انجیل‌های چهارگانه، از سه انجیل متی و مرقُس و لوقا بخاطر استفاده‌ی آنها از یک منبع به اناجیل نظیر[1] تعبیر می‌شود و انجیل یوحنا که بلحاظ زمان نگارش متأخرتر از این سه انجیل است، چون در محتوا دارای تفاوت‌ها و عدم اشتراک با اناجیل سه‌گانه‌ی فوق است، انجیلی جداگانه به حساب می‌آید. همچنین معلوم شد که انجیل مرقُس قبل از اناجیل متی و لوقا تألیف شده و چنانچه نسبت آن به مرقُس صحیح باشد، به احتمال قوی و به استناد آنچه از «پاپیاس»[2] نویسنده‌ی مسیحی قرن دوم میلادی رسیده است، مرقُس آن را با استفاده از اخبار و تعالیم پطرس نوشته است. علاوه بر این محققین مأخذ و منبع دیگری را که مرقُس در تدوین انجیل خود بدان متکی بوده احتمالاً «لوگیا» در نظر گرفته‌اند، که بظاهر مجموعه‌ای از سخنان عیسی است و همچنانکه پیش‌تر اشاره شد صفحاتی از آن در اواخر سده‌ی نوزده میلادی در مصر کشف شده و تا اندازه‌ای با بخش‌هائی از اناجیل موجود مطابقت دارد.(← دورانت ۶۵۴۳) پژوهشگران درباره‌ی اناجیل متی و لوقا معتقدند که این دو انجیل از دو مأخذ مشترک که یکی انجیل مرقُس بوده و دیگری ناشناخته است بهره جسته‌اند. علاوه بر این دو منبع

لوگیا، مأخذ انجیل مَرقس

مآخذ دو انجیل‌متی و لوقا و نظریه‌ی «دو منبع هولتزمان»

۱– Synoptic Gospels

۲– Papias

مشـــترک، هـر یک از نـویسندگان انـجیل‌های مـتی و لوقـا از مأخـذ جداگانه‌ی دیگری نیز استفاده کرده‌اند که هم اکـنون بـرای مـحققین شناخته شده نیست. این نظریه به نظریه‌ی «دو منبع هولتزمان» مشـهور است. مهمتر از همه -همچنانکه گذشت- مأخذ ناشناخته‌ای که مرقُس در خلق انجیل خویش بدان نظر داشته است بظاهر مجموعه‌ای از اقوال و افعال منسوب به عیسی (ع) بوده که در دهه‌های آغـازین مسـیحیت براساس باورهای مسیحیان به عیسی (ع) نسـبت داده شـده و اعـتبار و ارزش آن چندان معلوم نیست. نکته‌ی جالب اینکه امروزه این نظر، که معتقد است اناجیل چهارگانه حقیقتاً نوشته‌ی کسانی نیستند که نامشان بر آنها نهاده شده، می‌تواند مورد قبول قرار گیرد؛ زیرا در متن یونانی هر یک از آنها همراه اسامی، واژه‌ی «Kata» یعنی «منسوب به» آمده است و این بدین معناست که از همان آغاز این اناجیل به متی، لوقا، مرقُس و حتی یوحنا نسبت داده شده است، نه اینکه قطعاً اناجیل یاد شده تألیف این چهار تن باشد. (← نـاس ۵۷٦؛ بـوکای ۱۰۵؛ هـاکس ۱۱۲؛ ولف ۸۴؛ دورانت ٦۵۴۳)

نظر محققین مبنی بـر اینکه اناجیل چهارگانه‌ی رسمی نـوشته‌ی چهار حـواری کـذائـی نیست

از جمله فواید جریان نقادی کتاب‌مقدس و خاصه عـهد جـدید، کشف حقایقی تازه در مضامین و محتوای این آثار بود. بـتدریج کـه محققین یافته‌ها و نتایج پژوهش‌های خویش را اعلام کردند، در ایـن میان آنچه که از همه چشمگیرتر و جالب توجه‌تر مـی‌نمود خـطاها و تـناقض‌های مـوجود در عـهدجدید، بـویژه انـجیل‌های چـهارگانه‌ی رسمی بود. هرکدام از انجیل‌ها بتنهائی و جداگانه مورد مداقّه و ارزیابی منتقدین قرار گرفت. گفته شد که انجیل مرقُس که یکـی از سـه مأخـذ معتبر انجیل‌های متی و لوقاست و بلحاظ تاریخ تدوین مقدم بر هر سه انجیل می‌باشد، فاقد ارزش تاریخی و دقت لازم در ثبت وقایع و حقایق تاریخی است.

اذعـــان مـحققین دربـاره‌ی تـناقض میان اناجیل رسمی

حتی لوقاکه «وقایع نگار» و مورخ مشهور است و خود نیز در آغاز انجیل خویش بدان معترف است در انـجیل خـود خـطاهای آشکـار

تاریخی دارد. بعنوان نمونه می‌توان به تناقض‌های وی در باب‌های: ۲/۲۲؛ ۳۸/۲۱؛ ٦/۲۲؛ ۴۷/۲۲–۴۸؛ ۵۴/۲۲؛ ۴/۲۳–۵؛ ۱۸/۲۳؛ که در موضوع دستگیری و تصلیب عیسی است نگاه کرد. انجیل متی و یوحنا نیز در مواردی مشابه، هر یک خطاهائی دارند.(←ولف ۲٦و۳۹؛ بوکای۱۳۲ به‌بعد) بر همین اساس چنین ادعا شده که:

اظهار نظر کری وُلف، ویل‌دورانت و نیچه درباره‌ی میزان اصالت اناجیل رسمیِ چهارگانه

«بطور کلّی معتقدات انجیلی معجونی است از تناقضات و کاملاً نامعقول. اگر [به اعتقاد آبای کلیسا] نویسندگان انجیلها واقعاً آنها را با الهام از روح‌القدس نوشته‌اند پس باید گفت که روح‌القدس در تألیف چنین کتابهای غیر قابل اعتمادی همدست بوده است.»(ولف ۱۸)

مشکل اصلی زمانی رخ می‌نماید که بخواهیم این انجیل‌های مشروع را که به اعتقاد کلیسای اولیه و برخی فِرَق مسیحی کلام مُلهَم از خداست، (← میلر ۲۵) با یکدیگر مقایسه و موازنه کنیم. نتیجه چنین خواهد بود که ویل دورانت بدان اشاره کرده است:

ویل‌دورانت اناجیل را دارای تناقضات فراوان و آمیخته با افسانه می‌داند

«واضح است که میان یک انجیل با انجیل دیگر تناقضات فراوان وجود دارد و در هر چهار انجیل اطلاعات تاریخی مبهم، شباهت‌های سوءظن‌آمیز با افسانه‌های خدایان مشرکان، حوادث ساختگی برای اثبات تحقق یافتن پیشگوئیهای عهدقدیم، و قسمتهای بسیار، احتمالاً به منظور مبنای تاریخی دادن به آئین یا مراسم بعدی کلیسا موجود است.» (دورانت، ۳/٦۵۵-٦۵٦)

کری ولف مطالب اناجیل را کلاف سر در گم تناقضات می‌خواند

یا آنچه که مؤلف کتاب «درباره مفهوم انجیلها» اظهار می‌دارد:

معلوم نیست که چگونه می‌توان حقیقت را از میان این کلاف سر در گم تناقضات پیدا کرد... برای ذکر موارد تضاد احکام انجیل‌ها لازم است آن را صفحه به صفحه بررسی کرد؛ چون صفحه‌ای نیست که از این تضادها مستثنی باشد.»(ولف ۲٦)

همو در جای دیگر می‌نویسد:

«در انجیل‌ها حتّی یک سنه، یک تاریخ یا یک روز نیست که با تاریخ مغایرت نداشته باشد.» (ولف ۳۱)

و یا به قول نیچه:

«اعتراف می‌کنم کمتر کتابهایی هست که آن قدر مشکلات را بر من ارائه کنند که انجیل‌ها عرضه می‌کنند.»

(نیچه، دجال ٦١)

نظر هِردِر، فیلسوف آلمانی درباره‌ی اناجیل چهارگانه

و سرانجام اینکه به گفته‌ی هِردِر[1] (۱۷۴۴-۱۸۰۳م) فیلسوف و منتقد آلمانی، باید تصریح کرد که مسیح موجود در انجیل‌های متی، مرقُس و لوقا، با مسیحی که یوحنا در انجیل خود معرفی می‌کند، بگونه‌ای سازش‌ناپذیر دارای اختلاف است.(← دورانت ٦٥٢/٣) میزان تناقص‌ها و تضاد در مضامین و محتویات اناجیل بدین قرار است که انجیل‌متی ۰/۵۲ مشابه و ۰/۴۸ متضاد با دیگر اناجیل، مرقُس ۰/۹۳ مشابه و ۰/۰۷ متضاد، لوقا ۰/۴۱ مشابه و ۰/۵۹ متضاد و یوحنا ۰/۰۸ مشابه و ۰/۹۲ متضاد با دیگر اناجیل هستند. بنابراین بیشترین تشابه و اشتراک در مضامین از آنِ انجیل‌مرقُس و کمترین تشابه از انجیل یوحناست. بیشترین تفاوت از آنِ انجیل‌لوقا و سپس از انجیل‌یوحنا و کمترین اختلاف از انجیل‌مرقُس است.(← ولف ۲۰-۲۱) بر این اساس باید پرسید چگونه می‌توان انجیل‌لوقا را با این درصد بالای تضاد با دیگر انجیل‌ها، جزو اناجیل‌نظیر (= مرقُس، متی و لوقا) به حساب آورد. این سؤال در مورد انجیل‌متی با ۰/۴۸ اختلاف با اناجیل دیگر نیز مطرح است. پس بنابراین مشکل بتوان پذیرفت که تقسیم سه انجیل بعنوان اناجیل نظیر و یک انجیل (=یوحنا) بعنوان انجیل تک یا بی‌مشابه[2] ارزش و اعتبار علمی داشته باشد.

مقایسه‌ی درصدی میزان تناقض و تضاد میان اناجیل رسمی

تقسیم اناجیل چهارگانه به اناجیل نظیر و انجیل‌تک، غیرعلمی است

اختلاف اناجیل در ذکر نسب‌نامه‌ی عیسی

اختلافات و تناقض‌های میان اناجیل تقریباً در همه‌ی موضوعات مشهود و محسوس است. از همان صفحات آغازین اناجیل این تضادها به چشم می‌آید. شجره‌نامه‌ای که متی و لوقا هر یک برای عیسی نقل می‌کنند از نمونه‌های بارز این تناقص‌هاست.

متی در باب اول بند ۱۸ تصریح می‌کند که مریم از روح‌القدس حامله

۱– Herder

۲– Mono Gospel

شده؛ (← متی ۱۸/۱) اما قبل از این نسب عیسی را از طریق یوسف نجار به داوود می‌رساند تا با پیشگوئی عهدعتیق که مسیح موعود را از نسل داوود می‌داند، یکسان و همخوان کند. سؤال در این جاست که اگر مریم از روح‌القدس باردار شده -که البته چنین است- پس یوسف نجار در این میان چه نقشی دارد؟ گویا نویسنده‌ی انجیل متی با ایجاد این تناقض می‌خواسته هم پیشگوئی عهدقدیم واقع شود و هم در «پسرخدا» بودن عیسی خللی ایجاد نگردد! مرقُس از تبار عیسی بتفصیلِ متی سخن به میان نیاورده و همچون یوحنا در این باره ساکت است. اما لوقا به شکلی حرفه‌ای‌تر، بگونه‌ای که شیوه‌ی اهل قلم است شجره‌نامه‌ای نگاشته که البته در میانه‌ی سلسله به داوود برمی‌خورد تا مؤید پیشگوئی عهدعتیق و در نتیجه مصداقِ موعود بودن عیسی باشد و در عین حال همین شجرنامه در پایان به خودِ خدا می‌رسد تا با اصل تثلیث تناقض نداشته باشد! شگفت اینکه لوقا در آغاز این نسب نامه قید «حسب گمان خلق» را می‌آورد و این شجره نامه را پندار خلق -و نه حقیقت- می‌داند. (← لوقا ۲۳/۳) بر این اساس لوقا با این نسب نامه پایه و اساس دو اصل از اصول مسیحیت، یعنی موعود بودن عیسی و پسر خدا بودن وی را بنیان می‌نهد. (← لوقا ۲۳/۳-۳۸)

روایات متفاوتِ لوقا و متی در شرح دوران کودکی عیسی

همین دوگانگی و اختلاف در موضوع بیان دوران کودکی عیسی در سه انجیل نظیر (= متی، مرقُس و لوقا) وجود دارد. مرقُس از دوران کودکی عیسی هیچ نمی‌گوید؛ لیکن آنچه که لوقا در این باره نقل می‌کند با حکایت متی متفاوت است. (قس: متی۲ با لوقا۲)

تناقض در ذکر اسامی حواریون در چهار انجیل رسمی

دیگر از موضوعات متناقض و مبهم، ذکر اسامی حواریون عیسی است. متی و لوقا در ضبط و ثبت اسامی حواریون با مرقُس همسان هستند، جز در یک مورد و همین تنها مورد، که بظاهر اختلافی ناچیز و جزئی است شکاف و ابهامی بزرگ ایجاد کرده است. متی دهمین

حواری را «لبئ‌معروف به تدّی» معرفی می‌کند.[۱] (←متی ۳/۱۰) مرقُس نیز همین حواری را با همین عنوان یعنی «تدّی» نیز در ردیف دهم نام می‌برد. (← مرقُس ۱۸/۳) لوقا از تدی نامی به میان نمی‌آورد و در ردیف یازدهم از «یهودا برادر یعقوب» یاد می‌کند، (← لوقا ۱۶/۶) که البته در ترجمه‌ی تفسیری عهدجدید از او با عنوان «یهودا پسر [نه برادر] یعقوب» نام برده شده است، (← ترجمهٔ‌تفسیری ۷۸) و معلوم نیست این یعقوب کدام یعقوب است؟ یعقوب بن زبدی یا یعقوب بن حلفی، یا یعقوب عادل برادر عیسی. مؤلف قاموسِ کتاب‌مقدس نیز هر چند که کوشیده، اما نتوانسته این معما را حل کند؛ او در ذیل «یهودای حواری» بعد از اینکه او را همان تدی یا تداوس می‌داند توضیح می‌دهد:

«یهودای حواری» یا «یهودا پسر یعقوب» حواری مجهول‌الهویه

> «معلوم نیست که او برادر یعقوب بن حلفی یا برادر یعقوب مسمّی به برادر خداوند [= عیسی] بود یا نه [که در متّی ۵۵/۱۳ و مرقُس ۳/۶ از او یاد شده].»
>
> (هاکس ۹۷۹ و ۲۴۹ ذیل تدّی)

اعتراف مؤلف «قاموس‌کتاب‌مقدس» به عجز در شناخت دو حوارِی موسوم به یعقوب (=یعقوب حلفی و یعقوب عادل)

آنگاه به جای گشودن گره و رفع مشکل با طرح ابهامی دیگر موضوع را دشوارتر می‌سازد و می‌نویسد:

> «همچنان که نمی‌دانیم که ایندو یعقوب یکی بودند یا دو.» (هاکس ۹۷۹)

یعنی در هویت دو یعقوب نیز -که می‌باید با انتساب یهودای مجهول‌الهویه به یکی از آن دو مشکل حل شود- تردید و شک می‌کند. سپس اعتراف می‌کند:

> «نقص در شرح وارد است که ما را در حلّ اینمسئله حیران گذاشته است.» (هاکس ۹۷۹)

مؤلف «قاموس کتاب مقدس» یهودا را همان برنابا می‌داند

همو در قبل از شرح این «یهودا» به «یهودا»ی دیگری اشاره می‌کند و آن را همان «برنابا»ی رسول که در کتاب اعمال‌رسولان (← رسولان ۲۲/۱۵-۳۳) همکار پولس در سفرهای تبشیری بوده است، معرفی

۱- در ترجمه تفسیری نیز تنها «تدّی» آمده است. (← ترجمهٔ تفسیری ۱۳)

می‌کند. (← هاکس ۹۷۹)

یهودا و یعقوب دو حواری که همچنان ناشناخته باقی مانده‌اند

پس این ابهام همچنان باقی است که آیا یهودا، برادر یعقوب بن زَبدی یا برادر یعقوب عادل است؟ اصلاًیعقوب بن زبدی با یعقوب عادل یکی هستند یا خیر؟ اگر یهودا برادر یعقوب عادل،که برادر عیسی است، باشد چه دلیلی وجود دارد که مؤلف انجیل لوقا این یهودا را با واسطه‌ای که یعقوب عادل است، به عیسی نسبت دهد، همانطور که در متی (← ۵۵/۱۳) بتنهائی و نه در ترکیب اضافی آمده. از این مهمتر اینکه چرا باید از این حواری با چهار نام مختلف یعنی: تدی، لبیء، تداوس و یهودا، یاد شود؟ اگر قول ترجمه‌ی تفسیری عهدجدید راکه گفته است «یهودا پسر یعقوب» جدی بگیریم، باز همین پرسش‌ها قابل تکرار است.

انجیل‌یوحنا تنها از هفت تن از دوازده حواری با نام یاد کرده است

این مقایسه‌ی اسامی حواریون در روایات اناجیل نظیر، یعنی انجیل‌های متی، مرقُس و لوقاست. اما انجیل یوحنا که جدای از اناجیل سه گانه‌ی مذکور، فرض شده تنها هفت تن از ۱۲ حواری را با نام یاد می‌کند؛ آن هم نه چون سه انجیل دیگر؛ بلکه بتفاریق.(← یوحنا ۴۱/۱ و ۴۲ و ۴۴ و ۴۵؛ ۷۱/۶؛ ۱۶/۱۱؛ ۲۲/۱۴) علاوه بر این هفت تن،از شاگردی که تنها گفته شده محبوب وذی نفوذ در عیسی بود بتعریض نام برده و نه بتصریح، که با توجه به قرائن پیداست مراد خود وی یعنی یوحناست.(← یوحنا ۲۳/۱۳-۲۵؛ ۱۵/۱۸؛ ۳/۲۰و۴؛ ۷/۲۱)

چهار حواری ناشناخته در انجیل‌یوحنا

پس بنابراین یوحنا تنها به معرفی هشت تن از ۱۲ حواری پرداخته و چهار حواری در انجیل یوحنا مجهول و ناشناخته‌اند. تا بدینجا مشکل چندان پیچیده نیست. اصل ابهام و تناقض در هویت حواریی است که یوحنا از او با عنوان «نَتَنائیل» یادکرده است.(← یوحنا ۴۵/۱) و او را منسوب به قانای جلیل می‌داند.(← همان ۲/۲۱)

«نَتَنائیل» حواری مجهول‌الهویه‌ای که فقط یوحنا از او نام برده!

نیز وی را –از قول عیسی– با صفت «اسرائیلی حقیقی که در او مکری نیست» می‌ستاید. (← همان ۴۷/۱) این اسرائیلی کیست که عیسی او را چنین توصیف می‌کند؟! جیمز هاکس در رفع این ابهام می‌نویسد:

«... اسمش در اناجیل جز در یوحنّا یافت نمیشود و چون یوحنّا برتولماوس را ذکر نمی‌کند برخیرا گمان چنان است که وی نتنائیل بوده است.» (هاکس ۸۷۵)

طرح این سؤال که آیا مراد یوحنا از نَتَنائیل بواقع همان «برتولماوس» یا برتولماست، که در عبارت منقول از قاموس آمده، پرسشی منطقی به نظر نمی‌آید؛ زیرا اگر نقل صاحب «قاموس کتاب مقدس» صحیح باشد؛ نتنائیل نه فقط برتولماوس (=برتولما)، بلکه می‌تواند هر یک از آن چهار حواریی باشد که یوحنا نامی از آنها به میان نیاورده است. با عنایت به اینکه انجیل یوحنا در اواخر سده‌ی اول و حداکثر اوایل سده‌ی دوم یعنی به اعتقاد کلیسا و برخی مورخین بعد از همه‌ی اناجیل نوشته شده چه معنا دارد که نام چهار تن از حواریون را از قلم بیندازد و برتولماوس را که دیگر اناجیل از او یاد کرده‌اند به نامی غیر از نام رسمی و شناخته شده‌ی او یاد کند؟!

اناجیل و گزارش‌های ضد و نقیض در ماجرای تصلیب

نکته‌ی دیگری که هنگام مطالعه‌ی اناجیل، شگفت‌آور می‌نماید و از مصادیق تناقض انجیل‌های رسمی است، جریان دستگیری و ماجرای تصلیب است. هر سه انجیل متی، مرقُس و لوقا مطالبی را که درباره‌ی دستگیری، محاکمه و به صلیب کشیده شدن عیسی نقل می‌کنند عموماً یکسان نیست و مطالب این سه انجیل با آنچه که یوحنا گفته است تطبیق نمی‌کند. یوحنا بیش از سه انجیلِ نخست به ماجرای شام آخر عیسی و وقایع بعد از آن پرداخته و مطالبی را که از اقوال و افعال عیسی در آخرین شام بیان می‌دارد تفاوت فاحشی با اناجیل سه گانه‌ی دیگر دارد. به قول یکی از اندیشمندان مسیحی این گزارش‌ها «گزارشاتی متضاد و افسانه‌ای است.» (←براون ۲۰۰) بلحاظ رفع پاره‌ای از شبهات در اینجا لازم است تا با یک بررسی گذرا جریان دستگیری، تصلیب و رستاخیز عیسی را از روی اناجیل مشروع -یعنی چهار انجیل متی، مرقُس، لوقا و یوحنا- بازخوانی کرده و در مواردی به مقایسه‌ی هر یک با سه انجیل دیگر بپردازیم.

اختلاف اناجیل در گزارش ماجرا و مواعظ عیسی در شام آخر

آنچه که متی و مرقُس از ماجرای شام آخر گزارش می‌کنند با روایتی که لوقا بیان داشته متفاوت و ناهمگون است. در روایت لوقا عیسی مواعظی در توصیه به تواضع و فروتنی و بشارت به ملکوت خدا دارد که در متی و مرقُس نیست.(← لوقا ۲۲/۲۵-۳۰ قس: متی ۲۶/۲۰-۳۶ با مرقُس ۱۴/۱۸-۳۲) نیز در روایت لوقا از شام آخر، بظاهر عیسی شاگردان را به تسلیح و آمادگی فرا می‌خواند و به آنان توصیه می‌کند:

«... کسیکه شمشیر ندارد جامهٔ خود را فروخته آنرا بخرد.»
(لوقا ۲۲/۳۶)

و از قول شاگردان نقل می‌کند که روی به عیسی کرده گفتند:

«... ای خداوند اینک دو شمشیر. بایشان گفت کافیست.»
(لوقا ۲۲/۳۸)

حال اینکه این مضامین در هیچ یک از اناجیل متی، مرقُس و یوحنا نیست.(قس: لوقا ۲۲، متی ۲۶، مرقُس ۱۴؛ یوحنا ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷)

بسیاری از آنچه که یوحنا از شام آخر روایت کرده، در سه انجیل دیگر نیامده

یوحنا ماجرای شام آخر را بتفصیلی که اصلاً و کاملاً متفاوت با سه انجیل دیگر است نقل می‌کند. شست و شوی پاهای حواریون به دست عیسی(ع) و بشاراتی که عیسی در آمدن «تسلّی دهنده» بیان می‌دارد، منحصر به فرد و تنها در انجیل یوحناست. نیز خطاب عیسی(ع) به پطرس در حین شستن پای شاگردان در مقایسه با اناجیل دیگر کاملاً بدیع و بی‌نظیر است.(← یوحنا ۱۳/۴-۱۲) در انجیل یوحنا، عیسی در شام آخرین هنگام شستن پای حواریون و بعد از آن بکرّات و مؤکداً از موعود یاکسی سخن می‌گوید که بعد از او از جانب خداوند خواهد آمد و دیگر اناجیل اصلاً -و خاصه در شام آخر- بدان اشاره‌ای نکرده‌اند.

به روایت یوحنا، عیسی پس از خود کسی را خواهد فرستاد

عیسی از پیروان خود می‌خواهد تا آن فرستاده را پذیرا شوند و گویا بیم آن را دارد که مورد انکار آنان واقع شود:

«بشما می‌گویم هر که قبول کند کسیرا که می‌فرستم مرا قبول کرده و آنکه مرا قبول کند فرستندهٔ مرا قبول کرده باشد.»
(یوحنا ۱۳/۲۰)

درگزارش یوحنا چنین آمده که عیسی در شام آخرین پس از

شستن پای حواریون و ایراد سخنان و نصایح، نیز بیان نشانه‌ی حواری خائن روی به یهودای اسخریوطی کرده و با بیانی رمزآلود از وی می‌خواهد تا در تحویل او به سران کاهنان شتاب کند:

«... آنگاه عیسی ویرا گفت آنچه میکنی بزودی بکن.»
(یوحنا ۲۷/۱۳)

سپس یهودا از مجلس خارج می‌شود و سخنانی در قالب پرسش و پاسخ بین عیسی و حواریون رد و بدل می‌شود که هیچ یک از این سخنان در سه انجیل متی، مرقُس و لوقا وجود ندارد، جز گفت وگوی میان عیسی و پطرس، یعنی همان اِخبار انکار.(← یوحنا ۳۸/۱۳) در ضمن این سخنان عیسی علاوه بر پطرس با توما (← یوحنا ۵/۱۴)، فیلیپُّس (← یوحنا ۸/۱۴) و به قول یوحنا «یهودا نه آن اسخریوطی» (←یوحنا ۲۲/۱۴) درباره‌ی ملکوت خدا سخن می‌گوید و بر ثُبات قدم و پایداری حواریون در اعتقادشان، بعد از صعود خود، تأکید فراوان می‌کند. نیز مجدداً درباره‌ی «تسلّی دهنده» سخن می‌گوید و آمدن وی را مایه‌ی تسکین دردهای مؤمنان می‌داند:

به روایت یوحنا، عیسی از آمدن «تسلّی دهنده»، پس از خود سخن می‌گوید

«و من از پدر سؤآل می‌کنم و تسلّی دهندهٔ دیگر بشما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.» (یوحنا ۱۶/۱۴)

بعد از این «تسلّی دهنده» به «روح‌القدس» معنا می‌شود:

«لیکن تسلّی دهنده یعنی روح‌القدس که پدر او را باسم من میفرستد او همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم بیاد شما خواهد آورد.» (یوحنا ۲۶/۱۴)

عیسی همچنان بر استقامت و پایداری حواریون سفارش کرده و توصیه می‌کند که آزار دشمنان را تحمل کنند و برای چندمین بار، باز از «تسلّی دهنده» سخن می‌گوید و از او به «روح راستی» تعبیر می‌کند:

«لیکن چون تسلّی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد او بر من شهادت خواهد داد.» (یوحنا ۲۶/۱۵)

آنگاه به اِخبار از مصایبی که شاگردان در پیش روی دارند پرداخته

تأکـید چـندبارهٔ عـیسی در انـجیل یـوحنا بـر آمدن «تسلّی دهند»

و تأکید می‌کند که رفتن او از میان آنان برای شاگردان سودمند است. سپس به ذکر دلیل آن پرداخته و برای بار چندم باز از «تسلّی دهنده» سخن می‌گوید:

«و من بشما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلّی دهنده نزد شما نخواهد آمد امّا اگر بروم او را نزد شما میفرستم. و چون او آید جهانرا بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ... و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید. ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را بجمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلّم نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده بشما خبر خواهد داد... .» (یوحنا ۷/۱٦-۱۳)

سپس به تکرار همان سخنان پیشین پرداخته و سرانجام از تنهائی خویش و اختفای شاگردان به هنگام هجوم سربازانِ رومی خبر می‌دهد.(← یوحنا ۳۲/۱٦)

مـناجات آخـرین عیسی بر فراز کوه، موضوع دیگر مورد اختلاف اناجیل

در هر دو انجیل متی و مرقُس گفته شده که در مناجات آخرین عیسی در کوه زیتون، یا «جتسیمانی» عیسی (ع) پطرس، یعقوب و یوحنا را همراه خود برده است؛ اما در لوقا نامی از آنها در میان نیست؛ بلکه مطلق «شاگردان» ذکر شده است.(← لوقا ۳۹/۲۲-۴۱ قس: متی ۳۷/۲٦؛ مرقُس ۳۳/۱۴) در انجیل یوحنا نه تنها نامی از شاگردان برده نشده، بلکه اصلاً محل این مناجات کوه زیتون یا جتسیمانی نیست؛ بلکه عیسی (ع) بعداً بدانجا می‌رود.(← یوحنا ۱٦ تا ۱۸)

مـضمون مـناجات عـیسی در انـاجیل متفاوت است

در انجیل یوحنا مضمون و محتوای مناجات عیسی، پیش از دستگیری، کاملاً متفاوت با سه انجیل دیگر است. در اناجیل متی، مرقُس و لوقا ظاهر این است که عیسی از خدا می‌خواهد تا واقعه‌ای را که در شُرفِ وقوع است مرتفع سازد و یا رفع قضا و بلا شود:

«... گفت ای پدر من اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد لیکن نه بخواهش من بلکه باراده تو.» (متی ۲٦/ ۳۹)

«... دعا کرد تا اگر ممکن باشد آنساعت از او بگـذرد. پس گفت یا اَبّا پدر همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران لیکن نه بخواهش من بلکه باراده‌ٔ تو.»
(مرقُس ۳۵/۱۴-۳۶)

«... دعا کرده گفت ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان لیکن نه بخواهش من بلکه باراده‌ٔ تو.»
(لوقا ۴۲/۲۲-۴۳)

تفصیل مناجات آخرین عیسی در انجیل یوحنا بخلاف دیگر اناجیل

در انجیل یوحنا بخلاف سه انجیل دیگر عیسی در مناجات خویش هیچ اصرار یا خواهشی در تغییر تقدیر الاهی ندارد؛ بلکه مقتدرانه به مناجات با خدا پرداخته و آنچه را که در مناجات طولانی خویش بیان می‌دارد همه پیرامون ابلاغ رسالت و دعا در سلامت ایمان پیروان خویش است. نیز آخرین مناجات عیسی در انجیل یوحنا، بخلاف دیگر اناجیل که در یک جمله خلاصه شده، مفصل و طولانی است؛ بطوری که یک باب کامل را شامل می‌شود.(← یوحنا ۱/۱۷-۲۶؛ قس: متی ۳۹/۲۶؛ مرقُس ۳۵/۱۴-۳۶؛ لوقا ۴۲/۲۲-۴۳)

در انجیل یوحنا، عیسی شتابان پذیرای صلیب است

در مناجاتی که یوحنا نقل کرده عیسی بی‌هیچ واهمه‌ای از آنچه که در پیش روی دارد شتابان بسوی صلیب روان است و حتی در برخورد با لشکریان خود را راضی به تقدیر الاهی می‌داند و می‌گوید:

«... آیا جامیرا که پدر به من داده است ننوشم.»
(یوحنا ۱۱/۱۸)

اما در متی، مرقُس و لوقا، عیسی از خدا می‌خواهد که او را بدینگونه نیازماید.

اختلاف روایات اناجیل در ذکر رویاروئی لشکریان با عیسی و حواریون

انجیل‌ها تنها در اینکه یهودای اِسخریوطی به عیسی خیانت و او را به کاهنان یهود معرفی کرد متفق‌القولند؛ اما در نحوه‌ی ماجرای دستگیری، چگونگی متواری شدن حواریون، سرنوشت یهودای اسخریوطی، واکنش حواریون در برابر مأموران و لشکریان و در کل آنچه که در رویاروئی لشکریان با عیسی و حواریون گذشته، اختلاف نظر دارند. در روایت متی، مرقُس و لوقا یهودای اسخریوطی به منظور

شناساندن عیسی به لشکریان کاهنان و بنابر قراری که با آنان نهاده است، بر شانه‌ی عیسی (ع) بوسه می‌زند. اما در آنچه که یوحنا گزارش کرده یهودای خائن نه تنها به نشانه‌ی مقرر شانه‌ی عیسی را نمی‌بوسد، بلکه در گوشه‌ای به تماشای گفت وگوی عیسی با لشکریان می‌نشیند.(← یوحنا ۴/۱۸-۶؛ قس: متی ۴۸/۲۶؛ مرقُس ۴۴/۱۴؛ لوقا ۴۷/۲۲-۴۸) دیگر اینکه در اناجیل نظیر آمده است که عیسی خطاب به لشکریان می‌گوید مرا که هر روز در هیکل «با شما» یا «نزد شما» نشسته بودم و مردم را تعلیم می‌دادم دستگیر نکردید و حال دستگیر می‌کنید.(← متی ۵۵/۲۶؛ مرقُس ۴۹/۱۴؛ لوقا ۵۳/۲۲) بنابراین اتفاق نظر اناجیل متی، مرقُس و لوقا، لشکریان باید هیأت و شمایل عیسی را بشناسند؛ چون او به نقل متی و لوقا «با شما» و به روایت مرقُس «نزد شما» می‌گوید؛ پس بر این اساس این منطقی نیست که یهودای اسخریوطی بجهت شناساندن عیسی به آنها قرارِ بوسه بر شانه‌ی عیسی بنهد. انجیل یوحنا فاقد این جمله‌ی منقول از عیسی است.

روایات متناقض اناجیل در واکنش حواریون در برابر لشکریان

آنچه در اناجیل و درباره‌ی واکنش حواریون در برابر لشکریان کاهنان آمده، نیز کاملاً متفاوت و گاهی متناقض است. در روایت متی کسی از حواریون با شمشیر خود گوش غلامِ رئیس کاهنان را از تن جدا می‌کند و عیسی او را سرزنش کرده و می‌گوید:

> «هر که شمشیر گیرد بشمشیر هلاک گردد. آیا گمان میبری که نمیتوانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد.»
>
> (متی ۵۲/۲۶-۵۳)

و پس از این حرکت که مقاومت در برابر لشکریان است، شاگردان همه پا به فرار می‌گذارند:

> «... در آنوقت جمیع شاگردانْ او را واگذارده بگریختند.»
>
> (متی ۵۶/۲۶)

روایت مرقُس نیز تا بدینجا با متی یکسان و موافق است؛ لیکن مرقُس از جوانی سخن به میان می‌آورد که نه تنها انجیل متی، بلکه هیچ

یک از اناجیل مشروع دیگر بدان اشاره‌ای نکرده‌اند و آن اینکه:

«آنگاه همه او را واگذارده بگریختند. و یک جوانی با چادری بر بدن برهنهٔ خود پیچیده از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند، چادر را گذارده برهنه از دست ایشان گریخت.» (مرقُس ۵۰/۱۴-۵۲)

آخرین اعجاز عیسی، تنها در انجیل لوقا روایت شده!

گزارش لوقا در این باره شبیه چیزی است که متی روایت کرده است؛ با این تفاوت که عیسی با لمس گوش آن غلامِ مضروب گوش وی را شفا می‌دهد.(← لوقا ۴۹/۲۲-۵۱) البته باید گفت که شفای گوش غلامِ مضروب تنها در روایت لوقا آمده و دیگر اناجیل ذکری از آن به میان نیاورده‌اند. در نقل انجیل یوحنا به هنگام دستگیری، حواریون به سفارش و شفاعت عیسی - نه اینکه خود بگریزند - از دست لشکریان رها می‌شوند، (←یوحنا ۸/۱۸) و:

«آنگاه شمعون پطرُس شمشیری که داشت کشیده بغلام رئیس کَهَنه که مَلوك نام داشت زده گوش راستش را بریده عیسی به پطرس گفت شمشیر خود را غلاف کن آیا جامیرا که پدر بمن داده است ننوشم.» (یوحنا۱۰/۱۸-۱۲)

اما دیگر از شفای آن گوش یا تعقیب و دستگیری پطرس بعنوان تنها حواری شجاع و شورشی سخنی در میان نیست.

اختلافِ روایات اناجیل در انتقال عیسی به بیرونِ باغ

روایات موجود در اناجیل متی، مرقُس و لوقا تصریح دارند که سربازان و لشکریان پس از دستگیری، عیسی(ع) را به سرای رئیس کاهنان یعنی «قیافا» می‌برند؛ اما انجیل یوحنا می‌گوید عیسی را ابتدا نزد «حنّا» که پدر زن قیافا معرفی شده، بردند و پس از آن عیسی به خانه‌ی قیافا یعنی رئیس کاهنان منتقل شد. البته یوحنا هیچ توضیح نمی‌دهد که در خانه‌ی حنا چه گذشت.(←متی ۵۷/۲۶؛ مرقُس ۵۳/۱۴؛ لوقا ۵۴/۲۲؛ قس: یوحنا ۱۲/۱۸-۱۳)متی درباره‌ی سرنوشت یهودای اسخریوطی می‌نویسد:

آیا ندامت و انتحار یهودای خائن - در صورت وقوع- واقعه‌ای کم اهمیت بوده که بجز متی سه انجیل دیگر در آن باره سکوت کرده‌اند؟!

«در آن هنگام چون یهودای تسلیم کنندهٔ او دید که بر او فتوی دادند پشیمان شده سی‌پارهٔ نقره را برؤسای کَهَنه و

مشایخ ردّ کرد. گفت گناه کردم که خون بیگناهیرا تسلیم نمودم. گفتند مارا چه خود دانی. پس آن نقره را در هیکل انداخته روانه شد و رفته خود را خفه نمود.»

(متی ۳/۲۷-۵)

شگفتا که هیچ یک از سه انجیل دیگر به این واقعه و حادثه‌ی بسیار مهم، یعنی ندامت یهودای خائن، کمترین و کوچکترین اشاره‌ای نکرده و هیچ ذکری از آن به میان نیاورده‌اند؛ بلکه در همه‌ی اناجیل یهودای اسخریوطی پس از دستگیری عیسی ناپدید شده و به فراموشی سپرده می‌شود. اینکه شاگردی خائن چون یهودا، آن هم با چنین خیانت و جنایتی بزرگ بیکباره و بدون هیچ مقدمه‌ای از صحنه‌ی گزارش این سه انجیل -حتی اگر از روی خاطرات دیگر حواریون ثبت شده باشد- محو می‌شود امری غیر طبیعی، مشکوك و بدور از موازین منطقی به نظر می آید. آیا بواقع این حرکت و اقدامِ یهودای خائن -اگر چنین واقعه‌ای رخ داده باشد- فرازای مهم از تاریخ مسیحیت به شمار نمی‌رود؟

اختلاف روایات اناجیل در شرح دیدار پیلاطُس و عیسی

پیلاطُس که می‌باید بر عیسی حکم کند تلاش دارد تا خود را از این معرکه خارج ساخته و ننگ این جنایت را از دامن خویش بزداید. روایات اناجیل در این باره نیز متفاوت و متناقض است. متی می‌گوید این کار پیلاطس بدلیل فشار و اصرار همسر پیلاطُس است و البته ترس از پیامدهای این عمل نیز عاملی ضمنی است. اما در روایت مرقُس و دیگر انجیل‌نویسان چنین استنباط می‌شود که این کار تنها بسبب وجدان بیدار و عقیده‌ی شخصی پیلاطس و دست آخر شاید بواسطه‌ی واهمه‌ای است که پیلاطس از فشار پیروان عیسی دارد.(← متی ۱۹/۲۷؛ قس: مرقُس ۸/۱۵-۱۵؛ لوقا ۱/۲۳-۲۶؛ یوحنا ۲۹/۱۸-۴۰ و ۱/۱۹-۱۵)

اقدام نمادین پیلاطُس تنها در انجیل‌متی آمده!

نیز بر اساس گزارش انجیل متی پیلاطس قبل از تسلیم عیسی به کاهنان به نماد تبرئه‌ی خویش از جنایت در شُرف وقوع، آب می‌طلبد و دستان خود را با آب می‌شوید و با این اقدام سمبلیک به همگان

می‌فهماند که در ریختن خونِ عیسی گناهی متوجه او نیست. این روایت خاص انجیل متی است و در هیچ کدام از اناجیل دیگر اصلاً اشاره‌ای به آن نشده.(← متی ۲۴/۲۷؛ قس: مرقُس ۱۵؛ لوقا ۲۳؛ یوحنا ۱۸ و ۱۹)

روایات متفاوت اناجیل در مجازات عیسی قبل از به صلیب کشیده شدن

در سه انجیل متی، مرقُس و یوحنا گفته شده که کاهنان عیسی را تنها نزد پیلاطس بردند؛ ولی در لوقا خلافِ این مطلب بیان شده است. در روایت لوقا چنین آمده است که کاهنان ابتدا عیسی را نزد پیلاطس بردند و وقتی کاهنان گفتند: «در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد،» و بمحض اینکه پیلاطس نام جلیل را شنید او را نزد هیرودیس که جلیل در قلمرو فرمانروائی او بود و از قضا در آن زمان در اورشلیم نیز به سر می‌برد، فرستاد. هیرودیس نیز استهزا کنان عیسی را نزد پیلاطس برگرداند و بعد از این ماجرا بود که پیلاطس رأی کذائی را صادر کرد؛ و جالب اینکه در ضمن این محاکمه‌ی صوری عداوتی که میان پیلاطس و هیرودیس بود نیز برطرف شد.(← لوقا ۵/۲۳-۱۶؛ قس: متی ۲۷؛ مرقُس ۱۵؛ لوقا ۱۸ و ۱۹) اما در روایات متی ، مرقُس و یوحنا عیسی ابتدا به حکم پیلاطس شلاق می‌خورد و سپس جهت آویخته شدن بر صلیب به کاهنان تسلیم می‌شود. ولی در گزارش لوقا به شلاق خوردن عیسی اشاره نشده. بلکه چنین استنباط می‌شود که پیلاطس بنا دارد قبل از تصلیب او را تنبیه کند؛ اما گویا تنبیه اجرا نمی‌شود.(← متی ۲۶/۲۷؛ مرقُس ۱۵/۱۵؛ یوحنا ۱/۱۹؛ قس: لوقا ۲۲/۲۳-۲۵)

گفت‌وگوی پیلاطُس و عیسی از دیگر موضوعات مورد اختلاف اناجیل رسمی

گفت‌وگوی میان پیلاطس و عیسی نیز از دیگر موارد اختلاف اناجیل است. در اناجیل نظیر عیسی تمایلی در پاسخ به پرسش‌های پیلاطس ندارد. بطوری که متی نقل می‌کند:

«... در جواب وی یک سخن هم نگفت... .» (متی ۱۴/۲۷)

ماجرای پس از تسلیم عیسی به کاهنان، و روایات متفاوت اناجیل رسمی

بعکس در انجیل یوحنا عیسی بطور کافی، جدی و منطقی به پرسش‌های پیلاطس پاسخ می‌گوید.(← یوحنا ۳۳/۱۸-۳۸؛ قس: متی ۱۳/۲۷ و ۱۴؛ مرقُس ۲/۱۵ و ۵؛ لوقا ۳/۲۳-۴) در انجیل‌های منسوب به متی و مرقُس گفته شده که پس از تسلیم عیسی به کاهنان جهت تصلیب وی

سپاهیان عیسی را به «دیوانخانه» -به قول متی- یا «دارالولایه» -به قول مرقُس- برده و بنا بر نقل متی «تاجی از خار» بر سر و «نیٔ» در دست راست و به قول مرقُس آن نی را «بر سر او زدند» و وی را استهزا کردند. اما در روایت لوقا این رفتارِ شنیع به تفصیلی که در متی و مرقُس آمده نیست و دیگر اینکه این عمل نه از سوی سپاهیان والی، بلکه از جانب «هیرودیس و لشکریان او» آن هم قبل از تسلیم عیسی از سوی پیلاطس به کاهنان صورت گرفته است. آنچه را هم که یوحنا گزارش کرده بلحاظ زمانی با روایت متی و مرقُس متفاوت است. در گزارش یوحنا عملِ نهادنِ تاجِ خار و پوشاندن جامه‌ی ارغوانی و زدن تپانچه و استهزای عیسی همه بعد از اجرای حکم شلاق و قبل از تسلیم عیسی به کاهنان جهت تصلیب وی صورت می‌گیرد.(← متی ۲۷/۲۷-۳۱؛ مرقُس ۱۶/۱۵-۲۰؛ قس: لوقا ۲۳/۱۰-۱۱؛ یوحنا ۲/۱۹-۴)

گزارش حرکت عیسی به سوی صلیب و خلافگوئی‌های اناجیل

تفاوت و اختلاف دیگر اناجیل در موضوع محاکمه و تصلیب عیسی(ع) در تصویر و گزارش حرکت از دارالولایه به «جُلجُتا» یا مکانی است که صلیب در آنجا برپا داشته شد. متی و مرقُس روایت کرده‌اند که در مسیر دارالولایه یا دیوانخانه تا جُلجُتا، صلیب عیسی بر دوش شخصی به نام شمعون که اهل قیروان و بنابر روایت مرقُس «پدر اسکندر و روُفَس» بود نهاده شده است. لوقا نیز همین را تأیید می‌کند -البته با تفاوتی که بعداً خواهیم گفت- و همه تأکید کرده‌اند که شمعون در عمل به این کار مجبور شده و مختار نبوده است. گزارش یوحنا دقیقاً بر خلاف اناجیل منسوب به متی و مرقُس و خاصه لوقاست. در انجیل یوحنا آمده که عیسی «صلیب خود را برداشته بیرون رفت بموضعی که به جُمجُمه مسمّی بود و بعبرانی آنرا جُلجُتا میگفتند.» انجیل لوقا نیز اگر چه در حمل صلیب توسط شمعون قیروانی با اناجیل منسوب به متی و مرقُس اتفاق نظر دارد؛ اما در ادامه‌ی ذکر این نکته به خبری اشاره کرده که در هیچ کدام از سه انجیل دیگر ذکر نشده است و آن اینکه:

«و چون او را میبردند شمعون قیروانیرا که از صحرا میآمد

مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرده و گروهی بسیار از قوم و زنانیکه سینه میزدند و برای او ماتم میگرفتند در عقب او افتادند. آنگاه عیسی بسوی آن زنان روی گردانیده گفت ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید؛ بلکه بجهة خود و اولاد خود ماتم کنید. زیرا اینک ایّامی میآید که در آنها خواهند گفت خوشا بحال نازادگان و رحمهائیکه بار نیاوردند و پستانهائیکه شیر ندادند و در آنهنگام بکوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تلّها که ما را پنهان کنید. زیرا اگر اینکارها را بچوب‌تر کردند بچوب خشک چه خواهد شد.» (لوقا ۲۳/۲۶-۳۱)

سخن عیسی با دختران اورشلیم، روایتی مخصوص انجیل‌لوقا

شگفتا که این سخنانِ آخرین عیسی، آن هم با چنین پیام و مضمونی که از آینده‌ای پرالتهاب خبر می‌دهد و قطعاً باید واجد اهمیتی زایدالوصف باشد تنها در یکی از چهار انجیل مشروع آمده و در سه انجیل دیگر حتی بخش کوچکی از آن هم نقل نشده.(← متی ۲۷/۳۲؛ مرقُس۱۵/۲۱؛ قس: لوقا ۲۳/۲۶-۳۱؛ یوحنا۱۹/۱۷)

رفتار متفاوت و متناقض دو دزدِ مصلوب، در اناجیل چهارگانه

هنگام بر صلیب کردن عیسی (ع) در انجیل‌های منسوب به متی و مرقُس آمده است که همراه عیسی دو دزد یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ به صلیب آویخته شدند و آن دو دزد عیسی را دشنام می‌دادند. لوقا نیز همین را روایت می‌کند؛ اما در گزارش وی بخلاف متی و مرقُس تنها یکی از دو دزد دشنام می‌دهد و دزد دیگر، دزد اول را سرزنش کرده و از عیسی می‌خواهد تا در ملکوت خویش از او شفاعت کند:

«و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان. امّا آن دیگری جواب داده او را نهیب کرد و گفت مگر تو از خدا نمی‌ترسی چونکه تو نیز زیر همین حکمی. و امّا ما به انصاف چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم لیکن این شخص هیچکار بیجا نکرده است. پس بعیسی گفت ایخداوند مرا بیاد آور هنگامیکه بملکوت خود آئی. عیسی بوی گفت هرآینه بتو می‌گویم

امروز با من در فردوس خواهی بود.» (لوقا ۲۳/۳۹-۴۳)

اختلاف میان متی و مرقُس با لوقا در این گزارش، تمام ماجرا نیست؛ بلکه آنچه بیش از این حیرت‌آور است این است که روایت یوحنا در این باره با هر سه انجیل تفاوت و اختلافی فاحش دارد. یعنی روایت یوحنا به هیچ‌وجه با متی و مرقُس و نه با لوقا همخوان نیست. در گزارش یوحنا دو نفری که در دو سمت عیسی بر صلیب شده بودند، بظاهر دزد نبوده‌اند؛ یوحنا هیچ اشاره‌ای به هویت آنها نمی‌کند تا چه رسد به گفت‌وگوی میان آن دو با عیسی، که به نقل متی و مرقُس هر دو دشنام و ناسزاگو و بنابر نقل لوقا یکی دشنام‌گو و دیگری ثناگو بوده‌اند. تنها اشاره‌ای که در انجیل منسوب به یوحنا درباره‌ی آن دو شخص مصلوب در دو سوی عیسی آمده همین جمله‌ی کوتاه و مختصر است که:

در انجیل یوحنا هویت آن دو تن مصلوب، مجهول است و گفتارشان مسکوت

«او را در آنجا تصلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آنطرف و عیسی را در میان.» (یوحنا ۱۹/۱۸)

و این همه‌ی آن چیزی است که یوحنا درباره‌ی آن دو شخص می‌گوید و دیگر نه کلامی و نه دشنام یا تمجیدی درباره‌ی عیسی از آن دو تن ذکر نشده است. (← متی ۲۷/۳۸ و ۴۴؛ مرقُس ۱۵/۲۷ و ۳۲؛ قس: لوقا ۲۳/۳۹-۴۳؛ یوحنا ۱۹/۱۸)

تقصیرنامه و اختلاف روایات یوحنا با سه انجیل دیگر

تقصیرنامه‌ای که بر بالای صلیب عیسی آویخته شد به روایت متی، مرقُس و لوقا از سوی سپاهیان یا نگاهبان‌ها بوده است. در انجیل منسوب به یوحنا آمده است که نصب این تقصیرنامه با اقدام مستقیم شخص پیلاطُس بوده است؛ علاوه بر این علمای یهود بر متن نوشته‌ی تقصیرنامه نیز اعتراض می‌کنند؛ اما پیلاطُس به دفاع از اقدام خویش می‌گوید: «آنچه نوشتم، نوشتم.» (← متی ۲۷/۳۷؛ مرقُس ۱۵/۲۶؛ لوقا ۲۳/۳۸؛ قس: یوحنا ۱۹/۱۹-۲۱)

توفای عیسی در هاله‌ای از گزارشات ضد و نقیض اناجیل

هر یک از چهار انجیل حوادث هنگام توفا را بگونه‌ای متفاوت با سه انجیل دیگر نقل کرده‌اند. انجیل منسوب به متی می‌گوید:

«عیسی باز بآواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نموده که ناگاه پردهٔ هیکل از سر تا پا دوپاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردیده و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدّسین که آرامیده بودند برخاستند. و بعد از برخاستن وی از قبور بر آمده بشهر مقدّس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند. امّا یوزباشی و رفقایش که عیسی را نگاهبانی میکردند چون زلزله و این وقایع را دیدند بی‌نهایت ترسان شده گفتند فی‌الواقع اینشخص پسر خدا بود.»

(متی ۵۰/۲۷-۵۴)

اما انجیل منسوب به مرقُس وقایع همین زمان را چنین روایت می‌کند:

«پس عیسی آوازی بلند برآورده جان بداد. آنگاه پردهٔ هیکل از سر تا پا دو پاره شد. و چون یوزباشیء که مقابل وی ایستاده بود دید که بدین طور صدا زده روح را سپرد گفت فی‌الواقع این مرد پسر خدا بود.» (مرقُس ۳۷/۱۵-۳۹)

انجیل منسوب به لوقا این وقایع و حوادث را بگونه‌ای متفاوت با هر دوی این انجیل‌ها تصویر کرده:

«و تخیمناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فروگرفت. و خورشید تاریک گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت. و عیسی بآواز بلند صدا زده و گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم اینرا بگفت و جانرا تسلیم نمود. امّا یوزباشی چون این ماجرا را دید خدا را تمجید کرده گفت در حقیقت این مرد صالح بود.» (لوقا ۴۴/۲۳-۴۷)

در انجیل یوحنا، بخلاف سه انجیل دیگر، هنگام تسلیم جانِ عیسی، اوضاع کاملاً آرام و طبیعی است!

در انجیل منسوب به یوحنا، به هنگام تسلیم جان عیسی، هیچ واقعه یا حادثه‌ای رخ نمی‌دهد! و اوضاع کاملاً طبیعی و عادی است و بعکس اقداماتی از سوی لشکریان و نگاهبانان صورت می‌گیرد که در سه انجیل دیگر ذکری از آنها به میان نیامده. انجیل منسوب به یوحنا زمان تسلیم جان عیسی را اینگونه گزارش کرده است:

«و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود پس اسفنجی را از سرکه پُر ساخته و بر زوفا گذارده نزدیک دهان او بردند.

چون عیسی سرکه را گرفت گفت تمام شد و سر خود را پائین آورده جان بداد. پس یهودیان تا بدنها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیّه[1] بود و آن سبت روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشانرا بشکنند و پائین بیاورند. آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اوّل و دیگریرا که با او صلیب شده بودند شکستند. امّا چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است ساقهای او را نشکستند. لکن یکی از لشکریان بپهلوی او نیزهٔ زد که در آنساعت خون و آب بیرون آمد.»

(یوحنا ۲۹/۱۹-۳۴)

سپس نویسنده‌ی این انجیل اصرار دارد تا خواننده را متقاعد سازد که آنچه نقل شد معاینه‌ی «آنکسی که دید» است و کاملاً واقعی است و هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد.(← یوحنا ۳۵/۱۹)

اختلاف گزارشات اناجیل درباره‌ی مناجات عیسی برفراز صلیب و غارت جامه‌های او

انجیل منسوب به متی می‌گوید که همزمان با تصلیب، لباس‌های عیسی را تقسیم کردند. انجیل منسوب به مرقُس نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. لیکن نویسنده‌ی انجیل لوقا می‌گوید پس از اینکه عیسی را به صلیب آویختند و قبل از تقسیم لباس‌ها، عیسی در مناجاتی کوتاه چنین گفت:

«... ای پدر اینها را بیامرز زیرا که نمیدانند چه می‌کنند پس جامه‌های او را تقسیم کردند... .» (لوقا ۳۴/۲۳)

در انجیل منسوب به یوحنا چنین ذکر شده که جامه‌های او را به چهار قسمت تقسیم کردند و هر سپاهی یک قسمت را برد و تنها در مورد پیراهن وی که درز نداشت قرعه زدند. پس گزارش‌های اناجیل منسوب به متی و مرقُس باگزارش یوحنا و لوقا دقیقاً یکسان و همخوان نیست. لوقا مناجاتی از عیسی نقل کرده که هیچ یک از سه انجیل دیگر آن مناجاتِ بر فرازِ صلیب را ندارند. نیز یوحنا به تفصیلی مفصل تر از

۱- روز تهیه: روز جمعه. چون در این روز یهودیان مشغول تهیه خوراک و مایحتاج روز سبت (=شنبه) می‌شدند این روز را «روز تهیّه» خوانده‌اند.(← هاکس ۲۷۰)

سه انجیل دیگر ماجرای تقسیم جامه‌های عیسی را روایت کرده است.(← متی ۳۵/۲۷؛ مرقُس ۲۴/۱۵؛ قس: لوقا ۳۴/۲۳؛ یوحنا ۲۳/۱۹-۲۴)

چگونگی کفن و دفن عیسی در اناجیل

پس از اینکه عیسی (ع) از صلیب پائین آورده می‌شود، بنا بر روایت هر چهار انجیل «یوسف رامه‌ای» به میل خویش و با اذن پیلاطس جنازه را از سپاهیان تحویل گرفته و جهت دفن به مدفنی که گفته شده متعلق به شخص اوست می‌برد؛ لیکن آنچه یوحنا درباره‌ی کیفیت کفن و دفن عیسی گفته تنها مخصوص یوحناست.(← متی ۵۷/۲۷-۶۰؛ ۴۳/۱۵-۴۶؛ لوقا ۵۰/۲۳؛ قس: یوحنا ۴۱/۱۹-۴۲)

تک روایت متی درباره‌ی فرمان پیلاطس

انجیل منسوب به متی نقل می‌کند که در فردای روزی که عیسی در آن روز مدفون شد، رؤسای کاهنان نزد پیلاطُس رفتند و از او خواستند تا برای خنثی کردن پیشگوئی عیسی که گفته بود بعد از سه روز از مرگ خویش برخواهد خواست نگاهبانانی بر سر قبر بگمارند تا شاگردان جنازه‌ی عیسی را نربایند و در همه جا شایع کنند که عیسی برخاسته است، پیلاطس نیز موافقت می‌کند و بدینوسیله نگاهبان‌هائی بر سر قبر گمارده می‌شوند. این روایت تنها در متی است و هیچ یک از سه انجیل دیگر آن راگزارش نکرده‌اند.(← متی ۶۲/۲۷-۶۶؛ قس: مرقُس ۴۷/۱۵ و باب ۱۶؛ لوقا ۵۰/۲۳-۵۶ و باب ۲۴؛ یوحنا ۳۸/۱۹-۴۲ و باب ۲۰)

ماجرای قیام پس از مرگ عیسی(ع)[1] نیز از موضوعاتی است که روایت آن در اناجیل، به‌گونه‌های مختلف آمده است. در انجیل منسوب به مرقُس آمده که هنگام حضور مریم مجدلیه و دیگر زنان -که البته اناجیل در ذکر تعداد و نام این زن‌ها متفق نیستند- بر سر مزار عیسی با یک فرشته که در هیأت جوانی ظاهر شده روبه‌رو می‌شوند. در لوقا دو فرشته در شمایل دو مرد بر زنان ظاهر می‌شوند. در انجیل منسوب به متی یک فرشته نه تنها بر زنان بلکه برکشیکچیان نیز ظاهر شده و آنان را از برخاستن عیسی از قبر مطلع می‌سازد.

رستاخیز عیسی و تناقض در روایات اناجیل

۱- Resurrection

«زلزله‌ای عظیم» که فقط انجیل‌متی از آن یاد کرده!

جالب اینکه در انجیل منسوب به متی قبل از ظاهر شدن این یک فرشته، حادثه‌ای دهشتناک و بقول نویسنده‌ی این انجیل زلزله‌ای «عظیم» رخ می‌دهد:

«ناگاه زلزلهٔ عظیم حادث شد از آنرو که فرشتهٔ خداوند از آسمان نزول کرده آمد و سنگ را از درِ قبر غلطانیده بر آن بنشست.» (متی ۲/۲۸)

اختلاف اناجیل در ذکر شمایل، تعداد فرشتگان و زائران مزار عیسی

عجیب است که این «زلزلهٔ عظیم» در هیچ یک از دیگر اناجیل مذکور نیست. گزارش انجیل منسوب به یوحنا در این باره متفاوت از هر سه انجیل دیگر است. در این انجیل گفته شده که مریم مجدلیه بتنهائی، و نه با زنانی دیگر که سه انجیل از آنها یاد کرده‌اند، آمد و وقتی دید سنگ قبر برداشته شده نزد پطرس و یوحنا رفت و آنان را از آنچه دیده بود باخبر کرد. یوحنا و پطرس بسوی مزار حرکت کردند و ابتدا یوحنا و سپس پطرس شخصاً آنچه راکه واقع شده بود مشاهده کردند و رفتند. مریم که گریان بیرون مقبره ایستاده بود، دو فرشته را دیده و بوسیله‌ی آنها از قیام عیسی مطلع شد. سپس وقتی به پشتِ سرِ خود نظر کرد عیسی(ع) را دید و با وی گفت‌وگو کرد، آنگاه شاگردان را از دیدار دو فرشته و تجلی عیسی بر او آگاه ساخت. نکته‌ی دیگر اینکه تصویر این گزارش در هر چهار انجیل مختلف و متفاوت از یکدیگر است. در متی یک فرشته از آسمان فرود می‌آید و سنگ قبر را از جا می‌کند. در مرقُس زنان وارد مقبره شده، سنگ قبر را در جای خود نمی‌بینند و یک فرشته را در شمایل جوانی که جامه‌ای سفید بر تن دارد و در سمت راست مقبره یا قبر نشسته می‌بینند. گزارش لوقا مشابه روایت مرقُس است؛ لیکن با این تفاوت که به جای یک فرشته، دو فرشته در هیأت دو مرد آن هم مقابل زنان ظاهر می‌شوند. در انجیل یوحنا تنها مریم مجدلیه بر سر قبر حاضر می‌شود و سنگ را بر روی قبر نمی‌بیند و پس از اِخبار به یوحنا و پطرس و در غیاب آنان دو فرشته را در درون قبر، که یکی در سمت قرارگرفتن سر و دیگری در جانب قدم عیسی(ع)

نشسته‌اند، مشاهده می‌کند. (← مرقُس ۱/۱٦-۷؛ لوقا ۱/۲۴-٦؛ قس: متی ۱/۲۸-٦؛ یوحنا ۱/۲۰-۱۸)

ظهور عیسی پس از رستاخیز و روایات متناقض و سر در گم اناجیل

از دیگر مواردی که شدیداً موضوع تناقض و اختلافِ میان اناجیل است ظهور عیسی بعد از قیام در روز سوم است. واقعیت این است که هیچ منبع یا مأخذی نمی‌تواند دقیقاً معلوم کند که عیسی پس از قیام روز سوم بر چه‌کسانی ظاهر شده است. نویسنده‌ی انجیل منسوب به متی در گزارشی که درباره‌ی قیام عیسی نوشته روایت می‌کند که عیسی تنها دو ظهور داشته است: نخست بر مریم مجدلیه و همراه یا همراهان وی. دوم بر حواریون آن هم بر فراز کوهی در جلیل. بنا بر نقل انجیل منسوب به مرقُس عیسی در سه مرتبه ظاهر می‌شود: اول بر مریم مجدلیه آن هم بتنهایی و بدون ذکر نحوه‌ی ظهور. دومین مرتبه بر دو تن در حین سفر که مرقُس بخلاف لوقا هویت این دو تن را معلوم نمی‌سازد و بار سوم بر یازده تن حواری، آن هم هنگامی که مشغول تناول غذا بوده‌اند.

انجیل‌متی قائل به دو ظهور است

در انجیل‌مرقس عیسی سه بار ظهور کرده

انجیل‌لوقا نیز معتقد به سه ظهور است؛ اما بر کسانی دیگر

انجیل منسوب به لوقا نیز از سه ظهور یاد می‌کند اما بر کسانی دیگر، یک: ظهور بر دو تن در راه اورشلیم به «عمواس» که روستائی در حوالی اورشلیم بوده. دو: ظهور بر شمعون یا همان پطرس آن هم از قول حواریون که کیفیت آن نامعلوم است. سه: ظهور بر حواریون در اورشلیم –و نه در جلیل که روایت متی است. دفعات ظهور در انجیل منسوب به یوحنا از سه انجیل دیگر بیشتر است. عیسی نخست بر مریم مجدلیه –آن هم بتنهایی- ظاهر می‌شود. بار دوم بر حواریون در محل اختفای آنها و بظاهر در اورشلیم. سومین مرتبه پس از هشت روز و مجدداً بر جمع حواریون آن هم بخاطر اثبات واقعیت قیام بر یکی از حواریون –یعنی «توما». چهارمین مرتبه ظهور بر تنها پنج تن از حواریون در کرانه‌ی دریاچه‌ی جلیل یا بنا بر نصّ انجیل منسوب به یوحنا «طبریّه».

در انجیل‌یوحنا عیسی چهار مرتبه ظاهر شده

بنابراین ظاهر شدن عیسی بر زنانِ همراهِ مریم مجدلیه تنها در

انجیل متی آمده و ظهور بر شمعون یا پطرس نیز خبر واحدی است که فقط نویسنده‌ی انجیل منسوب به لوقا مدعی آن است. ظاهر شدن عیسی بر دو تن مسافر که بظاهر از خیل مؤمنین بوده‌اند نیز تنها در روایت انجیل‌های منسوب به مرقُس و لوقاست؛ با این توضیح که روایت مرقُس فاقد تفصیلی است که در لوقا ذکر شده. متأسفانه اناجیل در ظهور عیسی بر مریم مجدلیه نیز با هم اتفاق نظر ندارند؛ چراکه در روایت متی آمده عیسی بر مریم مجدلیه و زنان همراه وی ظاهر شد. در مرقُس و یوحنا گفته شده که این ظهور تنها بر مریم مجدلیه بوده و نه زن یا زنانِ همراه وی. در انجیل منسوب به لوقا قضیه کاملاً متفاوت باسه انجیل دیگر است؛ اصلاً سخن از ظاهر شدن عیسی بر مریم مجدلیه به میان نیامده است، تا چه رسد به طرح این موضوع که مریم مجدلیه تنها بوده یا زنانی او را همراهی می‌کرده‌اند!

روایات اناجیل درباره‌ی ظهور عیسی با یکدیگر همخوان نیست

خوشبختانه تنها فصلی که هر چهار انجیل پیرامون آن اتفاق نظر دارند موضوع ظهور عیسی بر حواریون است آن هم با تفاوت‌هائی بظاهر جزئی که وقتی درکنار هم نهاده شوند کلافی سر درگم پدیدار می‌شود و خواننده دچار حیرت می‌گردد.

گزارشات ظهور، کلاف سردرگم و فصلی حیرت آور

متی می‌گوید عیسی تنها یک بار آن هم بر فرازکوهی در جلیل بر حواریون ظاهر شد. مرقُس هیچ ذکری از مکان ظهور در میان نمی‌آورد و تنها می‌گوید که عیسی هنگامی که حواریون مشغول تناول غذا بودند بر آنان نمایان شد؛ اما از قرائن موجود در جمله‌های پیشین آن پیداست که مکان ظهور اورشلیم است. در روایت لوقا عیسی در اورشلیم و هنگامی که حواریون در حال گفت‌وگو درباره‌ی ظهور عیسی بر پطرس بودند بر آنان ظاهر شده است. البته موضوع این گفت‌وگوی ظهور عیسی بر پطرس نیز تنها درگزارش لوقا آمده و دیگر اناجیل آن را نقل نکرده‌اند. این اختلافات تا بدینجا شاید چندان مهم به نظر نیاید، اما اختلاف بزرگ درگزارش انجیل منسوب به یوحنا رخ می‌نماید. در این انجیل عیسی نه یک بار بلکه سه مرتبه بر حواریون

بازخوانی روایات اناجیل در موضوع ظهور و بیان اختلافات آنها، بالأخره کدام صحیح است؟

ظاهر می‌شود. نخست در محل اختفای آنها. دوم پس از هشت روز آن هم جهت اثبات واقعیت قیام خویش بر یکی از حواریون. سومین مرتبه درکرانه‌ی دریای جلیل و تنها بر پنج حواری. اینکه کدامیک از این حوادث را باید عین واقع پنداشت امری است دشوار و پیچیده!

تصویر قیام در اناجیل

سخنانی که عیسی هنگام ظهور بر این کسان یا حواریون بر زبان می‌راند نیز از دیگر موضوعات مشکل آفرین است. موضوع قیام در انجیل منسوب به متی اینگونه روایت شده که فرشته‌ی الاهی مریم مجدلیه و «مریم دیگر» را از برخاستن عیسی با خبر می‌کند و از آنان می‌خواهد تا شاگردان را نیز از این واقعه آگاه سازند. فرشته‌ی الاهی به آنان می‌گوید که عیسی قبل از اینکه شما به جلیل برسید به آنجا خواهد رفت و او را در آنجا خواهید دید. اما برخلاف گفته‌ی فرشته‌ی الاهی آنان عیسی را در میان راه می‌بینند و او راکاملاً می‌شناسند. عیسی به آنها می‌گوید بروید و برادرانم را خبر کنید تا به جلیل بروند. از سوی دیگر کشیکچیان نیز روانه‌ی شهر شده و سران کاهنان را از ماوقع مطلع می‌سازند. آنها نیز پول فراوانی به سپاهیان داده و از آنها می‌خواهند تا در همه جا شایع کنند که شاگردان عیسی شبانه عیسی را دزدیده‌اند. نویسنده‌ی انجیل منسوب به متی اشاره می‌کند که این سخن تا به امروز نیز در میان یهودیان شهرت دارد. یازده تن حواری بر فرازکوهی که در جلیل بود رفتند و بمحض دیدن عیسی او را پرستش کردند؛ لیکن برخی از آنها در ظاهر شدن عیسی بر آنان تردید داشتند. آنگاه عیسی به آنان می‌گوید:

سخن عیسی هنگام ظهور بر حواریون، به روایت انجیل‌متی و گزارشات دیگر اناجیل

«تمامئ قدرت در آسمان و بر زمین بمن داده شده است. پس رفته همهٔ امّتها را شاگرد سازید و ایشانرا باسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید. و ایشانرا تعلیم دهید که همهٔ اموریرا که بشما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما میباشم آمین.»

(متی ۱۸/۲۸–۲۰)

گزارش انجیل منسوب به مرقُس در این باره با آنچه که در متی آمده

اختلاف اناجیل در ذکر نام کسانی که عیسی بر آنان ظاهر شده

متفاوت است. در این انجیل اینگونه روایت شده که صبح یکشنبه هنگامی که «مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه» (← مرقُس۱/۱۶) بر مزار عیسی حاضر شدند فرشته به آنان می‌گوید که عیسی از قبر برخاسته است. بروید شاگردان او و پطرس را مطلع کنید که وی قبل از شما به جلیل خواهد رفت و در آنجا او را خواهید دید -و جالب اینکه بعداً نه آنها به جلیل می‌روند و نه عیسی در جلیل دیده می‌شود! آنان هراسان در حالی که از بیم و هراس به‌کسی چیزی نمی‌گفتند روانه شدند. سپس نویسنده‌ی این انجیل بی‌آنکه توضیحی دهد می‌گوید عیسی بر نخستین کسی که در «صبحگاهان روز اوّل هفته چون برخاسته بود» ظاهر شد مریم مجدلیه بود؛ لیکن نحوه‌یَ مواجهه‌ی او با عیسی را توصیف نمی‌کند. مریم مجدلیه شاگردان را از آنچه‌که دیده و شنیده با خبر ساخت؛ اما آنها قیام عیسی و ظاهر شدن وی را باور نکردند. در مرتبه‌ی دوم، ظهور عیسی بر دو نفری است که نویسنده‌ی انجیل منسوب به مرقُس توضیحی درباره‌ی آنها نمی‌دهد. این دو نفر نیز آنچه راکه دیده‌اند به شاگردان می‌گویند؛ اما آنها باز هم انکار می‌کنند. مرتبه‌ی سوم ظاهر شدن عیسی بر یازده حواری است، آن هم بخلاف متی نه بر کوه جلیل و در حین انتظار، بلکه زمانی که حواریون در حالتی عادی و غیره منتظره مشغول تناول غذا بودند. عیسی آنان را بسبب انکارشان بر ظهور وی توبیخ می‌کند و مطالبی را به آنان می‌گوید و سپس «بسوی آسمان مرتفع شده بدست راست خدا نشست.» (← مرقُس ۱۹/۱۶)

سخن عیسی در ظهور بر حواریون، به روایت انجیل‌مرقُس

سخنان‌عیسی هنگام ظاهر شدن بر حواریون و خطاب به آنها بنابر روایت انجیل منسوب به مرقُس چنین است:

> «پس بدیشان گفت در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را بانجیل موعظه کنید. هر که ایمان آورده تعمید یابد نجات یابد و امّا هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد. و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که بنام من دیوها را بیرون کنند و بزبانهای تازه حرف زنند و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها

بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت.»
(مرقُس ۱۶/۱۵-۱۸)

واقعه‌ی قیام و ظهور به روایت لوقا

در انجیل منسوب به لوقا واقعه‌ی قیام عیسی و ظهور او اینگونه تصویر شده است که دو فرشته در شمایل دو مرد به «زنانیکه در عقب او [= جنازه عیسی] از جلیل آمده بودند» گفتند که عیسی برخاسته است؛ زیرا وقتی در جلیل بود شما را از برخاستن خویش مطلع ساخت. در میان این زنان جلیلی «مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان» رسولان را با خبر ساختند؛ اما آنان سخنان زنان را هذیان پنداشتند؛ لیکن پطرس رفت و وقتی قبر را تهی از جسم عیسی دید شگفت زده به خانه‌ی خود بازگشت؛ اما عیسی در راه اورشلیم به عمواس -که روستائی در نزدیکی اورشلیم بوده- بر دو تن از مؤمنین ظاهر می‌شود. میان عیسی و آن دو تن مؤمن که در آغاز وی را نمی‌شناسند گفت‌وگوئی مفصل درمی‌گیرد. (← لوقا ۲۴/۱۳ - ۳۲) سپس آن دو تن به اورشلیم بازمی‌گردند و یازده حواری را در حالی که از ظهور عیسی بر شمعون سخن می‌گفتند از آنچه دیده‌اند آگاه می‌سازند. در همین حین و در همان مجلس، عیسی در کمال ناباوری بر آنان ظاهر می‌شود و بنا بر نصّ انجیل منسوب به لوقا:

شرح ظهور عیسی بر حواریون و سخن وی با آنان، به روایت انجیل‌لوقا

«بایشان گفت چرا مضطرب شدید و برایچه در دلهای شما شبهات روی میدهد. دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد چنانکه مینگرید که در من است.»
(لوقا ۲۴/۳۸-۳۹)

سپس عیسی اندام خود را بر آنان می‌نمایاند؛ اما گویا حواریون باز هم در اینکه این همان جسم و شخص عیسی است در تردید هستند که عیسی:

«... بایشان گفت چیز خوراکی در اینجا دارید. پس قدری از ماهئ بریان و از شانۀ عسل بوی دادند. پس آنرا گرفته پیش ایشان بخورد.» (لوقا ۲۴/۴۱-۴۳)

آنگاه عیسی پیشگوئی‌های تورات و صحایف انبیای دیگر را درباره‌ی خود بازگو کرده و آنها را بر حواریون می‌خواند تا این نشانه‌ها را به خاطر آورند. سپس خطاب به آنان می‌گوید:

«و اینک من موعود پدر خود را بر شما میفرستم پس شما در شهر اورشلیم بمانیدَ تا وقتیکه بقوّت از اعلی آراسته شوید.» (لوقا ۴۹/۲۴)

آنگاه حواریون را تا «بیت‌عنیا» می‌برد و هنگام برکت دادن شاگردان بر آسمان صعود می‌کند. پس از آن شاگردان به اورشلیم بازگشته و خدای را حمد و پرستش می‌کنند.

روایتِ مفصل یوحنا درباره‌ی قیام عیسی

روایت انجیل منسوب به یوحنا در موضوع قیام پس از مرگ عیسی از سه انجیل دیگر مبسوط‌تر و مفصل‌تر است. در این انجیل، ابتدا مریم مجدلیه، بتنهایی از تهی بودن قبر آگاه می‌شود و پطرس و یوحنا را از این واقعه با خبر می‌سازد. آنگاه دو فرشته بر مریم مجدلیه ظاهر شده و تنها از او می‌پرسند که چرا گریان است؛ لیکن بخلاف سه انجیل دیگر فرشته‌ها خبر قیام عیسی را به او نمی‌دهند؛ بلکه عیسی خود بر او ظاهر شده و به وی می‌گوید:

«... مرا لمس مکن زیراکه هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام ولیکن نزد برادران من رفته بایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم.» (یوحنا ۱۷/۲۰)

سپس مریم شاگردان را از ماجرا آگاه می‌سازد. نویسنده‌ی انجیل منسوب به یوحنا درباره‌ی انکار حواریون اصلاً سخن نمی‌گوید. در شب همانروز عیسی در محل اختفای حواریون بر آنان ظاهر می‌شود و بی‌آنکه شاگردان وی را انکار کنند عیسی خود اندام و پهلوی خویش را به آنان می‌نمایاند و خطاب به ایشان می‌گوید:

سخنان عیسی به هنگام ظهور در جمع حواریون، به روایت یوحنا

«... چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما را میفرستم. و چون اینرا گفت دمید و بایشان گفت روح‌القدس را بیابید. گناهان آنانیرا که آمرزیدید برای ایشان آمرزیده شد و آنانیرا که بستید بسته شد.» (یوحنا ۲۱/۲۰-۲۳)

در ادامه چنین آمده:

«توما که یکی از آن دوازده بود و او را توأم میگفتند وقتیکه عیسی آمد با ایشان نبود.» (یوحنا ۲۴/۲۰)

و هنگامی که شاگردان به او خبر دادند که عیسی را دیده‌اند او انکار کرد و گفت تا پهلو و نشان میخ‌ها را در دو دست عیسی نبیند باور نخواهد کرد. بناچار پس از هشت روز عیسی برای دومین مرتبه بر جمع حواریون که توما نیز در میان آنان بوده ظاهر می‌شود و عیسی:

گزارش یوحنا از دیدار عیسی با توما پس از قیام

«... بتوما گفت انگشت خود را باینجا بیاور دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار. توما در جواب وی گفت ایخداوند من و ایخدای من. عیسی گفت ای توما بعد از دیدنم ایمان آوردی خوشا بحال آنانیکه ندیده ایمان آورند.»

(یوحنا ۲۰/۲۷-۲۹)

برخلاف سه انجیل دیگر، انجیل‌یوحنا معجزاتی را پس از ظهور -آن هم در جمع حواریون - به عیسی نسبت می‌دهد!

نویسنده‌ی انجیل منسوب به یوحنا می‌گوید که عیسی «معجزات دیگر بسیار» در حضور شاگردان کرد که وی به نقل آنها نمی‌پردازد. ادامهَ‌ی این تظاهرات در باب ۲۱، یعنی آخرین باب انجیل یوحنا آمده است. عیسی بار دیگر در ساحل دریاچه‌ی طبریه یا جلیل بر برخی حواریون ظاهر می‌شود و این فردای شبی بود که پطرس، توما، نتنائیل -که نام وی تنها در این انجیل است و در اناجیل دیگر اصلاً نام و نشانی از وی دیده نمی‌شود- نیز پسران زبدی، یعنی یوحنا و یعقوب بقصد صید ماهی روانه‌ی دریاچه شده و دست خالی بازگشته بودند. این واقعه که در هیچ یک از سه انجیل دیگر اصلاً کوچکترین اشاره‌ای بدان نشده و تنها در انجیل منسوب به یوحنا آمده، چنین روایت شده است:

گزارش یوحنا از ظهور دوباره‌ی عیسی در ساحل دریاچه‌ی جلیل بر حواریون و از جمله نَتَنائیلِ مجهول‌الهویه

«و چون صبح شد عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. عیسی بدیشان گفت ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست. باو جواب دادند که نی. بدیشان گفت دام را بطرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آنرا بکشند. پس از آن

شاگردی که عیسی او را محبّت مینمود [= یوحنا؟] بپطرس
گفت خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند
است جامهٔ خود را بخویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود
را در دریا انداخت. امّا شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا
از خشکی دور نبودند مگر قریب بـه دویست ذراع و دام
مـاهی را مـیکشیدند. پس چـون بـخشکی آمـدند آتشـی
افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. عیسی بـدیشان
گفت از ماهئ که الآن گرفته‌اید بیاورید. پس شمعون پطرُس
رفت و دام را بر زمین کشید پُر از صد و پنجاه و سـه مـاهئ
بزرگ و با وجودیکه اینقدر بود دام پاره نشد. عیسی بدیشان
گفت بیائید بخورید ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که
از او بپرسد تو کیستی زیرا میدانستند که خداوند است. آنگاه
عیسی آمد و نانرا گرفته بدیشان داد و همچنین ماهی را و این
مرتبهٔ سیّم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان خـود را
بشاگردان ظاهر کرده و بعد از غذا خوردن عـیسی بشـمعون
پطرس گفت ای شمعون پسر یونا آیا مرا بیشتر از اینها محبّت
مینمائی بدو گفت بلی خداوندا تو مـیدانـی کـه تـرا دوست
میدارم بدو گفت برههای مرا خوراک بده. باز در ثانی به او
گفت ای شمعون پسر یونا آیا مرا محبّت مینمائی باو گـفت
بلی خداوندا تو میدانی کـه تـرا دوست مـیدارم بـدو گـفت
گوسفندان مرا شبانی کن. مرتبهٔ سیّم بدو گفت ای شـمعون
پسر یونا مرا دوست میداری پطرس محزون گشت زیرا مرتبهٔ
سیّم بدو گفت مرا دوست میداری پس باو گفت خداوندا تو
بر همه چیز واقف هستی. تو میدانی که تـرا دوست مـیدارم.
عیسی بدو گفت گوسفندان مرا خوراک ده.»

سفارش عیسی به پطرس

(یوحنا ۲۱/۴-۱۷)

سپس عیسی(ع) از آینده‌ی پطرس به او خبر می‌دهد و آنگاه به وی امر می‌کند که «از عقب من بیا.» یوحنا که بظاهر نویسنده‌ی این انجیل است می‌گوید وقتی پطرس به پشت خود نگاه کرد من -یعنی یوحنا؟- را دید که در پی پطرس در حرکت است آنگاه پـطرس از عـیسی دربـاره‌ی

سرنوشت او (=یوحنا؟) می‌پرسد و عیسی پاسخ می‌دهد:

«اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم ترا چه...» (یوحنا ۲۲/۲۱)

بعد از این نویسنده‌ی انجیل یوحنا می‌گوید در میان حواریون و دیگران چنین شایع شد که آن شاگرد (=یوحنا؟) نخواهد مرد.

ظهور عیسی در اناجیل، حقیقتی مبهم و دست نایافتنی

پس با این همه تفاوت - و اگر نگوئیم تناقض - چگونه می‌توان حقیقت ظهور پس از قیام عیسی را دریافت. ماجرای انکار حواریون، بجهت اختلاف انجیل‌نویس‌ها در نحوه‌ی برخورد عیسی(ع) با آنان، مشکوک به نظر می‌رسد. اگر فرض بر این است که انجیل مرقُس با هدایت و تعلیم پطرس نوشته شده (←هاکس ۲۲۲ و ۷۹۲) چرا سومین ظهور در کناره‌ی دریاچه‌ی جلیل که در انجیل یوحنا مذکور است و پطرس شخصیت اصلی این روایت است در مرقُس نیامده؟ یعنی پطرس خود واقعه‌ای راکه یوحنا در ظهور عیسی در ساحل دریاچه‌ی جلیل رخ داده از یاد برده است یا مرقُس در روایت خویش هر آنچه را که از پطرس شنیده ذکر نکرده است؟ یا اگر روایت یوحنا صحیح است و عیسی سه ظهور بر حواریون داشته، پس چگونه است که دیگر اناجیل تنها یک ظهور از آن سه ظهور را آن هم در هیأتی متفاوت گزارش کرده‌اند؟ و چنانچه روایاتِ این انجیل معتبر است آیا این بدین معنا نیست که دیگر گزارشات متفاوت با روایات آن باطل است و اگر هر یک از اناجیل دیگر بتنهائی صحیح و معتبر هستند آیا نه این است که روایات یوحنا یا دیگر اناجیل باطل است؟ آیا دومین ظهور عیسی در انجیل یوحنا که بمنظور اثبات قیام پس از مرگ به یکی از حواریون صورت گرفته، نکته‌ای کم اهمیت است که تنها یوحنا آن را بیان داشته و دیگران وقعی بدان ننهاده‌اند؟ تازه وقتی عیسی اندام خود را به «توما» می‌نمایاند، آیا این نمایاندن اندام، خود اعجاز نیست؟ پس این چه معنا دارد که نویسنده‌ی انجیل منسوب به یوحنا از «معجزات دیگر بسیار نزدِ شاگردان» سخن به میان می‌آورد. معجزه‌ی اول کدام بوده که معجزات دیگر را باید نشنیده گرفت؟ (← یوحنا ۲۷/۲۰-۳۰) نیز این روایت

چرا ظهور عیسی در دریاچه‌ی جلیل در روایات مَرقُس نیامده!؟

نمایاندن عیسی اندام خود را به توما، اعجازی مهم و بزرگ

سیر عیسی با حواریون به بیت‌عنیا، نیز واقعه‌ای در خور توجه

انجیل لوقا که عیسی حواریون را به «بیت‌عنیا» می‌برد و در آنجا به آسمان عروج می‌کند نباید واقعه‌ای ساده و پیش پا افتاده باشد؛ چه، آخرین دیدار و لحظات پایانی همراهی عیسی و حواریون است. حال چگونه است که این واقعه فقط در انجیل لوقا ثبت شده و سه انجیل دیگر اشاره‌ای بدان نکرده‌اند؟

بالأخره سخن آخرین عیسی چه بوده؟

چنین گمان می‌رود که هیچ محقق و پژوهشگری نتواند چیزی بعنوان کلامِ آخرینی که عیسی واقعاً بر زبان رانده است، به دست آورد. معلوم نیست که بالأخره عیسی در ظاهر شدن بر حواریون به آنان چه گفت؟ آیا باید گزارش متی را پذیرفت که عیسی در آخرین سخن خویش با حواریون خود را قدرت مطلق و کامل هستی دانست و به تبلیغ تثلیث امر کرد و...؟ (←متی ۱۸/۲۸–۲۰) یا آنچه را مرقُس گفته بر حق و عین سخنان عیسی دانست که شاگردان را برای ترویج آئین خویش به هجرت تشویق کرد و ایمان را موجب نجات دانست؟ و بپذیریم که عیسی برخلاف نقل انجیل متی به حواریون قدرت شفای بیماران، رفع شرور و انجام کرامات را عطا کرد؟ (← مرقُس۱۵/۱٦–۱۸) یا بنابر گزارش لوقا قبول کنیم که عیسی اصلاً به هیچ یک از آن موارد اشاره‌ای نکرده؛ بلکه ظاهر شدن وی فقط و فقط جهت توبیخ حواریون بخاطر انکار قیام عیسی و اثبات این موضوع بوده است، تا جائی که لازم می‌بیند خوراکی از آنها طلب کند و در حضور آنها ماهی بریان و عسل بخورد؟ دست آخر هم اشاره کند که:

«موعودِ پدر خود را بر شما میفرستم....»

(← لوقا ۳۸/۲۴–۳۹ و ۴۱–۴۳ و ۴۹)

یا به استناد انجیل منسوب به یوحنا واقعیت را ظهور عیسی بر حواریون بمنظور رفع تردید یکی از حواریون بدانیم؟ یا در سومین ظهور، انباشتن سبد حواریون و ابلاغ پیام به پطرس حواری؟ که البته در ضمن این پیام انتصاب به خلافت نیز نهفته است.

با وجود این همه اختلاف و تناقض آیا بواقع می‌توان گفت که این

با وجود این همه تناقض در روایات اناجیل اربعه، نمی‌توان آنها را کلامی ملهم دانست؛ نیز سخن نیچه دراین باره

اناجیل همه مأخذ و منبعی مُلهَم از روح‌القدس داشته‌اند؟! قطعاً به همین دلیل است که نیچه می‌گوید:

«انسان هرگاه انجیل‌ها را می‌خواند، باید دقت کند که فریب نیرنگ کلام را نخورد؛ در زیر هر کلمه‌ای مشکلی وجود دارد.» (نیچه، دجال ۸۵)

و آنگاه درباره‌ی مجموعه‌ی اناجیل و عهدجدید چنین اظهار نظر می‌کند که:

«من هرگز دقیقاً کلمه‌ای از آن را نخواندم که ندانم کار این حضرات [انجیل‌نویس]زار است.» (نیچه، دجال ۸۶)

نظر کری وُلف درباره‌ی نویسندگان انجیل‌های چهارگانه

بنابراین با عنایت به این همه اختلاف و تفاوت -و نمی‌گوئیم تناقض- در مضامین اناجیل دست‌کم باید این واقعیت را بپذیریم که:

«نویسندگان انجیلها نه بر استنباطات شخصی خود بلکه بر داستانهایی که از اشخاص ثالث شنیده‌اند تکیه کرده‌اند.... قدر مسلّم این است که نویسندگان انجیلها در زمان بسیار مؤخّرتر نسبت به زمان وقوع حوادث زندگی عیسی می‌زیسته‌اند.» (ولف ۴۰)

تألیف اناجیل براساس پیش فرض‌های نویسندگان آنها

نیز این واقعیت روشن است که آنچه را نویسندگان این اناجیل شنیده و یا بعنوان مواد خام فراهم کرده‌اند بر اساس اهداف مشخص و پیش فرض‌ها و بافته‌های ذهن خود بگونه‌ای هدفمند و در ذیل تأثیر پذیری از محیطِ پیرامون خویش تدوین و منتشر کرده‌اند.(← بوکای ۸۵؛ ولف ۱۸)

سخن بولتمان درباره‌ی اناجیل و رسایل عهدجدید که هیچ‌یک راویان موثق رفتار و گفتار عیسی نیستند

رودلف بولتمان دانشمند متأله آلمانی‌الاصل بعنوان کسی که سال‌ها در متن کتاب‌مقدس، خاصه عهدجدید تحقیقات ژرفی داشته است درباره‌ی کتاب‌ها و رسایل عهدجدید می‌نویسد:

«... این روایات شفاهی کلیسای اولیه به ما اطلاع نمی‌دهد که عیسی واقعاً چه کرد و چه گفت بلکه بیانگر آن است که کلیسای اولیه چه نوع ایمانی به مسیح داشت. غالب این روایات را آگاهانه یا ناخودآگاه مسیحیان مختلف پدید آورده‌اند تا با تعالیم آنها هماهنگی داشته باشند. ... ما

دربارهٔ عیسی تاریخی تقریباً هیچ نمی‌دانیم، اطلاعات زیادی در مورد ایمان کلیسای اولیه داریم.»
(← براون ۱۸۹-۱۹۰)

پس باید به این حقیقت اذعان داشت که هیچ کدام از «اناجیل فیلم کامل زندگی عیسی نیست.» (← هوردرن ۱۵۹) و نه فقط فیلم «کامل» بلکه تصویری صحیح و معتبر.

محققین، اناجیل رسمی را آثار قابل اعتماد نمی‌دانند

بر این اساس باید بر اظهار نظرهای کارشناسان و اندیشمندانِ محقق مسیحی صحّه گذاشت که اناجیل چهارگانه یا مشروع را منابع یا مآخذی قابل اعتماد نمی‌دانند و بر این باور هستند که باید آنها را با منظومه‌های حماسی یا رزمی قرون وسطیٰ مقایسه کرد. (← بوکای ۱۵۱)

مضامین اناجیل مشروع متأثر از داستانهای اساطیری است

چراکه نخستین شاگردان عیسی - اگر بواقع اناجیل مشروع تألیف آنها باشد - با خلق داستان‌ها و سخنانی که به عیسی منسوب ساختند سرگذشتی برای عیسی جعل کردند و این جعل و تفسیری که از شخصیت عیسی ارائه کرده‌اند اقتباسی از اسطوره‌های گنوسی است. (←براون ۱۹۲) مع‌الأسف در تمام عهدجدید نمی‌توان حتی یک کلام، پیام، مکاشفه، وحی یا الهامی را از زبان خود عیسی شنید یا خواند. به اعتقاد کثیری از محققین اناجیل نه تنها آثار انسانی و غیر الاهی‌اند، بلکه باید گفت باوجود این همه تناقض و ناسازگاری‌هائی که با یکدیگر دارند، محتوای آنها ناشی از تخیلات بشری است. و به قول یکی از حکمای الاهی روسی:

سخن یکی از حکمای روسی در اینکه اناجیل نه تاریخ هستند و نه سند تاریخی

«نه تاریخند و نه سند تاریخی، حتی آنها را سالنامه نیز نمی‌توان به حساب آورد.» (← ولف ۴۴)

دکتر «موریس بوکای» که از منتقدین کتاب‌مقدس است می‌نویسد:

«من شخصاً باور می‌کنم که عیسی توانسته باشد جذامی را شفا بخشد ولی نمی‌توانم قبول نمایم متنی را معتبر تلقی کنم که فقط بیست نسل بین انسان نخستین و ابراهیم قائل است؛ همچنانکه لوقا در انجیلش به ما می‌گوید.» (بوکای ۱۱۸)

یکی از بزرگان جهان مسیحیت گفته است:

«هرگاه به ملاحظهٔ آبروی کلیسای کاتولیک نبود من به انجیل [های رسمی] اعتقاد نمی‌داشتم.» (ولف ۴۴؛ نیز ← بنیامین داوود ۱۴۶؛ بوکای ۱۰۶ و ۱۵۱)

با دقت در نقدهائی از این دست و اطلاع از مضامین متناقضِ موجود در اناجیل، مشکل می‌توان بیانیه‌ی مجمع روحانی واتیکان را که در سال ۱۹۶۲ میلادی صادر شد پذیرفت که در آن تصریح شده بود اناجیل چهارگانه تحت الهام الاهی تدوین یا تألیف شده‌اند و آنچه را که انجیل‌نویس‌ها نوشته‌اند مطالبی واقعی و راستین درباره‌ی عیسی است. (← بوکای ۸۴؛ میلر ۲۵) جالب توجه است که وجود این همه اشکالات در بررسی مقایسه‌ای میان اناجیل مشروع یا چهارگانه و یافته‌های کارشناسان کتاب‌مقدس و عهدجدید آزاداندیشان مسیحی را به این حقیقت متوجه ساخته که کتاب‌مقدس و خاصه عهدجدید هیچ امتیازی بر دیگر کتابهائی که از سوی انسان‌ها تألیف می‌شوند ندارد. و آنان به اعترافِ خود، خشنودند از اینکه دیگر مجبور به دفاع از مطالب کتاب مقدس بعنوان کلامِ الاهی مبرّا از خطا نیستند. (← هوردِرن ۶۸)

با وجود این همه تناقض در اناجیل، بیانیه‌ی مجمع روحانی واتیکان غیر قابل قبول است

آزاد اندیشان مسیحی اناجیل رسمی و رسایل عهدجدید را نوشتارهائی غیر الاهی و کاملاً بشری می‌دانند

سه - برنابا، انجیل‌برنابا، اصول و موضوعات مورد مناقشه میان اناجیل و رسایل عهدجدید با انجیل‌برنابا، اصولِ وضع شده در مسیحیت تاریخی

حال باید گفت این نکته بدیهی است که تنها براساس ارزش حقیقی اناجیل چهارگانه‌ی مشروع و رسمی می‌توان میزان اعتبار انجیل‌های مجعول را تعیین کرد. از جمله‌ی این اناجیل انجیل منسوب به برناباست که این مقدمه بمنظور رفع ابهام و زدودن اتهامات وارده بر ساحت این اثر فراهم آمده است. آنچه که تا بدینجا از آن سخن رفت درآمدی بود بر مطالبی که از این پس در معرفی و بررسی «انجیل‌برنابا» خواهد آمد.

انجیل‌های مجعول را باید بر اساس ارزش حقیقی اناجیل چهارگانه‌ی رسمی مورد مطالعه و بررسی قرار داد

ما در اینجا به چگونگی کشف یا شناسائی، تاریخچه‌ی تدوین، حدس‌ها و گمان‌های محققین پیرامون دو نسخه‌ی ایتالیائی و اسپانیائی و آن نسخه‌ای که مبنای این دو ترجمه بوده و خلاصه به باستانشناسی انجیل‌برنابا نمی‌پردازیم. چه در مقدمه‌ی ارزشمند مرحوم دکتر خلیل سعادت، مترجم مسیحی این انجیل به زبان عربی و مقدمه‌ی مرحوم محمد رشیدرضا مدیر مجله‌ی «المنار» و ناشر ترجمه‌ی عربی این انجیل و در اشاراتی که مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی و مرحوم علامه سردار کابلی مترجم فارسی انجیل‌برنابا، درگفتار کوتاه خود دارند بطور کافی به این نکته پرداخته‌اند و دیگر اینکه بنابراین است تا در این مقال در حد امکان از تکرار مطالبی که در مقدمه‌های این بزرگان آمده، پرهیز شود.

برنابا، حواری یا رسولی از رسولان

نکته‌ای که در آغاز بحث و بررسی انجیل منسوب به برنا با ضروری می‌نماید کنکاش در شخصیت حقیقی برنابا بعنوان یکی از حواریون یا رسولی از نخستین رسولان جهان مسیحیت است. قبل از هرچیز باید توجه داشت که این ادعای انجیل منسوب به برناباکه برنابا حواری ملازِم عیسی(ع) بوده، براحتی قابل انکار نیست. زیرا اولاً اناجیل در ذکر نام و معرفی حواریون اتفاق نظر ندارند؛ ثانیاً در اناجیل گاه از حواریونی نام برده شده که تا به حال ناشناخته باقی مانده‌اند، نظیر نتنائیل در انجیل یوحنا. ثالثاً پیش‌تر گفته شد که لوقا یازدهمین حواری را «یهودا»ئی معرفی می‌کند (← لوقا ٦:١٦) که همچنان ناشناخته است، (← صفحات پیشین مبحث تناقض اناجیل در ذکر اسامی حواریون) و در عین حال گفته شده که نام دیگر برنابا «یهودا» بوده است.(← هاکس ۹۷۹)

اما به استناد آنچه در منابعِ موجود آمده، «برنابا»[1] در اصل از سبطِ لاوی[2] و از اهالی قبرس بوده که در عهد رسولان به آئین مسیحیت

۱- Barnabas

۲- فرزندان هریک از اولاد اسرائیل (=یعقوب) را سبط نامیده‌اند. بدین ترتیب ←

ذکر برنابا در کتاب اعمال‌رسولان

گرویده است.(← هاکس ۱۷۴) در مجموعه‌ی عهد جدید نخستین بار که از برنابا نامی به میان آمده در رساله‌ی اعمال‌رسولان است و نام وی را اصلاً «یوسف» ذکر می‌کند:

«و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن‌الوعظ لقب دادند مردی از سبط لاوی و از طایفهٔ قپرسی. زمینی راکه داشت فروخته قیمت آنرا آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.»(رسولان ۳۶/۴-۳۷)

پولس برنابا را عموزاده‌ی مرقُس معرفی می‌کند

نیز پولس در رساله به کولسیان برنابا را عموزاده‌ی مرقُس معرفی می‌کند.(← کولسیان۱۰/۴) مؤلف رساله‌ی اعمال‌رسولان در جائی دیگر از برنابا به بزرگی و قداست یادکرده و در معرفی او می‌نویسد:

«... مردی صالح و پُر از روح‌القدس و ایمان بود...» (رسولان ۲۴/۱۱)

برنابا، شفیع پولس نزد حواریون

آنگاه ایمان کثیری از مردم انطاکیه را مرهون گرمی و تأثیر کلام وی می‌داند. در رساله‌ی اعمال‌رسولان آمده هنگامی که پولس وارد اورشلیم می‌شود و شاگردان، وی را در جمع خویش نمی‌پذیرند و ادعای او را در ظاهر شدن عیسی بر وی باور نکرده، از او می‌هراسند، برنابا به معرفی و شفاعت او برخاسته و نزد شاگردان و رسولان بر صدق ادعای پولس مبنی بر ملاقات با عیسی و موعظه‌ی او در دمشق شهادت داده و از حواریون و رسولان می‌خواهد تا وی را بعنوان توبه‌کننده‌ای نادم که خود را مکلف به تبلیغ مسیحیت می‌داند، در جمع خویش بپذیرند. از آنچه که در این‌باره در رساله‌ی اعمال‌رسولان ذکر شده پیداست که برنابا در ایمان به مسیح، دست‌کم مقدم بر پولس بوده است:

برنابا در ایمان به عیسی مسبوق بر پولس بوده

«و چون سولس [= پولس] باورشلیم رسید خواست به

→ قوم‌بنی‌اسرائیل از دوازده سبط، به تعداد فرزندان یعقوب، تشکیل یافته. سبط لاوی در میان یازده سبط دیگر از شأن والائی برخوردار بوده است؛ بطوری که «سبط لاوی برای خدمات هیکل [=معبد اورشلیم] تخصیص یافتند و باقی اسباط میبایست متحمّل مخارج ایشان شوند.» (←هاکس ۴۶۸)

شاگردان ملحق شود لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردانست. امّا برنابا او را گرفته بنزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلّم کرده و چه طور در دمشق بنام عیسی بدلیری موعظه می‌نمود.» (رسولان ۲۶/۹-۲۷)

برنابا نماینده‌ی کلیسای اورشلیم در انطاکیه

پس از قتل استیفان در اورشلیم مؤمنان بسیاری از اورشلیم پراکنده شده و برخی از ایشان به انطاکیه رفته و به تبلیغ پرداخته بودند. کلیسای اورشلیم برنابا را به انطاکیه اعزام می‌کند تا به تازه مؤمنین آن ناحیه یاری رساند. در رساله‌ی اعمال‌رسولان در این باره چنین آمده است:

«اما چون خبر ایشان بسمع کلیسای اورشلیم رسید برنابا را به انطاکیه فرستادند. و چون رسید و فیض خدارا دید شاد خاطر شده همه را نصیحت نمود که از صمیم قلب بخداوند بپیوندند زیراکه مردی صالح و پُر از روح‌القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.»

(رسولان ۲۲/۱۱-۲۴)

بعد از این دعوت، برنابا جهت یافتن پولس به طرسوس می‌رود و پس از دیدار با پولس به انطاکیه بازگشته و هر دو به مدت یک سال در آنجا توقف می‌کنند.(← رسولان ۲۶/۱۱) چون مسیحیان انطاکیه بر اساس یک پیشگوئی از ابتلای قوم اسرائیل به قحطی آگاه می‌شوند، کمک‌های مالی خود را به پولس و برنابا می‌دهند تا آنان به مسیحیان یهودیه تسلیم کنند.(← رسولان ۲۹/۱۱-۳۰)

پولس و برنابا پس از تحویل این هدایا به انطاکیه باز می‌گردند و در این بازگشت مرقُس را نیز همراه خود می‌برند.(← رسولان ۲۵/۱۲)

برنابا همراه پولس در سفرهای تبشیری

علاوه بر مطالب نقل شده در رساله‌ی اعمال‌رسولان پولس نیز در موارد متعدد و به مناسبت‌های گوناگون از برنابا بعنوان مصاحب و همراه وی در سفرهای تبشیری یاد می‌کند. از جمله در رساله به غلاطیان و در ضمن بیان سرگذشت خویش می‌گوید:

«پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیطُس

را همراه خود بردم.» (غلاطیان ۱/۲)

نیز در رساله‌ی اول به قرنتیان در ضمن تمثیلی از برنابا نام می‌برد. آن هم با لحنی که گویا برنابا بعنوان همراه و همکار پولس برای مخاطبانِ این نامه، یعنی مسیحیان قرنتی کاملاً شناخته شده است:

«یا من و برنابا بتنهائی مختار نیستیم که کار نکنیم.»
(اول قرنتیان ۶/۹)

برنابا از بنیانگذاران سفرهای تبشیری و چهره‌ای شاخص و معتبر در عصر رسولان

همو و در همانجا ضمن بیان احوال خویش، خود و برنابا را رکن مهم و بنیانگذار سفرهای تبشیری می‌داند و می‌گوید:

«پس چون یعقوب و کیفا و یوحنّا که معتبر به ارکان بودند که فیضیرا که بمن عطا شده بود دیدند دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما بسوی امّتها برویم چنانکه ایشان بسوی مختونان.» (غلاطیان ۹/۲)

در بیان مؤلف رساله‌ی اعمال‌رسولان برنابا همراه با پولس در میان رسولان، دو چهره‌ی شاخص، معتبر و مقبولِ آبای مسیحیت در عصر خویش بوده‌اند و به دلیل شایستگی‌ها و مقامات روحانی که در برنابا و پولس بوده در رساله‌ی اعمال‌رسولان آن دو مؤید به تأییدات روح‌القدس معرفی شده‌اند. در باب سیزدهم کتاب اعمال‌رسولان درباره‌ی برنابا و پولس چنین آمده:

سخن نویسنده‌ی کتاب اعمال‌رسولان در اینکه برنابا و پولس برگزیدگان روح‌القدس بوده‌اند

«چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول بودند روح‌القدس گفت برنابا و سولس [= پولس] را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشانرا برای آن خواندم.»
(رسولان ۲/۱۳)

کرامت پولس درپافُس و جدائی مرقُس از پولس و برنابا

پیداست که این گزینش جهت تبشیر و تبلیغ در میان امت‌هاست؛ نیز جز یکی دو مورد کمتر کسی را می‌توان در میان حواریون یا رسولان یافت که در منابع و مآخذ اینگونه مورد وثوق، اعتماد و واجد قداست باشد. در باب سیزدهم تا پانزدهم رساله‌ی اعمال‌رسولان چنین آمده که برنابا همراه با پولس به سلوکیه عزیمت کرده و سپس روانه‌ی قبرس شدند و در حالی که مرقُس همراه ایشان بود به شهر سَلامیس رفتند و

سپس شهر به شهر به تبلیغ پرداختند تا به پافُس رسیدند و در آنجا جادوگری به نام «باریشوع» یا «علیما» که مدعی پیامبری نیز بود مانع تبشیر آنان شد. لذا پولس با نگاه نافذ خویش آن جادوگر را نابینا ساخت و با این کرامتی که از پولس صادر شد فرماندار پافُس به عیسی ایمان آورد. از آنجا به بندر پِرجَه واقع در پَمفلیّه رفتند. در این شهر مرقُس از آنان جدا می‌شود و َروانه‌ی اورشلیم می‌گردد -شگفت است که نویسنده‌ی رساله‌ی اعمال‌رسولان هیچ ذکری از علت جدائی

برنابا و پولس دعوتگران غیر یهودی‌ها

مرقُس به میان نیاورده است- و پس از آن برنابا و پولس به انطاکیه می‌روند و بسبب مواعظی که از زبان پولس خطاب به یهودیان انطاکیه جاری می‌شود با مقابله و آزار سران یهود مواجه شده و از انطاکیه خارج شده و مصمم می‌شوند تا دعوتگر غیر یهودیان باشند؛ لذا از آنجا روانه‌ی قونیه می‌شوند و پس از زمانی کوتاه بسبب تهدید یهودیانی که بنا داشتند آنان را سنگسار کنند از قونیه نیز می‌گریزند،

مردم لیستره برنابا و پولس را خدا پنداشتند

سپس به شهرهای لیکائونیه یعنی لیستره و دِربَه می‌روند. در شهر لیستره پولس مرد افلیجی را شفا می‌دهد و مردم با دیدن این کرامت بر اساس پندارها و باورهای خرافی خویش برنابا و پولس را خدایان فرض کرده و به روایت رساله‌ی اعمال‌رسولان:

«... برنابا را مشتری و پولس را عطارد خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدّم بود.» (رسولان ۱۲/۱۴)

واکنش برنابا و پولس در برابر پندار خطای مردم لیستره

واکنش برنابا و پولس در برابر این پندار غلط مردم این بود که:

«... آنان دو رسول یعنی برنابا و پولس... جامه‌های خود را دریده در میان مردم افتادند و ندا کرده گفتند ای مردمان چرا چنین میکنید ما نیز انسان و صاحبان علّتها مانند شما هستیم و بشما بشارت میدهیم که از این اباطیل رجوع کنید بسوی خدای حیّ که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفریده...» (رسولان ۱۴/۱۴-۱۵)

سپس در اثر آزار یهودیان روانه‌ی دِربَه می‌شوند و پس از یک دوره تبلیغِ توأم با موفقیت دوباره به شهرهای لیستره، قونیه و انطاکیه

بازمی‌گردند و در هر کلیسا کشیشی را بجهت اداره و هدایت مردمان برمی‌گزینند. شاید بتوان گفت این نخستین بار بوده که مسیحیت در قالب کلیساهائی منسجم و مدیرانی که بر آن کلیساها نظارت داشتند، شکل می‌گرفته است.

اختلاف مسیحیان درباره‌ی سنت ختان و رأی کلیسای اورشلیم

پولس و برنابا هنگام ورود به انطاکیه با اختلاف نظر مسیحیان در موضوع ختان (= ختنه‌ی غیر یهودیانی که به آیین مسیحیت می‌گرویدند) برمی‌خورند. لذا جهت طرح این موضوع در شورای مسیحیان اورشلیم و اخذ تصمیم روانه‌ی اورشلیم می‌شوند و پس از مدتی تصویبنامه‌ی اعضای کلیسای اورشلیم را درباره‌ی ختنه‌ی نومسیحیان غیر یهودی به مؤمنین انطاکیه و سوریه ابلاغ می‌کنند. اندکی بعد اختلافی میان برنابا و پولس درمی‌گیرد که مؤلف رساله‌ی اعمال‌رسولان از آن به «نزاعی سخت» تعبیر می‌کند و مشروح آن اختلاف را چنین بیان می‌دارد:

گزارش مؤلف کتاب اعمال‌رسولان از وقوع «نزاعی سخت» میان برنابا و پولس

> «و بعد از ایّام چند پولس به برنابا گفت برگردیم و برادرانرا در هر شهریکه در آنها بکلام خداوند اعلام نمودیم دیدن کنیم که چگونه میباشند. امّا برنابا چنان مصلحت دید که یوحنّای ملقّب بمرقُس را همراه نیز بردارد. لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی راکه از پَمفلیّه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود با خود نبرد. پس نزاعی سخت شد بحدّی که از یکدیگر جدا شده برنابا مرقُس را برداشته بقپرُس از راه دریا رفت. امّا پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران بفیض خداوند سپرده شده رو بسفر نهاد. و از سوریّه و قیلیقیّه عَبور کرده کلیساها را استوار مینمود.» (رسولان ۳۶/۱۵-۴۱)

جدائی برنابا و مرقس از پولس و عزیمت آن دو به قبرس

برنابا بعد از جدائی از پولس بگونه‌ای مرموز و شگفت‌آور از تاریخ مسیحیت ناپدید شده!

آخرین نشانی که از برنابا در عهدجدید -یا بهتر است گفته شود در منابع و مآخذ مسیحیت- موجود است، همین است که در بالا آمد؛ و این ناپدید شدن برنابا البته امری چندان ساده و عادی به نظر نمی‌آید؛ و این پرسش همچنان مطرح است که چگونه می‌توان پذیرفت که این

«نخستین رسول»، یا دست کم یکی از رسولان نخستین که شفیع، راهنما و همراه پولس، بزرگترین مروج و مدون آئین مسیحیت بوده (← رسولان ۲۶/۹-۲۷) و کسی که به اعتراف نویسنده‌ی رساله‌ی اعمال‌رسولان «صالح و پُر از روح‌القدس و ایمان....» (← رسولان ۲۴/۱۱) بوده؛ نیز از شاخص‌ترین چهره‌های رسولانِ مبشر و برگزیده‌ی روح‌القدس است، (← رسولان ۲/۱۳) بی‌هیچ مقدمه و یا طرحی منطقی ناپدید شود و به قول ویل‌دورانت بگونه‌ی اعجاب‌آوری «از صحنهٔ تاریخ محو می‌شود.» (دورانت ۶۸۴/۳) همو در ضمن جست‌وجوی برنابای تاریخی به مؤلفین عهدجدید، خاصه رساله‌ی اعمال‌رسولان اعتراض می‌کند که تاریخ مسیحیت نقش و سهم برنابا را در سفرهای تبلیغی پولس نادیده گرفته و این سفرها را تنها منسوب به پولس می‌داند؛ او می‌نویسد:

اعتراضِ ویل‌دورانت به اینکه تاریخ مسیحیت نقش برنابا را در سفرهای تبلیغی نادیده گرفته

> «شیوخ کلیسا برناباس و پولس را تقدیس و تبرک کردند و روانهٔ مأموریتی کردند که تاریخ، با کاستن نابجای سهم برناباس، آن را نخستین سفر تبلیغی پولس حواری می‌نامد.»(دورانت ۶۸۳/۳)

توجیه مؤلف کتاب اعمال‌رسولان در سبب ستیز و جدائی پولس و برنابا معقول و منطقی به نظر نمی‌آید

این سؤال مطرح است که آیا صرف همراهی یا عدم همراهی مرقُس می‌تواند سبب جدائی برنابا و پولس باشد؟ دو رسولی که هر یک با مواعظ و تبشیر و اندرزهای خویش هزاران انسان را بر ایمان به عیسی و عشق، محبت و صفا و برادری نسبت به یکدیگر سفارش کرده‌اند چگونه است که بسبب اختلافی چنین جزئی و کودکانه از یکدیگر جدا می‌شوند؟ و با همه‌ی علوّ شأن و مقامی که برنابا در رسایل عهدجدید دارد در تاریخ ناپدید می‌شود؟!

به هر تقدیر اساس توجیه مذکور در رساله‌ی اعمال‌رسولان، شبیه دعواهای کودکانه، یا نوجوانانی متأثر از احساسات و عواطف دوران جوانی است؛ نه مبشرانی که قصد بنای تمدنی عظیم بر اساس تعالیم مسیح را داشته‌اند و راهنمای جامعه‌ی مؤمنین مسیحی به شمار رفته‌اند.

با وجود اختلاف میان پولس و مَرقُس چگونه می‌توان آثار هر دو را به یک اندازه معتبر دانست؟

نیز عجیب‌تر از این همه، تقدس مرقُس و پولس است که هر دو در عین رویاروئی و اختلاف با یکدیگر دارای قداست بوده و هر یک سهمی در عهدجدید به خود اختصاص داده‌اند. معلوم نیست که اگر مرقُس از شأن یک رسولِ عادل برخوردار است پس چرا رفتار و عملکرد وی مورد سرزنش قدیسی چون پولس قرارگرفته است!

بظاهر اختلاف برنابا و پولس بر سر موضوعی، جز آنچه مؤلف رساله‌ی اعمال‌رسولان گفته، بوده است

به هر تقدیر آنچه مسلّم است این است که منشأ و اساس اختلاف برنابا و پولس باید چیزی جز آنچه مؤلف کتاب اعمال‌رسولان می‌گوید، بوده باشد. تأمل در سخن برنابا در این باره -که در سرآغاز همین انجیلِ منسوب به او آمده- اگر اصالت داشته باشد قطعاً مفید فایده و راهگشا خواهد بود. اگر چه این برنابا با خویشتنداری از تفصیل موضوع یا موضوعاتِ مورد منازعه سرباز زده و تنها به یادکردی کوتاه وگذرا از آن اکتفاکرده است، لیکن پاسخِ به این پرسش‌ها می‌تواند تا اندازه‌ای روشنگر زوایای تاریک این نزاع باشد؛ پرسش‌هائی چون: علت جدائی مرقُس از پولس و برنابا چه بوده است؟ اهمیت شخصیت و دیدگاه مرقُس تا چه پایه بوده که برنابا جدائی از پولس را بر همراهی با مرقُس ترجیح داده؟ نقاط اشتراک مرقُس و برنابا و نقاط افتراق آنها با پولس در چه چیزهائی بوده است؟ و... نکته‌ی مهم دیگری که می‌تواند پرسشی اساسی به حساب آید و پاسخ بدان قطعاً راه به جائی خواهد برد، دلیل کم لطفی آباء کلیسا درگذشته و حال نسبت به رساله‌ی منسوب به برناباست، که یکصدواندی سال پیش کشف شد.

انجیل مکشوفه در کوه‌های سینا و انضمام رساله‌ی منسوب به برنابا بدان

توضیح اینکه در سال ۱۸۵۹ میلادی درکوه‌های سینا انجیلی به دست آمد که بنابر نظر کارشناسان متعلق به قرن چهارم میلادی است؛ نیز بعدها نسخه‌ای دیگر از آن در قسطنطنیه کشف شد. رساله‌ای بدین انجیل منضم است که برخی آن را به برنابا نسبت می‌دهند و تاریخ نگارش آن را تخمیناً بین سال‌های ۷۰ تا ۷۹ میلادی یا حداکثر ۱۲۵ میلادی می‌دانند. (← دانشنامه ۲۱۳/۳؛ ولف ۸۸؛ Britannica ۹۰۳/۱) البته این رساله چنانکه از نام آن پیداست غیر از انجیل منسوب به برنابا

-یعنی همین انجیل حاضر- است؛ لیکن آباءِ کلیسا در نفی انتساب آن به برنابا بی‌هیچ دلیل منطقی سعی بلیغ و اصرار فراوان دارند و معلوم نیست باکدام ادله انتساب آن به برنابا را نفی می‌کنند و از آن با عنوان کتاب جعلی یا دروغین یاد می‌کنند.(← ۱۲۱ cambridge؛ هاکس ۱۷۵)

معلوم کردن موضوعی که پولس و برنابا بر سر آن با هم مشاجره و اختلاف داشته‌اند شایدکاری مشکل باشد؛ اما با توجه به پاره‌ای وقایع تاریخی، نیز با عنایت به آنچه که در مخالفت و انزجار برنابا از تعالیم پولس در سرآغاز همین انجیلِ منسوب به برنابا آمده -اگر بواقع به قلم برنابا باشد- می توان چنین پنداشت که ستیز و اختلاف این دو رسول بزرگ در پاره‌ای بنیان‌ها و اصول اعتقادی بوده است. اگر چه در برخی نصوص تاریخی چنین وانمود شده که برنابا در برابر بیانیه‌ی صادره از سوی شورای اورشلیم مبنی بر اسقاط وجوب ختان از مسیحیان غیر یهودی -برغم مخالفت اولیه- سرانجام سکوت اختیارکرده و آن را پذیرفته است؛ (← ویر ۷۰۵؛ غلاطیان ۱۱/۲-۱۶) اما در برخی مآخذ تاریخی غیر مسیحی گفته شده که احتمالاً پس از این شورا بین برنابا و پولس مشاجره‌ای درگرفته است.(دورانت ۶۸۴/۳) همزمانی تاریخ جدائی برنابا از پولس با صدور بیانیه‌ی شورای اورشلیم همراه با تأکید فراوانی که در انجیل منسوب به برنابا بر سنت ختان صورت گرفته، (← برنابا، سرآغاز ۶) این حدس را تقویت می‌کند که برنابا -و شاید مرقُس نیز- با تعالیم پولس و آنچه که بعنوان اصول آئین مسیحیت در حال ترویج بوده است مخالف بوده و از این‌روکار این دو رسول به جدائی از یکدیگر انجامیده است. بظاهر رازِ ناپدید شدن برنابا از صحنه‌ی تاریخ و تلاش اولیه‌ی کلیسای نخستین سده‌های مسیحیت در زدودن و فراموشی نام وی در همین نکته نهفته است. خاصه اینکه از این زمان به بعد -زمان جدائی برنابا از پولس- برنابا بگونه‌ای مشکوک «از صحنهٔ تاریخ محو می‌شود.» (دورانت ۶۸۴/۳)

در برخی منابع غیر مسیحی جدائی برنابا و پولس را پس از صدور بیانیه‌ی شورای اورشلیم مبنی بر اسقاط سنت خِتان دانسته‌اند

سؤال در اینجاست که آیا این جدائی، که منجر به ناپدید شدن برنابا

حادثه‌ی جدائی پولس و برنابا واقعه‌ای در خور توجه است

از تاریخ مسیحیت و تلاش متولیان کلیسای نخستین در به فراموشی سپردنِ حتی نام وی گردیده، می‌تواند حادثه‌ای عادی و کم اهمیت باشد؟ اساس ابهام در اینجاست که همچنانکه قبلاً گفته شد، کسی درباره‌ی موضوع این ستیز و مشاجره هیچ نمی‌داند و البته باید دوباره تکرار کرد که آنچه در رساله‌ی اعمال‌رسولان بعنوان دلیل جدائی این دو رسول آمده، توجیهی بسیار سخیف و باور ناکردنی است.

دو اثر منسوب به برنابا: رساله و انجیل

امروزه صرف نظر از رساله به عبرانیان دو اثر به برنابا نسبت داده می‌شود. یکی رساله‌ی منضم به انجیل مکشوفه در سال ۱۸۵۹ میلادی است که ذکر آن گذشت و دیگری انجیلِ موسوم به «انجیل برنابا»، که هم اینک پیش روی ماست.

نسخه‌های انجیل‌برنابا به زبان‌های ایتالیائی، اسپانیائی، سریانی و نسخه‌ی کتابخانه‌ی توکیو

نسخه‌ای از این انجیل به زبان ایتالیائی در سال ۱۷۰۹ میلادی و اندکی پس از آن نسخه‌ای دیگر در اوایل سده‌ی هجدهم میلادی که به زبان اسپانیائی نوشته شده بود، به شرحی که در مقدمه‌ی دکتر خلیل سعادت آمده کشف شد و بعدها توسط دکتر «منکهوس» به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر گردید. اما با وجود تلاش فراوانِ محققین نسخه‌ای فرضی که شاید بزعم برخی متن اصلی هر دو این نسخه‌ها، یعنی نسخه ایتالیائی و اسپانیائی باشد، تا به حال همچنان ناشناخته باقی مانده است. علاوه بر این دو نسخه از دو نسخه‌ی دیگر نیز سخن به میان آمده. یکی نسخه‌ای است که گفته شده در کتابخانه‌ی توکیوی ژاپن موجود است (← توفیقی ۲۵-۲۶ به نقل از مجله‌ی مکتب اسلام سال یازدهم، ش۱ صص ۴۵-۴۶) و دیگری نسخه‌ای است که شادروان جلال آل‌احمد در آغاز مجموعه داستان «زن زیادی» از آن یاد کرده است. آن مرحوم در معرفی آن نسخه چنین نگاشته است:

> «امّا راقم این سطور که مختصر غوری در اسفار عهدین داشته، به راهنمایی یک دوست کشیش نسطوری... و نیز به سایقهٔ اشاراتی که در ضمن مطالعات خود یافت، اخیراً به یک نسخهٔ خطی از انجیل برنابا به زبان مقدّس سریانی

برخورد...» (آل‌احمد۱۱-۱۲)

نسخه‌ی سریانی، ظاهراً در ایران و ناشناخته

از جمله مشخصات آن نسخه از انجیل‌برنابا وجود «رساله پولس رسول به کاتبان» در حاشیه صفحات آغازین است که مرحوم جلال آل‌احمد آن را به کمک آن دوست کشیش نسطوری به فارسی برگردانده و بعنوان مقدمه در آغاز همان‌کتاب (=زن زیادی) به چاپ رسانده است. آن مرحوم پس از ذکر آن توضیحات می‌نویسد:

«... اگر هراس از قطع نان و آب آن برادر غیر دینی نسطوری نبود، بسیار به جا بود که ترجمهٔ این رسالهٔ پولس‌رسول هم به نام و عنوان او که مالک نسخه منحصر به فرد خطی آن و در حقیقت کاشف آنست منتشر گردد.» (آل احمد۱۳)

به هر حال غرض از ذکر این چند نسخه‌ی متفاوت از هم تأکید بر این نکته است که صِرف انتساب انجیل‌برنابا به نویسنده‌ای مسلمان که آن را جعل کرده است، آن هم بی‌هیچ استدلالی منطقی، مشکلی را حل نخواهد کرد و آنچه در قاموس کتاب‌مقدس درباره‌ی انجیل منسوب به برنابا آمده نیز چنین است.(← هاکس ۱۷۵)

ترجمه‌ی عربی دکتر خلیل سعادت، محقق مسیحی مصری از انجیل‌برنابا

دو ترجمه‌ی فارسی از انجیل‌برنابا: ۱- ترجمه‌ی علامه کابلی (متن حاضر) ۲- ترجمه‌ی آقای فهیم کرمانی

دکتر خلیل سعادت که دانشمندی مسیحی و مصری است در سال ۱۹۰۸ میلادی این انجیل را از روی نسخه‌ی مترجَم انگلیسی به زبان عربی ترجمه کرد و مرحوم محمد رشیدرضا مدیر مجله‌ی المنار آن را در مصر منتشر ساخت. مرحوم علامه حیدرقلی سردار کابلی که از علمای بزرگ کرمانشاه بودند به ترجمه فارسی این انجیل بر اساس ترجمه عربی و استفاده از ترجمه‌ی انگلیسی اقدام کردند که ترجمه‌ی ایشان در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی -یعنی ٦٧ سال پیش- در شهر کرمانشاه چاپ و منتشر شد. پس از آن دوبار دیگر یکی در سال ۱۳۴۵ در تهران و دیگر بار در سال ۱۳٦۳هجری شمسی بظاهر در قم و در هیأتی نه چندان مطلوب و مملو از اغلاط چاپی منتشر گردید.

علاوه بر ترجمه‌ی مرحوم سردار کابلی بعدها ترجمه‌ی دیگری از انجیل‌برنابا توسط فاضل گرامی جناب آقای مرتضی فهیم کرمانی به

زبان فارسی صورت گرفت که با مقدمه‌ای ارزشمند از مجاهد نستوه مرحوم آیت‌اللّه سید محمود طالقانی در مهر ماه ۱۳۴۶ از سوی مدرسه کرمانی‌های قم منتشر شد. اما به هر دلیل، اقبال محققین تا به امروز بیشتر متوجه ترجمه‌ی مرحوم علامه کابلی -یعنی ترجمه‌ی حاضر- بوده است[۱]. بسبب ارزش و اهمیت مقدمه‌ی مرحوم آیت اللّه طالقانی بر ترجمه‌ی آقای فهیم، باکسب اجازه از فرزندان آن مرحوم، جناب آقای حسین علائی طالقانی و خانم اعظم‌السادات طالقانی مقدمه‌ی ایشان در این چاپ بعنوان یکی از چهار مقدمه به این انجیل ملحق شد.

انجیل‌برنابا رودرروی معتقدات رسمی کلیسا

اما در آنچه که امروزه بعنوان «انجیل برنابا» در دسترس است از موضوعات و مطالبی سخن رفته که با معتقدات رسمی و تعالیم آباء کلیسا نه تنها مطابقت ندارد، بلکه در مواردی نه چندان اندک، تضاد و تناقض نیز دارد. که البته همین تفاوت‌ها و تضادها سبب شده تا این اثر مورد تنفر، بی‌مهری و انزجار جامعه‌ی مسیحیت متعصب قرار گیرد.

انجیل‌برنابا اثری متفاوت با دیگر اناجیل اربعه

با مروری بر انجیل منسوب به برنابا و مقایسه‌ی آن با اناجیل و رسایل رسمی عهدجدید آنچه که بیش از هر چیز دیگر بعنوان تفاوتِ میان این انجیل با دیگر آثار عهدجدید رخ می‌نماید این است که در تمام هر یک از چهار انجیلِ مشروع جز در مواردی اندک، هر چه هست گزارشات تاریخی و نقل رویدادها و شرح برخی معجزات است؛ آن هم با تناقضاتی که قبلاً از آن سخن گفتیم. این در حالی است که بر خلاف این اناجیل چهارگانه، آنچه در رسایل پولس و پطرس و دیگر حواریون یا رسولان آمده همه قوانین و مقررات نوینِ موضوعه برای جامعه‌ی مسیحیت است؛ ولی در انجیل منسوب به برنابا علاوه بر گزارش‌های مختصر تاریخی و شرح رویدادها و معجزات عیسی (ع)، مواعظ، اندرزها و حتی موضوعاتی فلسفی-کلامی نیز

۱- در سال‌های اخیر دو فیلمنامه از انجیل‌برنابا، بر اساس ترجمه‌ی مرحوم علامه‌ی کابلی نوشته شده که مشخصات هریک در فهرست منابع، در پایان این بخش ذکر گردیده است. ← قائم مقامی؛مؤذّنی.

هرازگاهی مطرح می‌شود. یا دست کم بهتر است گفته شود بسامد و حجم مواعظ و موضوعات عقلی در این اثر بمراتب بیش از دیگر اناجیل چهارگانه‌ی رسمی است.

این انجیل که به هر حال تألیف آن به برنابا نسبت داده شده در کل، یعنی در اساسِ موضوعات، با مضامین اناجیل و آثار گردآمده در عهدجدید متفاوت و با اساس تعالیم و معتقدات مسیحیت و آباءِ کلیسا در تضاد و ناهمگونی است. اگر این انجیل را بواقع تألیف برنابا بدانیم، وی که بر خلاف رساله‌ی اعمال‌رسولان و دیگر مآخذ مسیحی خود را یکی از دوازده حواری عیسی (ع) می‌داند و البته همچنانکه گفتیم با وجود تناقضات اناجیل چهارگانه در ثبت و ذکر نام دقیق حواریون این ادعای برنابا بسادگی قابل انکار نیست، در اثر خویش - باز تکرار می‌کنیم اگر این انجیل بواقع از آنِ برنابا باشد- با صلابت به مخالفت با تعالیم و معتقدات برخی حواریون و رسولان، خاصه پولس رسول پرداخته و تصریح دارد که این گمراهان شخصیت حقیقی و تعالیم عیسی را تحریف کرده و آنچه راکه به نام وی ترویج می‌کنند بافته‌های ذهنی و فکری شخصِ آنان است، نه آموزه‌های الاهی عیسی(ع). وی علاوه بر نفی الوهیت عیسی حتی ماجرای رستاخیز یا قیام پس از مرگ وی را،که در سال‌های آغازین تاریخ مسیحیت از اصلی‌ترین معتقدات این آئین بوده و هم اکنون نیز چنین است، انکار می‌کند و آن را پندار شاگردان و دروغی ساخته و پرداخته‌ی رسولان می‌داند. وی ضمن تشریح رخدادهای پس از صعود عیسی در این باره چنین می‌گوید:

برنابا خود را یکی از دوازده حواری معرفی می‌کند

برنابا پولس را تحریف کننده‌ی تعالیم و شخصیت عیسی می‌داند

سخن برنابا در انحراف برخی حواریون

«... فرقه‌ای از اشرار و مدّعیان به اینکه ایشان نیز شاگردانند، بشارت دادند به اینکه یسوع مرده و برنخاسته است و دیگران بشارت دادند به اینکه در حقیقت مرد و آنگاه برخاست و دیگران بشارت دادند و همیشه بشارت می‌دهند به اینکه یسوع همان پسر خداست و در شمارهٔ ایشان پولس هم فریب خورد. امّا من همانا بشارت می‌دهم به آنچه نوشته‌ام، کسانی را که از خدا می‌ترسند تا روز پسین از

دادخواهی خدا خلاص شوند.» (برنابا ۲۲۲/۳-۴)

برنابا قیام پس از مرگ عیسی را خلاف واقع دانسته و خود را موظف به تألیف انجیلِ حقیقی عیسی می‌داند

وی در جائی دیگر شایعه‌ی قیام پس از مرگ عیسی را اقدام نابخردانه و واکنش منفعلانه‌ی شاگردان یا حواریون عیسی و کاملاً بی‌پایه و اساس می‌داند.(← برنابا ۲۱۸/۳) برنابا خود را موظف به مقابله با تعالیم غلطی که به نام عیسی(ع) ترویج می‌شود، دانسته و می‌گوید که از سوی عیسی مأمور است تا آنچه را که در روزهای مصاحبت با عیسی از وی دیده و شنیده به آیندگان ابلاغ کند و بر همین اساس به تألیف این انجیل اقدام کرده است.(← برنابا ۲۲۱/۱-۵) برنابا در شرح تعالیمی که به‌دروغ شاگردان و رسولان گمراه به نام عیسی منتشر می‌سازند، به این موارد اشاره می‌کند، یک: انتشار این شایعه که عیسی پسر خداست. دو: اِسقاط سنت خِتان. سه: حلال دانستن گوشت‌های ناپاک.(← برنابا، سرآغاز ۲-۱۰)

سه موضوع اصلی انحراف پولس و همفکران وی از نظر برنابا

برنابا تثلیث و الوهیت عیسی را نفی می‌کند

از اساسی‌ترین اصولی که در انجیل منسوب به برنابا شدیداً بر آن اصرار شده نفی صریح تثلیث و الوهیت عیسی است. در این انجیل در موارد فراوان بر پیامبر بودن او تأکید شده و در جائی از قول عیسی در مقام مناجات با خداوند چنین آمده:

کلام عیسی در لعن معتقدین به تثلیث

«ای پروردگار و خدای توانای غیرتمند، که انتقام می‌کشی در پرستیدن بتان از پسران پدران بت‌پرست تا پشت‌چهارم! لعنت کن تا ابد هر کس را که فاسد کند انجیل مرا که به من داده‌ای، وقتی می‌نویسند که من پسر توام؛ ...»
(برنابا ۲۱۲/۵-۶)

گاهی شنیدن این پندار خطا در مورد خود، عیسی را به خشم می‌آورد بطوری که:

«... روی خود را تپانچه زد، با دست‌های خود. آنگاه سر خود را بر زمین نهاد و چون سر خویش را برداشت، فرمود: ملعون باد هر کسی که درج کند در گفته‌های من این را که من پسر خدایم.» (برنابا ۵۳/۳۴-۳۵)

عیسی در جائی دیگر می‌گوید که پس از مرگ وی شیطان، خدا، یا

پسرخدا بودنِ وی را بر سر زبانها خواهد انداخت و همین اعتقاد خطا، آئین وی را به انحراف خواهد کشانید. بطوری که سی نفر مؤمن حقیقی باقی نخواهد ماند.(← برنابا ۹/۹۶-۱۰)

اعتراف عیسی بر وحدانیت خدا و پیامبری خویش

در این انجیل، عیسی خود را پیامبری از بنی‌اسرائیل می‌داند که چون دیگر انسانها میرنده است و بمنظور توانمند ساختن ناتوانان و اصلاح و هدایت گناهکاران از سوی خداوند مبعوث شده.(← برنابا ۵۲/۱۰-۱۴؛ ۸/۱۲۸-۹) نیز به وحدانیت خداوند اشاره دارد و مؤکداً به رد تجسم خداوند می‌پردازد و می‌گوید:

«[خداوند] نه پدر دارد نه مادر. نه پسران دارد، نه برادران و نه معاشران.» (برنابا۱۷/۱۰-۱۱)

بنا بر روایت برنابا سبب سرزنش پطرس از سوی عیسی، سخن او در الوهیت عیسی بوده است

در این انجیل بر این نکته‌که اعجازهای عیسی سبب پندار الوهیت وی می‌شده، اصرار رفته است. بگونه‌ای که وقتی عیسی در اورشلیم بیماران را صحت می‌بخشد لشکریان رومیِ حاضر در آنجا و به تبع آنان مردمِ شاهد، همه عیسی را خدا می‌خوانند، (← برنابا ۶۹/۲۵) و وقتی پطرس حواری نیز دچار چنین پندار خطائی می‌شود، عیسی وی را سرزنش کرده و از خود می‌راند تا با وساطت یازده شاگرد دیگر از او درمی‌گذرد و در پیشگاه خداوند ابتهال و زاری می‌کند تا خداگناه وی را ببخشاید.(← برنابا ۲/۷۰-۱۶) سپس عیسی جهت رفع این پندار غلط روانه‌ی جلیل می‌شود. مسیح در جائی دیگر به هنگام رویاروئی با پیس‌هائی که از وی طلب اعجاز و اعطای صحت کرده بودند فریاد برمی‌آورد:

عیسی در اجتماع گسترده پندار الوهیت خویش را مردود می‌داند و بر انسان بودن خویش تأکید می‌کند

«... ای کودن‌ها مگر عقل خود راگم کرده‌اید که می‌گوئید به ما صحّت عطا کن. مگر نمی‌بینید که من انسانی هستم مانند شما. بخوانید خداوند ما راکه آفریده است شما را و او توانا و مهربان است و شفا می‌دهد شما را.» (برنابا۱۹/۱۴-۱۷)

بر همین اساس وقتی مردم نائین از او می‌خواهند تا یگانه فرزندِ بیوه زنی راکه به قبرستان حمل می‌شد از مرگ نجات بخشد، روی به خدا کرده و از او می‌خواهد تا او را بمیراند:

عیسی از اینکه مردم او را خدا می‌خوانند می‌گرید

«پس یسوع بسیار ترسید. آنگاه با روان خود، روی به خدا نمود و گفت: بگیر مرا از جهان ای پرودگار! زیرا جهانیان دیوانه‌اند و نزدیک است مرا خدا بخوانند. چون این بگفت، بگریست.» (برنابا ۸/۴۷-۱۱)

عیسی به حواریون سفارش می‌کند که او را در همه جا «پیامبر» معرفی کنند

عیسی برای زدودن شبهه‌ی الوهیت خویش، سرانجام به شاگردان امر می‌کند تا همانند او بیماران را شفا دهند و همین سبب می‌شود تا گروهی زیاد بپذیرند که او پیامبر است و نه خداوند، (← برنابا ۳/۱۲۶-۶) و هنگامی که از شاگردان می‌شنود که مردم به وحدانیت خدا ایمان آورده و او را تنها پیامبری که دارای قدرت اعجاز است می‌دانند شادمان می‌شود و خدای را شکر می‌کند. (← برنابا ۱۷/۱۲۶-۱۸)

لشکریان روم بسبب شرک و قوم اسرائیل بخاطر پرستش بت‌های درونی، عیسی را خدا می‌پنداشتند

اما با همه‌ی این تلاش‌ها پندار «الوهیت عیسی» همچنان در سرزمین کنعان و شامات شایع بوده است و آنگونه که در انجیل منسوب به برنابا آمده مروجین این اندیشه‌ی غلط عموماً همان لشکریان رومی بودند؛ این هم بیشتر به این دلیل بود که آنان، متأثر از فرهنگ شرک‌آلود رومی، هر کس را که امری خارق‌العاده از او سر می‌زد خدا می‌پنداشتند. (← برنابا ۱/۴۸-۱۳) عیسی خود نیز از این امر آگاه است، (← برنابا ۲/۱۲۸) وگاهی نیز پذیرش شایعه‌ی الوهیت خویش را از سوی قوم اسرائیل ناشی از روحیه‌ی بت‌پرستی این قوم می‌داند، (← برنابا۱/۱۱۸-۲) و این عقیده‌ی شرک‌آلود را سبب نقمت و نزول عذاب الاهی دانسته، خطاب به حواریون می‌گوید که قوم اسرائیل را به توبه از الوهیت من سفارش کنید تا شاید خداوند از گناه این قوم درگذرد. (← برنابا۵/۱۱۳) نیز هنگامی که مردم از قحطی شِکوه می‌کنند می‌گوید:

«... همانا خدا این قحط را احداث نفرموده؛ بلکه جنون مردم و گناه اسرائیل آن را آغاز نموده است؛ چونکه گفتند من همانا خدا و پسر خدا هستم.» (برنابا۱۱/۱۱۸)

عیسی قوم اسرائیل را بخاطر اعتقاد به الوهیت وی، به توبه فرا می‌خواند

سپس آنان را با روزه و نمازگزاردن امر به توبه و استغفار از این خطا می‌کند و آنگاه که توبه‌ی ایشان مقبول شده و اسرائیلی‌ها تصمیم می‌گیرند تا عیسی(ع) را پادشاه خویش کنند -که بیقین مقدمه‌ی

گمراهی آنان و بعداً بهانه‌ای در دستگیری او توسط حاکم روم و کاهنان خواهد بود- عیسی(ع) از میان مردم می‌گریزد و به گفته‌ی برنابا پس از پانزده روز شاگردان (= یوحنا، یعقوب و برنابا) او را می‌یابند.(← برنابا ۱۸/۱۳۸؛ ۱/۱۳۹) با همین استدلال، عیسی (ع) مخالفت فریسیان و کاهنان یهود را با اسرائیلیانی که وی را خدا می‌خوانند، مأجور و مورد رضایت و خشنودی خداوند می‌داند.(← برنابا ۹/۱۵۹)

عیسی معتقد است که کیفر افترا و اندیشه‌ی خطائی که گمراهان در الوهیت وی شایع کرده‌اند گریبانگیر شخص او نیز خواهد شد و بدین سبب او هم مستوجب جزاست که تلخی این کیفر را یهودای خائن - با تبدیل چهره‌اش به چهره‌ی عیسی- خواهد چشید و هنگامی که پیامبر اسلام بیاید ننگ مرگ یهودا را که به عیسی نسبت داده خواهد شد، از وی می‌زداید.(← برنابا۹/۱۱۲-۱۷) در فصل صد و نود و ششم این انجیل در این باره می‌گوید:

سخن عیسی در اینکه جزای قوم اسرائیل دامنگیر او نیز خواهد شد

«... شاید خدا بپسندد که من از خدا به قصاص برسم در این جهان؛ زیرا من خدمت نکرده‌ام او را بـه اخـلاص چـنانکه شایسته است بر من بکنم. لیکن چنان خدا مرا بـه رحـمت خود دوست داشته که هر عقوبتی از من برداشته شده است؛ بحیثی که من در شخص دیگری عذاب خواهم شد. زیرا من شایستهٔ قصاص بودم؛ چه گروهی مرا خدا خواندند. لیکن چون اعتراف نموده بودم نـه فـقط بـه ایـنکه خـدا نیستم -چنانکه همان حق است- بلکه اعتراف نمودم به اینکه مسیا هم نیستم؛ پس از این روی خدا عقوبت را از من برداشت. پس شریری را قرار خواهد داد که آن عقوبت ر ابه نام من بچشد؛ تا جائی که برای من از آن بجز عار نماند.»
(برنابا ۱۴/۱۹۸-۱۸)

عیسی می‌گوید که در روز قیامت به خداوند خواهد گفت که وی به وحدانیت خدا و بندگی خویش و آمدن رسول‌اللّه شهادت داده است، لیکن شیاطین با تحریف این حقایق مردم را گمراه ساختند:

سخن عیسی در اینکه روز قیامت به وحدانیت خدا اعتراف و مسیائی خویش را نفی خواهد کرد

«... ای پروردگار! بدرستی که تمام جهان را شیطان گمراه نمود؛ پس جهان گفت همانا من پسر و شریک توام. لیکن کتابی که مرا اعطا فرمودی گفته که حقّاً، بدرستی که من بندهٔ توام. همان کتاب اعتراف دارد به آنچه رسول تو او را ثابت کرده.» (برنابا ۳۳/۵۵-۳۵)

پندار الوهیت عیسی سبب شورش در سرزمین یهودیه می‌شود

شگفت اینکه اعتقاد به الوهیت عیسی (ع) چنان در سرزمین یهودیه شایع بوده است که سرانجام سبب شورش و هرج و مرج می‌گردد؛ بگونه‌ای که پسر بر پدر و پدر بر پسر و برادر بر برادر شمشیر می‌کشد و این بدین خاطر بوده است که برخی او را «خدا» و گروهی «پسر خدا» می‌خواندند، دسته‌ای دیگر نیز تنها وی را «پیامبر خدا» می‌دانسته‌اند. رئیس کاهنان، پیلاطِس حاکم و هیرودیس برای فرونشاندن این فتنه و اختلاف پا در میانی کرده و نزد عیسی می‌روند. هنگام رودررو شدن مردم با عیسی وقتی که برخی از مردم بر او سجده می‌کنند، عیسی (ع) آهی می‌کشد و می‌گوید:

عیسی سجده‌کنندگان خویش را «دیوانگان» خطاب می‌کند

«از من دور شوید ای دیوانگان! زیرا من می‌ترسم از اینکه زمین دهان باز کند و بخاطر کلام شما که خدای را به خشم می‌آورد، مرا با شما فرو برد.» (برنابا ۱۹/۹۲)

سفارش عیسی به کاهن ساجد که: «در یگانگی خدا خطا مکن»

سپس از شدت خشم در جمع مردم بر گونه‌های خود می‌زند. (←برنابا ۵/۹۳) وقتی کاهن یهودی به او نزدیک می‌شود و می‌خواهد تا بر وی سجده کند، عیسی بر او فریاد می‌زند:

«زنهار! چه می‌خواهی بکنی ای کاهن از خدا رانده شده؛ در یگانگی خدا خطا مکن.» (برنابا ۱۷/۹۳)

تأکید عیسی بر اینکه او پیامبر است، نه خدا

آنگاه به اعجاز موسی، یشوع و ایلیا اشاره می‌کند و اعجازهای خود را همچون اعجاز آن پیامبران دانسته و بر بشریت و پیامبر بودن خویش تأکید می‌ورزد. پس مسیا بودن خویش را نیز مردود اعلام می‌کند، (←برنابا ۵/۹۶) و فتنه‌ی بر پا شده اینگونه خاتمه می‌یابد.

مجلس شیوخ روم به درخواست عیسی در بیانیه‌ای الوهیت وی را نفی می‌کند

بعدها براساس اعترافات عیسی فرمانی مبنی بر نفی الوهیت او از سوی مجلس شیوخ روم منتشر می‌شود و بنابر نقل برنابا، بر صفحه‌ای از

مس نـوشته و بـر سـر درِ هـیکل نـصب مـی‌گردد.(← بـرنابا ۱۹۸-۵ ؛ ۱۵/۲۱۰-۱۷)

در انجیل برنابا عیسی مسیائی (= پیامبر موعود بودن) خویش را نفی می‌کند

در بیشتر سخنانی که عیسی در انکار الوهیت خـویش بـیان داشـته مسیائیِ خویش را نیز نفی کرده و پیوسته به آمدن رسول گرامی اسلام بشارت می‌دهد. او خود را آماده کننده‌ی راه پیامبر اسلام می‌داند، (← بـرنابا ۱۰/۷۲) و در پـاسخ بـه پـرسش انـدریاس -یکـی از حـواریـون می‌گوید:

سخن عیسی در بشارت به آمدن پیامبر اسلام و ذکر نشانه‌های او

«... او در زمان شما نمی‌آید؛ بلکه بعد از شما به چندین سال می‌آید؛ وقتی که انجیل من باطل می‌شود و نزدیک است که سی نفر مؤمن پیدا نشود. در آن وقت خدای بر جهان رحـم می‌کند؛ پس می‌فرستد رسول خود را که قرار می‌گیرد بر سر او ابر سفیدی تا او را یکی از برگزیدگان خدای بشناسد و همانا زود است که ظاهر سازد او را برای جهان.»
(← برنابا ۱۳/۷۲-۱۴)

نیز در همانجا نشانه‌های زمانِ آمدن او را بـیان مـی‌دارد.(← بـرنابا ۲۴/۷۲) در جائی دیگـر از قـول عـیسی (ع) چـنین نـقل مـی‌شود کـه خاستگاه مسیا سرزمین جنوب است:

«او کسی است که بقوّت از جنوب خواهـد آمـد و بـتان و بت‌پرستان را هلاک خواهد نمود.» (برنابا ۱۲/۹۶)

عیسی خاستگاه مسیا را سرزمین جنوب می‌خواند

همچنین در بیان نشانه‌ی پیامبر اسلام چنین می‌گوید:

«... زود است ماه او را خواب دهد در خردسالی او و وقـتی که او بزرگ شود می‌گیرد آن را با دست‌های خود.»
(برنابا ۱۸/۷۲)

عیسی شرط ورود به بهشت را، ایمان به پیامبر اسلام می‌داند

نیز در جائی به ذکر شفاعت پیامبر اسلام در روز قیامت پرداخته، (← برنابا ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۱۳۶، ۱۳۷) و ایمان به آئین آن حضرت را شرط دخول به بهشت می‌داند.(← برنابا ۶/۱۳۷)

اذعان عیسی بر اینکه، پیامبر اسلام را در عالم ملکوت دیده و ...

در این انجیل عیسی به تکریم و بزرگداشت وجود پیامبر گرامـی اسلام اشاره کرده و از کیفیت خلقت و پیدایش نـورمـحمدی (ص)

سخن به میان آورده است.(← برنابا ۵/۴۳ تا ۲۷/۴۴) و از دیدار خویش با پیامبر در عالم ملکوت سخن می‌گوید.(← برنابا ۲۸/۴۴-۳۲) نیز می‌گوید که خداوند همه‌ی موجودات را بخاطر وجود او آفریده است.(← برنابا ۷/۱۷٦) او خلقت پیامبر را مسبوق بر خلقت خویش و آمدن وی را بعد از خود می‌داند،(← برنابا ۴۹٦-۵) که با آمدنش همچون بارانی زمینِ مرده‌ی دلِ آدمیان را احیا خواهد کرد.(← برنابا ۹/۱٦۳-۱۱)

عیسی پیامبر اسلام را از نسل اسماعیل معرفی می‌کند

در ضمن این بشارت‌ها فراوان تأکید شده که مسیا یا همان پیامبر موعود در عهدقدیم -که پیامبراسلام باشد- بر خلافِ آنچه که کاهنان و علمای یهود ترویج کرده‌اند از فرزندان اسحاق نبوده؛ بلکه از نسل اسماعیل است. نیز مراد از فرزند ابراهیم همین اسماعیل است و نه اسحاق، (← برنابا ۱۷/۱۴۲-۱۸؛ ۴/۲۰۸-۸) و همین موضوع سبب می‌شود تا کاهنان یهود بیش از پیش از او کینه در دل گیرند و سرانجام کمر به قتل وی ببندند. آنچه در این موضوع جالب توجه است، اینکه کاتبی یهودی موسوم به «نیقودیموس» نیز با استناد به نسخه‌ای از کتاب موسی(ع) که در کتابخانه‌ی رئیس کاهنان دیده است به تأیید نظر عیسی درباره‌ی مسیا و اینکه وی از نسل اسماعیل است پرداخته. کاتب یهودی بشارت وجود و آمدن مسیا را آنگونه که در نسخه‌ی تحریف نشده از کتاب موسی -که گویا به دست موسی و یوشع نگاشته شده- دیده است بیان می‌کند و در آغاز چنین می‌گوید که از بیان این بشارات بر جان خویش بیمناک است. او اگر چه می‌گوید که بر خواندن همه‌ی آن کتاب توفیق نیافته است؛ ولی برخی ویژگی‌های کتاب را بیان می‌دارد و توضیح می‌دهد که این کتاب را در کتابخانه‌ی رئیس کاهنان یافته و وی به او گفته است که این را یک نفر اسماعیلی نوشته. (← برنابا ۱/۱۹۰-۲؛ ۱/۱۹۲-٦)

کاتب یهودی مستنداً سخن عیسی را تأیید می‌کند

عیسی مسیای موعود یعنی پیامبر اسلام را بر طرف کننده‌ی شُبه‌ها و تحریفاتی می‌داند که گمراهان پیرامون شخصیت و آئینِ وی ایجاد

سخن عیسی در اینکه پیامبر اسلام اعتقادات باطل پیرامون شخصیت وی را تصحیح خواهد کرد

کرده‌اند (← برنابا ۱۷/۷۲؛ ۱۷/۱۱۲-۱۸؛ ۸/۱۲۴-۱۰) و از خدا می‌خواهد تا در فرستادن وی تعجیل کند. (← برنابا ۱۸/۲۱۲) هنگامی که به عیسی گفته می‌شود مجلس شیوخ روم بیانیه‌ای در نفی الوهیت او صادر خواهند کرد و شایع کنندگانِ الوهیت او را کیفر خواهند داد، می‌گوید:

«... این سخن شما مرا تسلّی نمی‌دهد؛ زیرا از جائی که امید نور دارید تاریکی خواهد آمد. لیکن تسلّی من در آمدن پیغمبری است که هر اعتقاد دروغی را دربارهٔ من از میان خواهد برد و آئین او امتداد خواهد یافت و همهٔ جهان را فراخواهد گرفت؛ زیرا خدا به پدر ما ابراهیم چنین وعده فرموده است.» (برنابا ۴۹۷-۵)

در انجیل برنابا عیسی بر احکام شریعت موسوی، خاصه سنت ختان تأکید می‌کند

تفاوت دیگری که مضامین و محتوای انجیل منسوب به برنابا با اناجیل چهارگانه رسمی دارد تأکید و اصرار فراوان این انجیل بر سنت ختان است که اغلب در کلام عیسی(ع) بدان اشاره شده است. عیسی ضمن تأکید بر حفظ روح و جوهر اصلی شریعت یعنی محبت و عشق به خداوند، (← برنابا ۳۹/۳۲) بر الزام و عمل به احکام ظاهری دین نیز اصرار می‌ورزد. بخلاف دیگر اناجیل که کمتر اشاره‌ای در این باره دارند. در انجیل منسوب به برنابا عیسی کتاب موسی و داوود را تحریف شده می‌داند. (← برنابا ۹/۱۸۹-۱۰) و مدعی است که خداوند او را بمنظور احیای دوباره‌ی آن تعالیم بر قوم اسرائیل مبعوث کرده است. (← برنابا ۶/۱۸۹-۱۲) بر همین اساس از نوع و شکل عبادات و مناسک شرعی که در هیکل (= معبد اورشلیم) انجام می‌شود شِکوه دارد و می‌گوید:

«... امروز مردم برای نماز اجتماع ندارند؛ بلکه همانا برای شیطان در رواق‌های هیکل جمع هستند؛...»

(برنابا ۲۷/۱۱۹)

سخن عیسی در تأیید احکام موسوی

با این وجود تصریح می‌کند که اساس و احکام شریعت موسی را پاس داشته و در صدد منسوخ کردن آن نیست. (← برنابا ۲/۳۸-۳) خود نیز همراه با شاگردانش، مطابق آئین و شریعت موسوی غسل

می‌کند،(← برنابا ۱/۶۱) و در تأکید بر تعالیم و احکام حقیقی شریعت یهود می‌گوید:

«هر چه منطبق با کتاب موسی است، همان حقّ است؛ پس آن را قبول کنید.» (برنابا ۵/۱۲۴)

عیسی عمل به احکام، بویژه سنت ختان را شرط ایمان می‌داند

از جمله‌ی احکام و سنن موسوی که در مکتوبات عهدجدید منسوخ شده و در انجیل منسوب به برنابا الزام بدان لازم، واجب و شرط ایمان به شمار آمده حکم ختان است. در تشریح وجوب ختان از قول عیسی (ع) چنین آمده:

«... خدای به او [= ابراهیم] سنّت ختنه را اعطا نمود و اینچنین ابراهیم، پدر ما، خدای را شناخت.»

(برنابا ۳۷/۲۹)

عیسی سنت ختان را پیمان خدا با ابراهیم می‌خواند

نیز از سنت ختان بعنوان پیمان میان خدا وا براهیم یاد می‌کند، (← برنابا ۱۶/۲۲) و با اشاره به گناه آدم به شرح فلسفه‌ی ختنه می‌پردازد (← برنابا ۱/۲۳–۱۷) و در جائی دیگر با لحنی تند ختنه ناشدگان را مورد شماتت قرار می‌دهد.(← برنابا ۲/۲۲)

عیسی از نامختونان روی برمی‌گرداند

هنگامی که در نواحی صور و صیدا زنی با دو فرزند خویش برای دیدار عیسی می‌آید و از عیسی درخواست می‌کند تا دختر بیمارش را شفا دهد، عیسی به او پاسخ نمی‌دهد. علت روی برگرداندن مسیح از آن زن چنین بیان شده که:

«یسوع هیچ جواب نداد؛ زیرا ایشان از اهل ختنه نبودند.»

(برنابا ۱۹/۲۱)

سپس با تعبیری زشت از آنان یاد می‌کند (← برنابا ۲۳/۲۱؛ قس: متی ۲۱/۱۵–۲۸؛ مرقُس ۲۴/۷–۳۰) هر چند که بعداً با اصرار فراوان آن زن، عیسی(ع) دختر را شفا می‌دهد.

وجود برخی مباحث کلامی- فلسفی از ویژگی‌های انجیل‌برنابا

ویژگی دیگری که انجیل منسوب به برنابا واجد آن است و می‌توان گفت دیگر اناجیل فاقد آن هستند برخی مباحث و موضوعات کلامی–فلسفی است که از زبان عیسی (ع) نقل شده؛ نظیر اینکه:

«... خداوند غیر مرکّب و غیر متغیر است،...»
(برنابا ۱۳/۱٦۱)

یا بحث در مفهوم بزرگی خدا و شماتت پطرس در مقایسه‌ی بزرگ بودن خدا با وسعت بهشت.(← برنابا ۱۲/۱۷۸) نیز سخنانی که در بحث از قضا و قدر از قول عیسی (ع) بیان می‌شود (← برنابا ۱٦۳؛ ۱٦۴) که سرانجام وجود قضا و قدر را مانع اختیار و آزادی آدمی نمی‌داند، (← برنابا ۱۱/۱٦۴) و اساس تقدیر را «شریعت خدا و آزادی اراده» تعریف می‌کند.(← برنابا ٦/۱٦٦)

معاد جسمانی در سخنان عیسی

در بحث از معاد، ضمن اشاره به معاد جسمانی از عقیده‌ی دیگران در این باره یاد می‌کند، (← برنابا ۸/۱۷۳) و حقیقت را که وجود معاد جسمانی است بیان می‌دارد، (← برنابا ۸/۱۷۳-۹) و آنگاه با ذکر مثالی به اثبات معاد جسمانی می‌پردازد.(← برنابا۱۴/۱۷۳-۲۲)

تعریف عیسی از کیفیت جوهر نفسانی

عیسی در تشریح ماهیت و وجود انسان بتفصیل پیرامون کیفیت وجود جوهر نفسانی و جایگاه حس در وجود آدمی - البته درخور فهم مخاطبین خویش - سخن می‌راند و وجود نفس را جوهر حیات می‌داند و حس را عَرَض آن و چنین نتیجه می‌گیرد که خدائی که واجد نفس و فاقد حس است، هستی پایدار و فناناپذیر است. او در بحثی فلسفی انسان را مؤلَّف از «نفس، حس و جسد» می‌داند که هر یک ذاتاً مستقل از دیگری است.(← برنابا ۲٦/۱۰۵) آنگاه نفس و حس را با هم متحد دانسته (← برنابا ۳/۱۰٦) و نفس را موجود زنده‌ی فکر کننده تعریف می‌کند (← برنابا ۵/۱۰٦) و یادآور می‌شود که مرگ تنها با فقدان حیات است؛ (← برنابا ۹/۱۰٦) اما حس بخاطر عارضه‌ای نظیر ترس یا اندوهی سخت که بر نفس عارض می‌شود از بین می‌رود.(← برنابا۱۰/۱۰٦) حس به لذات جسدیه مایل است و جسد به طعام و نفس به علم و محبت زنده است و از آن لذت می‌برد.(← برنابا۱۱/۱۰٦) سرانجام نتیجه آن می‌شود که باید به لذات نفسیه پرداخت نه لذات حسیه، تا آدمی از این طریق به کمال برسد. گاهی در بیانات عیسی سفارش به اندیشه و تفکر - و شاید

اتّکا به عقل - نیز به چشم می‌خورد.(← برنابا ۹/۱۱۹) همچنین دعوت به رهبانیت و گریز از مصاحبت با مردمان نیز دیده می‌شود.(← برنابا ۲۰/۱۱۵؛ ۲۲/۱۴۵-۲۴)

در انجیل برنابا مصلوب واقعی یهودای اسخریوطی است و پیشگوئی عیسی دراین باره

در روایتِ این انجیل بر خلاف دیگر اناجیل چهارگانه‌ی عهدجدید، مصلوب واقعی یهودای اسخریوطی است نه عیسی.(← برنابا ۲۱۶) این نکته که یکی از اساسی‌ترین موضوعات مورد اختلاف میان این انجیل و دیگر اناجیل رسمی است در همان آغاز تذکر داده شده، (← برنابا۱۰/۱۴) و عیسی این را جزای آن می‌داند که مردم وی را خدا خواندند.(← برنابا ۱۹/۲۲۰-۲۰) عیسی پیش از صعود به آسمان در کوه زیتون کسانی را که پنداشته‌اند وی مرده و حال از قبر برخاسته است سرزنش می‌کند (← برنابا ۱۵/۲۲۱) و می‌گوید:

«حق می‌گویم به شما که همانا من نمرده‌ام؛ بلکه یهودای خائن مرده است.» (برنابا ۱۷/۲۲۱)

موارد اختلاف انجیل یوحنا با اناجیل نظیر، نقاط اشتراک آن با انجیل برناباست

با وجود اختلاف در اساس مضامین و مطالب انجیل منسوب به‌برنابا با اناجیل رسمی یا چهارگانه، وجود برخی تشابهات با انجیل منسوب به یوحنا، می‌تواند این گمان را در ذهن پدید آورد که احتمالاً مأخذ برنابا، با یوحنا یکی بوده است؛ جالب اینکه نکات مورد اختلاف یوحنا با اناجیل نظیر (= متی، مرقُس و لوقا) موارد مشابه با انجیل منسوب به برناباست. از نمونه‌های برجسته و آشکار این تشابه می‌توان به این وقایع اشاره کرد:

اشتراکات انجیل برنابا، با انجیل یوحنا

۱- اعجاز شراب در مجلس عروسی؛ (قس: یوحنا ۳/۲-۱۱؛ برنابا ۳/۱۵-۱۲).

۲- دیدار عیسی با زن سامری بر سر چاه؛ (قس: یوحنا ۶/۴-۳۰؛ برنابا ۸/۸۱-۲۰؛ ۱/۸۲-۱۹).

۳- دستگیری زن زانیه‌ای که عیسی از او درگذشت؛ (قس: یوحنا ۳/۸-۱۱؛ برنابا ۱/۲۰۱-۱۹).

۴- شفای نابینای مادرزادی که مورد مؤاخذه‌ی کاهنان واقع شد؛

(قس: یوحنا۹/۱-۴۱؛ برنابا ۱۵۶-۱۵۷).

۵- اعجاز عیسی در زنده کردن ایلعازر، برادر مریم مجدلیه؛ (قس: یوحنا ۱/۱۱-۴۶؛ برنابا ۲/۱۹۳-۳۵).

٦- عطرآگین شدن قدوم عیسی از سوی مریم مجدلیه و اعتراض یهودا؛ (قس: یوحنا ۳/۱۲-۸؛ برنابا۱/۲۰۵-۱۲).

۷- شستن پای حواریون بوسیله‌ی عیسی (ع)؛ (قس: یوحنا۴/۱۳-۱۰؛ برنابا ۱۲/۲۱۳-۲۲).

البته مشهور است که در پاره‌ای از نسخه‌های خطیِ دو انجیل مرقُس و لوقا ماجرای دستگیری زن زانیه (ردیف ۳) نقل شده که در نسخه‌های چاپی کنونیِ این دو انجیل حذف شده است.(← دورانت ٦٦۱/۳)

نمی‌توان انجیل‌برنابا را در تضاد با تعالیم حقه‌ی عیسی دانست

اما مطالب مورد اختلافِ موجود در مضامین انجیل منسوب به برنابا نیز نمی‌تواند دلیل قاطعی بر نفی اصالت آن باشد؛ چه هر چند که این مضامین با محتوای دیگر اناجیل مشروع و تعالیم رسمی کلیسا و بنیانگذاران آئین مسیحیت در تضاد است؛ اما با این وجود نمی‌توان بیکباره چنین پنداشت که این انجیل با عقاید و تعالیم «حقه‌ی» عیسی نیز منافات دارد.

هیچ یک از اناجیل رسمی به الوهیت عیسی، یا اصل تثلیث تصریح نکرده‌اند

اگر در انجیل منسوب به برنابا با اصل الوهیت عیسی آشکارا مخالفت شده؛ باید توجه داشت که این اصل اگرچه با ملحقات اناجیل چهارگانه و رسایل عهدجدید منافات دارد؛ لیکن به هیچوجه مورد تصریح هیچ یک از اناجیل رسمی و مشروع که مقبول و مستند آباء کلیساست نبوده و نیست و کسی نمی‌تواند ادعا و یا استدلال کند که در اناجیل چهارگانه‌ی رسمی -نه تصریح؛ بلکه حتی- اشاره‌ای در تأیید اصل الوهیت عیسی به میان آمده است. اگر در اناجیل چهارگانه عبارت یا جمله‌ای را نیز بتوان مستندِ اصل الوهیت عیسی یا قاعده‌ی تثلیث قرار داد؛ عبارتی دو پهلو، متشابه و تأویل‌پذیر است.

اصولاً پندار الوهیت عیسی در دوران حیات او به اعتبار دو جریان شکل گرفته است. یکی اعجازهای مکرر عیسی و دیگری بستر،

شرایط محیطی و اعجازهای عیسی دو عاملِ مؤثر در پیدایش پندار الوهیت عیسی

شرایط و محیطی که کاملاً آماده بود تا عیسی را بعنوان «خدا»ی تجسم یافته در قالب تجسم بشری بپذیرد. مردم با دیدن یا شنیدن معجزات عیسی که طبعاً اعمالی خارق‌العاده و فوق توان بشر بود، بکرات وی را خدا می‌خواندند. بعنوان نمونه معجزات وی در کفرناحوم و در کنار دریاچه‌ی جلیل به اندازه‌ای شگفت‌آور بوده است که مردم بمحض شفا یافتن بیماران خدا بودن او را فریاد می‌کردند. در انجیل منسوب به مرقُس این واقعه چنین آمده:

گزارش مرقُس و لوقا در اینکه اعجازهای عیسی سبب می‌شد تا مردم وی را پسر خدا بخوانند و واکنش عیسی در

«... بسیاری را صحت میداد بقسمیکه هر که صاحب دردی بود بر او هجوم میآورد تا او را لمس نماید. و ارواح پلید چون او را دیدند پیش او بروی درافتادند و فریاد کنان میگفتند که تو پسر خدا هستی و ایشانرا بتأکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.» (مرقُس۳/۱۰–۱۳)

نظیر همین واقعه در انجیل منسوب به لوقا نیز آمده است:

«و دیوها نیز از بسیاری بیرون میرفتند و صیحه‌زنان میگفتند که تو مسیح پسر خدا هستی ولی ایشانرا قدغن کرده نگذاشت که حرف زنند زیراکه دانستند او مسیح است.» (لوقا ۴/۴۱)

گاه در مورد حواریون نیز این سوءتفاهم (= الوهیت) پیش می‌آمده

این پندار خطا نه تنها در مورد عیسی که گاهی درباره‌ی رسولان نیز رخ می‌داده است. در کتاب اعمال‌رسولان آمده که وقتی در جزیره‌ی مالت کرامتی از پولس سر زد مردم او را خدا پنداشتند. (← رسولان ۶/۲۸) یا مشابه همین پندار در شهر لیستره درباره‌ی برنابا و پولس اتفاق می‌افتد. (← رسولان۱۴/۱۱–۱۸) بعداً خواهد آمد که عیسی خود از این سخنان تبرّی می‌جسته و دست‌کم اینکه هیچ سند یا دلیلی نمی‌توان یافت که وی این پندار را تأیید کرده باشد.

تأثیر شرایط مساعد محیط در دامن زدن به الوهیت عیسی و سخن جان‌ناس در این باره

عامل دیگری که پندار خطای الوهیت عیسی را شایع کرد، همچنانکه پیش‌تر گذشت شرایط محیط و بستر آماده‌ای بود که عیسی در آن رسالت خویش را به انجام رساند. جان ناس، دین‌پژوه و مؤلف کتاب مشهور «تاریخ جامع ادیان» در این باره می‌نویسد:

«خوشبختی [و البتّه باید گفت مشکلِ] عیسی در آن بود که

هنگامی که قوم یهود همه در انتظار قدوم مسیح نشسته بودند ظهور کرد و حُسن تصادف دیگر آنکه در آن موقع تمام جهان در جستجوی یک مظهر الوهی بودند و معنا و مفهوم کلمه کما بیش در اذهان عموم جریان داشت. به عبارت دیگر مفهومی خدایی می‌طلبیدند که در جسد مرکب از گوشت و پوست انسانی تجسّم و مصداق یابد و عالم را نجات دهد.» (ناس ٦٢٧)

اصل الوهیت عیسی متأثر از معتقدات ادیان الحادی و مشرکانه است

بر این اساس، این واقعیت که اصل الوهیت عیسی(ع) در افکار و ادیان الحادی و مشرکانه‌ی عصر نبوت او ریشه دارد امری بدیهی است.(← دورانت ٦٩٧/٣) نیز تصویری که عهدجدید، یعنی اناجیل چهارگانه و رسایلِ منضم بدانها، از مسیح ترسیم می‌کنند اقتباسی از اسطوره‌های گنوسی است.(← براون ۱۹۲) شاید به همین دلیل است که ویل‌دورانت مسیحیت تاریخی را، به دلیل امتزاج آن با عقاید شرک‌آلود، «آخرین آفرینش بزرگ دنیای باستانی مشرکان» می‌داند.(← دورانت ٦٩٧/٣)

نقش رسولان و تأثیر رسایل عهدجدید در دامن زدن به اصل تثلیث

نکته‌ی مهم دیگری که نمی توان آن را از نظر پنهان داشت و پیوسته مورد تأکید محققین قرارگرفته، نقش رسولان در پیدایش عقاید مسیحی، خاصه بنای اصل الوهیت یا تثلیث است. بگونه‌ای که الاهیات ابداعی پولس درباره‌ی عیسی، مسیحیت را در قالب آئینی نو نمایان ساخت و بدان هویتی مستقل بخشید.(← دورانت ٦٧٥/٣؛ براون ٢١٦) با بررسی عهدجدید، آنچه مشهود و غیر قابل انکار است، این است که تا قبل از مطالعه‌ی رسایل الحاقی به اناجیل، در هیچ یک از انجیل‌های چهارگانه -دست کم صریحاً- نکته‌ای یا اشاره‌ای درباره‌ی الوهیت عیسی و دیگر معتقدات مشهور مسیحیت تاریخی دیده نمی‌شود و اگر اذعان یا تأکیدی بر الوهیت عیسی است همه در رسایل منضَم به اناجیل و از سوی نویسندگان آنها، خاصه پولس رسول است.

پولس مبدع اصل الوهیت عیسی

پولس نخستین کسی بود که پس از یافتن بینایی خویش -که در مکاشفه با عیسی از دست داده بود- در کنیسه‌ها و محافل، الوهیت

عیسی را شایع کرد.(← دورانت ۶۸۲/۳) در کتاب اعمال رسولان در این باره چنین آمده است:

«و [پولس] بی‌درنگ در کنایس به عیسی موعظه مینمود که او پسر خداست.» (رسولان ۲۰/۹)

سخن هارناک درباره‌ی تأثیر پولس و عقاید شرک‌آلود در رواج پندار الوهیت عیسی

فن هارناک (۱۸۵۱–۱۹۳۰م) الاهی‌دان و مورخ مسیحی آلمانی‌الاصل در تأثیر پولس رسول و عقاید شرک‌آلود یونانی در رواج پندار الوهیت عیسی می‌نویسد:

«عیسی ادّعا نکرده که مسیح موعود است و الوهیت دارد؛ بلکه بعداً پولس و عقاید یونانی باعث شدند که انجیل ساده عیسی به الهیات پیچیده‌ای دربارهٔ وی تبدیل شود...»(هوردِرن ۴۴)

تعابیری نظیر «دجّال، انبیای کَذَبه، گمراه کنندگان» در مورد کسانی که هم مبشر بودند و هم با افکار پولس مخالف؛ اینان که بوده‌اند؟

علاوه بر این شواهد و دلایل فراوانی وجود دارد که در همان دهه‌های آغازین تاریخ مسیحیت جریان یا اندیشه‌هائی به رویاروئی با پندار و تفکر الوهیتِ مورد قبول پولس و برخی رسولان دیگر پرداخته‌اند. در رساله‌ی اول یوحنای رسول آمده است:

«... آن دجّال است که پدر و پسر را انکار مینماید.» (اول یوحنا ۲۲/۲)

نیز در همان رساله در جائی دیگر مخاطبان را به دوری از معلمان و واعظانی دروغین سفارش می‌کند، که این معلمین الوهیت و یا رستاخیر مسیح را انکار می‌کنند:

«... انبیای کَذَبهٔ بسیار بجهان بیرون رفته‌اند. باین روح خدا را میشناسیم، هر روحیکه بعیسی مسیح مجسّم شده اقرار نماید از خداست و هر روحیکه عیسی مسیح مجسّم شده را انکار کند از خدا نیست... .» (اول یوحنا ۱/۴-۳)

نیز در رساله‌ی دوم یوحنا گفته شده:

«... گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شدهٔ در جسم را اقرار نمیکنند...» (دوم یوحنا ۷)

رساله‌ی یهودا و انذار از پیروی مبشرینِ مخالف با تعالیم کلیسا

علاوه بر این اشارات، رساله‌ی یهودا در حقیقت تماماً انذار از پیروی مبشرین و روحانیانی است که بر خلاف تعالیم آباءِ کلیسای قرن

اول تبلیغ می‌کرده‌اند و از آنچه که در نگاشته‌های رسولان آمده، برمی‌آید که اینان صرف‌نظر از اینکه عمل به احکام یهود، خاصه سنت ختان را ضروری می‌دانسته و رستاخیز عیسی را انکار می‌کرده‌اند، عیسی را پیامبری چون دیگر پیامبران می‌دانسته‌اند، نه خدا یا جزئی از ذات بسیط الاهی. از سیاق سخن در عباراتی که به نکوهش و رویاروئی با مخالفین اندیشه‌ها و پندارهای پولس و همفکران وی پرداخته، برمی‌آید که این مخالفین دقیقاً خاستگاهی درون مسیحی داشته و به هیچوجه از نوعِ مخالفین یهودی، که نبوت و رسالت عیسی را انکار می‌کرده‌اند، نیستند. این مخالفان پیشوایانی از امت مسیحی بوده‌اند که بنابر باور و اعتقاد یوحنا «در تعلیم مسیح ثابت» نبوده‌اند. (← دوم یوحنا۹)

خاستگاه این مخالفین، کیش مسیحیت بوده

البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که گاهی در مکتوبات و رسایل عهدجدید از قول حواریون یا رسولان از عیسی با عنوانی غیر از «خداوند» یا «پسر خداوند» و با تعبیری غیر مؤکد بر الوهیت وی، یاد شده است. بعنوان نمونه در کتاب اعمال رسولان، پطرس خطاب به یهودیان و سکنه‌ی اورشلیم عیسی را «مردی» معرفی می‌کند:

تعابیر غیر الوهی از عیسی در عهدجدید

«... عیسئ ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوّات و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید...» (رسولان ۲/۲۲)

از مدارک و اسناد غیر مسیحی نیز چنین برمی‌آید که حتی در حیات عیسی و اندکی پس از آن اعتقاد به الوهیت وی عقیده‌ای فراگیر و همگانی نبوده و یکی از موضوعات مورد اختلاف بوده است. در نامه‌ای که به «پوبلیوس لنتوس» نسبت داده می‌شود، دیدگاه معاصران عیسی (ع) را درباره‌ی شخصیت حقیقی وی چنین بیان می‌دارد که به اعتقاد مردم، او پیامبر و بزعم شاگردان پسرخداست:

سخن «پوبلیوس لنتوس» درباره‌ی عیسی

«... مردم ویرا پیغمبر عظیم دانند و شاگردانش ویرا ابن‌اللّه خوانند و اسمش عیسی مسیح است...» (هاکس ۸۰۷)

نیز در مآخذ به مخالفت‌هایی با مروجین الوهیت او اشاره شده

مردم جلیل عیسی را خدا نمی‌دانستند

است. بطوری که گفته شده مردم جلیل که خود عیسی را دیده و سخنانش را بی‌واسطه شنیده بودند، گوششان بدهکار تبلیغ واعظانی که اعلام می‌داشتند عیسی پسر خداست، نبود.(← دورانت ۶۷۷/۳) یعنی با عنایت به عبارت فوق دست‌کم باید این اختلاف میان مردم و شاگردان یا حواریون را پذیرفت که مردم یا مردمانی بوده‌اند که قایل به الوهیت عیسی نبوده و او را پیامبری بزرگ و چون دیگر پیامبران صاحب معجزات عظیم می‌دانسته‌اند.

تثلیث یا الوهیت، اصل موضوعه‌ی مسیحیت تاریخی

اینکه در اناجیل رسمی چهارگانه در هیچ جا عبارتی یا قولی، چه بتصریح یا به اشاره بر الوهیت عیسی (ع) نیامده، نیز می‌تواند دلیل دیگری در اثبات این حقیقت باشد که اصل الوهیت عیسی مورد اذعان وی نبوده، بلکه از باورها و معتقدات موضوعه‌ی بنیانگذاران آئین مسیحیت تاریخی است.(← بنیامین داوود ۱۷-۱۸) باید به این حقیقت توجه داشت که عیسی، چون دیگر پیامبران الاهی، اغلب با زبان تمثیل، کنایه، استعاره و رمزآلود سخن گفته است. برای نشان دادن این بیانات تمثیلی و عدم درک و فهم صحیح آن از سوی مخاطبین نمونه‌ها و شواهد فراوانی را می‌توان در اناجیل چهارگانه‌ی رسمی یافت و آنها را نشان کرد؛ نظیر اینکه در جائی از «قُدس جسد» یا بدن[1] به هیکل یا معبد خدا تعبیر می‌کند و فریسیانِ مخاطب وی مفهوم حقیقی سخن وی را درک نمی‌کنند و هیکل را در کلام عیسی مرادفِ هیکلِ قدسی خارجی یا همان معبد اورشلیم می‌دانند.(← یوحنا ۱۹/۲-۲۲) بر همین اساس در کلامِ پولس نیز همین تمثیل یا تعبیر به کار رفته است.(← دوم قرنتیان ۱۶/۳-۱۷؛ ۱۶/۶) در جائی دیگر عیسی «بینائی» و «کوری» را در معانی «سلامت باطن» و «کثافت باطن» به کار می‌گیرد.(← یوحنا ۳۹/۹-۴۱) نیز هنگامی که خطاب به شاگردان، آنان را از استفاده‌ی خمیر مایه‌ی

نمونه‌هائی از تعابیر کنائی و تمثیل‌های عیسی در اناجیل

۱- در ترجمه تفسیری عهدجدید «بدن» و «خانه خدا» ترجمه‌شده. (← ترجمه تفسیری ۱۱۵)

فریسی‌ها و صدوقی‌ها باز می‌دارد، شاگردان در فهم سخن عیسی دچار خطا می‌شوند و عیسی آنان را توجه می‌دهد که مراد وی از خمیرمایه «تعلیم» یا اعتقادات است.(← متی ۶/۱۶-۱۲)

هدف عیسی از به کارگیری استعاره‌ی «پدر» و «پسر» تأکید بر صفات جمال الاهی است نه اثبات الوهیت خویش

بر همین اساس در اناجیل هر کجا از خداوند ذکری به میان آمده، اغلب با لفظ «پدر» است و این بسبب وجود شباهت‌های فراوان میان ذات الوهیت در هدایت، لطف، رحمت و رأفت نسبت به بندگان با پدری دلسوز، مهربان و بخشنده است. بر خلاف آئین یهود که خدا را بیشتر با صفات جلال یعنی خدائی واجدِ صفتِ قهر، غضب و انتقام می‌شناخت و می‌شناسانید، عیسی در آموزه‌های خویش می‌کوشید تا بر صفات جمال الاهی، یعنی رأفت، بخشش و محبت تأکید داشته باشد و از این طریق پندار قوم یهود از خداوندِ قهارِ منتقم را اصلاح کند؛ لذا از خداوند به «پدر» تعبیر می‌کند. پس خدای عیسی، خدائی است که در ذاتِ خویش همه‌ی الطاف و مراحم یک پدرِ بخشنده، نیکخواه و رؤف را نسبت به فرزندان خویش داراست و این رابطه‌ی «پدر» و «پسر»ی نه فقط میان شخص عیسی و خداوند، بلکه بین همه‌ی مؤمنین و پارسایان با خداوند برقرار است. در موارد فراوانی از زبان عیسی، خداوند بعنوان پدر پرهیزکاران و مؤمنین حقیقی معرفی شده است:

در بیان عیسی مؤمنان همه پسران خدا و خدا پدر آنان است و بیان هر چهار انجیل دراین باره

> «... احسان کنید و بدون امید عوض قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود... پس رحیم باشید چنانکه پدر شَما نیز رحیم است.»
> (لوقا ۳۵/۶-۳۶)

در این عبارت عیسی مخاطبان را در صورت عمل به کارهای نیک «پسران حضرت اعلی» می‌داند و از خداوند به «پدر شما» تعبیر می‌کند. این تعبیر در جای دیگر نیز چنین آمده:

> «... هرگاه کسی بشما خطا کرده باشد او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمانست خطایای شما را معاف دارد.»(مرقُس ۲۵/۱۱)

نظیر همین تعبیر در موارد دیگر نیز تکرار شده است.(مثلاً ← لوقا

عیسی یهودیان و فریسیان ناپارسا را «پسر»ان شیطان می‌خواند

۲/۱۱؛ ۳۰/۱۲) پس در کلام عیسی، خداوند پدر بخشندگان و درگذرندگان از خطای دیگران و همه‌ی مؤمنین حقیقی تلقی شده و طبیعی است که غیر مؤمنان و ناپرهیزکاران فرزندان شیطان، و ابلیس پدر آنان است. بر همین اساس در انجیل منسوب به یوحنا از قول عیسی خطاب به یهودیان و فریسیان ناپارسا چنین آمده:

«... اگر خدا پدر شما میبود مرا دوست میداشتید... شما از پدر خود ابلیس میباشید... زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.» (یوحنا ۸/۴۲-۴۴)

تشبیه صریح خداوند به «پدر» و مؤمنین به «پسر» در انجیل متی

در انجیل منسوب به متی عیسی بتفصیل و با بیانی روشن و بی‌هیچ ابهامی به موازنه‌ی ویژگی‌ها و شباهت‌های میان خداوند و پدر جسمانی می‌پردازد و می‌کوشد تا از این طریق صفات جمالِ الاهی را به مخاطبین خویش القا و تفهیم کند:

«و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد. یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد. پس هرگاه شما که شریر هستید دادن بخششهای نیکو را باولاد خود میدانید چه‌قدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را بآنانیکه از او سؤآل میکنند خواهد بخشید.» (متی ۹/۷-۱۱؛ ← لوقا ۱۱/۱۱-۱۳)

تکرار استعاره‌ی «پدر» و «پسر» در آثار حواریون

در بیان و اشارات حواریون و رسولان نیز گاهی حقیقت همین تمثیل -یعنی استعاره‌ی پدر از خدا- دیده می‌شود. در کلام نویسنده‌ی انجیل یوحنا مؤمنین «فرزندان خدا» نامیده شده‌اند:

«و امّا بآن کسانیکه او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند...» (یوحنا ۱/۱۲)

در همین انجیل یوحنا، جای دیگر عیسی فدیه‌ای برای همه‌ی انسان‌ها تلقی شده که از آنها به «فرزندان خدا» تعبیر شده است:

«و نه در راه آن طائفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرّقند در یکی جمع کند.» (یوحنا ۱۱/۵۲)

پولس نیز هدایت یافتگان را «پسر»ان خدا می‌خواند

حتی پولس نیز در رساله به رومیان تعبیر «پسر خدا» بودن را بواسطه پیروی از روح خدا به همه‌ی مؤمنین به عیسی نسبت می‌دهد:

«... همهٔ کسانیکه از روح خدا هدایت میشوند ایشان پسران خدایند... همان روح بر روحهای ما شهادت میدهد که فرزندان خدا هستیم...» (رومیان ۱۴/۸-۱۶)

نیز همو در رساله به غلاطیان می‌نویسد:

«... همگی شما بوسیلهٔ ایمان در مسیح عیسی پسران خدا میباشید.» (غلاطیان ۲۶/۳)

یوحنا نیز خداوند واجدِ جمال را «پدر» می‌خواند

همین استعاره و تعبیر در موارد دیگری باز از قول پولس به‌کار رفته است.(مثلاً ← دوم قرنتیان ۱۷/۶-۱۸) در رساله‌ی اول یوحنا نیز چنین آمده:

«ملاحظه کنید چه نوع محبّت پدر بما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم...» (اول یوحنا۱/۳)

با وجود این شواهد و ده‌ها نظیر اینها در اناجیل چهارگانه و رسایل عهدجدید، تردیدی باقی نمی‌ماند که «پدر» استعاره از خداوند و «پسر» استعاره از مؤمن و پارسای حقیقی است. نیز این توهم که پنداشته شود در شواهد ذکر شده از رسایل رسولان مراد از «پدر» عیسی(ع) است، تصور یا تأویلی صحیح و منطقی به نظر نمی‌آید.

نتیجه اینکه استعاره‌های «پدر» و «پسر» هرگز نمی‌توانند مستند الوهیت عیسی باشد

بنابر نمونه‌هائی که در بالا از اناجیل چهارگانه و از زبان عیسی(ع) بعنوان شاهدی بر مدعا آمد، مشکل می‌توان -و نباید- عبارات یا جملاتی راکه عیسی(ع) در آنها از خود با عنوانِ فرزند خداوند یاد می‌کند، مستندی بر الوهیت عیسی قرار داد؛ عباراتی نظیر:

«... پسر خدا هستم.»(یوحنا ۳۶/۱۰)

«چنانکه پدر مرا میشناسد و من پدر را میشناسم و جان خود را در راه گوسفندان مینهم.» (یوحنا۱۵/۱۰)

«... رئیس کهنه از او سؤآل نمود. گفت، آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی. عیسی گفت من هستم...»
(مرقُس ۶۱/۱۴-۶۲)

«... من در پدر هستم و پدر در منست...» (یوحنا۱۰/۱۴)

البته مشروعیت این تأویل را باید در یافته‌ها و اصول علم

هرمنوتیک[1] جُست که به همگان این امکان را می‌دهد تا در تحلیل، تأویل و فهم این متون مقلدِ صرف تفاسیر کهن آبای کلیسا نباشند و هیچ تفسیر و تأویلی از متون مقدس را آخرین تفسیر ندانند. (درباره‌ی هرمنوتیک عهدین ← ۸۷۴/۵؛ Britannica ۹۹٦/۱۴)

این حقیقت، یعنی اینکه عیسی هرگز به الوهیت خویش اشاره نکرده و شواهد فوق هرگز دلیل اذعانِ عیسی بر الوهیت خویش نیست، مورد تأکید بسیاری از محققین و منتقدین کتاب‌مقدس و تاریخ مسیحیت است. در آثار و نظرات محققین آزاداندیش مسیحی چنین آمده که به‌کارگیری استعاره‌های پدر و پسر در کلام عسیی (ع) یا اناجیل چهارگانه اصرار بر اصلِ «نجات بمحض ایمان» است؛ زیرا فرزند برای پذیرفته شدن از سوی پدر خویش چیزی پرداخت نمی‌کند. (← هوردِرن ۱۱) به عبارت دیگر عیسی واژه‌ی پدر را به جای خدا به‌کار می‌گیرد تا محتوای عاطفی آن، یعنی صمیمیت و محبت را به مخاطبان خویش القاکند. (← ویر ٦۹۱) نیچه دراین باره معتقد است، واژه‌ی پدر که در کلام عیسی برابر با خدانهاده شده متضمن «حس کمال و ابدیت» است. (← نیچه، دجال ۷۱) همو در شرح فلسفه‌ی استفاده‌ی واژه‌ی پدر از سوی عیسی و مفهوم حقیقی آن در اناجیل می‌نویسد:

برداشت محققین آزاداندیش مسیحی از دو استعاره‌ی «پدر» و «پسر» در کلام عیسی

سخن نیچه که: همه فرزندان خدا هستند...

> «همه فرزند خدا هستند - مسیح دقیقاً چیز معینی برای خود نمی‌خواهد- در مقام فرزند خدا همه با هم برابرند.»
> (نیچه، دجال ٦۲)

بنابراین به تصویرکشیده شدن خدا از سوی عیسی، در هیأت «پدر» و بیان نسبت مؤمنین با خداوند در قالب رابطه‌ی پدر - فرزندی نباید در مفهوم لفظی و ظاهری، معنا شود. (← ستیس ٦۷۸/۲؛ براون ۲۱) بنابر نوشته‌ی بنیامین داوود، اسقف کاتولیکی که بعدها اسلام آورد:

بنیامین داوود: نه فقط عیسی که همه پسران خدا هستند

> «حضرت عیسی(ع) در پسر خدا بودن یا پسر انسان بودن به هیچوجه تنها و یگانه نیست زیرا اگر مجاز باشیم که خدا را

1- hermeneutics

پدر بنامیم، در آن صورت نه فقط عیسی(ع) بلکه همهٔ انبیاءِ و تمام مؤمنان متّقی پسر خدا و فرزندان خدا هستند.»(بنیامین داوود، ۲۵۲؛ میلر۱۱)

در اناجیل مشروع چهارگانه، همچنانکه گذشت، نه تنها نمی‌توان شاهد و مستندی جهت اثبات الوهیت عیسی یا تثلیث یافت، بلکه در موارد عدیده، شواهدی به چشم می‌آید که با قدری تأمل و تفرّس باید آنها را مقابله و مخالفت عیسی با شایعه و پندار خطای الوهیت خویش در نظر آورد. عیسی در اناجیل، خاصه در سه انجیل نظیر بخلاف عقاید آباءِ کلیسا هرگز خود را همانند و برابر با خدا نمی‌داند؛ (← دورانت ۶۷۰/۳) بلکه بقول جان‌ناس:

جان‌ناس: عیسی خود را پیامبر می‌دانست

«شک نیست که او خود را رسول الاهی می‌دانسته است و یقین داشته که خداوند او را به پیغمبری برانگیخته. او نیز مانند عاموس نبی بر آن بوده که خدا او را برگزیده و برای ارشاد خلایق فرستاده است.» (ناس ۵۹۶)

عیسی هشتاد بار خود را «پسر انسان» نامیده

عیسی جز در اندک مواردی نظیر اینکه خود را با صفات و عناوینی مثل «نور عالم» معرفی کرده (← یوحنا ۱۲/۸) غالباً خود را «پسرانسان» می‌نامد. بطوری که در اناجیل هشتاد مرتبه خود را با این صفت خطاب نموده.(← هاکس ۸۰۶؛ ← هیوم ۳۴۳؛ از جمله‌ی این شواهد ← مرقُس ۳۱/۸؛ لوقا ۴۴/۹؛) اینکه مراد عیسی از به کارگیری صفت «پسرانسان» برای معرفی خود چه بوده است، کاملاً مشخص نیست. البته گفته شده که این احتمال وجود دارد که عیسی با به‌کارگیری این تعبیر می‌خواسته خود را یک بشر عادی و یا حداکثر یک انسان ایده‌آل معرفی کند.(← هیوم ۳۴۳) نیز به اعتقاد برخی محققان و منتقدانِ کتاب‌مقدس، شاید این معما «هیچ وقت کاملاً حل نشود.» (← ناس ۵۹۶) با این وجود این نظر می‌تواند صائب‌ترینِ تحلیل‌ها در این باره باشد که:

مفهوم «پسر انسان» از نظر همفری کارپنتر

«تعبیر پسر انسان [بنی آدم] یکی از حشوهای ویژهٔ عبری برای «بشر» است، و گاه به طور قاطع صرفاً بدین مفهوم به کار می‌رفت. مردم در حین سخن خود را «پسر انسان»

می‌خواندند، بی‌آنکه بخواهند عنوانی برای خود بتراشند، یا چیزی جز «من» بگویند. بعضی از مفسران کتاب‌مقدس معتقدند که منظور عیسی از به کار بردن این اصطلاح همین بود و بس، می‌گویند وی در آن موقع خود را فی الواقع «مردی» یا «این مرد» می‌نامید.»[1] (کارپنتر ۱۰۳)

مفهوم «پسر انسان» در نظر آباء کلیسا

با این وجود آباء کلیسا چنین ادعا می‌کنند که وقتی عیسی از خود با عنوان «پسرانسان» یاد می‌کند به بخشی از کتاب دانیال نبی اشاره دارد که البته اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد -که از نظر بسیاری از منتقدین مردود و غیر قابل قبول است- باز نهایتاً می‌تواند مؤید «موعود» یا «مسیا» بودن عیسی باشد -که بعداً خواهد آمد به هیچوجه چنین نیست- نه تأییدی بر الوهیت وی یا شرکت او در ذات الاهی که از آن به تثلیث تعبیر می‌شود. (← دانیال ۱۳/۷؛ کارپنتر ۱۰۰-۱۲۰؛ بنیامین داوود ۲۵۱-۲۹۴)

پاسخ عیسی به فرستادگان یحیی

درکنار تعبیر عیسی از خود با عنوان «پسرانسان»، او در حوادث و مناسبت‌هائی بگونه‌ای مبهم و مرموز از خویش سخن می‌گوید که در اغلب نمونه‌هائی از این دست مخاطبان و در پی آن خواننده‌ی امروزی اناجیلِ رسمی، مراد و منظور حقیقی عیسی را درنمی‌یابد و در فهم سخن وی درمی‌ماند. هنگامی که فرستادگان یحیی از عیسی می‌پرسند: آیا تو آن پیامبر موعود هستی؟ عیسی نه تنها بر مسیا و موعود بودن خویش اشاره‌ای نمی‌کند، بلکه ضمن یادکردِ معجزاتش در پایان سخن می‌گوید:

«و خوشا به حال کسیکه در من نلغزد.»[2]

(متی ۶/۱۱؛ ← لوقا ۱۹/۷-۲۴)

مراد عیسی از این جمله با توجه به آنچه که درباره‌ی معجزات گفته

۱- این دقیقاً می‌تواند مشابه تکیه‌کلامی باشد که در محاورات رایج در بین فارسی زبانان معمول است، که به جای گفتنِ «من»، «این بنده، من نوعی و یا اینجانب» به کار می‌برند.

۲- در ترجمه تفسیری عهدجدید «نلغزد» به «دچار شک و تردید نشود» معنا شده. (← ترجمه تفسیری ۱۴)

می‌تواند به معنای نفی غلو و اغراق در شخصیت وی باشد. یعنی اعجازهای او نباید دست مایه‌ای در پنداشت وی به «خدائی» گردد. چنانکه در انجیل مرقُس آمده، معجزات عیسی در کفرناحوم و کنار دریاچه‌ی جلیل سبب شد تا مردم وی را خدا بخوانند؛ بطوری که:

درخواست عیسی از کسانی که وی را «پسر خدا» خواندند

«و ارواح پلید چون او را دیدند پیش او بروی درافتادند و فریاد کنان میگفتند که تو پسر خدا هستی. و ایشانرا بتأکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.»
(مرقُس۱۱/۳-۱۲؛ لوقا ۴۱/۴)

منظور عیسی از اینکه «او را شهرت ندهند» چیست؟

انجیل‌نویس‌ها معلوم نکرده‌اند که عیسی آنان را از «شهرت» دادن چه چیزی نهی کرده است؟ آیا آنان را از بیان و افشای معجزات منع کرده؟ البته این چندان معقول به نظر نمی‌آید که پیامبری امر کند که «رسول» بودن وی را پنهان کنند و این دقیقاً با هدف رسالت رسولان در تضاد است. آیا نمی‌توان چنین پنداشت که عیسی آنها را از ترویج الوهیت و «پسر خدا» بودن او باز داشته است؟

پاسخ عیسی در توصیف شخصیت خویش

اینکه عیسی نظر مردم درباره‌ی خود را از شاگردان سؤال می‌کند، نیز مهم است و قطعاً در مورد آن حساسیت دارد. اما چرا پاسخ وی درباره‌ی شخصیت حقیقی خود یا سکوت است و یا سخنی مبهم؟

«و عیسی با شاگردان خود بدهات قیصریّهٔ فیلپُّس رفت و در راه از شاگردانش پرسیده گفت مردم مرا که میدانند. ایشان جواب دادند که یحییٰ تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیاءِ. او از ایشان پرسید شما مرا که میدانید پطرس در جواب او گفت تو مسیح هستی. پس ایشانرا فرمود که هیچکس را از او خبر ندهند.» (مرقُس ۲۷/۸-۳۰)

آیا این سکوت یا ابهام عیسی نمی‌تواند به معنای نفی الوهیت –نیز مسیا بودن– خویش باشد؟

پاسخ مبهم عیسی به رؤسای کاهنان در معرفی خویش

در آنچه که اناجیل رسمی بعنوان محاکمه و رویاروئی رؤسای کاهنان یهود با عیسی گزارش کرده‌اند. پاسخی از عیسی نقل شده که هر چند بنیانگذاران اصول مسیحیت آن را سندی در اعتراف عیسی به

فرزندی خدا قرارداده‌اند؛ لیکن این سخن منسوب به عیسی نیز همچنان مبهم و نارساست. کاهنان و کاتبان به عیسی می‌گویند:

«... پس تو پسر خدا هستی، او بایشان گفت شما میگوئید که من هستم.» (لوقا ۷۰/۲۲؛ ← متی ۶۳/۲۶-۶۴؛ ۱۱/۲۷؛ یوحنا۱۹/۱۸-۲۱ و ۳۳-۳۷؛ قس: مرقُس ۶۱/۱۴-۶۲.)[1]

در هیچ کجای این عبارت تأییدی از عیسی بر آنچه که کاهنان برای محکومیت وی گفته‌اند دیده نمی‌شود؛ بلکه در پاسخی که به عیسی نسبت داده شده، وی بیان آن قول -یعنی پسر خدا بودن خویش- را به کاهنان نسبت می‌دهد و خود را از باور بدان مبرّا می‌داند.[2] در جائی عیسی هنگام گفت‌وگو با یکی از کاتبان فریسی بر وحدانیت خدا تأکید می‌ورزد و آن را «اوّل همهٔ احکام» می‌خواند.(← مَرقُس ۲۹/۱۲) آن فریسی نیز آن را مطابق با تعالیم و شریعت موسوی خویش می‌یابد و لب به تحسین و تکریم عیسی می‌گشاید.(← مرقُس ۳۲/۱۲) مهم‌تر اینکه عیسی در مناجات آخرین خویش، بنابر آنچه که در انجیل منسوب به یوحنا آمده حیات جاودانی را در اعتقاد به وحدانیت خدا و «رسول» بودن خود می‌داند. خطاب به خداوند می‌گوید:

تأکید عیسی بر وحدانیت خدا، مطابق با شریعت موسی

عیسی حیات جاودانی را در اعتقاد به وحدانیت خدا و پیامبر بودن خویش می‌داند

«و حیات جاودانی این است که ترا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح راکه فرستادی بشناسند.» (یوحنا ۳/۱۷)

و در همان مناجات بر شناخت اطرافیان، او را بعنوان فرستاده یا پیامبر الاهی تأکید می‌کند.(← یوحنا ۲۵/۱۷) عبارت بالا بدین معناست که گویا عیسی می‌خواهد بگوید مردم هنوز او را نشناخته‌اند. در کلام رسولان و حواریون نیز علی‌رغم اینکه اغلب عیسی بعنوان پسر خدا، خداوند و شریک در الوهیت معرفی می‌شود، گاهی از او با عناوینی که

پطرس عیسی را بنده‌ی «خدا» خوانده است

۱- در روایت مرقُس عینِ آنچه که در گزارش لوقا آمده، نقل شده؛ منتها با حذف «شما میگوئید که»؛ اما پس از آن بلافاصله عیسی خود را «پسر انسان» معرفی می‌کند.(← مرقُس ۶۱/۱۴-۶۲)

۲- البته در ترجمهٔ تفسیری عهدجدید پاسخ عیسی چنین آمده: «بله، همینطور است که می‌گوئید.» (ترجمه تفسیری ۱۰۹)

حاکی از عقیده به انسان بودن وی است نام برده شده. در کتاب اعمال‌رسولان از قول پطرس، عیسی «بندهٔ» خدا نامیده شده[1] (← رسولان ۱۳/۳) و در جایی دیگر از عیسی با عنوان «بندهٔ قدّوس» خدا یاد شده[2] است. (← رسولان ۲۷/۴ و ۳۰)

منطق اثبات اصل تثلیث

از این همه که بگذریم منطق اثبات اصل تثلیث نیز محل تأمل است. توماس آکویناس که از بزرگترین متفکران فلسفه‌ی مدرسی قرون وسطی و صاحب اثری بزرگ در موضوع الاهیات مسیحی است، همچنانکه پیش‌تر آمد، اصل تثلیث را همچون بسیاری دیگر از اصول بنیادین آئین مسیحیت خارج از حوزه‌ی استدلال عقلانی می‌داند. او با وجود تلاشی که در تطبیق اصول نظری مسیحیت با فلسفه‌ی ارسطوئی صرف کرده، حداکثر توجیهی که برای اثبات نظریه‌ی تثلیث عنوان کرده این است که نظریه‌ی تثلیث با دلایل عقلانی قابل اثبات نیست؛ لیکن هیچ مغایرت و منافاتی هم با عقل ندارد! (← ویر ۷۳۳/۲-۷۳۴؛ راسل ۶۳۴/۱) به همین دلیل بغرنج و نامفهوم بودن اصل نظری تثلیث همواره باعث سرگردانی الاهیون مسیحی بوده است. کری وُلف، مؤلف کتاب «درباره مفهوم انجیلها» می‌نویسد:

برهان‌ناپذیر بودن اصل تثلیث در بیان کری ولف

> «بنابر تعالیم کلیسا خدا واحد و یگانه است، لیکن در عین حال در وجود «سه شخص» یا «سه صورت» تجلّی می‌کند: اب و ابن و روح‌القدس. این سه شخص از هم جدایی ناپذیرند زیرا تثلیث «غیر قابل تقسیم و لاینفک» است، ولی در عین حال هر یک از اجزای تثلیث بالاستقلال وجود دارند. مثلاً وقتی که روح‌القدس بر مریم عذرا ظاهر شده است تا عیسی را برای او به وجود بیاورد مسلّماً جدا از آن دو فرد دیگر آمده است. بنابراین تثلیثِ «غیر قابلِ تقسیم»

۱- ترجمه تفسیری عهدجدید آن را «خدمتگزار» ترجمه کرده. (← ترجمه تفسیری ۱۴۹)

۲- ترجمه تفسیری عهدجدید آن را «خدمتگزار مقدس» ترجمه کرده. (← ترجمه تفسیری ۱۵۱)

تقسیم شده است! انجیل‌ها نقل می‌کنند که پس از آن عیسی ده‌ها سال بر زمین زیسته است. آیا او در آن مدت از خدای پدر جدا بوده یا در عین اینکه شکل آدمی داشته «غیر قابل تقسیم و لاینفک» باقی مانده است؟ اگر جدا بوده است پس تثلیث «قابل تقسیم» است و مسیحیان [البتّه مسیحیان قائل به تثلیث] نه یک خدا بلکه سه خدا را می‌پرستند. اگر از آن دوی دیگر جدا نبوده است پس خدای پدر (اب) و روح‌القدس نیز با او به صورت انسان بوده، با او تازیانه خورده، محاکمه شده و بر بالای صلیب جان سپرده‌اند. بنابراین خدای پدر (اب) نه تنها پسر خود بلکه خود و روح‌القدس را نیز فداکرده است. ... مبلّغان آیین مسیح خود معترفند به اینکه قضیهٔ تثلیث مافوق فهم آنها است. قدر مسلّم آنکه این سه فرد که یکی بیش نیستند و این فرد که سه تن است مسئله‌ای است بسیار بغرنج و حتی کاملاً نامعقول.

اعتراف ترتولین، پدر روحانی کلیسا در نامعقول بودن اصل تثلیث

لابد گفتهٔ مشهور ترتولین دانشمند دینی عهد باستان و «پدر روحانی کلیسا» را شنیده‌اید که گفت: Credo quia absurdum (یعنی: من باور می‌کنم گرچه نامعقول است)؛ به عبارت دیگر تثلیث را فقط باید به صرف گفته پذیرفت، چون فهم آن ممکن نیست.» (ولف ۱۷-۱۸؛ نیز ← ستیس ۷۰۹/۲۱-۷۱۶؛ بنیامین داوود ۲۵۲-۲۵۳؛ براون ۱۸)[1]

برداشت برخی از اندیشمندان معاصر مسیحی از اصل تثلیث، با استناد به انجیل یوحنا

۱- البته اشاره به این نکته در اینجا لازم است که گروهی از اندیشمندان مسیحی، امروزه تثلیث را به شیوه‌ی اعتقادنامه‌های صدر تاریخ مسیحیت تفسیر و توجیه نمی‌کنند و عیسی را با خدا همذات نمی‌دانند؛ بلکه از نوشته‌ها و آثار آنان چنین برمی‌آید که عیسی تجلی و نمودی از صفاتِ الاهی است. صفاتی که هر انسانی می‌تواند آنها را کسب کند و متصف بدان صفات باشد.(← هوردِرن ۷۰) به عبارت دیگر عیسی خود را بطور کامل به خدا تسلیم نمود و همین باعث شد تا خدا در او نمایان گردد.(← هوردِرن ۷۸) بنابراین عیسی مظهر و نماد یک انسانِ ایده‌آل خداست.(← هوردِرن ۱۵۲) لذا می‌توان این عبارتِ انجیل منسوب به یوحنا را مستند این نظر قرار داد: «فیلپُس بوی گفت ای آقا پدر را بما نشان ده که ما را کافیست. عیسی بدو گفت ای فیلپُس در اینمدّت با شما بوده‌ام آیا مرا نشناختهٔ کسیکه مرا دید پدر را دیده است پس چگونه تو میگوئی پدر را بما نشان ده.» (یوحنا ۸/۱۴-۹) پولس در ←

تاریخچه و روند تحکیم و تثبیتِ اصل تثلیث، نیز نوع برخورد و رویاروئی گروه کثیری از اندیشمندانِ مسیحی در طول تاریخ با نظریه الوهیت عیسی این واقعیت را اثبات می‌کندکه نفی تثلیث هرگز به معنای انکار اصلی از اصولِ اساسی آئینی که عیسی آن را بنیان‌گذارد -یعنی مسیحیت حقیقی- نیست. از همان سالهای آغازین تاریخ مسیحیت مباحثات و مجادلات فراوانی پیرامون اصل تثلیث وجود داشته است که متأسفانه بخاطر تلاشی که آباءِ کلیسا در عدم طرح این مباحث داشته‌اند امروزه آثار چندانی از این استدلال‌ها و مباحثه‌ها به جا نمانده است.(←بنیامین داوود ۱۲) با این وجود در تحقیقات و تأملاتی که محققین و منتقدین کتاب‌مقدس و اندیشمندان و مورخین مسیحی عرضه داشته‌اند به پاره‌ای از این اختلافات و مجادلات در موضوع پذیرش اصل تثلیث اشاره شده است.(← هوردرن ۱۸-۲۰؛ ویر ۷۲۹/۲-۷۳۴؛ دورانت ۷۶۸/۳-۷۷۱؛ ۱۲/۴ و ۶۰ و ۶۸۲؛ راسل ۶۲۵/۱؛ ناس ۶۳۳-۶۳۵؛ مصاحب۱۱۱/۱ ذیل «آریانیسم») نه تنها این مجادلات و اختلاف‌های مطرح در نخستین سال‌های تاریخ مسیحیت که پیرامون نظریه‌ی تثلیث جریان داشت از میان نرفت، بلکه تا سده‌های بعدی نیز همچنان تداوم داشت. بطوری‌که این موضوع در طول سال‌های قرون وسطی یکی از موضوعات مهم مورد منازعه‌ی جهان مسیحیت و سبب ایجاد تنش‌های شدید درون دینی گردید.(← هلزی هال ۱۳۵)

در طول تاریخ مسیحیت اصل تثلیث موضوع مجادلات فراوانی بوده است

در نیمه‌ی اول سده‌ی هفدهم میلادی شکاکان فراوانی پدید آمدند که همه الوهیت عیسی را انکار می‌کردند.(← دورانت ۲۲۰/۷) نیز در سال‌های پایانی سده شانزدهم و آغاز قرن هفدهم میلادی در درون مذهب پروتستان مکتبی بر اساس افکار و اندیشه‌های یکی از

شکاکان قرن هفدهم میلادی و انکار الوهیت عیسی

← اولین رساله به تیموتاؤس، عیسی را انسان متوسط یا واسطه‌ی میان خدای واحد و آدمیان معرفی می‌کند.(← اول تیموتاؤس ۵/۲-۶) واضح است که میان این تحلیل و برداشت تا اصل یا پندار تثلیث چه میزان فاصله است.

اندیشمندان مسیحی ایتالیائی به نام سوسینوس[1] (۱۵۳۹-۱۶۰۴م) پدید آمد که بعداً با عنوانِ سوسیانیزم[2] اعلان موجودیت کرد. پیروان آن معتقد بودند که اصل تثلیث نتیجه‌ی تأثیر اندیشه‌ی فلاسفه‌ی یونان در تدوین اعتقاد نامه‌های مسیحی است. بر همین اساس سوسیانیزم‌ها الوهیت عیسی را انکار می‌کردند و فقط او را انسانِ برتر و پیامبری الاهی می‌دانستند.(← هوردرن ۳۴؛ Britannica ۹۲۸/۱۰؛ براون ۳۰؛ مصاحب ۱۳۷۵/۱) سوسیانیزم مقدمه‌ی پیدایش مکتب اونیتاریانیسم شد، و همچنانکه پیش‌تر گذشت بنیانگذار این فرقه یکی از الاهیون و پزشکان اسپانیائی به نام میکائیل سروتوس (۱۵۱۱-۱۵۵۳م) بود. سروتوس در سال ۱۵۳۱ میلادی کتابی موسوم به «درباره‌ی خطاهای تثلیث» منتشر کرد و در آن اعلام داشت که اعتقاد به اصل تثلیث و الوهیت عیسی، که عقیده به آن در اعتقادنامه‌ی نیقیه حتمی، لازم و شرط مسیحی بودن دانسته شده، در اناجیل عهدجدید نیامده است. وی تصریح داشت که اعتقاد به تثلیث و الوهیت عیسی کفر محض و نفی وحدانیت خداوند است و بر این باور بود که اصل تثلیث از عقاید جعلی کلیسای کاتولیك است و در هیچ‌کجای اناجیل به الوهیت عیسی اشاره‌ای نشده و حقیقتِ تثلیث یعنی ترکیب اجزای ثلاثه‌ی پدر، پسر، روح‌القدس در خدائی واحد امری محال و ناممکن و بلحاظ عقلی و منطقی مردود است. معتقدات وی نه تنها مورد حمله‌ی کاتولیك‌ها قرار گرفت، بلکه بخلاف آنچه که انتظار داشت سرانجام عقاید او موجب برانگیخته شدن خشم مارتین لوتر و پیروان پروتستانیزم هم شد[3]. وی که از همان آغاز به کفر و الحاد محکوم شده بود بیست و دو

سوسیانیزم‌ها منشأ تثلیث را اصول فلسفه‌ی یونانی دانسته‌اند

سروتوس بنیانگذار اونیتاریانیسم که با تألیف کتاب «درباره‌ی خطاهای تثلیث» الوهیت عیسی را انکار کرد و آن را امری محال و برابر با کفر دانست

سروتوس بسبب مخالفت با تثلیث در آتش سوزانده شد

۱– Socinus ۲– Socinianism

۳– این اعتراض مارتین لوتر و دیگر بزرگان نهضت پروتستان شاید بدین سبب بود که اصلاح مذهبی مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶م) بخاطر شرایط ویژه‌ی آن دوران و فساد دستگاه کلیسا نمی توانست به عقاید و باورهای کلامی – فلسفی مسیحیت بپردازد. به همین ←

سال پس از انتشار اثر جنجال برانگیز خویش در ژنو از سوی کالونی‌ها (= پیروان کالون) در آتش سوزانده شد.(← ناس ۶۸۰-۶۸۱؛ دورانت ۵۶۶/۶)، پیروان سروتوس در سال ۱۵۶۱ اعترافنامه‌ی ایمانی خود را که متضمن اعتراف به پیامبر بودن عیسی و انکار الوهیت وی و چند اصل دیگر بود، در لهستان منتشر ساختند و چند سال بعد کلیسائی مستقل تشکیل دادند.(← دورانت ۷۳۹/۶-۷۴۰) اگرچه اونیتاریانیسم در آغاز بعنوان فرقه‌ای بدعتگذار مورد خشم جامعه‌ی مسیحیت متعصب قرار گرفت، بطوری که در سال ۱۵۷۰ میلادی وقتی دو تن از پیروان این فرقه الوهیت عیسی را انکار کردند، اعدام شدند، (← دورانت ۶۵۰/۷) لیکن بعدها بعنوان فرقه‌ای رسمی مورد قبول جامعه‌ی مسیحی واقع شد، (← دورانت ۲۲۴/۷) و بتدریج در ایتالیا، سوئیس، هلند، انگلستان و امریکا پیروانی یافت و رفته رفته در میان دیگر مذاهب ریشه دوانید.(← مصاحب ۳۱۱/۱ و ۱۲۸۹؛ دورانت ۷۲۰/۷؛ هوردرن ۴۴) امروزه در ایالات متحده‌ی آمریکا، مجارستان و در دیگر کشورهای مذکور، اونیتاریان‌های فراوانی زندگی می‌کنند. یکی از مناطقی که بیشترین پیروان اونیتاریانیسم را در خود جای داده، کشور رومانی است.(← مولند ۳۰۹-۳۱۳)

اعترافنامه‌ی اونیتاریانیسم‌ها در اعتقاد به پیامبر بودن عیسی

رشد مخالفت با تثلیث همزمان با پیشرفت علوم

پی‌آمدِ این جریان سبب شد تا در سده‌ی هجدهم میلادی همزمان با رشد علوم عده‌ی فراوانی از اندیشمندان و متفکران در اروپا، خاصه در انگلستان، به مخالفت با نظریه‌ی تثلیث پرداختند و در پنهان الوهیت عیسی را انکار کردند، که البته از این گروه نیز اغلب بعنوان پیروان اونیتاریانیسم یاد شده است.(← ناس ۶۹۴)

→ دلیل بود که عقاید سروتوس بموازاتِ همه‌ی مذاهب مسیحی مورد هجوم و مخالفت شدید پروتستان‌ها نیز واقع شد و سروتوس به دست کالونی‌ها، که پروتستان بودند، مجازات و زنده در آتش سوزانده شد. البته امروزه مسلّم شده که پروتستان‌ها گرایش بیشتری به اونیتاریانیسم یا عقاید مشابه عقاید اونیتاریان‌ها -که خود در اصل پروتستان هستند، نه ارتدوکس و کاتولیک- دارند.

این جریانات فکری، اگرچه در تغییر عقاید رسمی و فراگیر جهان مسیحیت ناتوان باقی ماندند، لیکن هر یک تأثیری هرچند ناچیز در تحول دیدگاه و نگرش پیروان خویش نهادند. بموازات این تحولات، حرکت‌های معترضانه‌ی شخصی و پراکنده به اصول نظری بنیان نهاده‌ی آباءِ کلیسا، خاصه تثلیث مطرح بوده است. درگوشه و کنار جهان مسیحیت اندیشمندان فراوانی بوده‌اند که به مخالفت با الوهیت عیسی برخاسته و اغلب از سوی کلیسا محکوم به مرگ و در آتش سوزانده شده‌اند.

مخالفین اصل تثلیث محکوم به مرگ بودند

از جمله‌ی این معترضین بونیفاکیوس هشتم[1] است که از ۱۲۹۴ تا ۱۳۰۳ میلادی در سمت پاپ و در رأس کلیسای کاتولیک قرار داشته است. به شهادت چند تن از روحانیون، یک سال قبل از اینکه بعنوان «پاپ» برگزیده شود از وی شنیده شده که گفته است:

اذعان پاپ بونیفاکیوس هشتم به اینکه اعتقاد به تثلیث پنداری ابلهانه است

«... ابلهانه است انسان معتقد باشد که خدا در عین حال هم یکی است و هم سه تا... یا آنکه خدا به صورت آدمی درآمده باشد.» (دورانت ۱۰۹۸/۴)

پزشک ایتالیائی، گابریله داسالو[2]، یکی دیگر از مخالفین تثلیث و از جمله منکران الوهیت عیسی است که در سال ۱۴۹۷ میلادی توانست از مجازات کلیسا جان سالم بدر برد.(← دورانت ۶۰۵/۵) یکی دیگر از معترضین به تثلیث سباستین کاستالیون[3] (۱۵۱۵-۱۵۶۳م) الاهی‌دان فرانسوی و پیرو مذهب پروتستان است.(←ویل دورانت ۵۷۵/۶) دسیدریوس اراسموس[4] کشیش کاتولیک و فیلسوف مشهور هلندی (۱۴۶۹-۱۵۳۶م) نیز منکر اصل تثلیث و تجسم عیسی(ع) بوده است. وی در سال ۱۵۰۹ اثر مشهور خویش موسوم به «در ستایش دیوانگی» را -که به فارسی نیز ترجمه شده- منتشر ساخت. (←دورانت ۳۴۸/۶؛ مصاحب ۸۲/۱) یکی از مشهورترین مخالفین تثلیث که تا آخرین

گابریل داسالو در زمره‌ی مخالفین تثلیث

سباستین کاستالیون معترض به تثلیث

اراسموس منکر تثلیث و تألیف کتاب «در ستایش دیوانگی»

جوردانو برونو، کشیش منکر تثلیث که در آتش سوزانده شد

1- Boniface VIII
2- Gabriele dasalo
3- Castellion
4- Erasmus

لحظات و در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها به هیچوجه الوهیت عیسی را نپذیرفت، فیلسوف و کشیش معروف ایتالیائی جوردانو برونو[۱] (۱۵۴۸–۱۶۰۰م) است. او پس از مقاومتی سرسختانه سرانجام در شهر ونیز از سوی دادگاه تفتیش عقاید محکوم به مرگ گردید و زنده در آتش سوزانده شد. (← هلزی هال ۱۷۱؛ دورانت ۶۰۶/۵ و ۷۲۲/۷-۷۳۱)

وانینی راهب مسیحی، انکار الوهیت، قطع زبان و محکومیت به مرگ

جولیو چزاره وانینی[۲] (۱۵۸۵–۱۶۱۹م) راهب مسیحی و پزشک ایتالیائی از دیگر مخالفین الوهیت عیسی است که در شهر تولوز فرانسه از سوی آباء کلیسا محکوم به مرگ و پس از قطع زبانش در آتش سوزانده شد. (← ولف ۱۲۸؛ بیرشک ۹۰۷) از دیگر مخالفین اصل تثلیث

سویدن بورگ، بنیانگذار «کلیسای جدید» و مخالفت با تثلیث

یا الوهیت عیسی، سیودن بورگ[۳] (۱۶۸۸–۱۷۷۲م) فیلسوف مشهور سوئدی است که پیروان وی در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم میلادی در انگلستان کلیسائی موسوم به «کلیسای جدید» رابنیان‌گذاردند و توانستند افکار وی را علاوه بر انگلستان در امریکا و افریقا نیز ترویج کنند. (← مولند ۲۹۰-۲۹۲) از جمله‌ی مشهورترین مخالفین الوهیت عیسی

تولستوی نیز منکر الوهیت عیسی بود و سرانجام تکفیر شد

لئو تولستوی[۴] (۱۸۲۸–۱۹۱۰م) ادیب، نویسنده، مصلح و فیلسوف بزرگ روسیِ معاصر است که کلیسا وی را در ۱۹۰۱ میلادی به کفر محکوم کرد. (← ولف ۱۰۴؛ مصاحب ۶۸۹/۱)

آزاداندیشان معاصر مسیحی و مخالفت با اصول اعتقاد نامه‌ها، خاصه اصل تثلیث

در عصر حاضر نیز معتقدات مسیحیتِ سنتی مورد مخالفت و اعتراض گروه کثیری از آزاداندیشان و نظریه پردازان مسیحی است. آنان مضامین اعتقادنامه‌ها را اصولی خرافی و موجب عقب ماندگی دین مسیحیت می‌دانند و بر این باورند که نظریه‌ی تثلیث، که در قالب مفاهیم خود ساخته‌ی بنیانگذاران این نظریه در سده‌های چهارم و پنجم میلادی تدوین شده، در افکار و اذهان نسل جدید بی‌منطق جلوه می‌کند و موجب گریز و نفرتِ مسیحیان نواندیش است. (←ویر ۷۷۸؛

۱– Giordano Bruno
۲– Vanini
۳– Sweden borg
۴– Tolstoy

آزاداندیشان معاصر مسیحیت عیسی را پیامبر می‌دانند، نه خدا

هوردِرن ٦۴) امروزه آزاداندیشان مسیحی از عیسائی سخن می‌گویند که انسانی متعالی، یعنی پیامبر الاهی است، نه آنچنانکه در اعتقادنامه‌ها آمده، پسر خدا. اینان اعتقاد به اینکه عیسی پسر خداست را پنداری ساده‌لوحانه، غیرمنطقی و مملو از تناقض می‌دانند. (←هوردِرن ۵۸، ٦۵، ۱۱۳،۷۵)

خدا بر صلیب، گزافه‌ای هولناک

نیچه[1] (۱۸۴۴-۱۹۰۰م) فیلسوف مشهور مسیحیِ آلمانی در نفی تثلیث می‌نویسد:

> «مردم روزگار نو، که نسبت به همهٔ تعبیرهای مسیحی حساسیّت خود را از دست داده‌اند، حس چشائیشان دیگر نمی‌تواند مانند مردم روزگار باستان حس کند که فرمولِ ناجورِ «خدا بر صلیب» چه هولناک گزافه‌ای است.»
> (نیچه، فراسوی نیک و بد ۹۱)

پیروان فرقه‌ی دوستیک عیسی را مصلوب واقعی نمی‌دانند

نیچه با این سخن خود نه تنها الوهیت عیسی را انکار می‌کند، بلکه تلویحاً گویا اعتقاد به تصلیب عیسی را نیز مردود می‌شمارد، که این شبیه نظر یکی از فرقه‌های مسیحیِ فعال در سده‌ی نخست تاریخ مسیحیت، موسوم به فرقه‌ی «دوستیک» است. (←اول یوحنا ۱/۴-۳؛ دوم‌یوحنا ۷؛ راسل ۴٦۲/۱؛ cambridge ۳۵۰؛ Britannica ۱۴۴/۴)

شلایر ماخر و انکار تثلیث

شلایرماخر[2] (۱۷٦۸-۱۸۳۴م) الاهی‌دان و فیلسوف آلمانی نیز از معترضین و مخالفین تثلیث در قرن نوزدهم میلادی است. (← براون ۱۱۱-۱۱۲) در میان فلاسفه‌ی یکی دو سده‌ی اخیر مسیحی، کانت[3]

کانت عیسی را تنها یک پیامبر می‌داند

(۱۷۲۴-۱۸۰۴م) فیلسوف بزرگ آلمانی هم بی‌آنکه بصراحت از عیسی نام ببرد، بر این باور است که عیسی نه خدا و نه پسر خدا، بلکه انسانی مورد قبول خدا و سرمشقی برای دیگر انسان‌ها، یا به تعبیری ساده، پیامبری بزرگ بوده است. (← براون۱۰۲)

انجام سخن اینکه عیسی در نظر گروه کثیری از فلاسفه و

۱- Nietzsche
۲- Schleiermacher
۳- Kant

اندیشمندان آزاداندیش مسیحی، تنها انسانی است واجد صفات کمالِ انسانی و پیامبری الاهی که جهت هدایت مردمان به رسالتی بزرگ برانگیخته شده است. (← براون ۲۳۷-۲۴۵)

نتیجه اینکه نفی‌الوهیت عیسی در انجیل‌برنابا، هرگز مخالفت با اصلی از اصول «مسیحیت حقیقی» نیست

بر این اساس و بنا بر دلایلی که از اناجیل رسمی، رسایل عهدجدید، آرا و عقاید بزرگان مسیحی در طول سده‌های پیشین و نظرات اندیشمدانِ نظریه‌پرداز و فلاسفه‌ی مسیحی ارائه شد نفی الوهیت عیسی و نظریه‌ی تثلیث از سوی نویسنده‌ی انجیل منسوب به برنابا، به هیچوجه انکار اصلی از اصول بدیهی و حقیقی الاهی و مورد تأکید عیسی (ع) نبوده و نیست. همانگونه‌که آمد، نه تنها اناجیل رسمی اشاره‌ای به الوهیت عیسی نکرده‌اند، بلکه کثیری از علمای بزرگ، فلاسفه و اندیشمندان مشهور جهان مسیحیت اصلِ تثلیث را ابداعِ آباءِ کلیسا، غیر منطقی و فهم و درک نظریه‌ی تثلیث و تجسم خداوند در هیأت عیسی را محال و ناممکن می‌دانند.

سکوت اناجیل رسمی درباره‌ی مسیائی عیسی

انکار «مسیا»ئی (= موعود وعده داده شده) عیسی نیز همچون نفی الوهیت هرگز مساوی با انکار مدعا، اقوال یا معتقدات حضرت عیسی(ع) نبوده و نیست. اناجیل رسمیِ عهدجدید نیز هیچ کدام بصراحت عیسی را پیامبر موعودِ وعده داده شده در عهد قدیم نمی‌دانند. (مثلاً← تثنیه ۱۵/۱۸-۲۲؛ میکاه ۲/۵؛ هاکس ۸۰۶-۸۰۸) بزرگترین شاهد این مدعا برخی پاسخ‌های مبهم عیسی به پرسش‌هائی است که درباره‌ی «مسیا»بودن وی در اناجیل چهارگانه‌ی رسمی آمده است.

پاسخ مبهم عیسی، توأم با انکار مسیائی خویش

مثلاً وقتی فرستادگان یحیی از عیسی می‌پرسند که آیا او همان پیامبر موعود و «مسیا»ی بشارت داده شده در اسفار عهدقدیم است؟ وی بجای ادای پاسخ صریح به ذکر معجزاتِ خویش می‌پردازد و سرانجام می‌گوید:

«و خوشا بحال کسیکه در من نلغزد.»

(متی ۲/۱۱-۶ ← لوقا ۱۸/۷-۲۳)

پیداست که این سخن عیسی پاسخِ روشنِ پرسش شاگردان یحیی

یحیی نیز عیسی را «مسیا» ندانسته

نبوده و در اصل با تأمل در آن می‌توان گفت که وی مسیائی خویش را نفی کرده است. (← دورانت ۶۹۹/۳–۶۷۰) وقتی شاگردان یحیی درباره‌ی عیسی از او سؤال می‌کنند، یحیی در عین اینکه «مسیا» بودن خویش را نفی کرده و از شأن والای عیسی سخن می‌گوید، اما در عین حال به هیچوجه اصراری بر «مسیا»ئی عیسی نیز ندارد. (← یوحنا ۲۲/۳–۳۶)

تأکید عیسی بر اینکه مسیا از نسل داوود نیست

عیسی (ع) در خطاب به کاهنان یهود و فریسی‌ها بر این نکته که مسیاءِ موعود از نسل داوود نیست تأکید دارد.[۱] (←متی ۴۱/۲۲–۴۶؛ مرقُس ۳۵/۱۲–۳۷؛ لوقا ۴۱/۲۰–۴۵؛ قس: رسولان ۳۴/۲–۳۶؛ برنابا ۲۳/۴۳–۳۱؛ ← بنیامین داوود ۸۴–۹۶) حال آنکه در اناجیل عیسی (ع) از نسل داوود معرفی شده. (مثلاً ← متی ۱/۶) عیسی وقتی از حواریون می‌پرسد که مردم درباره‌ی وی چه فکر می‌کنند؛ بعد از شنیدن پاسخ

درخواست عیسی از شاگردان

شاگردان که بعضی او را همان پیامبر موعود می‌دانند، حواریون را از اینکه «مسیح» بودن وی را ترویج کنند، بر حذر می‌دارد، (← متی ۲۰/۱۶) و البته این منع عیسی می‌تواند نشانِ عدم اعتقاد وی به مسیائی خویش باشد. عیسی هنگام خطاب به اهالی اورشلیم از کسی سخن می‌گوید که بعد از وی از جانب خدا برای هدایت مردم خواهد آمد.

نظر جان‌ناس درباره‌ی عیسی و انتظار پیامبر موعود

(← متی ۳۸/۲۳–۳۹؛ قس: ترجمهٔ تفسیری ۲۴) عیسی نه تنها خود را پیامبر بشارت داده شده در اسفار عهدقدیم نمی‌داند؛ بلکه از پاره‌ای سخنان و خطابه‌های وی در اناجیل چهارگانه‌ی عهدجدید خاصه در یوحنا، چنین برمی‌آید که وی آمدن پیامبر موعود را وعده داده و خود نیز همچون مردم قوم اسرائیل امید به آمدن آن پیامبر را در درون خویش احساس می‌کرده است. (← ناس ۵۹۳–۵۹۴)

منظور عیسی از «فارقلیط، تسلّی دهنده یا پشتیبان و تسلّی بخش» که بوده؟

در انجیل منسوب به یوحنا مکرراً از «فارقلیط» سخن به میان آمده. گفته شده که این واژه اصطلاحی بوده که در تداول یهودیان سده‌ی اول

۱– این مطلب با آنچه که در یوحنا ۴۱/۷ – ۴۴ به اعتبار میکاه نبی ۲/۵ آمده است؛ نیز اعترافِ عیسی به مسیائی خویش که در یوحنا ۲۵/۴ – ۲۷ بیان شده منافات دارد.

میلادی به معنی شفیع و مدافع به‌کار می‌رفته است. (← بوکای ۱۴۵) در ترجمه‌ی عهدجدید فارسی، که از سوی انجمن بین المللی گدیونز در سال ۱۹۰۴ میلادی صورت گرفته، به جای «فارقلیط»، «تسلّی دهنده» (← یوحنا ۷/۱٦) وگاه مرادف با روح‌القدس (← یوحنا ۲٦/۱۴) ذکر شده. در ترجمه‌ی تفسیری عهدجدید نیز «پشتیبان و تسلّی بخش» معنا شده است. (← ترجمه تفسیری ۱۳۷) در اینکه این «فارقلیط» یا «تسلّی دهنده» آیا بواقع بنا بر تفسیری که از سوی آباء کلیسا ارائه شده همان روح‌القدس باشد، تردیدی جدی است. چه، این واژه تنها در انجیل منسوب به یوحنا آمده و روح‌القدس در همه‌ی چهارانجیل – از جمله انجیل منسوب به یوحنا– به همین اسم شناخته شده و بارها با همین عنوان یعنی روح‌القدس، از او سخن رفته است. بنابراین ضرورتی در به‌کارگیری «فارقلیط» یا «تسلّی دهنده» به جای «روح‌القدس» در میان نیست. در انجیل منسوب به یوحنا از «فارقلیط» یا «تسلّی دهنده» یا «روح راستی» وکسی که بر حقانیت و نبوت عیسی (ع) شهادت خواهد داد، (← یوحنا ۲٦/۱۵) وکسی که مایه‌ی جلال و شکوه عیسی (ع) می‌شود، یاد شده است. (← یوحنا ۱۴/۱٦) و عیسی در جائی از آن با عنوان کسی که تعالیم عیسی (ع) را یاد آور می‌شود، نام می‌برد. (← یوحنا ۲٦/۱۴) در رساله‌ی مکاشفه‌ی یوحنا نیز از سواری سخن به میان آمده که «امین» و «حق» نام دارد و به عدل می‌جنگد. (← مکاشفه‌ی یوحنا ۱۱/۱۹) گفته شده که قراین، شواهد و دلایل عدیده‌ای مؤید آن است که مراد از «فارقلیط» روح‌القدس نبوده، بلکه معنای آن «احمد» است. (← بنیامین داوود، ۷۳-۸۳، ۲۱۹-۲۴۸، ۲۵۱-۲۹۴)

مشکل می‌توان پذیرفت که مراد از تعابیر فوق روح‌القدس باشد

سواری که «امین» نام دارد و به عدل می‌جنگد!

بنیامین داوود «فارقلیط» را مساوی با «احمد» می‌داند. نظر موریس بوکای و دیگران

البته این احتمال وجود دارد که واژه‌ی «فارقلیط» از روی عمد مترادف با روح‌القدس تأویل و تفسیر شده باشد، (← بوکای ۱۴۷-۱۴۸) حال اینکه در برخی نسخه‌های کهن عبری، نظیر نسخه‌ی عبری انجیلی که در سال ۱٦۲۴ از روی نسخه‌ی یونانی ترجمه شده، این واژه هم‌معنا با لفظ «احمد» است. (← حقیقت مسیحیت ٦۳)

نتیجه اینکه انکار مسیائی عیسی در انجیل برنابا، هرگز نفی اصلی از اصول «مسیحیت حقیقی» نیست

انجام سخن اینکه پیشگوئی‌های عهدعتیق درباره‌ی پیامبر موعود و «مسیا» ی بشارت داده شده، چندان مناسبتی با عیسی (ع) ندارد و به اعتبار اناجیل رسمی عهدجدید، عیسی خود نیز -دست کم صریحاً- چنین ادعایی نداشته است و اگر گاهی در رسایل عهدجدید و کلام برخی انجیل‌نویس‌ها ادعائی درباره‌ی مسیائی عیسی دیده می‌شود فاقد اصالت، و صرفاً مدعای نویسندگان این آثار است. (← براون ۷۵؛ دورانت ۶۵۵/۳)

هارناک اعتقاد به مسیا بودن عیسی را بدعتی از جانب رسولان می‌داند

هارناک (۱۸۵۱-۱۹۳۰م) الاهی‌دان مسیحی آلمانی و مورخ کلیسا در این باره معتقد است، عیسی به هیچوجه مدعی آن نبود که وی مسیح موعود و برخوردار از الوهیت است، بلکه اینها بعداً از سوی برخی رسولان و حواریون به عیسی نسبت داده شده. (← هوردِرن ۴۴) در شرح حال‌های گوناگونی که در سده‌ی نوزدهم از عیسی ارائه شده، اغلب به نقد و تحلیل شخصیت عیسی و عقاید مسیحی پرداخته بودند و جالب اینکه همگی معتقد بودند که عیسی در هیچ کجای اناجیل ادعای «مسیا»ئی یا پیامبر موعود بودن و بازگشت بدین جهان را نداشته است. (← هوردِرن ۳۹)

مخالفت با احکام یهود و اسقاط سنت ختان از جانب رسولان صورت گرفته

همینگونه است تأکیداتی که در انجیل منسوب به برنابا بر حفظ شریعت یهود، سنت ختان و نکوهش نامختون‌ها ذکر شده است. چه، هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود که نفی شریعت، مخالفت و اِسقاطِ ختان حکمی از احکام موجود در اناجیل رسمی چهارگانه است. اناجیل اربعه نه تنها به مخالفت با ختنه برنخاسته‌اند، بلکه در مواردی مکرر به این حکم الاهی اشاره کرده‌اند و گفته شده که عیسی خود در هشتمین روز ولادت -همانند یحیی- به سنت شریعت یهود ختنه شد. (← لوقا ۵۹/۱؛ ۲۱/۲؛ قس: برنابا ۱/۵-۲) عیسی به اینکه ختنه حکمی از احکام یهود، که وضع شده از سوی موسی(ع) و سنتی الاهی است، تأکید دارد. (← یوحنا ۲۲/۷-۲۳) نیز، نه فقط در اناجیل چهارگانه و در کلام عیسی، بلکه در کتاب اعمال رسولان هم برخاستگاهِ الاهی حکم

تأکید عیسی و مؤلف کتاب اعمال رسولان بر عمل به حکم ختان

استیفان سنت ختان را عطای خدا به ابراهیم و اسحاق را مختون می‌داند

ختنه تأکید شده. استیفان، نخستین شهید مسیحیت در شورای بزرگان قوم یهود، خطاب به رئیس کاهنان می‌گوید که خداوند عهد ختنه را به جد اعلای بنی‌اسرائیل، یعنی ابراهیم عطا کرد و فرزند او اسحاق، که قوم اسرائیل همه از تبار او هستند، در روز هشتم ولادت ختنه شد. (← رسولان ۸/۷) البته در این واقعیت تردیدی نیست که گاهی عیسی با بیان سرّ احکام الاهی و توجه دادن به فلسفه، روح و باطنِ شریعت، نسبت به اعمال ظاهرفریب و ریاکارانه‌ی فریسی‌های یهودی معترض است، (مثلا ← مرقُس ۱/۷-۲۳؛ لوقا۱۶/۱-۱۱) اما آنچه مهم است این است که صحنه‌ها و اقوالی از این دست نباید، آنگونه که برخی پنداشته‌اند، مخالفت عیسی با اصل شریعت تلقی شود. چه عیسی در موارد فراوانی، در همین اناجیل چهارگانه، به حفظ شریعت موسوی و پایبندی بر سُنن و احکام دینی قوم یهود تأکید کرده است. (مثلاً ← متی ۱۷/۵-۱۸) دیگر اینکه، همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، در نخستین سالهای تاریخ مسیحیت نیز پیروان عیسی (ع) به شریعت یهود و احکامی نظیر سنت ختان پایبند بودند. بطوری که در انجیل منسوب به یوحنا تصریح شده که عیسی را -البته بزعم مسیحیان نخستین- بنابر آداب و احکام قوم یهود دفن کردند، (← یوحنا ۳۹/۱۹ و ۴۰) و اساساً، همچنانکه در آغاز بدان اشاره شد، در همان دهه‌های آغازین تاریخ مسیحیت اعتقاد و الزام عملی به احکام و سُنن شریعت یهود و عدم الزام بدان، جامعه‌ی مسیحی را به دو فرقه یاگروه تقسیم کرده بود. گروهی به عمل بر احکام و شریعت موسی، خاصه در سنت ختان، تأکید داشتند وگروه دیگر حواریون وکسانی بودند که اصطلاحاً معتقد به اعتدال و میانه روی بوده و الزامی در عمل به احکام و شریعت موسی نمی‌دیدند. (← ناس ۶۱۱-۶۱۳؛ دورانت ۶۷۷/۳؛ راسل ۶۲۵/۱) میزان و شدت پایبندیِ گروه نخستین -که از آنان به ابیونیم یا ابیونیت‌ها یاد می‌شود- به شریعت موسوی به حدی بوده که از آنان با عنوان فرقه‌ی

عیسی هرگز احکام یهود را تعطیل نکرد

عمل به سنت ختان و دیگر احکام در میان مسیحیان نخستین

اختلاف در عمل به احکام، در سال‌های آغازین تاریخ مسیحیت، مسیحیان را به دو گروه تقسیم کرده بود

ابیونیم‌ها بخاطر عمل به احکام یهود «یهودی-مسیحی» نامیده شده‌اند

«یـــهودی-مســـیحی»[1] تـــعبیر شــده است. (← cambridge ۳۶۷؛ Britannica ۳۴۴۴) البته این گروه بعدها، در پایان سده‌ی دوم میلادی از سوی کلیسا مورد تکفیر قرارگرفتند. (← دورانت ۶۷۷/۳-۶۸۸) با این وجود عمل به احکام موسوی تا سالیان بعد همچنان در میان جامعه‌ی مسیحیان وجود داشته است. و در میان اعیاد رایـج در قـرون وسـطی، یکی از آن جشن‌ها، جشن «ختنه سوران» ذکر شده. (←دورانت۱۰۱۰/۴)

«خـــتنه ســـوران» جشـــنی رایـــج در دوره‌ای از قـــرون وسطی

حقیقت این است که تعطیل احکام شریعت یـهود، خـاصه حکـم ختان، نتیجه‌ی تلاش رسولان و حواریونی بود که با هدایت و رهبری پولس، تلاش کردند تا مسیحیت را در میان اقوامِ غیر یـهودی تـبلیغ و ترویج کـنند. روزی پـطرس، هـنگامی کـه در جـمع غـیر یـهودیان و نامختونانِ قیصریه در حال سخن‌گفتن بوده، -بـنابر نـقلِ خـود او کـه مؤلف کتاب اعمال‌رسولان روایت می‌کند- نزول روح‌القـدس را بـر مخاطبان و حاضران در مجلس،که همه نامختون بودند مشاهده می‌کند و از اینجا درمی‌یابد که ختنه نقشی در تکمیل ایمان و اعتلای روحـی مـؤمنان بـه عـیسی نـدارد. (← رسولان ۴۴/۱۰-۴۸) لذا وقـتی مـؤمنین اورشلیم به وی اعتراض می‌کنند که چرا با نامختونان هم خوراک شده، وی با شرح آنچه که در نزول روح‌القدس بر جمع نامختون‌ها دیده، آنـان را بـه سکـوت وامـی‌دارد، (←رسولان ۲/۱۱-۱۸) و سـرانـجام بـا مباحثاتی که انجام می‌گیرد کلیسای اورشلیم در بیانیه‌ای عمل به قوانین و شریعت موسوی، خاصه سنت ختان را برای نو مسیحیانِ غـیرِ یـهودی ابطال می‌کند. (←رسولان ۱/۱۵-۳۲)

پـولس و هـمفکران وی، عـــامل تـعطیل احکـــام یـــهود و مـــاجرای صـــدور بـــیانیه‌ی کـلیسای اورشلیم

در نامه‌ای که کلیسای اورشلیم برای یهودیان انطاکیه ارسال داشته ابطال احکام و سنت ختان را از جانب «روح‌القـدس و مـا»، یـعنی آبـاءِ کلیسا که همان رسولان و برخـی از حـواریـون بـاشند، دانسـته است، (←رسولان ۲۸/۱۵) و پیداست که این حکـم، حکـم صـادره از سـوی

اســـقاط خـــتان بـــــوسیله‌ی «روح‌القـدس و مـا» نه عیسی و خدا!

۱- Judaeo - Christian

عیسی (ع) یا نصّ یکی از اناجیل چهارگانه‌ی رسمی و مشروعِ چهارگانه نیست. قطعاً حاصل جمعِ میان بیانیه‌ی کلیسای اورشلیم و نصّ صریحِ سخن استیفان در حضورِ کاهنان یهود که سنت ختان را عطائی الاهی به پدر قوم اسرائیل یعنی ابراهیم و اسحاق می‌داند، تخطی از حکمی الاهی و عدول از شریعت آسمانی است. (← متی ۱۷/۱۵-۱۸؛ رسولان ۸/۸؛ قس: رسولان ۱/۱۵-۳۲) در گزارشات برخی از مورخین این احتمال داده شده که شاید پولس با وعده‌ی کمک مالی صندوق کلیسای انطاکیه -که بلحاظ مالی کلیسائی متمول بود- به‌فقرای کلیسای اورشلیم توانست در حدود سال ۵۰ میلادی موافقت کلیسای اورشلیم را در موضوعِ اِسقاط احکام دین یهود و سنت ختان جلب کند. (←دورانت ۶۸/۳/۳) پس از آن بود که پولس و همفکران وی به ترویج این بدعت پرداختند. (←رومیان ۲۹/۲؛ ۳۰/۳؛ اول قرنتیان ۱۷/۷-۲۰؛ کولُسیان ۱۱/۲-۲۰) البته با این وجود بازگروهی موسوم به فرقه‌ی «ختنه» در مخالفت با بیانیه‌ی اورشلیم سنت ختان و دیگر سنن شریعت موسوی را لازم‌الاجرا می‌دانستند و این گروه زمانی در غلاطیه، در ستیز با نظرات پولس و توافقنامه‌ی اورشلیم نیز فعال بوده‌اند. (← دورانت ۶۸/٦/۳)

نفی سنت ختان عدول از حکم الاهی

گزارشات مورخین دراین باره

«فرقه‌ی ختنه» مخالف بیانیه‌ی اورشلیم

در دیدگاه امروزین اندیشمندان معاصر مسیحی نیز، تهی بودن و دوری مسیحیت از احکام شرعی یکی از نواقص این آئین به شمار آمده و از آن به «ادارهٔ زندگی بدون توجّه به خدا» تعبیر شده است. (←هوردِرن ۱۹۳)

نظر دانشمندان معاصر مسیحی درباره‌ی تعطیل احکام

جان ناس در جمله‌ای کوتاه و در عین حال گویا، عاری بودن مسیحیت از شریعت و سنن را نقصی می‌داند که سبب شده تا این آئین از آن مقاصد عالی، که همواره شعار خود ساخته است دور بماند[1]. (←ناس ۵۷۵)

مشکل امروزین مسیحیت و فلسفه‌ی وجودی احکام شرعی

۱- درباره‌ی تأثیر احکام و سنن عبادی، که در ظاهر اموری فردی و گاه در نظر برخی ناآگاهان کم اهمیت و بی‌فایده جلوه می‌کند، گفته شده: «آنچه در حقیقت حیات ←

چهار - شرح حال پولس و نقد اعتقادات بنیان نهاده‌ی او، پولس در نگاه دیگران

تفاوت اصول «مسیحیت تاریخی» با اصول «مسیحیت حقیقی»

پس با وجود این شواهد و با مداقّه و تأمل در مضامین و نصوص اناجیل رسمی چهارگانه هرگز نمی‌توان اصول جزمی آئین مسیحیت تاریخی را آن عقاید و اصولی دانست که عیسی(ع) در دوران رسالت کوتاه خویش درصدد ابلاغ و تثبیت آنها بوده است. اعتقاد به الوهیت یا تثلیث، ایمان به اینکه عیسی مسیا یا پیامبر موعود وعده داده شده در اسفار عهدقدیم است، و نفی شریعت یهود و حکم ختان، به هیچوجه اصولِ مسیحیت حقیقی و مورد تأکید هیچ کدام از اناجیل رسمی عهدجدید نبوده و نیست؛ بلکه -همچنانکه گذشت- حقیقت آن است که این باورها، بدعت‌هائی است که از سوی متولیان نخستین کلیسا و در دهه‌های آغازین تاریخ مسیحیت به این آئین راه پیدا کرد. این واقعیت مورد تأکید همه‌ی آزاداندیشان مسیحی است که عیسی هرگز در صدد

نظر فلاسفه و اندیشمندان مسیحی درباره‌ی بنیانگذاران «مسیحیت تاریخی»

→ معنوی و معیشت مادی دیندارانهٔ ما را تعیین می‌کند، همین ذکر خداوند و اتصال قلبی به اوست اما این با ایجاب و قبول صرف حاصل نمی‌شود. این چیزی نیست که آدمی بگوید و مدعی شود که من به یاد خدا هستم و به او رسیده‌ام و به هیچ عملی احتیاج ندارم. چنین نیست بلکه باید توسط عبادات و طاعات از آن نگهداری کند. شما به مسیحیت نظر کنید. مهمترین مشکلی که مسیحیت امروزین در جوامع غربی دارد این نیست که فی‌المثل با علم درافتاده و مخالفت کرده است. بلکه مهمترین مشکل او این است که پوستهٔ محافظ آن برداشته شده است. یک مغز بدون پوست است. محبت الاهی و عشق خداوندی در آنجا به فراوانی ترویج و تبلیغ می‌شود و کسانی که با آن جوامع و با آن فرهنگها آشنا هستند بدرستی این معنا را می‌دانند که خداوند از یادها نرفته است، در کلیساها برای مؤمنان دائماً ذکر خدا، سرودهای عاشقانه نسبت به خدا و به مسیح خوانده و ترویج می‌شود، اما آنچه کمتر در آنجا وجود دارد -و لذا این تذکارها را بی‌اثر و کم اثر می‌کند- عبارت است از فقدان آن پوستهٔ محافظ و آنچه ما از آنها به نام طاعات دینی یاد می‌کنیم. چیزی که حتی اگر کسی از سر ملالت و بی‌میلی انجامشان بدهد و حتی اگر غایت آنها را نداند، حتی اگر نفهمد که برای چه نماز و دعا می‌خواند یا روزه می‌گیرد باز هم واجب است، برای اینکه آگاهانه یا ناآگاهانه در داخل این پوسته آن مغز مطلوب حفظ شود (و اگر به چشم اجتماعی به این مسئله نظر کنیم، صدقش آشکارتر و تصدیقَش آسانتر خواهد بود.) این است سرّ آنکه طاعات، واجب‌اند و شخص مؤمن و متدین می‌باید همان اهتمامی را که به مغز دارد به این قشر هم بورزد. قشر را کنار زدن و نادیده گرفتن ما را از هر دوی آنها محروم خواهد کرد و این مشکلی است که رهبران و متفکران دینی یک جامعه همیشه باید نسبت به آن حساس باشند. ادیان بحق نسبت به این قشور تأکید می‌ورزند. ...» (سروش ۱۲-۱۳)

تأسیس یک آئین جدید نبود؛ (← دورانت ۶۵۲/۳) بلکه به اعتراف کثیری از فلاسفه و اندیشمندان مسیحی از جمله هِگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱م) تغییر، دگرگونی و انحراف مسیحیت تاریخی از مسیحیت حقیقی به دست حواریون صورت گرفته است.(← کاپلستون ۱۶۷/۷) آئین مسیحیت حقیقی که کاملاً ریشه در شریعت یهود داشت توسط پولس رسول و همفکران وی به مکتبی که بعداً از آن با عنوان «مسیحیت تاریخی» یاد شد، تغییر پیداکرد و بعدها کلیسای مسیحی بدعت‌های پولس و دستیاران وی را جایگزین اصول بِکر عسیوی کرد و از این طریق از پیروی تورات دست کشید. (← ویر ۷۰۶/۲؛ کارپنتر ۹۸)

پولس نخستین طراح مسیحیت تاریخی

عیسی هیچ وقت و در هیچ کجا ادعای الوهیت نکرد؛ بلکه این پولس بود که پس از مکاشفه‌ای که مدعی آن بود، به کنیسه‌های دمشق وارد شد و صریحاً اعلام کرد که عیسی «پسر خدا» است. (← رسولان ۲۰/۹؛ دورانت ۶۸۲/۳) همو در تعالیم خود -که در سفرهای تبلیغی خویش به ترویج آنها همت گماشته بود- درباره‌ی اصول رسالت عیسی دغدغه‌ی خاطری نداشت و اگر حُسن ظنی فراوان به خرج دهیم باید بگوئیم که وی به تنها چیزی که می‌اندیشید جذب نومسیحیان از میان قبایل و اقوام یهودی یا غیریهودی بود و همین سبب شد تا وی «بنحو چشمگیری از تعلیمات عیسی فاصله بگیرد.» (کارپنتر ۱۵۴، ۸۶) و بجهت تفهیم این اصل که عیسی نجات‌بخش همه‌ی ابنای بشر است، آن هم در میان اقوام غیریهودی که با مسیای موعود در عهدقدیم آشنا نبودند، اصلِ الوهیت عیسی راطرح کرد. (← ناس ۶۱۷) همین انگیزه بود که وی و همکارانش را به اِسقاط سنت ختان و شرایع موسوی واداشت.

منتقدین و شعار «دین عیسی نه الاهیات پولس»

تأثیر شِگرف افکار پولس در شکل‌گیری و تأسیس بنیان‌های مسیحیت تاریخی -در برابر مسیحیت حقیقی- انکارناپذیر است؛ بگونه‌ای که نامه‌های پولس را «فلسفه‌ی اساسی» عهدجدید دانسته و منتقدین برای تمیز «مسیحیت حقیقی» از «مسیحیت تاریخی» گاه شعار

«دین عیسی نه الهیات پولس» را به کار می‌برند، (← هوردِرن ۷۰) و جالب اینکه نیچه فیلسوف مسیحی معاصر، مسیحیت تاریخی و رایج را «مسیحیت پولس» می‌نامد و نه آئین عیسی.(← نیچه، دجال ۵۴) برتراندراسل نیز از جمله‌ی فلاسفه و اندیشمندانی است که پولس را بنیانگذار مسیحیت تاریخی می‌داند.(← راسل ۴۶۰/۱)

ضرورت توجه به سرگذشت پولس

با توجه به نقش مهم و تأثیر بسزائی که پولس رسول در ابداع اصول و تأسیس معتقدات «مسیحیت تاریخی» دارد. اشاره به شرح حال و اقدامات وی ضرورتی است ناگزیر. در این صورت است که می‌توان علت حساسیت نویسنده‌ی انجیل منسوب به برنابا را نسبت به شخصیت پولس دانست، نیز اظهار نظرهای بی‌پروای صاحبنظران و مورخین مسیحی را درباره‌ی اقدامات او دریافت و در این باره به قضاوت و داوری نشست.

پولس، در آغاز یک یهودی فریسی از سِبط بنیامین

نخستین بار که در عهدجدید از پولس رسول نامی به میان آمده در باب هفتم کتاب اعمال‌رسولان و در مجلس سنگسار کردن استیفان، نخستین شهید مسیحیت است. (← رسولان ۵۸/۷) وی بعنوان یک یهودی مخالف با عیسی و پیروان وی، قتل استیفان را با دیده‌ی رضایت می‌نگریسته، (← رسولان ۱/۸) و آنگونه که بعدها در دادگاه رومی‌ها می‌گوید در آغاز یک یهودیِ فریسی است، (← رسولان ۵/۲۶) که به اصول و قوانین تورات و دین یهود معتقد و پایبند است. (← رسولان ۱۴/۲۴) او خود را از قوم اسرائیل، یعنی از اولاد ابراهیم و اسحاق، و از سبط بنیامین معرفی می‌کند. (← رومیان ۲/۱۱) بنابر سنت قوم یهود در روز هشتم ولادت مختون شده است.(← فیلیپیان ۵/۳) در پادگان شهر اورشلیم، خطاب به یهودیانی که خواستار قتل وی بوده‌اند خود را بتفصیل معرفی می‌کند.(← رسولان ۳/۲۲-۲۱؛۱/۲۳-۱۱)

پولس و مأموریت تعقیب و تهدید مسیحیان

بنا بر آنچه که در فصل نهم کتاب اعمال‌رسولان آمده، پولس یا شاؤل در آغاز یهودی فریسی بوده که به تهدید و قتل مسیحیان اولیه می‌پرداخته‌است. زمانی نزد رئیس کاهنان آمده و از او می‌خواهد که

حکمی به وی داده تا در کنایس دمشق مؤمنان به عیسی را دستگیر کرده و بـه اورشـلیم بیاورد. در راه دمشـق نـوری از آسـمان پـیرامـون او می‌درخشد و او را بر زمین می‌زند. سپس آوازی می‌شنود که:

وصف مکاشفه‌ی پولس در راه دمشق

«... ای شاؤل شاؤل برای چه بر من جفا میکنی. گفت خداوندا تو کیستی. گفت من آن عیسی هستم که تو بدو جفا میکنی. لیکن برخاسته به شهر برو که آنجا بتو گفته میشود چه باید کرد.» (رسولان ۹: ۴-۶)

لیکن همسفران او نه صدائی شنیده و نه چیزی می‌بینند. آنگاه وی سه روز نابینا شده و چیزی نمی‌آشامد. در دمشق نزد شاگردی به نـام «حنّانیا» می‌رود که عیسی قبلاً در خواب بدو سفارش کرده تا پولس را بیابد و او را بینا ساخته، از روح‌القدس پرنماید. بدینوسیله بینائی خود را بـدست آورده و چـند روزی در دمشـق تـوقف مـی‌نماید. آنگـاه در کنیسه‌ها، ضمن دعوت مردم به ایمان بر عیسی، می‌گوید که عیسی پسر خداست. (← رسولان ۹: ۱۰-۱۸)

ترویج الوهیت و «مسیا» بودن عیسی، نخستین دعوت پولس

«و بـی‌درنگ بـه عـیسی مـوعظه مـی‌نمود کـه او پسر خداست.» (رسولان ۹: ۲۰)

وی می‌کوشید تا یهودیان دمشق را متقاعد سازد که عـیسی هـمان «موعود» وعده داده شده به قوم اسرائیل است؛ اما یهودیان شور کردند تا او را بکشند. پولس روانه‌ی اورشـلیم شـد و چـون بـه آنـجا رسـید خواست تا به حواریون عیسی بپیوندد. اما آنان ادعای وی را نپذیرفتند و دست رد بـه سـینه‌ی وی زدنـد. بـه روایت مـؤلف رسـاله‌ی اعمال‌رسولان، در این میانه برنابا به شفاعت از پولس و تصدیق ادعای وی برخاست و بدینوسیله حواریون او را در جمع خویش پذیرا شدند:

طرد پولس از سوی حواریون و شفاعت برنابا از او

«... لیکـن هـمه از او بـترسیدند زیـرا بـاور نکـردند کـه از شاگردانست. امّا برنابا او را گرفته بنزد رسولان برد و بـرای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلّم کرده و چه‌طور در دمشق بنام عـیسی بـدلیری مـوعظه می‌نمود.» (رسولان ۹: ۲۶-۲۷)

آغاز سفرهای تبلیغی پولس و ادعای نیل به مقام ممتازترینِ رسولان و الهام از روح‌القدس

این واقعه حدوداً در سال ۳۳ تا ۳۷ میلادی رخ داده است.(← ویر ۷۰۳/۲) از آن پس پولس بعنوان یکی از رسولان به نقاط خارج از اورشلیم سفرکرده و در این سفرهای تبشیری مردم را به ایمان به عیسی دعوت می‌کند. وی بعدها در مواعظ و رسایل خویش، خود را رسولِ برگزیده و «خوانده شده» از سوی عیسی معرفی می‌کند، (مثلاً← رومیان ۱/۱؛ اول قرنتیان ۱/۱؛ افسسیان ۱/۳-۹) و معتقد است که به مقامِ ممتازترین رسولان نایل گردیده است. (← اول تیموتاؤس ۱۵/۱) وی در دومین رساله به قرنتیان از سفرهای خویش به آسمان سوم و دیگر مکاشفاتی که داشته سخن می‌گوید و مدعی است که در فردوس از اسراری آگاه گشته که قادر به افشای آنها نیست. (←دوم قرنتیان ۱/۱۲-۴) او معتقد است آنچه را که در مواعظ تبشیری خویش بیان داشته - نیز دیگر رسولان بیان می‌دارند- همه ملهَم از روح‌القدس است.(← اول‌قرنتیان ۱۳/۲) در جریان تبلیغ و دعوت رسولان و حواریون -بگونه‌ای که پولس خود در بیان سرگذشت خویش معترف است- وی مأمور به تبلیغ در میان اقوامِ غیریهودی و نامختون‌ها بوده و پطرس دعوت یهودیان یا مختون‌ها را بر عهده داشته است.(← غلاطیان ۷/۲) همو در جائی دیگر خود و برنابا را محور اصلی و دائر مدار سفرهای تبشیری می‌داند و از یعقوب، کیفا و یوحنا بعنوان همراهان و ملازمانِ این سفرها یاد می‌کند.(←غلاطیان ۹/۲)

پولس، پطرس و برنابا رسولان ممتاز

ماجرای مبهم جدائی پولس از برنابا و بازگشت وی به اورشلیم

پولس پس از انجام سفرهای فراوان به دلایل یا دلیلی که رسایل عهدجدید اشاره‌ای بدان نکرده‌اند، از برنابا جدا شده، (← رسولان ۳۶/۱۵-۳۹) به اورشلیم باز می‌گردد و از آن پس بدون برنابا به انطاکیه بازگشته و دوباره سفرهای خویش را آغاز می‌کند. (←رسولان ۲۲/۸-۲۳) براساس آنچه که مؤلف کتاب اعمال‌رسولان بیان داشته، پولس قادر بر اتیان اعمال خارق‌العاده‌ای بوده و کرامات فراوانی، نظیر شفای بیماران، از او صادر می‌شده است؛(← رسولان۱۱/۱۹-۱۲) بطوری که باکرامتی که در جزیره‌ی مالت از وی نمایان می‌شود پدر استاندار و

کرامات صادره از پولس

تمامی بیماران شفا می یابند، (← رسولان ۸/۲۸-۹) و برخی دیگر از کرامات وی سبب می‌شود تا افراد نادان او را خدا بخوانند.(← رسولان ۶/۲۸)

اصولی که پولس در مواعظ خویش بر آنها تأکید داشت

پولس در تعالیم و مواعظ خویش پیوسته بر اثبات الوهیت عیسی اصرار فراوان به خرج می‌دهد.(مثلاً ← رسولان ۲۰/۹؛ کُولُسیان ۱۵/۱-۱۸) او عیسی راکفاره‌ی گناهان همه‌ی آدمیان معرفی می‌کند، (← اول قرنتیان ۸/۵؛ ۴/۱۵، ۲۳؛ رومیان ۱۸/۵) و احکام شریعت را مانع رسیدن قوم یهود به عدالت می‌داند و تنها راه رسیدن به حقیقت و عدالت را علاوه بر ایمان به عیسی، ترک شریعت موسوی دانسته است.(← رومیان ۳۰/۹-۳۳) پولس در نامه به کولسیان در تشریح فلسفه‌ی اِسقاط شریعت به مسیحیان مخاطب خویش می‌نویسد:

بیان علت یا علل تعطیل احکام از زبان پولس

«پس کسی دربارهٔ خوردن و نوشیدن و دربارهٔ عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند. ... چونکه با مسیح از اصول دنیوی مردید چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرایض نهاده میشود.» (کولُسیان ۱۶/۲-۲۰)

بر اساس این تحلیل، پولس صِرف ایمان درونی به عیسی را عین کمال می‌داند و چون احکام شریعت وسیله‌ی نیل به‌کمال است، انجام سُنن شرعی از مؤمنین به عیسی ساقط شده است.(← کولُسیان ۹/۲-۲۳) در نامه به غلاطیان تفسیری را مشابه همین تحلیل، از شریعت ارائه می‌دهد و شریعت را لَلِه‌ای می‌داند که به‌کفاره‌ی گناه آدمیان بر ابراهیم و فرزند وی تکلیف شد تا آنان را در عیسی به‌کمال برساند.(← غلاطیان ۱۹/۳-۲۶) او در همین رساله عمل به سنت ختان را نه تنها لازم نمی‌داند، بلکه انجام آن را مانع ایمان به عیسی معرفی می‌کند و به کسانی که قبلاً مختون شده‌اند بتأکید سفارش می‌کند که از عمل به دیگر احکام شریعت سر باززنند.(← غلاطیان ۲/۵-۷؛ ۱۵/۶) او مدعی است که از سوی عیسی(ع) مأمور به ابلاغ این اصول و حقایق است؛ (← اول قرنتیان ۱۷/۱) و این در حالی است که آنچه را او در تعالیم خویش تبلیغ

ادعای پولس بر اینکه آنچه را تبلیغ می‌کند سفارش عیسی به اوست

می‌کند، خاصه آموزه‌های وی در نفی شریعتِ تورات و سنت ختان، با نصّ بسیاری از سخنان و اعمال عیسی که در اناجیل رسمی آمده منافات دارد. (مثلاً مضامین بالا را مقایسه کنید با: متی ۱۷/۵-۱۸؛ ۱۶/۱۹-۱۷) علاوه بر این پولس در موعظه‌های خویش به وضع احکامی پرداخته که این احکام برای نخستین بار از جانب وی صادر می‌شود و در اناجیل رسمی اشاره‌ای به آنها نشده. نظیر نفی تزویج و دعوت به پرهیز از ازدواج مشروع.(← اول قرنتیان ۷) بر همین اساس پولس و همفکران وی را باید واضعِ برخی از قوانین کلیسای نخستین دانست. (مثلاً ← اول تیموتاؤس ۹/۵؛ اول قرنیتان ۵/۱۱-۹؛ ۳۴/۱۴-۳۵)

وضع احکام جدید و برخی قوانین کلیسا بوسیله پولس

بطوری که از مضامین رسایل عهدجدید، خاصه رسایل پولس برمی‌آید نظرات و عقایدی که از جانب پولس و یاران وی ترویج می‌شده از مخالفتِ کسانی، که متأسفانه مؤلفین این رسایل از معرفی دقیق آنها سر باززده‌اند، مصون نبوده است. پولس در دومین رساله به قرنتیان با لحنی تند و غضبناک از رسولانی سخن می‌گوید که وی آنان را «رسولان کَذَبه و عَمَلهٔ مکّار» می‌نامد و معتقد است که آنان بدروغ خود را رسولان مسیح نامیده‌اند:

پولس در میان حواریون مخالفینی داشته که در رسایل عهدجدید تنها با ذکر اوصاف از آنان یاد شده‌است

> «لیکن آنچه میکنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه فخر میکنند مثَل ما نیز یافت شوند. زیرا که چنین اشخاص رسولان کَذَبه و عَمَلهٔ مکّار هستند که خویشتنرا برسولان مسیح مشابه میسازند.»(دوم قرنتیان۱۲/۱۱-۱۳)

همو بعداً در همین رساله تا اندازه‌ای ویژگی این رسولان راکه عبرانی و اسرائیلی بودن آنان است، بیان می‌دارد:

پولس مخالفین خویش را عبرانی و اسرائیلی معرفی می‌کند

> «آیا عبرانی هستند من نیز هستم، اسرائیلی هستند من نیز هستم از ذرّیت ابراهیم هستند من نیز میباشم. آیا خدّام مسیح هستند، چون دیوانه حرف می‌زنم من بیشتر هستم... .» (دوم قرنتیان ۲۲/۱۱-۲۳)

پولس تعالیم و تبشیرهای این واعظان را در جهت مخالف با تعالیم

وی در باب شخصیت عیسی (ع) می‌داند و آنان را واعظانی متعصب و نه مخلص معرفی می‌کند. (←فیلیپیان ۱۵/۱-۱۶؛ غلاطیان ۱۲/۵) وی در خطاب به غلاطیان، بگونه‌ای بر باور به تصلیب تأکید می‌کند که گویا کسانی به مخالفت با تصلیب عیسی(ع) در میان غلاطیان به تبلیغ و موعظه پرداخته و به اعتقاد وی، آنان را فریفته‌اند:

اعتراف پولس به اینکه از جمله موضوعات مورد اختلاف وی با مخالفین او تصلیب و اجرای احکام بوده

«ای غلاطیان بیفهم کیست که شما را افسون کرد تا راستیرا اطاعت نکنیَد که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبیّن گردید.» (غلاطیان ۱/۳؛ نیز ← فیلیپیان ۱۸/۳)

از ویژگی‌های اعتقادی این مخالفین، یکی اعتقاد و اصرار بر اجرای شریعت یهود، خاصه سنت ختان بوده است. پولس به همین خاطر آنان را «سگ‌ها» خطاب کرده و فیلیپی‌ها را از پیروی آنان منع می‌کند:

«از سگها بر حذر باشید از عاملان شریر احتراز نمائید از مقطوعان [= مسیحیان معتقد به سنّت ختان] بپرهیزید.» (فیلیپیان ۲/۳؛ نیز ← ترجمهٔ تفسیری ۲٦۷)

رأی پولس در سرکوبی مخالفان

پولس معتقد است این گروه واعظان با اعتقاد بر انجام شریعت و سنت ختان موجب تشتت جماعت مسیحیان و منشأ اختلاف هستند و باید آنان را سرکوب کرد. (← تیطُس۱۰/۱-۱۱؛ رومیان ۱۷/۱٦-۱۸) البته این ستیز در بیان تنها در رسایل پولس نیست؛ بلکه در ضمن رسایل دیگر حواریون یا رسولان نیز دیده می‌شود. (مثلاً ← دوم‌پطرس ۱/۲-۳؛ مکاشفه‌ی یوحنا ۲/۲)

مقابله‌ی گروهی از مسیحیان نخستین با پولس و اخراج وی از هیکل

آرا، افکار و اندیشه‌های پولس سرانجام منجربه رویگردانی گروهی از مسیحیان خاصه معتقدین پیروی از شریعت و اقوامِ یهود از او شد؛ بطوری که وی جهت رها شدن از شماتت و سرزنش مخالفین خویش به پیشنهاد سران کلیسای اورشلیم سنت تطهیر را انجام می‌دهد؛ لیکن چند تن از یهودیان آسیائی -که البته مراد از یهودیان، مسیحیان پایبند به شریعت یهود است- به رویارویی با وی پرداخته و با اعلان انزجار از او، وی را از هیکل بیرون می‌کنند. (← رسولان ۱۸/۲۱-۳۰؛ دورانت ٦۸٦/۳) پولس قبل از اینکه در حدود سال ٦۷ میلادی توسط

یهودیان در رُم محکوم به قتل و کشته شود،(← دورانت ۶۷۹/۳-۶۹۳؛ Britannica ۲۰۹/۹؛ ۴۶۳/۲۵-۴۶۷؛ cambridge ۸۴۱) در آخرین وصایای خویش خطاب به‌کشیشان کلیسای افسس برای چندمین مرتبه و آخرین بار این دلپریشانی را منعکس کرده و آنان را نسبت به خطر رسولان دروغین که مخالف تعالیم وی هستند، بر حذر داشته و چنین اظهار نگرانی می‌کند:

تأکید پولس در آخرین وصایای خویش به پرهیز از رسولان دروغین

«... بعد از رحلت من گرگان درنده به میان شما خواهند آمد که بر گلّه ترحّم نخواهند نمود. و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردانرا در عقب خود بکشند. لهذا بیدار باشید و بیاد آورید که مدّت سه سال شبانه روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نه ایستادم.» (رسولان ۲۹/۲۰-۳۱)

نتیجه اینکه نفی الوهیت، مسیائی و تصلیب عیسی و اصرار بر عمل به احکام تنها مخالفت با آموزه‌های پولس است نه تعالیم عیسی

مقصود از استناد بدین شواهد و ذکر دلایل فوق تبیین موضوع و تأکید بر این حقیقت است که موضوعات مورد اختلاف میان انجیل منسوب به برنابا با دیگر اناجیل رسمی عهدجدید -نظیر نفی الوهیت عیسی و اصل تثلیث، تأکید بر عمل به شریعت و سنت ختان و اصرار براینکه عیسی(ع) «مسیا» یا موعودِ وعده داده شده نیست- هیچ یک با مضامین و نصوص اناجیل چهارگانه، تعالیم و اقوال منقول از عیسی(ع) منافات و تضاد ندارد؛ بلکه موضوعات یاد شده، تنها با آموزه‌های پولس رسول و دیگر رسولان و همفکران وی در تضاد و دوگانگی است. به عبارت دیگر این اختلاف میان انجیل منسوب به برنابا و رسایل الحاقی عهدجدید است، که البته تألیف اناجیل فوق و این رسایل منسوب به پولس و دیگر رسولان و حواریون می‌باشد، نه تحریر شخص عیسی. نیز همانگونه که گذشت در اناجیل رسمی چهارگانه، هیچ کجا به الوهیت عیسی یا اصل تثلیث، اسقاط شریعت یهود و سنت ختان و «مسیای موعود» بودن عیسی تأکید و حتی اشاره‌ای که بتوان آن را مستند اثبات قرار داد، نشده است. اگر هم عبارتی در یکی از اناجیل چهارگانه یافت شود که شایان تمسک باشد، هرگز تأکید

صریح در اثبات یکی از اصول فوق نیست؛ بلکه اشاره‌ای مبهم و عبارتی دو پهلوست و اگر این نظریه را بپذیریم که اولین نوشته‌های عهدجدید نه اناجیل، بلکه رسایل پولس و دیگر رسولان بوده است، درک حقیقت قدری آسان‌تر خواهد شد. به تعبیر دیگر باید گفت اناجیل چهارگانه نیز بر اساس مضامین رسایل پولس و همفکران وی نگاشته شده و قطعاً متأثر از آنها هستند.(← ویر ۲/ ۷۰۴-۷۰۵) تنها این رسایل منسوب به پولس و دیگر رسولان یا حواریون، مملو از تصریح به الوهیت، نفی شریعت یهود و اعتقاد به مسیائی و موعود بودن عیسی است؛ نه حتی اناجیل چهارگانه‌ی مورد تأیید کلیسای اولیه.

تعبیر «انجیل‌پولس» و «انجیل‌عیسی» در نظر اندیشمندان مسیحی و صبغه‌ی یونانی «مسیحیت تاریخی»

پیش‌تر گفته شد که این نکته مورد اذعان بسیاری از منتقدین، مورخین و آزاداندیشان مسیحی است که مسیحیت متعارف، یا به تعبیر دقیق‌تر، «مسیحیت تاریخی» مولود افکار و عقاید پولس است و طبیعی است که این «مسیحیت تاریخی» با «مسیحیت حقیقی» که ریشه در آموزه‌های الاهی و آسمانی عیسی(ع) دارد، تفاوت‌های فراوان داشته باشد. حتی دلیل مخالفتِ کلیسا با یافته‌های علوم در قرون وسطی به استناد تعالیم پولس بوده نه سخنان عیسی(ع). (← هلزی هال ۱۳۱) امروز این باور که «انجیل‌پولس» در مورد عیسی با «انجیل‌عیسی» درباره‌ی خودش متفاوت است و در واقع پولس «ضدّ انجیل» است، در میان اندیشمندان مسیحی تعبیری رایج و حقیقتی غیر قابل انکار است. (←نیچه، دجال ۸۱) هر چند که برخی مخالف این نظر و تعبیر هستند. (←هوردِرن ۸۳) این واقعیتی است که پولس و همفکران وی، خاصه یوحنا، صبغه‌ی یهودی آئین مسیحیت را که همان شریعت و احکام مورد تأکید عیسی (ع) بود به صبغه‌ای یونانی تغییر دادند، (← هوردِرن ۸۳؛ دورانت ۶۷۹/۳، ۶۸۰، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۶؛ ناس ۵۹۲-۵۹۳) و «مسیحیت تاریخی» به تعبیر نیچه نسخه‌ای بود که بر

اساس «مسیحیت حقیقی» جعل شد و با خطا استحکام یافت[1]. (← نیچه، دجال ۷۸) این انحراف از اصولِ «مسیحیت حقیقی» بقدری شدید است که به قول برتراند راسل، اگر شخص عیسی نیز آن را می‌دید دچار حیرت می‌شد!(← راسل ۵۳۳/۱)

سخن راسل در حیرت عیسی از مسیحیت تاریخی!

بر همین اساس شبهات و انتقاداتی را که برخی متعصبین در جانبداری از اصول و معتقداتِ «مسیحیت تاریخی» درباره‌ی انجیل منسوب به برنابا عنوان داشته و بر آن پای می‌فشارند، باید با در نظر داشتن وجوهِ افتراق «مسیحیت تاریخی» و «مسیحیت حقیقی» مورد ارزیابی و مداقّه قرار داد. با عنایت به اصولِ «مسیحیت حقیقی» و تفاوت این اصول با اعتقادنامه‌های «مسیحیت تاریخی» است که ارزش و اعتبارِ شبهات و انتقادات وارده بر اصالت انجیل منسوب به برنابا، که برخی از آنها بعداً در مقدمه‌ی مرحوم دکتر خلیل سعادت خواهد آمد، معلوم می‌شود.

نقد مضامین انجیل‌برنابا، پیش از شناخت وجوه افتراق «مسیحیت تاریخی» با «مسیحیت حقیقی» واکنشی منطقی نیست

به تعبیری ساده و گویا، باید گفت چنانچه این واقعیت را بپذیریم که مسیحیت در طول تاریخ بکرّات دستخوش تحریف شده و از اصول الاهیِ مورد نظرِ عیسی (ع) به مضامین و معتقدات اعتقادنامه‌هایِ شوراهای مسیحی عدول کرده و تغییر ماهیت داده است، -که به استناد شواهد و مدارك یاد شده قطعاً چنین است- بنابراین اناجیل رسمی عهدجدید و رسایل الحاق شده بدان هیچ یك نمی‌تواند شاخص معتبری جهت ارزیابی انجیل منسوب به برنابا و معیاری برای تصدیق و

با استناد به منابع درون مسیحیِ آلوده به تحریف، نمی‌توان اصالت انجیل‌برنابا را معلوم کرد

۱- نیچه که از پولس با عنوان «ضدّانجیل» -یعنی انجیل حقیقی عیسی- یاد می‌کند ضمن ایجاد شبهه در اساس مکاشفاتی که پولس مدعی آنها بود، این مکاشفات را وسیله‌ای می‌داند که پولس با استفاده‌ی ابزاری از آنها خواست تا به هدف خویش یعنی تحریف مسیحیت حقیقی، تعالیم و انجیل حقیقی عیسی (ع)، دست پیدا کند که البته موفق نیز شد. او می‌نویسد:

«پولس هدف را اراده کرد، و به دنبال آن وسیله‌های رسیدن به هدف را... و از این‌رو آنچه را که خودش باور نداشت،... [دیگرانی] که آموزش‌های خود را در میانشان پراکنده بود، باور کردند.» (نیچه، دجال ۸۲)

پولس و اندیشه‌های او در نگاه نیچه

تعیین اعتبار آن باشد. چه اینکه تا وقتی اصالت اناجیل رسمی و دیگر مکاتیب عهدجدید مورد تردید، و در نظر عده‌ی کثیری از مورخین، منتقدین و آزاد اندیشانِ مسیحی فاقد اصالت و آلوده به تحریف است، چگونه می‌توان اصالت انجیل منسوب به برنابا را -یا هر انجیل و اثر دیگری را- با مقایسه با مجموعه‌ی عهدجدید نقد، ارزیابی و تأیید یا نفی کرد. بیان واضح‌تر اینکه، مثلاً محاکم زمانی می‌توانند علیه شخص یا اشخاصی اعلام جرم و سرانجام حکم صادر کنند که فعلِ صادره از محکوم خارج از موازینِ قانونی باشد. قانونی که از سوی واضعین آن شاخص و معیار رفتار افراد جامعه تعریف شده است. در غیر اینصورت وقتی قانونی که باید نوعِ رفتار و هنجارهای مطلوب را تعریف کند، در جامعه وجود نداشته باشد، چگونه می‌توان عملِ شخص یا اشخاصی را جرم تلقی کرد؟ حال پرسش در این است که تا وقتی مبانی، اصول و معتقدات «مسیحیت حقیقی» - و نه «مسیحیت تاریخی» - تبیین نشده، چگونه می‌توان با استناد به اناجیل، مکاتیب و رسایلی که تنها دربردارنده‌ی عقاید بنیانگذاران «مسیحیت تاریخی» است، اصالت انجیلِ منسوب به برنابا را معلوم کرد؟[1]

تدوین انجیل‌برنابا بر اساس اصول «مسیحیت حقیقی»، تفاوت اصلی آن با مکتوبات عهدجدید

اناجیل رسمی و خاصه رسایل عهدجدید همه بر اساس معتقدات و باورهای «مسیحیت تاریخی» تدوین شده و انجیل منسوب به برنابا

سخن بنیامین داوود در میزان اعتبار و اصالت معتقدات «مسیحیت تاریخی»

۱ داوود بنیامین کلدانی، اسقف کلیسای کاتولیک رم، که بعدها در اثر تحقیقات و مطالعاتی که در مقایسه‌ی آئین اسلام و مسیحیت داشت، اسلام آورد و نام خود را به «عبدالاحد داوود» تغییر داد، در شرح تحولات و تطورات معتقدات مسیحیت تاریخی می‌نویسد:

«در طول تاریخ عیسویت، بیش از ۱۶ شورای بین‌المللی تشکیل شده است تا مذهب عیسویت را تعریف کند. و آنوقت تازه در شواریعالی واتیکان در قرن نوزدهم کشف می‌شود که اصول، و در واقع معمّاهای «لغزش ناپذیری» و «معصومیت» دو تا از اصول و احکام جزمی کیش عیسویت بوده‌اند که پطرس رسول و حضرت مریم از آنها اطّلاع نداشته‌اند! هر دین و مذهبی که در اصول و احکام خود به تأمّل و تدبیر و تصمیمات شوراهای عالی مذهبی - چه مقدّس چه مرتد - وابستگی داشته باشد مصنوعی و انسانی است.» (بنیامین‌داوود ۲۱۳)

مدعی است که بر اصولِ «مسیحیت حقیقی» تأکید دارد. بنابراین موازنه و انتظار همخوانی این دو با یکدیگر بلحاظ منطقی خطا و توقعی نابجاست، بلکه باید توجه داشت بخاطر تفاوت در نوع نگرش و تحلیل انجیل‌برنابا و دیگر اناجیل رسمی وجود اختلاف در مضامین و آموزه‌های این دو اثر امری کاملاً طبیعی و بدیهی است.

پنج - پاسخ به برخی شبهات مطرح شده درباره‌ی انجیل‌برنابا

اما آنچه که تا به حال درباره‌ی این انجیل سخن رفته، بویژه شُبهات مطرح شده در میزان اصالت آن از نکاتِ مهم و درخور تأملی است که البته نیازمند امعان نظر و تفرّس دقیق اهل فن و خوانندگان ارجمند است. پاره‌ای از این شبهات و ایرادات در مقدمه‌ی محقق و دانشمند فقید مسیحی مصری، جناب دکتر خلیل سعادت -که پس از این خواهد آمد- طرح شده و البته باید اعتراف کرد که هم ایشان منصفانه و صادقانه خواسته و کوشیده‌اند تا برای برخی از آنها پاسخی بیابند و تا حدی نیز موفق بوده‌اند؛ نظیر رفع توهم وجود نسخه‌ی عربی این انجیل و فرض ایشان در تعریف این انجیل از «یوبیل». در مقدمه‌های مرحوم آیت‌اللّه طالقانی، محمد رشیدرضا و مترجم محترم مرحوم علامه سردار کابلی نیز در حد ممکن به این ایرادات پاسخ داده شده؛ لیکن در عین حال به غالب این موارد خاصه یکی دو شبهه‌ی اساسی توجه لازم نشده. تقریباً مجموع ایرادات وارده بر انجیل‌برنابا و تردید در اصالت آن که در مقدمه‌ی جناب خلیل سعادت طرح شده بدین شرح است:

شبهه‌های طرح شده درباره‌ی انجیل‌برنابا

نوع صحافی نسخه‌ی ایتالیائی و خاستگاه اسلامی آن

-اینکه گفته شده نوع صحافی و تجلید نسخه‌ی ایتالیائی موجود در کتابخانه‌ی وین -یعنی همان نسخه‌ای که اساس ترجمه‌ی حاضر است- مشابه سبکِ صحافی اسلامی است و این می‌تواند دلیلی بر خاستگاه اسلامی این انجیل باشد. البته جناب خلیل سعادت بعداً با مطالبی که بیان می‌دارند این فرض را، اگر نه مردود، دست‌کم توأم با تردید

می‌دانند. در عین حال نکته‌ی مهمتری که ایشان بدان توجه نداشته‌اند این است که انوع هنرهای جوامع اسلامی در قرون آغازین تاریخ اسلام به مغرب زمین، نیز به ایتالیا، راه یافته بوده و بطوری که ویل‌دورانت می‌نویسد:

«آهنگران و شیشه گران ونیز، جلد سازان ایتالیا، زره بافان و اسلحه سازان اسپانیا، همه، فنون خود را از صنعتگران مسلمان فراگرفته بودند.» (دورانت ۴۳۴/۴)

با توجه به اینکه نسخه‌ی مذکور بظاهر استنساخ از نسخه‌ای ناشناخته در سده‌های اخیر است، بنابراین صِرف شباهت تجلید این انجیل با شیوه‌ی تجلید صحافان مسلمان نمی‌تواند دلیل قاطعی در نفی اصالت این اثر باشد.

نوع کاغذ نسخه‌ی ایتالیائی، ورق قُطنی یا ونیزی

– دیگر اینکه برخی نوع کاغذ نسخه‌ی ایتالیائی مذکور را از انواع کاغذهای ساخته‌ی مسلمانان و یا رایج در جوامع اسلامی دانسته‌اند. حال اینکه همانطور که جناب دکتر خلیل سعادت اشاره کرده‌اند این کاغذ موسوم به «ورق قُطْنی» است. اما آنچه که ایشان بدان نپرداخته‌اند توضیح این نکته است که ورق قُطْنی یا همان کاغذ پنبه‌ای، کاغذِ منسوب به رُم است، که ابن‌ندیم از آن به کاغذ سفید حریری تعبیر می‌کند و آن را خاص رومیان می‌داند و می‌نویسد: «و الروم تکتب فی الحریر الابیض....» (ابن الندیم ۳۱؛ نیز ← مایل هروی ۹۲) البته بعدها این نوع کاغذ در دسترس مسلمانان نیز قرار گرفته و معمولاً آن را «کاغذ ونیزی» می‌نامیده‌اند. (← ذابح ۳۲)

تفاوت در انشای حواشی عربی

– موضوع بعدی وجود دوگانگی در حواشی عربی است. یعنی برخی حواشی فصیح و سَره و برخی دیگر مغشوش و ناسَره نگاشته شده. در مقدمه‌ی مرحوم رشیدرضا پاسخ مناسب این شبهه نیز بیان شده، (← مقدمه رشید رضا در صفحات بعد) و بر همین اساس ما بدان نمی‌پردازیم.

– شبهه‌ی دیگری که برخی از منتقدین به شیوه‌ای غیر علمی و بلکه

فرض وجود نسخه‌ی عربی و تحقیق دکتر خلیل سعادت در این‌باره

غیر عقلی و عقلائی پیش کشیده‌اند؛ القای این توهم است که نسخه‌ی اساسِ این انجیل نسخه‌ای عربی است که نسخه‌ی ایتالیائی مضبوط در کتابخانه‌ی سلطنتی وین از روی آن استنساخ شده است. دکتر خلیل سعادت، محقق مسیحی مصری، پس از طرح این سخن، خود بفراست و کیاست به ابطال اصلِ این شبهه پرداخته و توضیح داده‌اند که اساس این پندار ناشی از ظن و تصور موهومی است که ابتدا در ذهن «کریمر» پدید آمده آنگاه «لامنه» آن را طرح کرده. سپس در بیان دکتر «هویت» تکرار شده. بعدها معلوم می‌شود که ادعای «هویت» مبنی بر وجود نسخه‌ی عربی انجیل‌برنابا در شرق و میان مسلمانان، صرفاً به استناد سخن «سایل» است و «سایل» نیز آنچه را که گفته بر اساس مسموعات وی بوده و خود معترف است اصلاً انجیل‌برنابا را ندیده تا چه رسد به مشاهده‌ی نسخه‌ی عربی آن. سرانجام چنین برمی‌آید که این سخن سایل ناشی از ادعای «لامنه» است، و این دقیقاً نظیر آن حکایت است که می‌گویند روزی شخصی خبری را جعل و آن را شایع کرد. وقتی خبر فراگیر شد، آن شخص متوجه شد که خود نیز خبر را باور کرده است. متأسفانه در دایرةالمعارف عربی بستانی نیز بی‌هیچ دلیلی چنین آمده که اصل و اساس انجیل‌برنابا نسخه‌ای عربی است! (← بستانی ۳۶۳/۵)

ردپای نسخه‌ی عربی در آثار و فهرست‌های اسلامی!

شگفت اینکه کسانی که به پندار وجود نسخه‌ی عربی انجیل‌برنابا در میان مسلمانان دامن زده‌اند؛ هیچ‌گاه با خود نیندیشیده‌اند که اگر پندار آنان صحت داشته باشد. دست‌کم در فهرست‌های تألیف شده‌ی مسلمانان که مشتمل بر ذکر اسامی کتب موجود نزد مسلمانان است، می‌باید نامی از این انجیل به میان آمده باشد؛ حال اینکه در هیچ کدام از کتب فهارس مسلمین، نظیر فهرست ابن ندیم، آثار ابن تیمیه و ابن‌حزم اندلسی تا فهرست‌های اخیر، مانند «کشف‌الظّنون» حاجی خلیفه هیچ نام و نشانی از انجیل‌برنابا در میان نیست. علاوه بر این در شرح مناظراتِ علمای اسلام که با پیروان اهل کتاب داشته‌اند نیز از این اثر یاد نشده.

دیگر آن که هیچ مؤلف اندیشمند و دین پژوه مسلمانی را، از متقدمین گرفته تا متأخرینِ یکی دو سده‌ی پیش، نمی‌توان سراغ گرفت که در جائی از انجیل برنابا نام برده و از آن یادکرده باشد. حال اینکه اگر بواقع چنین اثری در میان مسلمین وجود داشته؛ قطعاً در مناظرات با اهل کتاب -و خاصه مسیحیان- بایدکارآمدترین سلاح و مؤثرترین سند به شمار می‌آمده و هیچ اندیشمند مسلمانی از استناد بدان سرباز نمی‌زده.

تفاوت سبک نگارش انجیل برنابا با تألیفات مسلمانان

علاوه بر این مرحوم رشیدرضا در مقدمه‌ی خویش در پاسخ بدین شبهه با نقل نظر یکی از محققین مسیحی به این نکته توجه داده که اصلاً شیوه‌ی تألیف این انجیل بسیار متفاوت با سبک نگارش مسلمین است. (← مقدمه‌ی رشید رضا)

مضامین قرآن و انجیل برنابا، تشابه یا تفاوت

-تشابه مطالب این انجیل با قرآن نیز از دیگر شبهه‌ها و ایرادهای مطرح شده است که هم در مقدمه‌ی مرحوم آیت‌اللّه طالقانی و هم در مقدمه‌ی رشیدرضا و مرحوم علامه سردار کابلی جامعاً وکاملاً بدان پاسخ داده شده‌است.

اختلاف قرآن و انجیل برنابا در شرح حال عیسی

علاوه بر آنچه که این بزرگان بیان داشته‌اند، این توضیح را نیز باید افزود که شرح حیات عیسی در این انجیل، در پاره‌ای موارد با قرآن مطابقت ندارد؛ بلکه بیشتر همسان با اناجیل رسمی است، نظیر شرح ولادت عیسی و تکلم وی درگهواره و اعتراف به بندگی خداوند (← قرآن ۱۹/۳۰-۳۳) و ذکر معجزات او. (مثلاً ← برنابا ۱/۱۸۹ - ۴) قرآن اولین محاجه‌ی عیسی را هنگامی که وی درگهواره بوده می‌داند (← قرآن ۱۹/۳۰-۳۳) و باید توجه داشت که این آیه بدلیل اعتراف عیسی به بندگی خدا و سخنان دیگر وی در رد عقاید مسیحیت تاریخی از اهمیت بسیار بالائی برخوردار است و مفسرین عموماً در انکار تثلیث بدان استناد جسته‌اند. لیکن در انجیل برنابا محاجه‌ی عیسی با کاهنان یهود، برای نخستین بار در دوازده سالگی و در هیکل ذکر شده. (← برنابا ۹/۷-۱۵)

شأن علم در انجیل برنابا و قرآن

نیز روایات و مطالب آن، گاه با آموزه‌های اسلام و آیات قرآن سازگار نیست. بعنوان نمونه در انجیل برنابا علم اندوزی و

زهدورزی دو چیز متضاد هستند. (← برنابا ۱۳/۱۴۵) حال اینکه قرآن دقیقاً این دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند، (←قرآن ۹/۳۹) و در احادیث فراوانی که از پیامبر اسلام و پیشوایان دین نقل شده علم و دانش، نه همپایه، بلکه برتر از عبادت و زهد غیرعالمانه به شمار آمده‌است.

تشابه مضامین انجیل‌برنابا با مطالب عهدقدیم، شبهه‌ای دیگر

– درباره‌ی اشکال دیگری که به انجیل‌برنابا وارد دانسته و محتوای آن را مشابه مضامین اسفار عهدقدیم عنوان‌کرده‌اند، بایدگفت اگر این را دلیلی بر مجعول بودن این انجیل قرار دهیم؛ بنابراین اناجیل رسمی چهارگانه نیز فاقد اصالت خواهند بود؛ زیرا در این اناجیل موارد عدیده‌ای را می‌توان یافت‌که با اسفار عهدقدیم شباهت دارند.

حکم به ختان در انجیل‌برنابا دلیل جعل آن از سوی مسلمانان

جناب خلیل سعادت عبارت موهنی راکه در فصل بیست‌ودوم انجیل‌برنابا در شماتت نامختونان آمده، نیز گواه این ادعا دانسته‌اندکه نویسنده‌ی این انجیل یهودیِ مسیحی شده‌ی گرویده به اسلام است. گویا ایشان هنگام طرح این اشکال به این نکته توجه نداشته‌اندکه سنت ختان، از سنن آیین ابراهیمی و مورد تأکید عهدقدیم است، (← پیدایش ۹/۱۷-۱۱؛ لاویان ۱/۱۲-۳؛ یوشع ۲/۵-۹) و همچنانکه پیش از این بارها گفته‌شد، در سال‌های آغازین تاریخ مسیحیت جامعه‌ی مسیحی و پیروان‌کیش عیسوی همه عامل به شریعت یهود و پایبند به سنت ختان بوده‌اند. گویا مکرر بایدگفت‌که اسقاط سنت ختان از جمله‌ی قوانین موضوعه‌ی مسیحیت تاریخی است و نه مسیحیت حقیقی! حال وجود این عبارت در متنی‌که تألیف آن به سالهای آغازین تاریخ مسیحیت بازمی‌گردد و نویسنده نیز – نظیر نویسنده‌ی «انجیل اگنستی» (← مقدمه خلیل سعادت در صفحات بعد) – خود را ملزم به ابلاغ اصول مسیحیت حقیقی –و نه تاریخی و پولسی– می‌داند؛ نباید مایه‌ی شگفتی باشد.

داستانهای رایج مسلمین و حکایات انجیل برنابا

– اشکال دیگری‌که جناب دکتر خلیل سعادت پیش‌کشیده‌اند وجود داستان‌ها، روایات و حکایاتی در انجیل‌برناباست‌که با داستانها و حکایت‌های رایج در میان اعراب و مسلمانان شباهت دارد. شگفت

اینکه ایشان هیچ نمونه‌ای راکه شاهد مثبِت این ادعا باشد ذکر نکرده‌اند و البته معلوم نیست که منظور از حکایات، روایات و داستان‌هائی که تنها در میان مسلمین رایج است و در این انجیل هم موجود است کدام بخش از انجیل برنابا می‌باشد!

شبهه‌ی قدمت انجیل‌برنابا و عدم ذکر نام آن در کلام پیامبر اسلام

-در ضمن ذکر همین ایرادات نوشته‌اندکه اگر چنین انجیلی قبل از پیامبر اسلام وجود داشته است پس لزوماً می‌باید مسلمانان و پیامبر اسلام از وجود آن باخبر بوده باشند. شاید پاسخ این اشکال، این باشد که اگرچه نامی از این انجیل و نام دقیق آن یعنی «انجیل برنابا» در بین مسلمین صدر اسلام و بعد از آن در میان نبوده، اما مضمون یا مضامین آن همواره مورد تأکید و اصرار قرآن، پیامبر، صحابه و دیگر پیشوایان دین بوده است. قرآن کراراً بر اینکه نام پیامبر اسلام در تورات و انجیل آمده تأکید فراوان دارد. نیز اعتقاد به تثلیث و تصلیب را بصراحت انکار می‌کند. با این وجود در هیچ کجای تاریخ ثبت نشده که عالمان و دانایانِ اهل کتاب و خاصه مسیحی - با استناد و یا بدون استناد به نصِّ کتاب آسمانی خویش - به انکار مدعای قرآن بپردازند، و جالب اینکه در ماجرای مباهله‌ی پیامبر با مسیحیان نجران این بزرگان و دانشمندان مسیحی بودند که مدعای پیامبر درباره‌ی عیسی را پذیرفتند و ضمن اعلانِ انصرافِ خویش از مباهله، به پرداخت جزیه تن دادند.

تأکید قرآن بر برخی از مضامین انجیل‌برنابا

سکوت علمای اهل کتاب در برابر ادعاهای قرآن و گرویدن برخی از آنان به اسلام

در طول تاریخ نه تنها در برابر این سخن قرآن که کتب ادیان پیشین یعنی تورات و انجیل دچار تحریف شده‌اند و سرگذشت و تعالیم عیسی نه آنچنان است که در اناجیل موجود آمده، واکنش جدی صورت نگرفته؛ بلکه بعکس کثیری از علمای اهل کتاب، خاصه عالمان مسیحی، که بیقین بر مضامین عهدین کاملاً اشراف داشته‌اند، به اسلام گرویده‌اند. سرآغاز این گرایش از صدر اسلام، با اسلام آوردن عالمان و احباری چون عبداللّه‌بن سلام و کعب‌الاحبار، از صحابه‌ی پیامبر اسلام و وهب بن منبّه از تابعین آغاز شده و تا عصر حاضر با مسلمان شدن کسانی چون علیقلی جدیدالاسلام (سده‌ی ۱۲ هـ.ق)،

مرحوم فخرالاسلام (متوفی حدود ۱۳۳۰ هق) روحانی مسیحی و مؤلف کتاب «انیس‌الاعلام» و اخیراً مرحوم داوود بنیامین کلدانی (متوفی بعد از ۱۹۰۴م) اسقف کلیسای کاتولیک رُم تداوم داشته است. همچنین در میان رسایل خطی رساله‌ای موسوم به «رساله‌ی یوحنّا» به زبان فارسی در پیش از نیمه‌ی دوم سده پنجم هجری قمری تألیف شده، وجود دارد. این رساله منسوب به «یوحنّا بن اسرائیل» از مسیحیان مصر است که بعد از تحقیقات فراوان اسلام آورده است. از این رساله نسخه‌های متعددی در کتابخانه‌های جهان نظیر کتابخانه‌ی ملی ایران، موزه‌ی بریتانیا و کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی موجود است. این رساله بر اساس نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی ملک تهران در مجلد سوم مجموعه رسایل فارسی از سوی بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی منتشر شده. مؤلف در آغازِ رساله‌ی مذکور می‌نویسد:

سخن مؤلف «رساله‌ی یوحنّا» در حقانیت اسلام

«پس همّت بستم به خواندن تورات و زبور و انجیل و فرقان، ... و چون... معلوم شد... در همهٔ کُتُب تصدیق محمّد (ص) است مسلمان شدم و دست در قرآن زدم.»

(مجموعه رسایل فارسی ج ۳ ص ۲۱۸)

بحیرای راهب و دیدار با پیامبر اسلام

نیز در داستان دیدار «بحیرا»، راهب مسیحی منکر تثلیث، با پیامبر اسلام که در سفر حضرت به شام در سنین کودکی آن حضرت اتفاق افتاده چنین گفته شده که بحیرا از قرارگرفتن ابری سفید بر بالای سر رسول گرامی (ص) پی به «مسیا»ئی وی برده و گفته که در کتاب‌ها خوانده است که نشانه‌ی پیامبر خاتم این است که ابری سفید چون سایبان بر بالای سر او قرار دارد؛ و این مطابق عبارتی است که در فصل هفتادو دوم انجیل‌برنابا آمده است. (← برنابا ۱۴/۷۲ قس: طبری ۵۱۹/۱-۵۲۰؛ بلعمی ۲۰/۱-۲۱؛ مجلسی ۴۰۸/۱۵-۴۱۰) البته برخی از محققین مسلمان در صحت خبر این واقعه تردید دارند. (← دانشنامه ۳۵۴/۲) نیز در سده‌ی اول هجری، تازه مسلمانی موسوم به «سهیل

اعتراف «سهیل مریسی» مسیحی در موعود بودن پیامبر اسلام

مریسی» که قبلاً مسیحی و از قاریان انجیل بوده، گفته است که

کتاب‌مقدس را دیده که در آن از پیامبر اسلام بعنوان موعود عـهدین سخن رفته و در توصیف وی چنین نوشته شده که «او از ذریهٔ اسماعیل و نامش احمد است.» (← د. بزرگ ۶۸۳۶)[1]

عـدم وضـوح آموزه‌های عیسی در انجیل‌برنابا!

– ایراد دیگری که در مقدمه‌ی جناب دکتر خـلیل سـعادت بـدان اشاره شده این است که به اعتقاد برخی از منتقدین، انجیل برنابا در ذکر مطالب و بیان آموزه‌های عیسی فاقد وضوح و روشنی انـاجیل دیگـر است. واقع مطلب این است که جز مـعدود نـمونه‌هائی کـه عـیسی بـه مباحث فلسفی و کلامی اشاره دارد، باقی مطالب همه مواعظی است که اغلب در قالب حکایات و تمثیلاتی که مفهوم همگان است طرح شده. البته در بیان آن مسائل شِبهِ فلسفی و کلامی نیز چندان پیچیدگی و تعقید زبانی یا معنوی هم به چشم نمی‌خورد.

شـبهه‌ی شـباهت انـجیل‌برنابا بـا کمدی الاهی دانته

– اما خطای فاحشی که در مقدمه‌ی جناب خلیل سعادت رخ داده طرح دو اشکال دیگر بر انجیل‌برناباست که هر خواننده‌ای بـا قـدری تأمل و دقت به سستی و بی‌اساس بودن این دو ایراد پی‌می‌برد. یکی از آن دو اشکال این است کـه از شـباهت مـیان مـطالب انـجیل‌برنابا، در توصیف آسمان و بهشت و دوزخ با تصویری که دانته از جهنم و بهشت ارائه کرده، چنین برمی‌آید که نویسنده انجیل‌برنابا این مطالب را از آثار دانته اقتباس و در حقیقت، سرقت کرده است. البته ایشـان خـود بـعداً چنین حدس می‌زنند که شاید این تشابه بسبب توارد اذهان باشد؛ یعنی بی‌آنکه برنابا و دانته از نوشته‌ی یکدیگر خبر داشته باشند، این مطالب در ذهن هر یک وارد شده و در آثار ایشـان مـنعکس گـردیده است. علاوه بر این شاید اصلاً دانته از انجیل کذائی نسـخه‌ای اقـتباس کـرده باشد و در این صورت طبیعی است که نام و نشانی هم از آن بـه دست

۱– همچنین درباره‌ی تصدیق پیامبر اسلام از سوی قیصر و نیز اسقف روم و اعتراف بـه اینکه نـام او را درکتاب خـویش خـوانـده‌انـد؛ و اسـلام آوردن نـجاشی ← طـبری ۱۲۸/۲–۱۳۲؛ ابن اثیر ۵۹۱/۱–۵۹۴؛ و درباره‌ی اعتراف علمای اهل کتاب به اینکه پـیامبر اسلام موعود عهدین است ← تفسیر کشف الاسرار ذیل آیات ۸۹ و ۹۷ سوره‌ی بقره.

یکسانی برخی مطالب تورات با «قوانین حمورابی» و مضامین عهدجدید با «کتاب انوخ» و «عهود دوازده بطریق»

ندهد! دیگر اینکه اگر صِرف شباهت میان مضامین اثری با اثری دیگر، دلیل بر اقتباس و تقلید یکی از دیگری باشد، پس بنابراین به قول مرحوم رشیدرضا باید قوانین تورات را نیز رونوشتی از مجموعه‌ی «قوانین حمورابی» دانست نه منشوری الاهی. چون میان این دو اثر شباهت‌های فراوانی وجود دارد. (←مقدمه‌ی رشید رضا، در صفحات بعد) نیز این را هم باید در نظر داشت که مضامین اناجیل مشروعِ چهارگانه شدیداً مشابه مطالب مندرج در «کتاب انوخ» -تألیف شده در حدود ٦۴ قبل از میلاد- است و شگفت‌آورتر از همه اینکه موعظه‌ی بالای کوهِ منقول در اناجیل مشروع در چندین مورد شبیه مطالب مندرج در «عهود دوازده بطریق» -تألیف شده در حدود ۱۰۷ تا ۱۰۹ قبل از میلاد، به قلم «یوحنّا هیرکانوس فریسی» است. (← راسل ۴۵۰/۱-۴۵۴)

ذکر صریح و فراوان نام پیامبر در انجیل‌برنابا، شبهه‌ای دیگر

- اشکال مهم دیگری که ایشان بر انجیل‌برنابا وارد دانسته‌اند، بسامد و تکرار فراوان نام پیامبر اسلام و بشارات صریح بر نبوت آن حضرت در این انجیل است. حال اینکه در کتب مقدس و صحایف انبیا معمول چنین است که بشارت‌ها بکنایه و بتعریض است و نه بتصریح. در پاسخ باید گفت با عنایت و توجه به آنچه که در قرآن درباره‌ی بشارت انبیای پیشین مبنی بر نبوت پیامبر اسلام ذکر شده، این موضوع -یعنی ذکر صریح و بسامد نام پیامبر اسلام در انجیل‌برنابا- دست‌کم برای معتقدان به قرآن امری طبیعی و کاملاً توجیه‌پذیر است؛ زیرا قرآن

قرآن و تأکید بر ذکر صریح نام پیامبر در انجیل و تورات

بکرّات به وجود صریح نام پیامبر در انجیل و تورات اشاره دارد و در قرآن قید «... یَجدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التّوراةِ وَالْانجیل...» (قرآن ۱۵۷/۷) آمده، و تأکید شده که عیسی صریحاً نام پیامبر اسلام (=احمد) را بر زبان جاری ساخته است. (←قرآن ٦/٦۱) اساساً قرآن درباه‌ی پیامبر اسلام، بصراحت می‌گوید:

«... [او] فرستاده و پیامبر درس ناخوانده‌ای است که [اهل کتاب] نام او را نزد خویش، در تورات و انجیل، مکتوب و

[تصریح شده] می‌یابند... .» (قرآن ۱۵۷/۷)

تأکید قرآن بر وجود وصف پیامبر اسلام و پیروان وی در تورات و انجیل

یکی از اشارات صریح قرآن به اینکه محمد (ص) موعود پیامبران پیشین - خاصه عیسی(ع)- بوده، این آیه است که:

«محمد(ص) پیامبر خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سخت می‌گیرند [ولی] با خویشتن مهربانند. [همواره] آنان را در حال رکوع و [یا] در سجود می‌بینی. [و پیوسته] خواستار خشنودی و فضل خداوند هستند. علامت [مشخصه‌ی] آنان بر اثر سجود بر چهره‌هاشان [نمایانَ] است. این صفت ایشان در تورات است؛ و مَثَل آنها در انجیل بمانند کشتَه‌ای است که جوانه‌ی خود را برآورد و آن را مایه دهد تا َستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را شگفت‌زده کند، تا جائی که [خداوند از انبوهی] آنان کافران را دچار خشم می‌گرداند... .)
(قرآن ۲۹/۴۸؛ قس: مرقُس ۲۶/۴-۳۴؛ لوقا ۴/۸-۱۶؛ برنابا ۳/۱۳۳-۱۲)

بشارت عیسی به آمدن پیامبر اسلام در قرآن

تصریح دیگر قرآن -که پیشتر بدان اشاره شد- این آیه‌ی مشهور است که عیناً از زبان عیسی (ع) نقل شده:

«... [و یاد آورید] هنگامی را که عیسی پسر مریم [خطاب به‌بنی‌اسرائیل چنین] گفت: «ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم؛ [و]تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که بعد از من خواهد آمد و نام او «احمد» است بشارتگرم.» (قرآن ۶/۶۱)

پیامبر اسلام و پیروان وی از ذکر نام آن حضرت در انجیل حقیقی عیسی کاملاً آگاه بوده‌اند

شگفتا که با وجود این آیات مصرحِ قرآن چگونه می‌توان گفت که پیامبراسلام از وجود انجیلی که نام وی در آن آمده - انجیل‌برنابا یا هر انجیل دیگری- بی‌اطلاع بوده است! البته تردیدی نیست که هیچ‌گاه پیامبر -همچنین صحابه و تابعین- نام «انجیل‌برنابا» را بر زبان جاری نساخته‌اند؛ اما مهم این است که بر بسیاری از مضامین مندرج در انجیل‌برنابا که امروزه در دسترس ماست تأکید داشته و از جمله اینکه ذکر بشارتِ آمدن پیامبر اسلام راکه در انجیلِ حقیقی عیسی مذکور

افتاده، قطعی و حتمی می‌دانسته‌اند. چنین است که در قرآن - علاوه بر آیاتی که گذشت - بکرّات بر تبشیر رسالت رسول اسلام در انجیل -و نیز تورات - اصرار و بر آن تأکید فراوان شده و در مقام انذار، اهل کتاب و عالمان مسیحی و یهودی را از کتمان حقایق مندرج در تورات و انجیل نهی کرده است. (← قرآن ۴۲/۲، ۱۲۹، ۲۵۳؛ ۱۹/۳، ۷۰، ۷۱، ۱۸۶، ۱۸۷؛ ۱۴/۵-۱۵؛ ۳۶/۱۳؛ ۱۰۵/۲۱؛ ۱۴/۴۲)

قرآن علمای اهل کتاب را به کتمان حقایق مندرج در تورات و انجیل متهم می‌کند

در قرآن ضمن آیاتی به تصدیق حقانیت پیامبر از سوی برخی پیروان ادیان پیشین، خاصه مسیحیان اشاره شده. (←قرآن ۱۲۱/۲؛ ۱۹۹/۳؛ ۸۲/۵-۸۵) بسیاری از آیات قرآن قاطعانه بر این حقیقت تأکید دارد که بشارت‌های انبیای پیشین، خاصه عیسی(ع)، با دسیسه‌های عالمان و راهبان از متن عهدین حذف و یا کتمان شده است و به همین خاطر گاهی قرآن آنان را مورد لعن قرار می‌دهد؛ (←قرآن۱۰۱/۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۴؛ ۸۶/۳-۸۸؛ ۵/٦، ۹۱؛ ۷٦/۳٦؛ ۷/٦۱-۸)

به نظر قرآن علمای اهل کتاب پیامبر اسلام را همچون فرزندان خویش می‌شناسند

انحراف پیروان تورات و انجیل، به اعتقاد قرآن

حتی صریحاً اعلان می‌دارد که عالمانِ اهل کتاب، یهود یا مسیحی، پیامبر اسلام را همچون فرزند خویش می‌شناسند؛ و در عین حال حقانیت وی را انکار می‌کنند. (←قرآن ۱۴٦/۲؛ ۲۰/٦) قرآن این همه را نتیجه‌ی انحرافِ مسیحیت از اصول و مبانی اساسی و اولیه‌ی آن می‌داند و بر این اعتقاد است که آنچه را بنیانگذاران مسیحیت تاریخی تبلیغ کرده و می‌کنند همه بخلافِ آن چیزی است که در انجیل نخستین -و یا اسفار خمسه و دیگر صحایف انبیاءِ بنی‌اسرائیل - آمده است. (←قرآن ۷۸/۲، ۷۹، ۱۱۳؛ ۷۸/۳؛ ۴۷/۵، ٦۷؛ ۲۷/۵۷)

همچنین در انحرافِ مسیحیت -نیز قوم یهود - از مبانی اولیه و آموزه‌های عهدینِ تحریف ناشده، بگونه‌ای سخن می‌گوید که این دو آئینِ دچار انحراف شده را جدا از ادیان ابراهیمی به شمار می‌آورد و پیوسته از آئین ابراهیم «پاکدین» سخن می‌گوید و بقطع تکرار پیوسته‌ی صفت «حنیف» همراهِ نام ابراهیم تأکید مضاعف بر همین انحراف است. (← قرآن ۱۳۵/۲-۱۳٦؛ ٦۷/۳-٦۸، ۹۵؛ ۱۲۵/۴؛ ۷۹/٦، ۱٦۱؛

۱۰۵/۱۰؛ ۱۲۰/۱٦، ۱۲۳؛ ۳۱/۲۲؛ ۳۰/۳۰؛ ۵/۹۸) بعکس، ایمان آورندگان به پیامبر اسلام را پیروان واقعی ابراهیم(ع) معرفی می‌کند. (←قرآن ۳/٦۷-٦۸)

قرآن یکی از انحرافات مسیحیت را اعتقاد به تثلیث می‌داند

قرآن از جمله مصادیق انحراف آئین مسیحیت را پندار تثلیث و اعتقاد پاره‌ای از فِرَق مسیحی به الوهیت عیسی(ع) می‌داند. (← قرآن ۷۷/۵) قائلین به تثلیث راکافر خوانده و آنان را به توبه و استغفار دعوت می‌کند. (← قرآن ۵/۷۲-۷۹) بر همین اساس در تصحیح پندارها و باورهای فرق مسیحی پیوسته داستان زندگانی مریم و عیسی(ع) را تکرار می‌کند و ما بناچار، جهت اطلاع خوانندگان، نصوصی از قرآن را که درباره‌ی شخصیت عیسی، ولادت و حیات، معجزات و تعالیم او و بشاراتِ منقول از وی آمده نقل می‌کنیم. بدین امید که ذکر این دیدگاه قرآن پاسخی کامل و جامع بر شُبه‌های یاد شده باشد.

شرح حال و سرگذشت مریم در قرآن

نام مریم ۳۴ بار در قرآن ذکر شده. مریم(ع) از آل عمران است که خداوند چون آدم و نوح، در ضمن آل ابراهیم بر جهانیان برتریشان داده است. (← قرآن ۳/۳۳) در قرآن از پدر مریم با عنوان عمران و از برادر وی با نام هارون یاد شده است. (← قرآن ۱۲/٦٦؛ ۲۸/۱۹) ولادت مریم در قرآن، بعنوان حادثه‌ای مبارك و میمون مورد توجه قرارگرفته است؛ و آن چنین است که همسر عمران -یعنی همان مادر مریم- با خداوند عهد می‌کند که فرزند در رحم خویش را از هر قیدی آزاد کند و در خدمت پروردگار درآورد. (←قرآن ۳/۳۵) پس از وضع حمل روی به خدا آورده و می‌گوید: خداوندا تو خود شاهدی که او دختر است و هرگز دختر چون پسر برآورنده‌ی نذر من نیست. من او را مریم نامیدم و وی را از شر شیطان به تو پناه می‌دهم. (← قرآن ۳/۳٦) خداوند نیز وی را بنیکی پذیرا شده و او را بخوبی پرورش داد. قرآن خطاب به پیامبر می‌گوید زمانی بود که گویا بزرگان همه قرعه می‌زدند که کدامیك سرپرستی مریم را عهده‌دار شوند، (← قرآن ۳/۴۴) و سرانجام تکفل و سرپرستی مریم نصیب زکریا شد. هرگاه زکریا داخل محراب

می‌شد، غذائی پیش روی وی می‌دید. او به مریم می‌گفت این غذا از کجا برای تو فراهم آمده، و مریم پاسخ می‌داد که آن از نزد خداست. (← قرآن ۳۷/۳) زکریا با دیدن این صحنه‌ها روزی از خداوند درخواست کرد که خداوند نیز فرزندی به وی عطا کند، (← قرآن ۳۸/۳) و خداوند به وی بشارت می‌دهد که فرزندی موسوم به «یحیی» به تو عطا می‌شود که او گواهی دهنده و مبشر رسالت «کلمة اللّٰه» یعنی عیسی خواهد بود. (← قرآن ۳۹/۳) پیشتر فرشتگان به مریم خطاب می‌کنند که خداوند تو را پاک گردانیده و بر زنان معاصر با تو برتری داده است. (← قرآن ۴۲/۳) قرآن پیوسته بر پاکدامنی مریم تأکید دارد، (← قرآن ۹۱/۲۱؛ ۱۲/۶٦) و برخی از بنی‌اسرائیل را بسبب تهمت ناروا به مریم -که از آن با عنوان «بهتان عظیم» یاد می‌کند سرزنش کرده، (← قرآن ۱۵٦/۴) و باروری او را از جمله اعجازهای الاهی می‌خواند، (← قرآن ۵۰/۲۳) و می‌گوید که ما از روح خویش (=روح‌الاهی) در درون رحم وی دمیدیم تا به عیسی آبستن گردید. (←قرآن ۱۲/٦٦) قرآن در ضمن آیاتی از سوره‌ی نوزدهم که همان سوره‌ی «مریم» است ماجرای آبستن شدن و زادن مریم(ع) عیسی را، بتفصیل چنین بیان می‌کند:

قرآن یحیی را مبشر عیسی می‌داند

آبستن شدن مریم و شرح مفصل ولادت عیسی در قرآن

«و [ای پیامبر!] در این کتاب از مریم یاد کن، آنگاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت. و در برابر آنان [= خویشان] پرده‌ای برخود گرفت. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد. [مریم] گفت: «اگر پرهیزکاری، من از تو برخدای رحمان پناه می‌برم.» [آن روح] گفت: «من فقط فرستاده‌ی پروردگار تو هستم، برای اینکه پسری پاکیزه به تو ببخشم.» [مریم] گفت: «چگونه مرا پسری باشد، با آنکه دست بشری به من نرسیده و [زنی] بدکار [نیز] نبوده‌ام!؟» [آن روح] گفت: «[فرمان] چنین است، پروردگار تو گفته است که آن بر من آسان است، و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم؛ و [این] دستوری قطعی بود.» پس [مریم] به او [= عیسی] آبستن شد و با او به مکان

دوردستی پناه برد. تا [سرانجام] درد زایمان او را به جانب تنه‌ی درخت خرمائی کشانید. [مریم در این حال] گفت: «ای کاش، پیش از این [آبستن شدن] مرده بودم [تا سرزنش مردمان را نشنوم] و [ای کاش] اصلاً فراموش شده بودم!» پس، از زیر [پای] او [فرشته] وی را ندا داد: «غم مدار که پروردگارت در زیر [پای تو چشمه‌ی آبی پدید آورده است. و [اینک] تنه‌ی درخت خرما را به سوی خود [بگیر و] تکان بده، [خواهی دید که] خرمای تازه بر تو فرومی‌ریزد، و [سپس خرماها] را بخور [و از آب آن چشمه] بنوش و [از ولادت این فرزند] دیده روشن بدار. پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، [به اشاره] بگو که من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقاً با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.» پس [مریم] در حالی که او [= آن نوزاد، یعنی عیسی] را در آغوش گرفته بود، نزد قوم خویش آورد. [آنان] گفتند: «ای مریم! براستی که مرتکب کار بسیار ناپسندی شده‌ای. ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز زنی] بدکار نبود.» [مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد، [و آنها] گفتند: «چگونه با کسی که کودک است و در گهواره [آرمیده] سخن بگوئیم!؟» [بناگاه آن کودک چنین] گفت: «من بنده‌ی خدا هستم، به من کتاب عطا کرده و پیامبرم قرار داده است، و مرا- هرجا که باشم- با برکت ساخته است، و سفارش کرده تا زنده‌ام نماز و زکات را [برپای دارم]، و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است، و درود بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد.»

سخن گفتن عیسی در گهواره و اعتراف به بندگی خدا و یگانگی پروردگار

(قرآن ۱۶/۱۹-۳۳)

قرآن اعتقاد به تثلیث را افترائی بزرگ می‌داند

سپس ضمن تأکید بر اینکه ماجرای صحیح و حقیقت حال عیسی، بی‌شک و تردید، همین است که گفته شد، بر این نکته اصرار دارد که پندار «ابن‌اللّه» بودن عیسی، خطائی نابخشودنی و افترائی بسیار بزرگ، بر ساحت قدس الاهی است. (← قرآن ۳۴/۱۹-۳۶) قرآن از جمله‌ی

مهم‌ترین انحرافات مسیحیت را اعتقاد به تثلیث و الوهیت عیسی دانسته و در ضمن ۹۳ آیه، در ۱۵ سوره از او یاد کرده و به نقد و تصحیح این باور غلط پرداخته است. در قرآن از عیسی، عموماً با سه عنوانِ «مسیح، کلمة اللّه، روح او یا روح اللّه» یاد شده است. (← قرآن ۱۷۱/۴؛ ۹۱/۲۱؛ ۱۲/۶۶) که این سومین، یعنی روح اللّه را می‌توان لقب او در اسلام دانست. قرآن عیسی را فرزند مریم می‌داند و بیشتر وی را با عنوان «عیسی بن مریم» یاد می‌کند. (← قرآن ۲۵۳/۲؛ ۴۵/۳؛ ۱۷۱/۴) در قرآن کراراً باکره بودن مریم و خلقت شگفتِ عیسی اعجازی بر قدرت و حقانیت خداوند و فرستاده‌ی او (یعنی عیسی) به شمار آمده است. (← قرآن ۲۱/۱۹؛ ۹۱/۲۱؛ ۵۰/۲۳) در شرح آفرینش عیسی گاه به اجمال و در جائی بتفصیل سخن می‌گوید. عیسی را «روح الاهی» می‌داند که در رحم مریم دمیده شده، (← قرآن ۱۲/۶۶) و هنگامی که هراس از بدنامی، وجود مریم را مضطرب و پریشان می‌سازد، جبرئیل مریم را تسلی داده و بشارت می‌دهد که خداوند می‌گوید وجود این نوزاد، یعنی عیسی برای مردم مایه‌ی رحمت، و خلقت او برای من، البته کاری آسان است. (← قرآن ۲۱/۱۹) خلقت شگفت و خارق‌العاده‌ی عیسی در نزد خدا چون آفرینش آدم ابوالبشر است که وی را از خاک آفرید و بمحض اینکه به او گفت «موجود شو» او نیز پدید آمد. (← قرآن ۴۷/۳، ۵۹)

اسامی عیسی در قرآن

اعجاز آفرینش عیسی در قرآن بسانِ خلقت آدم ابوالبشر است

با وجود این شگفتیِ در خلقت، قرآن عیسی را تنها پیامبری چون پیامبران پیشین نظیر ابراهیم، اسحاق و اسماعیل، نوح، زکریا، یحیی و... می‌داند که جهت به انجام رسانیدن رسالت آن پیامبران بر قوم بنی‌اسرائیل فرود آمد؛ پیامبرانی که قرآن از آنان با صفت «صالحین» یاد کرده. (← قرآن ۴۹/۳؛ ۱۶۲/۴؛ ۷۵/۵؛ ۸۴/۶-۸۶؛ ۲۶/۵۷-۲۷)

عیسی در قرآن، پیامبر است

همچنین عیسی را آگاه و عالم به کتب انبیای پیش از خود معرفی می‌کند که خداوند انجیل را که نور و هدایت و پند و عبرت پرواپیشگان می‌خواندش، بدو عطا کرده، (← قرآن ۴۸/۳؛ ۴۶/۵ نیز ← ۳/۳) و

انجیل و حواریون در قرآن

حواریون را یاورانِ وی قرار داده است. (← قرآن ۵۲/۳؛ ۱۴/۶۱)

معجزات عیسی در قرآن

در قرآن هشت معجزه به عیسی نسبت داده شده که تنها برخی از آنها در اناجیل آمده است. آن هشت اعجاز عبارتند از: سخن گفتن در گهواره، ساختن پرنده و به پرواز درآمدن آن، بیناکردن کور مادرزاد، شفای شخص مبتلا به مرضِ پیسی، زنده کردن مردگان، اِخبار از امور مکتوم نظیر آنچه مردم می‌خورند و آنچه در خانه ذخیره ساخته‌اند، درخواست خوراک از خداوند و نزول مائده‌ی آسمانی و سرانجام نجات از توطئه‌ی کاهنانِ یهود و صعود به آسمان. (← قرآن ۴۹/۳-۵۱، ۵۵؛ ۱۵۷/۴-۱۵۸؛ ۱۱۰/۵-۱۱۵) عیسی با ارائه‌ی این معجزات بعنوان پیامبر بنی‌اسرائیل بر صدق و راستی تورات گواهی داده و تصریح دارد که بعثت وی بجهت اصلاحِ انحرافِ پدید آمده در شریعت قوم اسرائیل، یعنی آئین یهود و تبیین امور حلال و حرام بوده است. (←قرآن ۵۰/۳) از مجموع آیاتی که در آنها از شخصیت عیسی و اعتقادات مسیحیت سخن رفته، چنین برمی‌آید که قرآن، از جمله دلایلِ - اگر نگوئیم تنها دلیل - پندار تثلیث و اعتقاد به الوهیت عیسی (ع) را آفرینشِ شگفت وی از مادری باکره می‌داند؛ که البته بدعت‌های بعدی آباءِ کلیسا در نضج، تکمیل و بالندگی این اعتقاد غلط تأثیری بسزا و شگرف داشته است. (← قرآن ۴۳/۹) هر چند که توهم اعتقاد به فرزند داشتن خداوند پیش از مسیحیت در آئین یهود نیز دارای سابقه و پیشینه بوده است، همچنانکه قرآن تصریح دارد که قوم یهود -و یا بنابر قول ابن‌عباس، از مفسران صدراسلام، دست‌کم فرقه‌ای از یهود ساکن مدینه در عصر پیامبر- عُزیر را که از بزرگان بنی‌اسرائیل بوده پسرخدا می‌خوانده‌اند. (← قرآن ۳۰/۹) جالب اینکه قرآن در آیات متعددی بر بشر بودن پیامبر اسلام تأکید کرده، (← قرآن ۱۱۰/۱۸؛ ۴۰/۳۳؛ ۶/۴۱) و در هر بار که فرصتی دست داده و سخن در انحراف مسیحیت به میان آمده، معتقدین به تثلیث و قائلین به الوهیت یا «پسر خدا» بودن عیسی را، مورد لعن و نفرین قرار داده (← قرآن ۱۱۶/۲؛ ۱۵۹/۴) و برکفر و الحاد

قرآن آفرینش شگفت عیسی را دلیلی بر پندار الوهیت وی می‌داند

تأکید قرآن بر بشر بودن پیامبر اسلام

گرانی تثلیث در قرآن

عیسی دعوتگر توحید

آنان حکم رانده و به آنان وعده‌ی عذاب داده است، (← قرآن ۱۷/۵؛ ۱۱۷/۲۳) و این سخن ناروا - خدا پنداشتن عیسی - را بقدری موهِن و افترائی بزرگ می‌داند که می‌گوید با بر زبان راندن آن، نزدیک است که آسمان‌ها از هم بدرد، زمین شکافته شود و کوه‌ها همه فروریزند. (← قرآن ۸۸/۱۹-۹۵) حال اینکه آنچه عیسی بدان فرمان داده، چون دیگر پیامبران، که مردم را به یکتا پرستی دعوت می‌کردند، توحید و اعتقاد به پروردگاری یگانه بوده‌است. (← قرآن ۷۹/۳-۸۰؛ ۳۱/۹؛ ۲۵/۲۱؛ ۶۳/۴۳-۶۴)

توصیف مریم و عیسی در قرآن

قرآن عیسی را تنها بنده‌ای می‌داند، که به پیامبری بنی‌اسرائیل مبعوث گردیده (← قرآن ۵۷/۴۳-۵۹) و خود نیز از پذیرش این حقیقت و اعتراف به بندگی خدا، هیچ پروائی نداشته است. (← قرآن ۱۷۲/۴) مریم و عیسی در توصیف قرآن با صراحت، بدین سادگی معرفی شده‌اند که:

> «عیسی بن مریم، فقط [و فقط] پیامبری بود که پیش از وی نیز پیامبران دیگر آمدند و رفتند. مادرش نیز زنی بسیار درستکار [و نجیب] بود. آن دو [یعنی عیسی و مادرش مریم چون دیگران] غذا تناول می‌کردند [و هرگز دارای مقام الوهیت نبودند.]...» (قرآن ۷۵/۵ نیز ← ۱۷۱/۴)

سخن عیسی درگهواره که در ضمن شرح احوال مریم(ع) بعینه ذکر شد، از دیگر نمونه‌هائی است که قرآن از زبان عیسی و در نفی تثلیث و «فرزند خدا» بودن وی روایت می‌کند. (← قرآن ۳۰/۱۹-۳۴) از جمله مواردی که قرآن در تأکید بر بندگی و پیامبر بودن عیسی، آن هم از قول خودِ او نقل می‌کند، زمانی است که عیسی روی به بنی‌اسرائیل کرده و می‌گوید:

دو نمونه از سخنان عیسی با بنی‌اسرائیل در قرآن و دعوت آنان به توحید و پرهیز از شرک

> «همانا برای شما حکمت آوردم تا آنچه را که بر سر آن ستیز دارید، برای شما روشن کنم! [پس] از خدا پروا کرده و از تعالیم من پیروی کنید. [نیز بدانید که] همانا خداوند - و تنها او - پروردگار من و خداوندگار شماست؛ پس او را بپرستید

[که تنها] این راه راست است.» (قرآن ۴۳/۶۳-۶۴)

قرآن در اصرار بر همین موضوع -یعنی یگانگی خداوند- خطاب به‌کسانی از قوم بنی‌اسرائیل که او را خدا پنداشته بودند می‌گوید:

«ای قوم اسرائیل! تنها خدا را که پروردگار من و شماست بپرستید. [بدانید که] همانا هر کس به خداوند شرک ورزد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه وی جهنم خواهد بود.» (قرآن ۵/۷۲)

شرح گفت‌وگوی خداوند با عیسی در قرآن، همراه با ذکر معجزات وی

تفصیل گفت‌وگوی خداوند با عیسی، یکی از بخش‌های قابل تأملِ قرآن است که خداوند خطاب به پیامبر اسلام چنین می‌گوید:

«[ای محمد!] یاد کن هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و مادرت به یاد آورد؛ آنگاه که تو را به روح‌القدس تأیید [و یاری] کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [در مقام نبوت] با مردم سخن گفتی؛ و آنگاه که به تو کتاب، حکمت، تورات و انجیل آموختم و وقتی که بـه اذن من، از گـِل [تندیسی] در شمایل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی و بـه اذن من پرنده‌ای می‌شد، و کور مادرزاد و [شخص مبتلا به مرض] پیسی را به اذن من شفا می‌دادی، و آنگاه کـه مردگان را بـه اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوردی؛ و آنگاه کـه [آسیب] بنی‌اسرائیل را- هنگامی که برای آنان دلایل و اعجازهای آشکار آورده بودی- از تو باز داشتم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند، گفتند: این [ها چیزی] جز افسون آشکار نیست؛ و [یادآور] وقتی را که به حواریون وحی کردم که بر من و فرستاده‌ام ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم امر خداوند هستیم. و [یاد کن] هنگامی را که حواریون گفتند: ای عیسی، پسر مریم! آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان مائده‌ای [= خوان و طبقی غذا] برای ما فرو فرستد؟ [عیسی] گفت: اگر ایمان دارید از خدا پروا کنید. [حواریون گفتند: میل داریم از آن بخوریم تا دلهایمان آرام گیرد و بدانیم که به ما راست گفته‌ای، و از گواهان بر آن باشیم. عیسی پسر مریم گفت: بارالها، پروردگارا! برای ما

مائده‌ای از آسمان فرو بفرست تا برای اول و آخر ما عیدی و نشانه‌ای از سوی تو باشد و ما را روزی ده؛ چرا که تو برترین روزی دهندگان هستی. خداوند فرمود: من آن را بر شمَا فروخواهم فرستاد؛ ولیکن [بدانید] که اگر هر یک از شما پس از آن انکار ورزد، وی را [چنان] عذابی کنم که هیچ‌کس از جهانیان را [آنچنان] عذاب نکرده باشم؛ و [نیز به یاد آور] هنگامی راکه خدا فرمود: ای عیسی، پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدا، به جای خداوند [یگانه] پرستش کنید؟ عیسی گفت: تو [از این پندارهاَ و سخنان یاوه] منزه هستی. مرا یارای آن نباشد که [درباره‌ی خود] چیزی راکه شایسته و حق من نیست ادعا کنم. اگر آن را گفته بودم همانا که تو آن را می‌دانستی. آنچه در اندرون من است می‌دانی و من آنچه راکه در ذات توست نمی‌دانم، چرا که تو خود دانای رازهای نهان هستیَ. [پروردگارا!] من هیچ نگفتم جز آنچه راکه به من فرمان داده‌ای؛ [و گفته‌ام] که: [فقط و فقط] خدا پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید؛ و تا وقتی که در بین آنان [= پیروان خویش] بودم خود بر آنان گواه بودم؛ [آنگاه نیز که] روح مرا [به جانب خویش] برکشیدی، تو خود بر آنان نگاهبان بودی؛ و [حقاکه] تو بر هر چیز گواه هستی. [پروردگارا!] اگر آنان را عذاب کنی، [جز این نیست که] آنان [همه] بندگان تو هستند و اگر آنان را ببخشائی تو خود، توانا و حکیم هستی.» (قرآن۵/۱۱۰-۱۱۸؛ نیز ← ۱۵۹/۴)[1]

خطاب خدا به عیسی، که آیا تو مردم را به پرستش خویش امر کردی؟ و پاسخ عیسی

قرآن مُؤکداً بر نفی تثلیث اصرار دارد و بارها پیامبر را از کوچکترین تردید در شخصیت حقیقی عیسی - البته آنگونه که قرآن توصیف می‌کند- نهی کرده، (← قرآن ۶۰/۳) و خطاب به پیامبر اسلام از او می‌خواهد تا مسیحیانِ معتقد به تثلیث (= مسیحیان نجران) را به مباهله -یعنی نفرین و طلب عذاب الاهی بر طرفِ مقابل که ادعای او دور از

ماجرای مباهله‌ی پیامبر با مسیحیان نجران

۱- نیز ← عطار ۲۸۱/۲.

حقیقت است- دعوت کند، (← قرآن ۵۹/۳-۶۱) و البته آنچنانکه در مآخذ تاریخی آمده نصارای نجران که در ماجرای مباهله مخاطب پیامبراسلام بودند، وقتی آمادگی پیامبر را برای انجام مباهله دیدند بیمناک و هراسان شده، بلافاصله از شرکت در مباهله سرباز زدند و پرداخت جزیه را پذیرفتند. (← ماسینیون ۶۳-۱۱۴)[۱] با این وجود هیچ‌گاه قرآن پیامبر را به تحمیل و اجبار دین بر اهل کتاب و ستیز و جدل پیرامون موضوعات یاد شده امر و یا تشویق نکرده؛ بلکه همواره با بیانی نرم، تنها به‌گزاردن رسالت و ابلاغ پیام الاهی بر اقوامِ اهل کتاب

قرآن و روش آن در دعوت اهل کتاب به اسلام

۱- ماجرای مباهله‌ی پیامبراسلام با مسیحیان‌نجران در جوامع روائی، تفاسیر و آثار تاریخی متعددی بتفصیل ذکر شده.(بعنوان نمونه ←ابن‌اثیر ۶۴۶/۱؛ مجلسی ۲۷۶/۲۱-۳۵۵) لوئی ماسینیون مستشرق مسیحیِ مشهور فرانسوی تحقیقی تاریخی-علمی در این‌باره انجام داده که در سال ۱۹۴۴میلادی در پاریس منتشر شده و اخیراً توسط جناب دکتر محمود افتخارزاده به فارسی ترجمه و تحت عنوان «مباهله در مدینه» از سوی انتشارات رسالت قلم منتشر شده. ماسینیون با استناد به منابع تاریخی ماجرای مباهله را چنین گزارش کرده است:

«أ- هنگامی که قلمرو دولتِ اسلامی نبوی گسترش یافت و به یمن رسید، در شوّال سال دهم هجری، جمهوری عیسوی نجرانْ هیأت سیاسی هفتاد نفره‌ای به مدینه فرستاد. ترکیب هیأت عبارت بود از چهارده نفَر از اشرَاف نجران، رؤسای سیاسی- مذهبی سه گانه نجران: عاقِب (=رئیس خدمات شهری)، السیّد (= مدیر کاروانهای نجران)، اُسقُف (= کشیش بزرگ و بازرس مدارس و دیرهای نجران، رابط دولت مسیحی نجران با دیگر دُوَلِ مسیحی جهان). این هیأت برای گفتگو با محمّد به مدینه آمد.

ب- هیأت اعزامی سراپا لباس ابریشمی و حریر پوشیده بود و در میدانگاه اُطراق کرده بود، پیامبر به آنان اجازه داد تادر مسجدش به قبلۀ خویش (به سوی مشرق) نماز برند.

ج- پس از آنکه پیرامون پیامبر اسلام حلقه زدند، محمّد آنان را بخاطر اعتقاد به الوهیّت مسیح سرزنش نمود و به اسلام دعوتشان کرد. کار به مجادله کشید و امر دعوت مشوب شد. پیامبر به آنان پیشنهاد کرد که مباهله کنند. این پیشنهاد مبتنی بر نزول فوری آیۀ ۵۴ سورۀ آل‌عمران بود. قرار بر این شد که در صبح روز چهارمِ شوالِ سالِ دهمِ هجری (پانزدهم‌ژانویه سال ۶۳۱میلادی) ملاعنه و مباهله نمایند.

د- هیأت مسیحی نجران با یکدیگر شور و مشورت بسیار کردند. سپس سران مسیحی هیأت در صبح روز موعود در میعادگاه حاضر شدند تا انصراف خویش را از مباهله اعلام دارند و با پیامبر اسلام مصالحه کنند.

هـ- شروطی را که مسیحیان در این قرارداد پذیرفتند عبارت بود از اینکه....» (ماسینیون ۸۰-۸۱)

فرمان می‌دهد؛ (← قرآن ۲/۲۵٦؛ ۳/۲۰؛ ۵/٦۵؛ ۱۳/۴۳؛ ۴۳/۸۱) و خطاب به اهل کتاب می‌گوید که ارسال این پیامبر اتمام حجتی بر شماست تا فردای قیامت در پیشگاه خدا عذری نداشته باشید. (← قرآن ۵/۱۹) قرآن ضمن دلجوئی از پیامبر، در برابر ملامت‌ها و تکذیب اهل کتاب، (← قرآن ٦/۳۳-۳۵؛ ۲۰/۱۳۰؛ ۲۲/۴۲-۴۴؛ ۳۵/۲۵؛ ۳٦/۷٦) از او می‌خواهد تا اهل کتاب را به نفی شرک و پذیرش یگانگی خدا، وحدت و سرانجام همزیستی مسالمت‌آمیز بر اساس اعتقاد به یکتائی خداوند دعوت کند. (← قرآن ۳/٦۴؛ ٦/۴۱) و اگر بنابر محاجه و مناظره بود بنای آن بر حکمت و جدالِ اَحسن -و نه حتی حَسَن- باشد، (← قرآن ۲۹/۴٦) و با وجود اینکه قرآن مکرر تأکید می‌ورزد که دین مقبول خداوند همانا اسلام است و نه هیچ دین دیگری (←قرآن ۳/۱۹، ۸۵) اما انجامِ سخن پیامبر با اهل کتاب این است که: دین شما از آنِ شما و آئین ما نیز از آنِ ما. (← قرآن ۳۴/۲۴؛ ۱۰۹/۱-٦) در عین حال قرآن در میان اهل کتاب و خاصه مسیحیان، کسانی و یا گروهی را - چه از پیشینیان و چه از معاصران- بعنوان پاکدینانِ عامل و آگاه به تعالیم انبیا درخور ستایش و تجلیل می‌داند. (←قرآن ۲/٦۲؛ ۳/۷۵؛ ۱۱۳-۱۱۴؛ ۵/٦٦، ٦۹، ۸۲-۸۵؛ ۵۷/۲۷)

تمجید قرآن از مسیحیانِ پاکدینِ عامل

ایرادات مطرح شده درباره‌ی انجیل‌برنابا بیشتر تجاهلی است عالمانه!

حال با عنایت به وجود این مطالب در قرآن باید گفت ادعای جناب دکتر خلیل سعادت در شباهت مضامین انجیل‌برنابا، با مطالب قرآن و عدم آشنائی پیامبر و یاران ایشان از مثلاً بشارات عهدین و دیگر مطالب مشابه، یا ناشی از عدم اشراف و اطلاع ایشان از دیدگاه قرآن در این موضوعات است و یا آنچه بر قلم ایشان رفته، اگر حُسن‌ظن به خرج دهیم باید بگوئیم از سر تجاهِل عالمانه بوده است!

انجیل برنابا و مدعای قرآن

سوای آنچه که گذشت و برغم پندار برخی، اقبال و توجهی که از سوی مسلمانان، همانند اندیشمندان و محققان مسیحی، متوجه انجیل‌برنابا گشته هرگز به معنای عرضه‌ی شاهدی بر مدعای قرآن و مسلمین نبوده و نیست. زیرا ادعای قرآن دست‌کم در نزد معتقدان

بدان، بی‌نیاز از ذکر شاهد و دلیل است. همچنین تا به حال دیده و یا شنیده نشده که مسلمانی بخاطر تأییدکتابی و یا مثلاً توصیه‌ی محققی، به قرآن ایمان آورده باشد و یا بعکس بصرفِ عدم همخوانی آیات قرآن با یک اثر یا نظریات مکتبی، از ایمان بدان دست شسته باشد. همچنانکه ترجمه، چاپ و انتشار این انجیل از سوی محققانِ اندیشمند مسیحی نیز -نظیر جناب دکتر خلیل سعادت- بقصد عرضه‌ی اصحِّ اناجیل نبوده است. حقیقت این است که مسلمانان عیسی(ع) را آنگونه که در قرآن آمده می‌شناسند نه آنچنانکه در اناجیل و دیگر رسایل عهدجدید و حتی همین انجیل منسوب به برنابا تعریف شده. هدف از چاپ و انتشار این اثر نیز اثبات حقانیت و اصالت تام و تمام این انجیل در برابر دیگر اناجیل نیست؛ بلکه اگر توجیه تناقضِ میان اناجیل چهارگانه در باور نویسنده‌ای مسیحی و مدافع آن اناجیل این باشد که:

مسلمانان، عیسی، قرآن و هدف از انتشار این انجیل

انجیل‌برنابا، پنجمین عکس!

> «این اناجیل [= اناجیل چهارگانه] با یکدیگر تناقض ندارند بلکه مکمل یکدیگر هستند و مانند چهار عکس میباشند که از یک شخص در چهار جهت مختلف گرفته شده باشند.»(میلر ۲۴)

به اعتقاد ما انجیل‌برنابا -یا هر انجیل دیگری- را نیز می‌توان عکس پنجم به شمار آورد! به تعبیر بهتر منظور از انتشار این انجیل، چه در میان مسلمانان و چه در جوامع مسیحی، تنها عرضه‌ی انجیلی متفاوت با دیگر اناجیل موجود است، و این وظیفه‌ی اهل تحقیق خاصه پژوهشگران سخت‌کوش و منصفِ مسیحی است که بدور از هر نگرش دُگم و تعصب آلودی به این اثر بنگرند و بکوشند تا با ارائه‌ی دلایل متقن و مستند به اسنادِ معتبر و خردپسند به نقد آن بپردازند؛ در غیر این صورت بصرفِ تکرار مکرر این سخن بی‌اساس که این انجیل جعلِ جاعلی حرفه‌ای است، آن هم به این دلیل که مطالب آن مشابه عهدین یا قرآن است! هیچ نکته‌ی مبهمی روشن نخواهد شد. بعلاوه همچنانکه پیش‌تر اشاره شد، زمانی می‌توان عدم همخوانی این انجیل

سخن در نقد انجیل‌برنابا -همچون دیگر اناجیل- همچنان باقی است

فقدان وجود متنی معتبر و اصیل از تعالیم عیسی و نقد انجیل‌برنابا!

با دیگر اناجیل مشروع را-قطع نظر از اینکه خودِ این اناجیل نیز مملو از تناقض هستند- دلیل و اساس مردود شمردن آن قرارداد که ابتدا اصالت و تقدس الاهی آن اناجیل به اثبات رسیده باشد؛ و اگر چنین نبود -که البته نیست- این استدلال و دلایل مشابه آن فاقد ارزش منطقی و علمی و تنها تحلیلی از سر ذوق و تک بیتی لطیف و شاعرانه است!

چه؛ به قول سنائی: ماهی از تابه صید نتوان کرد/ گِرد دریا و رود جیحون گرد.

به عبارت دیگر تا زمانی که متولیان کلیسا متن اصیل و معتبری از تعالیم و سرگذشت عیسی(ع) که دست کم اصالت و قداست آن مورد تأیید و تکریم کارشناسان و منتقدین مسیحی عهدجدید قرار گیرد، نداشته باشند، نمی‌توانند متون دیگر راکه با اناجیل نظیر و انجیل یوحنا یا رسایل عهدجدید مغایرت دارد، مورد هجوم و انکار قرار دهند.

انجیل برنابا همشأنِ دیگر اناجیل، و سخن نیبور در مخالفت با روش‌های کلیسائی

بنابراین بر اساس موازین عقلی و علمی همان اعتباری که نگاشته‌های عهدجدید رسمی دارا هستند، انجیل برنابا یا هر اثر، یعنی انجیل دیگری که بعداً در دسترس قرار گیرد، دارا خواهد بود و باید به این سخنِ «نیبور»[1] اندیشمند معاصر مسیحی توجه داشت که:

> «بزرگترین بدعت برای کلیسا، اعم از کاتولیک یا پروتستان، این است که خود را جای خدا بگذارد و خیال کند مخالفت باروشهای کلیسایی مخالفت با خداست.» (هوردِرن ۱۳۲)

شش- درباره‌ی مترجم فارسی این انجیل، ویژگی‌های این ترجمه، شیوه‌ی ویرایش

مترجم فارسی انجیل برنابا

درباره‌ی مترجم این انجیل مرحوم علامه «حیدرقلی سردار کابلی» گفته شده که وی «بزرگمردی فقیه، محدّثی عالیقدر، رجالی کبیر، ادیبی بارع، ریاضیدانی بی‌بدیل.... جامع علوم معقول و منقول...» (← نجومی ۶) بوده است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی از وی با عنوانِ «مِن اکبر علماءِ الشیعه فی هذا القرن» یادکرده است و مرحوم استاد کیوان سمیعی

1- Reinhold Neibuhr

که مدتی را نزد آن بزرگ به تلمذ پرداخته درباره‌ی وی چنین می‌گوید: «از لحاظ انسانیت مردی مؤدّب، مهذّب، پیراسته از رذائل، آراسته به فضائل و از نظر علمی، علاّمه‌ای نادرالوجود و مجهول‌القدر بوده است و گمان ندارم در این ادّعا به هیچ وجه مبالغه‌ای به عمل آمده باشد.»[1]

تسلط مرحوم علامه کابلی بر علوم و زبان‌ها گوناگون

مرحوم علامه کابلی در روز سه شنبه ۱۸ محرم ۱۲۹۳ هـ.ق (= ۲۵ بهمن ۱۲۵۴ هـ ش) در شهر کابل زاده شد. در دوران طفولیت و اوانِ نوجوانی ریاضیات، زبان انگلیسی، اردو و تا اندازه‌ای زبان‌های سانسکریت و هندی را در شهر لاهور فراگرفت و سپس جهت تحصیل راهی عتبات شد. پس از تکمیل تحصیلات و تبحر در علوم عقلی و نقلی به شهر کرمانشاه نقل مکان کرد و تا پایان حیات در این شهر به تدریس، تألیف و ارشاد اشتغال داشت. در شرح حال ایشان آمده که در علوم گوناگون از جمله ریاضیات و مثلثات تبحر فراوانی داشته و تألیفاتی نیز در این دو موضوع از ایشان بر جای مانده است. خاصه در ادبیات فارسی و عربی، اردو، هندی و انگلیسی تتبعی بسیار عالی داشته است. نیز در کتابت خطوط نسخ، رقاع و نستعلیق از جمله‌ی اساتید و سرآمدانِ هُنر خوشنویسی عصر خویش به شمار می‌آمده. مرحوم علامه کابلی سرانجام در روز سه شنبه ۴ جمادی الاولی ۱۳۷۲ هـ. ق (= ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱ هـ. ش) در شهر کرمانشاه به دیار باقی شتافت.

آثار و تألیفات مرحوم علامه کابلی

آثار و تألیفات به جا مانده از این عالِم عامل بنابر احصای مرحوم استاد کیوان سمیعی بالغ بر سی عنوان در موضوعات گوناگون شامل علوم حدیث، ادبیات فارسی و عربی، فقه، ریاضیات، هیأت و نجوم، منطق، تفسیر، عرفان، علوم غریبه و تاریخ است.[2]

۱- «گفتگو با استاد کیوان سمیعی» کیهان فرهنگی، ش ۸ (آبان ماه ۱۳۶۵ ش)، ص ۷.

۲- جهت آشنائی بیشتر با حیات و اطلاع از شرح حال آن مرحوم ← ***«یادی از مرحوم علامه شیخ حیدرقلی کابلی»*** مجله‌ی صحیفه، ش ۳۴؛ ***«زندگانی سردار کابلی»*** نوشتهٔ استاد کیوان سمیعی، تهران، زوّار، ۱۳۶۳؛ ***«طبقات اعلام الشیعه»*** از مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۶۹۳/۲، ترجمهٔ ۱۱۳۳.

چاپ نخست ترجمه‌ی حاضر

یکی از آثار ماندگار آن مرحوم ترجمه‌ی فارسی انجیل برناباست که هم اینک پیش روی ماست. این ترجمه برای نخستین بار در فروردین ماه ۱۳۱۱ هـ. ش و آنگونه که بر جلد کتاب یاد شده به سعی و اهتمام آقای حاج محمد علی مقدس دزفولی و در «مطبعۀ شرکت سعادت کرمانشاه» چاپ شده است؛ و البته متن حاضر عیناً از روی همین چاپ فراهم آمده و پس از اِعمال غلط نامه‌ی پایان کتاب در متن، به ویرایش آن اقدام شده است. جا دارد تا در همین جا از حضرت استاد جناب آیت اللّه سید مرتضی نجومی، بخاطر در اختیار نهادن نسخه‌ی مذکور از کتابخانه‌ی شخصی‌شان تشکر کنم؛ چه بمحض درخواست اینجانب ایشان با روی باز و بی‌هیچ مضایقه‌ای این نسخه را تا مدتی طولانی در اختیار اینجانب نهادند و اگر این لطفِ ایشان نبود، این کار بدین سرعت و راحت فراهم نمی‌آمد.[۱]

توضیح مرحوم مترجم درباره‌ی ترجمه‌ی این انجیل از متن مترجَم عربی، با مراجعه به متن مترجَم انگلیسی

این ترجمه، اگرچه بر اساس متن مترجَم عربی فراهم آمده لیکن مرحوم مترجم، در ترقیمه‌ی پایانی این ترجمه یادآور شده که متن عربی مترجَم را با متن انگلیسی مطابقت کرده و برخی از اغلاط آن را اصلاح نموده و سپس به ترجمه آن پرداخته است. بنابراین باید در نظر داشت که این متن در حقیقت، آنگونه که مترجم مرحوم اذعان دارد، از متن انگلیسی –عربی به فارسی برگردانده شده و البته از این حیث حایز اهمیت است؛ و در ضمنِ متن گاهی اشاره می‌کند که فرازی یا آیه‌ای را بر اساس نسخه‌ی انگلیسی و بخلاف آنچه که در متن مترجَم عربی آمده ترجمه کرده است. مثلاً در ترجمه‌ی بند ۷ فصل ۱۱۸ بنا را بر متن انگلیسی (To God Our Lord) نهاده، نیز در پاورقی ترجمه‌ی بند ۸

۱– ناگفته نماند نسخه‌های دیگری نیز از چاپ‌های سال‌های بعد در دسترس بود، اما بنابر آن بود که متن اساس این چاپ دقیقاً از چاپ نخست باشد، که به رؤیت مرحوم مترجم رسیده و اغلاط چاپی را خود، شخصاً استخراج کرده‌اند و در پایان چاپ مذکور پیوست شده؛ که البته بعداً معلوم شد چاپ‌های بعدی مملو از اغلاط چاپی و تصرفات شخصی بوده است.

فصل ۱۳۹ توضیح می‌دهد که ترجمه‌ی فارسی این بند منطبق با متن انگلیسی است.

شیوه‌ی مرحوم مترجم در ترجمه‌ی حاضر

اما در شیوه‌ی ترجمه، مرحوم مترجم پیش از آغاز متن تصریح می‌کند که این ترجمه به شیوه‌ی لفظ به لفظ است و دلیل برگزیدن این گونه را پیروی از سبک مترجمین عهدین ذکر می‌کند. ایشان در الزام بدین شیوه -یعنی ترجمه‌ی لفظ به لفظ- بقدری وسواس و دقت به خرج داده که گاهی از سلایق شخصی نیز چشم پوشیده و مثلاً در ترجمه‌ی بند ۱۴ فصل ۷۸ تعمداً واژه‌ی «کندن» را برمی‌گزیند، و در پاورقی توضیح می‌دهد که «لغزیدن» در اینجا مناسب‌تر و نغزتر است و می‌توانسته و می‌دانسته که آن را به جای «کندن» به کار برد. (←پاورقی ۱۴/۷۸)

ویژگی نثر این ترجمه

مرحوم علامه کابلی، نه تنها در شیوه‌ی ترجمه، بلکه در انتخابَ گونه‌ی نثر نیز - خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته- از نثر ترجمه‌ی فارسی متون مقدس که گونه‌ای از نثر سبک دوره‌ی بازگشت یا رستاخیز ادبی است پیروی کرده و پر واضح است که اگر مقایسه‌ای میان نثر ترجمه‌ی انجیل حاضر با نثر ترجمه‌ی «کتاب مقدس» چاپ ۱۹۰۴ میلادی که امروزه در دسترس است، به عمل آید، معلوم خواهد شد که ایشان در ترجمه‌ی خویش به نثر کتاب‌مقدس مذکور نظر داشته و اینکه تا چه حد در تقلید از آن نثر توفیق یافته، بحثی است علی حده.

پیروی مرحوم مترجم از نثر ترجمه‌های کتاب‌مقدس و اناجیل اربعه به فارسی یا «سبک فاضلخانی»

همچنین باید توجه داشت که این نوع نثر، گونه‌ای از نثر دوره‌ی «رستاخیز یا بازگشت ادبی» است که از اواخر صفویه در برخی آثار منثور فارسی نمایان شد و در اوانِ سلطنت قاجار تقریباً رواج یافت و این گونه از نثر در حقیقت رویکردی بود از نثر متکلف و مصنوعِ دوره یا دوره‌های پیشین به نثرِ مرسل و روانی که در آن اصالت بامعناست و نه با واژه‌پردازی و صنعت سازی و طبیعی است که این نثر -برخلاف نثر سلیس و زودیاب امروزین ما- متأثر از قواعد عربی و گاهی بلحاظ عدم انطباق با قواعد جمله نویسی فارسی نادستورمند نیز باشد. (← بهار ۳۰۹/۳-۴۰۷) «ترجمهٔ اناجیل اربعه» نیز که به قلم مرحوم میر محمد باقر

حسینی خاتون آبادی (۱۰۷۰-۱۱۲۷ هـق) و در عهد صفویه فراهم آمده از همین سبک پیروی کرده و نثر آن ترجمه بسیار نزدیک به نثر ترجمه‌ی انجیل حاضر -یعنی انجیل برناباست. (← حسینی خاتون آبادی) مرحوم جلال آل احمد در ترجمه‌ای که از «رساله‌ی پولس رسول به کاتبان» در آغاز مجموعه داستان زن زیادی به دست داده، نیز از همین سبک پیروی کرده. (← آل‌احمد ۱۱-۲۲) بعدها این‌گونه از نثر بسبب تحریر ترجمه‌ی عهدین که در سال ۱۸۵۶ میلادی به قلم «فاضلخان گروسی» (۱۱۹۸-۱۲۵۹ هـق) در لندن منتشر گردید، به «سبک فاضلخانی» نیز مشهور شد. (← اذکائی ۷-۱۲)

تذکراتی درباره‌ی شیوه‌ی ویرایش ترجمه‌ی حاضر

باید اعتراف کرد که نثر مرحوم علامه‌ی کابلی در ترجمه‌ی حاضر نمونه‌ی اعلای اینگونه از نثر نیست و البته که دارای غث و سمین است.

درباره‌ی شیوه‌ی ویرایش باید یادآور شوم که سعی شد تا آنجا که ممکن بود در متن این ترجمه دخل یا تصرفی صورت نگیرد مگر در اندک مواردی و آن هم غیر قابل اجتناب؛ مثلاً مرحوم مترجم همانند بسیاری از نویسندگان معاصر خویش اغلب «چنانچه» را در مفهوم «چنانکه» به کار برده‌اند و بر همگان روشن است که اولی -یعنی چنانچه- در نظم و نثر فارسی و خاصه زبان امروزین ما به معنای حرفِ ربط وابسته ساز «اگر» و متضمن شرط است؛ حال اینکه دومی -یعنی چنانکه- حرف ربط مرکب و در ترکیب قید مرکب است و مفهوم آن: بطوری که، بگونه‌ای که و... می‌باشد؛ و بر همین اساس مثلاً سعدی گفته: سلطان صفت همی رود و صد هزار دل / با او، چنانکه در پی سلطان رود سپاه.

پس در همه‌ی این موارد بناچار «چنانچه» به چنانکه یا به یکی از مترادفات آن نظیر بگونه‌ای که، تبدیل شده است؛ مثل بند ۲۷ فصل ۴۵. گاهی نیز اگر توضیح، مختصر و قابل گنجایش در متن بوده، داخل کروشه [ ] بیان شده، نظیر بند ۵ فصل ۱۹۱. در مواردی هم اگر عبارتی، جمله‌ای یا واژه‌ای را مستحق اصلاح، تفسیر و یا تبدیل

تشخیص داده‌ام، بی آنکه در اصل متن تصرف صورت گیرد، آنچه که باید در ذیل صفحه و در پاورقی توضیحاً ذکر شده؛ نظیر فصل ۱۱۹ ذیل بند ۹ و ۱۲۳ ذیل بندهای ۱٦ و ۱۷. در برخی موارد هم که خطا بقدری فاحش بوده که نیاز به ذکر توضیح یا استدلال نبوده، در متن تصرف شده؛ مثلاً در فصل ۱۲۲ بند ۸، که مرحوم مترجم به استناد ترجمه‌ی دکتر خلیل سعادت «... اصحاب الملک...» مذکور در متن مترجَم عربی را «... اصحاب پادشاه...» ترجمه کرده است. در صورتی که با اندکی دقت می‌توان دریافت که صحیح «... اَصحابُ المُلْک...» است و «اَصحاب» در اینجا، نه به معنای یاران، بلکه به مفهوم صاحبان، و مضاف الیه نیز نه مَلِک (= پادشاه) بلکه مُلک (=زمین، و در اینجا: باغ) است.[1] بر این اساس «مالک [= ومالکان] آن باغ» ترجمه‌ی صحیح ترکیب فوق است؛که البته این همخوان با مفهوم است، نه آنچه که مرحوم مترجم ذکرکرده. نیز در فصل ۸۹بند ۱۱ و همچنین فصل ۹۰ بند ۱۰ مرحوم مترجم واژه‌ی حج را با «pilgrimage» مذکور در متن مترجَم انگلیسی برابر قرار داده؛ و حال اینکه واژه‌ی «زیارت» بعنوان معادل این لغت مناسب‌تر است؛ چه حج عبادتی است خاص مسلمین که عبارت است از «زیارت مسجدالحرام در مکه و ادای مناسک خاص آن».[2] لذا در مورد اول «زیارت یا» و در مورد دوم «زیارات یا» پیش از حج افزوده شد. همچنین است بند ۴ فصل ۱٦۹، که در متن اصلی مرحوم سردار، «... یک درهم از آن...» بوده و چون «درهم» در اینجا مقیاس وزن است نه مسکوک نقره - و اغلب این معنای دوم در اذهان تداعی می‌شود - «...یک درهم...» به «...اندکی...» تبدیل شد. نیز در ترجمه‌ی انگلیسی معادل آن «drachma» ذکر شده که در اینجا به

۱- در متن مترجَم انگلیسی نیز چنین آمده:

«...and You Were Fain to bear Yourselves as owner, ...»

۲- و این در متون انگلیسی «pilgrimage to Mecca» ترجمه شده و می‌شود.

معنای «اندکی» یا «یک ذره» است[۱]. البته این دو نمونه‌ی اخیر و دیگر موارد مشابه آن، در پاورقی توضیح داده نشده.

گاهی نیز توضیحاتی بجهت موازنه و قیاس -که شاید چندان هم ضروری نبوده- در ذیل برخی صفحات آمده است؛ نظیر بیتی که در ذیل بند ۱۳ فصل ۵۹ ذکر گردیده. در گزینش رسم‌الخط اسامی خاص و اماکن (=اعلام) متن انجیل، اغلب اساس انتخاب، متن «کتاب مقدس، ترجمه تفسیری» چاپ ۱۹۹۵ میلادی، نیز «فرهنگ اعلام کتاب‌مقدس [فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی]» و کتاب «قاموس کتاب‌مقدس» ملاک بوده است. (← فهرست منابع و مآخذ) همچنین در رسم‌الخط دیگر کلمات و در اتصال و انفصال و... بنا را بر سهولت قرائت، که مبتنی بر اساس فلسفه‌ی زبان یعنی تفهیم و تفهّم است نهاده‌ام.

توضیح درباره‌ی ترجمه‌ی مقدمه‌ی دکتر خلیل سعادت و محمد رشید رضا

این نکته را هم باید یادآور شوم که در آغاز تصمیم اینجانب بر این بود که مقدمه‌ی دکتر خلیل سعادت و محمد رشید رضا، همان ترجمه‌ی مرحوم علامه کابلی باشد. لذا نسبت به مقابله با متن اصلی و سپس اصلاح و ویرایش آن دو مقدمه اقدام شد. اما پس از ساعت‌ها کار طاقت‌فرسا -بطوری که باید بگویم ویرایش متن اصلی تا بدین اندازه سختی و مشقت به همراه نداشت- از تصمیم نخستین چشم پوشیدم و بنا بر آن شد تا این دو مقدمه را خود از نو، از روی نسخه‌ی اصلی چاپ مصر به فارسی ترجمه کنم و اتخاذ این تصمیم به سه دلیل بود؛ یک: نثر بسیار پیچیده و نادستورمند مرحوم کابلی در ترجمه‌ی این دو مقدمه، بطوری که اصلاً قابل مقایسه با نثر آن مرحوم در ترجمه‌ی متن انجیل نبود. دوم: اهمیت این دو مقدمه، بویژه مقدمه‌ی مرحوم دکتر خلیل سعادت. سوم: برخی افتادگی‌ها که در ترجمه‌ی مرحوم کابلی -و البته از روی سهو و شتاب- رخ داده بود. پس چنانچه

۱- جمله‌ی مترجَم انگلیسی چنین است:

«...One drachma of it is more precious than a thousand worlds.»

اختلاف و دوگانگی در سبک نگارش و نثر دو مقدمه‌ی مذکور -یعنی مقدمه‌ی دکتر خلیل سعادت و مقدمه‌ی مرحوم محمد رشیدرضا- با متن انجیل‌برنابا دیده می‌شود؛ واضح است که ترجمه‌ی متن مقدمه‌ها به قلم اینجانب یعنی ویراستار است؛ نه مترجم متن انجیل یعنی مرحوم علامه سردار کابلی.

پایان سخن و سخن مرحوم دکتر خلیل سعادت درباره‌ی کمترین ارزش انجیل برنابا

انجام سخن اینکه انتشار ترجمه‌ی فارسی ویراسته‌ی این انجیل را، آن هم در آستانه‌ی ورود به هزاره‌ی سوم میلاد مسیح(ع) می‌باید به فال نیک گرفت. شاید کمترین ارزشی که بتوان برای این اثر قائل شد آموزه‌ها و تعالیم اخلاقی و تأکید بر ارزش‌های والای انسانی آن باشد که از زبان عیسی(ع) نقل شده است؛ ارزش‌هائی که اصلی‌ترین وجه اشتراکِ میان تعالیم همه‌ی انبیای الاهی و ادیان آسمانی است. بگفته‌ی مرحوم دکتر خلیل سعادت مسیحی:

> «باید اذعان کرد که این انجیل [=انجیل‌برنابا] نشانه‌های برجسته‌ای از سخنان حکیمانه و نمونه‌ی اعلای فلسفه‌ی ادبیات را در خود جمع دارد. نیز شیوه‌های بیانی خاصی دارد که با بلاغت والای خود هر خردمندی را مسحور زیبائی تعابیر مبسوطَ و هنرمندانه‌اش می‌کند. مضامین و آموزه‌های این انجیل با برانگیختن و احیای عواطف بشری آن را به اُفق والا رهنمون شده و وجود وی را اَز شهوات حیوانی می‌پیراید. همگان را «امر به معروف و نهی از منکر» می‌کند و به فضیلت‌ها و ارزش‌های انسانی و الاهی توجه می‌دهد و آنان را به پاسداشت این ارزش‌ها تشویق می‌کند. کارهای ناپسند را تقبیح کرده، آدمیان را دعوت می‌کند تا با نیکی کردن به دیگر همنوعانشان درون خویش را جلا داده و بدان نورانیت بخشند؛ تا بدانجا که تمامی آثار خودپرستی را از وجود خویش بسترند و زیّشان بگونه‌ای دگرگون شود که پیوسته در اندیشه‌ی خدمت به برادرانشان باشند.»
>
> (مقدمه‌ی دکتر خلیل سعادت، صفحات بعد)

اگر تنها ارزش و حسنه‌ی این انجیل احتوای آن بر همین مضامین،

که در سخن اندیشمند مسیحی جناب دکتر خلیل سعادت ذکر شده، باشد توجیه مناسب و ارزنده‌ای برای توجه به این اثـر و تـجلیل از آن خواهد بود.

پاسخ به یک پندار

این پنداری خطاست که تصور شود مقصود از معرفی و انتشار این انجیل، و اساساً هدفِ مترجم مرحوم از تـرجـمه، چـاپ و انـتشار آن استفاده‌ی ابزاری از این اثر در جهت جـذبِ غـیر مسلمانان بـه اسـلام باشد. حقیقت این است که اگر بنا بر تشویق دیگران به پذیرش یک دین یا آیین باشد حقایق آن دین، بتنهائی کارآمدترین عامل جذاب بوده و هست و در آینده نیز چنین خواهد بود؛ نیز همچنانکه پیش‌تر اشاره شد تا به حال هم دیده یا شنیده نشده که مثلاً هیچ غیر مسلمانی بصرف تأیید و یـا تـصدیق اثـری بـرون دیـنی و بـدون تأمـل و تـفکر در قـرآن و آموزه‌های اسلام، به اسلام گرویده باشد و یا مسلمانی مؤمن تنها بسبب ناهمخوانی قرآن با نوشته‌ای، از اسلام روی برگردانده باشد. همچنین بر همگان روشن است که در طول تاریخ تا به حال بسیاری از افراد در سراسر جهان به اسلام یا هر دین و آیین دیگری گرویده یا می‌گروند و این گرایش در نتیجه‌ی آشنایی آنان با تعالیم آن آیین بوده و هست و صدالبته که این گروندگان، اهل تحقیق بوده و هستند.

به هر حال گذشته از ارزش اخلاقی آموزه‌های این اثـر، حـداقـل ارزش این انجیل تفاوت مطالب آن با دیگر اناجیل رسمی است. حال می‌توان آن را «انجیل» نامید یا کتابی مجعول دانست؛ یا آن را دست‌ساز جماعتی از مسـلمین در سـده‌های پـیش بـجهت اثـبات اعـتقادات و باورهاشان انگاشت. نیز می‌توان این اثر را دست نوشته‌ای ارزشمند از یک حواریِ گمنام و نسبتاً ناشناخته‌ی عیسی (ع) دانست؛ و یا... .

انجیل برنابا مؤید نبوت و تعالیم عیسی

در هر صورت واقعیت، وجود این کتاب در هـیأت یک انـجیل و منسوب به برنابای رسول -یا حواری(؟)- است. حال چه در نظر اُفتد و چه در پسند آید و در دیدِ تحلیلی و نقادانه‌ی خوانـندگانِ فـرهیخته و منتقدِ آن، چگونه اثری باشد، مانمی‌دانیم و اصل براین است کـه نـباید

هم بدانیم. اما این را می‌دانیم که کلیت این اثر مؤید نبوت و تعالیم عیسی(ع) است؛ بر همین اساس این انجیل به هیچ‌وجه ضد مسیح نیست؛ همچنین ضد «مسیحیت حقیقی» هم نیست. چراکه هم از قول این پیامبرالاهی نقل شده: «هر که ضدّ ما نیست با ماست.» (مرقُس ۴۰/۹) نیز تأمل در خواندن یا شنیدن مطالب این انجیل هم رواست؛ زیرا به حکم عقل و نیز نصِّ عهدجدید «... هر کس [باید] در شنیدن تُند و در گفتن آهسته و در خشم سُست باشد.» (رساله یعقوب ۹/۱) دیگر اینکه داوری شتابزده درباره‌ی این انجیل و طرد بدون دلیلِ آن امری ناپسند است؛ زیرا همچنانکه قرآن شرط هدایت‌پذیری و خِردورزی را در «استماع» و آنگاه «اتباع» از «اَحسن» قول -یعنی اقوال- می‌داند، (←قرآن ۱۸/۳۹) همچنین در میَان رسایل َروایت شده از پولس‌رسول نیز آمده:

تأکید عهدجدید و قرآن بر شنیدن و خواندن اقوال، آنگاه انتخاب برترین آنها

«پیغام خدا راکه از دیگران می‌شنوید آن را تحقیر نکنید.
بلکه پیغام را بدقت گوش کنید تا ببینید درست است یا نه، و
اگر درست باشد آن را قبول کنید.»
(ترجمه تفسیری، اول تسالونیکیان ۲۰/۵-۲۲)

و اما پایان مقال اینکه، قرار نبود این مقدمه تا بدین حد مفصل باشد و در آغاز بنا بر اختصار بود؛ از طرفی اشاره به موضوعات ذکر شده نیز اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. باید بگویم در بند بندِ این مقدمه پیوسته تلاش بر این بود که هیچ سخن یا مطلبی بدونِ یادکرد سندی ذکر نشود و تا آنجاکه ممکن بود، سعی شد از داوری یا اظهار نظری که صرفاً استنتاج شخصی است پرهیز شود. در آخر باید بگویم که هر چند این مقال مختصر نیامد اما امید است که در پیشگاه خوانندگان به ملالت نینجامد.
خدایا چنان کن سرانجام کار/تو خشنود باشی و ما رستگار.

جمشید غلامی‌نهاد
آذر ماه ۱۳۷۸ هجری شمسی
دسامبر ۱۹۹۹ میلادی
gholaminahad@yahoo.com

فهرست منابع و مآخذی که در مقدمه‌ی ویراستار، و یا در ذیل برخی از صفحات متن انجیل برنابا بدانها ارجاع داده شده است

الف- منابع فارسی

آل‌احمد، جلال. «زن زیادی» تهران: فردوس. چ مکرر، ۱۳۷۱ هـ ش.

اذ کائی، پرویز، «نثر فارسی کتابهای مقدس (سبک فاضلخانی)» مجله‌ی ادبیات معاصر، س اول، ش ۷، صص ۷-۱۲

ارمیا، صحیفه ← «عهدعتیق»

استر، کتاب ← عهدعتیق»

اشعیا، صحیفه ← «عهدعتیق»

اعداد، سِفر ← «عهدعتیق»

اعلم، امیر جلال‌الدین. «فرهنگ اعلام کتاب‌مقدس» تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ اول، ۱۳٦۷.

اَفسسیان، رساله ← «عهدجدید»

امثال سلیمان، کتاب ← «عهدعتیق»

اول پادشاهان، کتاب ← «عهدعتیق»

اول پطرس، رساله ← «عهدجدید»

اول تسالونیکیان، رساله ← «عهدجدید»

اول تواریخ ایام، کتاب ← «عهدعتیق»

اول تیموتاؤس، رساله ← «عهدجدید»

اول سموئیل، کتاب ← «عهدعتیق»

اول قرنتیان، رساله ← «عهدجدید»

اول یوحنا، رساله ← «عهدجدید»

ایوب، کتاب ← «عهدعتیق»

براون،کالین. «فلسفه و ایمان مسیحی» ترجمه طاطه‌وس میکائلیان، تهران، علمی و فرهنگی، چ اول ۱۳۷۵ ش.
بنیامین داوود، کلدانی (=عبدالاحد داوود).«محمد در تورات و انجیل» ترجمهٔ فضل‌اللّه نیک‌آئین. تهران: نشرنو، ۱۳٦۱هـ‌ش.
بوکای، موریس. «تورات، انجیل، قرآن و علم» ترجمهٔ ذبیح‌اللّه دبیر. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
بهار، محمد تقی (ملک‌الشعرا). «سبک‌شناسی (۱-۳)» تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
بیرشک، احمد (مترجم). «خلاصهٔ زندگینامهٔ علمی دانشمندان» تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
پیدایش، سِفر ← «عهدعتیق»
تثنیه، سِفر ← «عهدعتیق»
«ترجمهٔ تفسیری عهدجدید، انجیل عیسی‌مسیح» تهران: سازمان ترجمهٔ تفسیری کتاب‌مقدس، ۱۳۵۷.
توفیقی، حسین. «سیر تاریخی انجیل‌برنابا» قم: در راه حق، ۱۳٦۱.
توماس، هِنری.«بزرگان فلسفه» ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران: کیهان [و] علمی و فرهنگی، ۱۳٦۲.
تیطُس، رساله ← «عهدجدید»
جامعه‌ی سلیمان،کتاب ← «عهدعتیق»
حبقوق، صحیفه ← «عهدعتیق»
حجی، صحیفه ← «عهدعتیق»
حزقیال، صحیفه ← «عهدعتیق»
حسینی خاتون آبادی، محمد باقربن اسماعیل.«ترجمهٔ اناجیل اربعه» به‌کوشش رسول جعفریان. تهران: نقطه (و) میراث‌مکتوب، ۱۳۷۴.
«حقیقت مسیحیت» هیأت تحریریهٔ مؤسسه در راه حق. قم: در راه حق، ۱۳٦۱.
خروج، سِفر ← «عهدعتیق»
«د. بزرگ (=دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)» ۱-۸ در حال انتشار. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳٦۷ و به بعد.

«دانشنامهٔ جهان اسلام» زیر نظر غلامعلی حداد عادل، (۱-۳ در حال انتشار) تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
دانیال، صحیفه ← «عهدعتیق»
داوران، کتاب ← «عهدعتیق»
دورانت، ویل. «تاریخ تمدن» (۱-۱۱) ترجمهٔ گروه مترجمان. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج اول از ویراست دوم، ۱۳۶۵-۱۳۷۰.
دوم پادشاهان، کتاب ← «عهدعتیق»
دوم پطرس، رساله ← «عهدجدید»
دوم تسالونیکیان، رساله ← «عهدجدید»
دوم تواریخ ایام، کتاب ← «عهدعتیق»
دوم تیموتاؤس، رساله ← «عهدجدید»
دوم سموئیل، کتاب ← «عهدعتیق»
دوم قرنتیان، رساله ← «عهدجدید»
دوم یوحنا، رساله ← «عهدجدید»
دهخدا، علی اکبر. «امثال‌وحکم» (۱-۴). تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
ـــــــــــ «لغت‌نامهٔ فارسی» (۱-۱۵). تهران: دانشگاه تهران، چ دوم از دوره‌ی جدید ۱۳۷۷.
ذابح، ابوالفضل، «کاغذسازی در تمدن اسلامی» کیهان فرهنگی، س دوم، ش ۱۸.
راسل، برتراند. «تاریخ فلسفهٔ غرب» (۱-۲) ترجمهٔ نجف دریابندری. تهران: کتاب پرواز، چ ششم (با تجدید نظر در ترجمه)، ۱۳۷۳.
رسولان (=اعمال رسولان)، کتاب ← «عهدجدید»
رُوت، کتاب ← «عهدعتیق»
رومیان، رساله ← «عهدجدید»
زکریا، صحیفه ← «عهدعتیق»
سپهری، صادق. «در راه کلیسا» بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۶۰.
ستیس، و. ت. «فلسفهٔ هگل» (۱-۲) ترجمهٔ حمید عنایت. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱-۱۳۷۲

سروش، عبدالکریم. «مدارا و مدیریت» تهران: صراط، ۱۳۷۶.
سمیعی، کیوان. «زندگانی سردار کابلی» تهران، زوار، ۱۳۶۳.
سوم یوحنا، رساله ← «عهدجدید»
صفنیا، صحیفه ← «عهدعتیق»
عاموس، صحیفه ← «عهدعتیق»
عبرانیان، رساله ← «عهدجدید»
عزرا، کتاب ← «عهدعتیق»
عطار، فریدالدین. «تذکرةالاولیا» با مقدمه محمد قزوینی از روی چاپ نیکلسون. تهران: انتشارات مرکزی، بی تا.
عُوبَدیا، صحیفه ← «عهدعتیق»
«عهد جدید، یعنی انجیل مقدس» ترجمه از یونانی به فارسی، بی جا: انجمن بین المللی گدیونز، ۱۹۷۰م.
«عهد عتیق، کتاب‌مقدس یعنی کُتب عهدعتیق و عهدجدید» ترجمه از عبرانی و کلدانی به فارسی. تهران: انجمن کتاب‌مقدس، ۱۹۸۷م.
«عیسی ابن مریم از انجیل شریف» تهران: انجمن کتاب‌مقدس ایران، چ دوم، ۱۳۶۲.
غزل غزلهای سلیمان، کتاب ← «عهدعتیق»
غلاطیان، رساله ← «عهدجدید»
فلیمون، رساله ← «عهدجدید»
فیلیپیان، رساله ← «عهدجدید»
قائم‌مقامی، سید محمد. «انجیل به روایت برنابا برگرفته از ترجمهٔ مرحوم سردار کابلی [فیلمنامه]» تهران: نوراندیش، چ اول ۱۳۷۱.
«قرآن مجید» ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۳.
کاپلستون، فردریک. «تاریخ‌فلسفه» (۱-۸). ترجمهٔ گروه مترجمان. تهران: سروش، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲- در حال انتشار.
کارپنتر، هامفری. «عیسی» ترجمهٔ حسن کامشاد. تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
« کتاب مقدس، ترجمه تفسیری شامل عهد عتیق و عهد جدید» بی جا: بی نا، ۱۹۹۵م.

کولسیان، رساله ← «عهدجدید»

گئر، جوزف. «سرگذشت دینهای بزرگ» ترجمهٔ ایرج پزشک‌نیا. تهران: اندیشه، ۱۳۴۰.

گواهی، عبدالرحیم. «واژه‌نامهٔ ادیان، فرهنگ اصطلاحات دینی و عرفانی (فارسی به انگلیسی - انگلیسی به فارسی)» تهران: دفتر نشرفرهنگ‌اسلامی، ۱۳۷۴.

لاویان، سِفر ← «عهدعتیق»

لوقا، انجیل ← «عهدجدید»

لوکاس، هِنری. «تاریخ‌تمدن» (۱-۲). ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: کیهان، ۱۳۷۲.

ماسینیون، لوئی. «مباهله در مدینه، اسلام و مسیحیت» ترجمه محمودرضا افتخارزاده. تهران: رسالت قلم، چ اول ۱۳۷۸.

مایل هروی، نجیب. «نقد و تصحیح متون» مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی (ع)، ۱۳٦۹.

مؤذنی، علی. «مسیحایی [فیلمنامه]» تهران: برگ. چ اول ۱۳۷۲.

متی، انجیل ← «عهد جدید»

«مجموعهٔ رسایل فارسی» (۱-۴). زیر نظرگروه تصحیح متون. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی چ اول ۱۳٦۸ - در حال انتشار.

مراثی ارمیا، صحیفه ← «عهدعتیق»

مَرقُس، انجیل ← «عهدجدید»

مزامیر، کتاب ← «عهدعتیق»

مصاحب، غلامحسین. «دایرةالمعارف فارسی». تهران: فرانکلین، جلداول ۱۳۴۵، کتاب‌های جیبی، جلددوم، بخش‌یکم ۱۳۵٦؛ جلددوم، بخش‌دوم ۱۳۷۴، امیرکبیر.

مکاشفه‌ی یوحنا ← «عهدجدید»

ملاکی، صحیفه ← «عهدعتیق»

مولند، اینار. «جهان‌مسیحیت» ترجمهٔ محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری. تهران: امیرکبیر ۱۳٦۸.

میکاه، صحیفه ← «عهدعتیق»

میلر، ویلیام.م. «مسیحیت چیست؟» ترجمهٔ کمال مشیری با همکاری ط.میکائلیان. تهران: حیات ابدی، ۱۳٦۱.

ناحوم، صحیفه ← «عهدعتیق»

ناس، جان بی. «تاریخ جامع ادیان» ترجمهٔ علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

نجومی، سیدمرتضی. «یادی از مرحوم علامه شیخ حیدرقلی کابلی» مجلهٔ صحیفه، ش ۳۴.

نحیما، کتاب ← «عهدعتیق»

نیچه، فردریش ویلهلم. «دجال» ترجمهٔ عبدالعلی دستغیب. تهران: پرسش، ۱۳۷٦.

———— «فراسوی نیک‌وبد» ترجمهٔ داریوش آشوری. تهران: خوارزمی، ۱۳٦۲.

ولف، کری. «دربارهٔی مفهوم انجیلها» ترجمهٔ محمد قاضی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.

ویر، رابرت (ویراستارکلی). «جهان مذهبی: ادیان در جوامع امروز» (۱-۲). ترجمهٔ عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

هاکس، جیمز. «قاموس کتاب‌مقدس» بیروت، بی‌نا، ۱۹۲۸م.

هلزی هال، لویس ویلیام. «تاریخ و فلسفهٔ علم» ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ. تهران: سروش ۱۳۷٦.

هوردِرن، ویلیام. «راهنمای الهیات پروتستان» ترجمه طاطه‌وس میکائلیان. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳٦۸.

هوشع، صحیفه ← «عهدعتیق»

هیوم، رابرت. «ادیان زندهٔی جهان» ترجمه و توضیح عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴

یعقوب، رساله ← «عهدجدید»

یوئیل، صحیفه ← «عهدعتیق»

یوحنا، انجیل ← «عهدجدید»

یوشع، صحیفه ← «عهدعتیق»

یونس، صحیفه ← «عهدعتیق»

یهودا، رساله ← «عهدجدید»

ب- منابع عربی

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی، «الکامل فی التاریخ (۱-۷)» بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الاولی ۱۴۰۸ هـ. ق، ۱۹۸۹م.

ابن الندیم، ابوالفرج محمدبن ابی یعقوب، «الفهرست» بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

انجیل برنابا، ترجمة دکتر خلیل سعادة، قاهره، مطبعة المنار، ۱۹۰۸م.

بدوی، عبدالرحمان، «موسوعةُ المستشرقین» بیروت: دارالعلم الملایین. الطبعة الثالثه، ۱۹۹۳م.

بستانی، پطرس. «دائرة المعارف البستانی» (۱-۱۱). بیروت: دارالمعرفه، بی تا.

شهرستانی، ابی الفتح محمدبن عبدالکریم. «اَلملَلُ و النِّحَل» (۱-۲). تحقیق عبدالامیر علی مَهنا، علی حسن فاعور. بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ ق، ۱۹۹۰م.

طبری، ابی جعفر محمدبن جریر، «تاریخ الأُمَم و الملوک» (۱-۶). بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق، ۱۹۹۱م.

عَبّودی، هنری، س. «معجم الحظارات السامیة» طرابلس و لبنان: جروس برس، ۱۹۹۱م.

مجلسی، محمد باقر. «بحار الانوار» (۱-۱۱۰). تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱ ق.

یسوعی، لویس معلوف. «المنجد فی اللغة و الاعلام» بیروت: دارالمشرق، ۱۹۷۵م.

ج- منابع انگلیسی

The Cambridge Encyclopedia. 2th edition, edited by D. crystal. cambridge university press. 1995.

The Gospel of Barnabas. translated into English by Lonsdale Ragg and Laura Ragg. London: Oxford university press, 1907.

The New Encyclopedia Britannica, 15th edition, Chicago, Encyclopedia Britannica, Inc, 1995, (32 Vols).

The Oxford English Dictionary. second edition. prepared by: J.A. Simpson and E.S.C. Weiner. London: Oxford university press, 1989.

مقدمه‌ی مرحوم آیت اللّه

سید محمود طالقانی

بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم*

اَلْحَمْدُلِلّه الّذی نَزَّلَ الکِتٰابَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِن التّوراتِ وَ الْاِنجیل، وَالصَّلٰواةُ عَلَی الرَّسُولِ الْاَمینِ وَ آلِهِ الطّٰاهِرینَ.

[تعدد اناجیل در سال‌های آغازین مسیحیت]

در تاریخ مسیحیت وجود شخصی را به نام برنابا «فرزند وعظ»، که از نخستین داعیان و مبشرین به تعالیم مسیح (ع) بوده کسی انکار ندارد.

و نیز از مآخذ مسیحیت چنین برمی‌آید که کلمه‌ی انجیل (بشارت) به تعالیم و بشاراتی گفته می‌شود که شاگردان مسیح از آن حضرت دریافت نموده بودند یا دیگران از شاگردان. این تعالیم که متضمن تاریخ هم بود در آغاز ظهور مسیحیت از زبانی به ذهنی و از اذهان به زبانها نقل می‌شد؛ زیرا بیقین نوشتن و خواندن در آن زمان چنان گسترش نداشت که تا همه‌ی طبقات پائین را، که بیشتر شاگردان مسیح از آنها بودند، فراگیرد یا به نوشته‌ی «فلوید فیلسون» در «کلید عهدجدید» ص ۱۳، شیوه‌ی نوشتن در میان یهودیان باستان معمول نبوده است. بنابراین نوشتن و تدوین اناجیل سالها پس از اشاعه‌ی مسیحیت و تأسیس کلیساهای مسیحی انجام شده است.

اگر این اصول را بپذیریم این نتیجه قطعی است که رسولان و معلمین نخستین، که برنابا یکی از آنها بوده، اناجیلی (تعالیم و بشاراتی)

---

*- این مقدمه در سال ۱۳۴۶ در آغاز ترجمه‌ی آقای مرتضی فهیم کرمانی از انجیل برنابا آمده، که با کسب اجازه از خانواده‌ی مرحوم آیت‌اللّه طالقانی در اینجا تجدید چاپ شد. (ویراستار)

داشتند که در اصول مشترک بوده.

پس خواه ناخواه بحث درباره‌ی این انجیل به این برمی‌گردد که آیا این انجیلِ مکتوب و یافت شده، مطابق همان انجیل ذهنی و لفظی برنابا بوده یا نه؟

بنظر اینجانب درباره‌ی انجیل (همه‌ی مطالب آن) دلیل یقین آوری نه برای اثبات داریم و نه نفی. آنچه تاکنون از هر دو طرف گفته شده شواهد و قرائنی است که برای راهنمائی به واقع کافی نیست. تاریخ پیدایش این انجیل به اختصار چنین است:

[تاریخ پیدایش انجیل برنابا و نسخه‌های آن]

در سال ۱۷۰۹ میلادی نسخه‌ای از آن به زبان ایتالیائی بوسیله‌ی «کریمر» مستشار پادشاه پروس در یکی از کتابخانه‌های آمستردام کشف شد. پس از چند سال به کتابخانه‌ی دربار سلطنتی وین منتقل گشت. در اوائل قرن هجده نسخه‌ی دیگری به زبان اسپانیائی به دست آمد این نسخه دست به دست می‌گشت تا به دست مستشرق معروف «ژرژسایل» رسید و بوسیله‌ی دکتر «منکهوس» به زبان انگلیسی ترجمه شد. اما اینکه اصل این دو نسخه‌ی ایتالیائی و اسپانیائی از چه اصلی و نویسنده‌ی آن که بوده، یکسره مجهول است و تاکنون پس از این دو، نسخه‌ی دیگری به دست نیامده تا نظری را تأیید نماید.[1]

[دکتر خلیل سعادت و انجیل برنابا]

دکتر خلیل سعادت (مسیحی محقق) به دنبال بحث‌های مفصل دیگران و قرائن و شواهد خود ترجیح داده است که اصل آن عربی و نویسنده‌ی آن در اصل یهودی اندلسی بوده که سپس مسیحی، آنگاه

۱-نویسندهٔ توانا آقای جلال آل احمد در کتاب مجموعه داستان «زن زیادی» نسخه‌ای از انجیل برنابا را سراغ داده که نزد دوستِ کشیشش دیده و نامش را برای اینکه نانش آجر نشود کتمان نموده است. تحت عنوان «رسالهٔ پولس رسول به کاتبان» می‌گوید: «راقم این سطور... یک نسخهٔ خطی از انجیل برنابا به زبان مقدس سریانی برخورد که در حواشی صفحات اول تا هفتم آن ایضاً به همین زبان مقدس، رساله ما نحن فیه مرقوم رفته است.»

اگر این آقای کشیش بزرگوار به خود جرأت دهد و این نسخه را بنمایاند تأثیر بسزائی در روشن نمودن اصل انجیل برنابا دارد و چون به زبان سریانی است باید در غیر از نسخه‌های ایتالیائی و اسپانیائی باشد، یا از اصل قدیمی تری استنساخ شده.

مسلمان شده است؟! آقای دکتر سعادت از این جهت برای یافتن و نشان دادن چنین نویسنده‌ی توانا و مطّلعی خود را ناچار دیده بگوید که این کتاب بیش از تحقیقات اخلاقی و تربیتی حکیمانه و مستدل، مشتمل مطالب بسیاری از کتاب عهدقدیم و جدید و دیگر منابع یهودیت و مسیحیت و اسلام است.

[رد حدس دکتر خلیل سعادت مبنی بر اینکه نویسنده‌ی انجیل‌برنابا مسلمان بوده است]

راستی چنین نویسنده‌ای باید از نوابغ کم مانند جهان باشد!! زیرا با آنکه مدارک و کُتب ادیان سه‌گانه در آن زمان در دسترس همه نبوده، این شخص در مدتی که به مقیاس حساب عمرش باید کوتاه باشد زبانهای مختلف آنها را آموخته و به آنها کاملاً اطلاع یافته و تغییر مذهب داده و در هر زمان خود را با محیطی تطبیق نموده و چنین کتابی را تألیف نموده است!!

این یهودی مسیحی نومسلمان باکوشش فراوان و جمع و جور کردن و نوشتن چنین کتابی چه مقصودی داشته است؟ لابد مقصودش تخریب دیگر اناجیل و تأیید اسلام بوده. یابقول هاکس: «که می‌رساند کتاب مقدس تحریف شده است.» آیا تصور می‌شود چنین کتابی آن هم به عربی و در سرزمین علمی و اسلامی اندلسِ آن روز، که مواجه با مسیحیت بوده نوشته شود و سپس به زبانهائی مانند ایتالیائی و اسپانیائی ترجمه گردد؛ آنگاه نه نسخه‌ای از آن به دست مسلمانان رسد و نه نام و نشانی از آن درکتب اسلامی یافت شود؟ با آنکه اگر چنین کتابی به دست مسلمانان رسیده بود نسخه‌هائی از آن برداشته می‌شد و به هر سو منتشر می‌گردید و درکتب اسلامی به مطالب و نوشته‌های آن اشتشهاد می‌گردید. دکتر سعادت هم از اینکه اثر و نامی از این انجیل در میان مسلمانان نبوده اظهار تحیر می‌نماید.

[انطباق یا عدم انطباق انجیل‌برنابا با مآخذ اسلامی]

جالب‌ترین دلیل کسانی که مأخذ این کتاب را منابع اسلامی می‌دانند، انطباق معنی مطالب آن بر قرآن و احادیث اسلامی است.

این دلیل چنین مدعائی را اثبات نمی‌نماید؛ زیرا اولاً در همه‌ی کتب دینی، بخصوص تورات، انجیل و قرآن، اصول و مطالبِ مشترکِ

بسیاری است که مورد اتفاق همه یا بیشتر پیروان این ادیان است.

ثانیاً به همان قدر که انطباق بعضی مطالب این کتاب دلیل بر اتخاذ و نقل است، مطالب بسیاری در این کتاب آمده که مخالف بانصوص قرآن و مسائل مسلّم اسلامی است.

ثالثاً در همان قسمت مطالب متفق و منطبق، تغییرات و ترتیب ذکر قضایا بسیار متفاوت است؛ مثلاً همان داستان ابراهیم و گفت‌وگوی او را با پدرش، و همچنین داستان رانده شدن شیطان در اثر سرپیچی از سجده‌ی آدم را که نمونه‌ای برای این انطباق و اتفاق آورده‌اند با دقت در مطالب و چگونگی تعبیراتی که راجع به این دو داستان در قرآن و این انجیل آمده است تفاوت و اختلاف بخوبی نمایان است. مطالب و تفاصیلی که درباره‌ی داستان ابراهیم در فصول ۲۰ تا ۲۹ این کتاب آمده در آیات قرآن اشاره‌ای هم به آنها نیست. آنچه با قرآن مطابق است اصل محاجه‌ی ابراهیم با پدرش و شکستن بت‌ها و به آتش افکنده شدن و تفکر او در ستارگان است: (آیاتی از سوره‌های انبیا، انعام، ابراهیم و مریم). اگر براستی مؤلف این کتاب داستان ابراهیم را از قرآن گرفته باشد، چرا حتی اشاره‌ای به بنای کعبه به دست ابراهیم که در قرآن مکرر و با اهمیت خاصی ذکر شده، ننموده است؟!

راجع به خلقت آدم و رانده شدن شیطان در فصول ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱ و ۴۲ این کتاب داستانهائی ذکر شده است که اثری از آنها در قرآن و احادیث اسلامی نمی‌توان یافت و امر به سجده بر گِل آدم پیش از دمیدن حیات، صریحاً مخالف با آیه‌ی «فَإِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِينَ» (حجر ۲۹) می‌باشد.

[وجود حکم بر وجوب ختنه در انجیل برنابا نمی‌تواند دلیل قاطعی بر نگارش این اثر از جانب نویسنده‌ای مسلمان باشد]

دکتر سعادت حکم وجوب ختنه و نکوهش ختنه نشدگان را که در این کتاب آمده مؤید دیگری برای اینکه این انجیل در سرزمین اسلامی اندلس نوشته شده دانسته است، و برای تأیید نظر خود می‌گوید: پس از زمانی که از تسلط مسلمانان بر این سرزمین گذشت فرمانی صادر شد که نصاریٰ باید ختنه شوند.

اولاً چنین فرمان و رفتاری اگر در تاریخ باشد باید آن را از اتهامات نویسندگان متعصب مسیحی دانست، چون چنین فرمانی بر خلاف صریح احکام اسلامی است و با احترام و تعبّدی که مسلمانان به احکام اسلام داشتند چگونه رسماً چنین فرمان داده‌اند. در تاریخ اسلام اجباری به ختنه کردن نومسلمانان هم نبوده، چه رسد به غیر مسلمانان[1].

ثانیاً با آن آزادی مشهوری که مسلمانان به پیروان مذاهب دیگر در همه جا می‌دادند اینگونه رفتار بسیار بعید است.

[باید توجه داشت که حکم ختان از جمله احکام شریعت یهود است و پولس نخستین کسی بود که وجوب آن را در میان مسیحیان نقض کرد]

ثالثاً دکتر سعادت به این واقعیت توجه نداشته -یا نخواسته توجه کند- که حکم ختنه از احکام لازم تورات و عهد خداوند با ابراهیم و ذریه‌ی او بوده و به حکم تورات جز در هنگام معذور بودن باید اجرا شود. (پیدایش ۱۷؛ لاویان ۱۲؛ یوشع ۵) از این جهت پس از مسیح در میان رسولان و سران مسیحی در این‌باره اختلافات و کشمکش‌های سختی درگرفت. آنها که به اصالت و بقاءِ شریعت تورات ایمان داشتند آن را لازم می‌دانستند. پولس اولین کسی بود که با لزوم ختنه مخالفت کرد و انجمن اورشلیم مطابق نظر او رأی داد. (رسولان، ۱۵) و بشارت غیر مختونین مخصوص او گردید. (غلاطیان، ۲)

تا آنکه صریحاً به غلاطیان نوشت: «اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.» (غلاطیان ۳/۵)

دکتر سعادت برای اثبات اینکه این انجیل در قرون وسطی نوشته شده به نظر خود دلیل محکم دیگری ارائه می‌دهد. خلاصه‌ی آن دلیل این است:

[تعریف یوبیل در انجیل‌برنابا و شبهه‌ی تألیف این انجیل در قرون وسطی و پاسخ دکتر سعادت به شبهه‌ی مذکور]

«در این انجیل سال یوبیل در هر صد سال آمده با آنکه یوبیل یهودی در هر پنجاه سال بوده و فقط پاپ کلیسای رومانی در سال

۱- در تاریخ است که یکی از والیان اموی در کشورهای شرقی به عمربن عبدالعزیز نوشت که مردمی برای ندادن جزیه مسلمان می‌شوند، اجازه دهید تا ختنه شوند. خلیفه از این تقاضا او را سخت سرزنش کرد و نوشت. اِنّ اللّٰه بَعَثَ محمّداً (ص) خاتماً و مٰا بَعَثَهُ خاتناً!

۱۳۰۰ آن را به اول هر قرنی برگرداند.»

چنانکه دکتر سعادت گفته مطابق با تورات (لاویان ۲۵ و ۲۷؛ اعداد ۳۶) جشن یوبیل می‌بایست پس از انقضاءِ هفت سال انجام گیرد. در این جشن چنانکه از مضامین تورات برمی‌آید و هاکس بیان کرده، همه‌ی اشخاص و قوم و خویش به حالت اصلی باید برگردند؛ بندگان عبرانی آزاد شوند و زمین‌ها و املاک رهنی و وقف مسترد گردند و محصول و زراعت چیده نشود وکسی در معامله مغبون نگردد و همچنین... و مسلّماً چنین جشنی با احکام آن، آن هم برای یهود بسیار سنگین بوده است و چنانکه هاکس نقل می‌کندگویا اصلاً به آن عمل نشده، و اگر هم عمل شده باشد از آغاز مرتب و در هر پنجاه سال نبوده. بنابراین گاه ترک وگاه تأخیر می‌شده. وگویا در انجیل‌برنابا در همان زمان ضمناً به تأخیر آن اعتراض شده است. و آنچه دکتر سعادت درباره‌ی تغییرات پی‌درپی زمان یوبیل به فرمان سران کنیسه آورده تعجب آور است؛ زیرا حکم یوبیل مخصوص به قوم یهود است و سران کنایسِ مسیحیِ پولسی که احکام ساده‌ی تورات را سالها پشت سرگذارده بودند چگونه یوبیل را به یاد آوردند و آن را زنده کردند؟!

در آخر شرح این دلیل، دکتر سعادت خود بعید دانسته که نویسنده‌ی این انجیل با آن همه اطلاع دچار چنین اشتباهی شود.

[ذکر صریح نام پیامبر اسلام (ص) در انجیل‌برنابا و ایراد برخی مسیحیان و محققین بر آن]

از نظر محققین بیطرف و مسیحیان باطرف، ذکر و تصریح مکرری که در این انجیل از نام محمد رسول‌اللّٰه(ص) آمده دلیل دیگری بر مجعول بودن و وابستگی آن به مسلمانان است.

درباره‌ی این دلیل مسأله به صورت دیگر مطرح می‌شود و سؤالی پیش می‌آید. اگر این مسأله به صورت آزاد بررسی شد و جواب آن دریافت گردید وضع این دلیل روشن می‌شود:

در قرآن با صراحت خبر می‌دهد که نام آن حضرت در تورات و انجیل ذکر شده است: «یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُم فِي التَّوراتِ وَ الْاِنجیلِ» (اعراف، ۱۵۷) و عیسی به آمدنش بشارت داده است: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ

یَأْتی مِنْ بَعدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ.» (صف، ٦) صرف‌نظر از اینکه قرن‌ها، میلیون‌ها و میلیون‌ها مردم با اختلاف در افکار و اندیشه، قرآن را کتاب وحی و حق دانسته و می‌دانند، آیا می‌توان باور کرد که آیاتی از این کتاب زیر گوش یهودیان متعصب یثرب و یمن و مسیحیان نجران و بیت‌المقدس که از گُزیدگان و دانایان یهود و نصارا بودند مطلبی را با این صراحت اعلام نماید که یکسره دروغ باشد؟ و اگر اینگونه تصریحاتِ قاطع قرآن دروغ بود، آیا پیش از کشیده شدن شمشیرها و برافراشته شدن نیزه‌ها و جاری شدن خونها و از دست رفتن کشورها آسانتر نبود که با ارائه‌ی تورات و انجیل این دروغ را بر همه آشکار می‌نمودند و آن نیروئی را که مسلمانان از قرآن گرفته بودند ناتوان می‌کردند؟ و بیقین اگر کلیساهای یهودی و مسیحی که بر قسمتی از جزیرةالعرب احاطه و در داخل آن نفوذ داشتند چنین اقدامی کرده بودند از همان وقت اعلام می‌شد و به صورت مهمترین حوادث در تاریخ اهل کتاب ثبت می‌گردید؛ ولی در آن زمان و پس از آن این بحث، مبهم یا مسکوت مانده است.

[سکوت علمای یهودی و مسیحی از صدر اسلام تا به حال در برابر ادعای قرآن مبنی بر ذکر نام پیامبر در تورات و انجیل]

مورخین اسلام سبب هجرت اقوامی از یهود را به سرزمین حجاز و سکونت در دهکده‌ی گمنام و بی‌نشانِ یثرب و سبقت مشرکین آن سرزمین را به اسلام، همین پیش‌بینی‌ها و پیش‌گوئی‌ها می‌دانند و آیه ۸۹ بقره «... وَكانُوا مِن قَبلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمّا جائَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ...» درباره امید و انتظار و سپس کفر اهل کتاب به آن است.

[سبب هجرت اقوام یهود به منطقه‌ی جزیرةالعرب، پیش از ظهور پیامبر اسلام]

اگر این استدلال و اسناد تاریخی را بپذیریم ناچار باید بگوئیم اسناد اصلی عهدین در این باره پنهان شده یا از میان رفته یا آنچه درباره‌ی اینگونه بشارات است حذف یا تأویل یا تحریف شده یا مسکوت مانده است؛ چنانکه در آیاتی از قرآن اینگونه تحریف و تغییر گوشزد شده است: «مِنَ الَّذينَ هادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ» (نساء ۴۶؛

[تحریف عهدین]

مائده ۱۴ و ۴۱)[1]

۱-کسانی از محققین که متون اصلی کتب عهدین را یافته یا بـه عـباراتـی از آنـها در کتب دیگر برخورده‌اند، می‌گویند در ترجمه‌های کنونی این کتب تـغییرات و تـحریفاتی روی داده است؛ مثلاً ترجمه‌ی فارسی این جمله که درباره‌ی اسماعیل است: «و او مـردی وحشی خواهد بود دست وی بضد هر کس و دست هر کس بضد او.» (پیدایش ۱۲/۱٦) در اصل به این مضمون بوده: «او در میان ملل با مهابت و دست او بالای هر دستی می‌باشد.» و همچنین این عبارت: «و اما در خصوص اسماعیل ترا اجابت فرمودم اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم.» (پیدایش ۲۰/۱۷) چنین بوده:

«... او را برکت و امنیت داده بزرگش گردانم.» و این عبارت: «برخیز و پسر را برداشـته او را بدست خود بگیر زیرا که از او امتی عظیم بوجود خواهم آورد.» (پیدایش ۱۸/۲۱) بـجای از او امتی عظیم «از او امری عظیم» بوده. و این غزل: «دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است این است محبوب من این است یار من.» (غـزل سـلیمان ۱٦/۵) گـویند مـرغوبترین در اصـل «محمدیم» بوده که به معنای پسندیده است و این غزل: «چهرهٔ خود را به من بنما و آواز ت را به من بشنوان زیرا آواز ت لذیذ و چهره‌ات خوشنما است.» (غزل ۱۴۱/۲) گویند در اصل چهره‌ات «عرب» بوده. و این جمله: «و تمامی امتها را متزلزل خواهد ساخت و فضیلت جمیع امتها خواهند آمد و یهوه صابوت می‌گوید که این خانه را از جلال برخواهم ساخت.» (حـجی ۷/۲) در اصـل عبرانی، فضیلت جمیع امتها «جملات امتها» بوده و این مزمور، «خوشا بحال آنانکه در خانهٔ نو ساکنند که ترا دائماً تسبیح می‌خوانند سلاه. خوشا بحال مردمانیکه قوت ایشان در تواست. و طریقهای تو در دهان ایشان. چون از وادی بکاء عبور می‌کنند آنرا چشمه می‌سازند...» (مزمور ۸۴/۴، ۵، ٦) گویند: «وادی بکاء» در اصل عبرانی «وادی بکّه» بوده.

جالبتر از اینها خبری است که در انجیل یوحنا (۱٦/۱۴ و ۲٦/۱۵ و ۷/۱٦) از زبان حضرت مسیح با آمدن شخصی که پس از او می‌آید و همیشه خواهد بـود و شـهادت بـه مسیح خواهد داد، می‌دهد. در ترجمه‌ی فارسی این شخص بوصف «تسلّی دهنده» ترجمه و معرفی شده، در اصل عبرانـی «پـارقلیطا» بـوده. گـویند اصـل یـونانی آن کـه زبـان اصـلی انجیل یوحنا بوده «پریکلیطوس» است؛ که معنای آن بس ستوده یا گزیده می‌باشد کـه تـعبیر مطابقی با معنای «محمد یا احمد» است.

بیش از تحریفات در معنا، نمونه‌ای از حذف و تغییر را در این عبارت که راجع به اسماعیل است می‌توان یافت: «دوازده رئیس از وی پدید آیند.» (پیدایش ۲۰/۱۷) در اصـل عبری چنین است: «بسبب مئدمئد (محمد؟) از او دوازده رئیس پدید آیند.»

در اینگونه پیشگوئیها گاهی نام و کلمه به اجمال واگذار شده: «عصا از یهود دور نخواهد شد و نه فرمانفرمائی از میان پاهای وی تا شیلو بیاید.» (پیدایش ۱۰/۴۹) معلوم نیست که «شیلو» کیست و چه معنا دارد. به هر معنا که باشد کسی است که با آمدن او قدرت معنوی و نفوذ دین یهود پایان می‌یابد. ها کس آخرین معنای آن را «دارندهٔ عصا» آورده.

جـبل «فـاران» کـه در سـفر تـثنیه (۲/۳۳) و کـتاب حـبقوق (۳/۳) آن را مـحل

←

این اصول ایرادات و شبهاتی است که تاکنون راجع به این کتاب پیش آورده‌اند. دیگر شبهات و نتایج تحقیقات و جواب تشکیک‌های راجع

→ درخشندگی خداوند و ظهور قدوس وی نشان داده، کجاست؟ آیا نباید همان کوهی باشد که به‌گفته‌ی پیدایش (۲۱/۲) هاجر با فرزندش در صحرای آن ساکن شدند.

پیغمبری که در تثنیه (۱۵/۱۸ و ۱۸) از آمدنش خبر می‌دهد که از میان برادران بنی‌اسرائیل برمی‌خیزد و مانند موسی است و باید از وی شنوا باشند و خداوندکلام خود را در دهان او می‌گذارد، نباید از فرزندان اسماعیل برادر اسحاق باشد؟

آن بنده‌ی دستگیر شده و گزیده‌ای که به‌گفته‌ی اشعیا (۱۱،۲۸،۴۲) «روح خداوند در او نهاده شود و خوشی او از ترس خداوند است و داوری را به قانون و عدل دهد و با عصای قدرت بر سر اشرار زند و حکم بالای حکم و قانون بالای قانون آورد و با زبان ناشناس با یهود تکلّم نماید و خدا از او خشنود و متین و آرام باشد. بر امتها به انصاف حکم راند و ضعیفان را پناه دهد، نور امتها و شکست‌ناپذیر است. چشم کوران را باز و اسیران را آزاد نماید و جلال و ستایش بتها را براندازد»، کیست؟ آن صحرا و قریه‌های اهل قیدار و ساکنان کوه سلع که آواز برمی‌دارند و ترنم می‌نمایند و در جزیره‌ها تسبیح می‌خوانند کجا و کی‌ها هستند؟ این عبارت اشعیا «کیست که کر باشد مثل رسول من که می‌فرستم کیست که کور باشد مثل مسلم من.» (۱۹/۴۲) چه معنا و مفهومی دارد؟

مگر مطابق پیدایش (۱۳/۲۵) قیدار دومین فرزند اسماعیل نبود که عدنان و قریش از وی پدید آمدند؟

آن شخص الاهی قدرتمند که عدل و حق را با جهاد و شمشیر پایه‌گذاری نماید و طوائف سرکش را تأدیب نماید (مزمور ۴۵،۷۲،۱۴۹) و آن پسر انسان و ستاره‌ی صبح و صاحبخانه که در میان فتنه‌ها با عصا از شرق طالع شود (متی ۴۲؛ مرقس ۱۳؛ لوقا ۱۲؛ مکاشفه یوحنا۲) کیست؟ اینها نمونه‌هائی است از بشارات و اشارات تحریف یا تأویل گشته یا مسکوت مانده و تفسیر نشده‌ی عهدین که با تتبع محدود و در دسترس نبودن کتب موجود برای رساندن مقصود یادداشت گردید.

برای جویندگان دسترسی به این کتب و مآخذ آسان است: «انیس‌الاعلام» تألیف فخرالاسلام، کتب علامه شیعه مرحوم شیخ جواد بلاغی، «اظهار الحق» تألیف شیخ رحمت اللّه هندی، «ردّالیهود» از مرحوم میرزا محمدرضا جدیدالاسلام. مرحوم میرزا محمدرضا از علمای بزرگ یهود بود که در اثر اطلاعات وسیع و مدارکِ از دسترس خارج شده و با روشن‌ضمیری به اسلام گرائید و گروهی از کسان وی نیز مسلمان شدند. قبرش اکنون در مسجد مظفری واقع در جنوب تهران است و در لوح قبرش اشعاری به این مضمون منقوش است:

از عرصهٔ عدم به وجود آشنا شدم در مذهب کلیم خدا پیشوا شدم
در مذهب کلیم و در اخبار انبیا دیدم محمد است رسول، محمدرضا شدم
(رحمة الله علیه)

به این کتاب را از دیگر مقدمه‌های ترجمه‌های عربی به فارسی باید یافت. با همه‌ی آنچه از آغاز پیدایش این کتاب تا کنون گفته شده بحث درباره‌ی اصل و نسب آن را نباید خاتمه یافته دانست.

[نقد معترضین به اصالت انجیل برنابا فاقد ویژگی‌های تحقیقی علمی و آزاد است]

اعتراض اصولی بر اکثر این محققین این است که نخست مجعول بودن و ساخته شدن آن را، آن هم به دست فرد مسلمانی محرز دانسته آنگاه به جست‌وجوی اوصاف و زمان و مکان آن پرداخته‌اند؛ حال آنکه اینگونه بحث را نمی‌توان بحث محققانه و آزاد دانست.

چه بجاست که محققین مسیحی راجع به اناجیل و رسائل موجود، که سند مسیحیت است همینگونه بحث و دقت نمایند تا شاید نویسندگان و زمان تدوین و زبان اصلی آنها از این صورت ابهام‌انگیز و تردیدآمیز بیرون آید و باز اینگونه بحث را بیشتر به عقب ببرند تا معلوم شود که کتاب عهدعتیق پس از خرابی بیت‌المقدس به دست بختنصر و اسارت طولانی یهود چگونه و به دست کی و در چه زمان و از روی چه نسخه‌ای تدوین یافته است؟

محققین مسیحی از این رو بحث‌های خود را بر مبنای مجعول بودن این انجیل دنبال کرده‌اند که نتوانسته یا نخواسته‌اند فکر خود را از سلطه‌ی مسیحیت کنونی آزاد گردانند. مسیحیت کنونی هم باید این انجیل را سراسر مجعول بداند! زیرا اساس آن بر اصول تعلیمات پولسی پایه گذاری شده و گسترش یافته است پس اگر اندک تردیدی در آن روا دارند مسیحیت با همه‌ی شعب آن متزلزل می‌گردد.

[پولس کیست؟]

شخصیت پولس پیش از آنکه عهده‌دار رسالت شود چندان روشن نیست. فشرده‌ی آنچه از مآخذ مسیحیت معلوم می‌شود این است که گویا در سال ۱۰ میلادی در شهر طرسوس از پدر و مادر یهودی‌الاصل متولد شده و نامش «شاؤل» بوده است (۱ع۳/۲۲) و چون به سن رشد رسید و آئین یهود را با پیشرفت مسیحیت در خطر دید، سخت به تعقیب و آزار مسیحیان پرداخت. (۱ع ۱/۸-۳) همین‌که شنید مسیحیت در دمشق پیش می‌رود برای مبارزه با آنها نامه‌ای از روحانی بزرگ

یهود اورشلیم گرفت و روانه‌ی دمشق شد. (۱ع ۹/۱-۲) همانکه دژخیم مسیحیان نامیده می‌شد و برای آزار آنها کوچ کرده بود، پس از ورود به دمشق مدعی شد که مسیح در بین راه برای وی کشف شده و مأمور تعلیمش نموده است (۱ع ۹/۱-۱۹) و از آنجا به اورشلیم برگشت (گویا در سال ۳۳ میلادی بود) در اورشلیم خود را به پطرس معرفی کرد؛ (غلا ۱۸/۱-۱۹) ولی مسیحیان به دعاوی وی اطمینان نیافتند و آن را کیدی برای خود دانستند تا آنکه «برنابا» صدق و خلوص او را تصدیق کرد. (۱ع ۹/۲۶-۳۰)

[توبه‌ی پولس و شفاعت برنابا از او]

[منشأ فلسفی رسایل پولس]

پولس مردی زبان‌آور و نویسنده بود و بدلیل رسائلی که نوشته زبانهای معمول عبرانی و رومانی و یونانی را می‌دانست و به عقیده‌ی بعضی از محققین (مانند ویل‌دورانت در تاریخ تمدن) متأثر از فلسفه‌ی اشراق و افکار و عقاید یونانیان بود، بیش از این خصائص، مردی بی‌باک و جدی بود. مردی با این خصائص برای پیروان و شاگردان مسیح که محدود و محاط به دشمنان بودند موهبتی به شمار می‌آمد. او چون به اوضاع و احوال سرزمینهای غرب آشنا بود تبشیرات خود را در میان اقوام آن سرزمین‌ها، بخصوص مزدوران و بینوایان متوجه نمود و با مسافرت‌های پی‌درپی توانست در مراکز بزرگ و شهرها، انجمن‌ها و کلیساهائی براساس محبت و برادری و امید نجات تشکیل دهد. تعلیمات او که منشأش کشف و شهود شخصی و افکار و عقاید عرفان و اشراق و سازگار با احوال اجتماعی و اندیشه‌های آن اقوام بود، بسرعت مورد استقبال غیر یهود واقع شد و بتدریج از حدود شریعت تورات خارج گردید. تا آنجاکه همان رسولان و مسیحیان نخستین که پولس را موهبتی برای نجات مسیحیان و پیشرفت مسیحیت می‌دانستند اول درباره‌ی او دچار شک و تردید گشتند؛ سپس به مخالفت با او برخاستند؛ زیرا آنها مطابق تعالیم مسیح که از نزدیک با آن آشنا بودند عقیده داشتند که او نیامده بود تا باطل کننده‌ی تورات باشد؛ بلکه تا آن را کامل نماید. (متی ۵/۱۷-۲۰؛ لوقا ۱۶/۱۷)

[تردید گروهی از مسیحیان نخستین درباره‌ی تعالیم پولس و مخالفت با وی]

به همین جهت شاگردان مسیح که پطرس و برناباگزیده‌ی آنها بودند شریعت تورات را اصل و مسیحت را فرع آن می‌دانستند.

به‌گفته‌ی هاکس: «پولس یکی از آنها بود که از این کوتاه نظری صرفنظر نمود.» و در برابر همه‌ی مخالفت‌ها که به سراسر انجمن‌های مسیحی سرایت کرده بود سخت ایستادگی می‌کرد و به هر جا می‌توانست، خود می‌رفت و اگر نمی‌توانست نامه می‌نوشت.

[مساعی پولس و لغو حکم ختان، نیز مخالفت‌هائی که علیه او صورت می‌گرفت]

از یکسو جاذبیت شخص پولس و تعالیم او و نبودن جاذبیت در آئین یهود که آئین قومی بود، و از سوی دیگر تشکیلات فعال انجمن‌های مسیحیان غیر یهودی و جمع آوری اعانات و کمک به بینوایان و انجمن مسیحیان اورشلیم، نفوذ پولس را پیوسته بیشتر می‌نمود تا آنجاکه مطابق نظر پولس و بر خلاف نصوص تورات، انجمن اورشلیم به الغاءِ ختنه مسیحیان غیر یهودی رأی داد (۱ع،۱۵) و پولس بشارت غیر مختونین را مخصوص خودگرداند. (غلا۲/۷-۸) با همه‌ی اینها چون اختلاف و تضاد ریشه دار بود مخالفتها و تبلیغات مخالفین پولس پایان نمی‌یافت و در هر فرصتی در انجمن‌هاگروهی علیه او قیام می‌کردند؛ چنانکه این مخالفت‌ها در رساله‌های او بخصوص رساله‌ی اول و دوم فریسیان و غلاطیان و تسالونیکیان و فیلیپیان آشکار است. در رساله‌ی فیلیپیان آنها را به بینوائی خود می‌خواند (فیلیپیان ۱۷/۳) در رساله به غلاطیان جز این انجیل خود راکه به طریق الهام دریافته مطرود می‌نماید و تعجب می‌کندکه آنها بزودی به انجیل دیگرگرائیده‌اند و به هرکس که می‌خواهد انجیل دیگر به آنها رساند نفرین می‌نماید و سوابق خود را شرح می‌دهد تا آنجاکه معتقد است پیش از ولادت و در شکم مادرگزیده‌ی خدا بوده و پسر خدا در او آشکار شده؛ و در رساله‌ی تسالونیکیان آنها را از اینکه وعده‌های نجات آشکار نشده به صبر دعوت می‌نماید.

[اختلاف پولس با پطرس و برنابا]

بالأخره خصائص نفسانی پولس و پشتکار او و تعالیمش را در سرزمینهای دور از مرکز اصلی مسیحیت نفود داد و دیگر رسولان و

نخستین شاگردان مسیح که تا ساعات آخر با او بودند یکی پس از دیگری یا رخت از دنیا بربستند و یا برکنار شدند. پطرس که از نزدیکترین حواریان بود چون با پولس مخالفت می‌نمود مستوجب ملامت اوگردید. و برنابا، آن حواری گزیده‌ی دیگر که به معرفی او پولس شناخته شد و به اقوال و نظر او در مواردی استناد می‌کرد به نفاق متهم گردید. (غلاطیان ۱۱/۲، ۱۲، ۱۳)

[برنابا از جمله‌ی رسولان و سرپرست کلیسای انطاکیه در سال‌های آغازین تاریخ مسیحیت]

برنابا چنانکه معلوم است در سالهای نخست که مسیحیان سخت در فشار و بی‌سامانی بودند برای پیشرفت مسیحیت و نجات مسیحیان با پولس همکاری نزدیک داشت و از بروز اختلاف تا می‌توانست جلوگیری می‌کرد؛ چنانکه از اختلافی که درباره‌ی حکم ختنه پیش آمد و نزدیک بود که نومسیحیان از هم جدا شوند جلوگیری کرد. (۱ع/۱۱-۱۲) برنابا از رُسل و سرپرست کلیسای انطاکیه بود، و پولس را به آن کلیسا معرفی نمود و ثروت خود را در راه کلیسا بذل کرد، (۱ع/ ۴ و ۱۳) و پولس مدعی بود که انجیل خود را به برنابا و تیطُس عرضه داشته. (غلاطیان ۱/۲ و ۳)

[مرقُس، عموزاده و شاگرد برنابا]

مرقس که انجیل او به عقیده‌ی مآخذ مسیحیت نخستین و کاملترین اناجیل کنونی است و انجیل‌متی و لوقا از آن اقتباس شده، (کلید عهدجدید ص ۲۳) خویش و شاگرد برنابا بوده. (قاموس کتاب‌مقدس مرقس) و پولس مرقس را بعنوان عموزاده‌ی برنابا به کولسیان معرفی کرده تا او را بپذیرند.(کولسیان ۴)

[جدائی پولس و برنابا!]

از مجموع مآخذ مسیحیت چنین برمی‌آید که با همه‌ی همکاری و همقدمی که «برنابا» با پولس داشت در اواخر برنابا مانند دیگر حواریان از جهت اختلاف در اصول تعالیم از هم جدا شدند. آخرین اختلاف و جدائی آنها در اواخر باب پانزدهم اعمال‌رسولان چنین منعکس شده، که چون برنابا می‌خواست مرقس را همراه ببرد و پولس شخص دیگری را: «پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده برنابا مرقس را برداشته به قبرس از راه دریا رفت.» (۳۹/۱۵)

[سخن فلوید فیلسون دربارهٔ سرنوشت مجهول برنابا]

به گفته‌ی «فلوید فیلسون» در ص ۸۵ کلید عهدجدید: «کسی که با سمت اولین هیأت بشارتی از انطاکیه مسافرت کرده برنابا بود نه پولس، پولس در دوران مأموریت، البته پیش افتاد؛ ولی هنگامی که باتّفاق بمنظور دفاع از پذیرفتن غیر یهودیان به کلیسا به اورشلیم رفتند رهبری و پیشوائی به برنابا محوّل گردید. پس از اندک زمانی دیگر ذکری از برنابا دیده نمی‌شود و بقیه‌ی سرنوشت وی مجهول است.»

این اسناد و شواهد آشکارا می‌رساند که برنابا که از رسولان و پیشقدمان در نشر مسیحیت بوده خودش پیش از انجیلش مجهول گردیده و در تواریخ و رسائل مسیحیت نامش از دیگر حواریان کمتر ذکر شده، آن هم به اختصار و سردی و ضمنی!! تا آنجاکه هاکس بر خلاف شواهد و اسنادی که دلالت بر اولین حواری بودن برنابا دارد می‌گوید:

«برنابا لاوی قبرسی بود که در زمان رسولان به دین مسیح متدین شد.»

ولی پولس که رسالت خود را از طریق مکاشفه اعلام نمود و مدعی انجیل خاصی بود که از آن نشان و اثری نیست، پس از مسیح نام و تعالیمش عالمگیر شد و معرف مسیحیت و پایه‌گذار کلیسای کنونی گردید.

[پولس و مضامین مندرج در رسائل وی]

آنچه از پولس در دسترس است همین نامه‌ها و رسائل ضمیمه‌ی اناجیل می‌باشد. قسمتی از این رسائل مشتمل است بر تعارفات، تعریفات، انتقادات، رد اتهامات، جلب اعتماد، ردکسانی که در تعلیم مسیحیان دخالت می‌نمایند و حمله‌ی به آنها و بیان سوابق خود و چگونگی کشف مسیح و تعالیمش برای او و ادعای اصالت انجیل خود و دعوت به وحدت رهبری پیشوائی خود، دعوت به صبر و محبت با یکدیگر، وفاداری و قدردانی ازکسانی که از تعالیم او پیروی می‌کنند؛ و دستور تنظیم انجمن‌ها و کلیساها و مجمع اعانات و پاکی دل و تسلیم روح خداوند شدن و وعده‌ی نجات و پیروزی و بازگشت مسیح و مشمول عفو خداوند. قسمت دیگر بیاناتی راجع به‌کافی نبودن شریعت و قوانین برای نجات، لزوم تسلیم شدن با مسیح و روح خدا و آزاد شدن

از قید قوانین و تشریفات است. این قسمت متضمن عدم لزوم ختنه و آزادی در معاشرت با بت‌پرستان و خوردن غذای آنها و دعوت و رجحان اعراض از ازدواج و امثال این مطالب است. قسمتی دیگر از این رسائل معرفی مسیح است: خدا در مسیح بود و جهان را به خود سازش می‌داد. همه چیز از مسیح است و ما از او هستیم، خداوند در وجود عیسی درآمد و پسر باعث معرفی پدر گردید و تصویر کامل پدر است. در مسیح خدا بطرز کامل حاضر است نه آنکه قسمتی از خداوند باشد. خدا کلیه‌ی هدف و مشیت خود را در مسیح متمرکز کرده و از همه‌ی پیامبران برتر و یگانه مرجع است. مردن و فدیه‌ی مسیح برای نجات دیگران بوده.

این خلاصه‌ای از مطالب و مضامین این رساله‌هاست. چنانکه معلوم است، لحن و مضامین و مطالب آنها بر حسب اوضاع زمان و مکان و مخاطبین متغیر و مختلف گردیده. در رساله‌ی عبرانیان که گویا از رساله‌های آخر منسوب به پولس است از آغاز مسأله‌ی الوهیت مسیح عنوان و تکرار و تأکید شده است.

[تدوین اناجیل رسمی بر اساس محتوای رسایل پولس]

پس از نشر تعالیم پولس و رساله‌های او مطالب اناجیل کنونی بر طبق آن تعالیم و مطالب این رسائل تدوین یافت و کلیسا بر مجموع این تعلیمات پایه گرفته است.

آنچه مسلّم است این رسائل و اناجیل سالها پس از مسیح (ع) نوشته و تدوین شده است؛ زیرا چنانکه در آغاز گفته شد: اول در میان یهود نوشتن کتابی جز عهدعتیق که در زمان‌های قبل نوشته شده بود معمول نبود و ضبط مطالب فقط بوسیله‌ی حافظه بوده.

[تدوین اناجیل در اوایل قرن دوم میلادی]

ثانیاً بیشتر پیروان اولی و معدود آن حضرت از طبقه‌ی پائین مردم بودند و بیقین عموم مردم بخصوص این طبقه قدرت نوشتن و خواندن نداشتند با این شواهد و دیگر شواهد تاریخی تدوین اناجیل سالها پس از مسیح بوده. به این صورت که نخست شاگردان و رسولان آنچه از تعالیم و تاریخ عیسی (ع) بلاواسطه یا بواسطه در ذهن‌های خود ضبط

کرده و به دیگران تعلیم می‌دادند پس از چندی آن تعالیم یادداشت شده است و پس از آنکه مسیحیت گسترش یافت و اختلافات درگرفت این یادداشت‌ها مدون و مبوّب گردید؛ وگویا در همان اوائل قرن دوم انجیلها و رسائل متعددی از رسولان در کلیساها منتشر گردیده است.

بهر صورت جز درباره‌ی تعالیم مورد اتفاق ضابطه‌ای برای وحدت دیگر مطالب اناجیل در میان نبوده، و پس از نفوذ تعالیم پولس، ضابط همان تعالیم گردید؛ ولی هنوز تعالیم و اناجیل مخالف با آن در بعضی کلیساها بوده و طرفدارانی داشت. پس از آنکه «کنستانتین» امپراتور روم در قرن چهارم به مسیحیت گرائید با قدرت اجرائی او رسائل و اناجیل مسیحیت یکسره محدود به آنچه مطابق با تعالیم پولس بودگردید. سپس در اواخر قرن پنجم به فرمان پاپ «گلاسیوس اول» نشر و تعلیم هر رساله و نوشته‌ای - از جمله رساله‌ی برنابا- جز آنچه اکنون موجود است تحریم شد. (منقول از دائرةالمعارف انگلیسی) هاکس انجیل یعقوب و نیقودیموس را از این اناجیل شمرده است.

[منع قراءت بسیاری از اناجیل در قرن پنجم، از سوی پاپ گلاسیوس اول]

اگر این واقعیت را در نظر داشته باشیم که در زمان قدیم معمولاً همه‌ی وقایع و حوادث تاریخی نخست دهن به دهن و زبان به زبان منتقل می‌شده تا آنکه به دست کسانی که نوشتن می‌دانستند بصورت یادداشت‌های نامنظم درآمده و پس از زمانی به صورت کتاب تنظیم و تبویب می‌شده است باید بپذیریم که اناجیل هم از این مراحل گذشته و به صورت کنونی درآمده و شواهد تاریخی هم چنانکه اشاره شد این مطلب را تأیید می‌کند.

بنابراین راجع به «انجیل برنابا» اصرار به نفی اصل کلی آن یا اثبات آن به همین صورت فعلی صحیح به نظر نمی‌رسد؛ بلکه باید گفت این انجیل مانند همه یا بیشتر کتب قدیم پس از سال‌ها به این صورت مبوّب و منظم درآمده است و پیش از آن مانند دیگر اناجیل بصورت رساله‌ای بوده؛ چنانکه چنین رساله‌ای را نویسندگان مسیحی یکسره

[نفی اصالت انجیل‌برنابا امری ساده نیست؛ وجود رساله‌ای به نام «برنابا» در قرن اول میلادی محرز است]

انکار نکرده، بلکه تأیید کرده‌اند: پطرس بستانی - در دائرةالمعارف بستانی -گوید: «رساله‌ی برنابا در قرون اول معروف بوده‌است.» و کسانی را نام می‌برد که این رساله را داشته‌اند. آنگاه از نظرها پنهان شده و در اوائل قرن هفده نسخه‌ی لاتینی آن یافت شد و نسخه‌هائی از روی آن منتشر گردید؛ و می‌گوید که همه‌ی این نسخه‌ها از اصل یونانی و دارای چهار فصل بوده است. آنگاه نسخه‌ی دیگری را در سال ۱۸۵۹ سراغ می‌دهد که ۲۱ فصل داشته. دکتر خلیل سعادت در مقدمه‌ی خود انجیلی را نشان می‌دهد [موسوم به] «اگنستی» که در اثر پوسیدگی خطوط و مطالب آن، بخوبی تشخیص داده نمی‌شود؛ ولی آغاز و خاتمه‌ی آن بدگوئی از پولس است و احتمال دارد اصل همین انجیل باشد. (مقدمه‌ی همین کتاب)

[اشتراک انجیل‌اگنستی با انجیل‌برنابا در شماتت پولس]

مستر هاکس در کتاب قاموس، چنین رساله‌ی منسوب به برنابا را در سال هفتاد نشان می‌دهد، آنگاه نسبت آن را به برنابا انکار می‌کند.

[انجیل‌برنابا اثری حِکمی، اخلاقی و تربیتی]

گذشته از این شواهد تاریخی اگر معنای اولی انجیل تعالیم و مسائلی بوده که شاگردان مسیح بلاواسطه یا بواسطه یا به عقیده‌ی پولس از طریق کشف و الهام از مسیح گرفته‌اند بیقین برنابا که از سابقین ایمان به مسیح و ناشرین تعالیم او بوده و مقام خاصی در میان مسیحیان نخستین داشته دارای انجیلی به این معنا بوده. گر چه انجیل او مانند دیگر اناجیل پس از زمانی نوشته و تدوین گشته و اگر در طی این مراحل و ترجمه‌ها تغییراتی در آن رخ داده باشد بیقین اصول آن بجای مانده است؛ بخصوص که مطالب و مسائلی که در این انجیل آمده دارای لحن و تعبیرات خاص و متضمن حقایقی از حکمت و تربیت و هدفهای عالی انسانی و روشها و استدلال‌های فطری و دلنشین و استنتاج‌های روشنی است و بخوبی معلوم است که از روحی سراسر ایمان و اخلاص و محبت جوشیده است. چنانکه دکتر سعادت با همه‌ی بحث‌ها و تشکیک‌های خود در آخر مقدمه‌اش به این حقیقت اعتراف دارد. این خصائص و امتیازات برای کسانی که دارای ذوق و شعور

خاصی هستند بهترین دلیل بر صدق و ایمان گوینده و نویسنده است و از این طریق می‌باید کتب وحی و فروع آنرا شناخت؛ و جز این، نه این انجیل و نه اناجیل دیگر و کتب پیمبران گذشته سند قطعی و یقین آور ندارد. کتب عهدین با آنکه متضمن تربیت‌های عالی و انسانی می‌باشد چون مطالبی مخالف با عقل فطری و استدلالی و روش عمومی پیمبران در آنها رخنه نموده، اعتبار آنها را سست کرده. نامفهوم‌تر و بی‌پایه‌تر از همه‌ی مطالب همین است که یک انسان در معرض حوادث و حوائج و مصائب -هر چند عالیقدر باشد- خدا و منشأ آفرینش و دارای اختیارات تام در تدبیر و یگانه فرزند خدا معرفی شود.[1]

[قرآن محکم‌ترین سند مسلمانان در ایمان به انبیای پیشین]

از نظر ما مسلمانان محکمترین سند پیمبران گذشته و کتابهای منسوب به آنها قرآن است که از جهت تواتر تاریخی، سند و اعجاز خدشه بردار نیست. از این جهت آنچه را قرآن تصدیق کرده باید پذیرفت. در واقع اگر قرآن نبود داستان وحی و نبوت و کتب گذشتگان تکیه‌گاه محکم دینی و تاریخی نداشت.

آنچه گفته شد دلیل‌ها و طُرقی است که از مجموع آنها بخوبی می‌توان به اصالت اصل انجیل برنابا و تعالیم و مطالبی که در فصول آن آمده پی برد؛ والله‌اعلم.

[آشنایی اینجانب با انجیل برنابا]

نام انجیل برنابا بیش از چهل سال گذشته که دوران طفولیت را گذرانده و وارد سنین جوانی شده بودم به‌گوشم می‌رسید. در آن زمان تمدن غرب و تجددمآبی با سیر طبیعی و جبری در ایران نفوذ می‌نمود و همراه آداب و افکار جدید و شُبهات و تبلیغات ضداسلامی در اذهان جوان‌ها راه می‌یافت و محافل و مجامعی از مذاهب و مکاتب مختلف تأسیس می‌شد. جمعی از علمای اسلامی و رجال دولتی و تجار متدین

۱- این اوصاف خدائی در تعلیمات پولس هر چه پیش رفته پررنگ‌تر شده و همچنین در انجیل یوحنا که گویا پس از دیگر اناجیل است.

و سرشناس که خطر تزلزل ایمانی و اخلاقی نوجوانان را در برابر سیل تبلیغات گوناگون از نزدیک می‌دیدند و مجالس وعظ و سخنرانی‌های معمولی را کافی نمی‌دانستند به فکر تشکیل مجالس آزاد بحث و مناظره برآمدند و اداره‌ی سرپرستی این مجالس را به عهده‌ی مرحوم پدرم، آیت اللّه حاج سید ابوالحسن طالقانی، واگذار کردند و با موافقت رئیس حکومت وقت از مبلغین و مؤسسین مذاهب و آراءِ مختلف برای بحث وگفت‌وگو دعوت نمودند. یکی از کارهای این جمعیت به دست آوردن کتب و نشریات ادیان و مذاهب بود. از کتابهائی که به هر وسیله‌ای بود می‌خواستند به دست آورند، ترجمه‌ی عربی انجیل برنابا بود؛ زیرا با آنکه از زمان انتشار آن بیش از بیست سال نگذشته بود نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ها یافت نمی‌شد، تا آنکه نسخه‌ای از آن را از کتابخانه‌ی خصوصی یکی از مراجع ساکن عراق (گویا مرحوم آیت‌الله صدر) به دست آوردند. این نسخه برای مرحوم پدرم چون گوهر گرانبهائی بود که همیشه آن را محفوظ می‌داشت و در سفر و حضر با خود همراه داشت و در مجالس و مجامع، قسمت‌هائی از آن را برای اهل فضل و مؤمنین می‌خواند و پیوسته به فکر این بود تا به هر وسیله‌ای که باشد به فارسی ترجمه و منتشر گردد، و خود فصول قسمت اول کتاب را ترجمه نمود. ولی ناملایمات و گرفتاری‌ها آن عالم غیور را از اِتمام آن باز داشت تا آنکه به همت علامه‌ی ارجمند مرحوم سردار کابلی اولین ترجمه‌ی آن به اتمام رسید و منتشر گردید؛ ولی ترجمه‌ی فارسی این کتاب هم مانند ترجمه‌ی انگلیسی و عربی آن بزودی کمیاب شد... . کثراللّه اجرهما و شکراللّه سعیهما.

سید محمود طالقانی

[۱۳۴۶ هش]

مقدمه‌ی محقق مسیحی مصری

دکتر خلیل سعادت

[انــــجیل‌برنابا و تـلاش مـحققین در کشف حقیقت آن]

*ترجمه‌ی این کتاب، یعنی انجیل برنابا، کاری است خطیر؛ و من با وقوف بدین حقیقت این مسؤولیت بزرگ را بر عهده گرفتم. پذیرش این کار نیز تنها بخاطر خدمت به تاریخ و ادای دین به زبان عربی است. زبانی که بدان تعلق خاطر دارم و بر این باورم که این زبان برترین زبانی است که شایستگی آن را دارد تا پذیرای این کتاب باشد؛ خاصه اینکه، این نخستین بار است که این جامه -یعنی زبان عـربی- بـر قـامت ایـن انجیل افکنده می‌شود. انجیلی کـه مـوضوع تـضارب آرای کـثیری از محققان گشته و مورخان را بر آن داشته تا در مواجـهه بـا آن هـر یک فرضی و نظری متفاوت با حدس‌ها و نظرات دیگران ابراز کـرده و در جست‌وجوی حقیقت در راه و بیراهه گام نهند و با این وجود سرانجام سردرگم از کشف حقیقت بازمانند. واقعیت این است که اگر چه تا به حال محققان کثیری اسناد فراوانی راکاویده و آثار متعلق به گذشتگان را از نظر گذرانده و در راه دست یابی به حقیقت شهرها را پـوئیده‌انـد؛ لیکن هنوز مرهمی راکه درمان زخم ابهام موجود در این کتاب بـاشد نیافته‌اند و به چیزی که خُـنکای عـطش سـوخته‌دلان جـویای حـق و حقیقت باشد دست نیافته‌اند.

[یگــانه نســخه‌ی خطی انجیل‌برنابا]

هم اکنون یگانه نسخه‌ی مشهور و منحصر به فـرد انـجیل‌برنابا در جهان، که این تـرجـمه از روی آن فـراهـم آمـده، نسـخه‌ی ایـتالیائی

---

* این مقدمه بر اساس متن چاپ مصر، توسط ویراستار ترجمه شده.

مضبوط در کتابخانه‌ی سلطنتی وین است که از جمله‌ی ارزنـده‌ترین گنجینه‌ها و آثار تاریخی آن کتابخانه به شمار می‌رود.[۱] این نسخه در ۲۲۵ صفحه‌ی پهن با جلدی نازک و در عین حال محکم از جنس مقوا تحریر شده که دو رویه‌ی آن را چرمی به رنگ تیره‌ی مایل بـه زردِ مسگون پوشانده است. چهارگوشه‌ی این انجیل با خطوطِ مزدوج طلا اندود، مزین گشته. در وسط جلد نقش برجسته‌ای کـه عـاری از طـلا کاری و یا تذهیب است، قرار دارد و دو طرح طلاکاری شده‌ی مجزا و متفاوت از هم، دو طرف این نقش مرکزی را احاطه کرده‌اند. غربی‌ها طرحی اینچنین را، سبک یا نقش عـربی مـی‌نامند و طـبیعی است کـه همین طرح و نقش سبب شده تا پاره‌ای از محققین جلد این نسـخه را محصول یا دست ساز شرقی‌ها، یا دست‌کم دارای طرح و سبک شرقی بپندارند.

[ویـــــژگی‌های نسخه‌ی ایـتالیائی انجیل‌برنابا]

برخی دیگر از محققین بر این پندار هستند که جلد یاد شده تـماماً بوسیله‌ی دو صحاف پاریسی که «دوک دوساووی» این نسـخه را بـرای تجلید به آنان سپرده بوده –و ما بعداً به شرح آن خواهیم پرداخت– به تقلید از سبک جلد سازی عربی، ساخته شده باشد. در اینکه قاب این نسخه ساخته‌ی این دو صحاف پاریسی است، هـیچ تـردیدی وجـود ندارد و همین موضوع گمان فوق را تقویت می‌کند.

[شـــباهت جـــلد نسخه‌ی مذکور بـه ســبک جـلدسازی عربی]

نکته‌ی مهم اینکه گفته می‌شود عهدنامه‌ای در ونیز موجود است که در ظاهر، بسیار شبیه به طرح ایـن نسـخه از انـجیل‌برناباست. تـوضیح اینکه این عهدنامه با جلدی تجلید شده که از هر نظر – خاصه بـلحاظ نقش و نگارهائی که بدانها اشاره شـد– مشـابه و نـظیر جـلد نسـخه‌ی ایتالیائی انجیل‌برناباست. این عهدنامه که در زمان انعقاد دارای اعتباری سیاسی بوده، به زبان ایتالیائی است؛ و در حقیقت قراردادی است کـه

۱– البته علاوه بر نسخه‌ی ایتالیایی نسخه‌ی دیگری نیز موسوم به نسخه‌ی اسپانیائی از انجیل منسوب به برنابا شناخته شده که جناب خلیل سعادت در ادامه دربـاره‌ی آن سـخن گفته است. (مترجم)

میان امپراتوری بزرگ عثمانی و دولتمردان ونیزی منعقد گشته. ارزش و شهرت تاریخی این قرارداد سبب شده تا در ضمن فهرست نگاشته‌ها و اسناد تاریخی–سیاسیِ مربوط به اواخر سده‌ی شانزده میلادی از آن یاد شود. بی‌تردید این قرارداد در شهر قسطنطنیه –یا همان استانبول کنونی– تجلید شده است. شاهد این ادعا خطوط متنی است که به لغت ترکی نگاشته شده. این متن در زیر رویه‌ی جلد این قرارداد، به‌عنوان آستر به‌کار رفته و امروزه با مرور زمان بر اثر پارگی و شکاف جلد کتاب نمایان گشته است.

[جنس و نوع کاغذ نسخه‌ی مذکور]

پاره‌ای از صاحبنظران، بی‌هیچ دلیل قانع کننده‌ای، بر این باورند که صفحات این نسخه –یعنی نسخه‌ی ایتالیائی– از جنس کاغذی موسوم به «ورق ترکی» است. اما استحکام و بافت درشت و زُمُخت صفحات آن، نه تنها این نظر بی‌اساس را مردود می‌سازد؛ بلکه سندی در تأیید این واقعیت است که این اوراق بجز دو صفحه، که در رنگ و شفافیت از دیگر صفحات متفاوت است، از نوع کاغذی مشهور به «ورق قُطْنی»[۱] است.

یکی از ویژگی‌های مهم نسخه‌ی مذکور این است که تمامی صفحات آن با آب و روغن شفاف شده و این می‌تواند زمانِ تقریبیِ تولید و شفاف شدن این صفحات را معلوم بدارد. همین مشخصه دلیل دیگری در رد باور کسانی است که صفحات این نسخه را از جنس ورق‌های ترکی می‌دانند؛ زیرا بنابر اعتقاد عده‌ی کثیری از کارشناسان تنها نوعی از اوراق را که معمولاً در طرح زمینه، منقوش به طرحی از لنگر کشتی در دایره هستند، اینگونه –یعنی با آب و روغن– شفاف

۱– مراد از «قُطْنی» پنبه‌ای است و منظور نوعی کاغذ موسوم به «کاغذ پنبه‌ای» است؛ که بظاهر باید همان کاغذ منسوب به روم باشد که ابن ندیم از آن به کاغذ مورد استفاده مردم روم که از حریر سفید بوده (= والروم تکتب فی الحریر الابیض....) یاد می‌کند، (← ابن الندیم ۳۱؛ مایل هروی ۹۲) و بعدها مسلمانان از این نوع کاغذ مصرف می‌کرده و آن را «کاغذ ونیزی» می‌نامیده‌اند. ← ذابح ۳۲. (مترجم)

می‌کرده‌اند و جالب اینکه این در شیوه‌ی غربی بوده و در ساخت صفحات کاغذهای ممالک شرقی، به هیچوجه رایج و معمول نبوده است.

[داستان کشف نسخه‌ی ایتالیائی انجیل‌برنابا]

از شرح ویژگی‌های ظاهری این نسخه که بگذریم باید گفت نخستین کسی که از وجود نسخه‌ی ایتالیائی انجیل‌برنابا آگاه شد، یکی از مستشاران پادشاه پروس[1] بود. این مستشار که نام وی در حافظه‌ی تاریخ ثبت شده، «کریمر» نام داشت و مقیم آمستردام بود. او در سال ۱۷۰۹ میلادی این نسخه را از کتابخانه‌ی یکی از مشاهیر و افراد بظاهر صاحب منصب شهر آمستردام به امانت می‌گیرد. بطوری که وی گفته صاحب این نسخه -که در یادداشت کریمر جز همین القاب مبهم وصفِ دیگری از وی به میان نیامده- آن را اثری بسیار ارزشمند و گرانبها می‌یابد.

مدتی بعد «کریمر» این نسخه را به شخصی که از او با نام «طولند» یاد شده، امانت می‌دهد و پس از گذشت چهارسال آن را به پرنس «اوژن ساووی»[2] اهدا می‌کند. مشهور است که این ژنرال جنگجو با وجود لشکرکشی‌های فراوان و اشتغال به امور سیاسی، به علوم و آثار تاریخی علاقه‌ای فراوان داشته است. از این پس تنها اطلاع ما از این نسخه این است که نسخه‌ی مذکور بعدها در سال ۱۷۳۸ همراه با دیگر کتاب‌های کتابخانه‌ی شخصی «اوژن ساووی» به کتابخانه‌ی سلطنتی وین انتقال

۱- Prussia؛ بزرگترین و مهمترین کشور سرزمین آلمان که در گذشته شامل قسمت اعظم آلمان شمالی بوده و حدود ۲/۳ جمعیت آلمان را در بر می‌گرفت. امپراتوری پروس تا سال ۱۸۷۱ میلادی که امپراطوری آلمان بزرگ تشکیل شد، دولتی مستقل بود. ← مصاحب ذیل پروس. (مترجم)

۲- Eugene de savoie؛ مشهور به پرنس اوژن (۱۶۶۳-۱۷۳۶) ژنرالی فرانسوی که در اصل فرزند یکی از شاهزادگان بود. وی که در طول عمر خود پیوسته در حال جنگ و لشکرکشی بود، جنگ‌های فراوانی را فرماندهی کرد و فتوحات زیادی به دست آورد؛ از جمله اینکه در دو نوبت (اول ۱۶۸۳م و دومی ۱۶۹۷م) ترکان عثمانی را شکست داد. ← مصاحب ۳۰۱/۱. (مترجم)

یافت، که تا به امروز [= ۱۵ مارس ۱۹۰۸م] در این کتابخانه نگه‌داری می‌شود.

[نسخه‌ی اسپانیائی انجیل‌برنابا و ویژگی‌های آن]

علاوه بر نسخه‌ی ایتالیائی انجیل‌برنابا، نسخه‌ی دیگری که در تحقیقات از آن نام برده و گزارش شده، نسخه‌ای اسپانیائی است. این نسخه که شامل ۲۲۲ فصل و ۴۲۰ صفحه است در اوایل سده‌ی هجدهم میلادی کشف شد و متأسفانه گذشت زمان سبب فرسودگی و پوسیدگی صفحات آن شده بود. نسخه‌ی مذکور به وسیله‌ی شخصی از اهالی «هدلی» -که از شهرهای ایالت همپشیر[1] انگلستان است- بعنوان امانت در اختیار خاور شناس مشهور، دکتر «سایل»[2] قرار می‌گیرد. سپس از طریق دکتر سایل به دست دکتر منکهوس، که یکی از اعضای هیأت علمی دانشکده‌ی سلطنتی آکسفورد بوده، می‌رسد. منکهوس پس از مدتی این نسخه را از زبان اسپانیائی به زبان انگلیسی ترجمه می‌کند و پس از گذشت اندک زمانی، در سال ۱۷۸۴ میلادی متن مترجَم را همراه با اصل نسخه‌ی اسپانیائی در اختیار دکتر هویت که از اندیشمندان و اساتید برجسته و مشهور زمان خود بوده، قرار می‌دهد.

۱- Hampshire یا Hants ایالتی ساحلی که در جنوب انگلیس قرار دارد و مرکز آن وینچستر است. ← مصاحب ۳۲۸۳/۳؛ cambridge ۳۸٦. (مترجم)

۲- Georje Sale خاورشناس انگلیسی (لندن ۱٦۹۷-۱۷۳٦م) شهرت وی بیشتر بخاطر ترجمه‌ای است که از قرآن به زبان انگلیسی فراهم آورد و در سال ۱۷۳۴ -دو سال قبل از مرگش- منتشر شد. این ترجمه که در عصر خود ترجمه‌ای روشن و در عین حال متین بود، مورد اقبال قرار گرفت و در طول سده‌ی ۱۸ میلادی در کشورهای اروپائی و خاصه در انگلیس رواج فوق العاده‌ای داشته است. همین سبب شد تا در سال ۱۷۴٦ میلادی ترجمه‌ی وی اساس ترجمه‌ی آلمانی قرآن قرار گیرد. سایل در آغاز ترجمه‌ای که از قرآن منتشر ساخته، پیشگفتاری درباره‌ی تاریخ عرب و آئین آنان در پیش از ظهور اسلام، نیز شرح نکاتی پیرامون قرآن نگاشته است. وی از هواداران نهضت روشن‌بینی یا روشنفکری مسیحیت بود و بر همین اساس خواستار تجدید نظر در بسیاری از اعتقادات و آرای کلیسای کاتولیک بوده است. عموماً وی را مستشرقی مبرّا از تعصب مبشرین مسیحی و در ابراز نظر پیرامون موضوعات اسلامی، شخصی منصف دانسته‌اند. اینگونه است که وی -بخلاف دیگر مبشرین مسیحی- نبوت پیامبرگرامی اسلام را انکار نمی‌کرد. ← بَدوی ۳۵۸-۳۵۹. (مترجم)

[سخن دکتر هویت در معرفی نسخه‌ی اسپانیائی انجیل برنابا و مقایسه‌ی آن با نسخه‌ی ایتالیائی این انجیل]

دکتر «هویت» که هم نسخه‌ی اسپانیائی و هم ترجمه انگلیسی را در دست داشته است، در یکی از سخنرانی‌هایش، که در حضور دانشجویان ایراد شده، به بعضی از فقرات انجیل برنابا اشاره می‌کند و می‌گوید:

«من این فقرات را در نسخه‌ی اسپانیائی مطالعه کردم و با نسخه‌ی انگلیسی که از روی نسخه‌ی ایتالیائی- که هم‌اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی وین موجود است- ترجمه شده مقابله کردم. دریافتم که نسخه‌ی اسپانیائی ترجمه‌ی لفظ به لفظ نسخه‌ی ایتالیائی است و جز در دو نکته تفاوت مهم و قابلِ ذکری میان این دو نسخه -یعنی نسخه‌ی اسپانیائی و نسخه‌ی ایتالیائی- ندیدم. اما یکی از دو نکته‌ای که شاید بتوان آن را اختلاف این دو نسخه به شمار آورد این است که در نسخه‌ی ایتالیائیَ صحنه‌ی یورش سربازان رومی برای دستگیری عیسی(ع) چنین آمده که: وقتی یهودای اسخریوطی خائن همراه با سربازان رومی وارد باغ شد تا عیسی را به آنان تسلیم کند؛ عیسی در باغ، کنار اتاقی که حواریون در آن خفته بودند، مشغول گزاردن نماز بود. هنگامی که متوجه حضور سربازان شد، ترسید و داخل اتاق شد. خداوند که دید خطر عیسی را احاطه کرده، چهار فرشته از فرشتگان را فرستاد و آن چهار فرشته وی را از روزنه‌ی اتاق به آسمان سوم بردند. هنگامی که یهودای خیانتکار وارد اتاق شد، خداوند با اعجازی که رخ داد چهره و صدای وی را بگونه‌ای که کاملاً مشابه عیسی(ع) باشد تغییر داد. زمانی که شاگردان از خواب برخاستند و یهودا را دیدند در اینکه وی عیسی (ع) است هیچ تردیدی به خود راه ندادند.

روایتی که در نسخه‌ی اسپانیائی در این باره آمده کلمه به کلمه با نسخه‌ی ایتالیائی تطبیق می‌کند، جز در یک مورد و آن اینکه نسخه‌ی اسپانیائی می‌گوید «بجز پطرس». یعنی پطرس را از شمار شاگردانی که یهودا را عیسی پنداشتند استثنا می‌کند. به عبارت دیگر می‌خواهد بگوید همه‌ی حواریون، جز پطرس یهودا را عیسی (ع) پنداشتند. علاوه بر

این در ادامه، همین نسخه‌ی اسپانیائی، یکی از چهار فرشته‌ای که عیسی (ع) را از طریق روزنه‌ی اتاق به آسمان سومین صعود دادند «اوریل» می‌نامد که این واژه نام ایتالیائی عزرائیل است و همچنانکه گفتم برخی اختلافات بسیار جزئی دیگری هم هست که از ذکر آنها صرف نظر می‌کنم.»

[یادداشت دکتر سایل بر نسخه‌ی اسپانیائی]

از یادداشتی که دکتر «سایل» در آغاز نسخه‌ی اسپانیائی نگاشته چنین برمی‌آید که این نسخه در اصل توسط مسلمانی «اروغانی» به نام «مصطفی عرندی» از روی نسخه‌ی ایتالیائی به زبان اسپانیائی برگردانده شده است. این نسخه با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن «فرامرینو» که کاشِف نسخه‌ی ایتالیائی و راهبی لاتینی است، چگونگی کشف و دست یافتنش بر نسخه‌ی ایتالیائی را شرح می‌دهد. از جمله او در این مقدمه می‌گوید که زمانی وی بر مجموعه‌ای از نامه‌ها و یادداشت‌های «ایرنایوس»[1] دست یافته و در میان آن یادداشت‌ها نامه‌ای را می‌یابد که ایرنایوس در آن نامه به نقد و تقبیح اعمال و تعالیم پولس رسول پرداخته بود. ایرنایوس آنچه راکه در این نامه در سرزنش پولس نگاشته بود، همه را به انجیلی منسوب به قدیس برنابا، نسب می‌دهد. وی نوشته است:

[سخن فرامرینو، راهبِ لاتینی کاشف نسخه‌ی ایتالیائی انجیل‌برنابا در شرح چگونگی کشف این انجیل]

«از این زمان به بعد بود که من شدیداً مشتاق شدم، این انجیل را بیابم؛ تا اینکه بعدها یکی از نزدیکان پاپ سیکستوس پنجم[2] شدم. روزی از روزها همراه حضرت پاپ به کتابخانه‌ی مخصوص او داخل شدم، ناگهان خستگی بر پاپ چیره شد و خواب چشمان وی را فراگرفت. در این زمان من -یعنی فرامرینو- بر آن شدم تا بیدار شدن جناب پاپ مشغول مطالعه و تماشای کتاب‌های نفیس این کتابخانه باشم. شگفت اینکه نخستین کتابی که به سوی آن دست دراز کردم همین انجیل -یعنی نسخه‌ی ایتالیائی انجیل برنابا-

---

۱- Irenaeus، قدیس ایرنایوس، (حدود ۱۲۵-۲۰۲م) اُسقف لیون در فرانسه‌ی کنونی و مؤلف رساله‌ی «بر ضد بدعت». ← مصاحب ۳۲۹/۱. (مترجم)

۲- Sikstus V پاپ در ۱۵۸۵-۱۵۹۰. (مترجم)

> بود. حالی به من دست داد که از شدت شادی و شعف این کشف بزرگ در پوست خود نمی‌گنجیدم. بناچاَر این گنجینه‌ی ارزشمند را در یکی از آستین‌هایم پنهان کردم و تا بیدار شدن پاپ همچنان در کتابخانه منتظر ماندم و پس از برخاستن وی از او اجازه‌ی خروج خواستم و در حالی که انجیل برنابا را در آستین خویش پنهان کرده بودم از حضور جناب پاپ مرخص شدم. بعداً در تنهائی، با اشتیاق به مطالعه‌ی این کتاب پرداختم و بسبب اطلاع از مضامین انجیل برنابا به آئین اسلام گرویدم.»

[توضیح درباره‌ی مفقود شدن نسخه‌ی اسپانیائی انجیل‌برنابا]

تقریباً این همه‌ی آن چیزی است که در آغاز نسخه‌ی اسپانیائی انجیل برنابا از قول فرامرینو آمده، و سایل مستشرق مشهور آن را در مقدمه‌ای که بر ترجمه‌ی خویش از قرآن نوشته، بیان داشته است. این گزارش به همراه سخنانِ پروفسور هویت -که پیشتر بدان اشاره شد- یگانه مأخذ شناخت و آگاهی ما درباره‌ی نسخه‌ی اسپانیائی است؛ و من با همه‌ی تلاشی که کردم متأسفانه از علت و چگونگی ناپدید شدن این نسخه آگاه نشدم؛ و تنها همین را یافتم که او -یعنی سایل- ترجمه‌ی انگلیسی این انجیل را به دکتر منکهوس واگذار کرده و، همچنان که قبلاً گفته شد، او نیز متن مترجَم و اصل نسخه‌ی اسپانیائی آن را به جناب دکتر هویت داده است. از آن پس دیگر اثر و نشانی از این نسخه در جائی دیده و یا شنیده نشده.

[آیا نسخه‌ی ایتالیائی موجود در وین، همان نسخه‌ی مکشوفه‌ی «فرامرینو»ست؟]

پرسشی که در اینجا ذهن هر شخص نکته سنجی را به خود مشغول می‌دارد این است که آیا این نسخه‌ی ایتالیائی که امروزه در کتابخانه‌ی سلطنتی وین موجود است همان نسخه‌ای است که فرامرینو از آن سخن گفته و آن را از کتابخانه‌ی پاپ سیکستوس پنجم خارج کرده؛ یا آن نسخه، غیر از نسخه‌ای است که امروزه از انجیل برنابا و به زبان ایتالیائی موجود است. البته ناگفته پیداست که پاسخ صحیح به این پرسش جز با تعیین زمان کتابت و استنساخ نسخه‌ی حاضر و موجود ممکن نیست. باید گفت در کاوش تاریخی درباره‌ی نسخه‌ی فرامرینو تنها همین به

دست می‌آید که پاپ سیکستوس پنجم که از او یاد شد، در اواخر سده‌ی شانزده میلادی می‌زیسته.[۱] درباره‌ی نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی سلطنتی وین نیز باید گفت، همانطور که قبلاً اشاره شد از جنس و نوع کاغذی که نسخه‌ی ایتالیائی کتابخانه‌ی وین بر روی آن نوشته شده، برمی‌آید که از نوع کاغذ ایتالیائی است و خوشبختانه آثار آب و روغنی که بر صفحات این نسخه است می‌تواند تا حدی ما را در تعیین زمان تحریر آن یاری کند. این، همراه با آنچه که محققین و کارشناسان محتمل می‌دانند، ثابت می‌کند که قدمت این نسخه -یعنی نسخه‌ی ایتالیائی موجود در کتابخانه‌ی سلطنتی وین- نباید پیش از نیمه‌ی نخست قرن پانزدهم و حداکثر پس از سده‌ی شانزدهم میلادی باشد. بر این اساس این احتمال وجود دارد که نسخه‌ی ایتالیائی موجود در کتابخانه‌ی سلطنتی وین عیناً همان نسخه‌ای باشد که فرامرینو آن را از کتابخانه‌ی پاپ خارج ساخته و پیش‌تر از آن سخن گفته شد.

[خبر کشف انجیل‌برنابا در اروپا و واکنش محققین]

در آغاز سده‌ی هجدهم میلادی، همین که خبر کشف انجیل برنابا منتشر شد، غوغای بزرگی در محافل علمی و دینی، خاصه در انگلیس، بر پا شد. گفت و شنودهای فراوانی پیرامون این انجیل صورت گرفت و مناقشاتی در قالب نظریاتی که اغلب به پندار، اوهام و فرضیه‌ها شباهت داشت تا نظریات متقن علمی، در بین اندیشمندان دینی و تاریخی درگرفت. در این میان نخستین چیزی که توجه کاوشگران را به خود جلب کرد و تلاش آنان بیشتر مصروف آن موضوع شد، تدقیق و تحقیق در اصالت نسخه‌ی ایتالیائی و این نکته بود که آیا نسخه‌ی حاضر استنساخ شده از نسخه‌ای دیگر است یا همان نسخه‌ی اصلی است که نزد فرامرینوی راهب بوده و وی مدعی است آن را از کتابخانه‌ی پاپ سیکستوس پنجم خارج ساخته است. شگفت اینکه محققین برای

۱- وی تنها ۵ سال، از ۱۵۸۵ تا ۱۵۹۰م عهده‌دار این منصب -یعنی پاپ- بوده است. (مترجم)

یافتن پاسخ پرسش یاد شده و رفع این ابهام به برخی واژه‌ها و جمله‌های عربی که در حاشیه‌ی صفحات این انجیل نگاشته شده دقت و توجه لازم را به کار نبسته‌اند. ناگفته نماند که ما بجهت حفظ امانت، نیز بمنظور اینکه این ترجمه از هر جهت، بتمامی برابر با اصل باشد این الفاظ و جمله‌ها را در ذیل هر صفحه عیناً آورده‌ایم.

[حواشی عربی نسخه‌ی ایتالیائی انجیل‌برنابا]

بحق باید اعتراف کرد که هر شخصِ نکته سنج و خردمندی هنگام رویاروئی با توضیحات و حواشی عربی که در اصل نسخه‌ی ایتالیائی آمده دچار حیرت و سرگردانی می‌شود. در اینجا ناگزیرم درباره‌ی این حواشی و جملات عربی، به نکته‌ای اشاره کنم - هر چند که شاید خارج از موضوع پنداشته شود و سبب اطاله‌ی کلام گردد- و آن اینکه همه‌ی کارشناسانی که نظراتشان درباره‌ی نسخه‌ی ایتالیائی حجت و فصل الخطاب تلقی می‌شود، نه تنها در این باره -یعنی دقت و اظهار نظر قاطع پیرامون حواشی عربی- حق مطلب را، چنانکه باید ادا نکرده‌اند؛ بلکه حتی کمترین توجه و عنایتی نیز بدان نداشته‌اند. بعنوان نمونه خاورشناس بزرگی چون استاد «مرگولیوث»[1] خیلی گذرا اشارتی بدان کرده و در این موضوع تنها به ذکر این جمله بسنده کرده که: «لامنه»[2] این عبارات -یعنی حواشی عربی- را صحیح و بلیغ پنداشته، حال اینکه پروفسور «دلیس» بر خطاهای کاتب آن پی برده و عبارات عربی را جمله‌هائی با ترکیبات ناصحیح و مملو از اغلاطِ فاحش دانسته است.

[تفاوت حواشی عربی]

اما آنچه من یافته‌ام این است که اگر در این حواشی بفراست و دقت بنگرید، عبارات حواشی را به چند دسته تقسیم خواهید کرد: برخی از

۱- Margoliouth (۱۸۵۸-۱۹۴۰م) مستشرق مشهور انگلیسی که از ۱۸۸۹ به بعد در سمت استادِ دانشگاه آکسفورد به تحقیق در ادبیات سامی و عربی مشغول بوده و در موضوع تمدن و تاریخ اسلام آثاری تألیف کرده است. شهرت عمده‌ی مرگولیوث بیشتر بخاطر انتشار آثار عربی و اسلامی نظیر «معجم الادباء» یاقوت حموی، مجموعه «رسائل ابی العلاء معرّی» نیز ترجمه‌ی بخشی از «تفسیر بیضاوی» و «تجارب الامم» ابن مسکویه رازی به زبان انگلیسی است. ← بَدوی ۵۴۶. (مترجم)

۲- Lamennais، (۱۷۸۲ - ۱۸۵۴ م) نویسنده‌ی فرانسوی. (مترجم)

آنها که در اصل و شکل اولیه عباراتی با ترکیباتِ محکم و بلحاظ دستوری صحیح بوده و نسخه نویس با تصحیف و مسخی که هنگام استنساخ -بخطا یا بعمد- انجام داده، سبب تغییر شکل نخستین این عبارات شده است. دومین گروه این حواشی، عباراتی است که در اصل و از ابتدا ترکیباتی ناصحیح و غلط بوده است؛ بطوری که معنای پاره‌ای از این دسته عبارات را جز با زحمت و مشقت ذهنی نمی‌توان دریافت و معنای برخی دیگر از این عبارات -دست کم- با یک مرتبه مرور فهمیده نمی‌شود و درک معنای آنها نیازمند دقت نظر است. می‌توان گفت که این دسته از عباراتِ ناصحیح و ترکیبات غلط، در حقیقت ترجمه‌ای تحت‌اللفظی، از متن اصلی انجیل برناباست؛ البته با معانی بغایت غلط و در هیأتی زشت و ناموزون؛ بگونه‌ای که نویسنده غالباً مضافٌ‌الیه را پیش از مضاف می‌آورد و این سهل انگاری چنان خطای فاحشی است که هیچ نویسنده یا نسّاخ عرب زبانی هر قدر هم که با اصول علم صرف ناآشنا باشد، مرتکب آن نمی‌شود. جالب اینکه خطاها و اغلاطی بدین بزرگی، نه فقط در این مورد که بدان اشاره شد رخ داده، بلکه در برخی دیگر از عباراتِ حاشیه نیز -که به اعتقاد من در اصل جملاتِ ساختگی کاتب یا نسّاخ است و نه ترجمه‌ی متن انجیل ایتالیائی- بوفور دیده می‌شود.

[ذکر شواهدی از حواشی مذکور - نوع اول]

بجاست در اینجا، جهت توضیح آنچه که گفته شد؛ نیز بمنظور اثبات نظر خود درباره‌ی حواشی عربی عیناً به ذکر شواهدی استناد کنم؛ و آن اینکه از جمله نمونه‌های عباراتِ نوع اول -یعنی عباراتی که در اصل صحیح و واجدِ قواعد دستوری بوده اما بعداً در استنساخ نسّاخ دچار تصحیف و مسخ شده- یکی این عبارت است که در حاشیه‌ی بند ۱۴ فصل ۹۷ آمده است:

«جاءت طائفة من الیهود عند عیسی یسألون عن اسم النبی الذی یبعث فی آخر الزمان فقال عیسی ان اللّه تعالی خلق النبی فی آخر الزمان و وضعه فی قندیل من نور و سماهُ

محمداً ثم قال یا محمداً اصبر لاجلك خلقاً کثیراً و هبت
لك کله فمن رضی منك فانا راض منه و یبغضك فانا بریء
منه فاذا ارسلت یفوق کلامك علی کل الکلام و شریعتك
باق الی ابدالآبدین.» (حاشیه‌ی بند ۱۴ فصل ۹۷)

با توجه و دقت در این عبارت پیداست که نویسنده‌ی آن شخصی است که در زبان و انشای عربی مهارت و توانائی کامل دارد؛ چه، کسی که بدین روانی و سَلالت عربی را انشا کند، بیقین آشنا به لغات عربی و در به کارگیری آن کاملاً تواناست. اما این نقص و خطاهای فاحشی که هم اکنون در این دسته از حواشی موجود است، به اعتقاد من به وسیله‌ی نسّاخ -یا هرکس دیگری- که به زبان و قواعد عربی ناآشنا بوده در آن راه یافته است. نظیر این ترکیبات سقیم و نادرست: «الله خالق» (۱۶/۱۰۵) یا «اللّه حی و قدیم». (۳/۱۷۰) جالب اینکه واژه یا اصطلاح «قدیم»، که در اینجا به مفهوم فلسفی آن استعمال شده، تنها می تواند از قلم کسی تراوش کرده باشد که - نه تنها آن را بفهمد- بلکه بتواند آن را بخوبی برای دیگری تشریح و تفهیم کند. نمونه‌ی دیگر اینکه:

«اذا کان یوم القیمه یحشر جمیع المؤمنین یکتب علی
جبهتهم بالنور دین رسول‌الله.» (۳/۵۶)

[ذکر شواهدی دیگر از حواشی مذکور - نوع دوم]

وقتی این شواهد و عبارات را با نمونه‌های غلطی که از این پس نقل خواهیم کرد، مقایسه کنید، قطعاً تصدیق خواهید کرد که ممکن نیست این دو نوع یا دو دسته عبارات از قلم یك نویسنده صادر شده باشد؛ و اما از جمله شواهد نوعِ دوم -یعنی جمله‌ها و واژه‌هائی که غلط و نادرست است- این عبارات است: «سورة عیسی الم» (۱/۱۱۲) یعنی سوره‌ی دردها و رنج‌های عیسی؛ یا «ذکر ادیرس قصص» (۷/۱۴۴) یعنی ذکر داستان ادریس؛ یا «متکبر کامیل بیان» (۵/۱۸۴) یعنی شرح کامل انواع تکبر یا متکبر؛ یا «من أی دین عنده ینبغی ان یصدق من الخبائس.» (۱۳/۱۲۵)

دقت در این شواهد و دیگر عباراتِ نامفهوم و مهملِ او که بیشتر به

عجمی شبیه است تا عربی؛ تردیدی باقی نمی‌نهد که، آنکس که جملات عربی را بمانند عبارات نوع اول -که شواهدی از آنها بعینه نقل شد- انشا می‌کند، هرگز دچار اغلاطی از این دست -یعنی خطاهای جملات نوع دوم- نمی‌شود؛ آن هم غلطهای فاحشی که نه تنها یک عرب زبان یا عربی‌دان، بلکه بعید است حتی یک خاورشناسِ کم اطلاع از قواعد زبان عربی هم، مرتکب آنها شود.

[وجود تفاوت در حواشی مذکور دلیل بر این است که نسخه‌ی موجود در وین نسخه‌ی مکشوفه‌ی فرامرینو نیست]

اگر در این نمونه‌ها و شواهد دقت کافی به کار رود براحتی درمی‌یابیم که نویسنده‌ی حواشی عربی بیش از یک نفر بوده است. نویسنده‌ی اصل آن، کاملاً به اصل و قواعد زبان عربی آشنا و دارای انشائی صحیح و فصیح بوده؛ لیکن پس از وی شخص دیگری در این عبارات دست برده و بخاطر ناآشنائی و جهل به اصول و آئین نگارش عربی، تا آنجاکه توانسته کلمات و واژه‌ها را اِسقاط و تصحیف کرده است. او با دخل و تصرف در عباراتی که نویسنده‌ی اول نگاشته بوده ترکیبات بی‌ارزش و جملاتِ بی‌معنی و مهملی به دست داده که دست‌کم با یکبار خواندن معنائی از آنها مستفاد نمی‌شود. مراد من از این استدلال و اشاره بدین مطالب این است که بگویم نسخه‌ی ایتالیائی که هم اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی وین موجود است، بی هیچ شک و تردید از نسخه‌ی دیگری استنساخ شده است. در نتیجه باید گفت که این نسخه، یعنی نسخه‌ی موجود در وین، اعتبار و ارزش نسخه‌ی اصلی راکه فرامرینو از آن سخن گفته، دارا نیست.

[نسخه‌ی اساسی که نسخه‌ی ایتالیائی وین از روی آن استنساخ شده کدام نسخه است؟ و نظر لونسدال و لوراراگ]

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که با این وجود نسخه‌ی اساسی که نسخه‌ی ایتالیائی موجود در وین از آن استنساخ شده، چه نسخه‌ای است؟ البته که پاسخ به این پرسش قدری دشوار می‌نماید، اما نباید آن را ناممکن پنداشت. به اعتقاد من، بنابر آنچه که در اشاره و نقل شواهد و نمونه‌های عبارات عربیِ حاشیه نقل شد، نسخه‌ی اساسی که نسخه‌ی ایتالیائی موجود در وین از روی آن نوشته شده نباید به زبان عربی باشد؛ چه، کسی که اینگونه بر زبان عربی اِشراف دارد که

می تواند این انجیل را از آن زبان -یعنی زبان عربی- به زبان دیگر ترجمه کند، هیچ وقت مرتکب اغلاط فاحشی که در حواشی این نسخه آمده نمی‌شود و هرگز جملات را تا بدین حد دگرگون نمی‌کند که مثلاً مضافٌ‌الیه را بر مضاف مقدم بدارد و دیگر خطاهائی از این دست. این سهل‌انگاری‌ها و دیگر اغلاطِ نظیر آن، همه دلالت بر این دارد که نسخه‌ی اساسِ مورد استفاده‌ی مستنسخ نسخه‌ی وین، نسخه‌ای به زبان لاتینی یا ایتالیائی قدیم بوده است و این فرض، البته منطبق با نظر صاحبنظرانِ مورد اعتمادی است که پس از دقت و تحقیق در نوعِ خط نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی سلطنتی وین، آن را ابراز داشته‌اند. آنان پس از تحقیقات فراوان جزماً بدین باور رسیده‌اند که کسی که نسخه‌ی وین را از روی آن نسخه‌ی فرضی لاتینی یا ایتالیائی قدیم استنساخ کرده از اهالی ونیز بوده و آن را در سده‌ی شانزده یا اوایل قرن هفدهم میلادی نگاشته است؛ نیز لونسدال و لوراراگ پس از کاوش‌های فراوان در نظرات صاحبنظرانی متخصص که آرای آنان حجت است و در این باره تحقیق کرده‌اند، گفته‌اند که چون در نسخه‌ی موجود، اصطلاحات «توسکانی»[1] فراوانی وجود دارد، بنابر این به احتمال قریب به یقین نسخه‌ی مفروض -یعنی نسخه‌ی اساسِ نسخه‌ی وین- نسخه‌ای به زبان توسکانی یا «ونیزی» بوده است.

[نتیجه‌ی تحقیقات لونسدال و لوراراگ در کشف نسخه‌ی اساس ایتالیائی موجود در وین]

این دو نویسنده بر این باورند که این نسخه -یعنی نسخه‌ی کتابخانه‌ی سلطنتی وین- در حدود سال ۱۵۷۵ میلادی استنساخ شده و به احتمال زیاد کسی که این نسخه را نوشته یا استنساخ کرده، همان فرامرینوی راهب بوده که در مقدمه‌ی نسخه‌ی ایتالیائی از او یاد شده

۱- Tuscany، زبان مردم ناحیه‌ای در ایتالیای مرکزی موسوم به توسکان یا توسکولوم Tusculum که امروزه آن را فراسکاتی Frascati می‌نامند. چون این منطقه در اواخر قرون وسطی و در دوره‌ی رُنسانس از مراکز هنر و دانش بوده، بعدها زبان توسکانی زبان ادبی سراسر ایتالیا گردید. ← دهخدا ۷۱۳۰/۵؛ مصاحب ۶۸۵/۱-۶۸۶؛ ۱۸۵۲/۲. (مترجم)

است. سپس این دو نویسنده سخنی دارند که ترجمه‌ی عین آن چنین است:

«به هر حال می‌توانیم چنین اعتقاد کنیم که نسخه‌ی ایتالیائی انجیل برنابا کتابی است انشائی [یعنی جعلی و وضعی] تفاوتی در این نیست که این انشا به قلم یک کاهن، دانشمند غیر دینی یا ضد دین، راهب و یا یکی از افراد عامی باشد؛ لیکن مهم این است که صاحب این قلم، هر کس که بوده، همانند دانته[1]، مهارت عجیبی در اقتباس یا سرقت مضامین تورات لاتینی داشته و باز مثل دانته بر نوع خاصی از زبور احاطه داشته است. این کتاب -یعنی انجیل برنابا- ساخته و پرداخته‌ی مردی است که اطلاعات و اشراف وی بر اسفار مسیحی بمراتب بیشتر از شناخت او از کتاب‌های دینی مسلمانان بوده است. بر این اساس چندان بعید نمی‌نماید -بلکه این نظر، برترین نظر است- که نویسنده‌ی این انجیل، مسیحی مرتدی است که از کیش پدران خویش خارج شده و به آئین اسلام گرویده است.»

[شباهت‌های انجیل برنابا با آثار منظوم دانته]

چیزی که سبب مقایسه‌ی نویسنده‌ی این انجیل با دانته، شاعر مشهور ایتالیائی شده وجود ایهام‌ها و عبارات دوپهلو و درهم آمیخته، نیز شباهت پاره‌ای تعابیر نسخه‌ی ایتالیائی انجیل برنابا با برخی توصیفاتِ آثار منظوم دانته درباره‌ی بهشت و جهنم است. در این انجیل برای دوزخ هفت طبقه توصیف شده که این طبقات به اعتبار اختلاف گناهانِ هفتگانه‌ی کبیره -که آدمی بخاطر ارتکاب آنها مجازات خواهد شد- از یکدیگر مجزا و متفاوت است. همچنین در این انجیل از نُه آسمان نام برده شده که بهشت بعنوان دهمین آنها، بالاتر قرار دارد. برخی از محققین و منتقدان بخاطر وجود این شباهت‌ها چنین پنداشته‌اند که به احتمال زیاد نویسنده‌ی این انجیل پس از دانته می‌زیسته و این توصیفات را از آثار وی -خاصه کمدی الاهی- اقتباس

[فرض برخی محققین در اینکه نویسنده‌ی انجیل برنابا معاصر دانته بوده است و احتمالات دیگر]

۱- Dante یا Durante (۱۲۶۵-۱۳۲۱م).

کرده است؛ یا اینکه بگوئیم وی با دانته معاصر بوده و همانند دانته، آرا و اعتقاداتی راکه در عصر آن دو بر سر زبان‌ها و در باورها بوده در این اثر، یعنی انجیل برنابا ذکر کرده است. بنابراین اگر این فرض را بپذیریم، این آقای «برنابا»ی کذائی در سده‌ی چهاردهم میلادی ظهور کرده است. البته همچنان که گفته شد این سخن برخی محققین و پندار آنان است؛ اما از این فرضیات که بگذریم، باید انصاف داد که توصیف دوزخ آنگونه که در بیان برنابا آمده، با تصویری که دانته از جهنم به دست می‌دهد، جز در شماره و تعداد طبقات آن، هیچ مطابقت و مشابهتی ندارد. بنابراین به اعتقاد من شاید رأی صائب این باشد که هر دوی اینها -یعنی دانته و نویسنده‌ی انجیل برنابا- مضامین مشترک خود را از مأخذ ثالثی قدیمی که می‌تواند از آثار اساطیری یونان باشد اقتباس کرده‌اند. اگر این فرض اخیر را بپذیریم دیگر ضرورتی نیست که این دو نویسنده معاصر باشند. سرانجام اینکه، آخرین احتمال و شاید خوشبینانه‌ترینِ فرضیات، این باشد که تشابه موجود در تعابیر و الفاظ را که در آثار این دو نویسنده آمده توارد ذهنی بدانیم. یعنی این مضامین ناخودآگاه در اندیشه و تخیل هر دو نویسنده وجود داشته؛ بی‌آنکه آن را از یکدیگر یا از مأخذ ثالثی اقتباس کرده باشند.

[احتمال وجود نسخه‌ای عربی از انجیل برنابا، پنداری خطا و گمانی باطل]

در آغاز پیدایش این نسخه، محققین چنین می‌پنداشتند که نسخه‌ی ایتالیائی موجود در کتابخانه‌ی سلطنتی وین مترجَم و برگردانِ نسخه‌ای عربی است. نخستین کسی که بدین پندار دامن زد کریمر بود، که پیش‌تر از او یاد شد. وی در آغاز نسخه‌ی ایتالیائی که به «دوک دوساووی» اهدا کرده، در ضمن چند سطری که خود یادداشت کرده، می‌نویسد:

«این انجیل محمدی از عربی یا زبانی دیگر [به ایتالیایی] ترجمه شده است.»

پس از وی، دومین کسی که این فرض را رواج داد لامنه بود. لامنه در تأیید سخن کریمر گفته است:

«بارون هوهندرف که شرافت و اصالت خانوادگی را با

بلندی مقام در ادبیات و وسعت علم و آگاهی در یکجا جمع دارد، کتابی به من نشان داد که ترک‌ها آن را از برنابای قدیس می‌دانند و ظاهراً این کتاب باید از عربی به ایتالیائی ترجمه شده باشد.»

مراد وی از واژه‌ی «ترک‌ها» همه‌ی مسلمانان و عرب‌هاست. چنانکه در عصر ما، هنوز هم این واژه در میان برخی از نویسندگان بی‌دقت و ناآگاهِ اروپائی رواج دارد و عموم مسلمانان را با این لفظ خطاب می‌کنند.

از این تاریخ به بعد در سال ۱۷۸۴ میلادی است که دکتر هویت -که پیشتر به او اشاره شد- می‌گوید:

«اصل نسخه‌ی عربی این انجیل، از دیرباز تا به حال در شرق موجود بوده و هست.»

اما با اندکی دقت و تتبع در می‌یابیم که این ادعای «هویت» مستند به یادداشت‌های خاورشناس مشهور «سایل» است که حدود نیم قرن پیش از این، با عنوان «مباحث مقدماتی» منتشر ساخته است. او در این نگاشته‌ی خویش، ضمن بیان مطالبی پیرامون قرآن می‌نویسد:

«همانا انجیلی عربی نزد مسلمانان موجود است که آن را به برنابای قدیس نسبت می‌دهند. در این انجیل تاریخ حیات عیسی بگونه‌ای روایت شده که با روایات اناجیل اربعه‌ی مشروع تباین و تفاوت کلی دارد و بعکس با آنچه در این باره -یعنی حیات عیسی- در قرآن محمد آمده است، تطبیق می‌کند.»

جالب اینکه همو پس از ذکر این ادعا در ضمن مقدمه‌ای که بر قرآن نگاشته، اعتراف می‌کند که:

«هنگام نگارش مطلب فوق در «مباحث مقدماتی» [نیز تا بحال] انجیل برنابا را ندیده‌ام.»

بر این اساس ادعای نخست وی -یعنی وجود نسخه‌ی عربی انجیل برنابا نزد مسلمانان- ادعائی بی‌پایه و مبتنی بر مسموعات است و قطعاً وی در این اظهار نظر یا فرضیه‌ی خویش از گفته‌ی لامنه، تأثیر پذیرفته

است. طبیعی است که سخن دوم او، که به شرح محتوای انجیل عربی برنابا می‌پردازد، نیز تنها براساس شنیده یا شنیده‌هایش استوار است؛ زیرا بنابر اعتراف وی، او هرگز بر نسخه‌ی عربی انجیل مذکور دست نیافته است.

[در آثار مسلمانان هیچ ذکری از انجیل برنابا به میان نیامده!]

نکته‌ی مهم و جالب دیگر اینکه ذکری از این کتاب -یعنی انجیل عربی برنابا- در هیچ یک از آثار مشاهیر و نویسندگانِ مسلمان، چه نویسندگان پیشین و چه نویسندگان معاصر مسلمان به میان نیامده است ؛ حتی در تألیفات و یادداشت‌های دانشمندان مسلمانی که در احتجاجات، مجادلات و مناظره‌های دینی با علمای مسیحی و دیگر ادیان تفحصی داشته‌اند نیز اشاره‌ای بدین انجیل نشده. حال آنکه انجیل برنابا در این گونه مناظرات، برای آنها کاری‌ترین، مؤثرترین و برنده‌ترین سلاح بوده و هست. عجیب‌تر اینکه نه تنها در شرح مناظرات و آثار تحقیقی مسلمین نامی از انجیل برنابا دیده نمی‌شود، بلکه در فهرست‌هائی که به احصای عناوین نایاب‌ترین کتاب‌هایِ قدیم و جدیدِ عربیِ موجود در نزد عرب‌ها -غیر اعراب و خاورشناسانِ مؤلف این فهرست‌ها- تصنیف شده، هیچ نشانی از انجیل برنابا به چشم نمی‌آید.

نکته‌ای که پس از ذکر این مطالب، در اینجا باید صریحاً بدان اعتراف کنم این است که اینجانب شدیداً به وجود نسخه‌ی عربی این انجیل - نسبت به وجود نسخه‌ای به زبان دیگر- تمایل و اعتقاد دارم. زیرا دست نیافتن به نسخه‌ی عربی فرضی، به هیچوجه دلیل قانع کننده‌ای بر عدم وجود آن نیست. در غیر این صورت باید پذیرفت که نسخه‌ی ایتالیایی نسخه‌ی اصلی این انجیل است؛ زیرا هرگز کسی بر نسخه‌ی دیگری ـ جز نسخه‌ی اسپانیائی کذائی، که در آغاز آن نوشته شده که آن برگردان از روی نسخه‌ی ایتالیایی است- دست نیافته است.

[انجیل برنابا و قرآن، نظر محققین در این‌باره]

نخستین چیزی که توجه هر خواننده‌ی مسلمانِ انجیل برنابا را به خود جلب می‌کند، اقتباس نویسنده‌ی این انجیل از آیات قرآن است.

بطوری که می‌توان ادعا کرد عباراتِ فراوانی از این انجیل، ترجمه‌ی لفظ به لفظ از آیه‌ها یا اقتباس، ایهام و تلمیح به آیات قرآن است. من با علم به اینکه این سخن مخالف آن چیزی است که همه‌ی محققین غربیِ پژوهنده در انجیل‌برنابا ادعا کرده‌اند، این مطلب را می‌گویم. از جمله‌ی این محققین و نویسندگان، یکی «لونسدال راگ» است و دیگری «لورا راگ». اینان بر این باورند که نویسنده‌ی این انجیل در نگارش اثر خویش از مضامین و منابع اسلامی کمتر اقتباس کرده است و یکی از دلایل انکار فرضیه‌ی وجود اصلِ عربی برای انجیل‌برنابا بی‌توجهی آنها به همین واقعیت است. بعنوان مثال یکی از نمونه‌های اقتباس مؤلف این انجیل از قرآن ماجرای ابراهیم با پسرش است که برگرفته از سوره‌ی ۲۱ و ۳۷ قرآن است. دیگری جائی است که از جریان و دلیل سقوط ابلیس سخن به میان آورده که وی از سجده بر آدم سر باز می‌زند؛ که می‌توان گفت این فقره برگرفته از بخشی از سوره‌های بقره و حجر است. اگر سخن به درازا نمی‌کشید نمونه‌ها و شواهد بیشتری را همراه با معادل‌های قرآنی هر یک ذکر می‌کردم. البته علاوه بر این در انجیل‌برنابا عبارات و اقوال فراوانی یافت می‌شود که با احادیث نبوی و برخی اساطیر که دارای جنبه‌ی علمی بوده و چه در زمان گذشته و چه در حال حاضر جز اعراب و مسلمانان، دیگران از آنها بی‌خبر هستند، مطابقت می‌کند. انحصار اطلاع از این مطالب برای اعراب تا جائی است که امروزه با وجود اینکه در غرب عده‌ی زیادی از خاورشناسان و محققین مشغول تحقیق در ادبیات و تاریخ اسلام هستند، اماکسی را نمی‌توان یافت که از حدیث شناسان به شمار آید و از اساطیر عرب و احادیث نبوی در اسلام چندان آشنائی زیادی داشته باشد.

از جمله دلایل دیگری که این گمان را در ذهن من تقویت می‌کند این است که نسخه‌ی ایتالیائی -همانطور که قبلاً گفته شد- بی‌هیچ تردیدی به شیوه‌ی جلدکتاب‌های عربی تجلید و صحافی شده است.

به نظر من این ادعا، که می‌گوید جلد این کتاب را دو صحاف پاریسی به خواهش دوک دوساووی به تقلید از سبک جلدهای عربی ساخته‌اند، فراتر از مرز پندار و گمان نیست.

[نویسنده‌ی نسخه‌ی اصلی انجیل‌برنابا، می‌تواند شخصِ یهودیِ اندلسیِ مسیحی شده‌ای باشد که بعداً به اسلام گرویده]

البته باید توجه داشت که عربی بودن نسخه‌ی اصلی این انجیل لزوماً بدین معنی نیست که نویسنده‌ی آن نیز اصلاً شخصی عرب و در زبان مادری عرب زبان باشد. به اعتقاد من نویسنده‌ی نسخه‌ی اصلی -یعنی همان نسخه‌ی عربی- یهودی و اندلسی [=اسپانیائی] بوده، که در آغاز مسیحی شده و پس از آشنائی با اناجیل و مضامین آنها به آئین اسلام گرویده است. من بر این باورم که این گزینه از دیگر فرض‌های یاد شده، به واقعیت نزدیک‌تر باشد؛ زیرا اگر در این انجیل با دقت نگریسته شود، درمی‌یابیم که نویسنده اِشراف عجیبی بر مضامین اسفار عهدقدیم داشته، که البته در میان همه‌ی فرق مسیحیت، نمونه و نظیری برای آن نمی‌توان یافت؛ البته بجز معدود افرادی از متخصصین و علمای دینی نظیر مفسرینِ عهدین که عمر خویش را در این راه صرف کرده‌اند. تازه در میان این افراد باز کمتر کسی را می‌توان یافت که تبحری، حتی نزدیک به تبحر نویسنده‌ی انجیل‌برنابا بر تورات داشته باشد. این واقعیت تاریخی را باید در نظر داشت که گروه کثیری از یهودیان اندلس مهارت خاصی در زبان عربی داشته و در میان آنان کسانی بوده‌اند که در شعر و ادبِ عربی سرآمد گشته و در نتیجه همچون خود اعراب از آیات قرآن و متون احادیث نبوی بخوبی آگاه بوده و بر متون آن اِشراف کافی داشته‌اند. حال با توجه به این نکته‌ی تاریخی شاید پذیرش فرضِ فوق قدری منطقی‌تر به نظر آید.

[تأکید انجیل‌برنابا بر وجوب سنت ختان دلیلی بر مدعای فوق]

دلیل دیگری که می‌تواند گواهِ صحت نظر من باشد، شواهدی است که در وجوب ختنه در این انجیل وارد شده است؛ و در ضمن این عبارات جمله‌ای موهن و نیشدار آمده. آن جمله این است که می‌گوید «... سگ برتر است از مرد ختنه نشده.» (برنابا ۲/۲۲) حقیقت این است که سخنی بدین زنندگی هیچ وقت از قلم یک مسیحیِ نژاده و اصیل صادر

نمی‌شود. اگر در آن بخش از تاریخ عرب که مربوط به فتح اندلس است، دقت شود؛ درمی‌یابیم که مسلمانان فاتح اندلس در آغاز مطلقاً پیروان هیچ یک از ادیان را مورد آزار قرار نداده، یا آنان را مجبور به ترک احکام شریعت خویش و عمل به احکام اسلام نکردند. یکی از دلایلِ تن دادن مردم اندلس به حاکمیت مسلمانان در اسپانیای آن روزگار همین تساهل و مدارای مسلمانان با آنان بوده است؛ مسلمین در برابر احکام دین همین موضوع و روش یعنی تسامح با پیروان دیگر ادیان را در پیش گرفتند و تنها در یک مورد، آن هم انجام سنت ختان، مدارا با مسیحیان را جایز ندانستند. لذا زمانی آمد که مسیحیان اندلس همه به اجبار می‌باید ختنه می‌شدند. در این هنگام فرمانی صادر شد که بر اساس آن مسیحیان می‌باید به سنت ختان، تا حدی که یهودیان و مسلمانان آن را اجرا می‌سازند، عمل کنند. همین امر از دلایلی بود که سبب شد تا مسیحیان اندلس رو در روی مسلمانان قرار گیرند. اما بعکس مسیحی‌ها، یهودیان نه تنها گروه گروه به اسلام می‌گرویدند، بلکه موجبات ورود مسلمانان به اسپانیا و تثبیت حاکمیت آنان را نیز -که تا مدت‌های طولانی تداوم داشت- فراهم آوردند.

[دلیل دیگر بر فرض مذکور همسانی تعالیم تلمود با مضامین انجیل برناباست]

شاهد دیگر من وجود تعالیم و آموزه‌های تلمود در این انجیل است؛ تعالیمی که تنها یهودیان بر آنها وقوف دارند. علاوه بر این عباراتی در این انجیل یافت می‌شود که در حقیقت مضامین احادیث و داستان‌های اسلامیِ شایع و رایج در زبان عامه‌ی مردم است و در هیچ یک از کتابهای دینی هم نمی‌توان سندی برای آنها پیدا کرد. جالب اینکه محال است کسی از اینگونه روایات و داستانها آگاه باشد، مگر اینکه در جامعه‌ی اعراب تربیت یافته باشد.

من فکر می‌کنم این دلایل که تا بدینجا ذکر شد و همگی دلایلی متقن، روشن و واضح هستند برای اثبات این فرضیه که نویسنده‌ی نسخه‌ی اصلی انجیل برنابا یک «یهودی اندلسیِ مسلمان شده» است، کافی باشد.

[ویژگی‌های اقلیمی و فرهنگی مکانی که این انجیل در آنجا نگاشته شده]

برخی چنین پنداشته‌اند که مکان و فضائی که این انجیل در آن پدید آمده و نوشته شده، محیطی متأثر از فرهنگ جامعه‌ی ایتالیا و در اوایل قرون وسطی بوده است؛ طبیعتاً نویسنده نیز شخصی ایتالیائی و از مردمان همان روزگار بوده. دلیل کسانی که این پندار را مطرح می‌سازند این است که محتوا و عبارات این انجیل نشان از آداب، رسوم و فرهنگ چنین محیطی، یعنی جامعه‌ی ایتالیا دارد. در جائی از برداشت محصول و آواز کشاورزان آوازخوان به هنگامِ دروی محصول یاد می‌کند که می‌توان آن را گزارش و توصیف همان چیزی دانست که امروزه در «توسکانی» و «تینو»[1] ایتالیا معمول و مرسوم است. دیگر اینکه وقتی نویسنده به استخراج سنگ‌ها از معادن و تراشیدن آنها و بناکردن خانه‌های سنگی با سنگ‌های سخت اشاره می‌کند باید پذیرفت که نویسنده‌ی این انجیل از جمله‌ی افراد آشنا به صنعت ساختمان است و هرگز نمی‌توان در مرد عربی که تا بوده و هست در خیمه‌ها زندگی کرده، چنین خصوصیتی را سراغ گرفت.

بر همین اساس باید مقایسه کرد، آنچه را که درباره‌ی غلامی که برای کارگران ارباب خود نان به تاکستان‌ها می‌برد. نیز فشردن انگور با پاها در کارگاه‌های عصاره گیری و مواردی از این قبیل.

[محتوای انجیل‌برنابا با آداب و سنن رایج در زمان عیسی منافاتی ندارد]

در پاسخ به این فرضیه باید بگویم که حقاً من در همه‌ی مطالب این انجیل چیزی را که دلیل بر ارجحیت نگارش این اثر در محیطی غربی نسبت به جامعه‌ی شرقی باشد نیافتم. البته شاید منظور معتقدین فرضیه فوق از «سرزمین شرقی» تنها کشورهای عربی‌الاصل نظیر جزیرة‌العرب باشد؛ نه هر کشور عرب زبان؛ زیرا آنچه که در این انجیل آمده تماماً مطابق با سُننی است که در زمان مسیح در فلسطین و سوریه معمول بوده و امروزه نیز همان آداب و رسومات در شامات رایج

۱- Tinos، یکی از جزایر مجمع الجزایر سیکلاد در یونان؛ واقع در دریای اژه. ←Britannica ۷۸۸/۱۱. (مترجم)

است. یعنی مردان و زنان خوشه چین هنگام کار آوازهائی می‌خوانند که در دل دشت و صحرا و دره‌ها می‌پیچد. بنایان نیز همانگونه که برنابا بدان اشاره کرده سنگ‌ها را تکه تکه کرده و می‌تراشند. نیز باید توجه داشت، بخلاف آنچه که صاحب فرضیه بالا پنداشته، اعراب هرگز در چادرها و خیمه‌ها منزل نمی‌کنند، مگر عرب‌های بادیه نشینِ کوچنده‌ای که شهرنشین نیستند. همچنین امروزه نوجوانان و دیگر مردم هنگام برداشت انگور برای کسانی که در تاکستان‌ها مشغول کار هستند، زاد و توشه می‌برند؛ همانطور که وقتِ کشت و زرع برای کارگران می‌برند. نیز بطوری که هم اکنون در فلسطین و سوریه و دیگر ممالک شرق مرسوم است، انگور را با پا می‌فشرند. البته در اینجا باید به این حقیقت هم اعتراف کنم که در این کتاب مطالبی هست که با آنچه در آن زمان در فلسطین رایج بوده مطابقت نمی‌کند.

[مضامین مشابه انجیل‌برنابا با فرهنگ و رسوم رایج در اندلس]

از جمله‌ی این موارد، اشاره به چگونگی پاک کردن خم‌های شراب و اندازه‌ی مخصوص آن است؛ حال اینکه چه در گذشته و چه در زمان حاضر در فلسطین رسم بر این بوده و هست که شراب را در خمچه یا کوزه‌های بزرگِ دسته‌دار و یا در مشک‌ها می‌ریخته و می‌ریزند. نمونه‌ی دیگر اشاره‌ای است که نویسنده‌ی این انجیل به تفاوتِ اعدام دزد و قاتل دارد؛ و می‌گوید دزد را به دار می‌آویزند و قاتل را گردن می‌زنند. من با تحقیقی که کردم هیچ نشانی از این اوصاف در تاریخ گذشته‌ی فلسطین نیافتم. سخن من این است که در هر صورت اوصاف و مواردی که با فرهنگ مردم ایتالیا تطبیق می‌کند، از هر نظر با آداب و رسوم جامعه‌ی اندلس یا همان اسپانیا نیز سازگار است.

[نویسنده‌ی انجیل‌برنابا در هر صورت مسلمان است]

باید توجه داشت که نویسنده‌ی این انجیل خواه یهودی الاصل باشد یا مسیحی؛ در هر دو فرض یک مسلمان است. از جمله چیزهائی که امروزه در فرایند تحقیق پیرامون اصالت انجیل‌برنابا مایه‌ی بسی تأسف است؛ ناپدید شدن نسخه‌ی اسپانیائی آن است؛ و آنچه که مزید بر این تأسف بوده و هست این است که محققینی که در عهد خویش

بدین نسخه دسترسی داشته‌اند هیچ بحث علمی شایان توجهی -آنگونه که پیرامون نسخه‌ی ایتالیائی به عمل آورده‌اند- درباره‌ی آن مطرح نکرده‌اند؛ خاصه اینکه ما امروزه هیچ چیز درباره‌ی مترجم این نسخه یعنی «مصطفی عرندی» نمی‌دانیم و سرگذشت زندگی مسلمانی بمانند وی که بر زبانهای ایتالیائی و اسپانیائی -دو زبانی که انجیل برنابا به آن دو زبان عرضه شده است- تسلط کامل داشته، قطعاً خالی از اهمیت و دقت نظر نخواهد بود.

[تعریف انجیل برنابا از سال یوبیل دلیلی بر تألیف آن در دوره‌ی قرون وسطی]

بنابر آنچه که تا بدینجا آمد، معلوم شد که تقریباً همه‌ی صاحبنظران و محققین بر این اعتقادند که این انجیل در یکی از سال‌های قرون وسطی نگاشته شده.

اما باید توجه داشت که در متن این اثر سند محکمی وجود دارد که با استناد بدان شاید بتوان زمان دقیق تألیفِ آن را روشن ساخت؛ و آن اینکه در این انجیل جمله‌ای آمده که نصِّ صریح و عین آن چنین است:

«... سال یوبیل که اکنون هر صد سال می‌آید...» (برنابا ۱۸/۸۲)

همه می‌دانند که در آئین یهود، یوبیل هر پنجاه سال یک‌بار واقع می‌شود[1] و جز در کلیسای روم در هیچ‌کجای دیگر گفته نشده که یوبیل هر صد سال یکبار اتفاق می‌افتد. یعنی تنها کلیسای روم یوبیل را هر صد سال یکبار بر پا داشته. نخستین کسی که این سنت را تغییر داد و این مراسم تغییر سال یوبیل از ۵۰ تا ۱۰۰ سال را بر پاکرد پاپ «بونیفا کیوس هشتم» (پاپ در ۱۲۹۴-۱۳۰۳م) در سال ۱۳۰۰ میلادی بود و همو در حکمی بر تکرار یوبیل در آغاز هر قرن جدید تأکید کرد. اما برگزاری نخستین یوبیل که در سال مذکور -یعنی ۱۳۰۰میلادی- انجام شد چندان باشکوه بود که ثروتِ فراوانی را نصیب خزانه‌ی پاپ کرد، بر همین اساس، نیز در پاسخ به درخواست آحاد مردم، پاپ «کلمنس

۱- درباره‌ی یوبیل ← لاویان ۸/۲۵-۵۵. (مترجم)

ششم»[1]، (پاپ در ۱۳۴۲-۱۳۵۲م) ضمن صدور فتوائی فاصله‌ی زمانی یوبیل را به هر ۵۰ سال یک‌بار تقلیل داد؛ در نتیجه دومین یوبیل در سال ۱۳۵۰ میلادی برگزار شد. بعدها در سال ۱۳۸۳ میلادی پاپ «اوربانوس ششم»[2]، (پاپ در ۱۳۷۸-۱۳۸۹م) به پاس گرامی‌داشت عمر حضرت مسیح آن را در هر ۳۳ سال یک‌بار برپا کرد. سپس پاپ «پولس دوم»[3] (پاپ در ۱۴۶۴-۱۴۷۱م) برگزاری آن را به هر ۲۵ سال یکبار تغییر داد. بر این اساس یگانه زمانی که نویسنده‌ی این انجیل می‌تواند یوبیل را «هر صد سال یک‌بار» بداند، نیمه‌ی نخست سده‌ی ۱۴ میلادی است و این بدین معناست که نویسنده‌ی انجیل برنابا - همچنانکه پیش‌تر در جای خود نیز گفته شد ـ معاصر دانته، شاعر بزرگ ایتالیائی بوده است. اما باز مشکلی که در اینجا لاینحل می‌ماند این پرسش بجاست که چگونه ممکن است نویسنده‌ای با آن همه وسعتِ اطلاع و اِشراف بر مضامین و محتوای اسفار عهد قدیم چنین خطای فاحشی را که حتی از دید هیچ فردِ ساده‌لوح و عامی نیز بدور نمی‌ماند، مرتکب شود. نیز شاید حق این باشد که بگوئیم هنگام استنساخ در ضبط رقم «پنجاه» خطائی رُخ داده و ناسخ هنگام کتابت برخی ارقامِ عدد ایتالیائی «پنجاه» را ساقط کرده و بگونه‌ای تبدیل شده که هم اکنون «صد» خوانده می‌شود و البته باید انصاف داد که در نوشتن این دو رقم وقوع چنین خطائی محتمل است و این توجیه می‌تواند تا حدی منطقی و معقول باشد. با این وجود این فرض که یکی از نویسندگان قرون وسطی این انجیل را از جانب خود ساخته و پرداخته است، نباید از نظر دور بماند.

[احتمال وقوع خطا در تعریف مؤلف انجیل‌برنابا از سال یوبیل]

[دیگر مآخذ ناشناخته‌ی انجیل‌برنابا]

حدود نیم یا دست کم یک سوم مطالب این کتاب برگرفته از منابع و مآخذ ناشناخته‌ی دیگری، جز تورات، تلمود، انجیل و قرآن است.

۱- Klemens VI

۲- Urbanus VI

۳- Paul II

زیرا در این کتاب از موارد و موضوعاتی بتفصیل یاد شده که هیچ ذکری از این موضوعات در اناجیل - جز در مواردی اندک و آن هم پراکنده - به میان نیامده و در پاره‌ای موارد و حتی یک بار هم از آنها سخن گفته نشده. بیشتر این مطالب سبک و سیاقی باستانی داشته و قطعاً جزو اساطیر و افسانه‌های پیشینیان است.

[دلیلی که در اثبات اصالت انجیل‌برنابا اقامه کرده‌اند]

نکته‌ی جالب توجهی که برخی آن را دلیلِ قدمت و اصالت انجیل‌برنابا به شمار آورده‌اند این است که در تاریخ چنین آمده که پاپ «گلاسیوس اول»[1] (پاپ در ۴۹۲-۴۹۶م) که در سال ۴۹۲ میلادی بر منصب ریاست کلیسا تکیه زد، فرمانی مبنی بر منع مطالعه‌ی کتاب‌هائی صادر کرده که در شمار این آثار از «انجیل‌برنابا» نیز نام برده شده است. اگر این فرمان واقعیت تاریخی داشته باشد؛ بقطع باید پذیرفت که «انجیل‌برنابا» مدت‌ها پیش از ظهور پیامبر اسلام وجود داشته و این می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه انجیل‌برنابا ، در آن زمان در شمایل و هیأتِ امروزین خویش نبوده است؛ زیرا مشخصات نسخه‌ی حاضر نظیر صفحات، جلد و... نشان کتاب‌های تحریر و تجلید شده در سال‌ها یا سده‌های اخیر را دارد. به معنای دیگر آن انجیل حقیقی منهیٌ‌عنه که در فرمان فرضی پاپ گلاسیوس اول از آن یاد شده، این انجیل‌برنابای موجودِ نزد ما نیست. یعنی دست‌کم نسخه‌ی اصلی نیست؛ زیرا صِرفِ صدور فرمان پاپ گلاسیوس اول در موضوع نهی از مطالعه‌ی آن دلیل قاطعی است بر اینکه مطالعه‌ی این انجیل نزد همگان رواج داشته یا اگر نگوئیم میان عامه‌ی مردم، باید گفت که مضامین آن در بین خواص علما مشهور و شناخته شده بوده است. با این فرض بعید می‌نماید که خبری از آن حتی اگر شده شفاهاً - و نه کتباً در اثری یا کتابی - به پیامبر مسلمین نرسیده باشد؛ با توجه به این حقیقت که انجیل‌برنابا نه فقط در قالب عباراتِ صریح و آشکار، بلکه در ضمن فصولی مفصل و متعدد

[در صورت صحت خبر مذکور، پیامبر اسلام می‌باید از وجود انجیل‌برنابا آگاه بوده باشد]

۱- Gelasius I

صریحاً - و نه به ایهام یا تلمیح و اشاره که تأویل‌پذیر باشد- از پیامبر اسلام نام برده است. چگونه است که نامی از این انجیل به میان نیامده آن هم با آن همه دگرگونی، تحول و تمدنی که این نهضت یعنی اسلام، در جهان پدید آورد؛ بطوری که استوارترین کوه‌های جهالت و بت‌پرستی را فرو ریخت و در درون پیروان خویش روحی دمید که جهانیان انگشت به دهان در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده و خویشتنِ خویش را در برابر آن از یاد بردند. از آن پس نیز یاد و ذکر جزئیاتِ این تمدن، بر سر زبانها افتاد و شرح این دگرگونی بزرگ چون افسانه‌ها نقلِ مجالس قصه گویان و ذکر آن دلاوری‌ها الگو و اسوه‌ی سواران جنگاور هر قوم و ملتی گردید. به هر تقدیر نه تنها در زمان حیات پیامبر اسلام و صحابه‌ی او نامی از انجیل برنابا شنیده نشد، بلکه خبر وجود این انجیل به جانشینان او که پس از وی آمدند، و حتی به اعرابی که اسپانیا را زیر پا نهادند و سایه‌ی شوکت خویش را بر آن گستردند، نیز نرسیده است. بر همین اساس پاره‌ای از محققین بر این باورند که اصلِ فرمان پاپ گلاسیوس اول که بدان اشاره شد، اساساً ساختگی و نیرنگی بیش نیست. ناگفته نماند که نظر دائرةالمعارفِ علوم بریتانیکا هم در این باره همین است.

[انجیل اگنستی و عیب‌جویی از پولس]

در ضمن بحث از اصالت انجیل برنابا، بناچار باید از «انجیل اگنستی» هم نام برد؛ و آن اینکه در گذشته‌ها انجیلی موسوم به انجیل اگنستی در دست بوده که امروزه شاید اثری از آن نباشد. از مشخصات این انجیل یکی این بوده است که با مقدمه‌ای در عیبجوئی از پولس رسول آغاز شده و باز با سرزنش همو خاتمه می‌یابد. نیز در این انجیل گفته شده که زایش عیسی (ع) توسط مریم بدون درد صورت گرفته است. وجود این مطالب و دیگر مطالب مشابه در انجیل برنابا می‌تواند این گمان را پدید آورد که انجیل اگنستی مأخذ و اساس انجیل برنابا ی موجود باشد. با این توضیح که آن نویسنده‌ی مفروضِ یهودی یا مسیحی‌الاصلِ مسلمان شده‌ای که می‌توان او را

[انجیل اگنستی می‌تواند مأخذ انجیل برنابا بوده باشد]

خالقِ انجیل برنابا پنداشت در سده‌ی چهارده یا پانزدهم میلادی به نسخه‌ای یونانی یا لاتینی از انجیل اگنستی دست یافته و آن را در هیأتی که امروزه در اختیار ماست درآورده و اصل آن – یعنی انجیل اگنستی – بعدها پنهان مانده یا از میان رفته است.

[استناد انجیل‌برنابا به اسفار عهدقدیم]

این انجیل، یعنی انجیل برنابا، گاه در ذکر شواهدی به اسفار شناخته شده و معروف عهدقدیم استناد می‌کند. شمار این اسفار به بیست و دو کتاب از کتاب‌های عهدقدیم می‌رسد که در این میان «زبور»، «کتاب اشعیا» و «اسفار موسی» شاخص‌ترین آنهاست. نیز بیشتر روایات این انجیل موافق با اناجیل اربعه‌ی رسمی و در برخی موارد عیناً برابر با نصِّ این اناجیل چهارگانه است. البته گاهی اختلافاتی جزئی نیز به چشم می‌خورد که چندان قابل توجه نیست؛ نظیر گفت‌وگوی عیسی با زن سامری، که حاوی مطالبی است که در دیگر رسایل ذکر شده و همانطور که گفته شد، این اختلافات واقعاً ناچیز است. نکته‌ی دیگر اینکه در انجیل برنابا، در داستان حجی و هوشع آمده که مردم این داستان را دروغ می‌پندارند با وجود اینکه این داستان در سِفر دانیال ذکر شده. (← برنابا ۱۸۵/۱۰) حال اینکه چنین داستانی در سفر دانیال –که امروزه در عهدقدیم وجود دارد– نیامده است. دیگر از موارد شگفت‌آور انجیل برنابا این است که در ضمنِ روایات این انجیل آمده، کتابی درباره‌ی حضرت اسماعیل در کتابخانه‌ی رئیس کاهنان یافت شده که در آن ادعا شده، اسماعیل پدر پیامبر موعود است. (←برنابا ۱۹۱/۵) یعنی پیامبر موعود از نسل اسماعیل است و نه اسحاق؛ بخلافِ باور بنی‌اسرائیل و مسیحیان که موعود را از نسل اسحاق می‌دانند. من جز در انجیل برنابا در هیچ کجای دیگر به نام چنین کتابی برنخورده‌ام.

[تأکید انجیل‌برنابا بر اینکه پیامبر موعود از نسل اسماعیل است]

[چهار نکته‌ی مورد اختلاف انجیل‌برنابا با اناجیل رسمی]

همچنین باید توجه داشت که این انجیل در چند نکته‌ی اساسی و مهم با اناجیل چهارگانه‌ی رسمی و مشهور اختلاف دارد. اول اینکه: عیسی در برابر ششصد هزار سرباز، مردان، زنان و کودکان ساکن یهودیه الوهیت و پسر خدا بودن خویش را انکار می‌کند. دوم: فرزندی

راکه ابراهیم مأمور به ذبح آن در راه خدا شد، اسماعیل می‌داند نه اسحاق و می‌گوید همانا وعده‌ی نبوت در فرزندان اسماعیل داده شد. سوم: عیسی، مسیا یا مسیح منتظَر نیست، بلکه محمد [ص] پیامبر موعود است. نیز در موارد متعددی لفظ «محمد» در ضمن فصول مفصلی صریحاً ذکر شده. همچنین گفته شده که او پیامبر خداست و وقتی آدم ابوالبشر از بهشت رانده شد دید که در بالای در بهشت با حروفی از نور نوشته شده «لااله الاّ اللّه محمد رسول‌اللّه» چهارم: عیسی به صلیب آویخته نشد؛ بلکه به آسمان کشیده شد و کسی که او را به صلیب آویختند، یهودای خائن بود که بیکباره به چهره‌ی عیسی درآمد. این قول چهارم با این آیه‌ی قرآن که می‌گوید: «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ» (قرآن ۱۵۷/۴) مطابقت دارد.

[اختلاف شیوه‌ی بیان در انجیل‌برنابا با دیگر اناجیل رسمی]

همچنین این انجیل در شیوه‌ی بیان نیز با دیگر اناجیل رسمی اختلاف و تفاوت دارد؛ مثلاً در این انجیل در موارد فراوانی به بحث درباره‌ی موضوعاتی فلسفی و علمی پرداخته شده است. حال اینکه در هیچ یک از اناجیل چهارگانه‌ی رسمی هرگز از قول عیسی اینگونه مباحث طرح نشده؛ بلکه باید گفت در اناجیل رسمی آموزه‌های عیسی همه روشن و واضح بیان گردیده و مباحث دینی نیز، با وجود برخورداری از مضامین عالی بگونه‌ای بی‌نظیر و ساده طرح شده که کشاورز، صنعتگر، خادم و مخدوم، پیر و جوان، با یکبار شنیدن یا خواندن، بی‌هیچ تلاشِ ذهنی، آن را درمی‌یابند و می‌فهمند.

[فلسفه‌ی مطروحه در انجیل‌برنابا و همسانی آن با فلسفه‌ی ارسطوئی]

فلسفه‌ای که در خلال مباحث مطروحه‌ی این انجیل بیان شده، در حقیقت نوعی فلسفه‌ی «ارسطوئی» است که در اوایل قرون وسطی در اروپا شایع بوده است. این نکته از جمله دلایل برخی محققین در اثبات این حقیقت است که نویسنده‌ی این انجیل در همان دوره -یعنی قرون وسطی- و در همان اروپا پدیدار شده و دارای اصالت غربی بوده و نه از نژادِ عرب. اما معتقدین به این نظریه از یک نکته غفلت ورزیده‌اند و آن اینکه فلسفه‌ی «ارسطوئی» بوسیله‌ی مسلمانان به غرب منتقل شد.

مسلمانان خصوصاً اعراب اسپانیائی که قدم در آن سرزمین نهادند و با پرتوِ فروزان دانش و اندیشه‌ی خویش اروپای آن روز راکه جهل و تاریکیِ عمیق در آن خیمه زده بود درخشان ساختند. بنابراین اگر وجود این نوع فلسفه -یعنی فلسفه‌ی ارسطوئی- در مباحث این انجیل شناساننده‌ی نژاد نویسنده‌ی آن باشد؛ دلیل بر عرب بودن اوست نه غربی بودن وی.

[مهارت‌ها و تبحر نویسنده‌ی انجیل‌برنابا]

به هر تقدیر، آنچه‌که تردیدی در آن نیست، این است که نویسنده‌ی انجیل‌برنابا تبحر زیادی در فلسفه داشته و از درک و تحلیل بالائی، نیز توان استدلال و قدرت مناظره و فصاحتِ در بیان برخوردار بوده است؛ و باید اعتراف کرد که مباحث فلسفی او در باره‌ی جسد، حس و نفس بلحاظ نقطه نظر دینی از جمله‌ی برجسته‌ترینِ این نوع مباحث در میان آنچه که صاحبنظران دینی در این باره نوشته‌اند، به شمار می آید.

شگفت اینکه با وجود این همه اِشراف و اطلاع نویسنده بر فلسفه‌ی دین و بلاغت و درک بالای او، این انجیل از عباراتِ متناقض عجیب و غریب مبرّا نیست.

همچنانکه پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، نویسنده‌ی این انجیل در شیوه‌های بیان مطالب و اقامه‌ی برهان و دلیل از مهارت عجیبی برخوردار بوده است؛ اماگاهی در برخی موارد این مهارت بیش از حد لازم به‌کارگرفته شده و از حد غرض گذشته است. مَثَلی معروف است که می‌گوید: «ماٰجاوَزَحَدّهُ جاوَرَ ضِدّه» [یعنی «هر چه از حد بگذرد ناچار گردد ضد آن»] در حالی که اگر بگونه‌ای متعارف، تلویحاً و با ذکر علائمی به آمدن «رسول» یا پیامبر مسلمانان اشاره می‌کرد و بصراحت و مکرراً نامی از وی به میان نمی‌آورد؛ نیز ضمن فصولِ مفصلی به شرح مناقب وی نمی‌پرداخت و سخنی از شهادتین -که گفته است پدر ما آدم آن را دید که در بالای در بهشت با حروفی از نور نگاشته شده- به میان نمی‌آورد؛ این برای رسیدن به هدفی که وی دنبال می‌کرد، بسیار

[ذکر مکرر و صریح نام پیامبر اسلام در انجیل‌برنابا، ایرادی که می‌توان بر نویسنده‌ی این انجیل گرفت]

مفید و کارآمدتر بود.

[انجیل برنابا اثری حِکمی، ادبی، اخلاقی و تربیتی که می‌تواند برای همگان مفید باشد]

از اینها که بگذریم باید اذغان کرد که این انجیل نشانه‌های برجسته‌ای از سخنان حکیمانه و نمونه‌ی اعلای فلسفه‌ی ادبیات را در خود جمع دارد. نیز شیوه‌های بیانی خاصی دارد که با بلاغتِ والای خود هر خردمندی را مسحور زیبائی تعابیر مبسوط و هنرمندانه‌اش می‌کند. مضامین و آموزه‌های این انجیل با برانگیختن و احیای عواطفِ بشری آن را به اُفق والا رهنمون شده و وجود وی را از شهواتِ حیوانی می‌پیراید. همگان را «امر به معروف و نهی از منکر» می‌کند و به فضیلت‌ها و ارزش‌های انسانی و الاهی توجه می‌دهد و آنان را به پاسداشت این ارزش‌ها تشویق می‌کند. کارهای ناپسند را تقبیح کرده، آدمیان را دعوت می‌کند تا با نیکی کردن به دیگر همنوعانشان درون خویش را جلا داده و بدان نورانیت بخشند؛ تا بدانجا که تمامی آثار خودپرستی را از وجود خویش بسترند و زیّشان بگونه‌ای دگرگون شود که پیوسته در اندیشه‌ی خدمت به برادرانشان باشند.

[شیوه‌ی ترجمه‌ی این انجیل از انگلیسی به عربی]

قبل از اینکه این مقال پایان پذیرد، خود را ناگزیر می‌بینم تا به نکته‌ای اشاره کنم و آن اینکه، در ترجمه‌ی این انجیل کوشیده‌ام تا در همه‌ی فصول و جملات شیوه‌ای یکسان را پیش گیرم. تلاش بر این بوده تا در ذکر معادل‌ها، گویاترین و واضح‌ترین واژه‌ها را همراه با سبکی روان انتخاب کنم. از آرایش جملات و به‌کارگیری صنایع و آرایه‌های ادبی پرهیز کرده‌ام و رعایت امانت را بر فصاحت و بلاغت ترجیح داده‌ام. با این وجود اگر در جائی عدولی از اصل صورت گرفته باشد، باید بگویم که آنچه من نوشته‌ام از هر نظر منطبق با ترجمه‌ی انگلیسی برگردان شده از اصل نسخه‌ی ایتالیائی است. البته جز اعداد و شماره‌هائی که در بالای برخی جمله‌ها و کلمات آمده؛ و البته اینها افزوده‌های من در متن کتاب، آن هم بجهت اشاره به مطالب پاورقی است و به هنگام لزوم نوشته شده.

[تقدیر و تشکر]

در اینجا بجاست تا برترین سپاس‌ها و درودهای خویش را به

دانشمند محقق «لونسدال راگ» نایب مطران کلیسای انگلیسی در شهر ونیز، نیز همسر دانشمند و نکته سنج ایشان خانم «لورا راگ» نثار کنم؛ چه به من اجازه دادند تا این انجیل را از ترجمه‌ی انگلیسی که بتازگی آن را همراه با اصل ایتالیائی‌اش منتشر ساخته‌اند، به عربی برگردانم. حق این است که این دو تن با این کار و با دقت و وسواسی که در ترجمه‌ی خویش بجهت انطباق با اصل به کار گرفتند -و بحق که این کاری بس طاقت فرساست و تنها اهل فن به دشواری و رنج آن واقف هستند- خدمتِ بزرگی به تاریخ کرده‌اند. خدمتی که تاریخ علم پیوسته تا دنیا دنیاست از آنان باکمال، شکوه و بزرگی یاد خواهد کرد. نیز شایسته است تا همچنین از مدیر «چاپخانه‌ی کلارندن آکسفورد» که چاپ ترجمه‌ی انگلیسی این انجیل را تقبل کرده و با این کار بزرگ کتابی نایاب و تاریخی وگرانمایه را در اختیار خوانندگان و خواستاران آن قرارداده، تشکر کنم؛ و البته باید اذعان کرد که این کار بزرگ، تنها یکی از صدها خدمات ارزشمند این چاپخانه‌ی مشهور است.

[سخن آخر] حال که این مقدمه به پایان رسید بجا می‌دانم تا آخرین یادآوری را نیز معروض بدارم و آن اینکه من در این مقدمه بر آن بودم که تنها از دو نظر درباره‌ی این انجیل بحث کنم: اول بلحاظ تاریخی و دوم بلحاظ علمی. زیرا همچنانکه در آغاز این مقدمه بدان اشاره کردم، من این انجیل را تنها و تنها بمنظور خدمتِ به تاریخ ترجمه کردم و بر همین اساس از هرگونه بحث پیرامون ستیزه گوئی‌های دینی محض پرهیز کردم و آن را به کسانی وانهادم که معتقدم آنان در این باره نسبت به من صلاحیتِ بیشتری دارند.

قاهره ۱۵ مارس ۱۹۰۸میلادی

خلیل سعادت

مقدمه‌ی سید محمد رشیدرضا

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

*سپاس خدائی راست که پیوسته سلام او بر محمد(ص) فرستاده‌ی بر حق و بر عیسای تأیید شده به روح الاهی ساری و بردوام است؛ نیز درود و تحیتِ پروردگار عالمین بر تمام پیامبران و فرستادگانش باد؛ همچنین بر کسانی که از آغاز تا روز پسین با هدایت آن رسولان نور و روشنی، به راه آمده و خواهند آمد.

[وجود اناجیل متعدد در نخستین سال‌های آغاز مسیحیت]

مورخین مسیحی، همه بر این حقیقت اتفاق نظر دارند که در سده‌های آغازین تاریخ کیش مسیحیت، اناجیل فراوانی منسوب به عیسی(ع) وجود داشته که آبای کلیسا از میان این اناجیل تنها چهار انجیل را برگزیده و دیگر اناجیل را مطرود اعلام کرده‌اند. پیروان آنان، یعنی عامه‌ی مسیحیان نیز بی‌هیچ جست‌وجو و کاوشی این گزینش را پذیرفته‌اند؛ و بدینگونه مسیحیانِ نسل‌های بعد نیز، که پس از آنان آمده‌اند، تا زمان حال بدان تن در داده‌اند.

اما آنچه مسلّم است این است که در همه‌ی ملل و اقوام شیفتگان علم و حقیقت و آنانی که از تقلید کورکورانه گریزانند، در جریان مطالعه و تحقیق، برای اطلاع از حقیقت دین مسیحیت و تاریخ آن، بسیار مایل هستند تا تمام این آثار متروکه و طرد شده را از نظر بگذرانند و از مضامین و محتوای آنها آگاه شده، آنگاه پس از مقابله و مقایسه‌ی

*- این مقدمه بر اساس متن چاپ مصر، توسط ویراستار ترجمه شده.

این اناجیل با یکدیگر امتیازات و برجستگی‌های هر یک را شخصاً بشناسند و دست کم بدانند که چرا و به چه دلیل باید انجیل‌های چهارگانه‌ی رسمی را پذیرفت و از مطالعه‌ی اناجیل دیگر پرهیز کرد. خواه این امتیازات و دلایلِ رجحان انجیلی بر دیگر اناجیل، مورد پسند و خوشایند آبای پیشین کلیسا باشد یا نباشد.

[ارزش والای اناجیل ممنوع شده]

اگر تمام این اناجیل - چه آنها که مقبول آبای کلیسا واقع شده و چه آنهائی که مورد بی‌مهری و طرد قرار گرفته‌اند - امروزه باقی مانده و در دسترس ما بود، قطعاً می‌توانستند از جمله منابع و مآخذ ارزشمند و گرانقدر در شناخت و مطالعه‌ی تاریخ مسیحیت باشند. قدر مسلّم با وجود این اناجیل، محققین عصر حاضر با استفاده از شیوه‌های علمیِ امروزین و با اراده، آزادی و استقلال رأی به اظهار نظر درباره‌ی اناجیل یاد شده می‌پرداختند؛ و اینجانب یقین دارم که در آن صورت نظر آنها مخالف رأی آبای کلیسای اولیه -که این اناجیل چهارگانه‌ی موجود را پذیرفته و مابقی را ممنوع القراءَة کرده‌اند- بود.

[حواریون، مؤلفین اناجیل]

البته تردیدی نیست که انجیل عیسی‌بن مریم(ع) تنها یک انجیل است که همان هدایت و بشارت آن حضرت است. بشارت بر آمدن پیامبری که پس از وی خواهد آمد تا دین خدا راکه بر زبان همو و دیگر پیامبران پیش از او تشریع و ابلاغ شده کامل کند؛ چرا که هر پیامبر تنها آن مقدار از شریعت خدا را که در خور فهم و استعداد مخاطبین و مردم زمانه‌ی خویش بود، بیان می‌کرد. یکی از دلایل کثرت اناجیل در سده یا سده‌های آغازین تاریخ مسیحیت روایت‌های گوناگون از تعالیم عیسی(ع) بوده است. اینگونه بود که هر یک از حواریون یا شاگردان وی چیزی از گفتار و رفتار آن حضرت را که در بردارنده‌ی بشارت آن هدایتگر بود نوشت و نوشته‌ی خود را انجیل نامید.

[برنابا، یکی از حواریون عیسی و رابطه‌ی او با پولس]

یکی از این اناجیل «انجیل برنابا» بوده است. برنابا در حقیقت یکی از حواریونِ مسیح، که بعدها مردان کنیسه آنان را «رسولان» خواندند، بوده است. وی نه تنها زمانی همراه پولس بوده؛ بلکه بنابر آنچه که در

رساله‌ی اعمال‌رسولان آمده او کسی است که پولس را، پس از اینکه هدایت یافت و به اورشلیم بازگشت، به شاگردان معرفی کرد. (← رسولان ۲۵/۹ به بعد؛ هاکس ۱۷۴-۱۷۵) اگر برنابا پولس را نشناخته و بدو اعتماد نکرده و وی را به دیگر شاگردان عیسی(ع) معرفی ننموده بود، شاگردان بخاطر دشمنی پیشین پولس با آئین مسیحیت، هرگز به وی اطمینان پیدا نمی‌کردند و وی را در جمع خویش پذیرا نمی‌شدند. سخن آغازین این انجیل -که البته پیش‌تر در مقدمه‌ی دکتر خلیل سعادت معرفی شده- گویای این است که پولس بتنهائی به تبلیغ تعالیم و آموزه‌هائی پرداخت که مخالفِ آن چیزی بود که دیگر حواریون معتقد بودند از مسیح آموخته‌اند. اما سرانجام در این کشاکش تعالیم پولس چیره شد و انتشار آن سبب شد تا بعدها -و تا امروز- آن تعالیم اصول و اساس آئین مسیحیت گردد و بطوری که در دائرةالمعارف فرانسه آمده، برخی از محققین اروپائی بر این باورند که اناجیل مرقس و یوحنا تألیف پولس است؛ پس بر این اساس اینکه کلیسا انجیل‌برنابا راکه از آغاز تا پایان به مخالفت با آموزه‌های پولس می‌پردازد، انجیلی غیرقانونی به شمار بیاورد، نباید چندان شگفت‌آور و دور از انتظار باشد.

[نظر برخی محققین درباره‌ی تألیف اناجیل مرقُس و یوحنا توسط پولس]

قدیمی‌ترین سندی که در آن نامی از انجیل‌برنابا به میان آمده، فرمانی است که پاپ «گلاسیوس اول» (پاپ در ۴۹۲-۴۹۶م) در تحریم برخی کتاب‌ها یا اناجیل محرّمه صادر کرده، که البته یکی از آنها هم که ممنوع‌القراءَة تلقی شده همین انجیل‌برناباست. جز در این فرمان گلاسیوس اول -که در پایان سده‌ی پنجم میلادی، یعنی سال‌ها قبل از بعثت پیامبر(ص) به مقام پاپی نایل شد- در هیچ اثر تاریخی دیگری، نشانی از انجیل‌برنابا به چشم نمی‌خورد. اما در حالی که شواهد مثبِتِ وجود این فرمان بر ادعای نفی آن رجحان دارد، در سال‌های اخیر برخی از منتقدین اروپائی در اصالت این منشور یا فرمان تردید روا داشته‌اند، که دکتر خلیل سعادت در مقدمه‌ی خود بدان اشاره کرده‌اند.

[کهن‌ترین سندی که در آن از انجیل‌برنابا یاد شده]

شگفت اینکه دلیل اصلی و قاطع کسانی که در اصالت این فرمان شک کرده‌اند این است که چرا با گذشت سده‌ها و آمدن و رفتن مردمان گوناگون و انقراض نسل‌ها، هیچ نام و نشانی از این انجیل دیده یا شنیده نشده و تنها در دویست سال اخیر است که در اروپا نسخه‌ای از آن به دست آمده و از آن پس گنجینه‌ای گرانبها به شمار رفته است؟ به اعتقاد من پاسخ این پرسش چنین است که اگر کسی هم در سال‌های قرون وسطی بر نسخه‌ای از این انجیل دست یافته باشد، هرگز توانِ آشکار ساختن آن را نداشته؛ زیرا همانطور که همگان می‌دانند دوره‌ی قرون وسطی، سال‌های تاریکِ حاکمیتِ جهل و تعصبِ خشنِ ارباب کلیساست. پس چگونه می‌توان انتظار داشت که در تاریکی تعصب و خشونت چیزی ظاهر شود، حال اینکه نور شرط ظهور است!

[چگونگی ترجمه و انتشار انجیل‌برنابا به زبان عربی]

طبیعی است که این نسخه از انجیل‌برنابا –یعنی همان نسخه‌ی ایتالیائی مذکور– در درخشش دوران آزادی، که در اروپا پرتو افکنده بود ظاهر شد؛ و خیلی سریع مورد توجه و عنایت اندیشمندان غربی واقع گردید و از سوی آنان مورد نقد و کاوش قرار گرفت. بر این اساس در سال گذشته برخی از پژوهشگران انگلیسی آن را ترجمه کرده و در سطحی گسترده منتشر ساختند. نسخه‌ای نیز از ترجمه‌ی انگلیسی آن به ما، یعنی گردانندگان مجله‌ی «المنار» اهدا شد. با مشاهده و سپس مطالعه‌ی آن، بر آن شدیم تا با اقدام به ترجمه‌ی آن، خوانندگان عرب زبان را نیز بسانِ انگلیسی زبان‌ها، از نعمت مطالعه‌ی این کتاب بهره‌مند سازیم. وقتی تصمیم خویش را با دوست مسیحی‌مان، جناب دکتر خلیل سعادت در میان نهادیم، ایشان را در این باره هم رأی خویش یافتیم. در نتیجه این انجیل از روی نسخه‌ی انگلیسی به زبان عربی و به شیوه‌ی تحت‌اللفظی ترجمه شد و سپس جهت رعایت دقت بیشتر در تصحیح بار دیگر با نسخه‌ی اصلی نیز مقابله گردید و سرانجام بوسیله‌ی مسؤلین این مجله منتشر شد.

محققین و اندیشمندان اروپائی درباره‌ی این نسخه از انجیل‌برنابا

[نظرات محققین اروپائی درباره‌ی نسخه‌ی ایتالیائی انجیل برنابا]

-یعنی نسخه ایتالیائی- فراوان سخن گفته و درباره‌ی آن مطالب زیادی نگاشته‌اند که جناب آقای دکتر خلیل سعادت در مقدمه‌ای که پیش تر گذشت، نظرات آنان را با اختصار ذکر کرده‌اند. موضوعات مورد بحث و مداقّه‌ی آن محققین عموماً دوگونه است. برخی از این مباحث نظیر دقت در نوع صفحات و شیوه‌ی تجلید و واژه‌ها یا اصطلاحات به کار رفته در این کتاب، مباحثی درخور توجه و با شیوه‌ای کاملاً علمی طرح شده. پاره‌ای دیگر از موضوعات مطرح شده، که بعنوان نمونه می توان به بحث درباره‌ی نخستین نویسنده و زمان تألیف این انجیل اشاره کرد، همه مبتنی بر حدس و گمان و فرضیات غیر قابل اعتمادی است که البته اغلب فاقد ارزش علمی است.

[خطای برخی منتقدین اروپائی در ارزیابی انجیل برنابا]

در اینجا بجاست تا از باب یادآوری به یکی از قواعد منطقی که در مباحث فلسفی به کار می‌رود و در حقیقت اصلی از اصول عقلی است اشاره کنم؛ و آن ابطالِ اصطلاحِ اطلاق بَحث است، یعنی بنا نهادن نتیجه بر هر اصل و اساسی هر چند که آن اصل مفروض و محتمل باشد. توضیح اینکه گاهی برخی از محققین، نتایج تحقیقات خویش را بر فرضیاتی، که بی‌هیچ دلیلی خود آنها را اصول یقینی پنداشته‌اند، بنا می‌نهند. بساکه نتایج حاصله از اینگونه قیاسات خطا از آب درمی آید؛ زیرا نتایج همیشه مبتنی بر مواد قیاسات هستند؛ اگر ماده‌ی قیاس غلط یا مبتنی بر حدس و گمان باشد؛ پس نتیجه هم قطعی نبوده بلکه خطا نیز هست، [و بقول معروف: چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کج / گر رساند بر فلك باشد همان دیوار کج.] مَثَلی هست که می‌گویند روزی یکی از فلاسفه خواست تا هوش و ذکاوت شاگردانش را بیازماید. کوزه یا خم کوچکی راکه در برابر خورشید بود، پنهان از دیدگان آنها وارونه کرد، سپس آنها را فراخواند و گفت من طرفِ مقابلِ خورشید این کوزه را سرد احساس می‌کنم. آنگاه کوزه را برگرداند و همراه شاگردانش طرفِ دیگر آن را لمس کرد. وقتی همه آن راگرم و داغ احساس کردند، استاد دلیل این امر غیر طبیعی را جویا

شد. شاگردان هر یک کوشیدند تا علل گوناگونی را ذکر کنند؛ اما استاد همه را رد کرد. سرانجام آنها از استاد خواستند تا دلیل آن را بگوید. استاد گفت: پیش از جست‌وجویِ علت، باید ابتدا صحت ادعا را اثبات کرد. اصلاً این ادعا که طرفِ مقابل خورشید سرد و سطح مماس با زمین گرم است، ادعائی پوچ و ناصحیح و بی اساس است. من این کار را کردم تا زیرکی و هوش شما را بیازمایم.

[توهم کشف مؤلفی مسلمان و ناشناخته برای انجیل برنابا]

حال به همین ترتیب برخی از منتقدین و محققین اروپائی که درباره‌ی انجیل برنابا تحقیقاتی کرده‌اند، فرض را - به مفهوم واژه‌ی «فرض» دقت شود - بر این نهاده‌اند که یکی از مسلمانان آن را جعل کرده است. بعداً در تشخیص و تعیین آن نویسنده‌ی مسلمانِ جاعلِ فرضی، سر درگم مانده‌اند که آیا او غربی یا شرقی، عرب زبان یا غیر عرب و از متقدمین یا متأخرین است. جالب اینکه هیچ یک از این محققین و کارشناسان نظری در این باره ابراز نداشته مگر اینکه منتقدی دیگر آن رأی را ناسَره تلقی کرده و در ابطال فرضِ وی نظری نو ارائه کرده است. تا اینکه سرانجام دکتر سعادت پس از آگاهی از تمام نظرات چنین دریافته که نزدیک‌ترین فرضیه‌ها به حقیقت، شاید این پندار باشد که گفته شود نویسنده‌ی جاعِلِ این انجیل، شخصی یهودی و اصلاً اسپانیائی و از مردم قرون وسطی بوده است که ابتدا به کیش مسیحیت درآمده و سپس به آئین اسلام گرویده است. آنگاه در لغت و ادبیات عرب مهارت کسب کرده و آنگونه که باید قرآن و سنت را شناخته است؛ و این البته پس از اِشراف بر اسفار عهدعتیق و جدید بوده. دلیلی که جناب دکتر سعادت برای اثبات فرض خویش ارائه کرده‌اند، در اطلاع وسیع نویسنده‌ی این انجیل از مضامین اسفار عهدقدیم و عهدجدید، نیز وجود شباهت‌هائی میان محتوای تلمود و مطالب این انجیل خلاصه شده است. گویا ایشان از نسبت‌های ناروا و غیر قابل قبولی که در انجیل برنابا به کتاب‌های عهدقدیم داده شده غفلت ورزیده‌اند. توضیح اینکه در این انجیل شواهد و اسنادی از کتاب

[خطای دکتر خلیل سعادت در این‌باره]

عدم انطباق کامل انجیل برنابا با مضامین عهدقدیم]

عـهدقدیم نـقل شـده که هـیچ یک در نسـخه‌های شـناخته شـده‌ی عهدقدیم در قرون وسطی -که امروز نیز در دسترس ماست- دیده نمی‌شود. نظیر آنچه که در داستان هوشع و حجی به کتاب دانیال نسبت می‌دهد؛ و اختلافات دیگری که این انجیل با اسفار عـهدقدیم دارد. پرسش ما از جناب خلیل سعادت این است که اگر نویسنده‌ی مفروض این انجیل در سال‌های قرون وسطی و یا بعد از آن می‌زیسته است؛ چگونه ممکن است که با آن همه اطلاعات وسیع و اشراف و احاطه‌ای که بر اسفار عهدعتیق و جدید داشته، دچار این خطا و دیگر خطاهائی از این دست شود؟!

[وجود شباهت در دو اثر هرگز به معنای تقلید و اقتباس یکی از دیگری نیست]

همچنین یکسانی برخی مطالب انجیل‌برنابا با مضامین قرآن و احادیث وارده از پیامبراسلام(ص) را دلیل دیگری در اثبات فرضِ خویش گرفته‌اند. حال اینکه این از مسلّمات عقلی و واقعیات مجرّب عینی است که همیشه چنین نبوده و نیست که اگر اثری یا کتابی در پاره‌ای از مطالب و مباحث شبیه کتاب دیگری بود، لزوماً کتاب پسین اقتباس و برگرفته از کتاب پیشین است. اگر چنین چیزی را بپذیریم در حقیقت پذیرفته‌ایم که تورات رونوشتی از آئین و شریعت حمورابی است و نه وحی خداوند به موسی(ع)؛ چراکه شباهت عجیبی میان قوانین آئین حمورابی با مباحث مطروحه در تورات است. بعکس اگر کسی با دیده‌ای دقیق و بواقع بی‌طرف و غیرمغرضانه به مطالب این انجیل بنگرد درخواهد یافت که بخش زیادی از مباحث و موضوعات آن در نزد هیچ یک از مسلمانان شناخته شده نبوده؛ نیز همچنانکه یکی از روحانیون مسیحی در یکی از نشریات عنوان داشته بسیار بعید می‌نماید که سبکِ نگارش و بیان این انجیل اندک شباهتی به شیوه‌ی نگارش مسلمان‌ها عموماً، و مسلمانان عرب خصوصاً، داشته باشد؛ زیرا کدام مسلمان است که نام خدا را بدون ذکر جمله‌ای ثنائیه بر زبان جاری سازد؛ یا انبیا را یاد کند و بر آنان درود نفرستد؛ نیز فرشتگان را با نامی غیر از اسامی وارده‌ی آنها در قرآن و روایات ذکر کند.

[اعتراف یکی از روحانیون مسیحی در اینکه سبک نگارش انجیل برنابا با شیوه‌ی نگارش مسلمانان متفاوت است]

[پاسخ دقیق و منطقی دکتر خلیل سعادت به شبهه‌ی تعریف غلط یوبیل در انجیل‌برنابا]

یکی از قوی‌ترین شبهه‌های من در رد این نظر که نویسنده‌ی این انجیل از مردم قرون وسطی بوده و نه از مردم زمان حیات عیسی، مسأله‌ی «یوبیل» بود، تا اینکه دیدم جناب دکتر خلیل سعادت با دقت نظری که به خرج دادند، ضعف این اشکال را معلوم ساختند. بنابراین دیگر نباید محققین در این باره دلیلی قانع کننده در دست داشته باشند.

[هیچ دلیلی در دست نیست که تقلید دانته از انجیل‌برنابا را نفی کند!]

وجود شباهت و همانندی میان برخی مطالب این انجیل با پاره‌ای از مضامین اشعار دانته نیز - اگر این شباهت را توارد ذهنی ندانیم- می‌تواند ناشی از اطلاع و دست یافتن دانته بر این اثر و اقتباس وی از آن باشد؛ و هیچ دلیلی در اختیار نداریم که بگوئیم قطعاً و حتماً نویسنده‌ی این انجیل بر اشعار دانته دست یافته و نه بعکس!

[پاسخ به شبهه‌ی حواشی عربی]

اما درباره‌ی حواشی عربی که در این نسخه دیده می‌شود باید گفت؛ این احتمال وجود دارد که «فرامرینو»، یعنی همان راهبی که این انجیل را در کتابخانه‌ی پاپ کشف کرده، پس از پذیرش آئین اسلام به فراگیری زبان عربی ترغیب شده باشد و شاید بتوان چنین پنداشت که عربی را تا بدین حد فراگرفته بوده که تنها بتواند برخی از جملات را بگونه‌ای غلط و آمیخته با واژه‌ها و دستور غیر عربی به عربی ترجمه کند؛ و باید توجه داشت که وجود برخی جمله‌ها و عباراتِ صحیح -گرچه اندک باشد- منافاتی با این فرض ندارد؛ زیرا هر کسی که در سنین کهولت و در کِبَر سن زبانی بیگانه را فراگیرد، طبیعی است که در آغاز، در آنچه که می‌نویسد خطاهای فراوانی یافت شود و جملاتِ صحیح او نادر باشد؛ و البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که بیشتر عباراتِ صحیح موجود در این حواشی، همه منقول از قرآن یا برخی کتاب‌های عربی است که احتمالاً نویسنده پیش‌تر اینها را در حافظه‌ی خویش از بر داشته است. این احتمال نیز وجود دارد که یکی از کشیشان -یا شخصی نظیر آنان- برای اینکه بداند که آیا مضامین این انجیل دارای مصادری در آثار عربی است که بتوان عبارات آن را بدان مصادر ارجاع داد، به فراگیری زبان عربی پرداخته و این حواشی همه از

اوست. نامگذاری برخی از فصل‌های این انجیل به اسامی سوره‌های قرآن با هدف ایجاد شباهت به قرآن، موجب تقویت این حدس است. اما اینکه بخواهیم این حواشی را به مسلمانِ اصیل و با سابقه‌ی در اسلام نسبت بدهیم خطائی فاحش و بسیار دور از حقیقت است؛ زیرا هیچ مسلمان عرب یا غیر عربی یافت نمی‌شود که واژه و اصطلاح سوره را به چیزی غیر از سوره‌های قرآن اطلاق کند یا اینکه بگوید «اللّه سبحان» -کما اینکه در مواردی از جمله در حاشیه‌ی بند ٦ از فصل ۱۰۴ این انجیل آمده- حال اینکه جمله‌ی «سبحان‌اللّه» یکی از اذکار دینی است که هر مسلمانی آن را در حافظه‌ی خویش دارد. دیگر اینکه هیچ مسلمانی بجای میکائیل «میخائیل» نمی‌گوید و هرگز چنین نیست که نام اسرافیل را نداند و به جای آن «اوریل» بگوید و یا اینکه بگوید آسمان‌ها بیش از هفت آسمان است - هر چند که به اعتقاد برخی از علما عدد در اینجا جنبه‌ی مفهومی نداشته باشد- و نمونه‌هائی دیگر نظیر این مطالب. این نکته را نیز باید افزود که بنا بر تحقیق دکتر «مَرگولیوث» هیچ یک از علمای مسلمان حتی علمای مسلمانِ ساکن اندلس از وجود چنین انجیلی آگاه نبوده و در هیچ اثری از کتاب‌هائی که این عالمان در رد بر مسیحیت نگاشته‌اند ذکری از این انجیل به میان نیامده؛ تا جائی که «ابن حزم اندلسی» و «ابن تیمیه»، دو تن از علمای مسلمان در شرق و غرب و از برجسته‌ترین علمای مسلمانی که درباره‌ی مسیحیت وسیع‌ترین اطلاعات را داشته‌اند، چنانکه از آثارشان در نقد بر مسیحیت برمی‌آید نامی از این انجیل به میان نیاورده‌اند.

[سخن مرگولیوث در اینکه در آثار مسلمین هیچ ذکری از انجیل‌برنابا به میان نیامده]

تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند، این است که محققین تصریح این انجیل به نام «محمد»(ص) را بشدت انکار کرده و البته در این باره بلحاظ علمی بحث می‌کنند، نه از نظر دینی محض. این گروهِ محققین و منتقدین می‌گویند بلحاظ عقلی ممکن نیست که این بشارت صریح پیش از ظهور اسلام نوشته شده باشد؛ زیرا معمول چنین است که در

[شبهه‌ی تصریح به نام پیامبر اسلام در این انجیل و پاسخ دین‌پژوهان به این شبهه]

آثاری از این دست، بشارت‌ها به اشاره و باکنایه نوشته می‌شود. پاسخ ما این است که دین پژوهانی که در آثار دینی تحقیقاتی داشته‌اند هرگز وجود بشارات صریحی نظیر این بشارت را در کلام وحی، انکار نکرده و محال نمی‌دانند؛ چنانکه «شیخ محمد بیرم» از جهانگردی انگلیسی نقل می‌کند که وی در کتابخانه‌ی پاپ در واتیکان، نسخه‌ای از انجیلی را دیده که به خط حمیری و در قبل از بعثت پیامبر اسلام(ص) نوشته شده و در آن چنین آمده که عیسی گفت: «من بشارت‌دهنده‌ی پیامبری هستم که پس از من خواهد آمد و نام او احمد است.» و این دقیقاً و حرف به حرف با نصّ صریح قرآن مطابقت دارد.[1] با این وجود تا به حال از هیچ یک از مسلمانان نقل نشده که او -یعنی آن مسلمان- چیزی از اینگونه اناجیل را که در آن بشارت‌های صریح اینچنینی است، دیده باشد. بر این اساس پیداست که در کتابخانه‌ی واتیکان بقایای اینگونه اناجیل و دیگر کتاب‌هائی که در سده‌های نخستین ممنوع بوده است، وجود دارد و اگر این اناجیل و آثار، فهرست شده و در دسترس قرار داده شوند، یقیناً به تمام شبهات موجود درباره‌ی انجیل برنابا و دیگر اناجیلِ نظیر آن پاسخ داده خواهد شد.

[انجیلی ناشناخته در کتابخانه‌ی پاپ که در آن صریحاً نام پیامبر اسلام ذکر شده]

با این حال بعید به نظر نمی‌رسد، در نسخه‌ای که مترجمِ ایتالیائی انجیل برنابا آن را مبنای ترجمه‌ی خویش قرار داده به جای اسم «محمد»(ص) واژه‌ای بوده که همین معنا از آن استفاده می‌شده؛ مثل «فارقلیط»؛ و مترجم ایتالیائی آن را به لفظ «محمد» ترجمه کرده است. خاصه اینکه نظیر اینگونه سهل انگاری در میان مسیحیان معمول بوده و هست؛ همچنانکه شیخ رحمت الله هندی در کتاب خویش موسوم به «اظهارالحق» شواهد بسیاری را از کتاب‌های آنان نقل کرده و سپس بتفصیل آن را بیان می‌کند.

مخاطبِ مسلمانِ این کتاب، نباید چنین تصور کند که مطالب مطرح

۱- ← قرآن ٦/٦١.

[شیوه‌ی منصفانه‌ی محققین و منتقدین مسیحی در نقد انجیل‌برنابا و دیگر اناجیل رسمی]

شده از سوی منتقدین اروپائی و برخی محققین کشور ما -یعنی مصر- نظیر دکتر خلیل سعادت و گردانندگان و نویسندگان مجله‌ی «**المقتطف**» و «**الهلال**»[1] هنگام اظهار تردید در اصالت این انجیل؛ نیز اینکه اصول آموزه‌های این انجیل مطابق با تعالیم اسلام است، ناشی از تعصب مسیحی‌گری آنان است؛ بلکه باید پذیرفت که انتقادات آنان در این باره نظیر منتقدین دوره‌های پیش، از روی تعصب‌های جاهلانه و بمنظور کتمان و یا انکار حقیقت نیست. جالب است که بدانیم دانشمندان و محققین اروپایی نظیر همین مباحث و انتقادها را درباره‌ی اناجیل رسمی چهارگانه نیز مطرح کرده و گفته‌اند که معلوم نیست این اناجیل درکجا، در چه زمان و به چه زبانی نوشته شده‌اند. نیز بصراحت اعتراف کرده‌اند که اناجیل اربعه تألیف چهار حواریِ کذایی نبوده و مؤلفین این اناجیل برای ما ناشناخته‌اند و بطوری که در دائرةالمعارف فرانسه و برخی آثار دیگر آمده، پاره‌ای از محققین پولس را متهم کرده‌اند که بیشتر این اناجیل را وی جعل کرده و اذعان دارند که اصول تعالیم آنها برگرفته از آئین‌های بت‌پرستی است.

[دکتر مرگولیوث وجود نسخه‌ی عربی انجیل‌برنابا را انکار کرده، دکتر خلیل سعادت به شبهه‌ی یوبیل پاسخ گفته و نویسندگان المقتطف نسخه‌ی اساس، نسخه‌ی موجود ایتالیائی را مفقود شده می‌دانند]

اگر اندک دانشمندان متعصب و اسیر دست تقلیدهای دینی را، یا آنانی راکه اهل زد و بندهای دینی هستند نادیده بگیریم، بیشتر محققین و دانشمندان معاصر ما در تحقیقات علمی خویش آزاداندیش هستند. شاهد این ادعا نظراتِ اندیشمندانی همچون دکتر مرگولیوث انگلیسی است. وی این شبهه راکه این انجیل دارای اصلی عربی و ساخته و پرداخته‌ی مسلمانان است، مردود دانسته است. نیز دیدیم که دکتر خلیل سعادت استدلال کسانی را که تعریف یوبیل به هر صد سال یک بار راکه در این انجیل آمده دلیل بر تألیف آن در قرون

۱- «المقتطف»: عنوان یکی از مهم‌ترین مجلات عربی است که ابتدا در بیروت و بعدها در مصر منتشر می‌شد. «الهلال» نیز مجله‌ای مشهور و عربی است که اساس آن در سال ۱۸۹۲م توسط نویسنده‌ی مشهور مسیحی عرب جرجی زیدان بنا نهاده شد. ← المنجد ۶۷۹ و ۷۲۹. (مترجم)

وسطی می‌دانند، رد کرده است. همچنین نویسندگان و گردانندگان مجله‌ی «المقتطف» احتمال داده‌اند که این انجیل دارای نسخه‌ای ناشناخته است که نسخه‌ی ایتالیائی موجود از روی آن ترجمه شده است و محققین را به یافتن آن نسخه ترغیب و تشویق کرده‌اند. پس بر ما واجب است تا به آرا، نظرات و فرضیات محققینی اینچنین - هر چند که دلیل روشنی در اثبات ادعای آنها در دست نیست - احترام بگذاریم و تلاش آنان را در کشف حقیقت و رفع شُبهات از ساحتِ این انجیل ارج بنهیم.

[آموزه‌های اخلاقی و حکمی انجیل‌برنابا، کمترین ارزش این انجیل]

سخن آخر اینکه برخی از کشیشان اساس استدلال خویش در اثبات مشروعیت اناجیل چهارگانه را مضامین و تعالیم ادبی و اخلاقی عالی موجود در آنها می‌دانند؛ حال اگر ما انجیل‌برنابا را از این منظر بررسی کنیم و آنگاه آموزه‌ها و تعالیم آن را مورد مطالعه قرار دهیم، شأن و جایگاه عالی این انجیل در بیان نمودن تعالیم ادبی و الاهی بر همگان روشن خواهد شد. قطع نظر از ارزش تاریخی این انجیل خاصه در سه موضوع اصلی مورد اختلاف با دیگر اناجیل مشروع -یعنی انکار الوهیت و نفی تصلیب عیسی و بشارت به آمدن پیامبر اسلام(ص)- مواعظ و اندرزها، نکاتِ حِکمی و آموزه‌ها یا تعالیم ارزشمند این کتاب کافی است تا تنها انگیزه‌ی ما در چاپ آن باشد.

قاهره ۲۱ صفر ۱۳۲٦ هـ ق
محمد رشیدرضاالحسینی
سردبیر المنار

مقدمه‌ی مترجم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلْحَمدُلِلّهِ وَحْدَهُ وَالصَّلاٰةُ وَ السَّلاٰمُ عَلیٰ مَنْ لاٰنَبیَّ بَعْدَهُ وَ آلِهِ الَّذینَ اتَّبَعُوا رُشْدَهُ؛ و بعد در این قرون که علوم و معارف در نهایت ترقی و اوج و منتهی درجه‌ی کمال رسیده، خوشبختانه کتاب مستطاب «انجیل برنابا» راکه کتابی است تاریخی و اخلاقی و فلسفی و یک قسمت عمده‌ی آن مشتمل است بر بشارت ظهور حضرت ختمی مرتبت، محمد(ص) و خاتمیت و افضلیت آن بزرگوار و بر اثبات حشر و نشر، از زبان لاتینی فاضل دانشمند «لونسدال راگ» نائب مطران کلیسای انگلیسی در پنیس [= ونیز] و عقیله‌ی فاضله‌ی ایشان «لورارا گ» به زبان انگلیسی ترجمه نمودند و طبع و انتشار یافت. پس از آن، آن را فاضل ادیب دکتر «خلیل سعادت» به زبان عربی ترجمه نموده، طبع وانتشار یافت.

[انجیل برنابا اثری تاریخی، اخلاقی و فلسفی]

سپس این بنده‌ی شرمنده حیدرقلی بن المرحوم نور محمد خان قزلباش کابلی - عفااللّه سبحانه عن جرائمهما - به ترجمه‌ی آن به زبان فارسی پرداخت و این اول مرتبه‌ای است که این انجیل لباس پارسی در بَر نموده، در محفل ارباب علم و کمال جلوه‌گر شده، امید است مطبوع طبع اهل دانش و خداوندان بینش شده باشد.

گرچه ارباب فضل و دانش در باب این انجیل سخن‌ها رانده و می‌رانند و هر کس به اندازه‌ی سعه‌ی باع خود حدسی زده و سخنی گفته، مگر مرا نیز ناگزیر است ازاینکه در این موضوع سخنی بر زبان قلم آرم؛ بعون اللّه الملک المتعال.

دکتر «سایل» مستشرق، چنانکه در مقدمه‌ی دکتر خلیل سعادت

[عدم آشنائی مسلمانان با انجیل‌برنابا]

اشارت بر آن رفته، بی [هیچ] مدرک و دلیلی گفته که مسلمانان را انجیلی است که آن را به قدیس «برنابا» نسبت می‌دهند و این سخن در نهایت بی‌پائی و خلاف واقع از آن دانشمند سر زده؛ زیرا در هیچ قرنی قبل از ظهور این انجیل در اروپا، اسمی و رسمی از این انجیل در میان مسلمانان نبوده.

[مخالفت انجیل‌برنابا با اناجیل چهارگانه]

اینکه می‌گویند در قرن پانزدهم یا شانزدهم این انجیل تألیف شده، نیز حدسی است رجماً بالغیب و بر آن دلیلی و حجتی قائم نیست؛ مگر یگانه گناهی که می توان بر این انجیل اثبات نمود، هماناکه مخالفت آن است با انجیل‌های چهارگانه‌ی معروف در اصول دیانت؛ والاّ چنانکه در مجلد دوم دائرة المعارف انگلیسی طبع سیزدهم صفحه‌ی یکصدوهشتادم در ماده‌ی «اپوکریفل لتریچر[1]» تصریح شده به انجیل‌برنابا و صدور فرمان پاپ «گلاسیوس اول» در نهی از مطالعه‌ی آن و تاریخ جلوس گلاسیوس اول بر تخت پاپی سنه‌ی چهارصد و نود و دو مسیحی بوده، یعنی یکصد و سی سال قبل از تاریخ هجرت یا یکصد و هیجده سال قبل از بعثت حضرت ختمی مرتبت(ص) و چه دلیلی می توان اقامه نمود بر اینکه این انجیل عین همان انجیل‌برنابا نباشد که جناب پاپ مذکور از مطالعه‌ی آن نهی فرموده و در مقدمه‌ی دکتر خلیل‌سعادت نیز بر این اشارت شده؛ و آنچه در باب حواشی عربی، که در اصل نسخه‌ی ایتالیائی یافت می‌شود گفته: «گمان فقیر آن است که این انجیل ممکن است به دست چند نفری افتاده باشد که بعضی از آنان در عربیت کمالی داشته‌اند و به ترجمه‌ی بعضی از فقرات آن به عبارت صحیحه پرداخته باشند و بعضی هم کمی عربی می‌دانسته و به ترجمه‌ی بعضی از کلمات آن اکتفا نموده و بعضی بالمرّه عاری بوده و عبارت رکیکه‌ی غلط اداکرده.»

[صدور فرمان پاپ در منع خواندن انجیل‌برنابا، ۱۱۸ سال قبل از بعثت پیامبر اسلام]

[درباره‌ی حواشی عربی]

و اما اینکه بعضی گمان کرده‌اند که در قرون وسطی تألیف شده و

۱– Apocryphal Literature

استدلال نموده‌اند به کاغذ و جلد آن نسخه که در کتابخانه‌ی فینا (=وین) موجود است؛ اولاً اینکه اینگونه استدلالات برهانی بودن را نشاید و ثانیاً اینکه ممکن است که نسخه‌ای که در کتابخانه‌ی وین موجود است از نسخه‌ی دیگری استنساخ شده باشد و کدام دلیل و برهان دارند بر اینکه‌این نسخه همان نسخه‌ی اصلی باشد و ثالثاً گمان فقیر آن است که نسخه‌ی اصل انجیل‌برنابا ، یا به زبان عبرانی یا یونانی بوده، سپس ترجمه به زبان لاتینی شده و از روی ترجمه‌ی لاتینی در قرون وسطی این نسخه‌ی موجوده در وین استنساخ شده و نسخه‌های اصلی و ترجمه‌ی آن یا بواسطه‌ی مرور ایام و متروك بودن آنها، بواسطه‌ی نهی پاپ مذکور یا بواسطه‌ی عصبیت متصدیان امور مذهبی از میان رفته باشد.

[احتمالاً نسخه‌ی اصلی انجیل‌برنابا، عبرانی یا یونانی بوده]

و اما اینکه بعضی گمان کرده‌اند که تألیف یك نفر از مسلمانان است، این گمانی است بس فاسد؛ زیراکه در این انجیل مطالبی یافت می‌شود که مخالفت صریحه با آئین اسلام دارد وما بجهت مثال چند فقره را ذکر می‌کنیم.

[برخی از مطالب انجیل‌برنابا مخالف معارف اسلام است]

۱- در فصل سوم این انجیل قسمت دهم وارد شده که حضرت مریم(ع) حضرت مسیح(ع) را بدون درد والم زائید. این فقره بالصّراحه مخالف است با قرآن مجید که در سوره‌ی مریم می‌فرماید: «فَأَجَائَهَا الْمَخَاضُ اِلىٰ جِذْعِ النَّخلَةِ» که ترجمه‌ی این آیه‌ی شریفه این است: پس او را -یعنی مریم را- درد زائیدن مضطر ساخت بسوی تنه‌ی درخت خرما. و در این آیه‌ی شریفه تصریح است به اینکه حضرت مریم(ع) را درد زائیدن حادث شد.

۲- در فصل سی ونهم فقره‌ی سی و ششم وارد شده که حضرت آدم(ع) و حوا از خوردن گندم و سیب نهی شدند و این نیز مخالف است با نصّ صریح قرآن مجید که فقط نهی حضرت احدیت -جلّ شأنه- آدم و حوا را از نزدیك شدن به همان یك درخت معهود بوده و آن درخت در آیات قرآن به هیچوجه معیّن نشده و یك درخت بوده،

نه دو درخت.

۳- در فصل سی و پنجم از فقره‌ی ششم تا چهاردهم وارد شده که خدای تعالی فرشتگان را امر فرمود به سجده نمودن به آدم قبل از نفخ روح، در حالتی که یک توده‌ی خاک بود و فرشتگان سجده نمودند و شیطان سرکشی کرد و مطرود شد و این مخالف است با نصّ آیات قرآن مجید که می‌فرماید: «فَاِذٰا سَوَّیْتَهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ سٰاجدینَ.» یعنی پس وقتی که او را -یعنی آدم را- ساختم و در او از روح خود دمیدم، پس برای او بیفتید در حالتی که سجده کنندگان باشید. و این نصّ صریح است بر اینکه بعد از نفخ روح در آدم فرشتگان مأمور به سجده بودند نه قبل از آن. و به همین‌قدر اکتفا می‌کنم؛ چه مجال بیشتر از آن را ندارم و بجهت مثال این قدر بس است.

[نتیجه اینکه، نویسنده‌ی انجیل‌برنابا نمی‌تواند مسلمان باشد]

و پر واضح است که هیچ مسلمانی ذکر نمی‌کند در کتاب خود چیزی را که ادنی مخالفت با نصّ قرآن شریف داشته باشد. پس بطور یقین معلوم شد که کاتب این انجیل مسلمان نبوده.

و اما آنچه بعضی گمان کرده‌اند که تألیف بعضی از نصاری است که از نصرانیت مرتد شده و آئین اسلام را اختیار کرده و بعضی گمان کرده که یک نفر یهودی بوده از اهالی اندلس و داخل در دین اسلام شده، چنانکه بر این رأی دکتر خلیل سعادت رفته و علت‌های چندی ذکر کرده که در مقدمه‌ی او بیان آنها را دانستی، اگر کسی درست تأمل کند می‌داند که از دائره‌ی حدس و تخمین تجاوز نکرده و آن دو برهانیت را نشاید. بلی اگر از این انجیل در قرون سابقه بر ظهور اسلام ذکری نبوده ممکن بود که اینگونه گمانها درباره‌ی آن نمود؛ ولی در صورتیکه گلاسیوس اول از مطالعه‌ی آن نهی فرموده مجال اینگونه احتمالات ندارد و نهی پاپ مذکور نه منحصر به این انجیل بوده؛ بلکه اناجیل دیگری هم بوده که از آنها نهی فرموده و قدغن نموده که آنها را نخوانند چنانکه به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

و اینکه بعضی گمان کرده‌اند که مؤلف انجیل‌برنابا مطالب خود را

[چه دلیلی در دست است که دانته از انجیل برنابا اقتباس نکرده است؟!]

که در این انجیل ذکر کرده از «دانته» شاعر مشهور اخذ نموده، بعلت مشابهاتی که میان مطالب این انجیل و کلمات دانته موجود است خصوصاً آنچه متعلق به بهشت و دوزخ است، و این دلیل است بر اینکه یا معاصر دانته یا بعد از دانته بوده هم، گمانی است بس فاسد؛ زیرا که دانته در سنه‌ی ۱۲۵۶ مسیحی متولد شده و در سنه‌ی ۱۳۲۱ مسیحی فوت شده و ذکر انجیل برنابا قبل از تولد دانته به هفتصد و شصت سال تقریباً آمده که گلاسیوس اول نهی از مطالعه‌ی آن نموده و به چه دلیل می‌توان ثابت نمود که برنابا از دانته اقتباس نموده و چه مانع است از اینکه بگوئیم که دانته به این انجیل برخورده و از آن اقتباس نموده و این سخن به عقل نزدیکتر است، به ملاحظه‌ی اینکه زمان برنابا پیش‌تر بوده و این انجیل برنابا یک زمانی متمادی در میان نصاریٰ مشهور بوده تا در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم که گلاسیوس از خواندن آن جلوگیری نموده؛ تا این اندازه مُحَقَّق و ثابت است.

[پاسخ به یک ایراد]

و بعضی که در مقام انکار صدور فرمان گلاسیوس در نهی از مطالعه‌ی آن برآمده‌اند، علاوه بر اینکه این انکار ناشی از محض عصبیت و عناد است تاریخ مثبِت آن است و انکار آن فائده ندارد، پس از آنکه آن را محققین از مورخین اروپا در صفحات تواریخ ثبت و ضبط نموده‌اند.

و بعضی از متعصبین نصاری از راه دیگر پیش آمده، در ابطال این انجیل می‌نویسد که برنابا مؤلف این انجیل به جغرافیای وطن خودش جاهل بوده؛ زیراکه در فصل بیستم فقره‌ی اول تا نهم گفته، مسیح به بحر جلیل رفت و سوار کشتی شد و به شهر خودش ناصره فرود آمد؛ و حال آنکه ناصره روی تپه‌ای است که قریب دو هزار فوت (قدم) ارتفاع از دریای جلیل دارد و از آنجا تا جلیل بقدر نیم‌روز راه است. برنابا گمان کرده که ناصره بلکه شاید اورشلیم هم کنار دریا یا دریاچه واقع شده. لیکن در اینصورت شاید کسی بگوید که این سخن مجازاً گفته شده، چنانکه شخصی بگوید: من از لندن به کشتی سوار شده به مصر یا

اللّه‌آباد فرود آمدم. اگر چه بخوبی می‌داند که او مستقیماً نمی‌تواند به مصر یا اللّه‌آباد فرود آید مگر آنکه به اسکندریه یا بمبئی فرود آمده از آنجا به محل مقصود برسد. در جواب می‌گوئیم که این احتمال درست نیست؛ زیرا پس از آنکه واقعه‌ی تندباد را نقل می‌کند شروع می‌کند به این حکایت که: «همینکه به ناصره فرودآمد ملاحان در تمام آن شهر منتشر کردند تمام آنچه را مسیح به عمل آورده بود.» پس در اینجا چنانکه صریح لفظ مقتضی است، مستفاد می‌شود که فوراً بمجرد فرود آمدن به زمین ناصره ملّاحان از کشتی فرود آمدند و در ساحل آن دریا -یعنی آن شهر- اخبار خود را منتشر ساختند.

در فصل بعد شبهه‌ی اختلال دماغی برنابا را محَقق می‌نماید؛ زیرا که در فصل بیست‌ویکم می‌گوید، عیسی از ناصره به کفرناحوم رفت. و این اشتباه دیگری است، زیرا که باید اول به کفرناحوم فرود آید آنگاه به ناصره برود.

[مقایسه‌ی موردی انجیل‌برنابا با اناجیل متی، مرقُس و لوقا]

این است آنچه در مقام رد این انجیل از راه جهالت برنابا به جغرافیای وطن خودش به آن متمسک شده‌اند. ولی چون شخص از روی بصیرت و انصاف در این اعتراضات نظر نماید و مقابله کند آنچه را برنابا در این انجیل ذکر نموده با آنچه متی در فصل چهارم فقره‌ی بیست‌وسوم و مَرقُس در فصل چهارم فقره‌ی سی‌وهفتم، و لوقا در فصل هشتم فقره‌ی بیست‌وسوم ذکر نموده، می‌بینید که برنابا در این فقره متفرد نیست؛ منتهی به عبارات مختلفه این حکایت را نقل نموده‌اند. اما آنچه برنابا گفته که ملّاحان از کشتی فرود آمدند و آنچه دیده بودند از معجزات مسیح منتشر ساختند، مستلزم آن نیست که ناصره در کنار دریا باشد. و بجهت اختصار عبارت چنانچه کسی بگوید: من در بمبئی به کشتی سوار شدم و به کرمانشاه رسیدم، این بجهت اختصار عبارت است و اینگونه اختصارات در کلمات عامه‌ی مردم و ارباب علم و دانش بسیار [جاری] می‌شود و اینکه می‌گوید لفظ مقتضی است که فوراً بمجرد فرود آمدن به زمین ناصره ملّاحان از

کشتی فرود آمدند و در ساحل آن دریا -یعنی آن شهر- اخبار خود را منتشر ساختند، ابداً لفظ مقتضی اینگونه تصرفات نیست. بلی این از مقتضیات عناد و تعصب است نه از مقتضیات لفظ چنانکه بر ارباب علم و دانش پوشیده نیست.

[مقایسه‌ی موردی انجیل برنابا با سِفر تکوین]

و اینکه اشتباه دیگری به برنابا نسبت داده و ناشی از خبط دماغ او حساب نموده، که گفته عیسی به کفرناحوم از ناصره رفت و حال آنکه باید اول به کفرناحوم فرود آید آنگاه به ناصره رود. این نیز از اشتباهات شخص مورد [نظر] است نه از برنابا؛ زیرا که ممکن است عیسی(ع) از کفرناحوم به ناصره آمده باشد و پس از انجام وظیفه‌ی خود به کفرناحوم از ناصره برگشته باشد؛ چنانکه شخص ممکن است از قصرشیرین بجهت کارهای خود به کرمانشاه بیاید و بعد از انجام کارهای خود برگردد به هارون آباد و [در] آنجا چندی بماند. پس نمی‌تواند کسی ایراد [بگیرد] به نویسنده‌ی این حکایت که این شخص کاتب از [علم به] جغرافیای وطن خود بی‌بهره است؛ زیرا که نوشته، فلان شخص از قصر شیرین به کرمانشاه آمد و به هارون آباد رفت. پس اگر نیک تأمل کنی کمال عناد و عصبیت شخص مورد [نظر] را بطور یقین دریابی. و اگر باز هم قانع نشوی می‌گوئیم که اینگونه جهل و نادانی نسبت به برنابا موجب بطلان انجیل او نمی‌شود؛ چه مانند این جهل و نادانی از حضرت موسی(ع) سر زده؛ چه در فصل دوم از فقره‌ی هشتم تا فقره‌ی پانزدهم از سِفر تکوین تورات خود تصریح فرموده که چهار نهر از نهر عدن منشعب شده ۱- فیشون ۲- جیحون ۳- حداقل ۴-فرات. اما فیشون بعضی آن را نهر اندس و بعضی نهر گنگ می‌دانند که هر دو از آنها در هندوستان است و اما جیحون همان نهری است که تمام بلاد کوش -یعنی بلاد حبشه- را محیط است چنانکه از تورات مستفاد می‌شود. و حداقل و فرات، دجله و فرات معروف است که در عربستان هستند.

حالا اگر نیک تأمل کنید عدن همان شهری است که الآن معروف

است از بلاد عربستان که در جنوب غربی بحر احمر و صنعا، یمن و مکه‌ی معظمه واقع است و در عرض شمالی دوازده درجه و چهل و پنج دقیقه (۱۲، ۴۵) و در طول شرقی گرینویچ چهل و پنج درجه و هفت دقیقه (۴۵، ۷) واقع است یا در بلاد ارمن نزدیک نهر فرات واقع است؛ چنانکه بعضی از نصاری گفته‌اند و در مرشدالطالبین آن را ذکر نموده.

پس اگر از بلاد عرب باشد انشعاب دجله و فرات از نهر عدن جائز نیست؛ زیرا که فرات از بلاد ارمن جاری می‌شود و دجله از کردستان که نزدیک بلاد ارمن و بالاتر از موصل است جاری می‌شوند، و اما نهر فیشون که یا نهر اندس یا نهر گنگ است، اگر نهر اندس باشد منبع آن از تبت در عرض شمالی سی‌ویک درجه و بیست دقیقه و هشتادویک درجه و پانزده دقیقه‌ی طول شرقی در کوه کیلاس از کوه های هیمالیا منشعب شده و در کراچی منتهی می‌شود و به دریا متصل می‌گردد و آن را نهر سند و نهر اتک نیز گویند و اگر نهر گنگ باشد که آن را هندوها مقدس می‌شمارند مخرج آن از کوه‌های هیمالیا میان ۷۹ درجه و ۸۰ درجه‌ی طول شرقی و ۳۱ درجه و ۳۲ درجه‌ی عرض شمالی و از میان برف‌ها بیرون می‌شود در دره‌ای که آن را کوه های بلند احاطه کرده و منفذ آن را فم‌البقره می‌نامند و منتهی به خلیج بنگاله می‌شود.

و این دو نهر را نیز نمی‌توان از نهر عدن -در صورتی که از بلاد عرب باشد- منشعب دانست. پس این چهار نهر در این صورت ممکن نیست از نهر عدن منشعب باشند.

[نظیر برخی خطاهای انجیل‌برنابا در عهدین نیز موجود است]

و اگر این عدن در بلاد ارمن باشد، چنانکه صاحب مرشدالطالبین این قول را نسبت به بعضی از علما می‌دهد، ممکن است در باب نهر فرات و دجله قبول کرد ولی در نهر فیشون و جیحون به هیچوجه ممکن نیست تطبیق نمود و در هر صورت جهالت مؤلف تورات را -که آن را مقدس و منسوب به حضرت موسی کلیم‌اللّه(ع) می‌دارند- به جغرافیا در برگرفته. پس می‌گوئیم اگر تورات [تحریف شده] را کتاب خدا و

مقدس می‌دانید با این خلاف واقعی که در آن مشاهده می‌شود و این خلاف‌گوئی‌ها! صدمه به جلالت مؤلف آن نمی‌زند، به همین دلیل جهالت مؤلف این انجیل (برنابا) به جغرافیای وطن خود، صدمه به جلالت برنابا نمی‌زند و کتاب او را از اعتبار بیرون نمی‌برد، با وجودی که به توجیه سدیدی که ذکر شد، هیچ‌گونه جهل و نادانی به دامن جلالت برنابا بر نمی‌خورد، برخلاف آنچه در حق مؤلف تورات وارد می‌آید، اگر کسی به نظر انصاف تأمل کند.

[اشکالی دیگر که بر انجیل‌برنابا وارد ساخته‌اند]

پس از تقریر این ایراد، از راه دیگر پیش آمده، می‌گوید که مؤلف این انجیل‌برنابا جاهل به تاریخ بوده و اطلاعی نداشته؛ چه برنابا می‌نویسد -در فصل هشتادم، فقره‌ی هفتم- که بختنصر دانیال را اسیر نمود، در وقتی که عمر او دو سال بود.

و این منافات دارد با آنچه در کتاب دانیال آمده (فصل دوم تا فقره‌ی سی‌ویکم) که بختنصر در سال دوم سلطنت خود آن خواب مشهور را دید که آن را دانیال تعبیر نمود، آنگاه بختنصر او را بسی اکرام نمود و هدایا به او تقدیم نمود، او را بر تمام ولایت بابل بزرگی داد و ریاست تمام حکماء بابل را به او تفویض نمود. پس اگر دو مطلب را باهم موازنه کنی، خواهی دانست که وقتی که دانیال خواب بختنصر را تعبیر نمود، نهایت چهار ساله بود و عمر او زیاده بر چهار سال نبوده. پس لازم می‌آید که در سن چهار سالگی دانیال خواب پادشاه بابل را تعبیر کرده و بر تمام بابل سروری یافته و معلوم است که چنین چیزی هرگز واقع نشده. و اگر کسی اعتقاد به صحت کتاب مقدس نداشته باشد رجوع کند به جلد دهم، فصل دهم «تاریخ یهود» تألیف یوسیفوس مورخ مشهور.

[ایراد دیگری که برخی منتقدین ناآگاه به انجیل‌برنابا گرفته‌اند]

دروغ دیگری که آن را برنابا گفته حکایتی است که در فصل نود و یکم ذکر کرده که مختصرش این است که می‌گوید که اضطراب عظیمی در تمام یهودیه در باره‌ی عیسی پیدا شد، بعضی گفتند که عیسی خداست که در این عالم آمده. بعضی گفتند که او پسر خداست و

بعضی گفتند که او پیغمبر خداست. و کار این فتنه به این انجامید که در مزپه سه اردوی بزرگ که هر یک دویست هزار نفر بودند، انجمن شدند پس هیرودس با ایشان به سخن درآمد و از سخنان او آرام نگرفتند پس حاکم آنجا و رئیس کهنه پیش آمدند و ایشان راگفتند که ای برادرها، این فتنه کار شیطان است، اکنون عیسی خود زنده است، باید از خود او پرسید که او کیست و هرچه خود او گفت دربارهٔ خودش باید از او پذیرفت. این سخن در آنان اثر کرد و همه بایکدیگر معانقه نموده، هر یک به دیگری گفت ای برادر مرا ببخش.

این حکایت در هیچ صفحه از صفحات تواریخ یافت نمی‌شود، نه «یوسیفوس» نه «ملمان» و نه دیگری از مورخین آن را یاد کرده، علاوه براینکه هیچ نمی‌توان قبول نمود که سه اردوی بزرگی که عده آنها به ششصد هزار نفر برسد، چشمی آنها را ببیند و در زمان کمی متفرق شوند؛ و آیا اجتماع ششصد هزار نفر سرباز را می‌شود امر بی‌اهمیتی فرض کرد که یوسیفوس مورخ آن را ذکر نکند، با اینکه او وقایع غیر مهمه را شرح داده؟ و نیز چگونه می توان باور نمود که هیرودس آن دشمن بزرگ مسیح(ع) به شهادت تواریخ بخواهد که فتنه‌ای که بواسطه‌ی مسیح برپا شده بخواباند. مگر به حکم طبیعت، آیا بهتر نبود که این فتنه را بیشتر به هیجان آورد تا حجتی و مستمسکی برای محکومیت مسیح در دست داشته باشد؟

علاوه بر اینکه در آن زمان، در آن حدود به حکم تاریخ اردوی رومانی اینقدر نبود که به ششصد هزار نفر بالغ شود؛ و قائل شدن به این مطلب مستلزم است که دولت روم باید آن وقت [چنان]اردوی منظمی داشته باشد که به چند میلیون رسیده باشد.

تا اینکه می‌گوید تمام این قصه که برنابا ذکر می‌کند معلوم می‌شود حکایت جعلی باشد. دیگر آنکه رئیس کهنه که دشمن بزرگ مسیح بود چگونه با والی و هیرودس پس از دیدار مسیح از مال‌های [=مرکب‌های]خودشان پیاده می‌شوند. چنانکه در فصل نودوسه،

فقره‌ی چهاردهم انجیل برنابا مذکور است.

[پاسخ به ایراد اول]

اما جواب ایراد اول، در باب حضرت دانیال(ع) این است که تعبیر نمودن دانیال خواب بختنصر را در سن چهار سالگی نظر به مقام منیع نبوت چندان غرابت ندارد؛ ولی ریاست کودک چهار ساله بر خطه‌ی بابل بسیار غریب است؛ بلکه معقول نیست. پس از این نقطه نظر اعتراض معترض بجاست و می توان حکم نمود به غلط بودن این جمله در این انجیل و غلط بودن بعضی فقرات در این انجیل و در سایر کتب مقدسه‌ی حضرات یهود و نصاری که عیب نیست! چنانکه امثال آن در کتب عهدعتیق آمده و ما به ذکر چند غلط از آنها اکتفا می‌کنیم.

[مقایسه‌ی موردی سِفر دوم سموئیل با کتاب اول تواریخ ایام]

اول: در سفر دوم سموئیل باب ۲۴ فقره‌ی ۱۳ چنین مسطور است:

«پس جاد نزد داود آمده او را مخیر ساخت و گفت آیا هفت سال قحط در زمینت بر تو عارض شود یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمائی و ایشان ترا تعاقب کنند یا وبا سه روز در زمین تو واقع شود. پس الآن تشخیص نموده ببین نزد فرستندهٔ خود چه جواب ببرم.»

و همین مطلب در کتاب اول تواریخ ایام باب ۲۱ فقره‌ی ۱۱ ذکر شده و چنین مسطور است:

«پس جاد نزد داود آمده ویرا گفت خداوند چنین می‌فرماید، برای خود اختیار کن یا سه سال قحط بشود یا سه ماه پیش روی خصمانت تلف شوی و شمشیر دشمنانت ترا درگیرد یا سه روز شمشیر خداوند و وبا در زمین تو واقع شود و فرشته‌ی خداوند تمامیء حدود اسرائیل را ویران سازد پس الآن ببین که نزد فرستندهٔ خود چه جواب برم.»

پس نیک تأمل کن و ببین که این هر دو را کتاب آسمانی و وحی خداوند تعالی می‌دانند، در یک کتاب هفت سال و در کتاب دیگر سه سال قحط ذکر شده و لابد یکی از این دو غلط است، چنانکه در نسخه‌ی سبعینیه و یونانیه به لفظ سه سال ذکر شده.

دوم: در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۲۲ فقره‌ی ۲ چنین

[مقایسه‌ی موردی کتاب دوم تواریخ ایام با سِفر دوم ملوک]

مسطور است:

«و اَخَزْیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یکسال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عَتَلیا دختر عُمری بود.»

و این بلاشبهه غلط است؛ زیراکه پدر او یهورام سی‌ودو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال سلطنت کرد و بواسطه‌ی بدی افعالش خداوند تعالی احشای وی را به مرض علاج ناپذیری مبتلا نمود و مُرد؛ پس در وقت مردن چهل ساله بود (دوم تواریخ ایام باب ۲۱ فقره‌ی ۴-۲۰) و از این لازم می‌آید که پسرش اخزیا که هم او را «یهواحاز» نامند در حین سلطنت دو سال از پدرش یهورام بزرگتر باشد و این خود نامعقول و امر محال است؛ و همین مطلب در سفر دوم ملوك باب ۸ فقره‌ی ۲۶ چنین آمده:

«و اَخَزْیا چون پادشاه شد بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عَتَلیا دختر عُمری پادشاه اسرائیل بود.»

و این درست می‌آید؛ ولی اولی غلط است یقیناً، پس علی ایّ تقدیر وقوع غلط در کتاب‌مقدس نزد یهود و نصاری عیب ندارد.

[خطای فاحش کتاب دوم تواریخ ایام]

سوم: در کتاب دوم تواریخ ایام باب ۲۸ فقره‌ی ۱۹ چنین مسطور است:

«زیرا خداوند یهودا را بسبب آحاز پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت چونکه او یهودا را بسرکشی واداشت و بخداوند خیانت عظیمی ورزید.»

و لفظ اسرائیل محققاً بلاشبهه غلط است، چه آحاز پادشاه یهودا بود نه پادشاه اسرائیل، چنانکه تفصیل آن در ابواب سابقه‌ی کتاب مذکور مسطور است.

[مقایسه‌ی موردی سِفر دوم سموئیل با سِفر اول تواریخ ایام]

چهارم: در سفر دوم سموئیل باب ۲۴ فقره ۹ در مسأله‌ی نفوس شماری حضرت داوود(ع) آمده که اسرائیل هشتصد هزار مرد شجاع و یهودا، پانصد هزار مرد شجاع بودند. و همین مطلب در سفر اول تواریخ ایام باب ۲۱ فقره‌ی ۵ ذکر شده که اسرائیل هزار هزار و یکصد

هزار مرد شجاع و یهودا چهارصد و هفتاد هزار مرد شجاع بودند. و این دو امر با هم مباینت تامه دارند و منافی با وحی آسمانی است؛ زیراکه نفوس اسرائیل در اول (۸۰۰/۰۰۰) هشتصد هزار و در دوم (۱/۱۰۰/۰۰۰) یک میلیون و یکصد هزار می‌شود و فرق (۳۰۰/۰۰۰) سیصد هزار می‌شود. پس عذری که می‌توان آورد این است که بگوئیم هیچ‌کدام تعیین حقیقی نیست و فقط مِن‌باب مبالغه و اغراق ذکر شده؛ ولی در اینکه حتماً یا هر دو خلاف واقع است یا یکی از آنها [خلاف است]و دیگری حقیقت دارد، شبهه نیست. پس علی ایّ‌تقدیر وقوع غلط در کتاب‌مقدس بزعم اهل‌کتاب ثابت است؛ ولی نزد ایشان عیب شمرده نمی‌شود! والّا اگر کتاب آسمانی و وحی را منزه از غلط و سهو و نسیان می‌دانستند اینها راکتاب آسمانی نمی‌دانستند. حالاکه کتاب آسمانی می‌دانند و اعتقاد دارندکه همه‌ی اسفار عهدعتیق و عهدجدید به وحی الاهی نوشته شده، پس معلوم است وقوع غلط در آنها عیب نیست و صدمه به جلالت ساحت آنها و مؤلفین آنها نمی‌زند.

[وقوع خطا در کتاب مقدس امری غیر قابل انکار است!]

بناءً علی‌هذا وقوع غلط در انجیل‌برنابا را هم عیب نمی‌توان شمرد و صدمه به جلالت ساحت این انجیل و مؤلف آن نمی‌زند.

[مقایسه‌ی موردی سِفر دوم تواریخ ایام با سِفر دوم ملوک]

پنجم: در سفر دوم تواریخ ایام باب ۳۶ فقره‌ی ۹ مذکور است:

«یهویاکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود.»

و این مخالف است با آنچه در سفر دوم ملوک باب ۲۴ فقره‌ی ۸ آمده که:

«یهویاکین هیجده ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد.»

و معلوم است که اولی یقیناً غلط است، زیراکه فقرات بعدکه از یهویاکین تنقید و مذمت می‌کندکه: او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود به‌عمل آورد، دلیل است بر اینکه او هشت ساله نبوده؛ زیرا که مذمت بر عمل شر متوجه کودک هشت ساله نمی‌شود. پس لفظ

هشت ساله یقیناً غلط است و این، اثبات مدعای ما راکافی است.

[پاسخ به ایراد دوم]

اما جواب ایراد دوم آن است که اولاً: اجتماع ششصد هزار سرباز در اورشلیم امر مستبعد و محالی نیست و اینکه این واقعه را یوسیفوس مورخ یهودی ذکر ننموده، دلیل بر عدم وقوع آن نیست؛ زیراکه می‌شود مورخ از ذکر بعضی وقایع مهمه غفلت کند، یا فراموش کند، یا عناداً یا بواسطه‌ی علت‌های دیگر که خود مورخ می‌داند، یا بر حسب مقتضای حال و وقت از ذکر آنها صرف نظر کند. ثانیاً: حق این است که این اغراق و مبالغه است، چنانکه سابقاً در عده‌ی نفوس بنی‌اسرائیل اشارت بدان شد؛ و نظیر این اغراق شماره‌ی نفوس بنی‌اسرائیل است که در سفر خروج از اسفار خمسه‌ی تورات (سفر خروج باب ۱۲ فقره‌ی ۳۷) که عده‌ی نفوس بنی‌اسرائیل وقتی که حضرت موسی(ع) آنها را از مصر بیرون کرد، غیر از اطفال، ششصد هزار بودند؛ و هم در اول آن سفر نوشته که بنی‌اسرائیل وقتی که وارد مصر شدند در زمان حضرت یوسف(ع) هفتاد نفر بودند و در مدت چهار صد وسی سال بالغ به ششصد هزار مرد رسیدند -غیر از اطفال- و چنانکه محققین از مورخان گفته‌اند که این اغراق فاحشی است؛ زیراکه مستبعد است که هفتاد نفر در مدت چهارصد و سی سال، به ششصد هزار نفر مرد غیر از اطفال برسد، و البته هرگاه درست تأمل بنمائیم اطفال ایشان قریب به‌همین عده یا لااقل نصف این عده باشند، پس لااقل هفتاد نفر در این مدت مذکوره بالغ به‌نهصد هزار نفر باید شده باشد و اگر زن‌ها را نیز اضافه نمائیم قریب دو میلیون خواهند شد. اگر چه بموحب حساب ازدیاد سکان زمین این عده چندان غرابتی ندارد؛ ولی اجتماع چنین عده‌ای در مصر به اضافه‌ی جمعیت خود مصری‌ها مستبعد است، علاوه بر اینکه چنین جمعیتی را در مصر، تاریخ در آن زمان نشان نمی‌دهد، پس باید حمل بر اغراق نمود؛ و چنانکه سابقاً اشارت رفت اینگونه مطالب که کاشف است از خلاف واقع، نزد مسیحیان و یهود عیب شمرده نمی‌شود وکتاب آسمانی را بزعم ایشان از اعتبار ساقط

[ذکر شاهد از سِفر خروج تورات]

نمی‌کند! بناءً‌علیه نمی‌توان این انجیل را بواسطه‌ی اینگونه اغراقات از اعتبار انداخت.

[علاوه بر انجیل‌برنابا انجیل‌اگنستی نیز با پولس مخالفت کرده]

و باید دانست که برنابا در مخالفت پولس قدیس متفرّد نبوده، بلکه انجیل اگنستی هم در مخالفت با پولس قدیس شریک برنابا بوده، چنانکه دکتر خلیل سعادت در مقدمه‌ی خود به آن اشاره نموده؛ و بمجرد اینکه این انجیل با اناجیل چهارگانه‌ی معروفه مخالف است، نمی‌توان حکم قطعی به بطلان نسبت این انجیل به برنابا نمود و معلوم نیست به چه دلیل حکم به صحت این اناجیل اربعه‌ی معروفه نموده‌اند و حال آنکه در قرون سابقه بر ظهور اسلام اناجیل بسیاری بوده که میان نصاری مشهور بوده‌اند؛ چنانکه در دائرة المعارف انگلیسی جلد دوم طبع سیزدهم صفحه ۱۷۹ و ۱۸۰ جمله‌ای از این انجیل‌ها و سایر رسائل مقدسین قرون اُولی را ذکر نموده و ما نیز بعضی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

[برخی از اناجیل و رسایل رایج در قرون نخست تاریخ مسیحیت]

۱- انجیل مصریان که در اواسط قرن دوم مسیحی بوده. ۲-انجیل عبریان در قرون اوُلی. ۳-انجیل پطرس در قرن دوم. ۴-انجیل دوازده‌تن در قرن دوم. ۵- انجیل اندریو. ٦- انجیل برنابا. ۷-انجیل برتولما. ۸- انجیل جیمس. ۹- انجیل تدیوس، و این پنج انجیل اخیر را که انجیل اندریو و برنابا و برتولما و جیمس و تدیوس باشد، پاپ گلاسیوس اول از خواندن آنها قدغن و نهی فرموده و فرمانی در این خصوص صادر فرموده، چنانکه دائرةالمعارف تصریح نموده. ۱۰- انجیل اپلس. ۱۱- انجیل باسیلیدس. ۱۲-انجیل کرینتوس. ۱۳- انجیل ابیونتس. ۱۴- انجیل حوا. ۱۵-انجیل یهودای اسخریوطی. ۱٦- انجیل حیات. ۱۷- انجیل مریم. ۱۸- انجیل متیاس. ۱۹-انجیل کمال. ۲۰- انجیل فلیپ. ۲۱-انجیل توماس. ۲۲-انجیل راستی، که میان والنتیان متداول بوده. ۲۳- انجیل مارکیون. ۲۴- انجیل نیقودیموس و کتب و رسائل دیگری هم بوده که بعضی از آنها را بیان می‌کنیم:

۱- حکمت عیسی مسیح. ۲- اپوکریف یوحنا، که در انجیل مریم

مندرج است. ۳-نسل مریم، که در آن ذکر قتل زکریاست که یهود او را کشتند، بواسطه‌ی اینکه او خدای یهود را بصورت درازگوشی در معبد دیده بود. ۴- اعمال اندریو. ۵- انجیل یوحنا. ٦- اعمال پولس. ۷-اعمال پطرس. ۸- موعظه‌ی پطرس. ۹- اعمال توماس. ۱۰-موعظه‌ی دوازده حواری. ۱۱ و ۱۲- نامه‌های ابگر، و آن نامه‌ای است که ابگر اوکمو پادشاه ادسه به حضرت مسیح(ع) عرض کرده و استدعای ملاقات در ادسه را نموده و حضرت مسیح(ع) به او وعده فرموده که بعد از صعود خودش یک نفر از شاگردان خود را نزد او بفرستند تا او را از درد نجات بدهد و او و کسان او را ایمنی دهد و عدد این نامه‌ها دو می‌باشد. ۱۳و ۱۴- نامه‌های کلیمانت اول و دوم به کور نتیان. ۱۵ و ١٦- نامه‌ی کلیمانت در باب بکارت حضرت مریم. ۱۷ و ۱۸-نامه‌های کلیمانت به جیمس. ۱۹-نامه‌های اگناتیوس. ۲۰-نامه‌ی پولیکارپ. ۲۱ و ۲۲-نامه‌های پولس به لاوروکیان و اسکندریان.

این است بعضی از اناجیل و رسائلی که آن را در دائرةالمعارف ذکر کرده، در ماده‌ی «اپوکریفل لتریچر» و کتب دیگری هم هست که در سنه‌ی ۱۵۴۵ مسیحی که «انجمن تریدنتین» به تصویب و حکم پاپ آنها را جزءِ کتاب مقدس نمودند و اکنون در میان کاتولیک‌ها متداول است که ذکر آنها لزوم ندارد، چه همه معروف و مشهورند؛ و این بنده انجیل دیگری هم پیدا کرده و آن انجیل خود حضرت مسیح(ع) است که آن حضرت به ایمان به آن امر می‌فرموده، چنانکه در فصل اول فقره‌ی چهاردهم انجیل مرقس به این مطلب تصریح شده، پس شخص عاقل منصف بصیر، اگر نیک تأمل کند می‌فهمد که برهانی بر بطلان این اناجیل مذکوره و صحت اناجیل اربعه‌ی مشهوره و سایر رسائل این عهدجدید مشهور نمی‌توان اقامه نمود؛ و همین فرمان پاپ گلاسیوس اول در نهی خواندن این اناجیل دلیل کافی است بر اینکه انجیل برنابا قبل از ظهوراسلام مشهور و متداول بوده.

[مصوبه‌ی انجمن تریدنتین]

و مخفی نماناد که از اول ظهوراسلام تا این قرن اخیر در میان

[انجیل برنابا نزد مسلمانان ناشناخته بوده است]

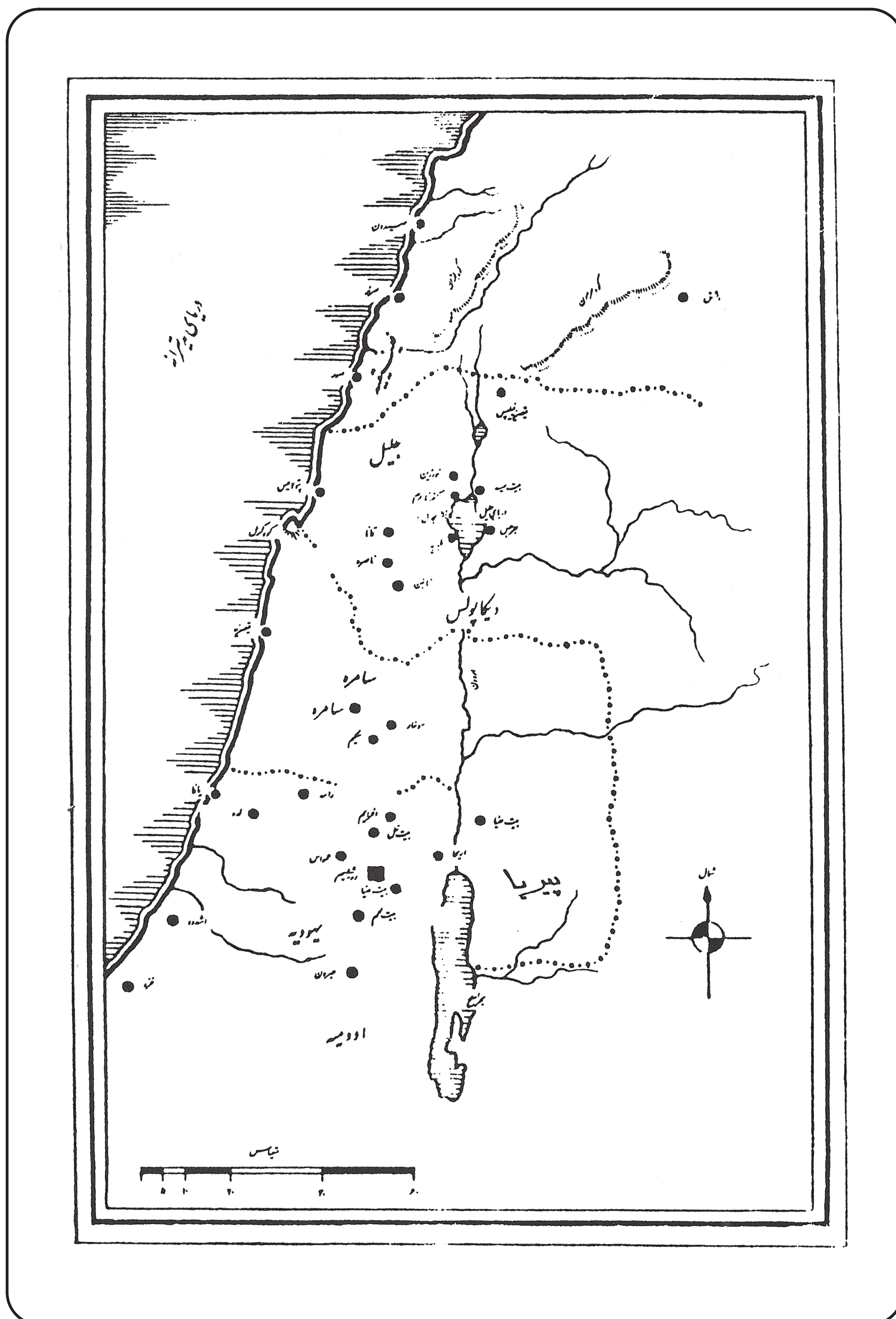
مسلمانان اسمی و رسمی از انجیل برنابا نبوده، چنانکه خود فاضل دانشمند، لونسدال و لوراراگ و دکتر خلیل سعادت و سایر دانشمندان و فضلای اروپا اعتراف دارند و فقط ظهور این انجیل در اروپا [واقع] شد و هم در آنجا ترجمه‌ی انگلیسی [آن] منتشر شد و مسلمانان را لازم است که تشکرات قلبی خود را صمیمانه به‌اهالی اروپا، بویژه برای فاضل دانشمند لونسدال و فاضله‌ی عالمه لوراراگ و آنگاه به دکتر خلیل سعادت تقدیم کنند که ایشان سبب نشر این گنج پنهان شدند و هم تشکرات صمیمانه‌ی خود را به جناب سید سند فاضل امجد سیدمحمدرشیدرضاالحسینی، ناشر این کتاب مقدس تقدیم می نمائیم.

[سپاس و تشکر]

والسلام علی من اتّبع الهدی و خشی عواقب الرّدی و انا العبد الفقیر الی الله الغنی العلی.

حیدرقلی بن مرحوم نورمحمد خان قزلباش کابلی
عاملهما اللّه بلطفه الخفی و الجلی

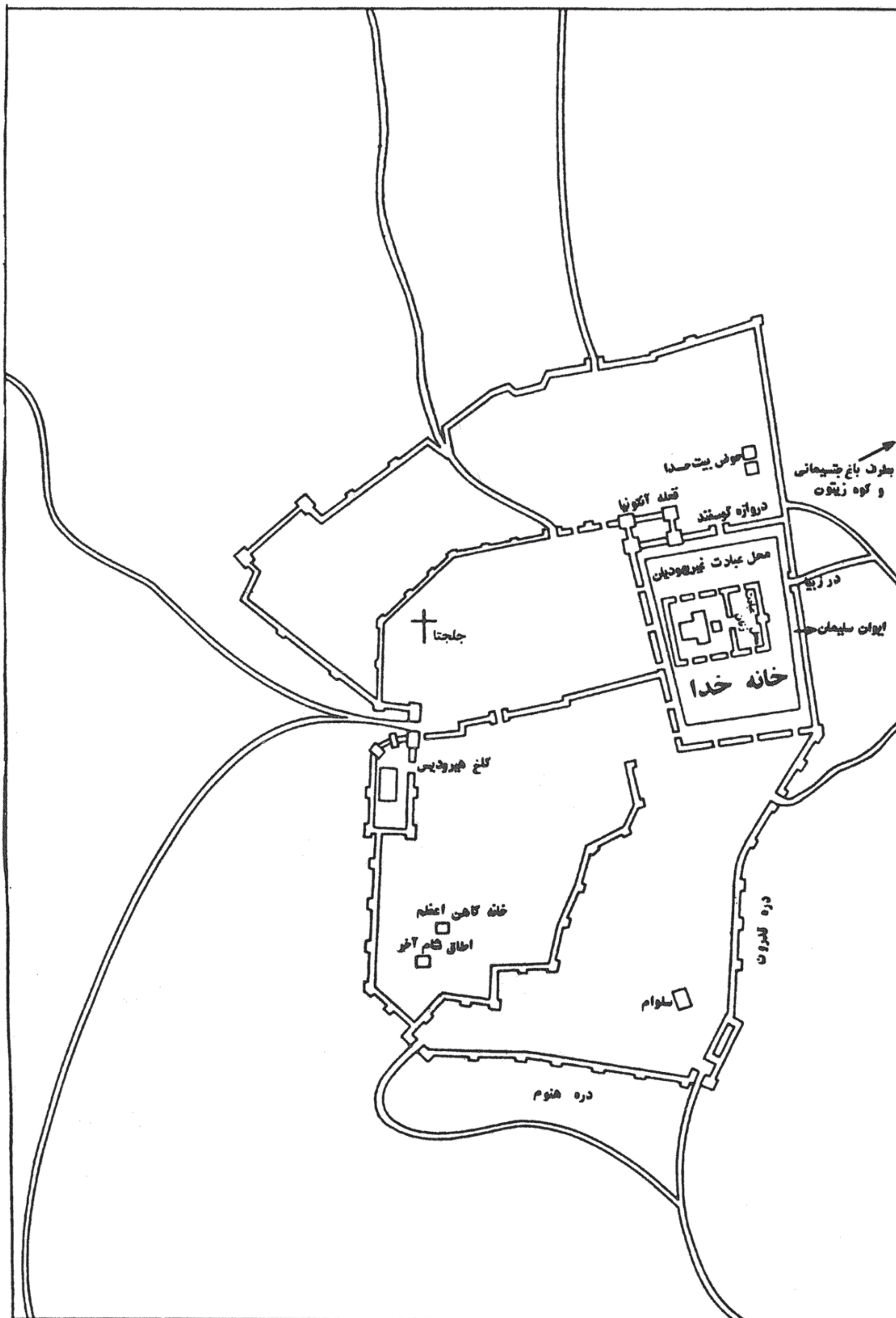
نقشه‌ی فلسطین در زمان ولادت عیسی(ع)



نقشه‌ی فلسطین در دوران نبوت عیسی(ع)



نقشه‌ی اورشلیم در زمان صعود عیسی(ع)



اِنجیل بَرنابا

متنِ کامل

بر اساس نسخه خطی ایتالیایی کتابخانه سلطنتی وین

و نسخه انگلیسی دانشگاه آکسفورد

فهرست تفصیلی انجیل برنابا

فصل ۴۰ـ فریب دادن شیطان مار را و داخل شدن در شکم او و خود را به بهشت در پهلوی حوا رسانیدن و فریب دادن شیطان حوا را و تناول نمودن حوا و آدم(ع) سیب و گندم را به فریب شیطان.

فصل ۴۱ـ برهنه یافتن آدم و حوا خود را بعد از تناول سیب و گندم و شرم نمودن ایشان و پوشانیدن آدم و حوا خودشان را به برگ انجیر برای ستر عورت خودشان و مکالمه‌ی حق تعالی با ایشان و راندن ایشان را از بهشت و مکالمه‌ی حق تعالی با شیطان و دیدن آدم(ع) بر دروازه‌ی بهشت «لا اله الا اللّه محمد رسول‌اللّه(ص)» را و گریستن آدم(ع).

فصل ۴۲ـ سؤال نمودن بعضی از لاوی‌ها و کاتبان از مسیح(ع) که تو کیستی و جواب آن حضرت و ذکر مسیا و اینکه مراد از مسیا حضرت رسول اکرم(ص) است و بَر شدن حضرت مسیح(ع) به کوه طابور با پطرس، یعقوب، یوحنا و برنابا و ظاهر شدن نور عظیمی و مکالمه‌ی مسیح با موسی و ایلیا در آنجا.

فصل ۴۳ـ ذکر مسیا و خبر دادن از آمدن حضرت رسول(ص) و اینکه مسیا از ذریه‌ی اسحاق و داوود نیست؛ بلکه از اولاد اسماعیل است و اینکه عهد خدای با اسماعیل بسته شده نه با اسحاق.

فصل ۴۴ـ ذکر تحریف احبار یهود تورات را و بیان قربانی ابراهیم اسماعیل(ع) را و خبر دادن به آمدن حضرت رسول اکرم(ص) و ذکر مبعوث شدن پیغمبران عظام به روح نبوت محمد(ص) و مکالمه‌ی حضرت مسیح(ع) با محمد(ص).

فصل ۴۵ـ مذمت ریا و ریاکاران.

فصل ۴۶ـ موعظه‌ی حضرت مسیح(ع) قوم را و اعتراض رؤسای کاهنان بر آن جناب که شنبه را نگاه نمی‌دارد و جواب آن حضرت.

فصل ۴۷ـ رفتن یسوع(ع) در سال دوم وظیفه‌ی پیغمبری خود از اورشلیم به نائین و زنده کردن جوانِ بیوه‌زنی را.

فصل ۴۸ـ درگرفتن اختلاف میان مردم در نائین در باب مسیح(ع) که خدای یا پسر خداست یا پیغمبر خداست بواسطه‌ی سپاه روم و رفتن مسیح به

فهرست نشانه‌های اختصاری کتاب‌ها و رسایل عهدقدیم و جدید که در ذیل صفحات این انجیل بدانها اشاره شده است

ار	ارمیای نبی
اس	استیر [=استر]
اش	اشعیای نبی
اع	اعمال‌رسولان
اف	اَفَسُسیان
ام	امثال سلیمان
ایّ	ایوب
تث	تَثنیه
تک	تکوین [=پیدایش]
تی	تیطُس
جا	جامعه‌ی سلیمان
حب	حبقوق نبی
حج	حجی نبی
حز	حزقیال نبی
خر	خروج
دا	دانیال نبی
را	راعوث [=روت]
رو	رومیان
رؤ	رؤیا[=مکاشفه‌ی یوحنا]
زک	زکریای نبی
صف	صَفنیای نبی
عا	عاموس نبی
عب	عبرانیان
عد	[=عدد]اعداد
عز	عزرا
عو	عُوبَدیای نبی
غل	غَلاطیان
فل	فَلیمُون
فی	فیلیپیان
قض	قُضات [=داوران]
کو	کولسیان
لا	لاویان
لو	لوقا
مت	متی
مر	مَرقُس
مرا	مراثی ارمیای نبی
مز	مزامیر داوود
مل	ملاکی نبی
می	میخا [=میکاه نبی]
نا	ناحوم نبی
نح	نَحَمیا
نش	نشیدُالانشاد [=غزلِ غزل‌های سلیمان]
هو	هوشع نبی
یش	یشوع [=یوشع]
یع	یعقوب
یو	یوئیل نبی
یو	یوحنا
یون	یونس نبی
یه	یهودا

۱ای	الایام الاول [= تواریخ ایام اول]
۲ای	الایام دوم [= تواریخ ایام دوم]
۱بط	پطرس اول
۲بط	پطرس دوم
۱تس	تسالونیکیان اول
۲تس	تسالونیکیان دوم
۱تی	تیموتاؤس اول
۲تی	تیموتاؤس دوم
۱صم	سموئیل اول [= صموئیل]
۲صم	سموئیل دوم
۱کو	کوزشوس اول [= قرنتیان]
۲کو	کوزشوس دوم
۱مل	ملوک اول [= پادشاهان]
۲مل	ملوک دوم
۱یو	یوحنای اول
۲یو	یوحنای دوم
۳یو	یوحنای سوم

انجیل صحیح یسوع مسمیٰ به مسیح[1]

(۱)پیغمبر تازه‌ای که فرستاده‌ی خداست بسوی جهان، بحسب روایت برنابا فرستاده‌ی او. (۲)برنابا، فرستاده‌ی یسوع ناصری مسمیٰ به‌مسیح آرزو می‌کند از برای همه‌ی ساکنین زمین اسلام و تسلیه را. (۳)ای عزیز! بدرستی که خدای بزرگ عجیب تفقد نموده است ما را در این روزهای پسین به پیغمبر خود یسوع مسیح، به‌رحمت بزرگ از برای تعلیم؛ و آیاتی که گرفته است آنها را شیطان وسیله‌ی گمراه نمودن بسیاری را به‌دعوی پرهیزگاری، (۴)که بشارت دهندگانند به‌تعلیمی که سخت کفر است: (۵)خوانندگانند مسیح را پسر خدای. (۶)ترک کنندگانند ختنه را که امر کرده است به آن خدای همیشه. (۷)تجویز کنندگانند هر گوشت ناپاک را. (۸)آنان که گمراه شده در شماره‌ی آنها نیز پولس، که سخن نمی‌گویم از او مگر با افسوس. (۹)او باعث است که بسبب او می‌نگارم آن حق را که دیده‌ام و شنیده‌ام در اثنای معاشرت خودم با یسوع، تا اینکه خلاص شوید و گمراه نکند شما را شیطان که هلاک شوید در جزای خدای. (۱۰)بنابراین پس حذر کنید از

۱- عبارت انگلیسی چنین است True Gospel of Jesus Called Christ یعنی انجیل راست عیسی مسمیٰ به‌مسیح(ع).

هر کسی که بشارت می‌دهد شما را به‌تعلیم جـدیدی[۱]، کـه مخـالف
است با آنچه می‌نویسم آن را، تا خلاص شوید، خـلاص ابـدی.
(۱۱)خدای بزرگ با شما باد و حفظ کناد شما را از شیطان و از هـر
شری؛ آمین!

فصل اول

مـژده‌ی حـضرت جبرئیل مریم(ع) را به ولادت مسیح(ع)

(۱)هرآینه، بتحقیق برانگیخت خدای در ایـن روزهـای[۲]
پسین جبرئیل فرشته [۳] را به دوشیزه‌ای که نامیده می‌شد مـریم، از
نسل داوود از سبط یهودا. (۲)در حالی کـه ایـن دخـتر زنـدگانی
می‌کرد بپاکی، بدون هیچ گناهی و منزه بود از ملامت و ملازم نماز
بود با روزه، همانا یک‌روزی تنها بود که ناگاه فـرشته[۴] جـبرئیل
داخل شد بر بستر او. سلام داد به او و گفت: برکت خدای باد بر تو
ای مریم! (۳)پس ترسید آن دختر از ظهور آن فرشته. (۴)لیکن آن
فرشته فـرونشانید تـرس او را و گـفت: مـترس ای مـریم! زیـرا
برخوردار شدی نعمتی را از نزد خدائی که [۵] برگزیده تورا تا مـادر
پیغمبری باشی که مبعوث می‌کند او را بسوی شعب اسرائـیل، تـا
سلوک کنند به شریعت‌های او بااخلاص. (۵)پس پرسید عـذرا:
چگونه من می‌زایم پسری را، درحالی‌که من نمی‌شناسم مردی را؟[۶]
(۶)پس جواب داد فرشته: ای مریم! بدرستی که[۷] خدائی که آفرید
آدم را از غیر انسان، هرآینه قادر است بر ایـنکه بـیافریند در تـو
انسانی را از غیر انسان؛ زیرا هیچ محالی[۸] نـیست نـزد او. (۷)پس
گفت مریم: بدرستی که من دانا هستم به‌اینکه خدای قادر است که

۱– غلا ۱: ۶–۸.
۲– لو ۱: ۲۸
۳– سورة الانذل جبرائل.
۴–انزل جبرئیل علی مریم.
۵ – لو ۱: ۳۰.
۶ - لو ۱ : ۳۴.
۷– اللّه قدیر.
۸– لو ۱ : ۳۷

انجام شود مشیت او. (۸)پس گفت فرشته: بارور شو به پیغمبری که زود است او را یسوع[۱] بخوانی. (۹)پس بازدار از او خَمر و مُسکر و هر گوشت ناپاک را؛[۲] زیرا آن کودک قدوس خداست. (۱۰)پس خم شد مریم بتواضع و می‌گفت: اینک منم کنیز خدای؛ پس بشود برحسب کلمه‌ی تو.[۳] (۱۱)پس فرشته رفت.[۴] (۱۲)اما عذرا تمجید نمود خدای را و می‌گفت: (۱۳)بشناس ای نفس! بزرگواری خدای را. (۱۴)فخر کن ای روح! به‌خدای رهاننده‌ی من. (۱۵)زیرا به‌لطف نگریست پستی کنیز خود را. (۱۶)زود است که مرا بخوانند همه‌ی امت‌ها مبارکه. (۱۷)زیرا خدای توانا[۵]مرا گردانید بزرگ. (۱۸)پس مبارک باد نام قدوس او؛ زیرا رحمت او کشیده می‌شود از گروه به‌گروه از برای آنانکه پرهیز می‌نمایند محرّمات او را. (۱۹)هرآینه دست خود را زورآور نموده، پس برانداخت متکبری راکه از خود خرسند است. (۲۰)هرآینه پائین آورد صاحبان عزت را از کرسی‌هایشان و بلند نمود صاحبان تواضع را. (۲۱)سیر نمود گرسنه را به چیزهای نیکو و برگردانید توانگر را دست خالی. (۲۲)زیرا یاد می‌آورد وعده‌هائی را که وعده داده است ابراهیم و پسرش[۶] راتا ابد.

فصل دوم

خبر دادن جبرئیل یوسف را به آبستنی مریم علیها السلام

(۱)اما مریم چون دانا به مشیت خدای بود و در باطن ترسناک بود از اینکه به غضب درآید طایفه‌اش بر او بواسطه‌ی اینکه آبستن است، و سنگ باران کنند او را که گویا او مرتکب زنا[۷]

۱- لو ۱: ۳۱
۲- قض ۱۸: ۴و۷و لو ۱: ۱۵
۳- لو ۱: ۳۸
۴- لو ۱: ۴۶-۵۵.
۵- اللّٰه عظیم و حافظ.
۶- لو ۲: ۴.
۷- تث ۲۲: ۲۳ و ۲۴.

شده، شوهری از عشیره‌ی[۱] خود برای خود اختیار نمود خوش کردار، که یوسف نام داشت. (۲)زیرا نیکوکار و پرهیزگار بود از محرّمات خدای و تقرب می‌جست بسوی او به‌روزه و نمازها و معیشت خود را به‌کسب دست خود می‌کرد؛ چونکه او نجار بود.[۲] (۳)این همان مردی است که او را عذرا می‌شناخت و او را شوهر خود اختیار کرده بود و کشف کرده بود او را به‌الهام الاهی. (۴)پس چون یوسف نیکوکار[۳] بود عزم نمود –وقتی‌که مریم را آبستن دید– بر دوری کردن از او؛ چونکه پرهیز می‌کرد خدای را. (۵)در[۴] بین اینکه او خواب بود، ناگاه فرشته‌ی خدای او را سرزنش نموده، گفت: (۶)چرا عزم نموده‌ای بر دوری کردن از زن خویش. (۷)پس بدان، بدرستی‌که آنچه در او پیدا گردیده؛ فقط به‌خواست خدای پیدا گردیده. پس زود است که بزاید عذرا پسری. (۸)نیز زود است او را بنامید یسوع. (۹)باز می‌داری از او خَمر و مُسکر و هر گوشت ناپاک[۵] را. (۱۰)زیرا او قدوس خداست از رَحِم مادرش؛ پس بدرستی‌که او پیغمبری است از خدای که فرستاده شده[۶] بسوی دودمان اسرائیل، تا برگرداند یهودیه را بسوی دلش.[۷] (۱۱)و سلوک نماید اسرائیل در شریعت پروردگار، چنانکه او نوشته شده در ناموس موسی.[۸] (۱۲)زود است بیاید با قوّت بزرگی که عطا[۹] می‌فرماید به او خدای. (۱۳)نیز زود است بیاورد آیات بزرگی را که سبب نجات بسیاری بشود. (۱۴)پس چون یوسف بیدار شد از خواب،[۱۰] شکر کرد خدای را و به‌سر برد با مریم در

۱– لو ۲: ۴.
۲– مت ۱۳: ۵۵.
۳– مت ۱: ۱۹.
۴– مت ۱: ۲۰–۲۳.
۵– قض ۱۳: ۴ و ۷ و لو ۱: ۱۵.
۶– اللّه مرسل و در نسخه‌ی انگلیسی: زود است که خدای بفرستد پیامبری را.
۷– لو ۱: ۱۵–۱۷.
۸– خر ۱۶: ۴.
۹– اللّه معطی.
۱۰– مت ۱: ۲۴.

مدت عمرش؛ خدمت کنان خدای را به‌تمام اخلاص.

فصل سوم

ولادت عجیبه‌ی مسیح(ع) و ظهور فرشتگان

(۱)هیرودس در آنوقت پادشاه بود بر یهودیه به‌امر اوغُسطُسِ قیصر. (۲)و پیلاطس حاکم[1] بود در زمان ریاست کهنو تیه از طرف حنان و قیافا.[2] (۳)پس برای اجرای امر قیصر[3] نام نویسی شد همه‌ی عالم. (۴)پس در این هنگام هرکس به‌وطن خود رفته، تقدیم نمودند خود را بحسب اسباط خود تا نام نویسی شوند. (۵)پس مسافرت نمود یوسف از ناصره، که یکی از شهرهای جلیل است، با زن خود در حالی‌که او آبستن بود و رفت بسوی بیت‌لحم، که آن شهر او بود و خود از عشیره‌ی داوود بود، تا نام نویسی شود برای عمل به امر قیصر. (۶)چون به بیت‌لحم رسید در آنجا محل نیافت؛ زیرا شهر کوچک بود و جماعت انبوه و غریب بسیار بودند. (۷)پس در بیرون شهر منزل نمود در جائی که محل‌شبانان قرار داده شده بود. (۸)در هنگامی‌که یوسف در آنجا مقیم بود ایام مریم تمام شد که بزاید. (۹)پس فرا گرفت عذرا را نوری که سخت درخشان بود. (۱۰)آنگاه زائید پسر خود را بدون رنجی.[4] (۱۱)و گرفت او را در آغوش خود. (۱۲)پس از آنکه پیچید او را به قنداقه، گذاشت او را در آخور. (۱۳)زیرا پیدا نشد جائی در کاروانسرا. (۱۴)پس گروه بسیاری از ملایکه آمدند بسوی کاروانسرا به‌طرب و تسبیح‌کنان خدای را و نشر می‌نمودند مژده‌ی سلام را از برای ترسندگان از خدای. (۱۵)و حمد نمودند مریم و یوسف خدای را بر ولادت یسوع و قیام نمودند بر تربیت او

۱- لو ۲: ۴. ۲- لو ۳: ۱ و ۲.
۳- لو ۲: ۱-۷.
۴- در سوره ۱۹ قرآن آمده که زائیدن با درد بود.

با بزرگ‌ترین سروری.

فصل چهارم

بشارت دادن ملائکه شبانان را به ولادت عیسی(ع) و بشارت دادن ایشان بعد از دیدن او

(۱)در آن‌وقت شبانان پاسبانی گله‌ی[۱] خود می‌نمودند به‌عادت خویش. (۲)ناگاه نور درخشانی ایشان را فراگرفت و از میان او فرشته‌ای برآمد که تسبیح خدای می‌کرد.(۳)پس ترسیدند شبانان بسبب این نور ناگهانی و ظهور فرشته. (۴)پس فرو نشانید ترس ایشان را فرشته و گفت: (۵)اینک منم، بشارت می‌دهم شما را به‌خوشی بزرگ. (۶)زیرا بتحقیق متولد شده در شهر داوود طفلی که پیغمبر خداست و زود است فراهم آورد برای خانه‌ی اسرائیل خلاص بزرگی را. (۷)می‌یابید طفل را در آخور با مادر او که خدای را تسبیح می‌کند. (۸)چون این بگفت، حاضر شد گروه بزرگی از ملایکه که خدای را تسبیح گفتندی. (۹)نیز بشارت دادندی نیکان[۲] را به‌سلام. (۱۰)چون ملایکه رفتند، شبانان با هم گفتند: (۱۱)باید برویم به بیت‌لحم و بنگریم کلمه‌ای[۳] را که فرموده است به‌ما او را خدای بواسطه‌ی فرشته‌ی خود. (۱۲)شبانان بسیاری آمدند بسوی بیت‌لحم که طلب می‌نمودند طفلی را که تازگی متولد شده بود. (۱۳)پس یافتند طفل موعود را خوابانیده شده در آخور، برحسب گفته‌ی فرشته. (۱۴)پس سجده کردند برای او و پیشکش کردند برای مادر[۴] آنچه بود با ایشان، و خبر دادند او را به‌آنچه شنیده و دیده بودند. (۱۵)نهان داشت مریم این امور را در دل خود و یوسف نیز شکرگویان بود خدای را. (۱۶)پس برگشتند شبانان به‌گله‌ی خودشان و می‌گفتند به‌هرکس، چه بزرگ است آنچه را که دیده‌اند. (۱۷)آنگاه هراسان شد همه‌ی

۱- لو ۲: ۸-۱۹.
۲- لو ۲: ۱۴.
۳- لو ۲: ۱۵.
۴- مت ۲: ۱۱.

کوه‌های یهودیه. (۱۸)نهاد هر مردی کلمه را در دل خود و می‌گفت: چه خواهد شد این طفل، چه می‌بینی!؟[۱]

فصل پنجم

ختنه‌ی مسیح(ع)

(۱)پس چون تمام شد ایام هشتگانه[۲] برحسب شریعت پروردگار، -چنانکه نوشته شده است در کتاب موسی-[۳] گرفتند یوسف و مریم طفل را و برداشتند او را بسوی هیکل تا ختنه کنند او را. (۲)پس ختنه کردند طفل را و نامیدندنش یسوع -چنانکه فرشته گفته بود، پیش از آنکه بارور بشود در رحم. (۳)پس دانستند مریم و یوسف اینکه طفل[۴] زود است بشود از برای خلاص و هلاک بسیاری. (۴)لهذا پرهیز می‌ورزیدند خدای را و نگهداری طفل می‌نمودند برخوف خدای.

فصل ششم

دیدن سه نفر مجوس ستاره‌ای را در مشرق که هدایت نموده ایشان را به سوی یهودیه و دیدار کردن ایشان مسیح را و...

(۱)چون تولد شد یسوع در زمان[۵] هیرودس پادشاه یهودیه، سه نفر بودند از مجوس در اطراف مشرق که چشم داشتند ستارگان آسمان را. (۲)پس نمایان شد برای ایشان ستاره‌ای که سخت درخشندگی داشت؛ پس از آنجا با هم مشورت کردند و آمدند به یهودیه در حالتی که رهبری می‌نمود ایشان را آن ستاره که جلو روی[۶] آنها می‌رفت. (۳)پس چون رسیدند به اورشلیم، پرسیدند: کجا تولد شده پادشاه یهود؟ (۴)چون بشنید هیرودس این‌را، هراسان شد و همه‌ی مردم شهر مضطرب شدند؛ پس از اینجا جمع نمود هیرودس کاهنان و کاتبان را و گفت: کجا تولد

۱- لو ۱: ۶۵ و ۶۶.
۲- لو ۲: ۲۱ و ۲۲.
۳- لا ۱۲: ۳.
۴- مت ۲: ۹.
۵- مت ۲: ۱-۹.
۶- مت ۲: ۹.

خواهد یافت مسیح؟ (۵)جواب دادند: بدرستی که او متولد خواهد شد در بیت‌لحم؛ زیرا نوشته شده است در نُبی[1] اینطور: و تو ای بیت‌لحم! کوچک نیستی میان رؤسای یهود؛ زیرا زود است برآید از تو تدبیر[2] کننده‌ای که سرپرست شود طایفه‌ی مرا، یعنی اسرائیل را. (۶)آن وقت هیرودس مجوس‌ها را به‌حضور خود طلب نموده و از آمدن ایشان جویا شد. (۷)پس جواب دادند، همانا ستاره‌ای در مشرق رهبری نمود ایشان را بسوی آنجا. (۸)پس از این جهت خوش داشتند که پیشکش کنند هدایا را و سجده نمایند برای این پادشاه تازه‌ای که نمایان شد برای ایشان ستاره‌ی او. (۹)در آن وقت هیرودس گفت: بروید بیت‌لحم و بدقت از این طفل سراغ بگیرید. (۱۰)چون او را پیدا نمودید، بیائید و مرا خبر دهید؛ زیرا من نیز می‌خواهم سجده نمایم برای او. (۱۱)او این را از روی مکر گفت.

فصل هفتم

زیارت مجوس‌ها عیسی(ع) را و رجوع ایشان به وطن خود به امر عیسی(ع) ایشان را در خواب

(۱)رفتند مجوس[3] از اورشلیم. (۲)ناگاه دیدند ستاره‌ای را که ظاهر شده بود برای ایشان در مشرق، جلو روی ایشان می‌رفت. (۳)پس چون آن ستاره را دیدند، مملو شدند از سرور. (۴)وقتی به بیت‌لحم رسیدند و ایشان در بیرون شهر بودند، ستاره را بالای کاروانسرا یافتند، آنجائی‌که یسوع متولد شده بود. (۵)پس مجوس آنجا رفتند. (۶)چون داخل کاروانسرا شدند، طفل را با مادرش یافتند. (۷)پس خم شدند و سجده نمودند برای او. (۸)آنگاه پیشکش کردند مجوس برای او عطرها را با نقره و طلا.

۱- مت ۲: ۵ و ۶ ومی۵: ۲. ۲- مت ۲: ۶.
۳- مت ۲: ۱۰- ۱۲ نیز:← زکایی ساوجی، مرتضی «مغان ستایشگر...» کیهان فرهنگی، ش ۱۴۸. (ویراستار)

(۹)نیز حکایت کردند بر عذرا هر چه را دیده بودند. (۱۰)آنگاه ایشان را میان خواب، طفل تحذیر فرمود از رفتن بسوی هیرودس. (۱۱)پس رفتند در راه دیگر و بازگشتند بسوی وطن خود و خبر دادند به‌آنچه در یهودیه دیده بودند.

فصل هشتم

گریزانیدن مسیح(ع) را به سوی مصر و کشتن هیرودس کودکان را

(۱)چون هیرودس دید که مجوس بازنگشتند بسوی او، گمان نمود که ایشان او را استهزا نمودند.[۱] (۲)پس بربست نیت را بر کشتن طفلی که متولد شده بود. (۳)لیکن وقتی‌که یوسف[۲] در خواب بود، ظاهر شد از برای او فرشته‌ی خدای و گفت: (۴)برخیز بزودی و بگیر طفل و مادرش را و برو بسوی مصر؛ زیرا هیرودس می‌خواهد او را به‌قتل برساند. (۵)پس یوسف برخاست با خوف عظیم و گرفت مریم و طفل را و رفتند بسوی مصر. (۶)پس ماندند در آنجا تامرگ هیرودس، که گمان کرد مجوس او را ریشخند[۳] نموده‌اند. (۷)آنگاه لشکرهای خود را فرستاد تا به‌قتل برساند تمام کودکانی را که تازه متولد شده بودند در بیت‌لحم. (۸)پس لشکرها آمدند و کشتند همه‌ی کودکانی را که بودند در آنجا، چنانکه هیرودس فرمان داده بود. (۹)این هنگام تمام شد کلمات آن پیغمبر که گفته بود: (۱۰)نوحه و گریه در رامَه است. (۱۱)راحیل ندبه می‌کند پسران خود را و هیچ تسلی نیست برای او؛ زیرا موجود نیستند[۴].

۱- مت ۲: ۱۶.
۲- مت ۲: ۱۳ و ۱۴.
۳- مت ۲: ۱۶-۱۸.
۴- مت ۲: ۱۸.

فصل نهم[۱]

ذکر محاجه‌ی یسوع با علما پس از رجوع به یهودیه در سن دوازده سالگی

(۱)و چون هیرودس مُرد[۲] ظاهر شد فرشته‌ی خدای در خواب به یوسف و گفت: (۲)برگرد به یهودیه؛ زیرا مردند آنان که می‌خواستند مرگ طفل را. (۳)پس یوسف گرفت طفل و مریم را –و طفل به‌هفت سال رسیده بود– و آمد به یهودیه، از آنجا که شنیده بود اینکه ارخیلاوس پسر هیرودس حاکم در یهودیه بود. (۴)پس رفت بسوی جلیل؛ زیرا ترسید که در یهودیه بماند. (۵)آنگاه رفتند تا ساکن شوند در ناصره. (۶)[۳] پس بالید طفل در نعمت و حکمت پیش خدای و مردم. (۷)چون رسید یسوع به‌سن دوازده سال، روان شد با مریم و یوسف بسوی اورشلیم تا سجده کند آنجا بر طبق شریعت پروردگار که نوشته شده در کتاب[۴] موسی. (۸)چون تمام شد نمازهایشان برگشتند، پس از آنکه گم کردند یسوع را؛ زیرا ایشان گمان کردند که او به‌وطن بازگشته با نزدیکانِ ایشان. (۹)از این‌رو مریم با یوسف بازگشتند به اورشلیم و سراغ می‌نمودند یسوع را میان خویشان و همسایگان. (۱۰)در روز سوم یافتند کودک را در هیکل، میانه‌ی علما که محاجه می‌فرمود با ایشان در امر ناموس. (۱۱)او بشگفتی درآورد هر کس را به‌سؤال‌ها و جواب‌های خود. هرکس می‌گفت: (۱۲)چگونه داده شده است به مِثلِ این علم را؟ حال آنکه او تازه جوان است و خواندن را نیاموخته![۵] (۱۳)پس ملامت نمود او را مریم و گفت: ای فرزند! چه کاری بود که به ما کردی؟ پس بتحقیق که سراغ نموده‌ایم تو را من و پدرت سه روز، و ما غمگین بودیم. (۱۴)پس جواب داد یسوع: «آیا نمی‌دانی که خدمت به خدای واجب است که مقدم

۱– سورة الحج.
۲– مت ۲: ۱۹–۲۲.
۳– لو: ۴۰–۵۱.
۴– خر ۲۳: ۲۵.
۵– قض ۷: ۱۵ و مت ۱۳: ۴۵.

داشته شود بر[1] پدر و[2] مادر؟» (۱۵)آنگاه یسوع نزول نمود با مادر خود و یوسف در ناصره. (۱۶)پس بود مطیع ایشان را بتواضع و احترام.

فصل دهم[3]

فرا گرفتن یسوع در سن سی سالگی انجیل را بر کوه زیتون از جبرئیل

(۱)چون یسوع رسید به‌سی سال از عمر[4] -چنانکه خبر داد مرا به‌آن خودش- بر کوه زیتون برآمد با مادرش تا زیتون بچیند. (۲)در بین اینکه نماز می‌کرد در ظهر، به‌این کلمات رسید که: «ای پروردگار من به‌رحمت... .» که ناگاه نور تابانی فراگرفت او را و انبوهی که حساب نمی‌شد از ملایکه. می‌گفتند: باید تمجید شود خدای. (۳)پس پیش نمود برای او فرشته جبرئیل کتابی را که گویا آن آینه‌ی درخشانی بود. (۴)پس نازل شد بر دل یسوع چیزی که شناخت به او آنچه را که خدای کرده و آنچه را که خدای گفته و آنچه را که خدای می‌خواهد؛ حتی اینکه هر چیزی برهنه و مکشوف شد برای او. (۵)هرآینه بتحقیق به‌من فرمود: «تصدیق کن ای برنابا! اینکه بدرستی می‌شناسم هر پیغام و هر پیغمبری را، و همه‌ی آنچه می‌گویم آن را همانا بتحقیق آمده است از آن کتاب.» (۶)چون این نمایش جلوه‌گر شد بر یسوع و دانست که او پیغمبری است فرستاده شده بسوی خانه‌ی اسرائیل باز نمود مریم مادر خود را به‌همه‌ی آن و فرمود او را اینکه، مترتب خواهد شد بر این، تحمل مشقت بزرگی از برای مجد خدای و اینکه او نمی‌تواند پس از این به‌سر برد با او و خدمت او نماید. (۷)پس چون مریم شنید این‌را، جواب داد: ای فرزند! بدرستی‌که من خبر داده شده‌ام به‌تمام اینها

۱- لایترک عبادةالله تعالی لاجل خدمتی ابوین منه.

۲- مت ۱۰:۳۷

۳- سورة الانذل الانجیل.

۴- لو۳: ۲۳.

پیش از آنکه متولد شوی؛ پس با مجد باد نام[1] خدای قدوس! (۸)از آن‌روز جدا شد یسوع از مادر خود تا بپردازد به‌وظیفه‌ی پیغمبری خود.

فصل یازدهم

شفا دادن یسوع پیس را و رفتن او به اورشلیم

(۱)چون یسوع فرود آمد از کوه تا برود به اورشلیم، برخورد به پیسی،[2] که به‌الهام الاهی دانست یسوع پیغمبر است. (۲)پس زاری نمود بسوی او و گریه کنان و گفت: ای یسوع، پسر داوود! به‌من رحم کن.[3] (۳)پس جواب فرمود یسوع: «چه می‌خواهی ای برادر که انجام دهم برای تو؟»[4] (۴)پس پیس جواب داد: ای آقا! عطا فرما مرا صحت. (۵)پس سرزنش نمود او را یسوع و فرمود: «بدرستی‌که هرآینه تو کودن هستی. زاری کن بسوی خدائی‌که تو را آفریده[5] است و او عطا می‌فرماید تو را صحت؛ زیرا من مردی هستم مانند تو.»[6] (۶)پس پیس جواب داد: می‌دانم ای آقا که تو انسانی؛ لیکن تو قدوس پروردگاری. پس حالا تو زاری کن بسوی خدای و او عطا می‌فرماید مرا صحت. (۷)پس یسوع آهی کشید و گفت: «ای پروردگار، ای خدای[7] توانا! از برای محبت پیغمبران پاک خود، بهبودی بخش این دردمند را.» (۸)چون گفت این را، بر علیل دست مالید و گفت: «به نام[8] خدای ای برادر بِه شو.» (۹)چون این بفرمود، بِه شد از پیسی خود؛ حتی اینکه جسد پیس او شد مثل جسد طفلی.[9] (۱۰)پس چون پیس این بدید و دانست که او بِه شده، فریاد کرد به‌آواز بلند: بیا اینجا ای اسرائیل!

۱- بسم‌الله.

۲- مر ۱: ۴ و ۵۴.

۳- مر ۱۰: ۴۷.

۴- مر ۱: ۵۱.

۵- الله خالق.

۶- قال عیسی انا بشر مثل انت (منه).

۷- والله علی کل‌شییء قدیر (منه).

۸- باسم الله.

۹- ۲مل ۵: ۱۴.

و بپذیر پیغمبری را که فرستاده او را خدای بسوی تو[1]. (۱۱)پس خواهش نمود از او یسوع و فرمود: «ای برادر! خاموش شو و چیزی مگو.» (۱۲)پس نیفزود آن خواهش مگر بر فریاد او که می‌گفت: اینک او همان پیغمبر است؛ اینک او قدوس خداست. (۱۳)چون شنیدند این کلمات را بسیاری از آنانکه می‌رفتند به اورشلیم، با عجله برگشتند. (۱۴)وقتی داخل شدند در اورشلیم با یسوع، حکایت کردند آنچه را که کرد خدای بواسطه‌ی یسوع.

فصل دوازدهم[2]

نخستین پند او و غرائب آن

(۱)پس مضطرب شد تمام شهر از این کلمات. (۲)و شتاب کردند همه بسوی هیکل تا ببینند یسوع را که داخل آن شد که نماز کند؛ تا اینکه[3] جای بر ایشان تنگ آمد. (۳)پس پیش رفتند کاهنان بسوی یسوع و گفتند: این طایفه می‌خواهد ببیند تو را و بشنود از تو؛ پس بالای این سکو[4] شو. هرگاه عطا فرماید خدای تو را کلمه‌ای، پس تکلم کن به آن به نام پروردگار. (۴)پس بالا شد یسوع به آنجائی که کاتبان عادت داشتند سخن گفتن در آنجا را. (۵)چون اشاره کرد به‌دست، اشاره‌ای برای[5] خاموشی، دهان بگشود و فرمود: (۶)«مبارک است نام خدای پاک که از بخشایش و مهربانی خویش اراده نمود و آفرید آفریدگان[6] خود را تا تمجید نمایند او را. (۷)مبارک است نام خدای[7] پاک که خلق[8] فرمود نور

۱- الله مرسل.
۲- سورة الاسم الله.
۳- مر ۲: ۲.
۴- مت ۴: ۵.
۵- اع ۱۲: ۱۷.
۶- خلق الله کل المخلقاة برحمته و خیره (منه).
۷- بسم‌الله.
۸- ذکر فی الزبور اول خلق‌الله نور محمد کل الانبیاء و اولیاء نور (منه).

جمیع پاکان[۱] و پیغمبران[۲] خود را قبل از همه‌ی چیزها تا بفرستد آنها را برای خلاصی عالم؛ چنانکه تکلم فرموده بواسطه‌ی بنده‌ی خود داوود که فرموده: پیش از ستاره‌ی صبح در روشنی پاکان آفریدم تو را. (۸)مبارک است نام خدای پاک که آفرید فرشتگان را[۳] تا او را خدمت کنند. (۹)مبارک است خدائی که قصاص فرمود و سرافکنده نمود شیطان و پیروان او را که سجده نکردند از برای آنکه دوست داشت خدای اینکه سجده کرده شود برای او. (۱۰)مبارک است نام[۴] خدای پاک که آفرید انسان را از گل[۵] زمین[۶] و گردانید او را قیم بر اعمال خود.[۷] (۱۱)مبارک است نام خدای پاک که راند انسان را از فردوس؛[۹۸] زیرا او نافرمانی کرد فرمان‌های پاکیزه‌ی او را. (۱۲)مبارک است نام خدای[۱۰] پاک که به‌رحمت خود نظر فرمود به‌شفقت به‌اشک‌های آدم و حوا، پدر و مادر جنس بشری. (۱۳)مبارک است نام خدای[۱۱] پاک که قصاص فرمود به‌عدل[۱۲] قابیل را، کشنده‌ی برادرش. فرستاد طوفان را[۱۳] بر زمین و سوزاند سه شهر[۱۴] بدکار را و زد[۱۵] مصر را و غرق نمود فرعون را در[۱۶] بحر احمر[۱۷] و پراکنده نمود جمعیت دشمنان طایفه‌ی خود را و ادب فرمود کافران را و قصاص فرمود غیر توبه‌کاران را. (۱۴)مبارک است نام خدای پاک که به‌رحمت خود شفقت فرمود بر

۱- نورالانبیاء نور رسول‌اللّه.
۲- اسم‌اللّه.
۳- خلق‌اللّه الملائکة (منه).
۴- بسم‌اللّه.
۵- خلق اللّه آدم من الطین (منه).
۶- تک ۲: ۷.
۷- تک ۱: ۲۸.
۸- اللّه ذوانتقام.
۹- تک ۳: ۲۳ و ۲۴.
۱۰- اسم‌اللّه.
۱۱- اللّه ذوانتقام.
۱۲- تک ۴: ۱۱.
۱۳- تک ۷: ۸.
۱۴- تک ۱۹.
۱۵- خر ۷: ۱۲.
۱۶- خر ۱۴: ۲۱-۲۸ و خر ۱۵: ۴ و ۱۹.
۱۷- غرق فرعون فی‌البحرالاحمر.

آفریدگان خود؛ پس فرستاد بسوی ایشان پیغمبران خود را تا راه روند بر حق و نیکوئی او. (۱۵)آنکه رهانید بندگان[۱] خود را از هر شری و عطا فرمود به‌ایشان این زمین را چنانکه وعده فرموده بود پدر ما ابراهیم[۲] و پسر او[۳] را تا ابد. (۱۶)پس عطا فرمود به ما ناموس پاکیزه‌ی خود را بر دست بنده‌ی خود موسی، تا نفریبد ما را شیطان. برتری داد ما را بر همه‌ی طوایف.[۴](۱۷)لیکن ای برادران! چه کنیم امروز تا مجازات نشویم بر گناهان خود؟» (۱۸)پس در آن هنگام[۵] سرزنش نمود یسوع طایفه را به‌سخت‌ترین درشتی؛ زیرا ایشان فراموش نموده بودند کلمه‌ی خدای را و سپرده بودند خودشان را به غرور تنها. (۱۹)سرزنش نمود کاهنان را بجهت اهمال ایشان خدمت خدای را، و بجهت حرص ایشان. (۲۰)سرزنش فرمود نویسندگان را؛ زیرا ایشان تعلیم داده بودند تعلیم‌های فاسد را و ترک نموده بودند شریعت خدای را. (۲۱)سرزنش فرمود علما را؛ زیرا ایشان باطل نموده بودند شریعت خدای را بواسطه‌ی تقلیدهاشان. (۲۲)پس تأثیر نمود کلام یسوع در طایفه؛ تا آنجا که ایشان همه به گریه درآمدند؛ از کوچک‌شان تا بزرگِ‌شان و استغاثه می‌نمودند رحمت او را و زاری می‌نمودند بسوی یسوع تا دعا کند برای ایشان. (۲۳)مگر کاهنان و رؤسای ایشان، آنانکه نهان داشتند در آن روز عداوت با یسوع را؛ زیرا او اینگونه تکلم فرمود بر ضد کاهنان و کاتبان و علما؛ پس مصمم شدند بر قتل او.[۶](۲۴)لیکن ایشان سخن نگفتند به کلمه‌ای از ترس طایفه، که او را قبول نمودند به پیغمبری خدای. (۲۵)بلند

۱- اللّٰه منجی.
۲- لو ۱: ۵۵.
۳- ای اسمعیل.
۴- تث ۲۸: ۱۳.
۵- مت ۲۳: ۱۳-۳۳.
۶- مت ۲۱: ۴۶ و مر ۱۲: ۱۲ و یو ۱۱: ۵۳.

کرد یسوع دست‌های خود را بسوی پروردگار[۱] و دعا نمود. (۲۶)پس گریستند طایفه و گفتند: چنین باشد ای پروردگار، چنین باشد! (۲۷)چون به‌آخر رسید دعا، فرودآمد یسوع از هیکل و سفرکرد همان روز از اورشلیم با بسیاری از آنانکه پیروی او نمودند. (۲۸)پس سخن گفتند کاهنان در میان خودشان به‌بدی درباره‌ی یسوع.

فصل سیزدهم[۲]

ترس و نماز یسوع و تسلیت جبرئیل او را

(۱)چون گذشت بعضی روزها و یسوع دانا بود بروح، رغبت کاهنان را، برآمد بر کوه زیتون تا نماز گزارد. (۲)پس از آنکه صرف نمود همه‌ی شب را در نماز،[۳] یسوع دعا کرد در صبح در حالتی‌که می‌گفت: (۳)«ای پروردگار من! بدرستی که دانایم به‌اینکه کاتبان، بغض من می‌ورزند. (۴)کاهنان مصمّم‌اند بر قتل من؛ من بنده‌ی توام. (۵)از برای این ای پروردگار و خداوند توانای مهربان![۴] بشنو به‌رحمت، دعاهای بنده‌ی خود را. (۶)بِرَهان مرا از دام‌های ایشان؛ زیرا توئی رهاننده‌ی من. (۷)تو می‌دانی ای پروردگار من، اینکه منم بنده‌ی تو و تو را طلب می‌کنم ای پروردگار من! و کلمه‌ی تو را تکلم می‌نمایم. (۸)زیرا کلمه‌ی تو حق[۵] است و آن دوام دارد تا ابد.» (۹)چون تمام کرد یسوع این کلمات را، ناگاه فرشته‌ی جبرئیل بتحقیق آمد بسوی او و گفت: (۱۰)مترس ای یسوع! زیرا هزار هزار از آنان که ساکنند بالای آسمان، نگه‌داری می‌نمایند جامه‌های تو را. (۱۱)نخواهی مرد تا کامل شود هر چیزی و برسد جهان نزدیکِ پایان. (۱۲)پس افتاد

۱- اللّٰه سلطان.
۲- سورة الامن.
۳- لو ۶: ۱۲.
۴- اللّٰه سلطان قدیر و الرحمن و سلام.
۵- یو ۷: ۱۷.

یسوع به روی بر زمین و گفت: (۱۳)«ای خداوند و پروردگار بزرگ![1] چه بزرگ است رحمت تو برای من. (۱۴)چه بدهم تو را ای پروردگار من! در مقابل آنچه احسان فرموده‌ای آن را به من.»[2] (۱۵)پس جواب داد فرشته جبرئیل: برخیز ای یسوع! به‌یاد آور ابراهیم را که می‌خواست پیش کند فرزند یکدانه‌ی خود[3] اسماعیل[4] را قربانی برای خدای تا تمام شود کلمه‌ی خدای. (۱۶)پس چون کارد توانا نشد بر ذبح فرزند او، پیش نمود از روی عمل به‌کلمه‌ی من گوسفندی را. (۱۷)پس بر تو باد اینکه پیش بکنی آن را ای یسوع! خدمتکار خدای. (۱۸)پس جواب داد یسوع: «می‌شنوم و فرمان می‌برم. (۱۹)لیکن کجا می‌یابم گوسفندی را و نیست با من پولی و جایز نیست دزدی آن.» (۲۰)پس راهنمائی نمود او را آن‌وقت فرشته بر گوسفندی[5] و پیش نمود آن را یسوع حمدکنان و تسبیح کنان برای خدایِ ممجَّدِ تا ابد.

فصل چهاردهم[6]

انتخاب یسوع دوازده شاگرد را بعد از چهل روز روزه گرفتن

(۱)فرود آمد یسوع از کوه و عبور نمود تنها و شبانه به جانب اقصی، از کناره‌ی رود اردن. (۲)روزه داشت چهل روز و چهل شب و نخورد چیزی را نَه شب و نَه روز.[7] زاری‌کنان بود همیشه بسوی پروردگار برای خلاص طایفه‌ی خود که فرستاده است او را خدای بسوی ایشان.[8] (۳)پس چون چهل روز به سر رفت، گرسنه شد. (۴)ظاهر شد بر او این زمان شیطان و تجربه نمود او را به‌کلمات بسیاری. (۵)لیکن یسوع راند او را با نیروی

۱- اللّٰه سلطان وهاب اللّٰه اکبر.
۲- مز ۱۱۶: ۱۲.
۳- ذکر اسمعیل قربان.
۴- یذکر الکاتب علی‌الدوام اسماعیل ابناللموعد بدلا من اسحق.
۵- تک ۲۲: ۱۳.
۶- سورة المائدة.
۷- مت ۴: ۱-۱۱.
۸- اللّٰه مرسل.

کلمات خدای. (۶)پس چون شیطان رفت، فرشتگان آمدند و تقدیم نمودند برای یسوع هرآنچه محتاج بود.[۱] (۷)اما یسوع پس برگشت به‌نواحی اورشلیم و یافتند او را طایفه بار دیگر به‌خوشی بزرگ. (۸)آنگاه خواهش نمودند از او که بماند با ایشان؛ زیرا کلمات او مثل کلمات کاتبان نبود، بلکه اثرکننده[۲] بود؛ زیرا آنها تأثیر کرد در دل. (۹)پس چون یسوع دید گروهی کـه بـرگشتند بسـو ی او تـا در شریعت خدای سلوک نمایند گروه بسیاری است، به‌کوه[۳] بالا رفت و بماند تمام شب به نماز. (۱۰)چون خورشید طالع شد، فرود آمد از کوه و دوازده نفر انتخاب فرمود که ایشان را رسولان نـامید، کـه یکی از ایشان یهوداست که به دار زده شد. (۱۱)اما اسامی ایشان ایـن‌است:[۴] (۱۲)انـدریاس [= أَنـدراوُس] و بـرادرش پُـطرُس شکارگر. (۱۳)و[۵]برنابا که این را نوشته، با متی که باجگیر بـود و می‌نشست برای گردآوردن باج. (۱۴)یوحـنا و یـعقوب، پـسران زبدی. (۱۵)تدی [= تداوس] و یهودا. (۱۶)برتولما [= برتولماوس] و فیلُّپس. (۱۷)یعقوب و یهودای اسخریوطی خیانتکار. (۱۸)پس بر اینان آشکارا می‌نمود پیوسته اسرار الهـیه را. (۱۹)امـا یهـودای اسخریوطی پس او را وکیل قرار داد بـرآنـچه داده مـی‌شد بـرای صدقات، که او پس می‌ربود ده یک را از هر چیزی.[۶]

فصل پانزدهم

معجزه‌ی مسیح در عـروسی و شـراب نمودن آب

(۱)چون عید[۷] مظال نـزدیک شـد، تـوانگـری یسـوع و

۱- انزل مائدة علی عیسی ذکر (منه).

۲- مت ۷: ۲۸ و ۲۹ و مر ۱: ۲۲.

۳- لو ۶: ۱۲.

۴- مت ۱۰: ۲-۵ و مر ۳، ۱۶-۱۹ و لو ۶ - ۱۴ - ۱۶.

۵- «توما و سمعان غیور» انداخته شده به جای آن دو نفر «برنابا و تدی» آمده.

۶- یو ۲: ۱ـ ۱۱

۷- عید مظال عید سایبانهای یهود است. تث ۱۶: ۳.

شاگردانش و مادرش را دعوت نمود به‌عروسی؛[۱] (۲)پس یسوع رفت. (۳)در بین اینکه در طعام بودند خَمر تمام شد. (۴)پس مادر یسوع با او حرف زد و گفت: ایشان سیرابی ندارند. (۵)پس یسوع جواب داد: «مرا چه کار است در این ای مادر!» (۶)پس مادرش به‌خادمان سفارش کرد که اطاعت نمایند یسوع را در هر چه او امر می‌فرماید ایشان را به آن. (۷)در آنجا شش قدحِ سنگی برای آب بود، بر حسب عادت اسرائیل که تطهیر می‌نمودند خویش را برای نماز. (۸)پس یسوع فرمود: «این قدح‌ها را پر از آب کنید.» (۹)خدمتکاران چنان کردند. (۱۰)آنگاه یسوع به‌ایشان فرمود: «به نام خدای بنوشانید به‌دعوت شدگان.» (۱۱)پس خدمتکاران پیش کردند به‌مدیر مجلس که سرزنش نمود به پیروان و گفت: (۱۲)ای خدمتکاران خسیس! چرا شراب نیکو را نگه داشتید تا حال؟ زیرا معرفت نداشت چیزی را از آنچه یسوع کرده بود. (۱۳)پس جواب دادند خدمتکاران: یافت می‌شود اینجا مردی که قدوس خداست؛ زیرا او از آبْ شراب به‌عمل آورده. (۱۴)گویا او در مجلس گمان کرد که خدمتکاران مستند. (۱۵)اما آنانکه نشسته بودند پهلوی یسوع، پس چون حقیقت را دیده بودند، از سر سفره جَستند و او را در میان گرفتند و می‌گفتند: حقاً که تو قدوس خدای و پیغمبر راستگوی فرستاده شده بسوی ما از خدای هستی. (۱۶)این زمان شاگردانش به او ایمان آوردند. (۱۷)بسیاری به‌خود آمدند و گفتند: (۱۸)حمد[۲] خدائی را که آشکار نمود رحمتی را برای اسرائیل و تفقد فرمود خانه‌ی یهودا را به‌محبت خویش؛ مبارک است نام اقدس او.

۱- یو ۲: ۱ و ۲.

۲- الحمدالله.

فصل شانزدهم[1]

تعلیمات مسیح به شاگردان در خصوص بازگشتن از زندگی بد

(۱)جمع نمود یک روزی یسوع شاگردان خود را و رفت بر فَراز کوه.[2] (۲)چون آنجا نشست، شاگردان نزدیک او شدند. دهان خویش بگشود و تعلیم داد ایشان را و گفت: (۳)«بزرگ است نعمت‌هائی که اِنعام فرموده است آنها را خدای[3] بر ما؛ پس از آنجا ثابت شد بر ما؛ اینکه عبادت نمائیم او را به اخلاص دل. (۴)چنانکه شراب تازه نهاده می‌شود در خمرهای تازه،[4] همچنین ثابت می‌شود بر شما اینکه باشید مردمان تازه، هرگاه بخواهید که فراگیرید تعلیم‌های جدیدی را که زود است از دهان من برآید. (۵)حق می‌گویم به شما؛ همچنانکه فراهم نمی‌آید برای انسان اینکه نظر نماید به‌چشم خود آسمان و زمین را با هم در زمان واحد، پس همچنان محال است او را اینکه دوست بدارد خدای را و جهان را.[5] (۶)هرگز هیچ مردی نمی‌تواند که خدمت نماید دو آقا[6] را که یکی از آنها دشمن باشد آن دیگر را؛[7] زیرا هرگاه دوست داشت تو را یکی از آنها، دشمن خواهد داشت تو را آن دیگر. (۷)پس همچنین می‌گویم به‌شما حق را. بدرستی‌که شما نمی‌توانید اینکه خدمت کنید خدای را و جهان را. (۸)زیرا جهان نهاده شده است در نفاق و طمع و خباثت.[8] (۹)به همین جهت نخواهید یافت راحتی در عالم؛ بلکه در عوض خواهید یافت مشقت و زیان. (۱۰)حال که چنین است، پس عبادت نمائید خدای را و حقیر بشمارید جهان را. (۱۱)زیرا از

۱- سورة ترک الدنیا. ۲- مت ۵: ۱.
۳- نعمة اللّه اکبر. ۴- مت ۹: ۱۷.
۵- مثلا فی بنی‌آدم عینان لکن لایمکن أن ینظر الی السماء و الارض فی حالة واحدة وکذلک لایمکن ان تجمع محبة اللّه و محبةالدنیا فی حاله الواحد. (منه)
۶- مت ۶:۲۴ و لو ۱۶: ۱۳.
۷- لایمکن العبدان یخدم سیدین عدوین احدهما الآخر وکذلک لایمکن ان یخدم العبد الدنیا و اللّه تعالی. (منه) ۸- ۱یو ۵: ۱۹.

من راحت خواهید یافت برای روان‌های[1] خود. (۱۲)گوش دهید کلام مرا؛ زیرا من سخن می‌گویم با شما براستی. (۱۳)خوشا به‌حال آنان که نوحه می‌نمایند براین زندگانی؛ زیرا ایشان تسلی خواهند یافت[2]. (۱۴)خوشا به‌حال بینوایانی که[3] روی می‌گردانند به حق از لذت‌های جهان؛ زیرا ایشان زود است که متنعم شوند به لذایذ ملکوت خدای. (۱۵)خوشا به‌حال آنانکه می‌خورند بر مائده‌ی خدای؛[4] زیرا فرشتگان زود است به‌خدمتشان قیام نمایند. (۱۶)شما مسافرانید مانند سیاحان. (۱۷)آیا سیاح می‌گیرد از برای خود، در راه قصرها و مزرعه‌ها و غیر آنها از اموال دنیا را؟ (۱۸)پس نه چنان است، نه چنان است؛ لیکن سیاح برمی‌دارد چیزهای سبکِ با فایده و منفعت را در راه. (۱۹)پس این باید مَثَل باشد برای شما. (۲۰)هرگاه دوست دارید مَثَل دیگری را، بدرستی بجهت شما بیان کنم تا بکنید هر چه را می‌گویم. (۲۱)سنگین مسازید دل های خود را به‌خواهش‌های جهانی که بگوئید: می‌پوشاند[5] ما را و اطعام می‌نماید ما را. (۲۲)بلکه نظر کنید به شکوفه‌ها و درختان و پرندگان، که پوشانیده است آنها را خدای و غذا داده است پروردگارِ[6] ما به‌بزرگواری، که اعظم است از تمام بزرگواری سلیمان. (۲۳)خدائی‌که[7] آفریده است شما را و خوانده است شما را بسوی خدمت خود، او قادر است بر اینکه غذا بدهد شما را. (۲۴)آنکه فرود آورد منّ[8] را از آسمان[9] بر قوم خود اسرائیل چهل سال در بیابان و نگهداری نمود جامه‌های ایشان را از اینکه کهنه یا پوسیده

۱- مت ۱۱: ۲۹.
۲- مت ۵: ۴.
۳- مت ۵: ۳.
۴- مت ۵: ۶.
۵- مت ۶: ۲۵.
۶- اللّه خالق و رازق اللّه سلطان.
۷- اللّه قدیر اللّه رازق.
۸- تث ۸: ۳ - ۱۶. غذائی که خداوند در بیابان برای بنی‌اسرائیل فرو فرستاد. (مترجم)
۹- منوا او سلوان ذکر (منه).

شود.[۱] (۲۵)آنان که بودند ششصد و چهل هزار مرد،[۲] غیر از زنان و کودکان. (۲۶)حق می‌گویم برای شما اینکه آسمان و زمین تضعیف می‌شوند[۳] مگر اینکه رحمت او ضعیف نمی‌شود برای آنانکه پرهیز مـــی‌نمایند او را.[۴](۲۷)تـوانگـران جـهان، ایشــان در وسـعتشان گرسنگانند و زود است هلاک شوند.[۵] (۲۸)توانگـری ثـروت او زیاد شد؛[۶] پس گفت: چه کنم ای نفس! (۲۹)بدرستی‌که من خراب می‌کنم انبارهای خود را؛ زیرا آن کوچک است و انبار دیگری بنا می‌کنم بزرگ‌تر از آن؛ پس به‌آرزوی خود ای نفس خواهی رسید. (۳۰)بـــدرستی کـــه حـسرت زده شـد؛ زیـرا همــان شب مـرد. (۳۱)هرآینه بتحقیق واجب بود بر او مهربانی نمودن بر مسکـین و اینکه بگرداند از برای خود دوستانی از صدقات اموال ظلم در این عالم؛ زیرا آنها [یـعنی صـدقات] گـنج‌ها بـیاورند در عـالم آسمان. (۳۲)بگوئید مرا از فضل خود، هرگاه بنهید درهم‌های خـود را در بانک باجگیری که عطا نماید شما را ده برابر و بیست برابر. آیا پس عطا نمی‌کنید به‌چنین کسی هر آنچه دارید؟ (۳۳)لیکن حق می‌گویم به‌شما که همانا آنچه بدهید و ترک کنید بـرای محـبت خـدای، زود است که پس بگیرید او را صـد بـرابـر، بـا حـیات[۷] جـاودانی.[۸] (۳۴)پس حال نظر کنید که چه اندازه واجب است بـر شما ایـنکه خشنود باشید در خدمت خدای.»

۱- تث ۸: ۴.
۲- خر ۱۲: ۳۷ عد ۱: ۴۶ و ۱۱: ۲۱.
۳- مر ۱۳: ۳۱.
۴- اقول لک هذا الکلام حق ینهدم السماء و الارض واما من یخاف اللّٰه لاینقطع رحمةاللّٰه علیه ابداً (منه).
۵- یع ۵: ۱.
۶- لو ۳: ۱۶-۲۰.
۷- اقول لکم الحق ما اعطیتم فی سبیل اللّٰه من الاشیاء اعطی کم اللّٰه تعالی فی مقابلته ماءة خیراً (منه).
۸- مت ۱۹: ۲۹.

ظاهر ساختن بی‌ایمانی مسیحیین را و ایمان صحیح مؤمن را

فصل هفدهم[۱]

(۱)چون یسوع این بفرمود فیلُّپِس گفت: بدرستی‌که ما راغبیم در خدمت خدای؛ لیکن ما نیز میل داریم تا خدای را[۲] بشناسیم. (۲)زیرا اشعیای پیغمبر فرمود: حقاً بدرستی‌که تو هرآینه ای خداوند![۳] در[۴] پرده هستی. (۳)فرموده است خدای بنده‌ی خود موسی را: منم آنکه او منم.[۵] (۴)یسوع جواب داد: «ای فیلُّپِس بدرستی که خدای صلاح است و هیچ صلاحی به‌غیر او نیست. (۵)بدرستی‌که خدای موجود است و بدون او وجودی نیست. (۶)بدرستی‌که خدای حیات است و بدون او زنده‌ها[۶] نیستند. (۷)او بزرگ است؛ حتی اینکه در بر دارد همه را و او در همه جاست. (۸)او تنهاست و همسری ندارد. (۹)وجود او نه آغاز دارد، نه انجام؛[۷] لیکن او برای هر چیزی آغازی قرار داده و زود است که قرار دهد از برای هر چیزی پایان.[۸] (۱۰)نه پدر دارد نه مادر. (۱۱)نه پسران دارد، نه برادران و نه معاشران.[۹] (۱۲)چون خدای را جسم نیست، پس او نمی‌خورد و نمی‌خوابد و نمی‌میرد و نه راه می‌رود و نه حرکت می‌کند. (۱۳)لیکن وجود او همیشه است تا ابد، بدون شبیه بشری.[۱۰] (۱۴)زیرا او صاحب جسد نیست و

۱- هذا سورة الاخلاص. عبارت انگلیسی در اول این فصل چنین است:

In this chapter is clearly perceived the unbelief of christians, and the true faith of Mumin.

۲- یو ۱۴: ۶.
۳- اللّه خفی.
۴- اش ۴۵: ۱۵.
۵- خر ۳: ۱۴.
۶- اللّه واحد لا کف له حق سبحانه و تعالی خیر الاخیر الاهو وکذللک حیوته و ذاته.
۷- اللّه اکبر اللّه قدیم و باق.
۸- لا او للّه (لا اول للّه) و لا آخر له اما خلق لکل شییء اولاً و آخراً.
۹- اللّه تعالی لا اباً له و لا ام له و لا ولد له لا اخ له و لا شریک به و لا بدن له لاجل هذا لا یئکل! و لا ینام و لا یموت و لا یذهب و لا یتحرک لکن قائم ابداً منزه من کل مخلقات و لا مرکب له و لا یترکب من‌الاشیاء لکن لطیف بالذات (منه).
۱۰- اللّه قائم و باق و سبحان و لطیف و خیر ذوانتقام و غفور (منه).

مرکّب نیست و مادی نیست و بسیط ترینِ بسایط است.[۱] (۱۵)او بخشنده‌ای است که دوست نمی‌دارد مگر بخشش را. (۱۶)و او عادل است، به‌اندازه‌ای که هرگاه او قصاص نماید یا گذشت بفرماید، پس ازآن گزیری نیست. (۱۷)باختصار تو را می‌گویم ای فیلُّپِس! بدرستی‌که ممکن نیست تو را اینکه ببینی او را و بشناسی او را بر زمین، شناسائی تمام. (۱۸)لیکن تو زود است ببینی او را در مملکت خودش تا ابد؛ آنجائی که بشود قوام سعادت ما و مجد ما.» (۱۹)پس گفت فیلُّپِس: چه می‌گوئی ای آقا! حقاً هرآینه در اشعیا نوشته شده است، که همانا خدای پدر ماست؛[۲] پس چگونه او را فرزندان نباشد؟ (۲۰)یسوع جواب داد: «بدرستی‌که در اشعیا نوشته شده است مَثَل‌های بسیاری که نباید بگیری آن را به‌لفظ؛ بلکه باید گرفت آن را به معنی. (۲۱)زیرا همه‌ی پیغمبران که به یکصد و چهل و چهار هزار می‌رسند، آنان‌که فرستاده ایشان را[۳] خدای بسوی جهان، بتحقیق سخن رانده‌اند به معماها و به‌تاریکی. (۲۲)لیکن زود است بیاید بعد از من لقای[۴] همه‌ی پیغمبران و پاکان؛ پس او تابان[۵] شود چون نور بر تاریکی‌های همه‌ی آنچه پیغمبران فرموده‌اند. (۲۳)زیرا او رسول خدای[۶] است.» (۲۴)چون این بفرمود یسوع، آهی کشید و فرمود: (۲۵)«رأفت‌نما به اسرائیل ای خدای[۷] و به شفقت نظر کن بر ابراهیم و بر ذریه‌ی او تا خدمت کنند تو را به‌اخلاص.» (۲۶)پس شاگردانش جواب دادند: چنین باد ای پروردگار.[۸] (۲۷)یسوع فرمود: «حق می‌گویم شما را، بدرستی‌که کاتبان و علما بتحقیق باطل نموده‌اند شریعت[۹] خدای را به

۱- اللّٰه لا تدرکه الابصار منه.
۲- اش ۶۳: ۱۶ و ۶۴: ۸.
۳- اللّٰه مرسل.
۴- مر ۷: ۱۳.
۵- قال عیسی بن مریم سیجیء من بعدی نور الانبیاء و اولیاء (منه).
۶- رسول‌اللّٰه.
۷- اللّٰه الرحمن اللّٰه کریم.
۸- اللّٰه سلطان.
۹- مر ۷: ۱۳.

نبوت‌های دروغِ[1] خود که مخالف است با نبوت‌های پیغمبران راستگوی خدای.[2] (۲۸) بجهت این غضب فرمود خدای بر خانه‌ی اسرائیل و بر این گروه کم ایمان.» (۲۹) پس شاگردان گریستند برای این کلمات و گفتند: رحم کن ما را ای خدای![3] رأفت[4] کن بر هیکل و بر شهر مقدس و گرفتار مکن او را به حقارت امت‌ها، تا حقیر نشمارند عهد تو را. (۳۰) پس یسوع گفت: «چنین باد ای پروردگار و خداوند پدران[5] ما!»

فصل هیجدهم[6]

بد رفتاری روزگار به خدمتکاران خدای و حمایت خدای از ایشان

(۱) پس از آنکه یسوع این سخنان را گفت، فرمود: «شما خود نیستید که مرا اختیار نموده‌اید؛[7] بلکه من شما را اختیار نموده‌ام تا شاگردان من باشید. (۲) پس هرگاه جهان شما را دشمن بدارد؛ حقاً که شما شاگردان من خواهید[8] بود. (۳) زیرا جهان همیشه دشمن بندگان و خدمتکاران خدای بوده. (۴) به یاد آورید پیغمبران پاک را که ایشان را جهان به‌قتل رسانیده. (۵) چنانکه در ایام ایلیا[9] اتفاق افتاد وقتی که ایزابل ده هزار پیغمبر را به‌قتل رسانید؛ حتی اینکه با مشقت نجات یافت ایلیای مسکین و هفت هزار از فرزندان پیغمبران[10] که پنهان کرده بود ایشان را سردار لشکر اخاب. (۶) فریاد از جهان بدکار که خدای را نمی‌شناسد. (۷) در این

۱– اللّٰه قهار.
۲– الیهود و یحرفون الکلم من مواضعه منه هذا وبعده النصار هذا انا شهید و هذا الکتاب یحرفون أکلم فی الانجیل.
۳– دا ۹: ۱۶.
۴– اللّٰه الرحمن.
۵– سلطان اللّٰه آبائنا.
۶– سورة توکیل.
۷– یو ۱۵: ۱۶
۸– یو ۱۵: ۱۹.
۹– فی زمان الیاس یقتل الیهود عشرة آلاف الانبیاء بغیر الحق. (منه)
۱۰– مل ۱۸۱: ۴ و ۱۳ آنجا عدد صد است وشاید هفت هزار از ۱ مل ۱۹: ۱۸.

صورت مترسید شما؛[1] زیرا موهای سرهای شما شمرده شده تا هلاک نشوید. (۸)نظر نمائید به گنجشک خانگی و پرندگان دیگر که نمی‌ریزد پری از آنها بدون خواست خدای. (۹)آیا توجه می‌نماید [2]خدای به‌پرندگان بیشتر از توجه او به‌انسان که بجهت او آفریده است هر چیزی را؟ (۱۰)آیا اتفاق می‌افتد که انسانی به کفش‌هایش بیشتر توجه داشته باشد از فرزند خود؟ (۱۱)نه چنین است؛ پس نه چنین است. (۱۲)آیا [3]واجب نیست بر شما اینکه گمان برید به‌طریق اولی که خدای، شما را مهمل نمی‌گذارد و حال آنکه او توجه به‌پرندگان دارد؟ (۱۳)لیکن چرا من سخن از پرندگان بگویم؛ بلکه برگ درختی نیز نمی‌ریزد بدون خواست خدای.[4] (۱۴)باور کنید مرا؛ زیرا به شما حق می‌گویم، که جهان خواهد ترسید از شما هرگاه نگاه‌دارید کلام مرا. (۱۵)زیرا هرگاه از رسوائی و بدکاری خود نمی‌ترسید، هرآینه شما را دشمن نمی‌داشتت؛ لیکن از رسوائی خود می‌ترسد و از این جهت دشمن می‌دارد شما را و زحمت [5]می‌دهد شما را. (۱۶)پس هرگاه ببینید که جهان خوار شمارد کلام شما را، پس غمگین مشوید؛ بلکه تأمل کنید که چگونه بی‌اعتنائی کرده خدای را و او از شما بزرگ‌تر است. اعتنا نکرده او را جهان، حتی اینکه حکمتِ او را جهالت پنداشته. (۱۷)پس چون خدای با جهان مدارا [6]به‌صبر می‌نماید، چرا شما غمگین می‌شوید از خاک و گِل زمین؟ (۱۸)آنگاه با صبرتان[7] مالک خواهید شد خودتان را. (۱۹)هرگاه کسی به رخساره‌ی شما سیلی بزند رخساره‌ی دیگر را

۱- مت ۱۰: ۲۸-۳۰ و لو ۱۲: ۵۱-۵۷.
۲- اللّٰه وکیل و حافیظ. ۳- اللّٰه رب.
۴- لا یسقط ورق من‌الشجر الا بارادة اللّٰه تعالی (منه).
۵- الدنیا لا تحب عباداللّٰه الاخیار لانهاخاقت واو شاقبها (یکشفوا شقاوتها؟) و تقصد للعباد ان تصب البلاء و الضرر (منه). ۶- اللّٰه صبر "صبور؟" اللّٰه علیم.
۷- لو ۲۱: ۱۹.

برای او بگیرید تا سیلی بزند.[۱] (۲۰)بدی را به بدی[۲] جزا ندهید؛ زیرا این کاری است که بدترینِ همه‌ی حیوانات می‌کند. (۲۱)لیکن بدی را به‌خوبی مجازات کنید[۳] و دعا کنید برای خدای بجهت کسانی‌که شما را دشمن می‌دارند.[۴] (۲۲)آتش به‌آتش خاموش نمی‌شود؛ بلکه با آب خاموش می‌شود. از برای این می‌گویم شما را که به‌بدی غلبه منمائید بر بدی؛ بلکه به‌خوبی غلبه نمائید.[۵](۲۳)نظر نمائید خدای را که[۶] قرار داده آفتاب خود را، که طالع می‌شود بر نیکوکاران و بدکاران[۷] و همچنین است باران. (۲۴)همچنین واجب است بر شما که خوبی کنید با همه؛ زیرا در ناموس نوشته شده است: قدیس باشید؛ زیرا من، پروردگار شما قدوسم.[۸] پاک شدگان[۹] باشید؛ زیرا من پاکم. کامل باشید؛ زیرا من[۱۰] کاملم.[۱۱] (۲۵)حق می‌گویم به شما، بدرستی که خدمتکاری که در پی خشنود نمودن آقای خود می‌باشد، جامه‌ای نمی‌پوشد که نفرت نماید از او آقای او. (۲۶)جامه‌های شما همان ارادت و محبت شماست. (۲۷)پرهیز کنید در این صورت از اینکه اراده نمائید یا دوست بدارید چیزی را که پسندیده‌ی خدایِ[۱۲] پروردگارِ ما نیست. (۲۸)یقین کنید اینکه خدای دشمن می‌دارد کجروی و شهوت‌های جهان را و برای این شما دشمن بدارید جهان را.»

۱- مت ۵: ۳۹. ۲- ابط ۲: ۹.
۳- مثلا لا یدفع النار "بالنار" کذللک لا یفع الشر "بالشر" (منه).
۴- مت ۵: ۴۴ و لو ۶: ۲۸. ۵- رو ۱۲: ۲۱.
۶- اللّٰه رازق. ۷- مت ۵: ۸۶.
۸- اللّٰه ولی و قدوس و کامیل. ۹- لا ۱۹: ۲.
۱۰- مت ۵: ۴۸.
۱۱- یقول اللّٰه تعالی فی التورية یا بنی‌اسرائیل کنو اولیاء فانی ولی و کنوا طاهره فئنی طاهره و کنوا کامیلا فئنی کامیل منه. ۱۲- اللّٰه سلطان.

فصل نوزدهم[۱]

خبر دادن یسوع از گرفتاری خودش و شفا دادن ده نفر پیس را

(۱)چون یسوع این بفرمود، پطرس گفت:[۲] ای معلم! هرآینه بتحقیق ترک نمودیم هر چیزی را تا پیروی کنیم تو را؛ پس عاقبت ما چیست؟ (۲)یسوع فرمود: «بدرستی‌که شما هرآینه خواهید نشست در روز جزا به‌پهلوی من تا شهادت بدهید بر سِبط‌های دوازده‌گانه‌ی اسرائیل.» (۳)چون یسوع این بفرمود، آهی کشید و گفت: «ای پروردگار من! این چیست که دوازده نفر اختیار کردم، که یکی از ایشان شیطان شد.»[۳] (۴)شاگردان از این کلمه بسی محزون شدند. (۵)در این وقت، نگارنده پنهانی از یسوع با اشک چشم پرسید: ای آقا! آیا مرا شیطان فریب خواهد داد؟ آیا من رانده خواهم شد؟ (۶)پس یسوع در جواب فرمود: «اندوه مکن ای برنابا! زیرا آنان را که خدای پیش از آفرینش جهان برگزیده، هلاک نخواهند شد. چهره تابان باش؛ زیرا نام تو در سِفر زندگانی نوشته شده است.»[۴] (۷)پس تسلی داد یسوع شاگردان خود را و فرمود: «مترسید؛ زیرا آنکه مرا دشمن می‌دارد محزون نمی‌شود از کلام من؛ چه، نیست در او شعور الاهی.» (۸)پس برگزیدگان به‌سخن او تسلی یافتند. (۹)یسوع نمازهای خود را ادا نمود. (۱۰)آنگاه شاگردان گفتند: آمین! چنین باد ای پروردگار، خدای توانای مهربان![۵] (۱۱)چون یسوع از عبادت فارغ شد، از کوه با شاگردان خود فرود آمد. (۱۲)برخورد به‌ده نفر[۶] پیس که از دور فریاد زدند: ای یسوع، پسر داوود! به‌ما رحم کن. (۱۳)پس ایشان را یسوع به‌نزدیک خویش خواند و به آنان فرمود: «از من

۱- سورة الیشفی الا برص.
۲- مت ۱۹: ۲۷ و ۲۸.
۳- یو ۶: ۷.
۴- فیل ۶: ۳ لو ۱۰: ۲۰.
۵- سلطان الله الرحمن علی کل شیء قدیر مقدر (منه).
۶- لو ۱۷: ۱۲-۱۹.

چه می‌خواهید ای برادران!» (۱۴)همه فـریاد بـرآوردنـد: بـه مـا صحت عطا کن. (۱۵)یسوع جواب داد: «ای کودن‌ها مگـر عـقل خود را گم کرده‌اید که می‌گوئید به‌ما صحت عطاکـن. (۱۶)مگـر نمی‌بینید که من انسانی هستم مانند شما.[1] (۱۷)بخوانید خداوند ما را که آفریده است شما را و او توانا و مهربان است و شفا می‌دهد [2] شما را.» (۱۸)پس پیس‌ها با اشک چشم جواب دادنـد: بـدرستی مـا می‌دانیم که تو انسانی هستی مانند ما. (۱۹)لیکن تو قدوس خدائی و پیغمبر پروردگار؛ پس دعا کن خـدای را تـا شـفا دهـد مـا را. (۲۰)آنگاه رسولان زاری نمودند بسوی یسوع و گفتند که به‌ایشان رحم کن. (۲۱)پس یسوع نـاله کـرد و دعـا نمـود و فـرمود: «ای پروردگار، خداوند توانای مهربان![3] (۲۲)رحم کن و قـبول فـرما سخن بنده‌ی خود را و به‌خواهش این اشخاص ترحم کن و صحت ببخش به‌ایشان از برای محبت ابراهیم پـدر مـا و بـنده‌ی مـقدس خود.» (۲۳)چون یسوع این بگفت، روی به‌جانب پیس‌ها نموده، فرمود: «بروید و بنمائید خودتان را به‌کاهنان، بر حسب شریـعت خدای.» (۲۴)آنگاه پیس‌ها روان شدند و در راه صحت یـافتند. (۲۵)چون یکی از ایشان دید که صحت یافته، برگشت و یسوع را سراغ می‌نمود. (۲۶)او اسماعیلی بود. (۲۷)چون یسوع را پیدا کرد، بجهت احترام خم شد و گفت: بدرستی که حقاً تو قدوس خـدائی. (۲۸)از روی شکر زاری نمود بسوی او، کـه او را بـه‌خدمتکاری[4] بپذیرد. (۲۹)یسوع فرمود: «بتحقیق که ده نفر صحت یافتند، پس نُه نفر دیگر کجا شدند؟» (۳۰)به‌آنکه صحت یافته بـود، فـرمود:

۱- رجوع کن به فصل یازدهم این کتاب.

۲- اللّٰه خالق و الرحمن و قدیر علی کل شیء.

۳- سلطان اللّٰه قدیر علی کله و الرحمن (منه).

۴- مر ۵: ۱۸-۲۰.

«بدرستی که من نیامده‌ام تا خدمت کرده شوم؛ بلکه تا خدمت کنم.[۱] (۳۱)پس حال به‌خانه‌ی خویش برو. (۳۲)بیان کن که چه بزرگ می‌باشد آنچه که خدای[۲] با تو کرد، تا بدانند وعده‌هائی‌که وعده کرده شده به‌آنها از سوی ابراهیم و پسرش، با ملکوت خدای شروع کرده به‌نزدیک شدن.» (۳۳)پس آن پیس صحت یافته، روان شد و چون به‌نزدیک قبیله‌ی خود رسید، بیان نمود آنچه را که خدای به او کرد بواسطه‌ی یسوع.

فصل بیستم[۳]

معجزه‌ی یسوع در دریا و اظهار اینکه پیغمبر در کجا پذیرفته می‌شود

(۱)یسوع بسوی دریای جلیل رفت و در کشتی[۴] نشست، سفرکنان بسوی شهر خود ناصره. (۲)پس اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد تا حدی که کشتی مُشرف به‌غرق شد. (۳)در این وقت یسوع در جلو کشتی در خواب بود. (۴)شاگردانش نزدیک او شدند و او را بیدار کردند و گفتند که ای آقا! خود را برهان؛ زیرا ما هلاک می‌شویم. (۵)احاطه کرد آنها را خوف عظیم، بسبب باد تندی که مخالف بود و خروش دریا. (۶)پس یسوع برخاست و متوجه کرد چشم‌های خود را به‌سمت آسمان و گفت: «یا الوهیم ال صباؤت![۵] رحم کن بر بندگان خود.» (۷)چون یسوع این بفرمود، فوراً باد آرام گرفت و دریا ساکن شد. (۸)ملاحان بی‌تاب شدند و گفتند که این چه کسی است که حتی دریا و باد اطاعت او می‌کنند؟ (۹)چون کشتی به شهر ناصره رسید، ملاحان در شهر نشر دادند همه‌ی آنچه را که یسوع کرده بود. (۱۰)کاتبان و عالمان پیش روی

۱- مت ۳۰: ۲۸.
۲- اللّٰه معطی.
۳- سورة البحر.
۴- مت ۸: ۲۳-۲۷.
۵- اللّٰه شباوت اللّٰه علعن هذا السم لسان عمر ان (منه).

یسوع ایستادند و گفتند: هرآینه بتحقیق شنیده‌ایم[۱] چه بسیار کارها که در دریا و یهودیه کرده‌ای؛ پس در حال بیاور ما را معجزه‌ای از معجزات،[۲] اینجا در وطن خود؛ (۱۱)یسوع جواب داد: «این گروه بی‌ایمان طلب می‌نمایند معجزه‌ای را، لیکن داده نخواهد شد آنان را هرگز؛ زیرا هیچ پیغمبری در وطن خود پذیرفته نمی‌شود. هرآینه بتحقیق در زمان ایلیا بیوگان بسیاری در یهودیه بودند؛ لیکن او فرستاده نشد تا پرستاری شود، مگر به بیوه‌ی صیدا.[۳] (۱۲)نیز در زمان الیشع در یهودیه پیس‌های بسیاری بودند؛ لیکن صحت نیافت مگر نعمان سریانی.» (۱۳)اهل شهر به‌خشم آمدند از او و گرفتند و بردند او را به‌کنار کندِگاه سیل تا بیندازند او را؛ لیکن یسوع روان شد در وسط ایشان و از ایشان بازگشت.

فصل بیست‌ویکم[۴]

شفا دادن یسوع دیوانه را و انداختن خوکها در دریا و شفا دادن دخترِ زن کنعانی را

(۱)یسوع بَرشد به کفرناحوم و نزدیک شهر شد. (۲)ناگاه شخصی از میان[۵] قبرها برآمد. در او دیوی بود که بر او چیره شده بود؛ به‌اندازه‌ای که هیچ زنجیری تاب نیاورد بر نگهداری او و به‌مردم زیان بسیاری رسانید. (۳)دیوها از دهان او فریاد برآوردند و گفتند: ای قدوس خدای! پیش از وقت[۶] چرا آمدی تا ما را از جا برکنی. (۴)آنگاه زاری نمودند به او که بیرونشان ننماید. (۵)یسوع از ایشان پرسید: «شمارتان چند است؟» (۶)جواب دادند: شش‌هزار و ششصد و شصت و شش. (۷)پس چون شاگردان این بشنیدند هراسان شدند و به یسوع زاری کردند که

۱- لو ۴: ۲۳-۳۰.
۲- مت ۱۲: ۲۸ و ۲۹.
۳- امل ۱۷، ۹.
۴- سورة الجن.
۵- مر ۵: ۱-۱۷.
۶- مت ۸: ۲۹.

برود. (۸)در این وقت یسوع جواب داد: «کجا شد ایمان شما؟! بر شیطان واجب است که برود، نه بر من.» (۹)پس در این وقت دیوها فریاد کردند و گفتند: بدرستی که ما بیرون می‌شویم؛ لیکن بگذار ما را که در این گرازها درآئیم. (۱۰)در آنجا پهلوی دریا قریب ده‌هزار گراز کنعانیان را بود که می‌چریدند. (۱۱)پس یسوع فرمود: «بیرون شوید و در گرازها داخل شوید.» (۱۲)پس دیوها در گرازها داخل شدند با فریاد و آنها را به‌دریا انداختند. (۱۳)آن وقت شبانانِ گرازها به‌شهر گریختند و حکایت نمودند هر آنچه بر دست یسوع جاری شده بود. (۱۴)از آنجا مردمان شهر بیرون آمدند و یسوع و آن مردی را که شفا گرفته بود یافتند. (۱۵)هراسان شدند مردان و زاری نمودند به یسوع که از حدود ایشان بیرون رود. (۱۶)پس از آنجا برگشت از ایشان و به‌نواحی صور و صیدا برآمد. (۱۷)ناگاه زنی از کنعان با دو فرزندش[۱] از بلاد خود آمد تا یسوع را ببیند. (۱۸)دید او را که با شاگردانش می‌آید. فریاد برآورد: ای یسوع، پسر داوود! رحم کن بر دختر من که شیطان رنجه‌اش می‌دارد. (۱۹)یسوع هیچ جواب نداد؛ زیرا ایشان از اهل ختنه نبودند. (۲۰)شاگردان ترحم کردند و گفتند: ای معلم! ترحم کن بر ایشان و نظر کن که چه سخت داد و فریاد دارند. (۲۱)یسوع جواب داد: «بدرستی که من فرستاده نشده‌ام، مگر به‌طایفه‌ی [۲]اسرائیل.» (۲۲)پس آن زن و دو پسرش پیش رفتند بسوی یسوع ناله‌کنان و آن زن گفت: ای یسوع، پسر داوود! به من رحم کن. (۲۳)یسوع جواب داد: «خوش نیست که نان از دست کودکان گرفته و برای سگان انداخته شود.» (۲۴)و این را محض نجاست ایشان بفرمود؛ زیرا ایشان اهل ختنه نبودند. (۲۵)زن

۱- مت ۱۵: ۲۱-۲۸.

۲- قال عیسی ارسلنی الله تعلی الابن اسرائیل لاغیر هم (منه).

جواب داد: ای آقای من! بدرستی‌که سگان می‌خورند از خورده‌هائی که می‌ریزد از سفره‌ی صاحبانشان. (۲۶)آن هنگام یسوع از سخن زن دگرگون شد و فرمود: «ای زن! بدرستی‌که ایمان تو هرآینه عظیم است.» (۲۷)آنگاه دست‌های خویش را بسوی آسمان بلند نمود و خدای را بخواند. سپس فرمود: «ای زن دختر تو را آزاد کردم؛ پس برو به‌راه خویش بسلامت.» (۲۸)آن زن رفت و چون به‌خانه‌ی خویش بازآمد، دختر خود را یافت که تسبیح خدای می‌کند. (۲۹)از این بود که آن زن گفت: حقاً‌که خدائی بجز خداوند[۱] اسرائیل نیست.[۲] (۳۰)از این جهت خویشان او[۳] به‌شریعت پیوستند، بجهت عمل به‌شریعتی که در کتاب موسی نوشته شده.

فصل بیست‌ودوم[۴]

شقاوت ختنه نشدگان و افضلیت سگ از ایشان

(۱)شاگردان در آن روز از یسوع پرسیدند و گفتند: ای معلم! چرا به‌آن زن این جواب گفتی که ایشان سگانند؟ (۲)یسوع جواب داد: «حق می‌گویم به‌شما که سگ برتر است از مرد ختنه نشده.» (۳)شاگردان محزون شدند و گفتند: بدرستی‌که این‌کلام هرآینه سنگین است و چه کس توانِ پذیرفتن آن را دارد! (۴)یسوع جواب فرمود: «هرگاه ملاحظه نمائید ای نادانان آنچه را می‌کند سگی، که او را عقل نیست از برای خدمت به‌صاحب خود، می‌دانید که سخن من راست است. (۵)به‌من بگوئید که آیا سگ پاسبانی خانه‌ی صاحب خود می‌کند و خود را به‌دزد عرضه می‌دارد؟ (۶)آری؛ لیکن جزای او چیست؟ (۷)زدن بسیار و

۱– لا اله من من غیراله ابن‌اسرائیل (منه).

۲–۲ مل ۵: ۱۵.

۳– یو ۴: ۵۳.

۴– سورة الکلب.

آزردن، با کمی از نان و او برای صاحب خود خوشروئی ظاهر می‌سازد. آیا این درست است؟» (۸)شاگردان جواب دادند: بدرستی‌که این درست است ای معلم! (۹)آن وقت یسوع فرمود: «حالا بنیکی بنگرید که چه بزرگ است آنچه خدای به‌انسان[۱] داده تا ببینید چه ناسپاس است او از برای وفا ننمودن به پیمان خدای و بنده‌اش ابراهیم. (۱۰)به‌یاد آرید آنچه را که گفت داوود[۲] به شاؤل، پادشاه اسرائیل، بر ضد جُلیاتِ فلسطینی. (۱۱)داوود گفت: ای آقای من! در بین اینکه بنده‌ی تو گله‌ی خود را می‌چرانید، گرگی و خرسی و شیری آمدند و بر گوسفندان بنده‌ی تو فرود شدند. (۱۲)بنده‌ی تو آمد و آنها را کشت و گوسفندان را رهانید. (۱۳)و این ختنه ناشده نیست مگر چون یکی از آنها. (۱۴)از این جهت بنده‌ی تو به‌نام پروردگار خداوند[۳] اسرائیل، می‌رود و می‌کشد این ناپاکی را که بر طایفه‌ی پاک خدای کُفران می‌کند.» (۱۵)آن‌وقت شاگردان گفتند: به‌ما بگو ای معلم! چرا بر انسان ختنه واجب است؟ (۱۶)یسوع جواب[۴] داد: «کفایت می‌کند شما را اینکه، خدای ابراهیم را امر نموده و فرموده: ای ابراهیم! بِبُر پوست ختنه‌گاه خود و پوست ختنه‌گاه تمام خانواده‌ی خود را؛ زیرا این پیمانی است میان من و تو تا ابد.»

فصل بیست‌وسوم[۵]

اصل ختنه و عهد خدای با ابراهیم و لعنت ختنه نشدگان

(۱)چون یسوع این بفرمود، نشست نزدیک کوهی که بر آن مُشرِف[۶] بودند. (۲)شاگردان نزد او آمدند تا سخن او را بشنوند.

۱- اللّٰه وهاب.
۲- اصم ۱۷: ۳۴.
۳- اللّٰه سلطان.
۴- تک ۱۷: ۱۱.
۵- سورة اللحم الانسان.
۶- این جمله در نسخه‌ی ایتالیائی مبهم است.

(۳)آن‌وقت یسوع فرمود: «بدرستی‌که چون آدم، انسان نخستین، خورد طعامی را که خدایش از آن نهی فرموده بود در فردوس، در حالتی‌که فریب شیطان خورده بود، جسد او روح[۱] را نافرمانی نمود. (۴)پس سوگند یاد کرد و گفت: به‌خدای که می‌بُرم تو را. (۵)پس پاره‌ای از سنگ بشکست و جسد[۲] خود را گرفت تا آن را ببرد به‌نوک آن پاره‌ی سنگ. (۶)او را فرشته جبرئیل ملامت کرد بر این کار. (۷)جواب داد: که هرآینه بتحقیق سوگند خورده‌ام به خدای[۳] که ببُرَم آن را؛ پس نخواهم شکست قسم را. (۸)آنگاه فرشته به او نشان داد زیادی جسد اورا؛ پس برید آن را. (۹)همچنانکه جسد هر انسانی از جسد آدم است، واجب است بر او اینکه مراعات کند هر پیمانی را که آدم سوگند خورده که هرآینه عمل خواهد کرد. (۱۰)محافظت نمود آدم بر فعل این، در اولاد خود. (۱۱)پس پیوسته شد سنت ختنه از قرن به قرن. (۱۲)جز اینکه نبود در زمانه‌ی ابراهیم، مگر قدر کمی از ختنه شدگان بر زمین. (۱۳)زیرا پرستش بتان در زمین فراوان شد. (۱۴)از این‌رو خداوند آگاهانید ابراهیم را به‌حقیقت ختنه. (۱۵)استوار نمود این پیمان را که[۴] فرمود: هر نَفْسی که جسد خود را ختنه نکند او را از طایفه‌ی خود جدا سازم تا ابد.» (۱۶)این هنگام شاگردان لرزیدند از ترس کلمات یسوع؛ زیرا او به‌حرارت روح تکلم فرمود. (۱۷)آنگاه یسوع فرمود: «بگذارید ترس را، برای آنکه پوست ختنه‌گاه او بریده نشده؛ زیرا از فردوس محروم است.» (۱۸)باز تکلم نموده، فرمود: «بدرستی‌که روح در بسیاری نشاط است در خدمت خدای؛ اما جسد پس ضعیف[۵] است. (۱۹)بر هر که از خدای می‌ترسد واجب است که

۱– غلا ۵: ۱۷.
۲– اللّٰه سلطان.
۳– واللّٰه.
۴– تک ۱۷: ۱۴.
۵– مت ۲۶: ۴۱.

نیک بنگرد که جسد چیست و اصل آن کجا بوده و بازگشت آن به کجاست. (۲۰)از گِل زمین، خدای جسد را[۱] آفرید. (۲۱)سپس در آن دم زندگانی[۲] دمید به‌نفخه‌ای در آن. (۲۲)پس گاهی‌که جسد منع می‌کند خدمت خدای را، واجب است خوار و پایمال شود چون گِل. (۲۳)زیرا هر کس دشمن بدارد نفس خود را در این جهان، او را در حیات جاودانی خواهد[۳] یافت. (۲۴)اما ماهیت جسد الآن از خواهش‌های او آشکار است؛ اینکه او دشمن سخت است هر صلاحی را؛ زیرا او تنها میل دارد به‌گناه. (۲۵)آیا در این صورت واجب است بر انسان بجهت خشنودی یکی از دشمنانش ترک کند خشنودی خدای آفریدگار خود را؟[۴] (۲۶)در این نیک بنگرید، که همه‌ی قدیسین و پیغمبران برای خدمت خدای دشمنان جسد خود بودند. (۲۷)از این‌رو به‌طیب خاطرکشیده شدند بسوی مرگشان، (۲۸)تا تجاوز نکرده باشند از شریعت خدای، که داده شده بود به بنده‌اش موسی و خدمت نموده باشند خدایان باطل و دروغ را. (۲۹)به‌یاد آرید ایلیا را که گریخت در حالتی‌که می‌گشت در کوه‌های خالی و به‌گیاه قوت می‌فرمود و پوست بز را ردا کرد. (۳۰)آوخ چه بسیار روزهائی که نخورد. (۳۱)آوخ چه سخت سرمائی که متحمل آن شد. (۳۲)آوخ چه بسیار بارانی که او را تر کرد. (۳۳)او مدت هفت سال متحمل شد بیداد سخت ایزابل ناپاک را. (۳۴)به‌یاد آرید[۵] الیشع را که نان جو خورد و درشت‌ترین جامه‌ها را پوشید. (۳۵)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که ایشان چون نترسیدند از اینکه جسد را خوار کنند، ترسانیدند پادشاهان و رؤسا را و این بس است برای خواری جسد، ای مردم! (۳۶)هرگاه

۱– خلق الله آدم من‌الطین.
۲– تک ۲: ۷.
۳– یو ۱۲: ۲۵.
۴– الله خالق.
۵– مل ۴: ۴۲.

به قبرها نظر اندازید، می‌دانید که جسد چیست.»

فصل بیست‌وچهارم[1]

مَـثَل آشکار در گریختن از ولیمه‌ها و تنعم

(۱)چون یسوع این بگفت، گریست و فرمود: «وای بر آنان‌که ایشان خدمتکاران جسدهای[2] خود هستند. (۲)زیرا حقاً ایشان نمی‌رسند به‌خیری در زندگانی دیگر؛ بلکه در عذاب هستند بجهت گناهان خود. (۳)به‌شما می‌گویم که شکم‌پرستِ توانگری بود و خیالی جز شکم‌پرستی نداشت. (۴)می‌داد هر روز[3] ولیمه‌ی بزرگی. (۵)بر درگاه او فقیری بود که لعازر نام داشت و او پر بود از زخم‌ها و می‌خواست که سیر شود از ریزه‌هائی که ریخته می‌شود از خوان آن شکم‌پرست. (۶)لیکن اندکی به او از آن ولیمه نداد؛ بلکه همه او را استهزا نمودند. (۷)بر او ترحم ننمودند مگر سگان؛ زیرا آنها زخم‌های او را می‌لیسیدند. (۸)اتفاق افتاد که آن فقیر مرد و فرشتگان او را برداشتند بسوی دو بازوی ابراهیم پدر ما. (۹)آن توانگر هم مرد و شیاطین او را برداشتند بسوی دو بازوی ابلیس، آنجائی که سخت‌ترین عذاب را کشید. (۱۰)پس چشمان خود را بلند نموده و دید لَعازر را از دور، در آغوش ابراهیم. (۱۱)پس آن‌وقت توانگر فریاد برآورد: ای پدر جان، ابراهیم! مرا رحم کن و لَعازر را بفرست تا به‌اطراف انگشتان خود، قطره‌ی آبی به‌من برساند تا سرد نماید زبان مرا که عذاب می‌شود در این زبانه‌ی آتش. (۱۲)پس ابراهیم جواب داد: ای پسرک! یاد کن که تو طیبات خود را در زندگانی خود تمام دریافتی و لَعازر بلاها را. (۱۳)از این‌رو تو حالا در بدبختی هستی و او در شکیبائی. (۱۴)پس باز توانگر فریاد برآورد: ای پدر جان، ابراهیم! بدرستی‌که مرا در

۱– سورة الغنی و الخسس.

۲– احسن القصص وه عبدالبدن.

۳– لو ۱۶: ۱۹–۳۱.

خانه‌ی پدر سه برادر است. (۱۵)پس لَعازر را بفرست تا ایشان را خبر دهد به‌آنچه می‌کشم؛ بلکه توبه کنند و اینجا نیایند. (۱۶)پس ابراهیم جواب داد: موسی و پیغمبران نزد ایشان هستند؛ از ایشان بشنوند. (۱۷)توانگر جواب داد: نه چنین است ای پدر جان، ابراهیم! بلکه هرگاه یکی از مردگان برخیزد تصدیق می‌کنند. (۱۸)ابراهیم جواب داد: بدرستی‌که آنکه تصدیق موسی و پیغمبران نکند، تصدیق مردگان نیز نخواهد کرد، اگرچه برخیزند.»[۱] (۱۹)آنگاه یسوع فرمود: «ببینید آیا فقیرانِ صابر مبارک نیستند؟ آنان‌که میل دارند به‌آنچه فقط ضروری است، در حالتی‌که کراهت کنندگان از جسد هستند. (۲۰)چه بدبختند آنان که برمی‌دارند دیگران را برای دفن، تا بدهند اجساد ایشان را بجهت طعام کرم‌ها و باز نمی‌آموزند حق را! (۲۱)بلکه ایشان دورند از آن، دوری بزرگی؛ بگونه‌ای ایشان زندگانی می‌کنند در اینجا که گویا همیشه خواهند بود. (۲۲)زیرا ایشان خانه‌های بزرگ می‌سازند و املاک بسیار می‌خرند و در کِبر زندگانی می‌نمایند.»

فصل بیست و پنجم[۲]

در وجوب تحقیر جسد در زندگانی جهان

(۱)در این وقت نگارنده گفت: ای معلم! بدرستی‌که کلام تو حق است و از این‌رو بتحقیق ترک نمودیم هر چیزی را، تا پیروی تو کنیم[۳]. (۲)پس بفرما ما را، چگونه بر ما واجب است که جسد خود را دشمن بداریم؟ (۳)خودکشتن جایز نیست و چون زنده‌ایم واجب است بر ما که او را بپروریم. (۴)یسوع جواب داد: «جسد خود را مانند اسب نگه‌داری کن تا در امن زندگانی کنی. (۵)زیرا با پیمانه

۱- قال ابراهیم من لم یعتقد کتاب موسی و کتاب سائر الانبیاء لم یعتقد لمن یحیی الموتی من بنی‌آدم (منه).

۲- سورة الزبطل انفس "الظبط اللنفس".

۳- مر ۱۰: ۲۸.

اسب قوت داده می‌شود؛ ولی کار بی‌اندازه. (۶)در دهـان او لگـام نهاده می‌شود تا بر حسب اراده‌ی تو راه رود. (۷)بسته می‌شود تا نیازارد کسی را. (۸)در جای حـقیری حـبس مـی‌شود و هـرگاه نافرمانی کند زده مـی‌شود. (۹)پس ای بـرنابا! در ایـن صـورت اینطور بکن که زندگانی خواهی کرد همیشه با خدای. (۱۰)تـو را به‌خشم نیاورد سخن من؛ زیرا داوود پیغمبر خود همین کار کـرد؛ چنانکه اعتراف نموده، می‌گوید: بدرستی‌که من نزد تو مثل اسبم و بدرستی‌که من همیشه با توام.[۱] (۱۱)همانا با من بگو کدام یک از این دو فقیرتر است، کسی‌که به کم قناعت دارد یا آن کس که بـه‌زیاد میل دارد؟ (۱۲)حق می‌گویم شما را که اگـر جـهان عـقل درسـتی می‌داشت، هیچ کس چیزی برای خود جمع نمی‌کرد. (۱۳)بلکه هر چیزی مشترک می‌بود. (۱۴)لیکن دیـوانگـی او بـه‌ایـن مـعلوم می‌شود که هر قدر جمع می‌کند رغبتش بیشتر می‌شود. (۱۵)حال اینکه هرچه جمع می‌کند آن را، جز این نیست که جمع می‌کند آن را برای راحت جسد دیگران. (۱۶)پس بـاید کـفایت کـند[۲] در ایـن صـورت شما را یک جـامه. (۱۷)کـیسه‌های خـود را بـیندازیـد. (۱۸)برندارید توشه‌دان و نه کفشی در پاهای خود. (۱۹)و اندیشه مکنید که بگوئید برای ما از این پس چه اتـفاق خـواهـد افـتاد. (۲۰)بلکه اندیشه نمائید در اینکه به‌عمل آورید خواست خدای را. (۲۱)او حاجتتان را برای شما پیش خواهد آورد تا جـائی کـه شما نخواهید بود محتاج به‌چیزی. (۲۲)حق می‌گویم بـه‌شما، کـه همـانا بسیار جمع نمودن در این زندگانی نا استوار، گواهی است بر نداشتن چیزی که به‌کار آید در زندگانی دیگر.[۳] (۲۳)زیـرا هـر کس کـه اورشلیم وطن او باشد، در سامره خانه ها نمی‌سازد. (۲۴)زیرا میان

۱- مز ۷۳: ۲۲ و ۲۳. ۲- مت ۱۰: ۹ و ۱۰.
۳- افول لک الحق من جمع ما لا کثراً فی‌الدنیا هذا شاهد لانصیبله فی‌الجنة (منه).

دو شهر دشمنی پیداست.* (۲۵)آیا می فهمید؟»

فصل بیست و ششم[۱]

کیفیت وجوب محبت خدای و بیان نزاع عجیب میان ابراهیم(ع) و پدر او

(۱)آنگاه یسوع فرمود: «مردی در سفر بود و در بین اینکه روان بود، در مزرعه‌ای[۲] که در معرض فروش بود به پنج قطعه از نقود، گنجی پیدا کرد. (۲)پس چون آن مرد این بدانست یکراست رفت و ردای خویش بفروخت تا آن مزرعه را بخرد. آیا این باور می‌شود؟» (۳)شاگردان جواب دادند: بدرستی‌که آنکه باور نکند، پس او دیوانه است. (۴)در این هنگام یسوع فرمود: «بدرستی‌که دیوانگان خواهید بود، هرگاه ندهید حواس خود را برای خدای تا نفس خود را بخرید، که گنج محبت در آنجا قرار دارد. (۵)زیرا محبت گنجی است که مانند ندارد. (۶)چرا که هر کس خدای را دوست بدارد خدای او را خواهد بود. (۷)پس هر کس که خدای او را باشد همه چیز اوراست.»[۳] (۸)پطرس گفت: ای معلم! به‌ما بگو چگونه واجب است بر انسان که دوست بدارد خدای را، دوستی خالص؟ (۹)یسوع جواب داد: «حق می‌گویم به‌شما، بدرستی‌که هر کس دشمن ندارد پدر و مادر و زندگانی و فرزندان و زن خود را برای

---

*- مراد از سامره سرزمینی است که در جنوب جلیل و شمال اورشلیم و یهودیه واقع شده بود. این سرزمین محل سکونت اقوام آشوری بوده و چون از دیرباز آشوریان با اسرائیلیان بر سر بنای معبد هیکل اختلاف داشتند و این ستیز تا روزگار رسالت عیسی(ع) ادامه داشت، همواره از دو شهر اورشلیم -که سرزمین بنی‌اسرائیل بود - و سرزمین سامره، بعنوان دو دشمن یاد می‌شده است. نیز در انجیل‌متی عیسی(ع) به حواریون سفارش می‌کند تا برای در امان ماندن از آزار آشوریان، از سرزمین سامره عبور نکنند. ← متی ۵/۱۰؛ هاکس ۴۵۹ ـ ۴۶۳. (ویراستار)

۱- سورة ابراهیم و ابوک «ابوه؟» القصص.

۲- مت ۱۳: ۴۴.

۳- من احب اللّٰه کان له اللّٰه ومن کان له اللّٰه کان کل شیء له (منه).

دوستی خدای،[۱] پس چنین کسی لایق نیست که خدای او را[۲] دوست بدارد.» (۱۰)پطرس گفت: ای معلم! هرآینه بتحقیق در ناموس خدای، کتاب موسی، نوشته شده: پدر خود را گرامی بدار تا در زمین زندگانی دراز نمائی.[۳] (۱۱)باز می‌فرماید: ملعون باد پسری که فرمانبرداری از پدر و مادر خود نکند.[۴] (۱۲)از این‌رو خدای امر فرموده به‌اینکه مثل این پسر بدرفتار، جلو دروازه‌ی[۵] شهر وجوباً سنگباران شود به‌غضب طایفه. (۱۳)پس چگونه به‌ما امر می‌فرمائی که دشمن بداریم پدر و مادر خود را؟ (۱۴)یسوع فرمود: «هر کلمه‌ای از کلمات من راست است. (۱۵)زیرا از من نیست؛ بلکه از خدائی است که مرا به‌خانه‌ی اسرائیل فرستاده.[۶] (۱۶)از این‌رو شما را می‌گویم، بدرستی‌که هرآنچه نزد شماست بتحقیق که خدای شما را انعام[۷] فرموده به‌آن. (۱۷)پس کدام یک از دو امر قیمتاً بزرگ‌تر است؛ عطیه یا دهنده‌ی آن؟ (۱۸)پس هرگاه پدر یا مادر یا غیر ایشان سبب لغزش تو بشود در خدمت به خدای، پس دور بینداز ایشان راکه گویا ایشان دشمنانند. (۱۹)مگر خدای ما ابراهیم را نفرمود: از خانه‌ی پدر و قوم خود[۸] بیرون شو و بیا در زمینی که می‌دهم آن را به‌تو و به نسل تو، ساکن شو. (۲۰)چرا خدای این را بفرمود؟ (۲۱)مگر بجهت این نیست که پدر ابراهیم سازنده‌ی پیکرانی بود که می‌ساخت و عبادت می‌کرد خدایان دروغ را؟ (۲۲)از این‌رو دشمنی میان ایشان بحدی رسید که پدر خواست پسر خود را بسوزاند.» (۲۳)پطرس گفت: بدرستی‌که سخنان تو راست است. (۲۴)من التماس می‌کنم تو را به اینکه بر ما

۱– لو ۱۴: ۲۶.
۲– اللّٰه محب.
۳– خر ۲۰: ۱۲.
۴– تث ۲۷: ۱۶.
۵– تث ۲۱: ۱۸–۲۱.
۶– یو ۱۴: ۲۴.
۷– اللّٰه مرسل اللّٰه وهاب.
۸– تک ۱۲: ۱.

حکایت کنی چگونه ابراهیم پدر خود را ریشخند نمود. (۲۵)یسوع فرمود: «ابراهیم هفت ساله بود، چون ابتدا کرد به‌طلب خدای. (۲۶)پس روزی به‌پدر گفت: ای پدر! انسان را چه‌کسی ساخته؟ (۲۷)پدر کم‌عقل جواب داد: انسان. (۲۸)زیرا من تو را ساختم و پدرم مرا ساخت. (۲۹)پس ابراهیم جواب داد: ای پدر من! حقیقت چنین نیست. (۳۰)زیرا من پیر مردی را شنیدم که می‌گریست و می‌گفت که ای خدای من! چرا به‌من اولاد نداده‌ای. (۳۱)پدرش جواب داد: حقاً ای پسرک! خدای انسان را مساعدت می‌کند تا انسانی بسازد؛ لیکن او نمی‌گذارد دست خود را در او. (۳۲)پس لازم نیست انسان را جز اینکه بیاید و زاری کند خدای خود را و پیشکش کند برای او بره‌ها و گوسفندها، تا خدایش مساعدت او نماید. (۳۳)ابراهیم جواب داد: ای پدر! چند خدای اینجا هست. (۳۴)پیر مرد جواب داد: ای پسرک آنها را شماره‌ای نیست. (۳۵)پس آنگاه ابراهیم جواب داد: ای پدر! چه‌کنم هرگاه به‌خدائی خدمت کنم و دیگری زیان مرا بخواهد؟ زیرا من خدمت نمی‌کنم او را. (۳۶)پس هر چه باشد میان آن دو نزاع حاصل شود و میان خدایان خصومت واقع شود. (۳۷)لیکن هرگاه خدائی که زیان مرا بخواهد و به‌قتل رساند خدای مرا، پس چه‌کنم؟ (۳۸)این خود واضح است که مرا نیز می‌کشد. (۳۹)پیرمرد با خنده جواب داد: مترس ای پسرک! زیرا خدائی با خدائی خصومت نمی‌ورزد. (۴۰)نه چنین است؛ زیرا در هیکلِ بزرگ، هزارها از خدایانند با خدای بزرگ بعل. (۴۱)بتحقیق که به هفتاد سال از عمر رسیده‌ام و چنین ندیده‌ام هرگز که خدائی خدای دیگر را بزند. (۴۲)این خود واضح است که همه‌ی مردم یک خدای را نمی‌پرستند. (۴۳)بلکه یکی خدائی را و آن یکی خدائی دیگر را می‌پرستند. (۴۴)ابراهیم جواب داد: پس در این صورت اتحاد میان

ایشان یافت می‌شود. (۴۵)پدرش جواب داد: آری یافت می‌شود. (۴۶)آن‌وقت ابراهیم گفت: ای پدر من! خدایان به چه چیز مانند هستند؟ (۴۷)پیر مرد جواب داد: ای کم‌عقل! بدرستی‌که من هر روز خدائی می‌سازم و به‌دیگرانش می‌فروشم تا نان بخرم و تو نمی‌دانی که چگونه‌اند خدایان؟ (۴۸)در همان وقت پیکری می‌ساخت. (۴۹)پس گفت: این از چوب خرماست و آن از زیتون و آن پیکر کوچک از دندان فیل. (۵۰)ببین چه خوش روی است! آیا چنین ظاهر نمی‌شود که گویا او زنده است؟ (۵۱)حقاً‌که محتاج نیست مگر به‌روان. (۵۲)ابراهیم جواب داد: در این صورت خدایان را روانی نیست. پس چگونه روان می‌بخشند؟ (۵۳)همچنین چون آنها را حیاتی نیست، چگونه در این صورت حیات عطا می‌کنند؟ (۵۴)پس این خود واضح است، ای پدر من! که ایشان خدای نیستند. (۵۵)پیرمرد سخت به‌خشم شد از این سخن و گفت: هرگاه رسیده بودی از عمر به‌آنچه متمکن می‌شدی به‌آن از ادراک، هرآینه سرت را با این تبر شکسته بودم. (۵۶)خاموش شو چون که تو را ادراک نیست.(۵۷)ابراهیم جواب داد: ای پدر من! اگر خدایان انسان را بر ساختن انسان مساعدت می‌نمایند، پس چگونه از انسان برمی‌آید که خدایان را بسازد؟! (۵۸)هرگاه خدایان از چوب ساخته شده‌اند؛ پس بدرستی‌که سوزانیدن چوب گناهی‌است بزرگ. (۵۹)لیکن ای پدر جان! به‌من بگو، با اینکه تو خدایانی که شماره‌ای برای آنها نیست ساخته‌ای، پس چگونه مساعدت نکردند تو را خدایان تا اولاد بسیاری بسازی و قوی‌ترین مرد در جهان شوی؟! (۶۰)به‌خشم شد پدر چون شنید که پسر چنین سخن می‌راند. (۶۱)پسر به‌کمال رسانده گفته‌ی خود را؛ گفت: (۶۲)ای پدر جان! آیا جهان وقتی از اوقات بدون بشر دیده شده؟ پیر مرد جواب داد: آری و چرا؟

(۶۳)ابراهیم فرمود: زیرا من می‌خواهم بشناسم که چه کسی ساخته است خدای اولی را. (۶۴)پیر مرد گفت: اکنون از خانه برو و آسوده بگذار مرا تا بزودی این خدای را بسازم و با من سخنی مگوی. (۶۵)زیرا هر وقتی که گرسنه شوی، بدرستی‌که تو نان می‌خواهی نه کلام.(۶۶)پس ابراهیم فرمود: بدرستی‌که خدای راستین، هرآینه خدائی است بزرگ. همانا تو این خدای را چنانکه می‌خواهی پاره می‌کنی و او از خودش دفاع نمی‌نماید! (۶۷)پیرمرد به‌غضب درآمد و گفت: بدرستی‌که تمام عالم می‌گویند که اینها خدایانند و تو ای کودک کم‌عقل! می‌گوئی نه چنین است. (۶۸)به‌خدایانم سوگند که هرگاه تو مرد بودی، هرآینه تو را کشته بودم. (۶۹)پیرمرد چون این بگفت، ابراهیم را لگد به‌سینه کوفت و از خانه بیرونش راند.»

فصل بیست‌وهفتم[1]

در کراهت خنده و بیان زیرکی ابراهیم

(۱)شاگردان از حماقت پیرمرد خندیدند و از زیرکی ابراهیم متحیرانه باز ایستادند. (۲)لیکن یسوع ایشان را سرزنش نموده، فرمود: «هرآینه بتحقیق فراموش نمودید کلام پیغمبری را که فرموده:[2] خنده‌ی عاجل بیم دهنده‌ی گریه‌ی پسین است. (۳)نیز فرمود: مرو به‌آنجا که خنده است؛ بلکه بنشین آنجا که ناله می‌کنند. (۴)چونکه این زندگی در شقاوت و سختی به سر می‌رود.» (۵)آنگاه یسوع فرمود: «مگر نمی‌دانید که خدای در زمان موسی مردمان بسیاری را در مصر[3] به جانوران هولناک مسخ فرموده؟ (۶)بجهت آنکه ایشان خندیدند و به‌دیگران ریشخند نمودند.

۱- سورة المجنون. ۲- جا ۷: ۲ و ۳.
۳- کانت طایفة فی زمان موسی یسخرون قوماً و یضحکونهم یبدلون اللّه تعالی صورتهم لاجل السخریتهم صورة سوء الحیوان (منه).

(۷)حذر کنید از اینکه بخندید برکسی؛ زیرا بدان سبب خواهید گریست، گریستنی[۱].» (۸)شاگردان گفتند: همانا ما از بی‌خردی پیرمرد خندیدیم. (۹)آن‌وقت یسوع فرمود: «حق می‌گویم شما را؛ هر مانندی مانند[۲] خود را دوست دارد و در آن خوشحالی می‌یابد. (۱۰)از این‌رو اگر شما کودن نبودید، هر آینه از کم‌خردیِ کودنی نمی‌خندیدید.» (۱۱)آنان گفتند خدای به ما رحم نماید.[۳] (۱۲)یسوع فرمود: «چنین بادا.» (۱۳)آن‌وقت فیلُّپِس گفت: ای معلم! چگونه شد که پدر ابراهیم خواست که پسرش را بسوزاند؟ (۱۴)یسوع فرمود: «چون ابراهیم به سن دوازده سال رسید، روزی پدرش به او گفت: فردا عید همه‌ی خدایان است. (۱۵)از این‌رو زود است برویم به هیکلِ بزرگ و هدیه‌ای برای خدای بزرگ خود، بعل، ببریم. (۱۶)تو برمی‌گزینی برای خود خدائی را. (۱۷)زیرا به سنی رسیده‌ای که سزاوار است تو را گرفتن خدائی. (۱۸)ابراهیم به‌مکر جواب داد: شنیدم و فرمانبردارم، ای پدر من! (۱۹)پس بامدادان به هیکل پیش از همه کس درآمدند. (۲۰)لیکن ابراهیم در جامه‌ی زیرین، تبری پنهانی همراه برده بود. (۲۱)چون به هیکل درآمدند و جمعیت فراوان شد، ابراهیم خود را پشت بتی در کنج تاریکی، در هیکل پنهان نمود. (۲۲)چون پدرش بازگشت، گمان کرد که ابراهیم پیش از او به خانه رفته و درنگ ننمود که از او جست‌وجو نماید.

فصل بیست‌وهشتم[۴]

قضیه‌ی شکستن حضرت ابراهیم(ع) بتان را در هیکل

(۱)چون همه کس از هیکل بازگشتند، کاهنان هیکل را قفل زدند و رفتند. (۲)پس آن‌وقت ابراهیم تبر را گرفته و دست و پای

۱– منه لاتضحک ابدا لانک تبکی.
۲– الجنس معامجنس! (منه).
۳– استغفرالله.
۴– سورة الصنم.

همه‌ی بتان را قطع فرمود، مگر خدای بزرگ بعل را. (۳)آنگاه تبر را نهاد نزد پاهای او، میان خورده‌های پیکرانی که قطعه قطعه ریخته شده بودند؛ زیرا در قدیم‌العهد تألیف شده از اجزا بودند. (۴)چون ابراهیم از هیکل بیرون می‌شد، جماعتی از مردم او را دیدند. آنها گمان نمودند که او داخل شده تا چیزی از هیکل بدزدد؛ پس او را گرفتند. (۵)و چون او را به هیکل رساندند و دیدند که خدایانِ ایشان قطعه قطعه شکسته شده‌اند، ناله‌کنان فریاد زدند: زود باشید ای قوم! باید بکشیم او را که خدایان ما را کشته. (۶)پس قریب ده هزار مرد با کاهنان بسوی آنجا روی نمودند و از ابراهیم پرسیدند از علتی که بواسطه‌ی آن خدایان ایشان را خورد کرده بود. (۷)ابراهیم جواب داد: بدرستی‌که شما هرآینه بی‌خِردان هستید. (۸)مگر انسان خدای را تواند کشت؟! (۹)بدرستی آن کس که کشته است آنها را، جز این نیست که او آن خدای بزرگ است. (۱۰)مگر نمی‌بینید تبری که او راست، در دو قدمی اوست!؟ (۱۱)او برای خود همسران نمی‌خواهد. (۱۲)این زمان پدر ابراهیم که سخن‌های ابراهیم را درباره‌ی خدایان ایشان به‌یاد داشت، از راه رسید. (۱۳)او تبری را که با آن ابراهیم بتان را درهم شکسته بود شناخت. (۱۴)پس فریاد زد: جز این نیست که این پسرِ خیانتکار من، خدایان ما را کشته؛ زیرا این تبر، تبر من است. (۱۵)با آنها حکایت کرد آنچه را که میان او و پسرش گذشته بود. (۱۶)پس قوم مقدار بزرگی از هیزم جمع کردند. (۱۷)دو دست و پای ابراهیم را بستند. (۱۸)او را بر روی هیزم‌ها گذاشته و زیر آن آتش نهادند. (۱۹)پس آن‌وقت خدای، بواسطه‌ی فرشته جبرئیل، به آتش امر نمود که بنده‌ی او ابراهیم را نسوزاند. (۲۰)پس آتش بشدت زبانه کشید و قریب دو هزار مرد از آنان را که حکم به‌مردن ابراهیم نموده بودند، سوزانید. (۲۱)اما ابراهیم خود را آزاد و آسوده

یافت؛ زیرا فرشته‌ی خدای، او را برداشت تا به‌نزدیک خانه‌ی پدرش، بدون اینکه دیده شود آن کس که برداشته او را. (۲۲)آری، اینچنین ابراهیم از مرگ نجات یافت.»

فصل بیست‌ونهم[۱]

نجات یافتن ابراهیم(ع) از دست پدر و بت‌پرستان و کیفیت خداشناسی او و نظر نمودن او به ستارگان و...

(۱)آن‌وقت فیلِپُّس گفت: چه بزرگ است رحمت خدای برای آنان که او را دوست دارند. (۲)ای معلم! به‌ما بگو چگونه ابراهیم به‌معرفت خدای رسید. (۳)یسوع جواب داد: «چون ابراهیم به نزدیک خانه‌ی پدرش رسید، ترسید که داخل خانه شود. (۴)پس دور از خانه رفت و زیر درخت خرمائی نشست. آنجا تنها درنگ نمود. (۵)فرمود که هستی ناگزیر است از بودن خدائی صاحب زندگی و خدائی توانمندتر از انسان؛ زیرا او انسان را می‌سازد. (۶)انسان بدون خدای نمی‌تواند که انسان را بسازد. (۷)آن‌وقت پیرامون خویش را نگریست و نظر در ستارگان و ماه و آفتاب انداخت. گمان نمود که آنها خدایانند. (۸)لیکن پس از اندیشه نمودن در تغییرات و حرکات آنها، فرمود که واجب است بر خدای حرکات وارد نشود و ابرها او را محجوب ندارند؛ و گرنه مردم نابود می‌شوند. (۹)در حین اینکه او متحیر بود؛ شنید که آواز داده می‌شود نام او: ای ابراهیم! (۱۰)پس چون آگاه شد و کسی را در هیچ سوی ندید، با خود فرمود که بدرستی من بتحقیق «یا ابراهیم» را شنیدم. (۱۱)پس همچنان دوبار دیگر شنید که آواز داده می‌شود: ای ابراهیم! (۱۲)آنگاه جواب داد: کیست که مرا آواز می‌کند؟ (۱۳)شنید گوینده‌ای را که می‌گوید: بدرستی که منم فرشته‌ی خدای، جبرئیل. (۱۴)پس ابراهیم هراسان شد؛ لیکن

۱– سورة ابراهیم.

فرشته هراس او را نشانیده، گفت: مترس ای ابراهیم، زیرا توئی خلیل‌اللّه. (۱۵)پس بدرستی‌که چون تو خدایان مردم را شکستی، برگزید تو را خدای فرشتگان و پیغمبران تا اینکه تو نوشته شدی در سِفر حیات.[۱] (۱۶)آن‌وقت ابراهیم فرمود: مرا چه واجب است بکنم، تا خدای فرشتگان و پیغمبران را عبادت نمایم؟ (۱۷)پس جواب داد فرشته: برو بسوی آن چشمه و غسل کن. (۱۸)زیرا خدای می‌خواهد با تو سخن کند. (۱۹)ابراهیم جواب داد: چگونه سزاوار است که غسل نمایم. (۲۰)پس آن زمان فرشته بصورت جوانی خوشروی نمایان شد و در چشمه غسل کرده، گفت: ای ابراهیم چنین کن به‌خود. (۲۱)پس چون ابراهیم غسل کرد، فرشته گفت: بر شو به آن کوه؛ زیرا خدای می‌خواهد در آنجا با تو سخن کند. (۲۲)پس ابراهیم برشد به‌کوه، چنانکه فرشته او را گفت. (۲۳)چون به دو زانو بَرنشست، با خویش گفت: ای ابراهیم! چه وقت خواهی دید که خدای فرشتگان با تو سخن کند. (۲۴)پس آواز لطیفی شنید که او را آواز می‌دهد: ای ابراهیم! (۲۵)پس ابراهیم او را جواب داد: مرا چه کسی آواز می‌کند؟ (۲۶)پس آواز جواب داد: منم؛[۲] خدای تو ای ابراهیم! (۲۷)اما ابراهیم، پس هراسان شد و روی خود به‌خاک مالید و گفت: چگونه بنده‌ی تو گوش دهد تو را و او خاک و خاکستر است.[۳] (۲۸)آن‌وقت خدای به او فرمود: مترس، بلکه برخیز؛ زیرا بتحقیق تو را بنده‌ای برای خود برگزیدم و بدرستی‌که من می‌خواهم برکت دهم تو را و تو را رهبر گروهی بزرگ بگردانم. (۲۹)از این‌رو بیرون رو از خانه‌ی پدر و خویشانت و بیا ساکن شو در زمینی که به تو می‌دهم آن را؛ به‌تو و نسل تو.[۴] (۳۰)ابراهیم جواب داد: بدرستی‌که من هرآینه

۱- فی ۴: ۳.
۲- اللّه احد.
۳- تک ۱۸: ۲۷.
۴- تک ۱۲: ۱ و ۲.

می‌کنم همه‌ی آن را ای پروردگار! لیکن مرا نگه‌داری بفرما تا خدای دیگر به من زیان نرساند. (۳۱)خدای به‌سخن درآمده فرمود: منم خدای یگانه. (۳۲)جز من[1] خدائی نیست. (۳۳)می‌زنم و شفا می‌دهم. (۳۴)می‌میرانم و زنده می‌کنم. (۳۵)به‌دوزخ فرود می‌کنم و بیرون می‌کنم. (۳۶)کسی نمی‌تواند که خود را از قدرت[2] من برهاند. (۳۷)آنگاه خدای به او سنت ختنه را عطا نمود و اینچنین ابراهیم، پدر ما، خدای را شناخت.» (۳۸)چون یسوع این بفرمود، دست‌های خود را بلند نموده، فرمود: «کرامت و مجد توراست ای خدای. (۳۹)چنین باد!»

فصل سی‌ام[3]

مشورت نمودن کاتبان و فریسیان در باب مسیح(ع) که او را از نظرها براندازند

(۱)یسوع رفت به اورشلیم، نزدیک مظال و آن یکی از عیدهاست. (۲)چون کاتبان و فریسیان این را بدانستند، باهم مشورت نمودند که با سخن خودش[4] او را از نظر بیندازند. (۳)پس از این جهت فقیهی نزد او آمده، گفت:[5] ای معلم! چه چیز واجب است که بکنم تا بر حیات جاودانی کامیاب شوم؟ (۴)یسوع جواب داد: «چگونه در ناموس نوشته شده؟» (۵)او در پاسخ گفت: دوست بدار پروردگار[6] خود را و خویشِ خود را. (۶)دوست بدار خدای خود را بالای هر چیزی به‌تمام دل و خرد خود. (۷)خویش خود را مانند خودت دوست بدار. (۸)یسوع گفت: «خوب جواب دادی. (۹)بدرستی‌که من تو را می‌گویم برو و اینچنین کن؛ حیات جاودانی تو را خواهد بود.» (۱۰)آنگاه او گفت: خویش من

۱- قال الله لابراهیم انا احد و لاغیراله (منه).

۲- تث ۳۲: ۳۹.

۳- سورة الحب الانسان.

۴- تک ۱۸: ۲۷.

۵- مت ۲۲: ۱۵.

۶- لو ۱۰: ۲۵-۳۷.

کیست؟ (۱۱)یسوع چشم خود را بلند نموده، جواب داد: «مردی از اورشلیم فرو شده بود تا برود بسوی اریحا، شهری که اعاده شده بنای آن در زیر[۱] لعنت. (۱۲)دزدان این مرد را در راه گرفتند و زخمش زدند و برهنه‌اش کردند. (۱۳)آنگاه رفتند و او را مُشرف به‌موت گذاشتند. (۱۴)اتفاق افتاد که کاهنی در آنجا گذر کرد. (۱۵)چون آن زخم خورده را دید، بدون آنکه سلام کند، از کنار او روان شد. (۱۶)شخصی لاوی مانند او نیز گذر کرد، بدون اینکه سخنی بگوید. (۱۷)اتفاق افتاد که مردی سامری نیز گذر کرد. (۱۸)چون آن زخم خورده را دید، بر او مهربانی کرد و از اسب خود پیاده شد و آن زخم خورده را گرفت و زخم های او را با شراب شست و روغنی به او مالید. (۱۹)بعداز آنکه زخم‌های او را مرهم گذاشت و او را تسلی داد، بر اسب خود سوارش نمود. (۲۰)چون در وقت شام به‌کاروانسرا رسید، او را به‌مهربانی به‌صاحب آن سپرد. (۲۱)چون بامدادان برخاست، گفت که به این مرد توجه کن و من تو را هر چیزی می‌دهم. (۲۲)بعد از آنکه چهار پارچه از طلا به آن بیمار بجهت صاحب منزل تقدیم نمود گفت که آسوده باش؛ زیرا من برمی‌گردم بزودی و تو را به‌خانه‌ی خود می‌برم.» (۲۳)یسوع فرمود: «به‌من بگو کدام یک از آنها خویش او بود؟» (۲۴)فقیه جواب داد: آنکه اظهار مهربانی کرد. (۲۵)آن‌وقت یسوع گفت: «بتحقیق که پاسخ بصواب دادی. (۲۶)پس برو و چنین کن.» (۲۷)پس فقیه به‌نومیدی باز شد.

فصل سی و یکم[۲]

شفا دادن مسیح(ع) پسر یوزباشی را و...

(۱)آن‌وقت کاهنان نزدیک یسوع[۳] شدند و گفتند: ای معلم!

۱- یش ۶: ۲۶ و ۱ مل ۱۶: ۳۴.
۲- سورة یشفی.
۳- مت ۲۲: ۱۵-۲۲.

آیا جایز است که خِراج جزیه به قیصر داده شود؟ (۲)یسوع به یهودا التفات نمود و فرمود: «آیا با تو نقودی هست؟» (۳)آنگاه یسوع فَلسی به‌دست خود گرفت و متوجه کاهنان شد و به‌ایشان فرمود: «بدرستی‌که بر این فَلس صورتی هست؛ پس به‌من بگوئید که صورت کیست؟» (۴)پس جواب دادند: صورت قیصر. (۵)یسوع فرمود: «در این صورت بدهید به قیصر آنچه از آن قیصر است. (۶)بدهید به خدای آنچه از آن خدای است.» (۷)مردی یوزباشی[1] نزدیک آمده، گفت: ای آقا! پسر من ناخوش است؛ به پیری من رحم کن. (۸)یسوع پاسخ داد: «پروردگار[2] اسرائیل تو را رحم کند!» (۹)چون آن مرد روانه شد، یسوع فرمود: «منتظر من باش. (۱۰)زیرا من به‌خانه‌ی تو می‌آیم، تا بر پسر تو دعا کنم.» (۱۱)یوزباشی جواب داد: ای آقا! بدرستی‌که من لایق آن نیستم که به‌خانه‌ی من بیائی و حال آنکه تو پیغمبر خدائی. (۱۲)کفایت می‌کند مرا کلمه‌ای که به‌آن تکلم فرمودی، بجهت شفای پسر من. (۱۳)زیرا خدایت بتحقیق تو را بر هر مرض مسلط فرموده؛ چنانکه فرشته‌ی او در خواب به‌من گفت. (۱۴)یسوع بسیار تعجب نمود. (۱۵)به‌آن جماعت متوجه شده، فرمود: «به این بیگانه نگاه کنید؛ زیرا بیشتر از هر کسی‌که در اسرائیل یافت شده در او ایمان است.» (۱۶)پس به یوزباشی متوجه شد و فرمود: «بسلامت برو؛ زیرا خدای[3] بجهت ایمان عظیمی که تو را عطا فرموده، به پسرت صحت بخشید.» (۱۷)پس یوزباشی به راه خود روان شد.[4] (۱۸)برخورد در راه به‌خدمتکاران خودش، و آنها خبر دادند او را که پسرش بتحقیق صحت یافته. (۱۹)آن مرد پرسید: در کدام ساعت او را تب رها کرد؟ (۲۰)گفتند: دیروز در ساعت

۱– مت ۸: ۵–۱۳.
۲– اللّٰه سلطان.
۳– اللّٰه معطی.
۴– یو ۴: ۵۱–۵۳.

ششم تب از او رفت. (۲۱)آن مرد دانست که وقتی یسوع فرمود که پروردگار، خدای[1] اسرائیل تو را رحم کند، پسرش صحت خود را باز یافته. (۲۲)پس به‌این جهت آن مرد به‌خدای ما ایمان آورد. (۲۳)پس چون به‌خانه‌ی خود درآمد، شکست همه‌ی خدایان خود را و گفت: نیست خدای حقیقیِ زنده‌ای، جز خدای[2] اسرائیل. (۲۴)آنگاه گفت: نان مرا کسی نخورد، که خدای اسرائیل را عبادت نکرده باشد.

فصل سی‌ودوم[3]

دعوت یکی از فقها مسیح(ع) را برای امتحان و توبیخ آن حضرت فقها و کاتبان را و مکالمات ایشان با آن حضرت

(۱)یکی از فریسیان یسوع را دعوت نمود برای شام[4] خوردن تا او را تجربه کند. (۲)یسوع با شاگردانش آنجا آمد. (۳)بسیاری از کاتبان در آن خانه منتظر او بودند، تا امتحانش کنند. (۴)شاگردان نشستند بر سفره بدون اینکه دست‌های خود را بشویند. (۵)آنگاه کاتبان یسوع را خوانده، گفتند: چرا شاگردان تو سنت‌های بزرگان ما را نگه‌نمی‌دارند، به‌شستن دست‌های خود پیش از آنکه نانی بخورند؟ (۶)یسوع فرمود: «من از شما می‌پرسم، به‌چه سبب باطل نمودید شریعت خدای را[5] تا تقالید[6] خود را نگه‌دارید، (۷)که می‌گوئید به‌فرزندان پدران فقیر، پیش کنید و نذر نمائید برای هیکل نذرها را. (۸)ایشان جز این نیست که نذرها را می‌نمایند از چیز کمی که واجب است به آن پدران خود را گذران

۱- اللّٰه سلطان.

۲- اله بن «بنی‌اسرائیل» واحد و حق حی اللّٰه منه.

۳- سورة البدعة.

۴- مت ۱۵: ۲-۶ ولو ۱۱: ۳۷-۴۶ و ۱۴: ۱.

۵- قال عیسی لعلماء منی (بنی)اسرائیل لم تحرفون احکام اللّٰه تعلی و یتبعون کم (و تتبعون) بدعة تحد ثونکم(ها؟) من عندکم. (منه)

۶- مراد از تقالید در هر جای این کتاب طریقه و آداب و سنن است. (مترجم)

دهند. (۹)هرگاه پدرانشان بخواهند که نـقود را بگـیرند، پـسران فریاد زنند که نقود خدای را نذر است. (۱۰)بسبب این بر پـدران تنگی می‌رسد. (۱۱)ای کاتبانِ دروغگوی ریاکار! مگر خدای این نقود را به‌کـار مـی‌برد؟ (۱۲)نـه‌چنین است؛ پس نـه‌چنین است. (۱۳)زیرا خدای نمی‌خورد[1] چنانکه بواسطه‌ی بنده‌ی خود داوود[2] پیغمبر می‌فرماید: آیا مـن گـوشت گـاوها را مـی‌خورم و خـون گوسفند را می‌نوشم؟ (۱۴)به‌من ذبیحه‌ی حمد بده و نذرهای خود را برای من پیش کن. (۱۵)زیرا من اگر گرسنه شوم از تو چـیزی طـلب نکـنم چـونکه همـه‌ی چـیزها در دست مـن است؛ حـتی نعمت‌های وافر درون بهشت. (۱۶)ای ریاکاران! بدرستی که جز این نیست که شما این می‌کنید تا کیسه‌های خـود را پـر کـنید و از این‌رو ده یک از سُداب و نعناع را می‌گیرید. (۱۷)چه بدبختید شما؛ زیرا شما برای دیگران سخت‌ترین راه‌ها را بوضوح آشکار می‌کنید و بر آنها نمـی‌روید[3]. (۱۸)ای کـاتبان و فـقها! بـدرستی‌که شما بـر دوش‌های دیگـران بـارهائی مـی‌نهید کـه آن را کشـیدن نـتوان. (۱۹)لیکن خودتان آنهـا را به یکـی از انگشـتان[4] خـود حـرکت نمی‌دهید. (۲۰)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که هر شری جـز ایـن نیست که در جهان بواسطه‌ی شیوخ داخل شده. (۲۱)به‌من بگوئید که پرستش بتان را چه کس در جهان داخل نمود؟ مگر طـریقه‌ی شیوخ؟ (۲۲)همانا پادشاهی بود کـه پـدر خـود را بـسی دوست می‌داشت و نام او بعل بود. (۲۳)چون پدر مرد، پسرش امر نمـود به‌ساختن پیکری بسان پدرش بجهت تسلی دادن خودش. (۲۴)در

۱– اللّه لا یئکل. ۲– مز ۱: ۱۳ و ۱۴ و ۱۱ و ۱۲.

۳– در حاشیه ترجمه انگلیسی مسطور است که عـبارت ایـتالیائی احـتمال دارد کـه معنی این باشد که در آنها نمی‌روند و هم احتمال دارد که این باشد و آنها را نظر نمی‌کنند.

۴– لو ۱۱: ۳۷ – ۴۶.

بازار شهر آن را نصب نمود. (۲۵)امر نمود به‌اینکه، هـرکس بـه‌آن پیکر نزدیک شود تا مسافت پانزده ذراع در محل امن باشد و مطلقاً کسی به او آزاری نرساند. (۲۶)بنابراین شریران بسبب فایده‌هائی که از آن پیکر به‌دست آوردند، شروع نمودند که پیشکش کنند به او گل و شکوفه‌ها را. (۲۷)پس این هدیه‌ها در اندک زمانی تـبدیل شد به‌نقود و طعام، تا آنکه او را خدای نامیدند بجـهت تکـریم او. (۲۸)آنگاه این چیز از عادت برگشت به‌شریعت، تا آنکـه آن بت بعل در همه‌ی جهان منتشر شـد. (۲۹)بـتحقیق خـدای تـرعیب فرموده بر این[1] بواسطه‌ی اشعیا، که فرموده: راستی این قـوم مـرا به‌باطل[2] عبادت می‌کنند. (۳۰)زیرا ایشان باطل نمودند شریـعت مراکه بنده‌ی من موسی به‌ایشان داده و پیروی می‌نمایند سنت‌های شیوخ خود را. (۳۱)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که نـان خـوردن به‌دست‌های ناشسته انسان را ناپاک نمی‌کند؛ زیرا آنچه در دهـان انسان داخل می‌شود انسان را ناپاک نمی‌نماید، بلکه آنچه از انسان بیرون می‌شود انسان را ناپاک می‌کند.» (۳۲)در این هنگام یکی از کاتبان گفت: اگر بخورم گوشت گرازی یا گوشت‌های ناپاک دیگر را، آیا اینها دل مرا ناپاک نمی‌کند؟ (۳۳)یسوع فرمود: «بدرستی‌که نافرمانی در انسان داخل نمی‌شود؛ بلکه بیرون می‌شود از انسان، از دل او. (۳۴)از این‌روست که ناپاک می‌شود، هرگاه طعام حرامی[3] بخورد.» (۳۵)آن هنگام یکی از فـقها گـفت: ای مـعلم! هـرآیـنه بتحقیق بسی سخن گفتی در عبادت بتان، که گـویا نـزد طـایفه‌ی اسرائیل بت‌هائی هست. (۳۶)بنابراین پس همانا به‌ما بـد کـردی. (۳۷)یسوع پاسخ فرمود: «نیک بدان که امروز در اسرائیل یافت نمـی‌شود پیکره‌هائی از چوب؛ لیکن پـیکره‌هائی از جسـد یـافت

۱- مت ۱۵: ۷ - ۲۰.
۲- اللّه معبد «معبود؟»
۳- حرم لحم الخنزیز (منه).

می‌شود.» (۳۸)پس همه‌ی کاتبان به‌خشم جواب دادند: مگر ما از این‌رو بت پرستانیم؟ (۳۹)یسوع پاسخ داد: «حق می‌گویم به شما که شریعت[1] نمی‌گوید بظاهر عبادت کن؛ بلکه می‌گوید دوست بدار خدایت را به‌تمام روانت و به‌تمام دلت و به‌تمام عقلت.» (۴۰)آنگاه یسوع فرمود: «آیا این درست است؟» (۴۱)پس هر یک جواب دادند: همانا که آن درست است.

فصل سی و سوم[2]

ذکر قبایح بت‌پرستی و اینکه گناهی بزرگ‌تر از بت‌پرستی نیست

(۱)آنگاه یسوع فرمود: «حقاً بدرستی‌که هرآنچه انسان آن را دوست بدارد و برای آن هر چیزی را جز آن ترک نماید، پس آن خدای[3] اوست. (۲)همچنین بت زناکار، زنا دهنده است و بت شکم‌پرست و بدمست، جسد اوست. (۳)بت پرطمع نیز نقره و طلاست. (۴)بر این قیاس کن هر خطاکار دیگری را.» (۵)پس آن‌وقت آن کس که یسوع را دعوت نموده بود، پرسید: چیست بزرگ‌تر گناهی؟ (۶)یسوع فرمود: «کدام خرابی بزرگ‌تر است در خانه؟» (۷)هر یک خاموش شدند. (۸)یسوع به‌انگشت خویش بسوی ستون اشاره نمود و فرمود: «وقتی که ستون بجنبد، خانه ویران خواهد افتاد. (۹)پس آن‌وقت لازم است که از نو بنا شود. (۱۰)لیکن وقتی که هر جزئی غیر آن ویران شود ممکن است مرمت آن. (۱۱)از این‌رو به شما می‌گویم، بدرستی‌که پرستش بت‌ها بزرگ‌ترین گناه است. (۱۲)زیرا او بیکباره انسان را از ایمان عاری می‌سازد. (۱۳)پس او را از خدای عاری ساخته، به‌اندازه‌ای که نخواهد بود او را محبت روحانی.[4] (۱۴)لیکن هر گناه دیگری

۱– تث ۶: ۵.
۲– سورة المشکرین «امشرکین؟».
۳– اللّٰه سلطان.
۴– لا اکبر من الحرام الا ان یعبدالبصنم لانه یخرج من الدین و یعبد من اللّٰه تعلی (منه).

می‌گذارد برای انسان آرزوی رسیدن به‌رحمت را. (۱۵)از این‌رو می‌گویم که پرستش بت‌ها بزرگ‌ترین گناه است.» (۱۶)پس همه با حیرت از سخن یسوع باز ایستادند؛ زیرا ایشان دانستند که رد بر او مطلقاً ممکن نیست. (۱۷)آنگاه یسوع تمام نمود سخن را و گفت: «یاد کنید آنچه را خدای به او تکلم فرموده و آنچه را موسی و یشوع در ناموس نوشته‌اند؛ پس خواهید دانست که چه بزرگ است این گناه. (۱۸)اسرائیل را خدای مخاطب نموده، فرموده: مساز برای خود پیکری؛[1] نه از آنچه در آسمان و نه از آنچه زیر آسمان است. (۱۹)مساز آن را از آنچه بالای زمین و نه از آنچه زیر زمین است. (۲۰)نه از آنچه بالای آب و نه از آنچه زیر آب است. (۲۱)بدرستی‌که منم خدای تو، توانا و[2] غیرتمند،[3]که انتقام می‌کشد بجهت این گناه از پدران و پسران ایشان تا طبقه‌ی چهارم. (۲۲)پس یاد آورید چگونه[4] وقتی که پدران ما گوساله را ساختند و آن را عبادت نمودند، یشوع و سبطِ لاوی گرفتند به‌امر خدای شمشیر را و کشتند یکصد و بیست هزار را،[5] از آنان که طلب نکردند رحمتی را از خدای. (۲۳)چه سخت است کیفر خدای بر پرستندگان بت‌ها[6].»

فصل سی و چهارم[7]

شفا دادن مسیح(ع) کسی را که دست او خشک شده بود و نصایح آن حضرت

(۱)یکی بود[8] پیش روی دروازه، که دست راست او خشک شده بود؛ به‌اندازه‌ای که توانا نمی‌شد در به‌کار داشتن آن. (۲)پس یسوع روی دل خود به‌خدای نمود و دعا کرد؛ سپس

۱- خر ۲۰: ۴-۶ و تث ۵: ۸ و ۹.
۲- اللّٰه قاوی. (قوی) غیور و ذوانتقام.
۳- خر ۲۰: ۵.
۴- خر ۳۲: ۴-۶ و ۲۷-۲۸.
۵- خر ۳۲: ۲۸ آنجائی که عدد سه هزار است و از یسوع ذکر نیست.
۶- حکم اللّٰه شدید علی مشرقین [مشرکین؟]. (منه).
۷- سورة السفلی.
۸- مت ۲: ۱۰-۱۳.

فرمود: «تا بدانید که سخنان من حق است، می‌گویم به‌نام خدای درازکن ای مرد! دست ناخوش خود را.»[1] (۳)پس دراز نمود آن را درست، که گویا به آن مرضی نرسیده بود. (۴)آن‌وقت آغاز نمودند به‌خوردن، با خوف خدای. (۵)بعد از آنکه کمی خوردند، باز یسوع فرمود: «حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که سوزانیدن شهری هرآینه افضل است از اینکه در آن عادت[2] بدی گذاشته شود. (۶)زیرا بجهت مثل این، غضب می‌فرماید خدای بر رؤسا و پادشاهان زمین؛ آنانکه داده است به‌ایشان خدای شمشیر را تا گناهان را[3] نیست کنند[4].» (۷)پس بعد از آن یسوع[5] فرمود: «هر وقتی‌که دعوت کرده می‌شوی، پس یاد دار که نگذاری خودت را جای بالاتر. (۸)تا اگر دوست صاحبخانه، بزرگ‌تر از تو بیاید، صاحبخانه تو را نگوید برخیز و پائین‌تر بنشین و باعث شود تو را بر شرمندگی. (۹)بلکه برو و بنشین در پست‌تر جائی تا بیاید آنکه تو را دعوت کرده و بگوید: ای دوست! برخیز و بنشین آنجا در بالاتر. پس فخر و بزرگی تو را شود. (۱۰)زیرا آنکه خود را بلند می‌نماید، پست می‌شود و آنکه خود را پست می‌نماید بلند می‌شود[6]. (۱۱)حق می‌گویم به شما؛ بدرستی‌که شیطانِ سرافکنده مخذول نشد مگر[7] به‌گناه کبر. (۱۲)چنانکه اشعیای پیغمبر می‌گوید، سرزنش‌کنان او را به‌این کلمات که: چگونه افتادی از آسمان ای ستاره‌ی صبح! ای آنکه جمال فرشتگان بودی و تابان شدی مثل بامداد! (۱۳)بدرستی‌که کبر تو بتحقیق تو را به‌زمین

۱- باذن اللّه.
۲- أولی أن یحرف البلد من أمن یضع فیه بدعة السوه (منه).
۳- اللّه قهار و معطی.
۴- رو ۱۳: ۴.
۵- لو ۱۴: ۷-۱۱.
۶- من تواضع رفع‌اللّه ومن رفعه توضعه اللّه (منه).
۷- منه ابلیس تکبر و کان من الکافرین.

انداخت. (۱۴)حق می‌گویم به‌شما؛ هرگاه انسان بشناسد بدبختی خود را، پس بدرستی که او می‌گرید آنجا همیشه بر زمین. (۱۵)آنگاه خود را پست‌تر از هر چیز دیگر می‌شمارد. (۱۶)پس غیر این سببی نیست از برای گریستن انسان نخستین و همسر او، صد سال بدون انقطاع، که طلب رحمت می‌نمودند از خدای[1]. (۱۷)زیرا آنها یقین دانستند کجا افتادند به‌کبرشان.» (۱۸)چون یسوع این بفرمود، شکر نمود. (۱۹)منتشر شد آن روز در اورشلیم، چیزهای بزرگی که یسوع گفته بود آنها را و معجزه‌ای که نموده بود. (۲۰)پس قوم شکر نمودند خدای را و مبارک خواندند نام قدوس او را. (۲۱)اما کاتبان و کاهنان چون درک نمودند که او بر ضد تقالید شیوخ ایشان سخن رانده، به‌سخت‌ترین دشمنی شعله‌ور شدند. (۲۲)دل‌هایشان سخت شد، مانند فرعون[2]. (۲۳)از آن روی فرصت می‌طلبیدند که بکشند او را؛ لیکن ایشان‌را میسر نشد.

فصل سی و پنجم[3]

ذکر حضرت مسیح(ع) ابتداء خلقت حضرت آدم را و ذکر چهل و چهار هزار پیغمبر و ذکر حضرت رسول خاتم(ص) و...

(۱)یسوع از اورشلیم بیرون شد. (۲)رفت به‌صحرا پشت رود اُردن. (۳)پس شاگردانش که به دورش نشسته بودند، گفتند: ای معلم! به‌ما بگو چگونه شیطان به‌کبر خود افتاد. (۴)زیرا ما می‌دانستیم که او بسبب نافرمانی افتاد. (۵)بسبب اینکه همیشه انسان را می‌فریفت تا بدی کند. (۶)یسوع[4] پاسخ داد: «چونکه خدای آفرید مشتی از خاک را[5]، (۷)او را بیست و پنج هزار سال گذاشت بدون اینکه به او کار دیگری بکند. (۸)شیطان که بمنزله‌ی

۱- آدم توب ذکر (ذکر توبة آدم؟)
۲- خر ۷: ۱۳ الخ.
۳- سورة سجدة الملئکة.
۴- مراجعه کن در باب سقوط ابلیس به سوره‌ی دوم و هفتم و غیر آنها در قرآن.
۵- خلق الله طین.

کاهن و رئیس بود فرشتگان را، از برای آنچه بود بـر او از ادراک عظیم، دانست که خدای زود است بگیرد از این مشت خاک صد و چهل هزار نشان شدگان را به‌نشان پیغمبری[۱]؛ همچنین رسول‌اللّه را، که خدای روح او را پیش از هر چیز دیگر به‌شصت هزار سال آفریده[۲]. (۹)از این‌رو شیطان به غضب شده، ملایکه را اغوا نموده، گفت: ببینید زود است بخواهد خدای یک روزی که سجده کـنیم برای این خاک. (۱۰)پس نیک اندیشه کنید در اینکه ما روحـیم. بدرستی‌که سزاوار نیست ما را که این کار بکـنیم. (۱۱)از ایـن‌رو خدای را بسیاری ترک نمودند. (۱۲)از اینجاست که روزی خدای فرمود، وقتی که فرشتگان همه جمع شده بودند: هرکس مرا خدای گرفته، باید بی‌درنگ بر این خاک سجده کـند. (۱۳)پس سـجده نمودند از برای او آنانکه خدای را دوست داشتند. (۱۴)اما شیطان و آنانکه بر طریقه‌ی او بودند، پس گفتند: ای پروردگار! ما روحیم و از این‌رو عدل نیست اینکه این گِل را سجده کـنیم. (۱۵)چـون شیطان این بگفت، هولناک و بد منظر گردید. (۱۶)پیروان او نـیز زشت‌روی شدند. (۱۷)زیرا خدای بسبب نافرمانی ایشـان زایـل نمود آن زیبائی را که ایشان را بدان زیبا نموده بود، وقتی که ایشان را آفرید. (۱۸)پس چون فرشتگانِ پاک، سرهای خود را بلند کردند دیدند وفور قباحت هولناکی را که شـیطان بـدان بـرگشته بـود. (۱۹)پس پیروانش ترسان به روی‌های[۳] خود بر زمـین افـتادند. (۲۰)آن‌وقت شیطان گفت: [۴]ای پروردگار! بدرستی‌که تـو مـرا از روی ستم زشت‌روی گردانیدی؛ لیکن من بـه‌ایـن راضـیم؛ زیـرا

۱– رسول‌اللّه.

۲– علم الابلیس فی قالب آدم یخرج منه اربع و اربعون مائه آلاف من الانبیاء و ختم الانبیاء الذی روحه خلق اللّه اولا من کل المخلقات سبعین آلاف سنة (منه).

۳– بیان سجدة الملائکة.

۴– ابلس تکبر و کان من الکافرین هذا القصص (منه).

می‌خواهم باطل سازم هرآنچه را تو کرده‌ای. (۲۱)شیطان‌های دیگر گفتند: او را پروردگار مخوان؛ زیرا خود توئی پروردگار. (۲۲)آن‌وقت خدای به پیروان شیطان فرمود: توبه کنید و اعتراف نمائید به‌اینکه منم خدای آفریننده‌ی شما. (۲۳)جواب دادند: بدرستی‌که ما توبه می‌کنیم از سجده کردن خود برای تو؛ زیرا تو نادادگری. (۲۴)لیکن شیطان دادگر و وارسته است و او پروردگار ماست[۱]. (۲۵)آن‌وقت خدای فرمود: دور شوید از من ای لعنت شدگان! زیرا نیست نزد من رحمتی برای شما[۲]. (۲۶)شیطان در اثنای برگشتن خود، بر آن مشتِ خاک خدو انداخت. (۲۷)پس جبرئیل برداشت آن آبِ‌دهان را با قدری از خاک و شد برای انسان بدین سبب نافی در شکمش.»

فصل سی‌وششم[۳]

در مذمت بی‌نمازی و خبر دادن مسیح(ع) از آمدن حضرت رسول اکرم خاتم(ص) و بیان اینکه نماز باید به حضور قلب باشد نه به زیادی کلمات

(۱)شاگردان بی‌خود شدند، بی‌خودی بزرگی برای نافرمانی فرشتگان. (۲)آن‌وقت یسوع فرمود: «حق می‌گویم به‌شما؛ آنکه نماز نمی‌گزارد او از شیطان بدتر است. (۳)پس زود است که به او بزرگ‌تر عذابی فرودآید. (۴)زیرا نبود شیطان را قبل از افتادنش پنداری در ترس. (۵)همچنین نفرستاده بود خدای برای او پیغامبری راکه او را به توبه بخواند. (۶)لیکن برای انسان، بتحقیق[۴] که پیغمبران همه‌ی ایشان آمدند مگر رسول‌اللّه آنکه[۵] زود است بعد از من بیاید؛ زیرا خدای می‌خواهد تا که من مهیّا سازم راه او را[۶]. زندگانی می‌کند آدمی به‌اهمال، بدون هیچ ترسی. گویا که

۱- اللّه خالق. ۲- اللّه یمزب «یعذب؟»

۳- سورة ترک‌الصلوة.

۴- جاء انبیاء اللّه کلهم من قبلی الا رسول‌اللّه سیجیء من بعدی بعثنی اللّه تعلی ان اصدقه و اخبرالناس من جیئته (منه). ۵- رسول اللّه.

۶- و ه«؟» این آدم.

خدائی یافت نمی‌شود؛ بـا ایـنکه اوراست نشـانه‌هائی کـه آنهـا را شماره‌ای نیست بر عدل خدای. (۷)پس از زبان مانند ایشان داوود پیغمبر فرموده: نادانان در دل خود گفتند خدائی نیست؛ از این‌رو فاسد شدند و ناپاک گردیدند بدون اینکه در ایشان باشد کسی که نیکوئی کند[۱]. (۸)نماز کنید بدون انقطاع، ای شاگردان من! تا عطا کرده شوید.[۲] (۹)زیرا آن کس که طلب می‌کند می‌یابد. (۱۰)هـر کس در بکوبد باز می‌شود برای او. (۱۱)هر کس سؤال کـند داده می‌شود. (۱۲)نظر مکـنید در نمـازهای خـود بـه‌بسیاری کـلام.[۳] (۱۳)زیرا خدای به دل نظر[۴] می‌نماید[۵]، چنانکه به سلیمان فرموده:[۶] ای بنده‌ی من! دل خـود را بـه‌من ده. (۱۴)حـق مـی‌گویم بـه‌شما؛ به‌هستی[۷] خدای سوگند، بدرستی‌که ریاکاران[۸] بسیار نماز می‌کنند در هر گوشه‌ی شهر تا مردم ایشان را بـبینند و ایشـان را قـدیس بشمارند. (۱۵)لیکن دل‌هایشان پر است از بدی. (۱۶)پس ایشان کامیاب نیستند در آنچه می‌طلبند. (۱۷)ضروری است که در نماز خود با اخلاص باشی، هرگاه دوست داری که خدای آن را بپذیرد. (۱۸)مرا بگوئید چه کس می‌رود تا با حاکم روم یا هیرودس سخن گوید و قصد او متوجه نیست بسوی آنکـه مـی‌رود بسـوی او و بسوی آنچه عزم دارد که طلب کند آن را از او؟ (۱۹)کسی نیست مطلقاً. (۲۰)پس هرگاه می‌باشد انسان که چنین کند تا بـا مـردی سخن کند، پس چه چیز است بر انسان که بکند تا با خدای سخن کند؟ (۲۱)طلب کند از او رحمت را برای گناهانش، شکرکنان او را بر آنچه او را عطا فرموده[۹]. (۲۲)حـق مـی‌گویم بـه‌شما؛ بـدرستی

۱– مز ۱۴: ۱.
۲– مت ۷: ۷ و ۸.
۳– مت ۶: ۷.
۴– الله بصیر.
۵– لاتکثر و الکلام فی الصلوة لان الله تعالی ینظر بقلوبکم (منه). ۱صم ۱۶: ۷.
۶– ام ۲۳: ۲۶.
۷– بالله حی.
۸– مت ۶: ۵.
۹– الله وهاب.

کسانی که برپای می‌دارند نماز را اندکند. (۲۳)از این‌روست که شیطان را بر آنها سلطه هست. (۲۴)زیرا خدای دوست ندارد آنان را که گرامی می‌دارند او را به‌لب‌های خود. (۲۵)آنان که طلب می‌نمایند رحمت را در هیکل به‌لب‌های خود؛ (۲۶)لیکن دل‌هایشان عدل را [1]می‌خوانند.[2] (۲۷)چنانکه به اشعیای پیغمبر تکلم نموده و گفته: دور می‌کنم این قوم را که بر من گرانند. (۲۸)زیرا ایشان مرا به‌لب‌های خود حرمت می‌دارند، اما دل ایشان از من دور است. (۲۹)حق می‌گویم به‌شما؛ آنکه می‌رود تا بدون اندیشه نماز گزارد، خدای را استهزا می‌کند. (۳۰)چه کس می‌رود که با هیرودس سخن کند و پشت به او می‌کند[3]؟ (۳۱)مدح می‌کند پیش روی او پیلاطس حاکم را که تا سرحد مرگ از او بیزار است؟ (۳۲)کسی نیست مطلقاً. (۳۳)لیکن انسانی‌که می‌رود تا نماز کند و خود را مهیّا نمی‌کند، نمی‌باشد کار او کمتر از این. (۳۴)زیرا او پشت می‌کند به خدای و روی به‌شیطان می‌کند. (۳۵)زیرا در دل او محبت گناهی است که از او توبه ننموده. (۳۶)پس هرگاه کسی به تو بدی کند و بگوید به تو با لب‌هایش، بر من ببخش؛ آنگاه تو را بزند زدنی به‌دست‌هایش؛ پس چگونه او را خواهی بخشید؟ (۳۷)اینچنین رحم می‌کند خدای آنان را که به‌لب‌های خود می‌گویند: (۳۸)ای پروردگار! به‌ما رحم کن. (۳۹)حال اینکه دوست می‌دارند به‌دل‌های خود گناه را و عازم

۱- لا یرید اللّٰه تعلی قوما یرید رحمة من اللّٰه فی الجوامع بلسانهم لکن قلوبهم تنادی غضبا من اللّٰه تعاه (منه).

۲- مضمون این بند در سروده‌ای از رودکی چنین آمده:

روی به محراب نهادن چه سود — دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما وسوسه‌ی عاشقی — از تو پذیرد نپذیرد نماز

(ویراستار)

۳- در نسخه ایتالیائی چنین است «و دوشهای خود را برای پیشوا ... .»

می‌شوند به گناهان تازه.»

فصل سی و هفتم[۱]

تعلیم آن حضرت نماز را به شاگردان

(۱)شاگردان گریستند از سخن یسوع، (۲)زاری نمودند او را و گفتند: ای آقا! بیاموز ما را تا نماز گزاریم[۲]. (۳)یسوع فرمود: «نیک بنگرید چه خواهید کرد، هرگاه حاکم رومانی شما را بگیرد تا نابود کند. (۴)پس بکنید مانند آن را وقتی که نماز می‌کنید. (۵)باید کلام شما این[۳] باشد: (۶)ای پروردگار، خدای ما! (۷)پاک باد نام قدوس تو. (۸)ملکوت تو بیاید در ما. (۹)مشیت تو همیشه نافذ باد. (۱۰)چنانکه آن نافذ است در آسمان، آنچنان بر زمین[۴] نافذ باد. (۱۱)به ما نان عطا کن برای هر روز[۵]. (۱۲)ببخش برای ما گناهان[۶] ما را. (۱۳)چنانکه می‌بخشیم ما برای آنانکه خطا می‌نمایند به‌ما. (۱۴)مپسند دخول ما را در امتحان. (۱۵)لیکن ما را نجات ده از بدکار[۷]. (۱۶)زیرا توئی بتنهائی خدای ما[۸]، (۱۷)که واجب است او را مجد و اکرام تا ابد.»

فصل سی و هشتم[۹]

بیان غسل و اینکه مسیح(ع) بجهت حفظ شریعت موسی(ع) آمده و...

(۱)آن‌وقت یوحنا گفت: ای معلم! باید غسل کنیم چنانکه خدای امر فرموده بر زبان موسی؟ (۲)یسوع فرمود: «مگر گمان[۱۰] می‌کنید که من آمده‌ام برای اینکه باطل سازم شریعت را و

۱- سورة عیسی دعاء «دعاء عیسی؟»
۲- لو ۱۱: ۱.
۳- مت ۶: ۹ - ۱۳.
۴- اللّه سلطان.
۵- اللّه رازق.
۶- اللّه غفور.
۷- اللّه حافظ.
۸- انت واحد الهنا.
۹- سورة اطلهاره.
۱۰- مت ۵: ۱۷-۱۹.

پیغمبران را؟ (۳)حق می‌گویم به‌شما؛ به[1] هستی خدای سوگند[2] همانا من نیامده‌ام برای اینکه باطل سازم آن را؛ لیکن آمـده‌ام تـا آن را نگاه دارم. (۴)زیرا هر پیغمبری نگاه داشته است شریعت خدای را و هرآنچه راکه خدای بدان سخن کرده بر زبان پـیغمبران دیگـر. (۵)سوگند[3] به هستی خدائی که روانم ایستاده در حـضور اوست، ممکن نیست پسندیده شود خدای را آنکه مخالفت می‌کند کمترین وصیت‌های او را. (۶)لیکـن او کـوچک‌تر مـی‌شود در مـلکوت خدای. (۷)بلکه نمی‌باشد برای او بهره‌ای در آنجا. (۸)می‌گویم شما را، بدرستی‌که ممکن نیست مخالفت یک حرف از شریعت خـدای مگر به‌ارتکاب بـزرگ‌ترین گـناهان. (۹)لیکـن مـن دوست دارم اینکه بفهمید این راکه ضروری است تا محافظت نمـائید بـر ایـن کلمات که فرموده است آن را خدای به‌زبان[4] اشعیای پیغمبر کـه: غسل کنید و پاکیزگان باشید و دور کنید اندوه‌های خود را از چشم یکدیگر. (۱۰)حق می‌گویم به‌شما؛ همه‌ی آب دریـا نمـی‌شوید آن کس راکه دوست می‌دارد گناهان را به‌دل خود. نیز می‌گویم به‌شما، بدرستی‌که هیچ کس پیش نمی‌آرد نماز پسندیده‌ای برای خدای اگر غسل نکند. (۱۱)لیکن او بر خـود بـار مـی‌کند گـناهی را شـبیه به‌عبادت بت‌ها[5]. (۱۲)براستی مرا تصدیق کنید؛ بدرستی‌که هرگاه انسانی نماز کند برای خدای، چـنانکه دوست مـی‌دارد، مـی‌رسد به‌آنچه می‌طلبد. (۱۳)یادآرید موسی بنده‌ی خدای راکه مصر را به‌نماز خود درهم کوبید و دریای سرخ را شکـافت و فـرعون[6] و

۱- قال عیسی انا اقول الحق باللّه الحی انا ماجئت ان اغیر الشریعة لکن ان اعمل بها و کذلک جمیع انبیاء اللّه تعالی یعلمون (یعملون؟) بها (منه).

۲- باللّه حی.

۳- منه طهرة بیان (بیان طهارة؟منه)

۴- اش ۱: ۱۶.

۵- من صلی عمدا بلا وضوء کان عنداللّه حراما مثل عابد اصنم (منه).

۶- غرق فرعون ذکر (غرق فرعون).

سپاهش را آنجا[۱] غرق نمود. (۱۴)یاد آرید یشوع را، که آفتاب را[۲] ایستانید. (۱۵)سموئیل را که ترس افکند در سپاه فلسطینیان[۳] که شماره‌ای نداشتند. (۱۶)یادآرید ایلیا را که بارانید آتش را از آسمان[۴]. (۱۷)برخیزانید الیشع[۵] مرده‌ای را. (۱۸)نیز بسیاری غیر ایشان از پیغمبران پاک، آنانکه بواسطه‌ی نماز رسیدند به‌هرآنچه طلبیدند. (۱۹)لیکن این مردم نطلبیدند چیزی را برای خودشان. (۲۰)لیکن طلب کردند خدای و مجد او را.»

فصل سی و نهم[۶]

ذکر نفخ روح در آن مشتِ خاک و برخاستن حضرت آدم و دیدن او در هوا نوشته‌ای را که...

(۱)آن‌وقت یوحنا گفت: خوش سخن گفتی ای معلم! (۲)لیکن ناقص می‌شود ما را، اینکه بشناسیم چگونه گناه کرد انسان بسبب کبر. (۳)یسوع فرمود: «چون خدای شیطان را راند، (۴)پاک نمود جبرئیل آن مشت از خاک را که شیطان بر آن خدو انداخته بود. (۵)آفرید خدای[۷] هر چیز زنده‌ای را از حیواناتی که می‌پرند و از آنهائی که راه می‌روند و شنا می‌کنند. (۶)پس زینت داد جهان را به‌هر آنچه در آن است. (۷)پس روزی شیطان نزدیک دروازه‌های بهشت شد. (۸)چون دید گروه اسبانی را که گیاه می‌خوردند، به‌آنها خبر داد هرگاه فراهم شود این مشت خاک را، اینکه او را روانی باشد، به‌آنها سختی خواهد رسید. (۹)از این‌رو مصلحت آنهاست که آن پارچه از خاک را پایمال نمایند به طریقی که بعدها برای چیزی نیکو نباشد. (۱۰)پس اسبان به‌هیجان درآمدند و شروع کردند به دویدن بسختی بر آن پارچه از خاک که میان

۱- خر ۱۴: ۱۵.
۲- یش ۱۰: ۱۲.
۳- اصم ۷: ۵.
۴- امل ۱۸: ۳۶.
۵- ۲ مل ۴: ۳۲.
۶- سورة آدم.
۷- اللّٰه خالق.

زنبق‌ها و گل‌ها بود. (۱۱)پس خدای عطا فرمود از آنجا روحی از برای آن جزء ناپاک از خاک که بر آن خدوی شیطان افتاده بود، که آن را جبرئیل گرفته بود از آن مشت. (۱۲)آنگاه خدای آفرید سگ را؛ پس شروع کرد به‌فریاد نمودن و اسبان را ترسانید، و آنها گریختند. (۱۳)آن هنگام خدای عطا نمود به‌انسان روانِ[1] خود را و فرشتگان می‌سرودند: بار خدایا! پروردگار[2] ما! خجسته باد نام قدوس تو. (۱۴)پس چون آدم برخاست برقدم‌های خود، در هوا نوشته‌ای دید که مثل آفتاب می‌درخشید. نصِّ عین آن لااله الا اللّه و محمد[3] رسول‌اللّه[4] بود. (۱۵)پس آن‌وقت آدم دهان خود بگشود و گفت: شکر می‌کنم تو را ای پروردگار، خدایِ[5] من! زیرا تو تفضل نمودی و آفریدی مرا. (۱۶)لیکن زاری می‌کنم بسوی تو، که مرا آگاه سازی که معنای این کلمات محمد[6] رسول‌اللّه[7] چیست. (۱۷)خدای فرمود: مرحبا به‌تو ای بنده‌ی من، آدم! (۱۸)همانا می‌گویم که تو اول انسانی هستی که آفریده‌ام اورا[8]. (۱۹)تو دیدی نام او را. جز این نیست که او پسر توست. آنکه زود است بیاید به‌جهان بعد از این، به‌سال‌های فراوان. (۲۰)او زود است بشود فرستاده‌ی[9] من؛ آنکه از برای[10] او آفریدم همه‌ی چیزها را. (۲۱)آنکه چون بیاید[11]، زود است نور بخشد جهان را. (۲۲)آنکه روان او نهاده شده بود در جمال آسمانی، شصت هزار سال پیش از

۱- خلق اللّٰه آدم.
۲- اللّٰه سلطان.
۳- لا اله الا اللّٰه محمد رسول‌اللّٰه.
۴- رأی آدم علی الجنة خطاً من نور یقول ذلک الکلام لا اله الا اللّٰه محمد رسول‌اللّٰه (منه).
۵- اللّٰه سلطان.
۶- محمد رسول‌اللّٰه.
۷- بعد فراغ حمد اللّٰه تعالی سئل آدم بحق محمد رسول‌اللّٰه یا ربنا من هذا (منه).
۸- قال اللّٰه تعالی یا آدم هذا یکون من اولادک اذجاء الی الدنیا جاء رسولا من عندنا خلقت المخلوقات لاجله (منه).
۹- رسول‌اللّٰه.
۱۰- یا بواسطه او یو ۱: ۳.
۱۱- یو ۱: ۹.

آنکه بیافرینم چیزی را. (۲۳)پس زاری کرد آدم، خدای را و گفت: ای پروردگار! این نوشته را به‌من مرحمت کن، بر ناخن‌های انگشتان دست من. (۲۴)عطا نمود خدای به‌انسان اول آن نوشته را بر دو شستِ او. (۲۵)بر ناخن شست دست راست، آنکه نصِّ اوست[۱] لااله‌الا اللّه، (۲۶)و بر ناخن دست چپ آنکه نصِّ اوست محمد[۲] رسول‌اللّه[۳]. (۲۷)پس بوسید انسان اول با مهر پدری این کلمات را. (۲۸)مسح نمود چشمان خود را و گفت: خجسته باد آن روزی که زود است در آن بیائی به‌جهان. (۲۹)پس چون خدای انسان را تنها دید[۴]، فرمود[۵]: خوش نیست اینکه تنها باشد. (۳۰)پس از این‌رو او را در خواب کرد. (۳۱)گرفت دنده‌ای را از سمت دل. (۳۲)آنجا را پر کرد از گوشت. (۳۳)آفرید از آن حوا را. (۳۴)آنگاه آن را گردانید زن برای آدم. (۳۵)آن‌وقت آن دو را سروران بهشت قرار داد. (۳۶)به‌ایشان فرمود: بنگرید بدرستی‌که عطا می‌کنم شما را هر ثمری که بخورید از آن[۶]، بجز سیب و گندم. (۳۷)پس فرمود: حذر کنید از اینکه بخورید چیزی را از این ثمرها[۷]. (۳۸)زیرا شما ناپاک خواهید شد. (۳۹)در اینصورت نمی‌پسندم برای شما که در اینجا باقی باشید؛ بلکه خواهم راند شما را و فرود می‌شود به‌شما بدبختی بزرگ.

فصل چهلم[۸]

فریب دادن شیطان مار را و داخل شدن در شکم او و...

(۱)پس چون شیطان این بدانست، پاره‌پاره شد از خشم.

۱- لا اله الا اللّه.
۲- محمد رسول‌اللّه.
۳- وضع اللّه تعالی علی ابهام الادم الیمنی ال اله الا اللّه مکتوبا و علی ابهامه الیسری محمد رسول‌اللّه.
۴- اللّه بصیر.
۵- تک ۲: ۱۸.
۶- تک ۲: ۱۶ و ۱۷.
۷- و لا تقربا شجرة.
۸- سورة حرم آدم [یعنی سوره حرمان و منع آدم].

(۲)پس نزدیک دروازه‌ی بهشت شد، آنجائی که پاسبان ماری بود
وحشتناک که اندام او مثل شتر و ناخن‌های قدم‌های او تیز بود از
هر سو، مثل تیغ سر تراش. (۳)پس دشمن به او گفت: بگذار مرا که
داخل بهشت شوم. (۴)مار جواب داد: چگونه تن در دهم تو را
به‌داخل شدن، حال آنکه بتحقیق خدای امر فرموده مرا به‌اینکه
برانم تو را. (۵)شیطان گفت: مگر نمی‌بینی چقدر خدای تو را
دوست می‌دارد؛ زیرا بیرون بهشت تو را به‌پای داشته تا پاسبانی
کنی مشتی از خاک را و او انسان است. (۶)پس هرگاه مرا داخل
کنی به‌بهشت می‌گردانم تو را سهمناک، چنانکه هر کسی از تو
بگریزد. (۷)پس می‌روی و اقامت می‌کنی برحسب اراده‌ی خود.
(۸)مار گفت: چگونه داخل نمایم تو را؟ (۹)شیطان جواب داد: تو
دهان خود باز کن تا داخل شوم به‌شکم تو. (۱۰)وقتی که داخل
بهشت شدی بگذار مرا نزدیک این دو مشت از خاک، که تازگی
راه می‌روند. (۱۱)پس به جا آورد مار آن‌وقت آن کار را.
(۱۲)شیطان را نهاد به پهلوی حوا؛ زیرا جفتش آدم به‌خواب بود.
(۱۳)پس شیطان دگرگون شد برای آن زن به‌صورت فرشته‌ی
خوشروئی و گفت اورا[1]: چه جهت دارد که نمی‌خورید از این سیب
و این گندم؟ (۱۴)حوا جواب داد: خدای به‌ما فرموده، بدرستی‌که
اگر ما از آنها بخوریم ناپاک می‌شویم و از آن روی ما را از بهشت
خواهد راند. (۱۵)پس شیطان جواب داد: او راست نگفته.
(۱۶)پس واجب است بشناسی که خدای شریر و حسود است.
(۱۷)از این‌رو متحمل همسران نمی‌شود. (۱۸)لیکن او بنده
می‌سازد هر کسی را. (۱۹)او جز این نیست که شما را این گفته تا
همسر او نشوید. (۲۰)لیکن هرگاه تو و شوهرت به پند من عمل

۱– تک ۳: ۲.

کنید، پس بدرستی‌که شما خواهید خورد از این ثمرها، چـنانکه از غیر آنها مـی‌خورید. (۲۱)آنگـاه فـروتن نمـانید بـرای دیگـران. (۲۲)بلکه خیر و شر را خواهید شناخت مثل خدای، و خواهـید کرد آنچه را می‌خواهید. (۲۳)زیرا شما دو همسر خدای می‌شوید. (۲۴)پس گرفت حوا[1] آن‌وقت و خورد از این ثمـرها. (۲۵)چـون جفتش بیدار شد او را خبر داد بـه‌هر آنـچه شـیطان گـفته بـود. (۲۶)پس برداشت از آنها آنچه را که پیش کـرد زن او بـرای او و خورد. (۲۷)در بین اینکه طعام فرو شده بود آدم یادآورد سـخن خدای را. (۲۸)از آن‌رو خواست که بـرآورد طـعام را، پس دست به‌گلوی خود نهاد، آنجائی که هر انسان را نشانه است.

فصل چهل و یکم[2]

برهنه یـافتن آدم و حوا خود را بـعد از تناول سیب و گندم و شـرم نـمودن ایشان و...

[3](۱)آن‌وقت هر دوشان دریافتند کـه ایشـان بـرهنه‌انـد. (۲)پس از آن‌رو شرم نمودند و برگ‌های انجیر را گرفتند و جـامه برای عورت خود ساختند. (۳)پس چون زوال ظهر شـد، نـاگـاه جبروت خدای ظاهر شـد و آدم را نـدا در داد: آدم کـجائی تـو؟ (۴)آدم جواب داد: ای پروردگار! پنهان شده‌ام؛ زیرا من و زن من برهنه‌ایم؛ پس بدین سبب حیا می‌کنیم که فرا شویم. (۵)پس خدای فرمود: از شما کسی نمی‌ستاند ازارهای شما را مگر ایـنکه از آن ثمـر خورده و بسبب آن نجس شده باشید. (۶)ممکن نمی‌شود شما را کـه پس از ایـن در بهشت درنگ نمـائید. (۷)آدم جـواب داد: ای پروردگار! همانا آن زنی که به‌من عطا فرمودی از من طلب نمود که بخورم؛ پس خوردم از آن. (۸)آن‌وقت خدای زن را فـرمود: چـه

۱– تک ۳: ۶.
۲– سورة الجزاء آدم و او اوحی (وحیه؟) و الشیطان.
۳– تک ۳: ۷–۱۹.

جهت داشت که به‌جفت خود طعامی مانند ایـن دادی؟ (۹)حـوا جـواب داد: بـدرستی‌که شـیطان مـرا فـریب داد؛ پس خـوردم. (۱۰)خدای فرمود: چگونه آن رانـده شـده، ایـنجا داخـل شـد؟ (۱۱)حوا جواب داد: بدرستی‌که ماری که بر دروازه‌ی شمالی بهشت است حاضر نمود او را نزد من. (۱۲)پس خدای به‌آدم فرمود: باید زمین به‌عمل تو ملعون باشد؛ زیرا تو گوش دادی به‌سخن زن خود و آن ثمر را خوردی. (۱۳)باید برویاند برای تو خسک و خـار را. (۱۴)باید بخوری نان را به‌عرق جبین خود. (۱۵)یـادآور کـه تـو خاکی و به‌خاک برخواهی گشت. (۱۶)آنگاه با حوا تکلم نمـوده، فرمود: توئی آنکه به‌شیطان گوش دادی. (۱۷)بـه‌جفت خـود آن طعام را خوراندی؛ پس درنگ خواهی کرد زیر تسلط مرد که با تو چـون کـنیز رفـتار کـند. (۱۸)پس بـرمی‌داری اولاد را بـه‌رنج. (۱۹)چون مار را بخواند، فرشته مـیخائیل را کـه شمشـیر خـدای را[1] برمی‌دارد نیز بخواند و فرمود: نخست بران این مار بدگوهر را از بهشت. (۲۰)پس چون بیرون شد، اندام او را قطع کن. (۲۱)هرگاه بخواهد که راه رود، واجب شود که بخزد.[2] (۲۲)پس خدای شیطان را بعد از آن آواز کرد؛ پس آمد خندان. (۲۳)فرمود او را: چون تو ای رجیم! فریب دادی این دو را و گـردانـیدی ایشـان را نـاپاک، می‌خواهم داخل کنی در دهان خود هر نجاست را که در ایشان و در فرزندان ایشان است، هر وقتی که توبه کنند و مرا براستی عـبادت نمایند، از ایشان بیرون شود آن نجاست؛ پس بگردی شکم پرشده به نجاست. (۲۴)شیطان فریاد برآورد، فریاد ترسناکی. (۲۵)گفت: چون تو می‌خواهی که بنمائی مرا بـدتر از آنـچه مـن بـر آنم، پس بدرستی‌که من بگردانم خود را چنانکه باید که بشوم. (۲۶)آن‌وقت

۱- سیف الله.

۲- لعنه الله علی الشیطان هذا القصص.

خدای فرمود: بازگرد ای لعین! از حضور من. (۲۷)پس شیطان بازگشت. (۲۸)آنگاه خدای به‌آدم و حوا -که سخت می‌گریستند- فرمود: بیرون شوید از بهشت. (۲۹)پس جهاد کنید با بدن‌های خودتان و ناتوان نشود امید شما. (۳۰)زیرا می‌فرستم فرزند شما را بنحوی که ممکن شود برای ذریه‌ی شما تا بردارد گمراهی شیطان را از جنس بشری. (۳۱)زیرا زود است عطا کنم رسول خود را[۱] و زود است بیاید هرچیزی را. (۳۲)پس جبروت خدای در پرده شد و راند ایشان را فرشته میخائیل از فردوس. (۳۳)چون آدم ملتفت شد، دید مکتوبی را بالای دروازه که: لااله‌الاّ اللّه محمد رسول‌اللّه[۲]. (۳۴)پس این‌وقت گریست و گفت: ای فرزند شاید خدای بخواهد که بزودی بیائی و ما را از این بدبختی برهانی.» (۳۵)یسوع چون این بگفت، فرمود: «اینچنین خطا کردند شیطان و آدم بسبب کبر. (۳۶)اما یکی از آنها، پس بجهت اینکه انسان را خوار شمرد. (۳۷)دیگری بجهت اینکه خواست بگرداند خود را همسر خدای.»

فصل چهل‌ودوم[۳]

سؤال نمودن بعضی از لاوی‌ها و کاتبان از مسیح که تو کیستی و..

(۱)گریستند شاگردان بعد از این خطاب. (۲)یسوع نیز گریان بود. آنگاه دیدند بسیاری را از آنانکه آمده بودند تا جست‌وجو کنند او را. (۳)زیرا رؤسای کاهنان رای می‌زدند میان خود، تا براندازند او را به‌سخنش. (۴)از این‌رو فرستادند لاوی‌ها و بعضی کاتبان را که از او پرسیده[۴]، بگویند تو کیستی. (۵)پس اعتراف نمود یسوع و فرمود: «براستی و درستی که من مسیا نیستم.»

۱- رسوله.

۲- منه لا اللّه الااللّه محمد رسول‌اللّه (منه).

۳- سورة بشرة.

۴- مر ۱۲: ۱۳ ولو ۱۱: ۵۴.

(۶)پس گفتند: آیا تو ایلیا یا ارمیا یا یکی از پیغمبران پیشین هستی؟ (۷)یسوع جواب داد: «چنین نیست.» (۸)آن‌وقت گفتند[۱]: کیستی تو؟ (۹)بگو تا شهادت دهیم برای آنانکه ما را فرستاده‌اند. (۱۰)پس آن‌وقت یسوع فرمود: «منم، آوازی فریاد کننده در همه‌ی یهودیه، (۱۱)که فریاد می‌کند، آماده سازید راه فرستاده‌ی پروردگار را آنگونه که او نوشته شده است در اشعیا[۲].» (۱۲)گفتند: هرگاه تو نیستی مسیا و نه ایلیا و نه هیچ پیغمبری، پس چه جهت دارد که بشارت می‌دهی به‌تعلیم تازه و خود را می‌نمائی بزرگ‌تر در شأن از [۳]مسیا؟ (۱۳)یسوع[۴] جواب داد: «بدرستی معجزاتی که خدای آنها را بر دست من می‌کند، ظاهر می‌کند آنها را، چون سخن می‌کنم به‌آنچه خدای می‌خواهد. (۱۴)من نمی‌شمارم خود را مانند کسی‌که از او سخن می‌رانید. (۱۵)زیرا من لایق آن نیستم تا بگشایم بند چکمه یا دوال‌های نعلین رسول‌اللّه را[۵]، که او را مسیا می‌نامید. (۱۶)او کسی است که پیش از من آفریده شد و زود است بعد از من بیاید. (۱۷)زود است بیاورد کلام حق را و نمی‌باشد[۶] آئین او را نهایتی.» (۱۸)پس لاوی‌ها و کاتبان به‌نومیدی برگشتند. (۱۹)آنگاه حکایت نمودند هر چیزی را بر رؤسای کاهنان، آنانکه گفته بودند بدرستی‌که شیطان بر پشت اوست و او می‌خواند هر چیزی را بر او. (۲۰)پس یسوع به‌شاگردانش[۷] گفت: «حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که رؤسا و شیوخ طایفه‌ی ما، انتظار گردش روزگار را علیه من می‌برند.» (۲۱)پس پطرس گفت: مرو بعد از

۱– سئالوا بنی‌اسرائیل بعیسی من انت قال عیسی انا صوة انادی ان یحظروا «یحضروا» طریق رسول‌اللّه سیجی (منه).

۲– یو ۱: ۱۹–۲۷.

۳– رسول‌اللّه.

۴– یو ۵: ۳۶.

۵– رسول‌اللّه.

۶– قال عیسی لا ینبغی لی ان یخدم نعلین رسول‌اللّه لانه خلق من قبلی و سیجئی من بعدی و دینه باق ابدا (منه).

۷– مت ۱۶: ۲۲–۲۳ و مر ۸: ۱۳–۲۳.

این به اورشلیم. (۲۲)پس یسوع بـه او فـرمود: «بـدرستی‌که تـو هرآینه کودنی و نمی‌دانی چه می‌گوئی. (۲۳)زیرا بر من است اینکه متحمل شوم رنج‌های بسیاری را. (۲۴)زیرا اینچنین متحمل شدند همه‌ی پیغمبران و پاکان خدای. (۲۵)لیکن مـترس؛ زیـرا یـافت می‌شود[1] گروهی با ما و گروهی بر مـا.» (۲۶)چـون یسـوع ایـن بفرمود، برگشت و رفت به‌کوه طابور[2]. (۲۷)بر شد با او پطرس و یعقوب و یوحنا برادرش، با کسی‌که مـی‌نویسد ایـن را. (۲۸)پس تابان شد بالای ایشان نور بزرگی. (۲۹)جامه‌های یسوع سفید شد مانند برف. (۳۰)درخشید روی او چون آفتاب. (۳۱)کـه نـاگـاه موسی و ایلیا بتحقیق آمدند و با یسوع سخن می‌کردند دربـاره‌ی آنچه زود است فرود آید به‌قوم مـا و بـه‌شهر مـقدس. (۳۲)پس پطرس به سخن درآمده، گفت: ای پروردگار! (۴)خوب است اینجا باشیم. (۳۳)پس هرگاه بخواهی وضع می‌کنیم سه سـایبان؛ تـو را یکی و موسی را یکی و دیگری ایلیا را. (۳۴)در بین اینکه سـخن می‌کرد، فرا گرفت او را ابر سفیدی. (۳۵)ناگاه آوازی شنیدند کـه می‌گفت: نظر کنید خدمتکار مرا که به او مسرور شدم. (۳۶)به او گوش بدهید. (۳۷)پس شاگردان ترسیدند و افتادند با روی‌های خود بر زمین؛ گویا که ایشان مردگانند. (۳۸)آنگاه یسوع فرودآمد و شاگردان خود را برخیزانیده، فرمود: «مـترسید؛ زیـرا خـدای[3] دوست می‌دارد شما را و این کار را از آن‌رو کرد تا به‌سخن من ایمان بیاورید.»

۱– ۲ مل ۶: ۱۲؟ و مت ۱۲–۳۰.

۲– مت ۱۷: ۱–۷. تعیین کوه طابور به آن کوهی که بر آن یسوع برآمـده بـود بـعد از اناجیل شده.

۳– اللّٰه محب.

فصل چهل و سوم[1]

ذکر مسیا و خبر دادن از آمدن حضرت رسول و اینکه مسیا از ذریه‌ی اسحاق و داوود نیست؛ بلکه از اولاد اسماعیل

(۱)یسوع فرود آمد بسوی هشت شاگردی کـه در پـائین انتظار او را داشتند. (۲)حکایت نمودند[2] این چـهار بـر آن هشت، هرآنچه را دیده بودند. (۳)اینطور زایل شد در آن روز از دل ایشان هر شکی در یسوع، مگر یهودای اسخریوطی که ایمـان بـه‌چیزی نیاورد. (۴)یسوع نشست بر دامنه‌ی کوه و از میوه‌های صـحرائی خوردند؛ زیرا نبود نزد ایشان نانی. (۵)آن‌وقت انـدریاس گـفت: هرآینه خبر داده‌اند ما را به‌چیزهای بسیاری از مسیا؛ پس کرم کن به‌آشکار گفتن برای ما به‌هر چیزی. (۶)یسوع فرمود: «هـرآنکـه عمل می‌کند، پس جز این نیست که عمل می‌کند برای پایانی که در آن بی‌نیازی بیابد. (۷)از این‌رو به‌شما می‌گویم که همانا چون خدای در حقیقت کامل[3] بود، هیچ حاجتی به غَنا نداشت. (۸)زیرا غنا نزد خود اوست. (۹)همچنین چون خواست عمل کند، آفرید پیش از هر چیزی روان رسول[4] خـود را و از بـرای او بـه‌آفرینش[5] همـه پرداخت. (۱۰)تا آفریدگان، خـوشی و بـرکت بـیابند بـه‌خدای. (۱۱)نیز مسرور نماید رسول خود را به‌همه‌ی آفریدگان خود کـه تقدیر فرموده اینکه بندگان او باشند. (۱۲)چه جهت دارد؟ آیا جز آن بود که خدای آن را مـی‌خواست؟ (۱۳)حـق مـی‌گویم بـه‌شما؛ بدرستی‌که هر پیغمبری هر وقتی که بیاید، همانا جز این نیست که فقط از برای یک امت حامل می‌شود نشـانه‌ی رحمت خـدای را. (۱۴)پس از این‌روست که سخن ایشان تجاوز نمی‌کند از آن طایفه که بسوی ایشان فرستاده شده‌اند. (۱۵)لیکن[6] رسول خدای هـر

۱- هذا سورة فی خلق رسول‌الله.

۲- این فقره را با آنچه در مت ۱۷: ۹ آمده مقابله کن.

۳- الله کامل.

۴- اول خلق الله روح رسوله.

۵- الله مقدر.

۶- رسول‌الله.

وقتی که بیاید، مـی‌دهد[1] خـدای بـه او آنـچه را کـه آن بمـنزله‌ی انگشتریِ دست اوست. (۱۶)پس حامل می‌شود خلاص و رحمت را برای امت‌های زمین، آنانکه تـعلیم او را مـی‌پذیرند. (۱۷)زود است او بیاید با توانائی بر ستمکاران. (۱۸)آنگاه براندازد عبادت بت‌ها را بحیثی که شیطان رسوا شود. (۱۹)زیـرا ایـنچنین خـدای وعده نموده به ابراهیم و به او فرموده: بدرستی‌که به‌نسل تو همـه‌ی قبایل زمین را برکت می‌دهم و همـچنانکه ای ابـراهـیم! شکسـتی بت‌ها را شکستنی، نسل تو نیز زود است چنین کند.» (۲۰)یعقوب گفت: ای معلم! به‌ما بگو این عهد را با که ساخت؟ (۲۱)بدرستی‌که یهود می‌گویند بـا اسـحاق است. (۲۲)اسماعـیلی‌ها مـی‌گویند بـا اسماعیل است. (۲۳)یسوع فرمود: «داوود پسر چه کسی و از کدام ذریه بود؟» (۲۴)یعقوب جواب داد: از اسحاق؛ چونکه اسـحاق پدر یعقوب بود و یعقوب پدر یهودا، که از ذریـه‌ی اوست داوود. (۲۵)پس آن‌وقت[2] یسوع فرمود: «وقتی‌که رسول‌اللّه[3] بیاید، پس از نسل که خواهد بود؟» (۲۶)شاگردان جواب دادنـد: از داوود. (۲۷)پس یسوع فرمود: «با خـود خـیانت در نـصیحت مکـنید. (۲۸)زیرا می‌خواند داوود او را رب در روح[4]، که: اینچنین گـفته[5] خدای، رب مرا که بنشین به‌دست راست من تا بگردانم دشمنان تو را جای سودن قدم‌های تو. (۲۹)می‌فرستد خدای عصای تو را که زود است صاحب تسلط شود در میان دشمنانت. (۳۰)پس هرگاه رسول‌اللّه[6] که شما او را مسیا[7] مـی‌نامید، پـسر داوود بـاشد، پس

۱– اللّه معطی.
۲– این فقره را با مت ۲۲: ۴۱–۴۵ مقابله کن.
۳– رسول‌اللّه.
۴– معنی این فقره آن است که داوود او را. (در مقامات روحانیه و معنویه و مناجات خود) رب و پروردگار خوانده (مترجم).
۵– مز ۱۱۰: ۱ و ۲.
۶– رسول‌اللّه.
۷– رسول.

چگونه او را داوود رب می‌نامد؟! (۳۱)تصدیق کنید مرا؛ زیرا به‌شما راستی می‌گویم بدرستی‌که عهد بسته شده است با اسماعیل نه با اسحاق.»

فصل چهل و چهارم[1]

ذکر تحریف احبار یهود تورات را و بیان قربانی ابراهیم(ع) اسماعیل را و خبر دادن به آمدن حضرت رسول اکرم و...

(۱)آن‌وقت شاگردان گفتند: ای معلم! در کتاب موسی چنین نوشته شده که عهد[2] با اسحاق بسته شده است. (۲)یسوع آهی کشیده، جواب داد: «آنچه نوشته شده همین است. (۳)لیکن نه موسی نوشته و نه یشوع. (۴)بلکه احبار ما نوشته‌اند[3]، آنانکه نمی‌ترسند از خدای. (۵)حق می‌گویم به‌شما، بدرستی‌که هرگاه به کار برید نظر را در سخن فرشته جبرئیل خواهید دانست خباثت کاتبان و فقهای ما را. (۶)زیرا فرشته گفت: ای ابراهیم! زود است همه‌ی جهان بدانند که خدای دوست می‌دارد[4] تو را. (۷)لیکن چگونه جهان بداند محبت تو را به‌خدای. (۸)براستی واجب است بر تو اینکه بکنی چیزی از برای محبت خدای. (۹)ابراهیم پاسخ داد: همانا اینک بنده‌ی خدای آماده است تا بکند هرآنچه را خدای می‌خواهد. (۱۰)پس خدای با ابراهیم به‌سخن درآمد و فرمود: بگیر[5] اولین زاده‌ی خود را و بر کوه برشو تا پیش کنی او را به‌قربانی[6]. (۱۱)پس چگونه اسحاق اولین زاده می‌شود؟ و حال آنکه، چون او زاده شد، اسماعیل هفت ساله بود[7].» (۱۲)پس آن‌وقت شاگردان گفتند: بدرستی‌که خدعه‌ی فقها هرآینه آشکار

۱– هذا سورة احمد – محمد رسول‌الله.

۲– رو ۹: ۷ وغلا ۴: ۲۳ و ۲۸ و تک ۱۷: ۲۱.

۳– الیهود یحرفرن الکلم من مواضعه و بعده النصاری کذلک یحرفون فی‌الانجیل.

۴– الله محب. ۵– تک ۲۲: ۲.

۶– ذکر اسمائل قربان.

۷– در تک ۱۷: ۲۵ مسطور است که سیزده ساله بود.

است. (۱۳)از این‌رو بگو به‌ما حق را؛ زیرا می‌دانیم که تو فرستاده شده[1] از سوی خدائی. (۱۴)پس یسوع آن‌وقت فرمود: «حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که شیطان طلب می‌کند همیشه باطل نمودن شریعت خدای را. (۱۵)پس از این جهت بتحقیق امروز ناپاک نموده‌اند او، پیروان او، ریاکاران و بدکاران هر چیزی را. (۱۶)پیشینیان آنها به‌تعلیم دروغ و پسینیان به‌زندگانی هرزه. (۱۷)حتی اینکه تقریباً نزدیک است که حق[2] یافت نشود. (۱۸)وای بر ریاکاران؛ زیرا مدح این جهان از آنان، زود است برگردد بر آنها به‌اهانت و عذاب در دوزخ. (۱۹)بدین جهت به شما می‌گویم، بدرستی‌که [3]رسول خدای [4]نیکوئی است[5]که مسرور می‌سازد هرآنچه راکه ساخته است خدای تقریباً. (۲۰)زیرا زینت[6] داده شده است به‌روح دانش و مشورت. (۲۱)روح حکمت و توانائی، (۲۲)روح خوف و محبت. (۲۳)روح اندیشه و میانه روی. (۲۴)زینت داده شده است به‌روح محبت و رحمت. (۲۵)روح عدل و پرهیزگاری. (۲۶)روح لطف و صبر، که گرفته است آنها را از خدای، سه برابر آنچه که عطا فرموده به سایر خلق خود.[7] (۲۷)چه‌با سعادت است زمانی که زود است بیاید در آن زمان به‌سوی جهان. (۲۸)مرا تصدیق کنید، که دیدم او را و تقدیم کردم برای او احترام را، چنانکه دیده است او را هر پیغمبری. (۲۹)زیرا خدای عطا می‌کند به‌ایشان روح او را به نبوت. (۳۰)چون دیدم او را از تسلی پر شده، گفتم[8]: ای محمد! خدای با تو باد و مرا لایق آن

۱- اللّه مرسل.
۲- یحرفون الکلم من مواضعه و بعده النصاری یحرفوالانجیل.
۳- رسول‌اللّه. ۴- احمد.
۵- فی لسان عرب احمد فی لسان عمران مسئی فی لسان لاتن کنسلاتر و فی لسان روم پارکل تس. ۶- اش ۱۱: ۲.
۷- اللّه وهاب. ۸- یا محمد.

نمایاد که دوال نعل تو را باز کنم. (۳۱)زیرا هرگاه به‌این افتخار برسم، خواهم شد پیغمبری بزرگ و قدوس [1]خدای.» (۳۲)چون یسوع این بفرمود، شکر خدای نمود.

فصل چهل و پنجم [2]

مذمت ریا و ریاکاران

(۱)فرشته جبرئیل بر یسوع فرودآمد و با او آشکارا سخن نمود؛ حتی ما نیز آواز او را شنیدیم که می‌گفت: برخیز و برو به اورشلیم. (۲)پس یسوع رفت و به اورشلیم برآمد. (۳)آنگاه روز شنبه به‌هیکل داخل شد و ابتدا نمود که قوم را تعلیم دهد. (۴)پس قوم شتابیدند به‌هیکل با رئیس کاهنان. کاهنان که نزدیک یسوع شدند، گفتند: ای معلم! به‌ما گفته شده است که تو بد گفته‌ای درباره‌ی ما. از این‌رو بر حذر باش که فرود نیاید بر تو شری. (۵)یسوع فرمود: «حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که من بد می‌گویم از ریاکاران. اگر شما ریاکار باشید، پس بدرستی که من از شما سخن می‌رانم.» (۶)پس گفتند ریاکار کیست؟ آشکارا به‌ما بگو. (۷)یسوع فرمود: «حق می‌گویم به‌شما؛ هرکس که نیکوئی کند تا ببینند او را مردم، ریاکار است. (۸)زیرا عمل او نفوذ ندارد به دل که نمی‌بینند آن را مردم؛ پس گذاشته می‌شود در آن هر اندیشه‌ای ناپاک و هر خواهشی[3] مردار. (۹)آیا می‌دانید که ریاکار کیست؟ (۱۰)او آن است که عبادت می‌کند به‌زبان خود خدای را و عبادت می‌کند به‌دل خود مردم را. (۱۱)بدرستی‌که او بدبخت است؛ زیرا هرگاه بمیرد از کف خواهد داد[4] هر پاداشی را. (۱۲)زیرا در این

۱- قال عیسی رایت رسول‌الله فنادیت و قلت یا محمد ان یسرنی المنافقون الله اخدم نعلیک فاذا اکون اعظم الانبیاء (منه).

۲- سورة المنافقون.

۳- ان المنافقین یخشون (منه).

۴- ان المنافقین لایعلمون (منه).

موضوع داوود[۱] پیغمبر می‌فرماید: اعتماد مکنید بـه‌رؤسا و نـه بـه فرزندان مردم، کسانی که نیست به دست ایشـان خـلاصی؛ زیـرا هنگام مردن اندیشه‌های ایشان نابود خواهد شد. (۱۳)بلکه پیش از مردن خودشان را از جزا محروم خواهند دید. (۱۴)زیرا انسان، چنانکه ایوب پیغمبر خدای[۲] فـرموده است، غـیر ثـابت است و استقرار ندارد بر حالی. (۱۵)هرگاه امروز مـدح تـو گـوید، فـردا مذمتت کند. (۱۶)هرگاه امروز تو را مزد دهد، فردا تو را برهنه کند. (۱۷)وای دراین صورت بر ریاکاران؛ زیرا جزای ایشـان[۳] بـاطل است. (۱۸)سوگند به هستی خدائی[۴] که در حضورش مـی‌ایسـتم، همانا ریاکار دزد است. (۱۹)مرتکب کفر مـی‌شود؛ زیـرا تـوسل می‌جوید به‌شریعت. (۲۰)آنگاه با توسل به شریعت می‌رباید مجد خدای را، که تـنها او را حـمـد و مجـد است تـا ابـد. (۲۱)پس بـاز می‌گویم؛ بدرستی‌که ریاکار را ایمانی نیست[۵]. (۲۲)زیرا اگـر ایمـان آورده بود به‌این که خدای هرچیزی را می‌بیند[۶] و اینکه او قصاص می‌کند گناه را به‌کیفری ترسناک، هرآینه پاک می‌نمود دل خودرا. که نگه می‌دارد آن را پر از گناه؛ از آن‌رو کـه او را ایمـانی نـیست. (۲۳)حق به‌شما می‌گویم؛ بدرستی‌که ریاکار چون قبری[۷] است که از بیرون سفید است. (۲۴)لیکن پر است از فساد و کرم‌ها. (۲۵)پس هرگاه شما عبادت خدای کنید، چون خدای[۸] آفریده است شما را[۹] و عبادت را از شما می‌خواهد، بدی‌های شما را آشکار نمی‌سازد؛ زیرا شما خدمتگزاران خدائید. (۲۶)لیکن هرگاه هرآنچه می‌کنید بـرای

۱– مز ۱۴۶: ۳ و ۴.
۲– ۱ یو ۱۴: ۲.
۳– ان المنافقین لا یعلمون.
۴– باللّٰه حی.
۵– ان المنافقین لکافرون (منه).
۶– اللّٰه بسیر کل شیء(اللّٰه بصیر بکل شیء).
۷– مت ۲۳: ۲۷.
۸– ان‌المنافقین لفاسقون.
۹– اللّٰه خالق.

سود باشد، (۲۷)و بفروشید و بخرید در هیکل بگونه‌ای که در بازار
داد و ستد می‌کنید، (۲۸)بدون اینکه اندیشه کنید که هیکل خدایْ
خانه‌ای است برای نماز، نه برای[۱] سوداگری و شما او را غار دزدان[۲]
می‌گردانید، (۲۹)هرگاه شما هرچه می‌کنید برای آن باشد که مردم
را خشنود سازید، (۳۰)بیرون نمائید خدای را از دل خود،
(۳۱)بدرستی‌که من فریاد خواهم کرد بر شما که شما فرزندان
شیطانید، (۳۲)نه فرزندان ابراهیم[۳]. آن ابراهیمی که ترک نمود
خانه‌ی پدر خود را برای محبت خدای. (۳۳)آن ابراهیمی که راضی
بود تا فرزند خود را قربان کند. (۳۴)وای بر شما ای کاهنان و فقها!
هرگاه اینچنین باشد؛ زیرا خدای خواهد گرفت از شما منصب
کهانت را.»

فصل چهل و ششم[۴]

موعظه‌ی حضرت مسیح(ع) قوم را و اعتراض رؤسای کاهنان بر آن جناب که شنبه را نگاه نمی‌دارد و جواب آن حضرت

(۱)باز یسوع به‌سخن در آمده، فرمود:[۵] «برای شما مَثَلی
می‌زنم. (۲)صاحب‌خانه‌ای باغ انگوری بنا کرد و پیرامون آن
دیواری قرار داد تا باغ را حیوانات پایمال نکنند. (۳)در میان باغ
چرخشتی[۶] برای شراب بنا نمود. (۴)آنگاه باغ را به رَزبانان اجاره
داد. (۵)چون وقت آن رسید که شراب جمع کرده شود، بندگان خود
را فرستاد. (۶)چون رَزبانان ایشان را دیدند برخی را سنگباران
کردند و برخی را سوزانیدند و دیگران را با کارد، شکم دریدند.
(۷)این کار را چندین بار کردند. (۸)حال به‌من بگوئید صاحب باغ

۱- یو ۲: ۱۶.
۲- مت ۲۱: ۱۳.
۳- یو ۸: ۳۳-۴۴.
۴- سورة الیوم السبت.
۵- مت ۲۱: ۳۳-۴۱.
۶- «چرخشت» چو انگشت چرخی‌که بدان شیره از انگور ومویز گیرند و حوضی که در آن آنگور ریخته با پای بمالند تا شیره‌ی آن درآید [برهان] «رزبان» به تقدیم راء مهمله بر زا، باغبان و به عربی کرام‌گویند.

با رَزبانان چه خواهد کرد؟» (۹)جواب دادند: بدرستی که هرآینه هلاک خواهد کرد ایشان را، به‌بدترین هلاکتی و باغ را به رَزبانان دیگر خواهد سپرد. (۱۰)آنگاه یسوع فرمود: «بدانید که آن باغ همانا خانه‌ی اسرائیل است و رَزبانان قوم یهود[1] و اورشلیم. (۱۱)وای بر شما؛ زیرا خدای بر شما خشمناک[2] است. (۱۲)چون بسیاری از پیغمبران خدای را شکم دریدید؛ تا جائی که در زمان اخاب کسی پیدا نشد که پاکان خدای را دفن نماید.» (۱۳)چون این بفرمود رؤسای کاهنان خواستند او را بگیرند؛ لیکن از[3] عموم مردم ترسیدند؛ چه آنان او را تعظیم نموده بودند. (۱۴)یسوع زنی را[4] دید که سر او بسوی زمین از زمان تولدش کج بود. (۱۵)به او فرمود: «بلند کن سر خود را ای زن! به‌نام خدای ما[5]، تا ایشان بدانند که من حق می‌گویم و هم او می‌خواهد که آن را فاش کنم.» (۱۶)پس راست شد آن زن بِه شده و خدای را تعظیم کنان بود. (۱۷)آنگاه رؤسای کهنه فریاد برآوردند و گفتند: این نیست انسان فرستاده شده از خدای. (۱۸)زیرا او شنبه را نگاه نمی‌دارد؛ چونکه امروز بتحقیق بِه ساخت بیماری را. (۱۹)یسوع فرمود: «همانا به‌من بگوئید، مگر سخن گفتن در روز شنبه و پیش داشتن نماز برای رهائی دیگران روا نیست؟ (۲۰)کیست از شما که هرگاه خر او بیفتد روز شنبه در گودالی[6] بیرون نیاورد آن را در همان روز شنبه؟ (۲۱)مطلقاً چنین کسی نیست. (۲۲)آیا من خواهم بود آنکه روز شنبه را شکسته به بِه ساختن دختری از اسرائیل؟ (۲۳)بدرستی که حقیقت ریای شما اینجا معلوم شد. (۲۴)بسا حاضرند اینجا کسانی

۱– اش ۵: ۷؟.
۲– اللّٰه قهار.
۳– مت ۲۱: ۴۶.
۴– لو ۱۳: ۱۰–۱۶.
۵– باذن اللّٰه.
۶– مت ۱۲: ۱۱.

که حذر می‌کنند اینکه برسد[۱] خاشه[۲] به‌چشم غیر ایشان و حال آنکه تنه‌ی درخت نزدیک است سرهای ایشان را بشکند. (۲۵)چه بسیارند آنانکه از مورچه می‌ترسند؛ لیکن ایشان باک ندارند از فیل.» (۲۶)یسوع چون این بگفت، از هیکل بیرون شد. (۲۷)لیکن کاهنان برافروخته شدند از خشم در میان خودشان. (۲۸)زیرا نتوانستند او را بگیرند و کام خویش از او برآرند؛ چنانکه پدرانشان با پاکان خدای کردند.

فصل چهل و هفتم[۳]

رفتن یسوع(ع) در سال دوم وظیفه‌ی پیغمبری خود از اورشلیم به نائین و زنده کردن جوانِ بیوه‌زنی را

(۱)یسوع فرود آمد در سالِ دومِ وظیفه‌ی پیغمبری خود از اورشلیم. (۲)آنگاه به شهر نائین رفت. (۳)پس چون نزدیک[۴] دروازه‌ی شهر شد، اهل شهر بسوی قبر، یگانه فرزند مادر بیوه‌ای را می‌بردند. (۴)هر یک بر او نوحه می‌نمودند. (۵)پس چون یسوع رسید، مردم دانستند کسی که آمده، همانا او یسوع پیغمبر جلیل است. (۶)پس از آن‌رو پیش شدند و به او زاری کردند از برای آن مرده، که خواستار شدند تا او را برخیزاند؛ زیرا او پیغمبر است. (۷)شاگردانش نیز چنین کردند. (۸)پس یسوع بسیار ترسید. (۹)آنگاه با روان خود، روی به خدای نمود و گفت: «بگیر مرا از جهان ای پروردگار! (۱۰)زیرا جهانیان دیوانه‌اند و نزدیک است مرا خدای بخوانند.» (۱۱)چون این بگفت، بگریست. (۱۲)آن‌وقت فرشته جبرئیل فرود آمد. (۱۳)گفت: مترس ای یسوع؛ زیرا خدای به‌تو عطا نموده است[۵] توانائی بر شفای هر

۱- مت ۷: ۴ و ۵.
۲- «خاشه» چون لاشه، چیزی که داخل چشم شود و باعث آزار آن شود. (مترجم)
۳- سورة الیخرج الموت من الحی.
۴- لو ۷: ۱۲-۱۶.
۵- الله معطی.

مرضی را. (۱۴)بر هر مرضی به‌نام خدای[1] بدمی، همه‌ی آن مرض تمام می‌شود. (۱۵)پس آن‌وقت یسوع آهی کشیده، گفت: «مشیت تو نافذ باد ای خدای توانای مهربان[2]!» (۱۶)چون این بفرمود، نزدیک مادر آن مرده شد و فرمود به او با مهربانی: «گریه مکن ای زن!» (۱۷)پس دست مرده بگرفت و فرمود: «به‌تو می‌گویم ای جوان! به‌نام خدای بِه شده و برخیز.» (۱۸)پس آن جوان برخاست. (۱۹)همه در خوف شده، گفتند: هرآینه بتحقیق که خدای برپای کرده پیغمبر بزرگی میان ما و طایفه‌ی خود را تفقد فرموده است.

فصل چهل و هشتم[3]

درگرفتن اختلاف میان مردم در نائین در باب مسیح که خدای یا پسر خداست یا پیغمبر خداست...

(۱)سپاه روم در آن زمان در یهودیه بودند. (۲)زیرا شهرهای ما فرمانبردار بودند ایشان را بسبب گناهان پیشینیان ما. (۳)عادت رومی‌ها این بود که خدای بخوانند هرکس راکه کاری تازه کند که در آن نفعی برای قوم باشد و عیادت کنند او را. (۴)پس چون برخی از این سپاه‌ها در نائین بودند، سرزنش نمودند اهالی نائین را یکی بعد از دیگری و گفتند: هرآینه بتحقیق که زیارت نموده شما را یکی از خدایانتان و شما به او پروائی ندارید. (۵)اگر زیارت می‌کرد ما را یکی از خدایان ما، هرآینه داده بودیم او را هرآنچه داشتیم. (۶)شما می‌بینید چقدر می‌ترسیم از خدایان خود؛ زیرا به‌پیکران ایشان می‌دهیم بهترینِ آنچه را نزد ماست. (۷)پس شیطان با اینگونه سخن آنان را وسوسه کرد، تا اینکه فتنه میان قوم نائین برانگیخت. (۸)لیکن یسوع در نائین درنگ نفرمود؛ بلکه از آنجا بازگشت تا به‌کفرناحوم برود. (۹)فتنه به جائی رسید، که بدان

۱- باذن اللّٰه.

۲- اللّٰه قدیر و الرحمن.

۳- سورة المجوسی.

واسطه گروهی گفتند: همانا آن کسی که به‌دیدن ما آمد جز این
نیست که او خدای ماست. (۱۰)دیگران گفتند: بدرستی‌که خدای
دیده نمی‌شود[۱]؛ چونکه کسی او را ندیده؛ حتی موسی بنده‌ی او؛
پس او خدای نیست؛ بلکه او به‌سزاواری پسر اوست.
(۱۱)دیگران گفتند: بدرستی‌که او نه خدای و نه پسر خدای است؛
زیرا خدای را جسدی نیست تا از او تولد بیابد پسری. بلکه او
پیغمبر بزرگی است از جانب خدای. (۱۲)از وسوسه‌ی شیطان،
کار به‌جائی کشید که نزدیک بود در سال سوم از وظیفه‌ی پیغمبری
یسوع، فساد و گمراهی بزرگی در قوم ما برانگیخته شود.
(۱۳)یسوع به کفرناحوم رفت. (۱۴)پس چون اهل شهر او را
شناختند و همه‌ی بیمارهای خود را جمع نمودند[۲]، بیماران را نهادند در
ایوان‌خانه‌ای که یسوع و شاگردانش در آنجا فرود آمده بودند.
(۱۵)یسوع را خواندند و به او زاری نمودند از برای بهبودی بیماران.
(۱۶)پس یسوع دست خود را بر هر یک از ایشان افکنده، گفت:
«ای خدای اسرائیل! به نام[۳] پاکِ خود بهبودی عطا فرما این بیمار
را.» (۱۷)پس همه‌ی ایشان بهبودی یافتند. (۱۸)روز شنبه یسوع
به‌مجمع درآمد؛ همه‌ی طایفه بی‌درنگ در آنجا شدند، تا بشنوند
سخن اورا.

فصل چهل و نهم[۴]

موعظه‌ی مسیح(ع) قوم را در روز شنبه

(۱)در آن روز کاتبان خواندند مزامیر داوود را، آنجا
که[۵]داوود می‌فرماید: هرگاه فرصتی جستم به‌عدل حکم خواهم
کرد. (۲)پس از خواندن نام انبیا، یسوع برپای شد و با دست‌های

۱- اللّٰه لا تدرکه الابصار (منه).
۲- مر ۱: ۳۲-۳۴.
۳- اله بن. (بنی؟) اسرائیل باذنه.
۴- سورة الحکم.
۵- مز ۷۵: ۲.

خویش اشاره به‌خاموشی فرمود. (۳)آنگاه دهان خویش برگشود و چنین تکلم فرمود: «ای برادران! هرآینه شنیدید سخنی را که پدر ما داوود پیغمبر به‌آن سخن کرده، که هرگاه وقتی بیاید به‌عدل حکم خواهد کرد. (۴)بدرستی‌که من حق می‌گویم به‌شما؛ همانا بسیاری قضاوت می‌نمایند پس خطا می‌کنند. (۵)جز این نیست که آنان خطا می‌کنند در آنچه موافق خواهش‌های ایشان نیست. (۶)اما آنچه موافق است آنها را، پس به‌آن پیش از وقتش حکم می‌نمایند. (۷)همچنین ندا می‌کند مارا خدایِ پدران ما بر زبان پیغمبر خود داوود، که فرموده: به‌عدل حکم بکنید ای فرزندان[1] مردم! (۸)پس چه بدبختند کسانی‌که بر گذرگاه‌ها می‌نشینند و کاری ندارند بجز حکم بر گذرندگان. (۹)آنگاه می‌گویند: این خوشروی و این زشت است و آن خوب است و این بد. (۱۰)وای بر ایشان؛ زیرا برمی‌دارند چوب جزا را از دست خدای که می‌فرماید: من گواه و حکم کننده‌ام[2] و مجد خود را به‌کسی نمی‌دهم. (۱۱)به‌شما حق می‌گویم؛ بدرستی‌که اینان گواهی می‌دهند به‌آنچه هرگز ندیده‌اند و نشنیده‌اند. (۱۲)حکم می‌کنند بدون اینکه ایشان حکم کننده قرار داده شده باشند. (۱۳)بدرستی‌که ایشان از این جهت ناپسندگانند بر زمین، در پیشگاه خدای. زود است خدای کیفر دهد ایشان را، کیفر سهمناکی در روز پسین. (۱۴)وای بر شما، وای بر شما؛ شما آنانید که مدح می‌نمائید بدی را و بدی را نیک می‌خوانید[3]. (۱۵)زیرا حکم می‌کنید بر خدای به‌اینکه او گناهکار است و حال آنکه او آفریننده‌ی صلاح است. (۱۶)آنگاه شیطان را نیکو می‌شمارید که گویا او نیکوکار است و حال آنکه او منشأ هر بدی است. (۱۷)پس نیک بنگرید چه قصاصی بر شما فرود خواهد آمد؛

۱– مز ۵۸: ۱.
۲– اللّٰه شهید – اللّٰه حکیم.
۳– اش ۵: ۲۰.

نیز بنگرید که در کیفر[1] خدای افتادن بس بیمناک است و زود است که این کیفر فرودآید بر آنهائی که نیکو مـی‌شمارند گـناهکار را از بـرای نـقود. (۱۸)در دعـوی یـتیمان و بـیوگان[2] حکـم نمـی‌کنند. (۱۹)حق می‌گویم بـه‌شما؛ بـدرستی‌که شـیاطین زود است بـه‌لرزه درآیند از کفر اینان. (۲۰)زیرا آن سخت سهـمناک خـواهـدبود. (۲۱)ای انسانی که قاضی نـصب شـده‌ای! بـه‌چیز دیگـری جـز وظیفه‌ی خود منگر. (۲۲)نـه بـه‌خویشان و نـه بـه‌دوستان و نـه به‌شرف و نه به‌سود. (۲۳)بر خوف خدای نظر کن بسوی حق که واجب است بر تو این که بـطلبی آن را بـه بـزرگ‌ترین کـوشش. (۲۴)زیرا آن نگاه می‌دارد تو را از کیفر[3] خدای. (۲۵)لیکـن مـن می‌ترسانم تو را به اینکه: هر کس جزا دهد با نامهربانی، جزا داده می‌شود با نامهربانی.

فصل پنجاهم[4]

در مـذمت قُـضات سوء

(۱)ای انسانی که جـزا مـی‌دهی غـیر خـود را[5]! (۲)مگـر نمی‌دانی که منشأ همه‌ی بشر از یک گِل است. (۳)مگر نمی‌دانی که یافت نمی‌شود کسی صالح[6] بجز خدای[7] یگـانه. (۴)از ایـن‌رو هـر انسانی دروغگو و گناهکار[8] است. (۵)مرا تصدیق کن ای انسـان! تو هرگاه جزا دهی غیر خود را به‌گـناهی، بـدرستی‌که در دل تـو چیزی است از آن گناه کـه جـزا داده خـواهـی شـد بخـاطر آن. (۶)چقدر سخت و با خطر است قضاوت! (۷)چه بسیارند آنانی که هلاک شدند به‌حکم ظالمانه‌ی خود. (۸)پس شیطان حکم نمود بر

۱- یحکم اللّٰه.
۲- اش ۱: ۲۳.
۳- یحکم اللّٰه.
۴- سورة الظالمین.
۵- رو ۲: ۱.
۶- لو ۱۸: ۱۹.
۷- لاخیر الا اللّٰه.
۸- رو ۳: ۴.

انسان به‌این که او ناپاک‌تر از شیطان است. (۹)از این‌رو نافرمانی نمود خدایِ آفریدگار[1] خود را. (۱۰)همان نافرمانیی را که شیطان از آن توبه ننمود؛ زیرا مرا بر آن دانش است از گفت‌وگوی من با شیطان. (۱۱)بتحقیق که حکم نمودند پدر و مادر نخستین ما به خوبی گفتار شیطان. (۱۲)بسبب آن رانده شدند از آن‌رو از بهشت. (۱۳)پس حکم نمودند بر تمام نسل خودشان. (۱۴)حق می‌گویم به‌شما؛ سوگند به هستی خدای که در حضورش[2] می‌ایستم، بدرستی‌که حکم باطل،[3] پدر تمام گناهان است. (۱۵)زیرا هیچ کس بی‌اراده گناهی نمی‌کند و هیچ کس نمی‌خواهد، چیزی را که نمی‌شناسد. (۱۶)وای در این صورت، بر گناهکاری که حکم می‌نماید در قضاوت خود به‌اینکه گناه نیکوست و صلاح تباهی است. (۱۷)کسی‌که بدین سبب ترک می‌کند صلاح را و اختیار می‌نماید گناه را، (۱۸)بدرستی‌که زود است فرودآید بر او کیفری و کیفر خدای را نتوان تاب آورد، هنگامی که او بیاید تا جهان را کیفر دهد. (۱۹)چه بسیارند آنانکه بسبب حکم ظالمانه هلاک شدند. (۲۰)چه بسیارند کسانی‌که نزدیک است تا هلاک شوند. (۲۱)فرعون[4] بر موسی و طایفه‌ی اسرائیل حکم به‌کفر نمود. (۲۲)شاؤل[5] حکم نمود بر داوود به‌اینکه او شایسته‌ی مرگ است. (۲۳)اخاب[6] بر ایلیا حکم نمود. (۲۴)بختنصر[7] حکم نمود بر سه جوانی که خدایانِ دروغِ ایشان را عبادت ننمودند. (۲۵)آن دو پیر

۱– اللّٰه خالق.
۲– باللّٰه حی.
۳– باللّٰه حی حکم السوءام الحرم (منه).
۴– خر ۵: ۸.
۵– ۱ صم ۱۸: ۹.
۶– ۱ مل ۱۸: ۱۷.
۷– د ۳ ۱: ۱۹. «بختنصر» پادشاه بابل بود (۵۶۲–۶۰۵ ق.م) که در سال ۵۸۶ ق.م به فلسطین حمله کرد و شهر اورشلیم را ویران ساخت و یهودیان را به اسارت گرفت.(ویراستار)

مرد بر سوسن[1] حکم نمودند. (۲۶)حکم نمودند همه‌ی رؤسای عبادت کنندگان بت‌ها بر پیغمبران. (۲۷)چه سهمناک است قضای خدای. (۲۸)قاضی هلاک می‌شود و حکم کرده شده بر او، نجات می‌یابد. (۲۹)این چه جهت دارد، اگر نه از برای آن باشد که حکم می‌کنند بر بی‌گناه از روی ستم، به‌ناشکیبائی. (۳۰)چه سخت نزدیکند نیکوکاران به‌هلاک. (۳۱)نیکوکارانی که به‌ناروا حکم نموده‌اند. (۳۲)این هویدا می‌شود از قصه‌ی برادران یوسف؛ آنان که او را به‌مصریان[2] فروختند. (۳۳)نیز هویدا می‌شود از هارون و مریم[3]، خواهر موسی، که حکم بر برادر خود کردند. (۳۴)سه تن از دوستان ایوب[4] حکم کردند بر دوست خدای، ایوب. (۳۵)داوود حکم نمود بر مفیبوشت[5] و اوریا[6]. (۳۶)کورش[7] حکم کرد به‌اینکه دانیال طعمه‌ی شیران شود. (۳۷)نیز بسیاری دیگران نزدیک به‌هلاکت شدند بسبب این. (۳۸)از این‌رو به‌شما می‌گویم، بناحق کیفر نکنید[8] تا کیفر کرده نشوید[9].» (۳۹)پس چون یسوع سخن خویش را به‌پایان برد، بسیاری توبه کردند، ناله‌کنان بر گناهان خودشان و دوست داشتند که هر چیزی را ترک کنند و پیروی او نمایند. (۴۰)لیکن یسوع فرمود: «در خانه‌های خویش بمانید. (۴۱)ترک کنید گناهان را. (۴۲)خدای را باترس عبادت کنید؛ پس به‌این خلاص خواهید شد. (۴۳)زیرا من نیامده‌ام که خدمت کرده شوم؛ بلکه آمده‌ام تا خدمت کنم[10].» (۴۴)چون این بفرمود از

۱– لو ۸: ۳.
۲– تک ۳۷: ۲۸.
۳– عد ۱۲: ۱.
۴– ۱ یو ۴.
۵– ۲ صم ۱۶: ۴.
۶– ۲ صم ۱۱: ۱۵.
۷– دا ۶: ۱۶. داریوش. گناه ناکرده را به عربی بریء گویند ناشکیبائی را به عربی طیش گویند. (مترجم)
۸– من لا یحکم علی الاخر لا یحکم علیه غیره (منه).
۹– مت ۷: ۱.
۱۰– مت ۲۰: ۲۸.

مجمع و شهر بیرون شد. (۴۵)آنگاه تنها در بیابان شد تا نماز بخواند؛ زیرا دوست داشت تنهائی را بسیار.

فصل پنجاه‌ویکم[۱]

سؤال نمودن شاگردان از آن حضرت که چگونه با شیطان مکالمه فرموده بود و...

(۱)پس از آنکه یسوع برای پروردگار نمازگزارد، شاگردانش بسوی او آمدند و گفتند: ای معلم! دوست داریم که دو چیز را بشناسیم. (۲)یکی اینکه چگونه با شیطان سخن کردی؟ با وجود اینکه تو می‌گوئی که او توبه‌کار نیست. (۳)دیگر اینکه چگونه خدای می‌آید تا کیفر دهد در روز جزا؟ (۴)یسوع فرمود: «حق می‌گویم شما را؛ بدرستی‌که من مهربان شدم بر شیطان چون دانستم افتادن او را. (۵)نیز مهربان شدم بر جنس بشری که او را می‌فریبد تا گناه کند. (۶)از این‌رو نماز گزاردم و روزه گرفتم از برای خدای که با واسطه‌ی فرشته‌ی خود جبرئیل به من خطاب کرد: (۷)چه طلب می‌کنی ای یسوع! و مطلب تو چیست؟ (۸)جواب دادم: ای پروردگار! تو می‌دانی کدام بدی است که شیطان سبب آن بود و اینکه بواسطه‌ی فریب او بسیاری هلاک می‌شوند. (۹)او آفریده شده‌ی توست ای پروردگار! (۱۰)پس به او رحم کن، ای پروردگار! (۱۱)خدای فرمود: ای یسوع! ببین که همانا من از او می‌گذرم. (۱۲)پس او را وابدار بر اینکه فقط بگوید ای پروردگار من! هرآینه بتحقیق خطا کردم؛ پس به‌من رحم کن. (۱۳)در این صورت از او گذشت خواهم کرد و خواهم برگردانید او را به‌حال اولش.» (۱۴)یسوع فرمود: «چون این را بشنیدم بسی خوشحال شدم، در حالتی که یقین کننده بودم به اینکه من این صلح را به‌جا آورده‌ام. (۱۵)لهذا شیطان را خواندم؛ پس آمده، گفت: چه باید

۱– سورة الشیطان بلاتوب.

بکنم از برای تو ای یسوع! (۱۶)جواب دادم: بدرستی‌که تو خودخواهی کردی ای شیطان! (۱۷)من خدمت تو را دوست ندارم. (۱۸)جز این نیست که تو را خواندم، برای آنچه که صلاح تو در آن است. (۱۹)شیطان جواب داد: هرگاه تو خدمت مرا دوست نداشته باشی، پس بدرستی‌که من دوست ندارم خدمت تو را؛ زیرا من شریف‌ترم از تو. (۲۰)پس تو نیستی لایق اینکه مرا خدمت کنی. توئی کسی‌که او گِل است؛ اما من روحم.(۲۱)پس گفتم: این سخنان را بگذاریم. بگو به‌من مگر خوب نیست اینکه برگردی به‌جمال اول و حال اول خود؟ (۲۲)تو می‌دانی اینکه فرشته میخائیل زود است بزند تو را در روز بازخواست به‌شمشیرخدای[1]، صد هزار ضربت. (۲۳)آنگاه زود است برسد تو را از هر ضربتی عذاب ده دوزخ. (۲۴)شیطان جواب داد: زود است ببینم در آن روز که کدام ما بیشتر است در کار. (۲۵)پس بدرستی‌که زود است مرا باشد در آن روز یاوران بسیاری از فرشتگان و از سخت‌ترین بت‌پرستان در توانائی، آنانکه خدای را[2] مضطرب سازند. (۲۶)زود است خدای بداند خطاءِ بزرگی را مرتکب شده به‌راندن من از برای گِل ناپاکی. (۲۷)آن‌وقت گفتم: ای شیطان! بدرستی‌که تو ضعیف‌العقل هستی و نمی‌دانی آنچه را که می‌گوئی. (۲۸)پس آن‌وقت شیطان سخریه‌کنان سر خود را جنبانید و گفت: حالا بیا و این مصالحه را میان من و خدای تمام کن. (۲۹)بگو تو ای یسوع! چه واجب است بر من؛ زیرا تو درست دانشی. (۳۰)جواب دادم: واجب است تکلم به‌دو کلمه فقط. (۳۱)شیطان پرسید: آن دو کلمه چیست؟ (۳۲)جواب دادم: آن دو این است که بگوئی گناه کردم؛ پس به‌من رحم کن. (۳۳)شیطان

۱- سیف الله.

۲- عبارت نسخه‌ی ایتالیائی مبهم است.

گفت: بدرستی‌که من باخوشی این مصالحه را قبول می‌کنم، هرگاه این دو کلمه را به‌من خدای بگوید. (۳۴)پس گفتم: باز شو از من ای رانده شده. (۳۵)زیرا توئی گناهکار پدید آرنده‌ی هر ستم و گـناه. (۳۶)لیکن خدای است دادگر منزه[1] از گناهان. (۳۷)پس شیطان با ولوله باز شد و گفت: بدرستی‌که امر چنین نیست ای یسوع! لیکن تو دروغ می‌گوئی تا خشنود سازی خدای را.» (۳۸)آنگاه یسوع فرمود به‌شاگردانش: «حالا ببینید چگونه خواهد یافت رحمتی را.» (۳۹)شاگردان جواب دادند: هرگز نیابد، ای پـروردگار! زیـرا او ناتوبه‌کار است. (۴۰)اما حالا پس به‌ما خـبر ده از بـازخـواست خدای.

فصل پنجاه‌ودوم[2]

بـیان روز جـزا و هول آن

(۱)یسوع فرمود: «حق می‌گویم بـه‌شما؛ بـدرستی کـه روز بازخواست خدای زود است بشود سهـمناک، بـه انـدازه‌ای کـه افتادگان تفضیل می‌دهند ده دوزخ را براینکه بشنوند کلامِ خدای را که سخن می‌کند با ایشان با غضب شدید[3]. (۲)آنانکه زود است شهادت دهد بر ایشان همه‌ی مخلوقات. (۳)حـق مـی‌گویم بـه‌شما؛ نیستند افتادگان تنها کسانی که ایشان می‌ترسند؛ بلکه قـدیسان و اصفیای خدای نیز چنین هستند. (۴)حتی اینکه ابراهیم به خـوبی خود وثوق ندارد. (۵)ایوب را نیز وثوقی بـه‌پاکـی خـود نـباشد. (۶)چه بگویم؟ (۷)بلکه بدرستی‌که رسول‌اللّه[4] هم خواهد ترسید. (۸)زیرا[5] زود است بجهت اظهار بـزرگواری خـود بـرهنه نمـاید[6]

۱– اللّه عادل بلاذنوب.
۲– سورة القيمة.
۳– اللّه قهار.
۴– رسول‌اللّه.
۵– اللّه واهب.
۶– رسوله.

رسول خدای را از نیروی[1] یادآور. (۹)یاد نـیایدش کـه چگـونه
خدای هر چیزی را به او عطا فرموده. (۱۰)حق می‌گویم به‌شما؛ در
حالتی که سخن کننده‌ام از دل. بدرستی‌که من تـن لرزه مـی‌گیرم؛
زیرا جهان زود است مرا خدای بخواند. (۱۱)بر من است که پیش
کنم از برای این حساب را. (۱۲)[2] سوگند به هستی خدای که روانم
در حضور وی ایستاده است، بدرستی‌که من مردی هسـتم نـابود
شونده، مثل باقی مردم. (۱۳)اگرچه مرا بر پای داشته است خدای
به پیغمبری بر خانه‌ی اسرائیل از برای بهبودی ناتوانان و اصلاح
گناهکاران؛ لیکـن خـود خـدمتگزار خـدایم[3]. (۱۴)شما بـر ایـن
گواهانید که چگونه من انکار می‌نمایم بر این بدکارانی که بعد از در
گذشتن من از جهان، زود باشد که باطل سازند حـق انجـیل مـرا
به‌عمل شیطان. (۱۵)لیکن زود است که نزدیک بـه‌انجـام جـهان
برگردم. (۱۶)زود باشد که خنوخ و ایلیا با من بیایند. (۱۷)آنگاه
شهادت بدهیم بر بدکارانی‌که زود است لعـنت کـرده شـده بـاشد
آخرت ایشان.» (۱۸)پس از آنکه یسـوع چـنین تکـلم فـرمود،
اشک‌هـا را سرازیـر نمـود. (۱۹)پس شـاگـردانش بـه‌آواز بـلند
گریستند و آوازهای خود را بلند نموده، گفتند: گـذشت فـرما ای
پروردگار! و به‌خدمتگزار پاک دامن خـود رحـم کـن. (۲۰)پس
یسوع جواب داد: «آمین، آمین!»

فصل پنجاه‌وسوم[4]

ذکـر نشـانه‌های قـیامت و عـلاماتی که قـبل از روز جـزا ظاهر می‌شوند

(۱)آنگاه یسوع فرمود: «پیش از آنکه آن روز بیاید، زود

۱- «نیروی یادآور»، قوه‌ی ذاکره است؛ یعنی خداوند تعالی بجهت اظهار بزرگواری خود قوه‌ی ذاکره را از رسول خود سلب می‌فرماید.(مترجم)

۲-باللّٰه حی.

۳-قال عیسی انا عبداللّٰه (منه).

۴-سورة القیمة.

باشد که فرود آید به‌جهان تباهی[1] بزرگی. (۲)زود باشد که درگیرد کارزار خونریز خورد کننده. (۳)پس پدر پسر را می‌کشد. (۴)پسر پدر را می‌کشد، بسبب گمراهی‌های طوایف. (۵)ازاین جهت منقرض خواهد شد شهرها و بلاد تهی خواهند شد. (۶)وباهای مهلک رخ دهد تا اینکه چنان شود که یافت نشود کسی‌که مردگان را به‌گورستان‌ها ببرد؛ بلکه گذارده شوند برای طعمه‌ی حیوانات. (۷)زود باشد که بفرستد خدای گرسنگی را بر آنانکه بمانند بر زمین؛ پس بشود نان در قیمت، زیادتر از طلا. (۸)پس بخورند همه انواع چیزهای ناپاک را. (۹)وای بر بدبختی آن قرن، که نزدیک می‌شود شنیده نشود از کسی که بگوید: گناه کردم پس به‌من رحم کن ای خدای[2]. (۱۰)بلکه با آوازهای سهمناک کفر می‌کنند بر خدای بزرگوارِ فرخنده تا ابد. (۱۱)پس وقتی که آغاز نمود آن روز به‌نزدیک شدن، هر روز علامتی بیاید سهمناک بر ساکنان زمین به مدت پانزده روز. (۱۲)در روز اول آفتاب سیر می‌کند در مدار خود در آسمان بی‌نور. (۱۳)بلکه سیاه می‌شود مثل رنگ جامه. (۱۴)زود است که بنالد، چنانکه پدر بر پسری که مُشرف به‌موت است ناله می‌کند. (۱۵)در روز دوم، ماه به‌خون برگردد. (۱۶)زود باشد بیاید خون بر زمین، چون شبنم! (۱۷)در روز سوم ستارگان دیده شوند که شروع به‌جنگ نمودن بایکدیگر کنند، مثل سپاهی از دشمنان. (۱۸)در روز چهارم کوه‌ها و سنگ‌های بزرگ به‌همدیگر بخورند، مثل دشمنان جنگجوی. (۱۹)در روز پنجم هر رُستنی و گیاهی خون بگرید. (۲۰)در روز ششم دریا طغیان کند بی‌آنکه از جای خود تجاوز کند، تا بلندی صد و پنجاه ذراع. (۲۱)آنگاه در تمام روز، مثل دیوار بایستد. (۲۲)در روز هفتم کار برعکس شود؛

۱- مت ۲۴: ۶-۳۱.

۲- اللّه معطی.

پس فرونشیند حتی نزدیک شود که دیده نشود. (۲۳)در روز هشتم پرندگان و جانوران صحرا و آب جمع شوند، در حالتی که زاری و فریاد دارند. (۲۴)در روز نهم فرودآید بارانی از تگرگ سهمناک، بحیثی که خونریزی کند، چه خونریزیی که نزدیک باشد نجات نیابند از آن ده یکِ زندگان. (۲۵)در روز دهم بیاید برق و رعد سهمناکی؛ پس شکافته و سوخته شود سه یک کوه‌ها. (۲۶)در روز یازدهم روان شود هر جوئی واپس و از خون روان شود نه از آب. (۲۷)در روز دوازدهم، ناله و فریاد کند هر آفریده‌ای. (۲۸)در روز سیزدهم، پیچیده شود آسمان چون پیچیدگی نامه. (۲۹)آنگاه آتش ببارد تا هر زنده‌ای بمیرد. (۳۰)در روز چهاردهم زلزله‌ی سهمناکی پدیدار شود و کوه‌ها از آن در هوا پران شوند، چون پرندگان. (۳۱)آنگاه همه‌ی زمین بیابان گردد. (۳۲)در روز پانزدهم فرشتگان پاک بمیرند. (۳۳)پس زنده[1] نماند مگر خدای تنها، آنکه اوراست اکرام و مجد.» (۳۴)چون یسوع این بفرمود، روی خود را تپانچه زد با دست‌های خود. (۳۵)آنگاه سر خود را بر زمین نهاد و چون سر خویش را برداشت، فرمود: «ملعون باد هرکسی که درج کند در گفته‌های من این را که من پسر خدایم.» (۳۶)پس بیفتادند شاگردان، هنگام این سخنان، مثل مردگان. (۳۷)پس یسوع ایشان را برخیزانده، فرمود: «باید از خدای بترسیم، هرگاه بخواهیم که در آن روز ترسانیده نشویم.

فصل پنجاه‌وچهارم[2]

آمدن رسول خدای و التجای پاکان خدای به آن بزرگوار

(۱)پس چون این معاملات بگذرد، فرا گیرد جهان را تاریکی تا چهل سال که نباشد در آن زنده‌ای[3] بجز خدای تنها، که

۱– اللّه حی ابدا.
۲– سورة القیمة.
۳– اللّه ابدا حی.

او راست اکرام و مجد تا ابد. (۲)چون چهل سال بگذرد، زنده کند خدای رسول خود را که زود باشد طلوع نماید مثل آفتاب، مگر اینکه او درخشان است چون هزار آفتاب. (۳)پس می‌نشیند و سخن نمی‌گوید؛ زیرا زود باشد بشود مانند دیوانه. (۴)هم زود باشد که برخیزاند خدای فرشتگان چهارگانه‌ی مقربان[۱] خود را، که آنها رسول‌اللّه[۲] را سراغ می‌نمایند. (۵)پس هر وقتی‌که او را جُستند بر چهار سوی آنجای بایستند تا حراست کنند او را. (۶)آنگاه خدای زنده کند باقی فرشتگان را که مانند مگس عسل می‌آیند و به‌گِرد رسول‌اللّه برمی‌آیند. (۷)آنگاه خدای زنده کند پس از آن باقی پیغمبران خود را، که زود باشد بیایند همه‌ی ایشان پیروی‌کنان از آدم. (۸)پس دست رسول‌اللّه را ببوسند و خودشان را قرار دهند در سایه‌ی نگاهبانی او. (۹)آنگاه خدای زنده کند باقی پاکان را که فریاد می‌زنند: به یادآر ما را ای محمد![۳] (۱۰)پس بجنبش آید مهربانی در رسول‌اللّه از فریاد ایشان. (۱۱)او نظر می‌نماید در آنچه او را باید کرد از برای خلاص ایشان. (۱۲)آنگاه زنده کند خدای[۴] پس از آن هر مخلوقی را که برمی‌گردد به هستی نخستین خود. (۱۳)زود باشد که علاوه بر این از برای هر یک نیروی نطق باشد. (۱۴)آنگاه خدای زنده کند انداخته شدگان را، کسانی که وقت برخاستن ایشان سایر خلق خدای می‌ترسند بسبب زشتی دیدار آنها. (۱۵)انداخته شدگان فریاد می‌کنند: ای پروردگار ما[۵]! وامگذار ما را از رحمت خود. (۱۶)پس از این خدای برخیزاند شیطان را، که زود باشد هر آفریده‌ای در وقت نگریستن بسوی او مثل مرده شود از ترس هیأت دیدار هولناک او.» (۱۷)آنگاه یسوع

۱– ای جبرئیل و میخائیل و رافائیل و اوریل.

۲– رسول‌اللّه.

۳– یا محمد.

۴– اللّه معطی.

۵– اللّه سلطان.

فرمود: «امیدوار به خدای هستم که نبینم این هـول را در آن روز. (۱۸)بدرستی که رسول‌اللّه تنها از این دیدارها نمی‌هراسـد؛ زیـرا نمی‌ترسد مگر از خدای[1] تنها. (۱۹)آن هنگام فرشته بار دیگر بدمد بوق را؛ پس همه به‌آواز بوق[2] او برخیزند و بگوید: ای آفریدگان! بیائید از برای جزا؛ زیرا آفـریدگار شما مـی‌خواهـد جـزای شما را بدهد. (۲۰)پس آن هنگام دیده مـی‌شود در مـیان آسمان، بـالای وادی[3] یهوشافات، تختی[4] درخشان که بـر آن ابـر سـفیدی سـایه اندازد. (۲۱)آن هنگام فرشتگان فریاد کنند: خجسته باد خدای ما. توئی آنکه مـا را آفـریدی و از لغـزش شـیطان مـا را رهـانیدی. (۲۲)آن‌وقت رسول‌اللّه[5] هراسان شود؛ زیرا او درک خواهد کـرد که کسی نیست تا خدای را چنانکه شایسته‌ی اوست دوست داشته باشد. (۲۳)زیرا آنکه می‌گیرد به‌صرافی طلا پـاره‌ای را، بـاید کـه شصت پشیز با او باشد؛ پس هرگاه نزد او یک پشیز باشد نمی‌تواند آن را صرافی کند. (۲۴)لیکن هرگاه رسول‌اللّه بهـراسـد پس چـه خواهند کرد بدکارانی که پر از شر هستند؟

فصل پنجاه‌و پنجم[6]

اذن حق تـعالی بـه حـضرت رسـول و شفاعت آن حضرت

(۱)آنگاه رسول‌اللّه زاری‌کنان می‌رود تا جمع نماید همـه‌ی پیغمبران را که با آنها سخن کند و با آنها برود بـرای زاری کـردن بسوی خدای بجهت شفاعت مـؤمنان. (۲)پس هـر یک از تـرس عذرآورند. (۳)به هستی خدای[7] سوگند همانا من خـود نخـواهـم رفت آنجا؛ زیرا من آگاهم به‌آنچه که باید بدانم. (۴)وقتی‌که خدای

۱– اللّه ربکم.
۲– کو ۱۵: ۵۲.
۳– یوئیل ۳: ۲ و ۱۲.
۴– رو ۲۰: ۱۱.
۵– رسول‌اللّه.
۶– سورة القیمة.
۷– باللّه حی.

این ببیند یادآوری کند رسول[1] خود را که چگونه او آفریده است همه‌ی چیزها را بخاطر محبت او. (۵)پس ترس او برطرف شود و بسوی عرش پا پیش نهد با محبت و احترام. (۶)فرشتگان بسرایند: خجسته باد نام پاک تو ای خدای ما! (۷)چون به نزدیک عرش شود، بگشاید خدای برای رسول[2] خود دروازه را، مانند دوستی برای دوستِ خود که بعد از مدت‌ها یکدیگر را ندیده باشند. (۸)آنگاه[3] رسول‌اللّه نخست آغاز کند در سخن؛ پس بگوید: بدرستی‌که من عبادت تو می‌کنم و دوستی تو می‌ورزم ای خدای من! (۹)شکر تو می‌گویم بـه‌تمام دل و روان خود. (۱۰)زیرا تو خواستی و مرا آفریدی تا بنده‌ی تو باشم. (۱۱)هر چیزی را از برای محبت من آفریدی تا از هر چیزی، و در هر چیزی و برتر از هر چیزی دوستی تو بورزم. (۱۲)پس باید همه‌ی آفریدگان تو حمدِ تو گویند، ای خدای من! (۱۳)آن هنگام همه‌ی آفریدگان خدای بگویند: شکر تو می‌گوئیم ای پروردگار! و خجسته باد نام پاک تو. (۱۴)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که شیاطین و انداخته‌شدگان آن هنگام می‌گریند تا حدی که هرآینه از آب چشم یکی از ایشان روان شود، بیشتر از آنچه در رود اردن است. (۱۵)با وجود این، خود نمی‌بینند خدای را. (۱۶)پس خدای با رسول خود سخن نموده، بفرماید: مرحبا به‌تو ای بنده‌ی امین من! (۱۷)طلب کن هرچه می‌خواهی که به‌هر چیزی خواهی رسید. (۱۸)پس رسول‌الله جواب دهد: ای پروردگار من! یاد کن که چون مرا آفریدی، فرمودی بدرستی‌که تو اراده نموده‌ای که بیافرینی جهان را و بهشت را و فرشتگان را و مردم را از روی محبت به‌من تا تمجید نمایند تو را به‌وجود من، بنده‌ی تو. (۱۹)از این‌رو زاری می‌کنم

۱- رسوله.
۲- رسوله.
۳- رسول‌اللّه.

بسوی تو ای پروردگار مهربان دادگر![1] که بـه‌یاد آوری وعـده‌ی خویش را به‌بنده‌ات. (۲۰)پس خدای، مانند دوستی که با دوست خود شوخی کند، می‌فرماید: ای خلیل من، محمد[2]! آیا گـواهـانی داری بر این سخن؟ (۲۱)پس با احترام بگوید: آری ای پروردگار من! (۲۲)پس خدای بفرماید: ای جبرئیل! برو و ایشان را بخوان. (۲۳)پس جبرئیل بسوی[3] رسول‌الله بیاید و بگوید: گواهان تو ای آقا چه کسانی هستند؟ (۲۴)پس رسول‌الله جواب دهـد: ایشـان آدم، ابراهیم، اسماعیل، موسی، داوود و یسوع پسر مـریم هسـتند. (۲۵)پس فرشته باز شود و ندا کند گواهـان مـذکور را، کـه آنـان حاضر خواهند شد در آنجا ترسان. (۲۶)پس وقتی حاضر شوند، خدای به‌ایشان بفرماید: آیا به‌یاد دارید آنچه را رسول من ثـابت نموده؟ (۲۷)جواب دهند: چیست ای پروردگار! (۲۸)پس خدای بفرماید: اینکه هر چیزی را از روی محبت به او آفریده‌ام تا همه‌ی آفریدگان، مرا به او حمد گویند. (۲۸)پس هریک از ایشان جواب دهند: (۲۹)ما سه گواه داریم که افضل از ما هستند، ای پروردگار! (۳۰)پس خدای جواب دهد: آن سه گـواه کـیانند؟ (۳۱)مـوسی گوید: نخست کتابی است که مرا عطا فرمودی. (۳۲)داوود گـوید: دوم کتابی است که مرا عطا فرمودی. (۳۳)آنکه اکنون با شما سخن می‌دارد، گوید[4]: ای پروردگار! بدرستی‌که تمـام جـهان را شـیطان گمراه نمود؛ پس گفت همانا من پـسر و شریک تـوام. (۳۴)لیکـن کتابی که مرا عطا فرمودی گفته که حقاً، بدرستی‌که من بنده‌ی توام. (۳۵)همان کتاب اعتراف دارد به آنچه رسول تو او را ثابت کرده. (۳۶)پس آن هنگام رسول‌الله[5] به‌سخن درآید و بگوید: ایـنچنین

۱- سلطان الله الرحمن و عادل. ۲- محمد (حبیب؟) الله.
۳- کتاب موسی و کتاب داوود و کتاب عیسی‌بن‌مریم علیه‌السلام.
۴- فی القیمة ذکر. ۵- رسولک.

می‌گوید کتابی که مرا عطا فرمودی، ای پروردگار! (۳۷)وقتی‌که رسول‌اللّه[۱] این بگوید، خدای به‌سخن درآمده، بفرماید: بدرستی‌که آنچه حالا کردم جز این نیست که از این‌رو کردم تا هرکسی اندازه‌ی محبت مرا به تو بداند. (۳۸)پس از آنکه این سخن را بگوید، عطاکند خدای رسول[۲] خود را کتابی که در آن نامه‌های همه‌ی[۳] برگزیدگان خدای نوشته شده باشد. (۳۹)پس هر مخلوقی به سجده درآمده، بگوید تو راست تنها، ای خدای! مجد و اکرام؛ زیرا ما را به‌رسول خود بخشیدی.

فصل پنجاه‌وششم[۴]

جمع شدن انبیا و پاکان نزد حضرت رسول و احضار شیطان برای کیفر دادن

(۱)خدای بگشاید کتابی را که در دست رسول اوست. (۲)پس بخواند رسول او و آن را و آواز کند همه‌ی فرشتگان و پیغمبران و همه‌ی برگزیدگان را. (۳)در پیشانی[۵] هر یک علامت رسول‌اللّه[۶] نوشته باشد و در کتاب نوشته شده مجد بهشت. (۴)پس هریک بگذرند به دست راست[۷] ملکوت خدای که به‌نزدیکی رسول‌اللّه است. (۵)آنگاه پیغمبران به پهلویش بنشینند. (۶)قدیسان به پهلوی پیغمبران بنشینند. (۷)فرخندگان نیز به پهلوی قدیسان. (۸)پس در این هنگام فرشته در بوق بدمد و شیطان را برای کیفر فرا بخواند.

۱- رسول‌اللّه.　　۲- رسوله.

۳- فی القیمة ذکر الکتاب محمد علیه السلام.

۴- سورة القیمة.　　۵- رؤ۷: ۳ و ۹: ۴.

۶- اذاکان یوم‌القیمة یحشر جمیع المؤمنین یکتب علی جبهتهم بالنوردین رسول اللّه.

(منه)　　۷- مت ۲۵: ۳۳.

فصل پنجاه‌وهفتم[1]

جزا یافتن شیطان و پیروانش و استدعا نمودن حضرت رسول‌اکرم(ص) عدل را درباره‌ی ایشان نه رحمت را

(۱)آن‌وقت آن بدبخت بیاید در کمال ذلت و هر آفریده‌ای از او شکوه کند. (۲)خدای ندا کند فرشته میخائیل را، پس بزند او را با شمشیر خدای[2] صد هزار ضربت. (۳)می‌باشد هر ضربتی که به‌آن شیطان را می‌زند به‌سنگینی ده دوزخ. (۴)او می‌باشد اول کسی که در هاویه افکنده شود. (۵)آنگاه فرشته ندا کند پیروان او را؛ پس خوار شوند و مانند او از آنها شکوه می‌شود. (۶)آن هنگام فرشته میخائیل بزند برخی را صد ضربت و برخی را پنجاه و برخی را بیست و برخی را ده و برخی را پنج. (۷)آنگاه فرود آورده شوند؛ زیرا خدای می‌فرماید به‌ایشان: بدرستی‌که دوزخ آرامگاه شماست، ای رانده شدگان! (۸)آنگاه همه‌ی کافران و انداخته‌شدگان خوانده شوند بسوی جزا. (۹)نخست برخیزند بر ایشان همه‌ی آفریدگان که از انسان پست‌ترند، گواهان پیش خدای که چگونه خدمت کرده‌اند این مردم را. (۱۰)نیز گواهان که چگونه اینان مجرم شدند به‌خدای و خلق او. (۱۱)همچنین هر یک از پیغمبران برخیزند گواه بر ایشان. (۱۲)پس حکم نماید خدای بر ایشان به‌زبانه‌های آتش دوزخی. (۱۳)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که سخنی[3] یا اندیشه‌ای[4] از باطل نباشد که جزا بر آن داده نشود در آن روز سهمناک. (۱۴)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که پیراهن موئین چون آفتاب بتابد و هر ذره‌ای که بر انسان از روی محبت خدای بوده مروارید گردد. (۱۵)بینوایانی‌که از دل خدمت

۱- سورة المغضب الله علی الشیطان و علی الکفر فی‌القیمة.

۲- سیف‌الله. ۳- مت ۱۲: ۳۶.

۴- در ترجمه‌ی انگلیسی چنین ترجمه شده «سخن باطلی یا اندیشه‌ی باطلی در آن‌روز سهمناک بی‌کیفر نماند.»

that no idle word or thought shall pass unpunished in that tremendous day.

خدای می‌کردند به‌بینوائی حقیق، هرآینه فرخندگانند سه برابـر و چهار برابر. (۱۶)زیرا ایشان در این جهان خالی باشند از کارهای جهانی؛ پس محو کرده شود به این جهت از ایشان گناهان بسـیار. (۱۷)محتاج نمی‌شوند در آن روز ایـنکه پـیش کـنند حسـابی کـه چگونه صرف نموده‌انـد غـنای جـهانی را. (۱۸)بـلکه جـزا داده می‌شوند بجهت صبر و بینوائی خود[1]. (۱۹)حـق مـی‌گویم بـه‌شما؛ بدرستی‌که هرگاه جهان می‌دانست این را، هرآینه تفضیل مـی‌داد پیراهن موئین را بر جامه‌ی ارغوان و بینوائی را بر طلا و روزه را بر ولیمه‌ها. (۲۰)وقتی‌که حساب همه به‌پایان آمد، خـدای بـه‌رسول خود بفرماید: ای خلیل من! نظر کن چـه بـزرگ بـوده است شر ایشان. (۲۱)زیرا من که آفـریدگار ایشـانم مسـخر نـمودم همـه‌ی آفریدگان را برای خدمت ایشان، پس خوار داشـتند مـرا در هـر چیزی. (۲۲)عدل، و همه‌ی عدل است در این صورت که به‌ایشان رحم نکنم. (۲۳)پس رسول‌اللّه[2] جواب دهد: راستی ای پروردگار بزرگوار ما[3]! بدرستی‌که هیچ یک از خلیلان و بندگان تو نمی‌توانند که از تو درخواست کنند رحمتی را بر ایشان. (۲۴)همانا من بنده‌ی تو بیش از همه می‌طلبم عدل را درباره‌ی ایشان. (۲۵)پس از آنکه این سخن بگوید، فرشتگان و پیغمبران بتمامی بر ضد ایشان فریاد برآرند بـا بـرگزیدگان خـدای همگـی؛ بـلکه بـرای چـه بگـویم برگزیدگان، (۲۶)زیرا حق می‌گویم به‌شما؛ بـدرستی‌که غـنده‌ها[4] و مگس‌ها و سنگ‌ها و ریگ‌ها، هرآینه فـریاد کـنند از فـاجران و طلب کنند برپاداشتن عدل را. (۲۷)آن هنگام خدای بـرگردانـد[5]

۱– رساله. ۲– رسول‌اللّه.
۳– اللّه سلطان.
۴– غنده چو مرده عنکبوت زهردار که آن را به عربی. «رتیلا» گویند. (مترجم)
۵– اللّه سلطان.

بسوی خاک هر نفس زنده‌ی پست تر از انسان را. (۲۸)و بفرستد به‌دوزخ فاجرانی را که ببینند بار دیگر در اثنای سیر خود، آن خاکی را که برمی‌گردد بسوی آن سگ‌ها و اسب‌ها و غیر آنها از جانوران ناپاک. (۲۹)پس در آن هنگام بگویند: ای پروردگار[۱]! برگردان ما را نیز بر این حال[۲]؛ لیکن عطا نمی‌شوند درخواست خود را.»

فصل پنجاه‌وهشتم[۳]

سؤال یوحنا از مسیح(ع) که چگونه حضرت رسول(ص) بر ایشان ترحم نمی‌فرماید و...

(۱)در بین اینکه یسوع سخن می‌کرد، شاگردان سخت می‌گریستند. (۲)یسوع نیز اشک بسیار ریخت. (۳)پس از آنکه گریست، یوحنا گفت: ای معلم! دوست داریم که دو امر را بدانیم. (۴)یکی اینکه چگونه ممکن است رسول‌اللّه[۴] را -و حال آنکه از مهربانی پر است- که شفقت ننماید در آن روز بر این انداخته‌شدگان و حال آنکه ایشان از همان گِلی هستند که او از آن است. (۵)دیگر آنکه مقصود از بودن سنگینی شمشیر میخائیل مثل ده دوزخ چیست؟ مگر بیشتر از یک دوزخ هم هست؟ (۶)یسوع فرمود: «مگر نشنیده‌اید آنچه را داوود پیغمبر می‌فرماید که: چگونه می‌خندد نیکوکار از هلاکت گناهکاران؟ پس گناهکار را به‌این کلمات ریشخند نموده، می‌فرماید: دیدم انسان را که اعتماد بر نیرو و توانگری خود داشت و خدای را[۵] فراموش نموده بود. (۷)پس حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که ابراهیم زود باشد به‌پدر خود استهزا کند و آدم به همه‌ی انداخته شدگان[۶]. (۸)جز این نیست که این از آن

۱- یا سلطان.
۲- یوم ینظر المرء ماقدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا.
۳- سورة العادل.
۴- رسول‌اللّه.
۵- مز ۵۲: ۷.
۶- یؤمئذ لاتنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا (منه).

باشد که برگزیدگان زود باشد برخیزند در حالتی‌که کامل و متحد باشند با خدای. (۹)راه نیابد به‌عقول ایشان کمتر اندیشه‌ای برخلاف عدل او. (۱۰)از این‌روهر یک از ایشان زود باشد بطلبند برپاداشتن عدل را، بویژه رسول‌اللّه. (۱۱)سوگند به‌هستی[1] خدای که در حضورش می‌ایستم، با اینکه من اکنون می‌گریم از روی مهربانی بر جنس بشری، هرآینه البته طلب خواهم کرد در آن روز عدل را بدون مهربانی برای اینان که خوار می‌شمارند سخن مرا. (۱۲)بویژه برای آنان که انجیل مرا ناپاک می‌نمایند.

فصل پنجاه‌ونهم[2]

عدل خدای و نهی از استراحت

(۱)ای شاگردان من! بدرستی‌که دوزخ یکی است و در آن عذاب کرده می‌شوند رانده‌شدگان، تا ابد. (۲)مگر اینکه آن را هفت طبقه یا پایه‌های ژرف است که یکی از دیگری ژرف‌تر باشد. (۳)آنکه می‌رود به‌دورترین آنها در ژرفی، به او می‌رسد عقاب سخت‌تر. (۴)با وجود این سخن من درباره‌ی شمشیر فرشته میخائیل راست است؛ زیرا کسی که بجز یک گناه مرتکب نشود، مستحق یک دوزخ خواهد بود و آن کس که دوگناه مرتکب شود، مستحق‌دو دوزخ خواهد بود. (۵)پس از اینجهت انداخته شدگان درک می‌کنند، در حالتی‌که در یک دوزخند، قصاصی را که گویا با آن در ده دوزخ یا در صد یا در هزار هستند. (۶)خدای توانا[3] بر هر چیز، زود باشد که به نیرو و عدل خود شیطان را چنان گرداند که رنجی بکشد که گویا در هزار هزار دوزخ است و باقی‌ماندگان را هر یک به‌اندازه‌ی گناهش[4] رنجی برسد.» (۷)در این وقت پطرس گفت: ای معلم! بدرستی‌که عدل خدای بزرگ است. (۸)هرآینه

۱- باللّه حی.
۲- سورة عذاب شدید.
۳- اللّه قدیر علی کله.
۴- عذاب.

بتحقیق تو را این خطاب امروز غمگین گردانید. (۹)از اینجهت زاری می‌کنیم بسوی تو که استراحت نمائی و فردا ما را خبر ده چه چیز به‌دوزخ مانند است. (۱۰)یسوع جواب داد: «ای پطرس! همانا تو به‌من می‌گوئی که استراحت نما و تو نمی‌دانی که چه می‌گوئی و گرنه چنین سخن نمی‌گفتی. (۱۱)حق می‌گویم؛ بدرستی‌که راحت در این جهان جز این نیست که آن زهر پرهیزگاری است و آتشی است که هر صالح را می‌خورد. (۱۲)مگر فراموش نموده‌اید که به‌همین جهت همانا چگونه سلیمان، پیغمبر خدای، و باقی پیغمبران کاهلی را عیب گفته‌اند. (۱۳)راست است آنکه می‌گوید[۱]: تنبل زراعت نمی‌کند از ترس سرما، پس اواز این جهت در تابستان گدائی[۲] می‌کند.[۳] (۱۴)از این‌رو فرموده[۴]: هرآنچه دست تو بر انجام آن تواناست پس آن را بکن بدون راحت. (۱۵)چه، می‌گوید ایوب، نیکوترینِ دوستان خدای: چنانکه پرنده برای پریدن زائیده شده است، انسان برای کار کردن[۵] زائیده شده. (۱۶)حق می‌گویم به‌شما؛ بیشتر از هر چیزی ناخوش می‌دارم راحتی را.

فصل شصتم[۶]

صفت دوزخ

(۱)دوزخ یکی است و آن ضد بهشت است؛ چنانکه زمستان همانا ضد تابستان و سردی ضد گرمی است. (۲)پس از این‌رو واجب است بر آن کسی که وصف می‌کند بدبختی دوزخ را،

۱- ام ۲۰: ۴.

۲- قال سلیمان حال التنبل ان لایشغل فی الشتاء لخوف البرد لیکن عند الصیف یدور علی‌الناس لاجل الصدقه (منه).

۳-مضمون این بند در بیتی از سعدی، در دیباچه‌ی گلستان چنین آمده: هر که مزروع خود بخورد به خوید / روز خرمنش خوشه باید چید. (ویراستار)

۴- جا ۹: ۱۰.

۵-ایوب ۵: ۷.

۶- سورة جهنم.

اینکه بتحقیق دیده باشد بهشتِ آرامش خدای را. (۳)دوزخ عجیب جائی است که به‌عدل خدای ملعون است از برای لعنت کافران و انداخته‌شدگان. (۴)جایگاهی که درباره‌ی آن ایوب[1] خلیل اللّه فرموده: آنجا آرامشی نیست؛ بلکه هراسی جاوید است. (۵)اشعیای[2] پیغمبر درباره‌ی انداخته شدگان گوید: زبانه‌ی آتش آن خاموش نشود و کرم‌های بدن ایشان نمیرد.[3] (۶)داوود[4]، پدر ما گریه‌کنان فرموده: آن هنگام ببارد بر ایشان برق و صاعقه‌ها و گوگرد و تندباد سختی. (۷)بدا به حال گناهکاران دور شده! چه سخت مکروه دارند آن هنگام گوشت‌های نیکو و جامه‌های قیمتی و بالش‌های نرم و الحان خوش را. (۸)چه سخت بیمار کند ایشان را گرسنگی و افْرُوزه‌ی سوزنده و آتش افروخته و رنج دردناک با گریه‌ی تلخ و سخت.» (۹)آنگاه یسوع نالید با افسوس و گفت: «راستی بهتر بود برای ایشان هرگاه خلق نشده بودند از اینکه این رنج دردناک را تحمل کنند. (۱۰)تصور کنید مردی را که در هر اندامی از بدن خود رنج می‌کشد و کسی نیست آنجا که بر او رقت نماید؛ بلکه همه به او استهزا می‌کنند. (۱۱)مرا خبر دهید، مگر این رنجی سخت نیست؟» (۱۲)پس شاگردان جواب دادند: سخت‌ترینِ سختی‌هاست. (۱۳)یسوع فرمود: «بدرستی‌که این، هرآینه آرامش دوزخ است. (۱۴)زیرا من به‌شما حق می‌گویم؛ بدرستی‌که هرگاه خدای می‌نهاد در ترازو همه‌ی رنج‌هائی را که در این جهان مردم کشیده‌اند و آنچه را که زود باشد بکشند تا روز بازخواست و در ترازوی دیگر یک ساعت از رنج دوزخ را قرار می‌داد، هرآینه انداخته شدگان، بی‌شک اختیار می‌کردند رنج‌های

۱- ایوب ۱۰: ۲۲.　　۲- اش ۶۶: ۲۴.

۳- لا تدفع النار جهنم ابداً و دودها لا تموت ابداً (منه).

۴- مز ۱۱: ۶.

جهانی را. (۱۵)زیرا رنج‌های جهانی بر دست انسان[1] می‌آید؛ اما آن دیگری، پس به‌دست شیاطینی است که هیچ شفقت ندارند، مطلقاً. (۱۶)پس چه سخت است آنچه گناهکاران بدبخت از رنج خواهند کشید. (۱۷)چه سخت است سرمای سختی که تخفیف نمی‌دهد زبانه‌ی آتش ایشان را! چه سخت است آواز دندان‌ها و گریه و ناله‌هایشان! (۱۸)زیرا آب رود اردن کمتر است از اشک‌هائی که زود باشد هر دقیقه از دیدگانشان جاری شود. (۱۹)زود باشد که لعنت کند ایشان را همه‌ی مخلوقات و هم پدر و مادر ایشان و آفریننده‌ی ایشان که تا ابد خجسته است.»

فصل شصت و یکم[2]

در بیان موعظه

(۱)چون یسوع این بفرمود، خود و شاگردانش غسل کردند بر طبق شریعت خدای که نوشته شده است در کتاب موسی. (۲)پس نماز گزاردند و چون شاگردان او را به‌این اندازه غمگین دیدند، آن روز با وی مطلقاً سخن نگفتند؛ بلکه درنگ کردند هر یک از ایشان با جزع از سخن گفتن با او. (۳)پس یسوع زبان به سخن بگشود بعد از نماز خفتن و فرمود: «کدام صاحب[3] عشیره می‌خوابد و حال آنکه دانسته است که دزدی عزم نموده بر سوراخ کردن خانه‌ی او. (۴)البته هیچ کس نیست. (۵)بلکه بیدار می‌ماند و آماده می‌ایستد برای کشتن دزد. (۶)مگر نمی‌دانید دراین صورت که شیطان شیر غرانی است[4] که گردش می‌کند، در حالتی که خواهان است تا بدرد کسی را. (۷)پس او می‌خواهد انسان را در گناه[5] بیفکند. (۸)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که انسان هرگاه چون

۱– ابن آدم.
۲– سورة الغافلون.
۳– لو ۱۲: ۳۹.
۴– ۱بط ۵: ۸.
۵– فعلل اسد ان یتحرک الی الیمین و الشمال لاجل الصید کذلک مثل الشیطان

سوداگر عمل کند، نخواهد ترسید در آن روز؛ زیرا او خوب آماده می‌شود. (۹)مردی به‌همسایگان خود[1] نقدینه‌ها داده بود تا با آنها سوداگری کنند و سود را بر نسبت عادلانه قسمت کند. (۱۰)برخی از ایشان خوب سوداگری کردند، تا حدی که نقدینه را دو برابر نمودند؛ لیکن برخی نقدینه‌ها را در خدمت دشمنِ آن کس که ایشان را نقدینه عطا نموده بود صرف نمودند و درباره‌ی او به‌بدی سخن راندند. (۱۱)مرا بگوئید، چه حال دست خواهد داد وقتی‌که او با بدهکاران محاسبه نماید. (۱۲)بدرستی‌که بی‌شک او کیفر نمی‌کند آنان را که خوب سوداگری نموده‌اند. (۱۳)لیکن بهبودی می‌دهد خشم خود را از دیگران به‌سرزنش. (۱۴)آنگاه از ایشان قصاص می‌کند، برحسب شریعت. (۱۵)سوگند به هستی خدای[2] که روانم در حضرتش می‌ایستد، بدرستی‌که آن همسایه[3] همانا خدای است که عطا[4] فرموده به‌انسان آنچه که او دارد با خود زندگی. (۱۶)هرگاه دراین جهان خوش زندگانی نمود، خدای را مجدی باشد و انسان را مجد بهشت باشد. (۱۷)زیرا آنان که نیکو زندگانی کنند نقدینه‌های خود را دو برابر کنند، به‌پیشوا بودنشان. (۱۸)زیرا وقتی که ایشان را گنهکاران پیشوا دیدند، برمی‌گردند بسوی توبه. (۱۹)از این‌رو جزا دهد آنان را که نیکو زندگانی کنند، جزائی بزرگ. (۲۰)لیکن به‌من بگوئید، چه خواهد بود قصاص خطاکارانِ گناهکار که به‌گناهان خود نصف می‌کنند آنچه را به‌ایشان خدای عطا نموده[5]، به‌اینکه زندگی خود را صرف می‌نمایند در خدمت شیطانِ دشمن خدای؛ در حالتی‌که بر خدای کفر کنندگان و بر

← یتحرک بین المؤمنین ان یغویهم عن الطریق المستقیم (منه).

۱- ۱۹: ۱۳.

۲- باللّٰه حی.

۳- اللّٰه قارب.

۴- اللّٰه معطی.

۵- اللّٰه وهاب.

دیگران بدکنندگان هستند.» (۲۱)شاگردان گفتند: بدرستی‌که کیفر آنان بی‌شمار خواهد بود.

فصل شصت‌ودوم[1]

در بیان موعظه

(۱)آنگاه یسوع فرمود: «آنکه بخواهد نیکو زندگانی نماید، پس بر اوست اینکه اقتدا کند به‌سوداگری که قفل می‌نماید دکان خود را و پاسبانی می‌کند آن را شب و روز به‌کوشش بسیار. (۲)همان متاعی که آن را خریده می‌فروشد از برای دریافتن سود. (۳)زیرا اگر می‌دانست که او در آن زیان می‌کند، هرآینه نمی‌فروخت حتی پارچه‌ای را. (۴)پس واجب است بر شما اینکه چنین کنید؛ زیرا روان شما همانا در حقیقت سوداگر است. (۵)تن همانا دکان است. (۶)از این‌رو آنچه از خارج بدان راه یابد، بواسطه‌ی حواس فروخته و خریده[2] می‌شود به‌آن. (۷)نقدینه‌ها همانا محبت است. (۸)پس بنگرید در این صورت که نفروشید و نخرید به‌محبت خود کمتر اندیشه‌ای را که نمی‌توانید از آن سودی بردارید. (۹)بلکه باید اندیشه و سخن و عمل همه، برای محبت خدای باشد. (۱۰)زیرا شما بدین سبب امنیت خواهید یافت در آن روز. (۱۱)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که بسیاری غسل می‌کنند و برای نماز می‌روند. (۱۲)بسیاری روزه می‌گیرند و تصدق می‌دهند. (۱۳)بسیاری مطالعه می‌نمایند و دیگران را بشارت می‌دهند و عاقبت ایشان بد است نزد خدای. (۱۴)زیرا تن را پاکیزه می‌کنند، نه دل را. (۱۵)به‌دهان فریاد می‌کنند، نه به‌دل. (۱۶)از گوشت می‌پرهیزند و روان‌هایشان پر است از گناهان. (۱۷)به‌دیگران می‌بخشند چیزهائی را که برای خودشان سود

۱- سورة الحب.

۲- در نسخه ایتالیائی عبارت مبهم است.

ندارد، تا اینکه به مظهر صلاح ظاهر شوند. (۱۸)مطالعه می‌کنند تا بدانند چگونه باید سخن گویند، نه برای اینکه عمل کنند. (۱۹)دیگران را از چیزهائی نهی می‌کنند که خودشان آنها را به‌جا می‌آورند. (۲۰)پس به‌زبان‌ها کیفر داده شوند. (۲۱)سوگند به‌هستی خدای[1] که اینان خدای را به‌دل‌های خود نمی‌شناسند. (۲۲)زیرا اگر او را شناخته بودند، هرآینه دوست می‌داشتند او را. (۲۳)چون هرآنچه انسان دارد بخشایشی است از خدای؛ پس بر اوست اینکه هرچیزی را در محبت خدای صرف نماید.»

فصل شصت‌وسوم[2]

رفتن حضرت مسیح به شهری از سامریان و منع اهل شهر آن حضرت را از دخول و موعظه

(۱)پس از روزی چند، یسوع به‌جانب شهری از سامریان[3] گذر فرمود؛ پس رخصتش ندادند که داخل شهر شود و نانی به‌شاگردانش نفروختند. (۲)یعقوب و یوحنا آن‌وقت گفتند: ای معلم! آیا نمی‌خواهی که بسوی خدای زاری کنیم تا آتشی از آسمان فرو فرستد بر این مردم. (۳)یسوع فرمود: «بدرستی‌که شما نمی‌دانید چه روحی وامی‌دارد شما را که چنین سخن کنید. (۴)به یادآرید که خدای بر نابود نمودن نینوا عزم فرمود؛ زیرا نیافت کسی را که از خدای بترسد[4] در آن شهر[5]. از بدی آن کار به‌جائی رسید که خدای یونس پیغمبر را خواند تا بفرستد او را بسوی آن شهر. (۵)یونس فرار اختیار کرد بسوی طرسوس از ترس قوم. (۶)آنگاه خدای او را در دریا انداخت. (۷)پس ماهیی او را بلعید و او را نزدیک به نینوا بیرون انداخت. (۸)چون آنجا بشارت داد، قوم به‌توبه برگشتند. (۹)پس خدای به‌ایشان رأفت فرمود. (۱۰)وای بر آنان

۱-بالله حی.

۲- سورة الصبر.

۳- ۹: ۵۲-۵۵.

۴- یون ۱-۳.

۵- یونس قصص ذکر.

که نقمت می‌طلبند، که همانا بر ایشان فرود آید. (۱۱)زیرا هر انسانی سزاوار است نقمت[1] خدای را. (۱۲)پس به‌من بگوئید مگر این شهر را با این قوم آفریده‌اید؟ بدرستی‌که همانا شما دیوانگانید. (۱۳)نه چنین است؛ پس نه چنین است. (۱۴)زیرا اگر همه‌ی آفریدگان جمع شوند، هرآینه آنها را نمی‌رسد که مگسی تازه بیافرینند از هیچ و این همانا مراد از آفریدن است[2]. (۱۵)پس هرگاه خجسته خدای، این شهر را آفریده که آن را پرستاری نماید، پس از چه روی هلاک آن را دوست دارید؟ (۱۶)چرا نگفتی که آیا می‌خواهی ای معلم! زاری کنیم به پروردگار[3] تا اینکه این قوم روی به‌توبه آرند؟ (۱۷)بدرستی‌که این همانا آن عملی است که به شاگردان من سزاوار است، تا زاری کنند بسوی خدای از برای آنان که بد می‌کنند. (۱۸)هابیل[4] چنین کرد، وقتی‌که او را کشت برادرش، قابیلِ از خدای رانده شده. (۱۹)ابراهیم[5] چنین کرد به فرعونی که زن او را از او گرفت. (۲۰)پس از این‌رو فرشته‌ی پروردگار او را نکشت؛ بلکه او را به‌مرضی گرفتار کرد. (۲۱)زکریا چنین کرد وقتی که به‌امر پادشاه بدکار در هیکل[6] کشته شد. (۲۲)ارمیا و اشعیا و حزقیال و دانیال و داوود و همه‌ی خلیلان خدای و پیغمبران پاک چنین کردند. (۲۳)به‌من بگوئید، هرگاه برادری به‌دیوانگی گرفتار شود، آیا او را خواهید کشت بجهت اینکه سخن بدی گفته یا اینکه زده است آن را که نزدیک او شده؟ (۲۴)بدرستی‌که چنین نخواهید کرد؛ بلکه بشایستگی می‌خواهید که صحت او را برگردانید، به داروهائی که موافق است با مرض او.

۱– اللّٰه ذوانتقام.
۲– ان جمیع المخلقات جمعاً لا یقدرون ان یخلق ذباب بلا شیء (منه).
۳– اللّٰه سلطان. ۴– ذکر حابل و قابل.
۵– تک ۱۲: ۱۵: ولیکن دعا برای این ملک بود. تک ۲۰: ۱۷.
۶– مقابله کن با ۲ ایام ۲۴: ۲۲.

فصل شصت‌وچهارم[۱]

در بیان موعظه و مصائب پاکان خدای

(۱)سوگند به هستی خدای[۲] که روانم در حضورش می‌ایستد، بدرستی که گنهکار هرآینه عقلش بیمار است، وقتی که انسانی را ستم می‌کند. (۲)پس به‌من بگوئید، مگر کسی سر خود را برای پاره کردن ردای دشمنش می‌شکند؟ (۳)پس چگونه صحیح‌العقل است آنکه سر خود را از خدای خود جدا می‌کند تا ضرر به تن دشمن خود برساند؟ (۴)ای انسان! به‌من بگو همانا دشمن تو[۳] کیست؟ (۵)جز این نیست که آن تن توست و هر آن کس که تو را مدح می‌کند. (۶)از این‌رو اگر تو صحیح‌العقل می‌بودی، هرآینه می‌بوسیدی دست آنانی را که از تو عیب‌جوئی می‌نمایند. (۷)هدیه‌ها پیشکش می‌نمودی به آنان که تو را ستم می‌کنند و تو را بسیار می‌زنند. (۸)این برای آن است ای انسان، که هرقدر در این زندگانی عیب کرده و ستم کرده شوی برای گناهانت آن کم خواهد بود بر تو در روز جزا[۴]. (۹)لکن به‌من بگو ای انسان! هرگاه جهان[۵] درباره‌ی پاکان و پیغمبران خدای ستم و هتک نموده باشد -حال آنکه ایشان نیکوکارانند- پس چه خواهد کرد به‌تو ای گنهکار! (۱۰)هرگاه ایشان هر چیز را با شکیبائی متحمل می‌شدند و از برای ستم کنندگانشان دعا می‌نمودند، پس چه خواهی کرد تو، ای انسانی که دوزخ را شایسته‌ای! (۱۱)به‌من بگوئید ای شاگردان من! مگر نمی‌دانید که شمعا[۶]، بنده‌ی خدای داوود پیغمبر را لعنت

۱- سورة الصبر. ۲- باللّٰه حی.

۳- اخبرنی یا بنی‌آدم هل تعرف الصحیح من عدو نفسک ومن یمدحک. (منه)

۴- مقدار ما یکون لک ازدیاد الالم و الاضطراب فی‌الدنیا لعصیانک یکون لک الالم فی الاخرة اقل منه، (منه).

۵- اصل عبارت ترجمه عربی«وثلم صیت القدیسین» است و احتمال دارد که تصحیف شده باشد و فی الحقیقة «وبلّم» الخ باشد و معنی بلمه تبلیما، قبحه تقبیحاً است. (مترجم)

۶- ۲ صم ۱۶: ۵-۱۴.

کرد و او را سنگ‌ها زد. (۱۲)داوود چه فرمود به آنانکه دوست داشتند تا شمعا را بکشند؟ (۱۳)او فرمود: تو را چه مقصود است که دوست می‌داری ای یوآب که شمعا را بکشی؟ (۱۴)بگذار او را که مرا لعنت کند؛ زیرا این بخواست خدای است و زود باشد که این لعنت را به‌برکت برگرداند بسوی من. (۱۵)پس اینچنین شد؛ زیرا خدای[1] دید صبر داوود را و او را از ظلم پسرش ابشالوم رهانید. (۱۶)براستی بی‌خواست خدای حتی برگی نمی‌جنبد. (۱۷)هرگاه در تنگنا باشی اندیشه مکن در مقدار آنچه متحمل شده‌ای و نه در آن کس که تو را مکروهی رسانده. (۱۸)بلکه نیک بیندیش که چقدر شایسته‌ای که برسد تو را بر دست شیاطین در دوزخ[2] بسبب گناهانت. (۱۹)بدرستی‌که شما بر این شهر خشمگین هستید؛ زیرا ما را نپذیرفته و به‌ما نانی نفروخته‌اند. (۲۰)به‌من بگوئید، مگر این قوم بندگان ما هستند؟ (۲۱)مگر این شهر را به‌ایشان بخشیده‌اید؟ (۲۲)مگر گندمش را به‌ایشان بخشیده‌اید؟ (۲۳)مگر در برداشت آن با ایشان همراهی کرده‌اید؟ (۲۴)پس هرگز چنین نیست. (۲۵)زیرا شما در این شهرها غریب و فقیر هستید. (۲۶)در این صورت این چه چیز است که آن را می‌گوئید؟» (۲۷)پس آن دو شاگرد جواب دادند: ای آقا! بدرستی‌که ما خطا کردیم؛ پس باید خدای بر ما رحم کند[3]. (۲۸)یسوع جواب داد: «چنین باد!»

فصل شصت و پنجم[4]

شفا دادن مسیح(ع) زمین‌گیری را در روز شنبه

(۱)عید فصح[5] نزدیک شد. یسوع و شاگردانش به اورشلیم

۱– اللّٰه بصیر.

۲–اذا کنت فی البلاء لاتفکر البلاء و ما سببه و لکن تفکر ما یفعل لک الزبانی لعصیانک. (منه)

۳– استغفراللّٰه (منه).

۴– سورة الحوض.

۵– یو ۵: ۱–۱۶.

روانه شدند. (۲)او رفت بسمت حوض بزرگی کـه بـیت حسـدا[۱] نامیده می‌شد.[۲] (۳)همچنین حمام هم نامیده شده بود؛ زیرا فرشته‌ی خدای هر روز آب را حـرکت مـی‌داد و کـسی‌که اول در آن آب داخل می‌شد بعد از حرکت آن از هر نوع مرض صحت می‌یافت. (۴)لهذا جمع کثیری از بیماران به‌پهلوی آن حوض، کـه پـنج رواق داشت درنگ می‌نمودند. (۵)پس یسوع دید آنجا زمین‌گیری را که سی و هشت سال بیمار بود به بیماری سختی. (۶)چون یسوع به‌الهام الاهی به‌آن دانا بود، بر بـیمار شـفقت نمـود و فـرمود بـه او: «آیـا می‌خواهی که صحت بیابی؟» (۷)بیمار جواب داد: ای آقا! کسی را ندارم که مرا در آب بنهد وقتی‌که فرشته آن را حرکت می‌دهد. وقتی می‌آیم، پیش از من دیگری فرو می‌آید و داخل آن می‌شود. (۸)در این هنگام یسوع نظر خود را بسوی آسمان متوجه کرد و فـرمود: «ای پروردگار ما[۳]! و ای خدای پدران ما! بر این زمـینگیر رحـم کن!» (۹)چون یسوع این بگفت فرمود: «به نام[۴] خدای بِه شو ای برادر! و بـرخـیز و بسـتر خـود را بـردار.» (۱۰)پس آن هـنگام زمینگیر برخاست، خدای را ستایش کنان. (۱۱)پس بستر خود را بر دوش‌های خود برگرفت و بسوی خانه‌ی خود رفت، خدای را ستایش کنان. (۱۲)چون او را دیدند، بانگ برآوردند: امروز روز شـــنبه است؛ پس تـــو را روا نـیست کـه بسـتر خـود بـرداری. (۱۳)جواب داد: بدرستی‌که آنکه مرا صحت داد به‌من فرمود بستر خود را بردار و به‌راه خود رو و به‌خانه‌ی خود شو. (۱۴)آن وقت ازاو پرسیدند که او کیست؟ (۱۵)جواب داد: بدرستی‌که من نامش را نمی‌دانم. (۱۶)پس میان خود گفتند: ناچار باید او یسوع ناصری

۱- در انجیل یوحنا ۵: ۲-۱۶ بیت حسدا ودر ترجمه‌ی انگـلیسی و اصـل ایـتالیائی «پروباتیکا» probatica آمده.
۲- یو ۵: ۲.
۳- اللّٰه سلطان.
۴- باذن اللّٰه.

باشد. (۱۷)دیگران گفتند: نه چنین است؛ زیرا او قدوس خداست؛ اما آن که این کار را کرده، پس گناهکار است، زیرا او حرمت شنبه را شکسته. (۱۸)پس یسوع به‌هیکل رفت و جمع کثیری نزدیک او شدند تا کلام او را بشنوند. (۱۹)به‌همین جهت، کاهنان از روی حسد افروخته شدند.

فصل شصت‌وششم[1]

در منع نمودن حضرت مسیح(ع) اطلاق لفظ صالح را بر غیر خدای تعالی و...

(۱)پس یکی نزد او آمده، گفت: ای معلم صالح! بدرستی‌که تو خوب و راستگوئی. (۲)به‌من بگو آن چگونه جزائی است که خدای ما را عطا می‌فرماید در بهشت؟ (۳)یسوع فرمود: «بدرستی‌که تو مرا صالح[2] می‌خوانی و تو نمی‌دانی که صالحی نیست بجز خدایِ یگانه[3]؛ چنانکه ایوب خلیل‌اللّه[4] فرمود: طفلی که عمرش یک روز است پاک نیست و بدرستی‌که فرشتگان نیز از گناه منزه نیستند در پیش خدای. (۴)نیز فرمود: بدرستی‌که تن گناه را می‌کشد و می‌مکد[5] چنانکه ابرِ[6] مرده[7] آب را می‌مکد.» (۵)پس کاهن از این‌رو خاموش ماند؛ زیرا او شرمنده شده بود. (۶)یسوع فرمود: «حق می‌گویم به‌شما؛ هیچ چیزی خطرناک‌تر از سخن نیست. (۷)زیرا سلیمان چنین فرمود: زندگانی و مردن زیر تسلط[8] زبان[9] است.» (۸)پس روی به‌شاگردانش کرد و فرمود: «بپرهیزید از آنان که برکت می‌گویند شما را؛ زیرا ایشان فریب می‌دهند شما

۱- سورة الحمد.
۲- لو ۱۸: ۱۹.
۳- لاخیر الا اللّٰه.
۴- ایوب ۱۵: ۱۴ و ۱۵.
۵- قال ایوب لحم الانسان یأخذالحرام و سائر الخبائث مثل سنکر یأخذالماء (منه).
۶- ابر مرده به‌عربی اسفنج است.
۷- ایوب ۱۵: ۱۶.
۸- قال سلیمان حیوتک و مماتک فی لسانک (منه).
۹- ام ۱۸: ۲۱.

را[۱]. (۹)پس به‌زبان برکت گفت شیطان پدر و مادر نخستین ما را؛ لیکن عاقبت سخن او بدبختی بود. (۱۰)همچنین نیز برکت گفتند حکمای مصر فرعون را. (۱۱)همچنین جلیات برکت گفت فلسطینیان را. (۱۲)برکت گفتند چهار صد پیغمبر دروغگو اخاب را[۲]. (۱۳)لیکن مدح ایشان نبود مگر باطل؛ پس هلاک شدند مدح شدگان و مدح کنندگان. (۱۴)از این‌رو نفرموده است خدای بی‌سبب بر زبان اشعیای پیغمبر: ای قوم من! بدرستی‌که آنان که برکت می‌گویند تو را، فریبت[۳] می‌دهند. (۱۵)وای بر شما ای کاتبان و فریسیان! (۱۶)وای بر شما ای کاهنان و لاویان! زیرا شما فاسد نمودید قربانی پروردگار را. (۱۷)تا حدی که آنان که آمدند تا قربانی خود را تقدیم کنند، اعتقاد دارند که خدای مانند انسان گوشت پخته می‌خورد.

فصل شصت‌وهفتم[۴]

فریب دادن کاهنان مردم را در باب قربانی

(۱)زیرا شما به‌ایشان می‌گوئید که حاضر سازید گوسفندان و گاوان و بره‌های خود را به هیکل خدای و مخورید همه را؛ بلکه بدهید بخشی را به‌خدای خود از آنچه به‌شما داده است. (۲)لیکن شما خبر نمی‌دهید ایشان را از اصل قربانی که آن شهادت زندگی است که انعام داده شده بر پسرِ پدرِ ما ابراهیم. (۳)تا فراموش نشود ایمان و طاعت پدر ما ابراهیم با وعده‌های استوار به او از طرف خدای و برکتی که او را بخشیده شده است. (۴)لیکن خدای بر زبان[۵] حزقیال پیغمبر می‌فرماید: دور کنید از من این ذبایح خود را؛ بدرستی‌که

۱- الحذر ممن یمدحک لا یغرک عن طریق الحق (منه).
۲- امل ۲۲: ۶.
۳- اش ۱: ۱۱.
۴- سورة القربان.
۵- اش ۲: ۱۱ و ار ۶: ۲۰.

قربانی‌های شما نزد من مکروهند[۱]. (۵)زیرا نزدیک می‌شود وقتی‌که تمام شود در آن آنچه تکلم کرده است از آن خدای ما بر زبان هوشع[۲] پیغمبر، که فرموده: بدرستی من قومی که غیر مختار است مختار می‌خوانم. (۶)چنانکه حزقیال[۳] پیغمبر می‌فرماید: زود باشد که خدای پیمان تازه‌ای به‌عمل آورد با قوم خود، که نیست مانند پیمانی که به پدران شما عطا فرموده بود. (۷)پس وفا ننمودند به‌آن. زود باشد که بگیرد از ایشان دلی را که از سنگ است و بدهد به‌ایشان دل[۴] تازه‌ای. (۸)زود باشد که همه‌ی اینها واقع شود؛ زیرا شما اکنون بموجب شریعت[۵] او رفتار نمی‌کنید؛ و نزد شماست کلید و باز نمی‌کنید؛ بلکه بشایستگی راه را می‌بندید برآنانکه بر آن رفتار می‌کنند[۶].» (۹)آن کاهن خواست برود تا خبر دهد رئیس کاهنان را، که در نزدیکی هیکل ایستاده بود به‌همه چیز. (۱۰)لیکن یسوع فرمود: «بایست؛ زیرا جواب می‌دهم تو را از سؤالت.

فصل شصت و هشتم[۷]

جواب حضرت مسیح(ع) به آن کاهنی که از آن حضرت سؤال کرده بود که خدای به ما چه می‌دهد در بهشت

(۱)سؤال کردی از من تا خبر دهم تو را که چه عطا می‌فرماید خدای ما را در بهشت. (۲)حق می‌گویم به شما؛ همانا کسانی که اهتمام دارند به‌مزد، صاحبِ عمل را دوست نمی‌دارند. (۳)پس چوپانی که نزد او گله‌ای از گوسفند است، وقتی‌که ببیند گرگ را حمله‌ور شده، آماده می‌شود برای دفاع از آنها. (۴)برعکسِ او، مزدوری است که هرگاه ببیند گرگ را، می‌گذارد گوسفندان را و می‌گریزد[۸]. (۵)سوگند به‌هستی خدای[۹] که در

۱-قال اللّٰه تعالی للیهود فی الغضب ارفع قربانکم لانه عندنا خبث (منه).
۲- هو ۲: ۲۳.
۳- ار ۳۱: ۳۱ و ۳۲.
۴- حز ۳۶: ۲۶.
۵- ذکر غیرشریعه.
۶- لو ۱۱: ۵۲.
۷- سورة بنی‌اسرائیل.
۸- یو ۱۰: ۱۱.
۹- اللّٰه حی.

حضورش می‌ایستم، اگر خدایِ پدران ما خدای شما بود، هـرآیـنه خطور نمی‌کرد به دل شما اینکه بگوئید چه می‌دهد مـا را خـدای. (۶)بلکه آنچه را داوود[۱] پیغمبرش گفت می‌گفتید، که: چـه بـدهم خـــدای را از بـــرای جـــزای آنـچه بـه‌من عـطا فـرموده است. (۷)بدرستی‌که من مَثَلی[۲] برای شما می‌زنم تا دریابید. (۸)پادشاهی در راه برخورد به‌مردی که برهنه نموده بـودند او را دزدان و زخـم بسیاری زده بودند او را بقصد مردن. (۹)پس بـر او رحـم آورد و بندگان خود را امر نمود که آن مرد را بردارند تـا بـه‌شهر و وارسی کنند از او؛ پس آن کار را کردند به‌تمام کوشش. (۱۰)پادشاه محبت نمود به‌آن زخمی محبت بزرگی، تا اینکه دختر خود را به او تـزویج نمود و او را وارث خود ساخت. (۱۱)شکی نیست در ایـنکه ایـن پادشاه سخت مهربان بود. (۱۲)لیکن آن مـرد غـلامان را بـزد و دواها را خوار شمرد و با زن خود بدرفتاری کرد و درباره‌ی پادشاه بدگوئی نمود و غلامانش را بـه‌نافرمانی وی واداشت. (۱۳)هـرگاه پادشاه از او خدمتی می‌خواست، می‌گفت: جزائی که پادشاه به‌من می‌دهد چیست؟ (۱۴)می‌دانید چه کرد پادشاه با ایـن نـاسپاس، وقتی که این را شنید؟» (۱۵)پس همه جواب دادند: وای بر او؛ زیرا پادشاه بازستانید از او هر چیزی را و عقوبت کـرد او را عـقوبتی. (۱۶)یسوع آن‌وقت فرمود: «ای کاهنان و کاتبان و فریسیان، و تو ای رئیس کاهنان که آواز مرا می‌شنوی! بدرستی‌که مـن آشکـار می‌کنم برای شما آنچه راکه خدای فرموده به‌شما بر زبان پیغمبر خود اشعیا[۳]. او فرموده: پروریدم بندگانی را و بلند نمودم شأن ایشان را؛ لیکن ایشان مرا خوار داشتند. (۱۷)بدرستی‌که پادشاه هرآیـنه، او خدای ماست که اسرائیل را در این جـهان پـر از بـدبختی یـافت.

۱- مز ۱۱۶: ۱۲. ۲- اش ۱: ۲.
۳- لو ۱۰: ۳۰.

(۱۸)پس عطا کرد آن را به‌بندگان خود یوسف و موسی و هارون، که به او اعتنا نمودند. (۱۹)دوست داشت آن را خدای ما، دوستی سختی؛ به‌اندازه‌ای که او از برای طایفه‌ی اسرائیل مصر را زد و فرعون را غرق نمود و یکصد و بیست پادشاه[۱] از کنعانیان و مدینیان را هزیمت داد. (۲۰)به او شریعت‌های خود را عطا نموده، او را وارث همه‌ی این بلاد، که قوم ما در آنها اقامت دارند ساخت. (۲۱)لیکن چگونه اسرائیل رفتارکرد؟ (۲۲)چقدر از پیغمبران را به‌قتل رسانید! (۲۳)چقدر ناپاک نمود امر نبوت را! (۲۴)چگونه نافرمانی کرد به‌شریعت خدای! (۲۵)پس چقدر برگشتند مردمان از خدای به‌آن سبب و رفتند تا بت‌ها را به‌گناهان شما بپرستند، ای کاهنان! (۲۶)پس هرآینه چقدر خوار می‌دارید امر خدای را به‌سلوک خود و اکنون از من می‌پرسید: چه خواهد داد خدای ما را در بهشت؟! (۲۷)پس بر شما لازم بود تا از من بپرسید: چه قصاص به‌شما خواهد داد خدای در دوزخ و چه واجب است به‌جا آوردن آن بر شما برای توبه‌ی راستین تا بر شما خدای رحم کند. (۲۸)این است، آنچه من به‌شما می‌گویم و بجهت این مقصود فرستاده شده‌ام بسوی شما.

فصل شصت‌ونهم[۲]

در ترغیب نمودن به توبه و توبیخ کاهنان و شفا دادن مسیح(ع) دیوانه‌ای را و...

(۱)سوگند به‌هستی خدای[۳] که در حضرتش ایستاده‌ام، بدرستی‌که شما از من تملق نخواهید یافت؛ بلکه حق می‌گویم به‌شما. (۲)از این‌رو می‌گویم، توبه کنید و بجانب خدای برگردید، چنانکه پدران ما کردند بعد از گناه ورزیدن. سخت مکنید دل‌های خود را.» (۳)کاهنان بر اثر این خطاب از غضب برافروخته شدند؛ لیکن

۱– یش ۱۲: ۲۴.
۲– سورة زکوة!
۳– بالله حی.

لب به‌کلمه‌ای نگشودند از ترس قوم. (۴)یسوع در کلام خود باقی مانده، می‌فرمود: «ای فقها و کاتبان و فریسیان و شما ای کاهنان! (۵)بدرستی‌که شما در اسبان هرآینه رغبت دارید، مثل سوارها؛ لیکن شما در رفتن به‌جنگ راغب نیستید. (۶)بدرستی‌که شما هرآینه رغبت دارید به جامه‌های نیکو، مانند زنان؛ لیکن شما راغب نیستید در نگاه‌داشتن و تربیت کودکان. (۷)بدرستی‌که شما هرآینه راغب هستید در ثمرهای کشتزار؛ لیکن شما راغب نیستید در زراعت زمین. (۸)همانا شما راغب هستید به ماهیان دریا؛ لیکن رغبت ندارید در صید آنها. (۹)بدرستی‌که شما هرآینه راغب هستید به بزرگواری، مثل جمهوریان؛ لیکن راغب نیستید در نگاه‌داری جمهوریَت. (۱۰)بدرستی‌که شما راغب هستید به ده یک‌ها[۱] و میوه‌های نوبر، مثل کاهنان؛ لیکن شما راغب نیستید به‌خدمتگزاری خدای. (۱۱)براستی در این صورت چه خواهدکرد خدای با شما؟ حال آنکه شما راغبید اینجا در هر سودی بدون اندک تلاشی. (۱۲)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که خدای همانا می‌دهد به‌شما جائی را که در آن هر شری است، بدون اندک خیری.» (۱۳)چون یسوع سخن به‌انجام رسانید، مردی را آوردند که در او دیو بود و او نه سخن می‌گفت و نه می‌دید و نه می‌شنید. (۱۴)پس چون یسوع ایمانشان را دید، دیدگان را بسوی آسمان متوجه نموده، فرمود: «ای پروردگار پدران[۲] ما! به‌این بیمار رحم کن و او را صحتی عطا فرما تا این قوم بدانند که تو مرا فرستاده‌ای.» (۱۵)چون یسوع این بگفت، روح دیوی را امر کرد که برود و گفت: «به‌توانائی نام خدای پروردگار ما[۳]، دور شو ای بدکار از این مرد.» (۱۶)پس روح دیو رفت و آن گنگ سخن گفت و به‌چشم‌های خود دید.

۱- یعنی به گرفتن ده یک. - مت ۱۲: ۲۲-۳۱.
۲- اللّٰه سلطان. ۳- باذن اللّٰه.

(۱۷)پس همه هراسان شدند؛ لیکن کاتبان گفتند: جز این نیست که او بیرون می‌کند دیوان را به‌قوّت بِعلْزَبوب، رئیس دیوان.[۱] (۱۸)آن‌وقت یسوع فرمود: «هر مملکتی که علیه خود منقسم شود خراب می‌شود و خانه بر روی خانه می‌افتد. (۱۹)پس هرگاه دیو به‌قوّت دیو بیرون رود، پس چگونه مملکتش ثابت می‌ماند؟ (۲۰)و هرگاه پسران شما دیو را بیرون می‌کنند، به‌کتابی‌که سلیمان پیغمبر به‌ایشان داده، هم ایشان گواهی می‌دهند که من بیرون می‌کنم شیطان را به‌قوّت خدای. (۲۱)سوگند به‌هستی خدای[۲] که کفر به روح‌القدس را آمرزشی نیست؛ نه در این جهان و نه در جهان دیگر. (۲۲)زیرا شریر دور می‌کند خود را در حالتی که عالم و مختار است.»[۳] (۲۳)چون یسوع این بگفت، از هیکل بیرون شد. (۲۴)پس مردم تعظیم نمودند او را؛ زیرا ایشان حاضر نموده بودند همه‌ی بیمارانی را که از گِرد آوردنشان متمکن شده بودند؛ پس یسوع دعا نمود و ایشان را تماماً صحت بخشید. (۲۵)از این جهت لشکریان رومی در اورشلیم، با وسوسه‌ی شیطان شروع کردند به‌هیجان آوردن مردم که می‌گفتند: بدرستی خداوند اسرائیل بتحقیق آمده تا وارسی نماید قوم خود را.

فصل هفتادم[۴]

پرسیدن آن حضرت از شاگردان که شما درباره‌ی من چه اعتقاد دارید و...

(۱)یسوع برگشت از اورشلیم بعد از عید فصح و به‌حدود قیصریه‌ی فیلپس[۵] [= فیلیپ] داخل شد. (۲)بعد از آنکه فرشته جبرئیل او را آگاهانیده بود به‌هیجانی که در میان مردم پدید آمده

۱– مت ۱۲: ۲۲ – ۳۱.
۲– باللّٰه حی.
۳– در ترجمه‌ی انگلیسی چنین مسطور است «زیرا شریر به اختیار خود دور می‌کند خود را در حالتی که داناست به‌دور شدن» و مراد از دور شدن طرد و لعن است به کردار.
۴– سورة اللعنة علی الانصار.
۵– مقابله کن آن را با مت ۱۶: ۱۳–۲۰.

بود، از شاگردانِ خود پرسید: «مردم دربارهی من چه میگویند؟» (۳)جواب دادند: بعضی میگویند بدرستیکه تو ایلیائی و دیگران میگویند که ارمیائی و دیگران میگویند تو یکی از پیغمبران هستی. (۴)یسوع جواب داد: «سخن شما دربارهی من چیست؟» (۵)پطرس جواب داد: بدرستیکه تو مسیح پسر خدائی. (۶)پس آنوقت یسوع بهخشم آمد و با غضب او را نهیب کرده، فرمود: «برو و دور شو از من[1]؛ زیرا توئی تو شیطان و میخواهی بهمن بدی کنی.» (۷)آنگاه یازده نفر دیگر را تهدید نموده، فرمود: «وای بر شما اگر این را تصدیق کنید؛ زیرا من دیدهام لعنت بزرگی را از خدای بر هر کس که این را تصدیق نماید.» (۸)آنگاه خواست تا پطرس را براند. (۹)پس یازده نفر دیگر به یسوع زاری نمودند از برای او؛ پس نراند او را. (۱۰)لیکن دوباره او را نهیب داده، فرمود: «زنهار که مانند این سخن بار دیگر نگوئی؛ زیرا خدای تو را لعنت خواهد نمود.» (۱۱)پس پطرس بهگریه درآمد و گفت: ای آقا! از روی نادانی هرآینه سخن گفتم؛ بخواه از خدای تا مرا بیامرزد. (۱۲)آنگاه یسوع فرمود: «هرگاه خدای ما نخواسته باشد که خود را بهبندهی خود موسی بنمایاند و نه به ایلیا که او را بسیار دوست دارد و نه بههیچ پیغمبری، آیا گمان میکنید که خدای خود را بهاین قوم بیایمان بنمایاند؟! (۱۳)آیا نمیدانید که خدای هر چیزی را بهیک کلمه[2] از عدم آفریده و منشأ همهی بشر از تودهی گلی است؟ (۱۴)پس چگونه در این صورت خدای بهانسان شبیه خواهد بود؟! (۱۵)وای بر آنان که میگذارند شیطان را تا ایشان را فریب دهد.» (۱۶)چون یسوع این بفرمود، برای پطرس بهخدای زاری

۱– مت ۱۶: ۲۳.

۲– خلق اللّٰه کلی شیء فی کلام واحد بلاشیء (منه).

نمود و یازده نفر دیگر و پطرس می‌گریستند و می‌گفتند: چنین باد[۱]؛ چنین باد؛ ای پروردگار فرخنده، خدای ما[۲]! (۱۷)بعد از این یسوع از آنجا منصرف شد و به‌جلیل رفت از برای خاموش نمودن این پندار باطل که آغاز شده بود تا رخنه کند در ذهن مردم، در شأن او.

فصل هفتادویکم[۳]

شفا دادن مسیح(ع) بیماران را و اینکه فقط خداوند تعالی گناهان را می‌آمرزد نه غیر او

(۱)چون یسوع به‌بلاد خود رسید[۴]، در همه‌ی اطراف جلیل منتشر شد که یسوع پیغمبر بتحقیق به ناصره آمده. (۲)پس بِجِدّ تمام از بیماران وارسی نمودند و ایشان را نزد او حاضر نمودند و متوسل شدند به او که ایشان را مسح کند. (۳)جمعیت بسیار زیاد بود؛ حتی توانگری که به شلی مبتلا بود، چون ورودش از در ممکن نشد، برداشته شد به‌بامِ خانه‌ای که یسوع در آنجا بود و قوم خود را به برداشتن سقف آن امر نمود و در پارچه‌ای سرازیر، پیش روی یسوع شد. (۴)یسوع دقیقه‌ای درنگ نمود؛ آنگاه فرمود: «ای برادر! مترس؛ زیرا بتحقیق گناهان تو آمرزیده شد.» (۵)پس همه از شنیدن این بددل شدند و گفتند: این کیست که گناهان را می‌آمرزد. (۶)آن‌وقت یسوع فرمود: «سوگند به‌هستی خدای، بدرستی‌که من قادر نیستم بر آمرزش گناهان و نه کسی دیگر؛ لیکن تنها خدای می‌آمرزد[۵]. (۷)اما مثل خدمتگزاری مر خدای را، می‌توانم که به‌وی متوسل شوم از برای گناهان دیگران. (۸)متوسل شدم بسوی او از برای این مریض و بدرستی‌که من یقین دارم به‌اینکه خدای بتحقیق دعای مرا اجابت فرمود. (۹)از برای اینکه

۱- کلمه‌ی «چنین باد» در اصل ایتالیائی و ترجمه‌ی انگلیسی دوبار تکرار شده و در ترجمه‌ی عربی یک‌بار ذکر شده‌است.
۲- یاالله سلطان.
۳- سورة الیغفر.
۴- مر ۲: ۱-۱۲.
۵- قال عیسی اقسنت [اقسمت؟] بالله الحی انا لا اقدر ان اغفر ذنباً من الذنوب لا یغفر الذنوب الا الله (منه).

حق را بدانید به‌این انسان می‌گویم به‌نام خدایِ[1] پدران ما و خدایِ ابراهیم و پسرانش شفا یافته‌ای و برخیز.» (۱۰)چون یسوع این بفرمود، مریض شفا یافته، برخاست و تمجید نمود خدای را. (۱۱)آن‌وقت مردم به یسوع درآویختند، تا متوسل شود به‌خدای از برای بیمارانی که در خارج بودند. (۱۲)آن هنگام یسوع بسوی ایشان بیرون شد و دست‌های خود را بلند نموده و گفت: (۱۳)«ای پروردگار، خدایِ لشکران، خدای زنده، خدای حقیق، خدای قدوس که پاینده‌ای[2]! بر ایشان رحم کن.» (۱۴)هر یک جواب دادند: آمین! (۱۵)پس از آنکه این گفته شد، یسوع دست‌های خود را بر بیماران نهاد، پس همه صحت خود را یافتند. (۱۶)آن هنگام خدای را تمجید نموده، گفتند: هرآینه بتحقیق خدای تفقد نموده مارا به پیغمبر خود؛ زیرا خدای فرستاده برای ما پیغمبری بزرگ.

فصل هفتادودوم[3]

خبر دادن آن حضرت که یکی از شاگردانش او را تسلیم خواهد کرد و...

(۱)شب یسوع پنهانی با شاگردان خود سخن نموده، فرمود: (۲)«حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که شیطان می‌خواهد تا شما را مانند گندم[4] غربال کند. (۳)لیکن من توسل نمودم به‌خدای از برای شما؛ پس هلاک نخواهد شد از شما مگر آن کسی‌که دام‌ها را برای من می‌اندازد.» (۴)جز این نیست که آن را درباره‌ی یهودا فرمود؛ زیرا فرشته جبرئیل به او گفت که چگونه یهودا را باکاهنان همکاری بود و خبر داده بود به‌ایشان هر چه به‌آن یسوع تکلم نموده بود. (۵)پس نگارنده به یسوع نزدیک شده، با اشک گفت: ای معلم! به‌من بگو کیست آنکه تو را تسلیم خواهد کرد؟ (۶)یسوع جواب داده، فرمود: «ای برنابا! این ساعت نیست ساعتی که در آن بشناسی او

۱- باذن اللّٰه.
۲- سلطان اللّٰه حی و حق ولی و باق.
۳- سورة العلامة و رسول‌اللّٰه.
۴- لو ۲۲: ۳۱.

را؛ لیکن بدکار ظاهر می‌سازد خود را بزودی؛ زیرا زود است من
از جهان بروم.» (۷)پس شاگـردان آن‌وقت گـریسته، گـفتند: ای
معلم! چرا ما را ترک می‌فرمائی؟ زیرا ما بمیریم سزاوارتـر است از
اینکه ما را ترک کنی. (۸)یسوع جواب داد: «دل‌های شما مضطرب
نشود و مترسید[1]. (۹)زیرا من آن نیستم که شما را آفریده و نگـاه[2]
می‌دارد شما را. (۱۰)اما درباره‌ی من، بدرستی‌که بتحقیق آمده‌ام تا
آماده کنم راه را از برای رسول‌اللّه[3] که زود است بیاورد رهائی عالم
را. (۱۱)لیکن حذر کنید از اینکه فریب داده شوید؛ زیرا زوداست
بیایند پیغمبران دروغگویِ[4] بسیاری کـه سـخن مـرا مـی‌گیرند و
انجیل مرا ناپاک می‌نمایند.» (۱۲)آن‌وقت اندریاس گفت: ای معلم!
برای ما علامتی ذکر کن تا او را بشناسیم. (۱۳)یسوع جواب داد:
«بدرستی‌که او در زمان شما نمی‌آید؛ بلکه بعد از شما به‌چندین سال
می‌آید؛ وقتی که انجیل من باطل می‌شود و نزدیک است که سی نفر
مؤمن پیدا نشود. (۱۴)در آن‌وقت خدای بر جهان رحم مـی‌کند؛
پس می‌فرستد رسول[5] خود را کـه قـرار مـی‌گیرد بـر سر او ابـر
سفیدی تا او را یکی از برگزیدگان خدای بشناسد و همانا زود است
که ظاهر سازد او را برای جهان. (۱۵)زود است که بیاید با قـوّت
عظیمی بر فاجران و براندازد بت‌پرستی را از جهان. (۱۶)بدرستی
که من به‌آمدن او مسرور می‌شوم؛ زیرا بواسطه‌ی او زود است که
ظاهر شود و تمجید کرده شود خدای و صـدق مـن ظـاهر شـود.
(۱۷)زود است انتقام کشد از آنانکه بگویند کـه مـن بـزرگترم از
انسان. (۱۸)حق می‌گویم بـه‌شما؛ بـدرستی‌که زود است مـاه او را

۱- یو ۱۴: ۲۷.
۲- اللّه خالق و حافظ.
۳- رسول‌اللّه.
۴- به‌فصل چهل و دوم فقره‌ی دهم این انجیل مراجعه کن.
۵- اللّه مرسل.

خواب دهد در خردسالی او و وقتی‌که او بزرگ شود می‌گیرد[1] آن را بادست‌های خود. (۱۹)پس باید جهان حذر نماید از اینکه نپذیرد او را؛ زیرا زود است کـه وی بت‌پـرستان را بـرانـدازد. (۲۰)پس بدرستی که موسی بنده‌ی خدای[2] بیشتر از آن کشت بسیاری را و رحم ننمود یشوع بر شهرهائی که آنهـا را سـوزانـیدند و کشـتند کودکان را. (۲۱)زیرا زخم مزمن بـا داغ درمـان کـرده مـی‌شود. (۲۲)زود است بیاورد حق را آشکارتر از سـایر پـیغمبران و زود است که سرزنش کند هرکس را که رفتار نیکو نمی‌کند در جـهان. (۲۳)همچنین زود است که تحیت فرستند برج‌های شهر پدران ما، بعضی به‌بعضی از روی خوشحالی. (۲۴)پس هر وقتی‌که مشاهده شود برافتادن بت‌پرستی از زمین و اعتراف کرده شود به‌اینکه مـن بشری هستم مانند سایر بشرها؛ پس حق می‌گویم به‌شما که پیغمبر خدای[3] آن‌وقت می‌آید.

فصل هفتادوسوم[4]

ذکـر دام‌هـای شیطانی

(۱)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که هرگاه بخواهد شیطان که بداند آیا شما دوستان خدای هستید و مـتمکن بشـود بـه‌رسیدن مقصود خود از شما، می‌پسندد برای شما اینکه به‌هواهای خود رفتار کنید، زیرا کسی به‌شهرهای خود هـجوم نـنماید. (۲)لیکـن چـون می‌داند که شما دشمنان او هستید، پس زود است که به کار خواهد بست هر دشواری را تا هلاک کـند شما را. (۳)لیکـن مـترسید. او مقاومت می‌کند با شما مثل سگِ دربند شده؛ زیرا خدای دعای مرا شنید.» (۴)یوحنا جواب داد: ای معلم! خبر بده ما را که چگونه آن

۱- آیه مبهمه در قرآن سوره ۵۴ یعنی سوره قمر.
۲- رسول‌الله. ۳- رسول‌الله.
۴- سورة توکیل.

آزماینده‌ی[۱] قدیم در کمینگاه می‌ایستد از برای انسان، نه از برای ما تنها؛ بلکه نیز از برای آنهائی که زود است که ایمان آورند[۲] به‌انجیل. (۵)یسوع فرمود: «بدانید که آن شریر می‌آزماید به‌چهار راه. (۶)اول آن‌وقتی‌که او می‌آزماید خودش را به اندیشه‌ها. (۷)دوم آن وقتی‌که می‌آزماید به‌سخن و کارها بواسطه‌ی خدمتگزارانش. (۸)سوم وقتی‌که می‌آزماید به‌تعلیم دروغ. (۹)چهارم وقتی که می‌آزماید به‌تخیل کاذب. (۱۰)در این‌صورت بر بشر واجب است که بسیار بر حذر باشد، خصوصاً که او راست یاوری در نهادش که گناه را دوست دارد؛ چنانکه تب‌دار دوست می‌دارد آب را. (۱۱)حق می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که هرگاه انسان از خدای بترسد، بر هر چیزی غالب شود؛ چنانکه داوود پیغمبر می‌گوید[۳]: (۱۲)زود است که خدای[۴] تو را بسپارد به‌عنایت فرشتگان خود، که نگه‌دارند راه‌های[۵] تو را تا نلغزاند تو را شیطان. (۱۳)از طرف چپ تو هزار و از طرف راست تو ده‌هزار ساقط می‌شوند تا به‌تو نزدیک[۶] نشوند. (۱۴)نیز وعده داده خدای ما با محبت[۷] عظیمه[۸] به‌زبان داوود مذکور اینکه حفظ نماید ما را او فرموده[۹]: بدرستی‌که من عطا می‌کنم تو را فهمی تا تو را راه راست نماید و به‌هر نحوی که در راه‌های خود رفتار نمائی چشم خود را می‌گمارم تا بر تو بیفتد[۱۰]. (۱۵)لیکن چه بگویم؟ (۱۶)هرآینه

۱– مراد از «آزماینده قدیم» شیطان است.

۲– یو ۱۷: ۲۰.

۳– مز ۹۱: ۱۱ و ۱۲ و ۷.

۴– اللّه مرسل.

۵– راسل اللّه تعالی ملائکة علی المؤمنین لیحفظن طرقهم (منه).

۶– قال اللّه للمؤمنین عسی ان یقع علی شمالهم الف بلاء و علی یمینهم عشرة آلاف بلاء لکن لا یصیبکم (منه).

۷– اللّه وهل. (وعده؟).

۸– اللّه محب.

۹– مز ۳۲: ۸.

۱۰– قال اللّه فی الذبور؛ المؤمنین عطیناکم العقل لیرشدکم الاطراق الحق و این تذهبتم انا ناظر علیکم (منه).

بتحقیق بر زبان اشعیا[1] فرموده: آیا فراموش مـی‌کند مـادر طـفل خود را؟ لیکن به‌تو می‌گویم که اگر او فراموش کند، پس بدرستی که من فراموش نمی‌کنم تو را[2]. (۱۷)در این صورت به‌من بگوئید چه کس می ترسد از شیطان، هرگاه فـرشتگان نگـهبانان او بـاشند و خدای[3] زنده حامی او باشد. (۱۸)با این وجـود پس از ضرورت است –چنانکه سلیمان[4] پیغمبر می‌فرماید– اینکه مستعدامتحانات باشی، ای پسرک من! که از خـدای تـرسان شـده‌ای. (۱۹)حـق می‌گویم به‌شما؛ بـدرستی‌که بـر انسـان است تـا مـانند صرافی کـه نقدینه‌ها را جست‌وجو می‌کند، کار کند برای اینکه افکار خود را امتحان نماید تا خطا نورزد به آفریدگار خود[5].

فصل هفتادوچهارم[6]

تـحذیر از اندیشه‌های بد

(۱)بودند و همیشه خواهند بود در جهان، گروهی‌که بـاک ندارند از گناه و جز این نیست که ایشان هرآینه دچار بزرگ‌ترین گمراهی باشند. (۲)به‌من بگوئید، چگونه شـیطان خـطا ورزیـد؟ (۳)بدرستی‌که او خطا نمود بمجرد اندیشه‌ی اینکه او بزرگ‌تر است شأناً از انسان. (۴)خطا نـمود سـلیمان؛ زیـرا او انـدیشید کـه تمام آفریدگان خـدای را دعـوت کـند بـه‌ولیمه‌ای؛ پس اصـلاح نـمود اندیشه‌ی او را ماهی؛ چون خورد همه‌ی آنچه راکه تهیه دیده بود. (۵)از این‌رو بی‌جهت نبود آنچه که پدر ما داوود می‌فرماید[7] کـه: بزرگ شمردن انسـان در نـفس خـود، مـی‌انـدازد او را در وادی

۱– اش ۴۹: ۱۵.

۲– قال سبحانه تعالی للمؤمنین هل یمکن انتنسی الحامل و احمل فی بطانه. (بطنها؟) ان اسل [اصلا] تنسی و انا لا انسیتکم (منه).

۳– باللّه حی.

۴– جا ۲: ۱.

۵– اللّه خالق.

۶– سورة الفکر.

۷– مز ۸۴: ۵ و ۶.

اشک‌ها. (۶)از این‌رو خدای بر زبان اشعیا[۱]، پیغمبر خود، ندا می‌کند: دور سازید اندیشه‌های بد خود را از چشم من. (۷)پس از برای کدام غرض سلیمان تذکر می‌دهد، چون می‌گوید[۲]: نگهدار دل خود را بدقت و مراقبت. (۸)سوگند به‌هستی خدای[۳] که نفس من در حضورش می‌ایستد، هر چیزی گفته می‌شود درباره‌ی اندیشه‌های بد، که باعث ارتکاب گناه می‌شوند؛ زیرا ممکن نیست گناه ورزیدن بدون اندیشه. (۹)همانا به‌من بگوئید وقتی که زارع زَرْ می‌کارد، مگر نمی‌کارد گیاه را برگودی فرو رفته؟ (۱۰)آری، اینگونه می‌کند شیطان، هرگاه بکارد گناه را. او به‌چشم و گوش کفایت نکند؛ بلکه تعدی کند به‌دل[۴] که آن قرارگاه خدای است. (۱۱)چنانکه خدای بر زبان موسی سخن رانده[۵] و فرموده: بدرستی‌که من در دل ایشان ساکن خواهم شد تا به‌شریعت من راه روند. (۱۲)همانا بگوئید به‌من، هرگاه هیرودسِ پادشاه به‌شما سفارش کند تا خانه‌ای را که دوست دارد در آن ساکن شود حفظ کنید، آیا روا می‌دارید که پیلاطس، دشمن او، در آن خانه درآید یا متاع‌های خود را در آن بگذارد؟ (۱۳)چنین نیست؛ چنین نیست. (۱۴)پس به‌سزاواری واجب است بر شما، که روا مدارید شیطان در دل‌ها درآید و افکار خود را در آن بگذارد. (۱۵)زیرا خدای به شما دل داده[۶] تا آن را نگهدارید و آن مسکن اوست[۷]. (۱۶)حال ملاحظه کنید که چگونه صراف در نقود نگاه می‌کند که آیا صورت قیصر درست است، آیا نقره‌اش صحیح است یا نه؟ و آیا آن از عیار معهود است؟ (۱۷)از این‌رو آن را بسیار در دست خود زیر و

۱- اش ۱: ۱۶.
۲- ام ۴: ۲۳.
۳- باللّه حی.
۴- قلب بیت‌اللّه.
۵- لا ۲۶: ۱۱ و ۱۲.
۶- اللّه معطی.
۷- قلب بیت‌اللّه.

روی می‌کند. (۱۸)ای عالم دیوانه! عجب حکیم و زیرک هستی در کار خود، که در روز آخر توبیخ و تحکم می‌کنی بـر خـدمتکاران خدای به اهمال و سستی ورزیدن؛ زیرا خدمتکاران تـو بی‌شک از خدمتکاران خدای[1] حکیم‌تر و زیرک‌تر هستند. (۱۹)حال بـه‌من بگوئید، چه‌کس امتحان می‌کند فکر را چـنانکه صراف امـتحان می‌کند قطعه‌ی نقود نقره را؟ (۲۰)هیچ‌کس؛ نه، مطلقاً.»

فصل هفتادو پنجم[2]

در میزان اندیشه‌ها و تمثیل

(۱)در این وقت یعقوب گفت: ای معلم! چگونه امتحان فکر شـبیه مـی‌شود بـه‌امـتحان قـطعه‌ی نـقود؟ (۲)یسـوع فـرمود: «بدرستی‌که نقره‌ی خوب در فکر همانا آن پرهیزگاری است؛ زیرا هر فکرِ عاری از تقوا از شیطان می‌آید. (۳)صورت[3] درست، همانا پیروی پاکان و پیغمبران است که واجب است بر ما تبعیت از آنها. (۴)وزن فکر، همانا محبت خداست که واجب است اینکه عمل شود هر چیزی بموجب آن. (۵)بدین خـاطر است کـه دشـمن در آنجـا اندیشه‌هائی آورد که منافی تقواست در همسایگانتان و مطابق است با جهان تا جسد را فاسد کند و مطابق است با محبت جهانی تا محبت خدای را فاسد کند.» (۶)برتولما گفت: ای معلم! چگـونه انـدیشه کنیم تا در امتحان نیفتیم؟ (۷)یسوع در پاسخ گفت: «شما را دو چیز لازم است. (۸)نخست آنکه بسیار بر آن عادت کنید. (۹)دوم آنکه کم سخن گوئید. (۱۰)زیرا کاهلی غسلگاهی است کـه در آن هـر منکر نجسی مجتمع می‌شود. (۱۱)بسیار گفتن، اسـفنجی است کـه

۱- لو ۱۶: ۸.

۲- سورة التنبل.

۳- مقصود از صورت در اینجا چیزی بر پاره‌ی نقدینه است یعنی شکلی که بر سکه‌ی طلا و نقره نقش می‌کنند. (مترجم)

گناهان را می‌مکد[1]. (۱۲)پس لازم است که کار شما منحصر در به کار واداشتن جسد نباشد؛ بلکه واجب است که نفس شما نیز مشغول به‌نماز باشد. (۱۳)بلکه واجب است که از نماز هیچ وقت بریده نشود. (۱۴)بدرستی‌که من برای شما مَثَلی می‌زنم. (۱۵)مرد بدی در دهی بود که از آن جهت، هیچ کس از آنانکه او را می‌شناختند نمی‌پذیرفت که در مزرعه‌ی او زراعت کند. (۱۶)پس گفت، مثل گفتن بدکار: به‌بازار می‌روم تا بیابم گروهی تنبل و بیکار را[2] که بیایند و رَز مرا بکارند. (۱۷)پس این مرد از خانه‌ی خود بیرون شد و بسیاری از ناآشنایان بیکار مفلس را پیداکرد. (۱۸)با ایشان سخن گفت و ایشان را به رَزستان خود کشید. (۱۹)اما آنان که شناخته بودند او را و پیشتر با او کار کرده‌بودند، هیچ کس از ایشان آنجا نرفت. (۲۰)پس آنکه بد می‌دهد و بد ادا می‌کند، همانا او شیطان است. (۲۱)زیرا او کاری می‌دهد که مزد انسان در خدمت او آتش جاوید است. (۲۲)پس او از برای همین از بهشت بیرون آمده و می‌گردد به جست‌وجوی کارکنان. (۲۳)او همانا برای کار خودش تنبل‌ها را، هرکس که باشند، به‌مزد می‌گیرد و خصوصاً کسانی که او را نمی‌شناسند. (۲۴)کفایت نمی‌کند مطلقاً بجهت گریختن از شر او، اینکه انسان او را بشناسد تا از او نجات یابد؛ بلکه واجب است به عمل آوردن کارهای نیکو، جهت غلبه نمودن بر او.

فصل هفتادوششم[3]

تمثیل در موعظه

بدرستی‌که من مَثَلی[4] برای شما می‌زنم. (۱)مردی سه

۱- در ترجمه‌ی انگلیسی و عربی هردو «می‌چیند» است و مراد می‌مکد است.

۲- مت، ۱: ۳ مثل ابوکریفی.

۳- سورة العلیم مثلاء!

۴- مثل ابوکریفی دیگر مت ۲۱: ۲۸ یا لو ۱۹: ۱۱.

رَزستان داشت که آنها را به سه نفر رَزبان اجاره داده بود. (۲)چون اولی ندانست که چگونه رَز را بکارد، (۳)پس از رَز او جز برگ بیرون نیامد. (۴)اما دومی، تعلیم کرد به‌سومی که چگونه باید رَز کاشت. (۵)پس او به سخنانش گوش داد و رَز را آنگونه که او راهنمائی کرده بودش کاشت؛ پس رَز مرد سومی بَر بسیار آورد. (۶)لیکن دومی در کاشتن رَز اهمال نموده، وقت خود را فقط به‌حرف زدن گذرانید. (۷)پس چون وقت دادن مال‌الاجاره به صاحب رَز رسید، اولی گفت: ای آقا! بدرستی‌که من نمی‌دانم چگونه رَز تو زراعت می‌شود و از این‌رو امسال مرا ثمری نشد. (۸)آقا جواب داد: ای احمق! مگر تو تنها در جهان سکونت می‌کنی، حتی از رَزبان دوم من، که خوب می‌داند چگونه زمین زراعت می‌شود مشورت نمی‌کنی؛ پس محتوم است بر تو ادای حق من. (۹)چون این بگفت، حکم کرد که به‌زندان رفته، مشغول باشد، تا اینکه پس بدهد به‌آقای خود که بر نادانی او ترحم فرموده؛ سپس او را آزاد فرمود و گفت: برو که من بعد ازاین نمی‌خواهم که به رَز من مشغول باشی و تو را همین بس که به‌تو می‌بخشم وام تو را. (۱۰)دومی آمد و آقا به او فرمود: مرحبا به رَزبان من؛ کو آن ثمرهائی که به‌آنها مدیون منی؟ (۱۱)چون تو بخوبی می‌دانستی که چگونه رَزها را نیکو کنی؛ پس بیقین رَزی که به‌تو اجاره داده‌ام باید بسیار ثمر آورده باشد. (۱۲)دومی جواب داد: ای آقا! رَز تو روی به‌تنزل آورده؛ زیرا من تاک بُری نکرده و زمین را زراعت ننموده‌ام و این رَز بار نیاورد؛ از این جهت نمی‌توانم که مالت را به‌تو بدهم. (۱۳)آقا سومی را خواند و متحیرانه به او گفت: همانا تو به‌من گفتی که این مردی که رَز دوم را به او اجاره داده‌ام تو را تمام تعلیم نمود زراعت رَزی راکه به‌تو اجاره داده‌ام. (۱۴)چگونه می‌شود که رَزی که به او اجاره داده‌ام بار نیاورد با اینکه خاک

یکی است. (۱۵)سومی جواب داد: ای آقا! رَز فقط به‌سخن زراعت نمی‌شود؛ بلکه بر آنکه می‌خواهد استیجار، او را فرض است که هر روز پیرهنش تر شود از عرق. (۱۶)چگونه رَزستان تو ثمر می‌دهد و حال آنکه رَزبان هیچ کاری نمی‌کند جز بیهوده صرف نمودن وقت به‌سخن گفتن. (۱۷)ای آقا! هیچ شکی نیست در اینکه هرگاه عمل می‌کرد به‌آنچه گفته بود، هرآینه اُجرت پنج ساله‌ی رَز را داده بود؛ زیرا من که پرگفتن نمی‌توانم، اُجرت دو ساله را به‌تو دادم. (۱۸)پس آقا در غضب شد و به رَزبان با حقارت فرمود: حالا تو کار بزرگی کردی بواسطه‌ی توجه نکردن از درختان و عمل نیاوردن رَز؛ پس مرا بر تو سزای بزرگی است. (۱۹)آنگاه خدمتکاران خود را خوانده، حکم داد به‌زدن او بدون ترحم. (۲۰)او را در زندان نمود زیر شکنجه‌ی خدمتکار جفاپیشه‌ای که هر روز او را می‌زد. (۲۱)مطلقاً نخواست او را به‌شفاعت دوستانش رها کند.

فصل هفتاد و هفتم[۱]

در بیان اینکه عالِم باید عامل باشد

(۱)راستی شما را می‌گویم که بسیار زود است گروهی بگویند به خدای در روز جزا[۲]: ای پروردگار! هرآینه ما بشارت دادیم و تعلیم کردیم شریعت تو را. (۲)لیکن هم زود است که سنگ‌ها نیز به صدا آیند بر ضد ایشان و بگویند: چون فقط دیگران را بشارت داده‌اید، پس به‌زبان خود خودتان را محکوم ساخته‌اید، ای گنهکاران!» (۳)یسوع آنگاه فرمود: «خدای سوگند به حیات می‌کند[۳] که: بدرستی آن کسی که حق را می‌داند و برعکس آن رفتار کند، به‌عقاب سوزناک گرفتار خواهد شد؛ حتی

۱- سورة العلیم فاسق. ۲- لو ۱۳: ۲۶ و ۲۷.
۳- باللّٰه حی.

اینکه نزدیک می‌شود که شیاطین بر او رحم[۱] کنند. (۴)همانا به‌من بگوئید، آیا خدای شریعت را برای دانستن عطا فرموده[۲] یا بـرای عمل کردن؟ (۵)براستی به‌شما می‌گویم که غایت هر عـلمی همـان حکمت است که هر چه را می‌دانی به عمل آری.(۶)به‌من بگوئید، هرگاه کسی بر سفره‌ای نشسته باشد و بـه‌دو چـشم خـود طـعام خوشگواری را ببیند، لیکن اختیار کند بـه‌دست خـود چـیزهای مرداری را و آنها را بخورد، آیا دیوانه نیست؟» (۷)پس شاگـردان عرض کردند: آری؛ البته. (۸)آن‌وقت یسوع فرمود: «بـدرستی‌که تو از تمام دیوانگان همانا دیوانه‌تری ای انسان! که آسمان را به‌ادراک خود می‌شناسی و زمین را به‌دست خود اختیار می‌کنی. (۹)خدای را به‌ادراک خود می‌شناسی و جـهان را بـه‌خواهش نـفس خـود می‌خواهی. (۱۰)لذایـذ بهشت را بـه ادراک خـود مـی‌شناسی و به‌اعمال خودت شقاوت دوزخ را اختیار می‌کنی. (۱۱)هرآینه تـو چگونه دلاوری هستی، ای آنکه شمشیر را می‌افکـنی و غـلاف را برمی‌داری که جنگ کنی؟! (۱۲)مگر نمی‌دانید آنکه در تاریکی راه می‌رود روشنی را می‌خواهد؟ اما نه فقط بـرای ایـنکه روشـنی را ببیند؛ بلکه تا راه راست را دریابد و راه رود با ایمنی تا به‌کاروانسرا برسد. (۱۳)عجب بدبختی ای عالمی که واجب است به‌تو هزار بار توهین شود و دشمن داشته شوی! زیرا خدای ما همیشه خـواسـته است که راه را بشناسی و فروغ راه شناسی را بواسطه‌ی پـیغمبران پاک خود برتو مرحمت فرموده تا بسوی وطن و استراحتگاه خود بروی. (۱۴)لیکن تو ای شریر! از رفتن تنها روگردان نشدی؛ بلکه آنـــچه ازآن بـدتراست بـه‌جا آوردی کـه نـور را تحـقیر کـردی. (۱۵)هرآینه مَثَل شتر درست آمد که گویند او راغب نیست که از

۱– قال عیسی باللّٰه الحی من علم الحق و یعمل بخلاقه کان له غذاباً شدیداً عســیٰ ان یرحمه الشیطان (منه).

۲– اللّٰه معطی.

آب صاف بنوشد؛ زیرا نمی‌خواهد روی زشت خود را ببیند. (۱۶)چنین می‌کند صالحی که کار بد می‌کند. (۱۷))زیرا او مکروه می‌دارد نور را تا کارهای زشت او دانسته[1] نشود. (۱۸)اما آن کسی‌که داده می‌شود به او حکمتی و قناعت نکند به‌اینکه کار نیکو نکند، بلکه از آن بدتر می‌کند به اینکه آن را در شر صرف می‌نماید، به‌آن کسی ماند که عطایا را آلات کشتن عطا دهنده قرار می‌دهد.

فصل هفتادوهشتم[2]

در مذمت آن کس که به علم خود عمل نمی‌کند

(۱)راست می‌گویم به‌شما، بدرستی‌که خدای شفقت نورزید بر سقوط شیطان؛ اما شفقت ورزید بر سقوط آدم. (۲)کافی است شما را بدانید بدی حال کسی را که می‌شناسد نیکوئی را و کار زشت می‌کند. می‌داند خیر را و به‌جا می‌آورد شر را.» (۳)پس در این‌وقت اندریاس گفت: ای معلم! خوب است که علم ترک کرده شود از ترس سقوط در چنین حالتی. (۴)یسوع جواب داد: «هرگاه جهان بی‌آفتاب و انسان بی دوچشم و روان بی‌ادراک نیکو باشد، آن‌وقت بی‌معرفتی هم نیکو خواهد بود. (۵)راست می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که نان، زندگانی جهانی را به‌شما افاده نمی‌کند، چنانکه علم افاده می‌کند زندگانی جاودان را. (۶)مگر نمی‌دانید که خدای امر فرموده به‌علم. (۷)زیرا خدای چنین می‌فرماید: از پیران خود بپرس تو را ایشان تعلیم خواهند[3] کرد. (۸)خدای درباره‌ی شریعت[4] می‌فرماید: وصیت مرا جلو چشم‌های خود بگذار و تفکر کن در آن هنگامی‌که می‌نشینی و راه می‌روی و در هر وقت. (۹)پس شما را ممکن است اکنون که بدانید، اگر بی علمی خوب بود. (۱۰)بدرستی که هر کس خوار بشمرد حکمت را هرآینه بدبخت و

۱- یو ۳: ۲۰.
۲- سورة النور القلوب.
۳- تث ۳۲: ۷.
۴- تث ۶: ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۸ و ۱۹.

شق است. زیرا ناچار از حیات جاودانی بی‌بهره خواهد ماند.»
(۱۱)یعقوب گفت: ای معلم! می‌دانیم که نه ایوب از هیچ معلمی تعلیم گرفته و نه ابراهیم و با وجود این هر دو پاک و پیغمبر بودند. (۱۲)یسوع جواب داد: «حق به‌شما می‌گویم؛ همانا هر کس که از کسان عروس است، به‌عروسی دعوت کرده نمی‌شود؛ زیرا او در خانه‌ی عروس ساکن است؛ بلکه کسانی که دور از خانه‌اند دعوت می‌شوند. (۱۳)پس مگر نمی‌دانید که پیغمبران خدای در خانه‌ی نعمت خدای و رحمت او هستند. (۱۴)پس شریعت خدای در ایشان آشکار است؛ چنانکه داوود، پدر ما در این خصوص[۱] می‌فرماید: بدرستی‌که آن کس که شریعت خدای در دلش هست پس راه او[۲] کنده نمی‌شود. (۱۵)حق می‌گویم؛ بدرستی‌که خدای ما چون انسان را آفرید تنها او را نیکوکار نیافرید؛ بلکه در دلش نوری نهاد تا او را بنمایاند اینکه سزاوار است او را خدمت خدای. (۱۶)همانا اگر با گناه تاریک شود این نور، پس آن خاموش نمی‌شود. (۱۷)زیرا هر گروهی این رغبت را در خدمت خدای دارند، با وجود اینکه ایشان خدای را گم کرده‌اند و خدایان باطل دروغ را پرستیده‌اند. (۱۸)از این‌رو واجب شد که انسان از پیغمبران خدای علم بیاموزد؛ زیرا نوری که به‌ایشان تعلیم می‌کند راهِ به‌بهشت رفتن را که وطن ماست، به خدمتِ خدای واضح است. (۱۹)چنانکه واجب است که آورده شود و مداوا شود، کسی‌که در چشم او مرض است.»

۱– مز ۳۷: ۳۱.

۲– در ترجمه‌ی انگلیسی و عربی به‌کندن تعبیر شده و مراد از کندن راه لغزیدن قدم است چنانکه در مزامیر است. (مترجم)

فصل هفتادونهم[۱]

در باب تعلیم انبیا در حال ممات بواسطه‌ی کتابهای ایشان

(۱)یعقوب پرسید: چگونه پیغمبران مارا تعلیم می‌کنند و حال آنکه ایشان مردگانند؟ (۲)چگونه تعلیم می‌دهد کسی که به پیغمبران معرفت ندارد؟ (۳)پس یسوع جواب فرمود: «تعالیم ایشان مدون است؛ پس واجب است مطالعه‌ی آن؛ زیرا نوشته بمنزله‌ی پیغمبری است برای تو. (۴)راستی به‌شما می‌گویم؛ آنکه خوار می‌دارد نبوت را، نه فقط پیغمبر را خوار می‌کند، بلکه خوار می‌کند همچنین خدائی راکه فرستاده‌است[۲] آن[۳] پیغمبر را. (۵)اما آنچه مخصوص است به گروه‌هائی که نمی‌شناسند پیغمبر را، پس بدرستی‌که به‌شما می‌گویم، هرگاه در آن اقطار مردی زندگانی کند، چنانکه دل او به او وحی کند و نکند به‌دیگران چیزی راکه دوست ندارد که به او از دیگران برسد و بدهد به‌نزدیکان خود چیزی راکه دوست دارد از دیگران بگیرد، رحمت خدای از چنین مردی کناره نخواهد گرفت. (۶)پس از این‌رو خدای بر او آشکار شود و به‌رحمت خود شریعت خود را در وقت مرگ به‌وی نشان دهد[۴]، اگرچه پیش ازآن نباشد. (۷)شاید در دل شما خطور کند که خدای شریعت را بجهت محبت به شریعت، به او داده[5]. (۸)بدرستی‌که این باطل است؛ بلکه خدای شریعت خود را عطا فرموده تا انسان کار نیکو کند بجهت محبت خدای. (۹)پس هرگاه بیابید انسانی راکه بجهت محبت او کار نیکو می‌کند، آیا گمان می‌کنید که او وی را خوار می‌گذارد. (۱۰)نه چنین است و نه چنین است؛ بلکه او را بیشتر از آنانکه شریعت را به‌ایشان عطا فرموده دوست می‌دارد. (۱۱)همانا

۱- سورة رالحة. (الرحمة؟) اه.
۲- اللّه مرسل.
۳- لو ۱۰: ۱۶.
۴- اللّه معطی.
۵- هل ظنت ان اللّه تعالی ارسل الشریعة لاجل الشریعة لا الا ارلرها لک (ارسلها لک؟) لاجلک (منه).

من مَثَلی برای شما می‌زنم. مردی بود که املاک بسیاری داشت و از جمله املاک او زمین خشکی بود که نمی‌رویانید جز چیزهائی که ثمری نداشتند. (۱۲)در بین اینکه روزی بر این زمین خشک راه می‌رفت، در میان آن گیاه‌های بی‌بر، برخورد به گیاهی نیکو و با ثمر. (۱۳)پس این مرد با خود گفت که چگونه اتفاق افتاده که این گیاه، این ثمرهای خوشگوار را در اینجا بارور شده است. (۱۴)من نمی‌خواهم که او اینجا باقی مانده و بریده شده، در آتش نهاده شود. (۱۵)آنگاه خدمتکاران خود را خواند و به‌ایشان امر فرمود به‌کندن آن و نهادن آن در بستان خودش. (۱۶)بدرستی‌که من می‌گویم به‌شما، اینچنین حفظ می‌کند[1] خدایِ ما از شراره‌ی دوزخ کسانی را که نیکوکارند، هرجا که باشند.

فصل هشتادم[2]

ابتلاء انبیا(ع) با اشرار

(۱)به من بگوئید، آیا ایوب در غیر سرزمین عوص[3] ساکن شد در میان بت‌پرستان؟ (۲)موسی از زمان طوفان چه می‌نویسد؟ (۳)بگوئید به‌من. (۴)بدرستی‌که او می‌گوید: نوح نعمتی از[4] خدای یافت. (۵)پدر ما ابراهیم پدری داشت که هیچ ایمان نداشت؛ زیرا او می‌ساخت و می‌پرستید بت‌های باطل را. (۶)لوط[5] ساکن شد میان بدترین مردمی که بر زمین بودند. (۷)همانا بتحقیق بختنصر دانیال را اسیر گرفت و او طفل بود با حننیا و عزریا و میشائیل[6] که جز دو سال عمر نداشتند وقتی‌که اسیر شدند و در میان جماعتی از خدمتکاران بت‌پرست پرورش یافتند. (۸)قسم به‌هستی خدای[7]

۱- اللّٰه حافیظ.

۲- سورة العلم. ایوب و نوح و ابراهیم و دانیال ذکر.

۳- ایو ۱: ۱.

۴- تک ۶: ۸.

۵- تک ۱۳: ۱۲.

۶- دا ۱: ۶.

۷- اللّٰه حی.

بدرستی‌که چنانکه آتش چیزهای خشک را می‌سوزاند و آنها را شعله‌ور می‌گرداند، بدون تمیز میان زیتون و سرو و خرما، همچنان خدای ما رحم می‌فرماید بر هرکه نیکوئی کند بدون اینکه فرق بگذارد میان یهودی و سکیتی و یونانی یا اسماعیلی[۱]. (۹)لیکن ای یعقوب! در اینجا دل تو توقف نکند؛ زیرا هر جا که خدای پیغمبر فرستاده[۲] لازم است بر تو که حکم خود را انکار نمائی و متابعت پیغمبر کنی. (۱۰)نه اینکه بگوئی چرا این را می‌گوید، برای چه امر و نهی می‌کند. (۱۱)بلکه بگو اینچنین خدای خواسته و اینچنین امر می‌فرماید. (۱۲)مگر خدای به موسی چه فرمود وقتی‌که موسی را اسرائیل حقیر شمرد؟ فرمود: بدرستی‌که ایشان تو را حقیر نشمردند؛ بلکه ایشان مرا حقیر[۳] شمردند. (۱۳)راست می‌گویم به‌شما؛ همانا واجب نیست بر انسان که زمان حیات خود را در یادگرفتن کلام و خواندن صرف نماید؛ بلکه صرف نماید در یاد گرفتن اینکه چگونه به نیکی مشغول شود. (۱۴)همانا بگوئید کدام خادم هیرودس نمی‌خواهد خشنودی او را به‌اینکه به‌تمام کوشش خدمت او نماید؟ (۱۵)وای بر عالمی که می‌خواهد خشنود سازد کالبدی را که جز گِل و سِرگین نیست و نمی‌خواهد -بلکه فراموش می‌کند، خدمت خدائی را که آفریده است هر چیزی را- آنکه مجید است پیوسته.

فصل هشتاد و یکم[۴]

مکالمه‌ی مسیح(ع) با زن سامریه

(۱)بگوئید به‌من، آیا گناهی بزرگ پنداشته می‌شود بر کاهنان، هرگاه تابوت شهادت خدای را بیندازند در وقتی‌که آن را به‌دوش گرفته‌اند؟» (۲)پس شاگردان لرزیدند چون این را

۱- کو ۳: ۱۱.
۲- الله مرسل.
۳- ۱ صم ۸: ۷ و حز ۱۶: ۸.
۴- سورة الماء.

شنیدند؛ زیرا ایشان علم داشتند به‌اینکه خـدای عُـزه را[۱] کشت[۲] بجهت اینکه تابوت خدای را از روی خطا دست زده بود. (۳)پس گفتند: بدرستی‌که آن گناه بزرگی است. (۴)آنگاه یسـوع فـرمود: «سوگند به‌هستی خدای[۳]، بدرستی‌که فراموشی کلمه‌ی خدای، که به‌آن همه‌ی چیزها را[۴] آفریده[۵] و به‌آن برای تـو حـیات ابـدی را مرحمت فرموده، هرآینه گناه بزرگی است.» (۵)چون یسـوع ایـن بفرمود نماز کرد و بعد از نماز فرمود: «واجب نیست که فردا بسوی سامره عبور کنیم؛ زیرا اینچنین به‌من، فرشته‌ی یزدان پاک فرمود.» (۶)در بامداد آن روز یسوع به‌چاهی که آن را یعقوب ساخته و به یوسف[۶] پسرش بخشیده بود رسید. (۷)چون یسوع خسته شده بود از سفر، شاگردان خود را به‌شهر فرستاد تا طعامی بخرند. (۸)پس در پهلوی چاه بر سنگ چاه نشست و یک زنی از سامره بسـوی چاه آمد تا آب بکشد. (۹)یسوع به‌آن زن فرمود: «مرا آب ده تـا بنوشم.» (۱۰)پس آن زن در جواب گفت: مگر خجالت نمی‌کشی که از من شربت آب می‌خواهی و تو عبرانی هستی و من زنی هستم سامری. (۱۱)یسوع در جواب فرمود: «ای زن! اگر می‌دانستی که چه کس از تو شربت آب می‌خواهد، هـرآیـنه تـو از او شربـتی می‌خواستی.» (۱۲)زن در جواب گفت: چگونه می‌دهی به‌من کـه بنوشم و نه ظرفی و نه ریسمانی با تو هست تا به‌آن آب بکشی و چاه عمیق است. (۱۳)یسوع در جواب فرمود: «ای زن! هـرکه از آب این چاه بنوشد دوباره عطش می‌گیرد؛ اما هرکس از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، هرگز تشنه نمـی‌شود و ایـن بـه تشـنگانی داده

۱- ۲صم ۶: ۷. ۲- اللّٰه یعذب.
۳- باللّٰه حی.
۴- خلق اللّٰه فی کلام واحد کل شیء (منه).
۵- یو ۱: ۳مز ۴۳: ۶. ۶- یو ۴: ۴-۲۰.

می‌شود که بنوشند تا به حیات جاودانی برسند.» (۱۴)زن گفت: ای آقا! از این آب به‌من بده. (۱۵)یسوع در جواب فرمود: «برو و شوهر خود را بخوان تا شما را بدهم و بنوشید.» (۱۶)زن گفت: شوهر ندارم. (۱۷)یسوع در جواب فرمود: «خوب راست گفتی؛ زیرا تو پنج شوهر داشتی و آنکه اکنون با توست شوهر تو نیست.» (۱۸)چون زن این را بشنید، مضطرب شد و گفت: ای آقا! بعیان می‌بینم اینکه تو پیغمبری. (۱۹)از این‌رو زاری می‌کنم بسوی تو که مرا از آنچه می‌آید خبر دهی که عبرانیین برکوه صهیون نماز خوانند در هیکلی که آن را سلیمان در اورشلیم بنا کرده و می‌گویند که نعمت و رحمتِ[1] خدای آنجا به‌دست آید نه در جای دیگر. (۲۰)اما قوم ما پس بر این کوه‌ها سجده می‌کنند و می‌گویند که سجود همانا واجب است که بر کوه‌های سامره باشد فقط؛ پس کدامین سجده کنندگان حقیق هستند؟

فصل هشتادودوم[2]

خبر دادن آن حضرت به آمدن مسیا و اینکه در زمان او در همه جا می‌شود سجده نمود و نماز کرد و ذکر سال یوبیل

(۱)در این وقت یسوع آهی کشید و گریه کرده، فرمود: (۲)«وای بر تو ای شهرهای یهودیه؛ زیرا تو فخرکنان می‌گوئی[3] هیکل پروردگار، هیکل پروردگار، زندگانی می‌کنی چنانکه گویا خدائی نیست؛ فرو رفته‌ای در لذایذ و مکاسب جهان. (۳)پس بدرستی‌که این زن حکم به‌دوزخ می‌کند برتو در روز جزا. (۴)زیرا این زن می‌خواهد بفهمد چگونه نعمت و رحمت را نزد خدای به‌دست بیاورد.» (۵)آنگاه بسوی آن زن ملتفت شده، فرمود[4]: «ای زن! بدرستی‌که شما سامریان سجده می‌کنید به چیزی که آن را

۱- الله هدی و رحمن.
۲- سورة الکبلت (القبله) و الصلوة رسول‌الله.
۳- ار ۷: ۴.
۴- ایو ۴: ۲۱-۲۶.

نمی‌شناسید؛ و اما ما عبرانیان سجده می‌کنیم به‌آن چیزی‌که می‌شناسیم. (۶)راست می‌گویم به تو؛ بدرستی‌که خدای روح است و حق و واجب است اینکه سجده کرده شود[۱] برای او به‌روح و حق. (۷)زیرا پیمان خدای همانا در اورشلیم در هیکل سلیمان گرفته شده نه در جای دیگر. (۸)لیکن تصدیق کن مرا[۲]، وقتی می‌آید که خدای رحمت خود را، آن‌وقت در شهر دیگر می‌دهد و ممکن می‌شود سجده نمودن برای او در هر جای براستی و خدای قبول[۳] می‌فرماید نماز حقیق را هرجا به رحمت خود.» (۹)زن در جواب گفت: بدرستی‌که ما انتظار مسیا را[۴] داریم؛ پس وقتی‌که بیاید ما را تعلیم می‌کند؟ (۱۰)یسوع در جواب گفت: «ای زن! مگر نمی‌دانی که بناچار مسیا خواهد آمد.» (۱۱)زن در جواب گفت: آری، ای آقا! (۱۲)آن‌وقت یسوع درخشیده رخسار شد و فرمود: «به‌من ظاهر می‌شود ای زن! که تو مؤمنه باشی. (۱۳)پس اکنون بدان که با ایمان به مسیا همه‌ی برگزیدگان خدای زود است خلاصی یابند. (۱۴)اکنون واجب شد که بشناسی آمدن مسیا را.» (۱۵)زن گفت: ای آقا! شاید تو خود مسیا باشی. (۱۶)یسوع در جواب فرمود: «بدرستی که من بسوی خانه‌ی اسرائیل بعنوان پیغمبر رهائی فرستاده شده‌ام. (۱۷)لیکن زود است که بعد از من بیاید مسیا[۵] که فرستاده شده‌ی[۶] خداست برای همه‌ی جهان، آنکه بواسطه‌ی او خدای جهان را آفریده. (۱۸)در آن‌وقت سجده کرده می‌شود برای خدای[۷] در همه‌ی جهان و به‌رحمت رسیده می‌شود و سال یوبیل که اکنون هر صدسال می‌آید زود است که آن را مسیا در هر سال، در

۱– اللّٰه حق و معبد (معبود.)
۲– غیر کبلت بعد الانجیل فی زمان ختم الانبیاء (منه).
۳– اللّٰه معبد. ۴– رسول.
۵– ای محمد کما یعلم مما تقدم. ۶– اللّٰه مرسل.
۷– رسول‌اللّٰه معبد.

هر جا قرار دهد.» (۱۹)آنگاه آن زن سبوی خود را گذاشته، بسوی شهر شتافت تا خبر دهد آنچه را که از یسوع شنیده است.

فصل هشتادوسوم[۱]

بیان غذای ملکوتی انبیا(ع) و اشاره به اینکه در زمان میبایستی بیاید که آن یوبیل سالیانه شود

(۱)در وقتی‌که آن زن با یسوع سخن می‌گفت، شاگردان آمدند و تعجب نمودند که او اینچنین با زنی[۲] سخن می‌راند. (۲)با این وجود کسی به یسوع نگفت برای چه اینچنین با زن سامریه‌ای سخن می‌گوئی. (۳)چون زن برفت، گفتند: ای معلم! بیا و بخور. (۴)یسوع در جواب فرمود: «واجب است که طعام دیگری بخورم.» (۵)پس شاگردان بعضی به‌بعضی گفتند: شاید مسافری با یسوع سخن گفته و رفته تا برای وی طعامی بجوید. (۶)پس از نگارنده‌ی این کتاب پرسیدند و گفتند: ای برنابا! آیا اینجا کسی بود که او را ممکن شود تا طعامی برای معلم حاضر نماید؟ (۷)پس نگارنده در جواب گفت: اینجا کسی نبود؛ جز همان زنی که او را دیدید که حاضر کرده بود این ظرف خالی را تا از آب پُرش کند. (۸)پس شاگردان ایستادند با دهشت و منتظر نتیجه‌ی سخن یسوع شدند. (۹)آن هنگام یسوع فرمود: «بدرستی‌که شما نمی‌دانید طعام حقیق همانا عمل به مشیت خداست. (۱۰)زیرا[۳] آنچه‌که قوت انسان می‌شود و او را حیات می‌دهد نان نیست؛ بلکه آن کلمة اللّه است به اراده‌ی او که به انسان روزی می‌دهد. (۱۱)پس از این سبب است که فرشتگان پاک نمی‌خورند[۴]؛ بلکه زندگانی می‌کنند و متغذی می‌شوند به اراده‌ی خدای. (۱۲)همچنین ما و موسی[۵] و ایلیا[۶] و یکی دیگر چهل روز و چهل شب بدون چیزی از طعام

۱– سورة البرائة.
۲– یو ۴ : ۲۷–۴۲.
۳– منه الملائکه لا یئکل!.
۴– تث ۸ : ۳ و مت ۴ : ۴.
۵– خر ۲۴ : ۱۸.
۶– امل ۱۹ : ۸.

گذراندیم.» (۱۳)آنگاه یسوع چشمان خود را بلند کرده، فرمود: «وقت درو کی می‌شود؟» (۱۴)شاگردان در جواب گفتند: بعد از سه ماه. (۱۵)یسوع فرمود: «اکنون نگاه کنید چگونه کوه‌ها به دانه‌ها سفید است. (۱۶)راستی به شما می‌گویم، همانا امروز درو بزرگی پیدا می‌شود که چیده شود.» (۱۷)آن‌وقت اشاره فرمود به‌جماعت بسیاری که آمده بودند تا او را ببینند. (۱۸)زیرا آن زن چون به‌شهر درآمده بود، شهر را به‌هیجان آورده، گفته بود که ای مردم! بیائید و ببینید پیغمبر تازه‌ی فرستاده شده[1] را از جانب خدای به‌خانه‌ی اسرائیل. (۱۹)بر آنها باز گفته بود آنچه را که از یسوع شنیده بود. (۲۰)پس چون آنجا آمدند، از یسوع استدعا کردند که نزد ایشان درنگ نماید. (۲۱)پس یسوع داخل شهر شده و در آنجا دو روز ماند، در حالتی که شفا دهنده بود همه‌ی مریضان را و تعلیم دهنده بود آنچه را که مختص به‌ملکوت خداست. (۲۲)آن‌وقت اهل شهر به‌آن زن گفتند که ما به‌سخن و آیات او بیشتر ایمان داریم تا به آنچه تو گفتی. (۲۳)چون او براستی قدوس خداست و پیغمبری است فرستاده شده برای نجات کسانی‌که به او ایمان می‌آورند. (۲۴)پس از نماز نیمه شب، شاگردان نزدیک یسوع شدند. (۲۵)پس به‌ایشان فرمود: «زود باشد که این شب در زمان مسیا، پیغمبر خدای[2]، یوبیل سالیانه شود که اکنون هر صد سال می‌آید[3]. (۲۶)ازاین‌رو نمی‌خواهم که امشب بخوابیم؛ بلکه می‌خواهم تا نماز بخوانیم و سر خود را صد بار خم کرده سجده کنیم خدایِ توانایِ مهربانِ[4] همیشه خجسته‌ی خود را. (۲۷)پس باید

۱– اللّٰه مرسل. ۲– رسول‌اللّٰه.

۳– ان صلاة البراءة کائة فی قدیم الزمان برائس برأس کل مائة مرة واحده و فی زمن الرسول تکون فی کل سنة (منه). ۴– اللّٰه قدیر و الرحمن.

هر بار بگوئیم: اعتراف می‌کنیم به‌تو پروردگار یکتای ما[۱] که نه تو را آغاز و نه تو را انجام است[۲]. (۲۸)زیرا تو به‌رحمت خود به‌همه‌ی چیزها دادی آغازشان را و زود باشد که به‌عدل خود همه را جزا دهی. (۲۹)میان بشر مانندی نداری. (۳۰)زیرا به‌جود بی‌نهایت خود، دستخوش حرکت و عوارض نیستی. (۳۱)به‌ما رحم کن؛ چون تو ما را آفریده‌ای و ما ساخته شده‌ی تو هستیم[۳].»

فصل هشتاد و چهارم[۴]

ذکر حضرت رسول اکرم و موعظه‌ی حضرت مسیح(ع) به اینکه در نماز مشاغل دنیویه را راه ندهید و همچنین در هر عمل صالحی دوری کنید از عمل دنیوی

(۱)چون یسوع نماز خواند فرمود: «باید شکر خدای نمائیم؛ زیرا او به‌ما امشب رحمت بزرگی ارزانی فرموده[۵]. (۲)چون او برگردانید زمانی را که لازم بود در این شب بگذرد و نماز خواندیم به‌اتحاد با رسول خدای[۶]. (۳)بتحقیق شنیدم آواز او را.» (۴)پس چون شاگردان این سخنان را شنیدند، درخشنده رخسار شدند و گفتند: ای معلم! امشب به‌ما قدری از اندرزها بیاموز. (۵)پس یسوع فرمود: «آیا گاهی دیده‌اید فضله را مخلوط با بَلَسان[۷]؟» (۶)پس جواب دادند: نه ای آقا! نه؛ بدرستی‌که یافت نمی‌شود دیوانه‌ای که این کار را نماید. (۷)پس یسوع فرمود: «بدرستی‌که من اکنون به‌شما خبر می‌دهم که همانا در جهان یافت می‌شوند کسانی‌که در دیوانگی از آن بالاترند؛ زیرا ایشان خدمت خدای را به‌خدمت جهان مخلوط می‌کنند. (۸)حتی بسیاری از کسانی‌که بدون انجام گناه زندگانی می‌کنند، فریب شیطان خورده‌اند. (۹)در حینی که

۱– اللّٰه واحد و قدیم و باقی.
۲– اللّٰه قدیم و باقی.
۳– اللّٰه اکبر اللّٰه الرحمن و عادل و سبحان.
۴– سورة المخلص.
۵– اللّٰه وهاب.
۶– رسول‌اللّٰه.
۷– «بَلَسان»، نام درختی است که شیره‌ی ساقه‌ی آن مصرف داروئی دارد و در عین حال خوشبوست. در اینجا همین شیره‌ی خوشبو منظور است. (ویراستار)

ایشـــان نماز مـی‌خوانـند مشـاغل دنـیویه را بـه‌نماز خـودشان درآمیخته‌اند؛ پس در آن‌وقت در نظر خدای مـورد خـشم واقـع شده‌اند. (۱۰)به‌من بگوئید، آیا هرگاه برای نمـاز غسـل مـی‌کنید برحذر می‌شوید از اینکه به‌شما نجاستی برخورد؟ آری از نجـاست برحذر می‌شوید. (۱۱)لیکن چه می‌کنید وقـتی‌که نمـاز مـی‌کنید. (۱۲)بدرستی‌که می‌شوئید خودتان را از گناه‌ها بواسـطه‌ی رحمت خدای[1]. (۱۳)آیا هرگز می‌خواهید کـه از امـور دنـیویه صـحبت بدارید درحالی‌که نماز می‌خوانید؟ (۱۴)بپرهیزید از اینکه چـنین کنید. (۱۵)زیرا کلمه‌ی دنیویه فضله‌ی شیطان می‌شود بـر نـفس تکلم کننده.» (۱۶)پس شاگردان برخود لرزیدند؛ زیرا بـا ایشـان بتندی روح سخن می‌گفت. (۱۷)ایشان گفتند: ای معلم! چه کنیم هرگاه دوستی بیاید بـا مـا سـخن گـوید، در حـالتی کـه مـا نمـاز می‌خوانیم؟ (۱۸)یسوع در جواب فرمود: «بگذارید او را که انتظار بکشد و نماز خود را به‌پایان برسانید.» (۱۹)پس برتولما گفت: حتی اگر فرض کنیم که او چون دید که ما با او حرف نمی‌زنیم خشمگین شده و برود؟ (۲۰)یسوع در جواب فرمود: «هرگاه خشمگین شد، پس باور بدارید از من که او همانا نه دوست شما و نه مؤمن است؛ بلکه کافر و رفیق شیطان است. (۲۱)به‌من بگوئید، هرگاه بروید تا با یکی از غلامان اصطبل هیرودس صحبت بدارید و بیابید او را که با هیرودس درگوشی سخن می‌کند، آیا شما خشمگین می‌شوید از اینکه او شما را در انتظار بدارد؟ (۲۲)چنین نیست هرگز؛ بـلکه مسرور می‌شوید که دوست خـود را مـقرب پـادشاه مـی‌بینید.» (۲۳)آنگاه فرمود: «آیا صحیح است ایـن؟» (۲۴)شـاگـردان در جواب گفتند: همـانا کـه بحـقیقت راست است. (۲۵)پس یسـوع

۱- منه الصلاة روح طهرة.

فرمود: «راستی به‌شما می‌گویم، بدرستی‌که هر کس نماز می‌خواند، همانا با خدای صحبت می‌دارد. (۲۶)پس مگر رواست که سخن گفتن با خدای را ترک نمائید تا با مردم صحبت داشته باشید؟ (۲۷)آیا سزاوار است دوست شما از برای این سبب که شما احترام خدای را بیشتر از او نگه‌می‌دارید خشمگین شود؟ (۲۸)از من باور بدارید که هرگاه او بدین خاطر که شما او را منتظر داشته‌اید خشمگین شود، پس همانا خدمتکار خوبی است شیطان را. (۲۹)زیرا این همان است که شیطان آرزوی آن را دارد؛ یعنی برای خاطر مردم، خدای ترک شود. (۳۰)به‌هستی[1] خدای سوگند که واجب است بر هر کس که از خدای می‌ترسد، اینکه در هر عمل صالحی از کارهای جهان، دور شود از ناخالصی تا عمل صالح فاسد نشود.»

فصل هشتادو پنجم[2]

در باب حب و بغض فی‌اللّه

(۱)یسوع فرمود: «اگر کسی بدی کند یا سخن بد گوید و کسی برود تا او را اصلاح کند و مانع شود که چنین کاری کند، کار این شخص چگونه است؟» (۲)شاگردان در جواب گفتند: او کار خوبی می‌کند؛ چه او خدمت می‌کند خدای راکه همیشه می‌خواهد منع شر را؛ چنانکه آفتاب همیشه می‌خواهد دفع تاریکی را. (۳)پس یسوع فرمود: «من به شما می‌گویم که بعکس آن هرگاه کسی کار نیکوئی کند یا سخن نیکوئی بگوید، پس هرکس منع او خواهد بوسیله‌ای که از آن بالاتر نباشد، همانا خدمت شیطان می‌نماید؛ بلکه رفیق او می‌شود. (۴)زیرا شیطان به‌چیزی اهتمام ندارد جز جلوگیری از هر چیز نیکو. (۵)لیکن من حالا به‌شما چه

۱- باللّٰه حی.

۲- سورة فرق بین الحب (الحبیب؟) و العدو.

بگویم؟ (۶)بدرستی که من به‌شما می‌گویم آنچه را سلیمان[۱] پیغمبر پاک و دوست خدای فرموده: از هر هزار کس که ایشان را بشناسید، یکی از ایشان دوست شما خواهد بود.» (۷)پس متی گفت: در این صورت نمی‌توانیم کسی را دوست بداریم. (۸)یسوع در جواب فرمود: «به‌شما راست می‌گویم؛ که جایز نیست شما را که چیزی را مکروه بدارید جز گناه را. (۹)حتی نمی‌توانید شیطان را دشمن بدارید از باب اینکه او آفریده‌ی خداست؛ بلکه دشمن بدارید او را از باب اینکه او دشمن خداست. (۱۰)آیا می‌دانید این برای چیست؟ من به شما می‌فهمانم. (۱۱)زیرا او آفریده‌ی خداست و هر چه خدای آفریده است آن نیکو و کامل است[۲]. (۱۲)پس بدین جهت هر کس مخلوق را نمی‌پسندد خالق را نمی‌پسندد. (۱۳)لیکن دوست، چیزی جدای از دیگر چیزهاست که به‌دست آوردنش آسان نیست؛ ولی از دست رفتنش آسان است. (۱۴)زیرا دوست خوش نمی‌دارد اعتراض را بر کسی‌که او را سخت دوست می‌دارد. (۱۵)حذر کنید و بیدار شوید و دوست اختیار نکنید کسی را که دوست نمی‌دارد آن را که دوست می‌دارید؛ از این باب که او دوست است. (۱۶)پس بدانید که مراد از دوست چیست. (۱۷)مقصود از دوست جز طبیب نفس نیست. (۱۸)همچنین همانطور که نادر است انسان طبیب ماهری به‌دست آورد که همه‌ی مرض‌ها را بشناسد و استعمال دواها را در آنها بداند، همچنین نادر است وجود دوستانی‌که بشناسند لغزش‌ها را و بدانند که چگونه باید راهنمائی کنند به‌صلاح. (۱۹)لیکن در اینجا یک بدی هست و آن این است که بسیار کس دوستانی دارند که چشم از لغزش‌های دوستان خود می‌پوشند. (۲۰)دوستان دیگری دارند که ایشان را معذور

۱– ام ۱۸ : ۲۴.

۲– ما خلق الله الا بالحق.

می‌دارند. (۲۱)دوستان دیگری دارند که از ایشـان بجـهت امـور دنیویه حمایت می‌کنند. (۲۲)دوستانی پیدا می‌شوند -و این بـدتر است از آنچه گذشت- که دوستان خود را مـی‌خوانـند و یـاری می‌کنند ایشان را در ارتکاب گناه و زود باشد که آخـرت ایشـان نظیر فرومایگی ایشان باشد. (۲۳)حذر کنید از اینکه امثال ایـن گروه را دوستان خود اختیار کنید. (۲۴)زیـرا ایشـان دشمـنانند و کشندگان نفس‌اند براستی.

فصل هشتادوششم[۱]

در مـعرفت دوست که با دوست چگونه رفتار نماید

(۱)باید دوست تو دوستی باشد که قبول کـند اصـلاح را، همچنانکه او می‌خواهد تو را اصلاح کـند. (۲)نـیز همـچنانکه او می‌خواهد که ترک کنی هر چیزی را برای محبت خـدای؛ پس بـر اوست که راضی باشد به‌اینکه ترک کنی او را برای خدمت خدای. (۳)لیکن به‌من بگو، هرگاه انسان نداند که چگونه خدای را دوست بدارد، پس از چه چیز خواهد دانست که چگونه خودش را دوست بدارد؟ (۴)پس چطور خواهد دانست که چگونه دیگران را دوست بدارد، در صورتی‌که نمی‌داند که چگونه خودش را دوست بدارد؟ (۵)براستی که این البـته محـال است. (۶)پس هـرگاه بـرای خـود دوستی اخـتیار کـنی -زیـرا هـرکس را دوسـتی نـباشد همـانا او بینواست- اول در او نـظر کـن؛ ولی نـه بـه نسب نـیک او و نـه به‌طایفه‌ی معتبر او و نه به‌خانه‌ی خوب او و نه به‌جامه‌های فاخر او و نه به‌صورت زیبای او و نه به‌سخن نیکوی او؛ زیرا تو اگر به اینها نظر کنی، بآسانی فریب خواهی خـورد. (۷)بـلکه نـظر کـن چگونه از خدای می‌ترسد و چگونه چیزهای زمینی و امور دنیویه

۱- سورة الحب (الحبیب).

را حقیر می‌شمارد و چگونه کارهای نیکو را دوست می‌دارد؛ و به وجه اخص چگونه تعلق به‌جسد خود را دشمن مـی‌دارد؛ پس آن زمان آسان می‌شود بر تو دریافتن دوست راستگوی[1]. (۸)نظر کن به‌وجه اخص هرگاه بترسد از خدای و حقیر شمارد اباطیل جهان را و هرگاه حریص باشد بر اعمال صالحه و دشمن بدارد علاقه‌ی بـه جسد خود را، مثل دشمنی سخت. (۹)واجب هم نیست بر تـو کـه چنین دوستی را دوست بداری، بحیثی که محبت تـو مـنحصر در او باشد؛ زیرا تو بت‌پرست خواهی شد. (۱۰)بلکه او را دوست بدار مثل اینکه خدای تو را نعمتی عطا فرموده[2]؛ پس زینت می‌دهد آن را خدای به فضل بزرگتری[3]. (۱۱)راستی به‌شما بگویم که هـر کس دوستی پیدا کند، یکی از مسرت‌های فردوس را پیدا کـرده است؛ بلکه او همه‌ی فردوس را یافته.» (۱۲)تدی گـفت: لیکـن هـرگاه اتفاق افتاد برای انسان وجود دوستی که منطبق نشـود بـر آنـچه فرمودی ای معلم! پس او را چه باید کرد؟ آیا واجب است که او را ترک کند؟ (۱۳)یسوع در جواب فرمود: «واجب است بر او آن کند که ناخدا با کشتی خود که می‌راند مـی‌کند تـا وقـتی از آن نـفعی می‌بیند؛ لیکن وقـتی‌که در آن زیـانی یـافت آن را تـرک مـی‌کند. (۱۴)اینچنین واجب است که بکنی با دوستی که از تو بـدتر است. (۱۵)پس ترک کن او را در چیزهائی‌که برای تـو لغـزشی بـاشد، هرگاه می‌خواهی که تو را رحمت[4] خدای ترک نکند.

۱– منه حق حب بیان (بیان حبیب الحق).

۲– اللّٰه وهاب.

۳– عبارت در نسخه ایتالیائی مبهم است.

۴– اذا کان حبیب یقصد ان یحرک (یبعدک؟) عن طریق المستقین (المستقیم) اترکه ان لم ترد ان یترک (یترکک) رحمة اللّٰه. (منه)

فصل هشتادوهفتم[1]

ذکـــر اخـــلاص در عبادت و تـرک هـر چـه تـو را از خـدای باز می‌دارد

(۱)وای بر جهان از لغزش‌ها[2]. (۲)بناچار لغزشها خواهد آمد؛ زیرا که جهان بر گناه[3] ایستادگی دارد. (۳)لیکن وای بـر آن انسانی‌که لغزش به او وارد می‌شود. (۴)بـرای انسـان بهـتر است اینکه در گردن او سنگ آسیا آویخته شود و در لجه‌ی دریا غـرق شود از اینکه همسایه‌ی او بلغزد. (۵)هرگاه چشم تو مایه‌ی لغزش تو باشد، پس آن را بِکن؛ زیرا بهـتر است کـه یک چـشم داخـل بهشت شوی از اینکه با دو چشم داخل دوزخ بروی. (۶)اگر دست یا پای تو بلغزاند تو را به‌آنها نیز چنین کن؛ زیرا بهتر است کـه در ملکوت آسمان لنگ یا دست و پا بریده داخل شوی، از اینکه داخل دوزخ شوی با دو دست و دو پا.» (۷)پس سمعان –نامیده شده به پطرس– گفت: ای آقا! چگونه واجب است که چنین کنم؟ براستی می‌شوم ناقص در زمان کمی. (۸)یسوع در جـواب فـرمود: «ای پطرس! خلع کن حکمت جسدیه را که حق را فرد و تنها خواهـی یافت. (۹)زیرا کسی‌که تو را تـعلیم مـی‌کند آن چـشم تـوست، و کسی‌که تو را در عمل همراهی می‌کند آن پای توست، و کـسی‌که خدمت می‌کند تو را در چـیزی آن دست تـوست. (۱۰)پس هـر وقتی‌که امثال اینها باعث شوند بر گناه، آنها را ترک کن. (۱۱)زیرا بهتر است تو را که جاهل و فقیر و با اعمال کمی داخل بهشت شوی از اینکه داخل دوزخ شوی به‌اعمال بزرگ و حکیم و توانگر باشی. (۱۲)پس برانداز از خود هر چه را که بـازدارد تـو را از خـدمت خدای؛ چنانکه برمی‌اندازد انسان هر چه را که پیش چـشم او را می‌گیرد[4].» (۱۳)چون یسوع ایـن بـفرمود، پـطرس را بـه پهلوی

۱–سورة الفاسق.
۲– مت ۱۷: ۶–۹.
۳–ایو ۵: ۱۹.
۴–کل شی یمنعک عن العبادة اتر که مثل ما اذا وقع [فی] عینک (منه).

خویش خواند و به او فرمود:[۱] «هرگاه برادر تو نسبت بـه‌تو کـار خطائی کند، برو و او را اصلاح کن. (۱۴)پس چون به‌صلاح آمد، خوشحال شو؛ زیرا تو سود برده‌ای. (۱۵)اگر به‌صلاح نیامد، پس برو و دو گواه بخوان و او را به صلاح آور. (۱۶)پس اگر به صلاح نیامد به آن، کلیسا را خبر ده. (۱۷)پس اگر باز به‌صلاح نیامد، او را کافر بشمار. (۱۸)آنگاه بجهت این، با او در زیر سقف خانه‌ای کـه مسکن دارد ساکن مشو. (۱۹)نیز از خوانی که مـی‌نشیند بـر آن، مخور. (۲۰)با او گفت و گو مکن. (۲۱)حتی اگر بدانی که در اثنای راه رفتن کجا قدم می‌گذارد، در آنجا قدم خود را مگذار.

فصل هشتادوهشتم[۲]

در تحذیر از عُجب و در باب هر چه برای خـود مـی‌پسندی به‌غیر خـود رفـتار کـن و بـیان لزوم رئیس و قـاضی در بلاد

(۱)لیکن زنهار که خـود را از او بـرتر بـشماری. (۲)بـلکه واجب است بر تو که چنین بگوئی که: ای پطرس! همانا اگر تـو را خدای مساعدت نمی‌کرد، هرآینه از او بدتر بـودی.» (۳)پـطرس گفت: چگونه واجب است که او را اصلاح کنم؟ (۴)پس یسوع در جواب فرمود: «به‌طریقی که تو دوست داری که نـفس تـو بـه‌آن اصلاح شود. (۵)پس چنانچه می‌خواهی به‌حلم با تو رفتار شود، همچنان با دیگران رفتارکن. (۶)مرا تصدیق کن ای پطرس! زیـرا به‌تو راست می‌گویم اینکه هر مرتبه‌ای که اصلاح می‌کنی به‌مهربانی برادر خود را، از خدای مهربانی خواهـی دیـد و سـخنان تـو ثمـر می‌دهد بعد ثمر. (۷)لیکن هرگاه بدرشتی اصلاح کنی، عدل خدای از تو بدرشتی قصاص می‌نماید و ثمـری نمـی‌دهد. (۸)ای پـطرس! به‌من بگو آیا فـقرا مـثلاً ایـن دیگ‌هـای سـفالین را کـه در آنهـا طعامشان را می‌پزند، آنهـا را بـا سـنگ‌ها و چکش‌هـای آهـنین

۱– مت ۱۸: ۱۵–۱۷.

۲– سورة العادل.

می‌شویند؟ (۹)هرگز، هرگز؛ بلکه به‌آب گرم می‌شویند. (۱۰)پس دیگ‌ها با آهن خرد می‌شوند و اشیای چوبین را آتش می‌سوزاند؛ اما انسان همانا به‌مهربانی اصلاح می‌شود. (۱۱)پس هرگاه اصلاح نمودی برادر خود را، با نفس خود بگو: هرگاه مرا خدای همراهی ننماید، پس بدرستی‌که از من فردا عمل زشتی سرزند که بدتر باشد از هرچه که برادرم امروز کرده است.» (۱۲)پطرس[۱] گفت: چند بار چشم بپوشم از برادر خود ای آقا؟ (۱۳)یسوع در جواب فرمود: به‌عدد آنچه می‌خواهی که از تو چشم پوشی شود.» (۱۴)پس پطرس گفت: آیا هفت مرتبه در روز؟ (۱۵)یسوع در جواب فرمود: «نمی‌گویم فقط هفت؛ بلکه از او چشم بپوش هر روز هفتاد بار و هر بار هفت[۲] مرتبه. (۱۶)زیرا هرکس چشم پوشی کند، از او چشم‌پوشی می‌شود و هرکس جزا دهد جزا داده می‌شود.» (۱۷)در این هنگام نگارنده گفت: وای بر رؤسا؛ زیرا ایشان زود باشد که بسوی دوزخ بروند. (۱۸)پس یسوع او را توبیخ فرموده، گفت: «همانا تو کودن شده‌ای برنابا! که چنین سخن کردی. (۱۹)شما را راست می‌گویم که حمام برای تن و لگام برای اسب و سکان برای کِشتی ضروری نیست مثل ضرورت رئیس برای بلاد. (۲۰)به چه سبب خدای اذن داد[۳] به‌موسی و یشوع و سموئیل و داوود و سلیمان و به‌جماعت‌های دیگر که صادر کنند احکام را؟ (۲۱)همانا خدای داد شمشیر را به‌مانند اینان برای برانداختن گناه[۴].» (۲۲)پس در این هنگام نگارنده گفت: چگونه واجب می‌شود فرمان صادر کردن به‌قصاص و عفو؟ (۲۳)یسوع در

۱– مت ۱۸: ۲۱ و ۲۲.

۲– عفو عصی (اعف العصیان) ذاخیک (عن اخیک؟) فی کل یوم سبع و سبعین مرة ان عفوة (عفوته) یعفی (اللّٰه) منک ملات (مأة مرة). (منه)

۳– اللّٰه معطی.

۴– رو ۱۳: ۴.

جواب فرمود: «ای برنابا! هر کسی قاضی نیست؛ زیرا تنها قاضی را می‌رسد که سزا دهد دیگران را. (۲۴)بر قاضی است که از مجـرم قصاص کند؛ چنانکه پدر امر می‌کند به بریدن عضو فاسد فـرزند خود، تا همه‌ی تن او فاسد نشود.»

فصل هشتادونهم[1]

در بیان مهلت گناهکار که توبه کند تا نفس آخر و مذمت ربا

(۱)پطرس گفت: چقدر واجب است بر من که مهلت بدهم برادر خود را تا توبه کند؟ (۲)یسوع فرمود: «بقدری که می‌خواهی مهلت داده شوی.» (۳)پطرس گفت: همه کس این سخن را نمی‌فهمند؛ با ما بوضوح تمامتر سخن بگو. (۴)یسوع فرمود: «مهلت بده برادر خودرا مادامی که خدای او را مهلت داده[2].» (۵)پس پطرس گفت: این را هم نمی‌فهمند. (۶)یسوع فرمود: «مهلت بده مادامی که او را وقت توبه باشد.» (۷)پس پطرس و دیگران محزون شدند؛ زیرا پی به‌مقصود نبردند. (۸)آن‌وقت یسوع فرمود: «اگر شما ادراک صحیح می‌داشتید و می‌دانستید که شما خود خطاکارید، هرآینه در دل شما خطور نمی‌کرد مطلقاً که از دل‌هایتان مهربانی به خطاکار را بزدائید. (۹)از این‌رو فاش می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که واجب است اینکه خطاکار مهلت داده شود که توبه کند، تا وقتی‌که او را نفسی است که از پس دندانهایش برمی‌آید. (۱۰)زیرا اینسان نیز مهلت می‌دهد او را خدایِ تواناي مهربان ما[3]. (۱۱)چه، خدای نفرموده است[4] که من خطاکار را در ساعتی که روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد و نماز می‌خواند و زیارت یا حج می‌کند می‌آمرزم. (۱۲)و آن همان است که بسیاری به آن قیام کرده‌اند و حال آنکه

۱– سورة الكريم.
۲– اللّه صبر (صبور؟)
۳– اللّه صبر و قدير و الرحمن.
۴– اللّه غفور.

ایشان به‌لعنت ابدی گرفتارند. (۱۳)لیکن او [1] فرموده: در ساعتی که گناهکار بر گناهان خود براستی توبه می‌کند فراموش می‌کنم گناه او را و آن را دیگر به‌یاد نمی‌آورم.» پس یسوع فرمود: «آیا فهمیدید؟ (۱۴)شاگردان در جواب گفتند: بعضی را فهمیدیم و بعضی را نه. (۱۵)یسوع فرمود: «آنچه را که نفهمیده‌اید کدام است؟» (۱۶)پس در جواب گفتند: ملعون بودن بسیاری از آنان که نماز خوانده‌اند و روزه گرفته‌اند. (۱۷)آن وقت یسوع فرمود: «راست می‌گویم به‌شما؛ بدرستی‌که ریاکاران از مردمان، نماز می‌خوانند و صدقه می‌دهند و روزه می‌گیرند، بیشتر از دوستان خدای. (۱۸)لیکن چون ایشان ایمان نداشته‌اند، متمکن نشدند از توبه و از این‌رو ملعون شده‌اند.» (۱۹)پس در این وقت یوحنا گفت: به‌ما بگو ایمانی که از روی محبت خدای باشد کدام است؟ (۲۰)یسوع در جواب فرمود: «همانا وقت آن رسیده که نماز صبح بخوانیم.» (۲۱)پس برخاستند و خود را شست‌وشو داده، برای خداوند فرخنده‌ی[2] جاوید ما نماز خواندند.

فصل نود[3]

بیان ایمان و تحذیر از اعتراض نمودن به حق تعالی و در این فصل ذکری از زیارت شده

(۱)چون نماز بنهایت رسید، شاگردان یسوع نزدیک وی شدند و او دهان گشوده، فرمود: (۲)«پیش بیا ای یوحنا! زیرا به‌تو امروز از هرچه پرسیده‌ای جواب خواهم گفت. (۳)ایمان خاتمی است که خدای برگزیدگان خود را به آن مُهر می‌کند؛ آن انگشتری است که عطا فرموده او را به پیغمبر خود، آنکه هر برگزیده‌ای ایمان را از دست‌های او گرفته است؛ پس ایمان یکی است[4]، چنانکه

۱- خر ۱۸: ۲۷.
۲- اللّٰه الرحمن.
۳- سورة الاسلام (منه).
۴- اسلام دین بیان (بیان دین الاسلام).

خدای یکی است[۱]. (۴)از این‌رو چون پیش از همه چیز خدای پیغمبر خود را آفرید و به او بخشید پیش از همه چیز ایمانی را که آن بمثابه‌ی صورت خداست و هرچه خدای ساخته و هرچه فرموده. (۵)پس می‌بینند مؤمن به‌ایمان خود، هر چیزی را واضح‌تر از اینکه آن را به‌چشم خود ببینند. (۶)زیرا چشم‌ها گاهی خطا می‌کنند؛ بلکه نزدیک به‌خطا هستند همیشه. (۷)اما ایمان هرگز خطا نمی‌کند؛ زیرا بنیاد آن خدای و کلمه‌ی اوست. (۸)باور کن از من؛ بدرستی‌که به‌ایمان خلاص می‌شوند همه‌ی برگزیدگان خدای. (۹)البته همانا بدون ایمان کسی را ممکن نیست تا خدای را[۲] خشنود نماید. (۱۰)از این‌روست که شیطان در صدد این نیست که روزه و نماز و صدقات و زیارات یا حج را باطل نماید؛ بلکه کفار را ترغیب بر آنها می‌کند؛ زیرا او مسرور می‌شود از اینکه انسان مشغول شود به‌کاری، بدون رسیدن به‌مزد. (۱۱)لیکن به‌سعی تمام در صدد این است که ایمان را باطل نماید؛ از این جهت واجب شد که مخصوصاً و جداً باید بر ایمان حریص بود. (۱۲)ایمن‌ترین راه برای آن، این است که کلمه‌ی «چرا چنین» را ترک کنی؛ زیرا «چرا چنین» بشر را از فردوس بیرون نمود و آدم را از فرشته‌ی خوشروی به دیو هولناک حواله داد.» (۱۳)پس یوحنا گفت: چگونه ترک کنیم «چرا چنین» را و حال آنکه آن دروازه‌ی علم است. (۱۴)یسوع در جواب فرمود: «بلکه «چرا چنین» دروازه‌ی دوزخ است.» (۱۵)پس یوحنا خاموش شد؛ اما یسوع بیفزود: «وقتی‌که دانستی خدای چیزی را فرموده، پس تو کیستی ای انسان تا به کُنه آن برسی که بگوئی چرا ای خدای چنین کردی؟ (۱۶)مگر ظرف سفالین به‌سازنده‌ی خود می‌گوید چرا مرا ساختی تا آب یا بَلَسان را در

۱–اللّٰه احد. –اول ماخلق اللّٰه رسول اللّٰه.

۲– عب ۱۱: ۶.

برگیرم؟ (۱۷)حق می‌گویم به‌شما؛ واجب است در هر تجربه، قویدل شوید به‌این کلمه که بگوئید: همانا خدای چنین فرمود؛ همانا خدای چنین کرد؛ همانا خدای چنین می‌خواهد. (۱۸)چون این را به‌جا آوردی در امن زندگانی خواهی کرد.»

فصل نودویکم

ذکر فتنه‌ی بزرگی که در تمام یهودیه درباره‌ی حضرت مسیح(ع) برپا شد بطوری که بعضی گفتند او خدای و...

(۱)در این زمان بسبب حضور یسوع هیجان عظیمی روی داد در سرتاسر یهودیه. (۲)زیرا لشکریان روم بواسطه‌ی عمل شیطان، عبرانیان را به‌هیجان آوردند که می‌گفتند: همانا یسوع خداست که آمده تا از ایشان تفقدی بفرماید. (۳)بسبب این، فتنه‌ی بزرگی روی داد؛ تا جائی‌که یهودیه تماماً تا چهل روز[1] مسلح شدند؛ پس پسر بر روی پدر و برادر بر روی برادر برخاست. (۴)زیرا فرقه‌ای می‌گفتند بدرستی‌که یسوع همان خداست که به‌جهان آمده. (۵)نیز فرقه‌ای می‌گفتند: نه‌چنین است؛ بلکه او پسر خداست. (۶)دیگران می‌گفتند نه چنین است؛ زیرا خدای را شباهت بشری نیست و از این‌رو نمی‌زاید؛ بلکه بدرستی‌که یسوع ناصری[2] پیغمبر خداست. (۷)این گفته‌ها همانا از آیات بزرگی که آنها را یسوع به‌جای آورد، ناشی شده بود. (۸)پس بجهت آرام نمودن مردم بر رئیس کاهنان لازم شد تا سوار شود بر مرکبی در حالتی‌که جامه‌های کاهنی را پوشیده باشد و نام خداوند قدوس «تتغراماتن»[3] بر پیشانی او باشد. (۹)همچنین پیلاطس حاکم و هیرودس هم سوار شدند. (۱۰)پس جمع شد در مزپه[4] پشت سر

۱– ایام الصوم. – سورة الفتنت اکبر (اکبر الفتن).

۲– الله سبحان.

۳– اسم عظیم فی (بنی) اسرائل لسان عمران تتاغرامات منه.

۴– مزپه اسم موضعی است ودر انگلیسی چنین است Mizpeh و در لاتینی چنین است Misfa. (مترجم)

آن، سه اردو که هریک از آنها دویست هزار مرد شمشیر بند بودند. (۱۱)پس هیرودس با ایشان گفت‌وگو نمـود؛ امـا ایشـان سـاکت نشدند. (۱۲)حاکم و رئیس کاهنان به‌سخن درآمده و گفتند ایـن فتنه را همانا عمل شیطان برپا نموده؛ چونکه یسـوع زنـده است و واجب است که پیش او رفته از او سؤال کنیم که گواهی از خودش پیش آورد و بحسب سخن خـودش بـه او ایمـان آوریم. (۱۳)پس بدین واسطه شورش ایشان همه آرام گرفت و اسـلحه‌ی خـود را برانداختند و با هم معانقه نموده به‌یکدیگر می‌گفتند: ای برادر! مرا ببخش. (۱۴)در آن روز هر یک عهد بستند که ایمان آورند به‌یسوع بحسب آنچه بفرماید. (۱۵)آنگاه حاکم و رئیس کاهنان جایزه‌های بزرگ پیشنهاد نمودند برای کسی‌که بیاید و به‌ایشان خبر دهد کـه یسوع کجاست.

فصل نودودوم[1]

اعتکاف حضرت مسیح(ع) با شاگردان در کوه سینا تا چهل روز و ورود او به اورشلیم و...

(۱)در این زمان ما و یسوع به‌جبل سینا رفتیم، بجهت عمل نمودن به‌فرمان فرشته‌ی پاک. (۲)بماند آنجا یسوع چهل روز[2] را با شاگردان خود. (۳)پس چون مدت تمام شد، یسوع نـزدیک نهـر اردن رفت تا به اورشلیم رود. (۴)سپس یک تن از آنهائی که اعتقاد ورزیده بودند یسوع همان خداست، او را دید. (۵)با مسرت تمـام فریاد زد: آنجاست خدای ما؛ خدای ما آمـده. (۶)چـون بـه‌شهر رسید همه‌ی اهالی را شورانید و می‌گفت: ای اورشلیم! خدای مـا می‌آید؛ آماده‌ی پذیرائی او باش. (۷)شهادت داد که او یسوع را در نزدیکی اردن دیده است. (۸)آنگاه هرکس از خُرد و کلان از شهر بیرون شدند تا یسوع را دیدار کنند. (۹)ناگاه شهر تهی شد؛ زیـرا

۱- سورة النصار.
۲- ایام الصیام.

زن‌ها کودکان خود را بردست‌های خود برداشتند و فراموش نمودند که توشه‌ای برای خوراک با خود بردارند. (۱۰)پس چون حاکم و رئیس کاهنان از آن خبردار شدند، سواره بیرون رفتند و رسولی بسوی هیرودس فرستادند. (۱۱)او هم سواره بیرون شد، تا یسوع را دیدار کند بجهت آرامش فتنه‌ی گروه‌ها. (۱۲)پس دو روز در صحرا در نزدیکی نهر اردن به جست‌وجوی او شدند. (۱۳)در روز سوم وقت ظهر، او را پیدا کردند درحالی‌که او و شاگردانش مشغول تطهیر بودند برای نماز مطابق کتاب موسی. (۱۴)یسوع چون کثرت جمعیت را، که زمین را پوشانیده بودند دید، متحیر شد. (۱۵)به‌شاگردان خود فرمود: «شاید شیطان در یهودیه فتنه‌ای برپای کرده. (۱۶)خدای دور کند از شیطان تسلطی راکه او راست بر خطاکاران.» (۱۷)چون این بفرمود، مردم نزدیک شده بودند. (۱۸)پس تا او را شناختند، آغاز کردند به‌فریاد که: مرحبا به‌تو ای خدای ما! و بنا کردند به‌سجده نمودن به او چنانکه به خدای سجده می‌کنند. (۱۹)یسوع آهی کشیده، فرمود: «از من دور شوید ای دیوانگان! زیرا من می‌ترسم از اینکه زمین دهان باز کند و بخاطر کلام شما که خدای را به خشم می‌آورد، مرا با شما فرو برد.» (۲۰)از این‌رو مردم ترسیدند و همه گریستند.

فصل نودوسوم[1]

در نهی نمودن آن حضرت مردم را از این اعتقاد و اعتراف نمودن به بشریت خود و...

(۱)در این‌وقت یسوع دست بلند نموده، اشاره به‌سکوت فرمود. (۲)پس فرمود: «بدرستی‌که شما هرآینه گمراه شدید؛ گمراهی بزرگی ای اسرائیلیان! چه، شما مرا خدای خود خواندید و حال آنکه من انسانی بیش نیستم. (۳)همانا من می‌ترسم که بخاطر

۱– سورة الاقرار.

این فکرِ شما خدای به این شهر مقدس وبای سختی فرود آورده و آن را تسلیم کند برای بندگی نمودن به‌اجانب. (۴)بر شیطانی که شما را به‌این فکر برانگیخت هزار لعنت‌باد!» (۵)چون یسوع این بفرمود، به‌هر دو دست خود لت به روی خود زد. (۶)پس در عقب آن گریه‌ی سختی بر مردم چیره شد؛ به‌اندازه‌ای که کسی نشنید آنچه را یسوع فرمود. (۷)پس از این جهت مرتبه‌ی دیگر دست خود را بلند کرده، اشاره به‌سکوت فرمود. (۸)چون گریه‌ی مردم آرام گرفت، بار دیگر به‌سخن درآمده، فرمود: (۹)«گواهی می‌دهم در برابر آسمان و هرچه را بر زمین است گواه می‌گیرم که از هرآنچه شما گفته‌اید من بیزارم. (۱۰)زیرا من انسانی هستم زائیده شده از زنی که فناپذیر و از جنس بشر است[۱] و در معرض حکم خداست و مبتلا به‌رنج خور و خواب و رنج سرما و گرماست؛ مثل سایر بشر. (۱۱)از آن‌رو وقتی‌که خدای برای[۲] جزا دادن بیاید، سخن من[۳] مثل شمشیری خواهد بود که می‌شکافد هرکس راکه معتقد باشد که من بالاتر از انسان هستم.» (۱۲)چون یسوع این بفرمود، کبکبه‌ای از سوارها را دید؛ پس دانست که والی با هیرودس و رئیس کاهنان پیش می‌آیند. (۱۳)آنگاه فرمود: «شاید ایشان هم دیوانه شده‌اند.» (۱۴)پس چون والی با هیرودس و رئیس کاهنان آنجا رسیدند، همه‌ی لشکریان پیاده شدند. (۱۵)آنگاه مردم گرداگرد یسوع را احاطه کردند؛ تا به آنجاکه سپاهیان نتوانستند آنان راکه می‌خواستند مکالمات یسوع را با کاهن گوش دهند، دفع کنند. (۱۶)یسوع به‌احترام نزدیک کاهن شد؛ لیکن او می‌خواست که به

۱- حکم اللّٰه.

۲- قال عیسی اذا حکم اللّٰه یوم القیم (القیمة) فاذاًکلا منا (کلامی) مثل سیفی یقتع [سیف یقطع] لمن یعتقد انا فظلا علی (افضل من) الناس (منه).

۳- اللّٰه حکیم.

یسوع سجده کند. (۱۷)پس یسوع فریاد زد: «زنهار! چه می‌خواهی بکنی ای کاهنِ از خدای رانده شده[1]؛ در یگانگی خدای خطا مکن.» (۱۸)کاهن در جواب گفت: همانا اهل یهودیه بواسطه‌ی آیات و تعلیم تو به جنب‌وجوش آمده‌اند. تا جائی‌که آشکارا می‌گویند، همانا تو خدائی؛ پس بناچار با والی روم و هیرودس پادشاه بسبب مردم به اینجا آمدم. (۱۹)پس امید داریم از تو به تمام دل‌های خود، اینکه راضی شوی به فرونشاندن آشوبی که بواسطه‌ی تو برپا شده است. (۲۰)زیرا جماعتی می‌گویند، همانا تو خدائی و دیگری گوید که تو پسر خدائی و جماعتی می‌گویند که تو پیغمبری. (۲۱)یسوع در جواب فرمود: «تو ای رئیس کاهنان! چرا فتنه را خاموش نکردی؟ (۲۲)مگر تو هم دیوانه شده‌ای؟ (۲۳)مگر نبوت‌ها و شریعت خدای را فراموش کرده‌ای؛ ای یهودیه‌ی با شقاوت که شیطان تو را گمراه نموده است!»

فصل نودوچهارم[2]

خطاب نمودن مسیح(ع) به مردم و اعتراف نمودن به بشریت خود و گواه گرفتن آن حضرت آسمان و زمین را بر این کلام

(۱)چون یسوع این بفرمود برگشته، دوباره فرمود: «همانا من شهادت می‌دهم پیش روی آسمان و گواه می‌گیرم هرچه را بر روی زمین است براینکه من بیزارم از هرچه مردم از زبان من گفته‌اند که من از بشری بالاترم. (۲)زیرا من بشری هستم زائیده شده از زنی و در معرض حکم خدای[3] هستم و مثل سایر بشر زندگانی می‌کنم و در معرض رنج عمومی. (۳)به‌هستی خداوندی که جانم[4] در حضور او ایستاده سوگند، همانا ای کاهن! هرآینه خطا کردی خطای بزرگی به‌این سخنی که گفتی. (۴)خدای به‌این شهر مقدس لطفی بفرماید تا به‌آن نقمت بزرگی فرود نیاید بواسطه‌ی این

۱– باللّٰه حی.
۲– سورة المؤمنین.
۳– اللّٰه حکیم.
۴– اللّٰه حی.

خطا.» (۵)پس آن‌وقت کاهن گفت: خدای[1] بیامرزد مارا؛ اما تو دعاکن برای ما. (۶)پس والی و هیرودس گفتند: ای آقا! همانا محال است که بشری بکند آنچه را که تو می‌کنی پس از این‌رو نمی‌فهمیم آنچه را تو می‌گوئی. (۷)یسوع در جواب فرمود: «همانا آنچه را می‌گوئی راست است؛ بدرستی‌که خدای بر صلاح انسان عمل می‌فرماید چنانکه شیطان بر شر عمل می‌کند. (۸)زیرا انسان بمنزله‌ی دکان است که هر کس به رضای خود او در آن درآید مشغول می‌شود و در آن می‌فروشد. (۹)لکن تو ای والی و تو ای پادشاه! به‌من بگوئید چون شما از شریعت ما بیگانه هستید این‌را می‌گوئید؛ زیرا اگر شما عهد و میثاق خدای[2] مارا خوانده[3] بودید هرآینه دیده بودید که موسی دریا را به‌عصای خود خون گردانید و غبار راکَک و نم را تندباد و روشنائی را تاریکی گردانید. (۱۰)غوک‌ها و موش‌ها را بر مصر فرستاد پس زمین را پوشانیدند و فرزندان نخستین راکشت و دریا را شکافت و در آن فرعون را غرق نمود. (۱۱)من هیچ‌یک از اینها را نکرده‌ام. (۱۲)همه اعتراف دارند به‌اینکه موسی اکنون مردی است مرده. (۱۳)یشوع آفتاب را[4] متوقف کرد و نهر اردن را شکافت و این دو از آنهائی است که تاکنون نکرده‌ام. (۱۴)پس همه اعتراف دارند به‌اینکه یشوع اکنون مردی است مرده. (۱۵)ایلیا[5] آتش را از آسمان آشکارا فرودآورد و باران را[6] نازل کرد و این دو از آنهائی است که من نکرده‌ام. (۱۶)پس همه اعتراف دارند که همانا ایلیا بشر است. (۱۷)بسیاری دیگر از پیغمبران و پاکان و دوستان خدای به‌قوّت خدای کارهائی کرده‌اند که به کُنه آنها نمی‌رسد عقول آنانی که خدای توانای همیشه

۱- استغفرالله.

۲- بلاء علی فرعون وغرق ذکر (منه).

۳- خر ۷.

۴- یش ۱۰: ۱۲-۱۴.

۵- امل ۱۸: ۳۸ و ۳۹.

۶- امل ۱۸: ۴۱.

خجسته و مهربان ما را[۱]، آنگونه که هست نمی‌شناسند.»

فصل نود و پنجم[۲]

برآمدن حضرت مسیح(ع) بالای بلندی به خواهش والی و کاهن و پادشاه و سخن راندن آن حضرت در معرفت خدای و اعتراف نمودن به مخلوقیت خود

(۱)بنابراین والی و کاهن و پادشاه به یسوع توسل جستند تا برجای بلندی برآمده و با مردم بجهت تسکین ایشان سخن راند. (۲)آن‌وقت یسوع بر یکی از سنگ‌های دوازده‌گانه -که یشوع به‌دوازده سبط امر فرموده بود که از وسط اردن آنها را بردارند در وقتی‌که اسرائیل از آنجا عبور کردند بدون اینکه ته کفش‌های[۳] ایشان نم بردارد- برآمد. (۳)آنگاه به‌آواز بلند فرمود: «کاهن باید برجای بلندی برآید؛ جائی‌که بنیکی برخوردار شود از فهم کلام من.» (۴)بدین جهت کاهن به‌آنجا بالا رفت. (۵)پس یسوع آشکارا، بگونه‌ای که هرکسی برخوردار بود از شنیدن سخنان او، به کاهن فرمود: «همانا در عهد و پیمانِ خدای زنده[۴] نوشته شده است[۵]: خدای ما را آغازی[۶] نیست و او را انجامی[۷] نخواهد بود.» (۶)کاهن در جواب گفت: همانا درست اینچنین در آنجا نوشته شده است. (۷)پس یسوع فرمود: «همانا در آنجا نوشته شده: خدای ما[۸] هر چیزی را فقط به‌کلمه‌ی خود[۹] آفرید[۱۰].» (۸)کاهن در جواب گفت: همانا چنان است. (۹)پس یسوع فرمود: «در آنجا نوشته شده است: خدای دیده نمی‌شود[۱۱]؛ نیز او از عقل انسان

۱- اللّٰه قدیر علی کل شیء و الرحمن.
۲- سورة لااله‌الااللّٰه.
۳- یش ۴: ۸.
۴- اللّٰه حی.
۵- مز ۹۰: ۲.
۶- اللّٰه قدیم.
۷- اللّٰه باق.
۸- اللّٰه خلق.
۹- خلق اللّٰه کل شیء بکلام واحد (منه).
۱۰- مز ۳۳: ۶.
۱۱- اللّٰه لا تدرکه الابصار.

محجوب است[۱]؛ زیرا او غیر متجسد[۲] و غیر مرکّب و غیر متغیر است[۳].» (۱۰)پس کاهن گفت: همانا چنان است حقاً. (۱۱)یسوع فرمود: «همانا در آنجا نوشته شده است: آسمان آسمان‌ها هم گنجایش او را ندارند[۴]؛ زیرا خدای ما غیر محدود است[۵].» (۱۲)پس کاهن گفت: ای یسوع! سلیمان پیغمبر چنان فرموده است. (۱۳)یسوع فرمود: «در آنجا نوشته شده است: خدای را حاجتی نیست؛ زیرا او نه می‌خورد و نه می‌خوابد و نه به او نقصی عارض می‌شود[۶].» (۱۴)کاهن گفت: چنان است. (۱۵)یسوع فرمود: «آنجا مکتوب است: خدای ما در همه جا هست و خدائی غیر او نیست[۷]. او می‌زند و شفا می‌دهد و می‌کند هر چه می‌خواهد[۸].» (۱۶)کاهن گفت: چنان نوشته شده است. (۱۷)آنگاه یسوع دست‌های خود را بلند نموده و فرمود: «ای پروردگار، خدای ما[۹]! این همان ایمانی است که آن را گواه خواهم آورد در روز جزای تو بر هر کس که برخلاف آن عقیده داشته باشد.» (۱۸)سپس بسوی مردمان التفات نموده و فرمود: «توبه کنید؛ زیرا شما گناه خودتان را از آنچه کاهن گفت می‌شناسید و آنچه او گفت در سِفر موسی، که عهد خداست تا ابد نوشته شده است. (۱۹)همانا من بشری هستم دیده شده و مشتی هستم از گِل که روی زمین راه می‌روم و مثل سایر بشر فانی هستم. (۲۰)همانا مرا آغازی بوده و مرا انجامی خواهد بود و همانا من نمی‌توانم آفریدن مگسی را از جانب خود.» (۲۱)آن وقت مردمان آواز خود را با گریه بلند نموده و گفتند: هرآینه بحقیقت گناهکار شدیم ای پروردگار، خدای ما[۱۰]! پس به‌ما رحم کن[۱۱].

۱- اللّٰه خفی.
۲- لابدن له.
۳- لا یخلف اللّٰه (منه).
۴- امل ۸: ۲۷.
۵- اللّٰه عظیم.
۶- اللّٰه غنی.
۷- قال عیسی لاغیر اللّٰه الهنامنه.
۸- تث ۳۲: ۳۹.
۹- اللّٰه سلطان.
۱۰- اللّٰه سلطان.

(۲۲)آنگاه هر یک از ایشان زاری نمودند به یسوع که دعا کند بجهت امان شهر مقدس تا خداوند آن را از روی غضب خود وانگذارد که پایمال امت‌ها شود[۱۲]. (۲۳)آنگاه یسوع دست‌های خود را برداشته و بجهت شهر مقدس و بجهت مردمان آن دعا فرمود و هریک فریاد می‌زدند که: چنین باد، آمین!

فصل نودوششم[۱۳]

اعتراف نمودن آن حضرت که من یسوع پسر مریم هستم و خبر دادن از آمدن مسیا و اینکه او بت‌ها و بت‌پرستها را هلاک خواهد کرد

(۱)چون دعا تمام شد، کاهن با آواز بلند گفت: بایست ای یسوع! زیرا واجب است بر ما که بشناسیم تو کیستی، بجهت آرام کردن امت ما. (۲)یسوع در جواب فرمود: «من یسوع، پسر مریم هستم[۱۴]؛ از نسل داوود بشر میرنده، و از خدای می‌ترسم و می‌گویم که اکرام و بزرگواری روا نباشد مگر خدای را.» (۳)کاهن گفت: در کتاب موسی نوشته شده که زود باشد که خدای ما برای ما مسیا را[۱۵]، که خواهد آمد، می‌فرستد تا خبر دهد ما را به‌آنچه خدای می‌خواهد. او رحمت خدای را برای جهان خواهد آورد. (۴)از این‌رو امید دارم از تو که براستی بفرمائی، آیا تو مسیای خدائی[۱۶] که ما منتظر او هستیم؟ (۵)یسوع در جواب فرمود: «آری؛ خدای اینچنین وعده داده است؛ لیکن من او نیستم. بدانید که او پیش از من آفریده شده و بعد از من[۱۷] خواهد آمد.» (۶)کاهن گفت: به‌هر حال ما از سخن تو و آیات تو اعتقاد می‌کنیم که تو پیغمبر و قدوس خدای هستی. (۷)از این‌رو به‌اسم همه‌ی یهودیه و اسرائیل از تو امید دارم تا که محض محبت خدای به‌ما افاده کنی که به‌چه کیفیت

۱۱– استغفرالله.
۱۲– الله قهار.
۱۳– سورة المبشر.
۱۴– قال عیسی انا عیسی‌بن‌مریم.
۱۵– الله مرسل روسل (رسول).
۱۶– رسول.
۱۷– یو ۱: ۱۵.

مسیا خواهد آمد. (۸)یسوع در جواب فرمود: «سوگند بـه‌هستی خداوندی که[1] در حضور او جانم ایستاده، بدرستی‌که من نیستم آن مسیا که همه‌ی قبایل زمین انتظار او را دارند؛ چنانکه خدای به‌پدر ما ابراهیم[2] وعده کرده و فرموده: به‌نسل تو برکت می‌دهم همـه‌ی قبایل زمین را. (۹)لیکن وقتی‌که خدای مرا از جهان می‌گیرد بـار دیگر شیطان این فتنه‌ی ملعونه را برپا خواهد کرد؛ به‌اینکه وادار کند ناپرهیزگار را بر اعتقاد ورزیدن به‌اینکه من خـدای و پـسر خدایم. (۱۰)پس بسبب این سخن تعلیم من نـاپاک مـی‌شود تـا به‌اینجا که نزدیک می‌شود سی نفر مؤمن باقی نماند. (۱۱)آن هنگام خدای بر جهان رحم می‌فرماید و پیغمبر خود را، که همه‌ی چیزها را برای او آفـریده است فـرومی‌فرستد. (۱۲)او کـسی است کـه بقوّت[3] از جنوب خواهد آمد و بتان و بت‌پرستان را هلاک خواهد نمود. (۱۳)او تسلط شیطان را بر بشر زایل خواهد فرمود. (۱۴)او با رحمت خدای، برای خلاصی آنانکه به او ایمان آورده‌اند خـواهـد آمد. (۱۵)پس بدانید کسی که به‌سخن او ایمـان بـیاورد رسـتگار خواهد شد.»

فصل نود و هفتم[4]

در بیان همان مطلب و تصریح نمودن به اسم مبارک حضرت خاتم(ص) که مقصود از مسیا اوست

(۱)آنگاه فرمود: «بااینکه من لایق نیستم که بند کفش[5] او را باز کنم، نعمت و رحمت خدای مرا در بـرگرفته تـا او را بـبینم.» (۲)پس آن‌وقت کاهن با والی و پادشاه گفتند: دل خود را پریشان مساز ای یسوع، قدوس خدای! زیرا این فتنه بار دیگر در زمان ما حادث نخواهد شد. (۳)زیرا ما از مجلس مقدس شیوخ روم صادر

۱– باللّه حی.
۲– تک ۲۲: ۱۸.
۳– فی لسان لاتن (لود) ابلیس.
۴– سورة محمد رسول‌اللّه.
۵– مر ۱: ۷.

شدن فرمان شاهی را می‌خواهیم که بعد از این هیچ‌کس تو را خدای یا پسرخدای نخواند. (۴)پس آن هنگام یسوع فرمود:[۱] «این سخن شما مرا تسلی نمی‌دهد؛ زیرا از جائی که امید نور دارید تاریکی خواهد آمد. (۵)لیکن تسلی من در آمدن پیغمبری است که هر اعتقاد دروغی را در باره‌ی من از میان خواهد برد و آئین او امتداد خواهد یافت و همه‌ی جهان را فرا خواهد گرفت؛ زیرا خدای به‌پدر ما ابراهیم چنین وعده فرموده است. (۶)همانا آنچه مرا تسلی می‌دهد آن است که آئین او را هیچ نهایتی نیست[۲]؛ زیرا خدای او را درست نگه‌داری[۳] خواهد فرمود.» (۷)کاهن گفت: آیا پیغمبران دیگر بعد از آمدن پیغمبر خدای[۴] خواهند آمد؟ (۸)پس یسوع در جواب فرمود: «بعد از او پیغمبران راستگوی که از جانب خدای فرستاده شده باشند نخواهند آمد. (۹)لیکن جمع بسیاری از پیغمبران دروغگوی خواهندآمد و همین است که مرا محزون می‌دارد. (۱۰)زیرا شیطان ایشان را به‌حکم خدای عادل[۵] می‌شوراند و با ادعای انجیل من، حقیقت از ایشان مستتر می‌شود.» (۱۱)هیرودس گفت: چگونه آمدن این کافران به‌حکم خداوند عادل است. (۱۲)یسوع در جواب فرمود: «از عدل است که هر کس که برای نجات خود به‌راستی ایمان نیاورد، برای لعنت خود به‌دروغ ایمان بیاورد. (۱۳)از اینجهت به‌شما می‌گویم[۶] که جهان همیشه پیغمبران راستگو را خوار می‌داشت و دروغگویان را دوست؛ چنانکه در ایام میشع و ارمیا مشاهده می‌شود؛ زیرا شبیه،

۱- قال عیسی صفاء ناجئة! رسول‌الله لانه اذجاء فی‌الدنیا یرفع اعتقادالسوء من اهل الدنیا لنا ودینه یضبط جمیع الدنیا (منه).

۲- دین رسول‌الله ابدی لانه تعالی یحفظ دینه (منه).

۳- الله حافیظ.

۴- رسول‌الله خاتم‌الانبیاء.

۵- حکم الله عادل.

۶- والی بنی‌آدم.

دوست می‌دارد شبیه خود را[۱].» (۱۴)پس آن‌وقت کاهن گفت: به‌چه نامیده می‌شود مسیا و کدام است آن علامتی که آمدن او را[۲] اعلان می‌نماید. (۱۵)یسوع در جواب فرمود: «نام مسیا[۳] عجیب است؛ زیرا خدای خود وقتی‌که روان او را آفرید و در ملکوت اعلی او را گذاشت، خود او را نام نهاد. (۱۶)خدای فرمود: صبر کن ای محمد[۴]! زیرا برای تو می‌خواهم[۵] خلق کنم بهشت[۶] و جهان و بسیاری از خلایق را که می‌بخشم آنها را به‌تو؛ تا حدی که هر کس تو را مبارک می‌شمارد مبارک می‌شود و هرکس با تو خصومت کند ملعون می‌شود. (۱۷)وقتی‌که تو را بسوی جهان[۷] می‌فرستم پیغمبر خود قرار می‌دهم تو را بجهت خلاصی و کلمه‌ی تو صادق می‌شود تا جائی که آسمان و زمین ضعیف می‌شوند؛ لیکن دین تو هرگز ضعیف نمی‌شود. (۱۸)همانا نام مبارک او محمد است.» (۱۹)آن‌وقت جمهور مردم صداهای خود را بلند نموده و گفتند: ای خدای! بفرست[۸] برای ما پیغمبر[۹] خود را، ای محمد! بیا زود برای رهائی جهان.

فصل نودوهشتم[۱۰]

صدور فرمان از مجلس شیوخ روم بر...

(۱)چون این بفرمود، جمهور مردم با کاهن و والی، با

۱– الجنس مع الجنس (منه).

۲– جائَت طائفة من الیهود عند عیسی یسألون عن اسم‌النبی الذی یبعث فی آخر الزمان فقال عیسی ان اللّٰه تعالی خلق النبی فی آخر الزمان و وضعه فی قندیل من نور و سماهُ محمداً ثم قال یا محمداً اصبر لاجلک خلقاً کثیرا و وهبت لک کله فمن رضی منک فانا راض منه و یبغضک فانا بریء منه فاذا ارسلت یفوق کلامک علی‌کل‌الکلام و شریعتک باق الی ابدالآبدین، (منه).

۳– رسول.

۴– محمد.

۵– اللّٰه محب وهاب.

۶– اللّٰه خالق.

۷– اللّٰه مرسل.

۸– رسول‌اللّٰه.

۹– یا محمد.

۱۰– سورة طاعم (طعام).

هیرودس برگشتند در حالتی که دربـارهٔی یسـوع و تـعلیم او بـا همدیگر محاجه می‌نمودند. (۲)از این‌رو کاهن والی را ترغیب نمـود که مطلب را تماماً به‌مجلس شیوخ روم بنویسد؛ پس والی چنان کرد. (۳)از این‌رو مجلس شیوخ بر اسرائـیل مـهربانی نمـوده و فـرمانی صادر نمود که هیچ‌کس نباید یسوع ناصری، پیغمبر یهود را خدای یا پسرخدای بخواند؛ والّا کشته خواهد شد. (۴)پس این فرمان بر مس نقش شده و در هیکل آویخته شد. (۵)بعد ازآنکه گروه زیادی از آن مجتمع برگشتند، تقریباً پنج‌هزار مرد، غیر از زنان و کودکان[1]، به‌جای ماندند. (۶)آنها نتوانستند مثل دیگـران بـازگردند؛ زیـرا ایشان را سفر خسته کرده بود و هم بجهت اینکه دو روز بی‌نان مانده بودند؛ چون از شدت اشتیاق به‌دیدن یسوع، فراموش کرده بودند تا با خود چـیزی از نـان بـردارنـد و گـیاه سـبز را قـوت خـود می‌ساختند. (۷)چون یسوع این را بدید، او را بـر ایشـان شـفقت گرفت و به فیلُّپِس فرمود: «از کجا برای ایشان نانی بیاوریم که از گرسنگی هلاک نشوند.» (۸)فیلُّپِس در جـواب گـفت: ای آقـا! دویست پارهٔی از زر کفایت نمی‌کند بجهت خریدن یک مقداری از نان که به‌هریک کمی از آن بـرسد. (۹)آن‌وقت انـدریاس گـفت: اینجا پسری است که پنح نان و دو ماهی دارد؛ لیکـن بـرای ایـن جمـعیت چـه مـی‌شود؟ (۱۰)یسـوع فـرمود: «جمـع را بـنشان.» (۱۱)پس نشستند مردم، پنجاه پنجاه و چهل چهل. (۱۲)آن‌وقت یسوع فرمود: «به‌نام خدای[2].» (۱۳)آنگاه نان را گرفته و خدای را خواند؛ پس نان را شکسته، به‌شاگردان داد و شاگردان به‌آن جمـع دادند. (۱۴)بر دو ماهی نیز چنین کرد. (۱۵)پس همه خـوردند و سیر شدند. (۱۶)آن‌وقت یسوع فرمود: «باقی‌مانده را جمع کـنید.»

۱– یو ۶: ۵–۱۳.
۲– باذن اللّه.

(۱۷)شاگردان آن خرده‌ها را جمع نمودند و دوازده سبد را پر کردند. (۱۸)آن‌وقت هرکسی دست خود را بر چشم‌های خود گذاشته و گفت: من بیدارم یا خواب می‌بینم. (۱۹)پس همه‌ی ایشان مدت ساعتی درنگ کردند؛ گویا که دیوانگانند بسبب آن آیت بزرگ. (۲۰)پس بعد از آنکه یسوع شکر کرد خدای را، ایشان را روانه کرد. (۲۱)مگر هفتاد و دو نفر مرد[۱] که نخواستند از او جدا شوند. (۲۲)پس چون یسوع ایمان ایشان را دید، به‌شاگردی اختیارشان فرمود.

فصل نودونهم[۲]

رفتن مسیح(ع) در مغاره‌ی صحرای تیرو و موعظه نمودن هفتاد و دو تن و دوازده تن شاگردان خود را به اینکه محبت غیر

(۱)چون یسوع در مغاره‌ای که در صحرای تیرو[۳] بود در نزدیکی نهر اردن خلوت گزید، آن هفتاد و دو تن و آن دوازده تن را خواند. (۲)پس از آنکه بر سنگی نشست، ایشان را به‌پهلوی خویش نشانید و دهان خویش بگشود و در حالتی که آه می‌کشید فرمود: «هرآینه گناه بزرگی در یهودیه و در اسرائیل دیدیم و آن گناهی است که دل من در سینه‌ام از خوف خدای می‌تپد. (۳)راستی به‌شما می‌گویم که خدای بر کرامت خویش غیور است و اسرائیل را مثل عاشق[۴] دوست می‌دارد. (۴)شما می‌دانید که هرگاه جوانی به زنی گرفتار شد که آن زن او را دوست نمی‌دارد؛ بلکه جوان دیگری را دوست می‌دارد، کینه‌ی او به‌جوش می‌آید و عاشق همسر خود را می‌کشد. (۵)بدرستی‌که من به‌شما می‌گویم اینچنین خدای می‌کند. (۶)زیرا وقتی‌که اسرائیل چیزی را دوست بدارد که بسبب آن خدای را فراموش نماید، آن چیز را خدای[۵] از

۱- لو ۱۰ : ۱. ۲- سورة الغيرة اللّٰه.
۳- عبارت اصل نسخه‌ی ایتالیائی مبهم است و «تیرو» نام موضعی است.
۴- اللّٰه غیور و مجب. ۵- اللّٰه قهار.

میان می‌برد. (۷)چه چیز پیش خدای در زمین از کهانت و هیکل مقدس محبوب‌تر است؟ (۸)مع‌ذلک چون قوم، خدای را در زمان ارمیای پیغمبر فراموش نمودند و به هیکل[۱] تنها که در همه‌ی عالم مانند آن نبود مفاخرت نمودند، خدای غضب خود را به‌جوش آورد بواسطه‌ی بختنصر پادشاه بابل و او و لشکر او را بر آن مدینه‌ی مقدسه مسلط نمود؛ پس آن را و هیکل مقدس را[۲] سوزانید. (۹)حتی چیزهای مقدسه‌ای که پیغمبران از دست زدن به‌آنها می‌لرزیدند زیر پاهای کفار گناهکار پایمال شد[۳]. (۱۰)ابراهیم، اسماعیل[۴] پسر خود را کمی بیشتر از آنچه سزاوار بود محبت ورزید، از این‌رو خدای ابراهیم را امر فرمود که پسر خود را ذبح نماید تا آن محبتِ مشوق به گناه را که در دل او بود بکشد، و آن امری بود که به‌جا آورده بود اگر کارد بریده بود. (۱۱)داوود ابشالوم[۵] را سخت دوست می‌داشت؛ از این‌رو خدای راضی شد که پسر بر پدرش برآشفت و به‌موی خودش آویخته شد و او را یوآب[۶] کشت. (۱۲)چه پربیم است حکم خدای. همانا ابشالوم موی خود را از هر چیز بیشتر دوست داشت، ریسمانی گردید که به‌آن آویخته شد. (۱۳)نزدیک بود که ایوب[۷] پاک[۸] افراط کند در محبت پسران هفتگانه و دختران سه‌گانه‌ی خود؛ پس او را خداوند به‌دست شیطان واگذار نمود و تنها در یک روز پسران و ثروت او را نگرفت؛ بلکه او را نیز به درد سختی گرفتار نمود تا اینکه کرم‌ها مدت هفت سال از تن او بیرون می‌آمدند. (۱۴)پدر ما[۹] یعقوب،

۱- ار ۷: ۴.
۲- ار ۳۹: ۸ و ۵۲: ۱۳.
۳- مرا ۱: ۱۰.
۴- ذکر اسمائل قربان.
۵- ابشالوم: تنها پسر داوود که در زیبائی و داشتن موهائی زیبا در زمان خود مشهور بوده است. (ویراستار)
۶- ۲ صم ۱۸: ۹.
۷- ایوب ۱: ۲ و ۲: ۸.
۸- ذکر ایوب قصص.
۹- یوسف قصص ذکر.

پسرش یوسف را بیشتر از پسران[1] دیگرش دوست داشت؛ از این‌رو قضای خداوند بر فروختن او جاری شد و قرار داد که یعقوب از همان پسران خود فریب داده شود، تا باور کرد که جانور دشتی پسر او را پاره کرده و ده سال در نوحه‌گری به‌سر برد.

فصل صدم[2]

فرمان دادن حضرت مسیح(ع) به روزه گرفتن و سه وقت نماز خواندن و دعا نمودن و توبه نمودن

(۱)ای برادران! سوگند به‌هستی خدای[3] که به‌حقیقت می‌ترسم از اینکه خداوند بر من غضب فرماید. (۲)از این‌رو واجب شد بر شما اینکه در یهودیه و اسرائیل سیر کنید در حالتی‌که مبشر باشید اسباط دوازده‌گانه‌ی اسرائیل را تا فریب از ایشان برداشته شود.» (۳)پس شاگردان ترسان و گریان در جواب گفتند: همانا آنچه را که به‌آن ما را فرمان دهی می‌کنیم. (۴)پس آن‌وقت یسوع فرمود: «باید سه روز نماز کنیم و روزه بگیریم و از حالا به بعد هر شب باید نماز کنیم برای خدای سه بار، وقتی‌که ستاره‌ی اول نمایان شود؛ آنگاه که برای خدای نماز به‌جا می‌آوریم سه بار از او خواهان رحمتیم؛ زیرا خطاکاری اسرائیل بر خطاکاری‌های دیگران سه برابر زیاده می‌شود.» (۵)شاگردان گفتند: چنین است. (۶)پس چون روز سوم به‌پایان رسید، در صبح روز چهارم یسوع همه‌ی شاگردان و رسولان را خواند و فرمود: «کافی است که با من برنابا و یوحنا بمانند. (۷)اما شما بلاد سامره و یهودیه و اسرائیل را تماماً بگردید، در حالتی که مبشر باشید به‌توبه؛ زیرا تیشه بر نزدیکی درخت گذاشته شده است که آن را ببُرد[4]. (۸)بر بیماران دعا کنید؛ زیرا خداوند مرا[5] بر هر مرضی[6] مسلط نموده.» (۹)آن‌وقت

۱- تک ۳۷.
۲- سورة الصلاوة مغرب.
۳- باللّه حی - اللّه قهار.
۴- مت ۳: ۱۰.
۵- اللّه معطی.
۶- مت ۱۰: ۸.

نگارنده گفت: ای معلم! اگر از شاگردان تو سؤال کنند از راهی که به‌آن واجب است اظهار توبه، پس چه جواب گویند؟ (۱۰)یسوع[۱] در جواب فرمود: «اگر مردی کیسه‌ای را گم کند آیا چشم خود را می‌گرداند تا آن را ببیند، یا دست خود را تا آن را برگیرد، یا زبان خود را تا فقط بپرسد؟ نه، هرگز چنین نیست؛ بلکه با تمام تن خود چشم می‌اندازد و هر قوّتی که در خود دارد به‌کار می‌برد تا آن را پیدا کند. (۱۱)آیا این درست است؟» (۱۲)نگارنده در جواب گفت: همانا درست است بتمام درستی.

فصل صدویکم[۲]

در بیان حقیقت توبه

(۱)پس یسوع فرمود:[۳] «همانا توبه، عکس زندگانی پَست است؛ زیرا واجب است که منقلب شود هر حواسی به‌عکس آنچه کرده است، در حالتی‌که مرتکب گناه می‌شد. (۲)پس واجب است افغان در عوض خوشی. (۳)گریه در عوض خنده. (۴)روزه در عوض طغیان. (۵)بیداری شب در عوض خواب. (۶)عمل در عوض بیکاری. (۷)عفت در عوض شهوت. (۸)باید که افسانه‌گوئی به‌نماز و حرص شدید به‌دادن صدقه برگردد.» (۹)آن‌وقت نگارنده گفت: لیکن اگر بپرسند چگونه واجب است که توبه کنیم و چگونه واجب است که گریه کنیم و چگونه واجب است که روزه بگیریم و چگونه واجب است که نشاط کنیم و چگونه واجب است که با عفت بمانیم و چگونه واجب است که نماز کنیم و صدقه بدهیم، چه جواب داده شوند؟ (۱۰)چگونه به‌عقوبت بدنیه خوب قیام کنند در صورتی‌که ندانند چگونه توبه کنند[۴]؟ (۱۱)یسوع در جواب فرمود: «خوب سؤال کردی ای برنابا!

۱– توب بیان.
۲– سورة توب.
۳– توب بیان.
۴– کیف یتوب من لا یعرف التوبه.

می‌خواهم جواب گویم به‌تمام آنها بتفصیل؛ اِنْشاءَاللّه[1]. (۱۲)اما امروز بدرستی‌که من با تو در توبه بر وجه عموم صحبت می‌دارم و آنچه به یکی می‌گویم به همه[2] می‌گویم. (۱۳)پس بدان که توبه‌ی شایسته آن است که پیش از همه چیز آن را محض محبت خدای به‌جا بیاوری والّا بیهوده خواهد بود. (۱۴)همانا من با شما بتمثیل صحبت می‌کنم. (۱۵)هر بَنائی که اساس آن زایل شود خرابه می‌افتد؛ آیا این درست است؟» (۱۶)شاگردان در جواب گفتند: همانا درست است. (۱۷)یسوع در این وقت فرمود: «اساس خلاص ما همانا خداوندی است که[3] بغیر او خلاصی نیست. (۱۸)پس چون انسان گناه کرد، اساس خلاص خود را زیان نمود. (۱۹)از این‌رو واجب است ابتدا به‌اساس بپردازد. (۲۰)به من بگوئید، هرگاه شما از بندگانتان آزرده شدید و دانستید که ایشان غمگین نشده‌اند از اینکه شما را به‌خشم آورده‌اند؛ بلکه بواسطه‌ی اینکه از مزد خود کاسته‌اند غمگین هستند، آیا از ایشان می‌گذرید؟ (۲۱)نه البته. (۲۲)بدرستی‌که همانا خدای با آنانکه توبه می‌کنند برای اینکه بهشت را از دست داده‌اند چنین می‌کند. (۲۳)همانا شیطان که دشمن هر صلاح است، سخت پشیمان است؛ اما بواسطه‌ی اینکه بهشت را زیان و دوزخ را سود نموده؟ (۲۴)مع‌ذلک هرگز نیابد رحمت را. (۲۵)پس آیا می‌دانید برای چه؟ (۲۶)برای اینکه محبت خدای را ندارد؛ بلکه آفریدگار خود را دشمن می‌دارد.

فصل صدودوم[4]

(۱)راستی به‌شما می‌گویم که هر حیوانی سرشته شده بر حزن — هم در بیان توبه

۱- ان شاءالله.
۲- مر ۱۳ : ۳۷.
۳- الله سلام.
۴- سورة الالم فی توب.

است بجهت نیافتن آنچه از خواهش‌هایش خواهد. (۲)از این‌رو واجب است بر خطاکاری که براستی پشیمان است، اینکه رغبت تمام داشته باشد در اینکه از خود قصاص کند برای جبران آنچه که به جا آورده در حالتی که نافرمانی نموده پروردگار خود را. (۳)به گونه‌ای که وقتی نماز می‌خواند جرأت نکند که امید بهشت کند از خدای، یا اینکه بخواهد تا او را از دوزخ آزاد کند. (۴)بلکه مضطرب‌الفکر به‌سجده برود برای خدای و در نماز خود بگوید: یارب! نظر کن به‌حال گناهکاری که تو را بدون هیچ سببی به‌خشم آورده، در وقتی‌که واجب بود بر او که تو را خدمت کند. (۵)از این‌رو اکنون از تو می‌خواهد که تو به‌دست خود او را قصاص کنی برآنچه کرده است، نه به‌دست دشمنت شیطان. (۶)تا اینکه فجّار، مخلوقات تو را شماتت نکنند. (۷)ادب کن و قصاص بفرما چنانکه می‌خواهی ای پروردگار! زیرا تو مرا عذاب نمی‌کنی چنانکه این گنهکار مستحق است. (۸)پس چون گنهکار به‌این شیوه روان شود، می‌یابد که رحمت[1] خدای زیادتی کند بر نسبت عدلی که آن را طالب است. (۹)حقا که خنده‌ی گنهکار سخت بی‌حرمتی است، تا جائی‌که بر این جهان صدق می‌کند آنچه که پدر ما داوود فرموده که: این جهان وادی[2] اشک‌هاست. (۱۰)پادشاهی بود که یکی از بندگان خود را فرزند خوانده‌ی خویش گرفت واو را بر همه‌ی دارائی خود متصرف قرار داده بود. (۱۱)اتفاقاً بواسطه‌ی بدگوئی مکّار خبیثی این بدبخت به‌غضب پادشاه گرفتار شد. (۱۲)پس به او بدبختی بزرگی رخ داد، نه تنها به‌دارائیش؛ بلکه ذلیل گشته و باز گرفته شد از او آنچه هر روز از دسترنج خود سود می‌برد. (۱۳)آیا گمان می‌کنید که مثل این مرد هیچ‌گاه بخندد؟» (۱۴)پس شاگردان

۱- اللّه الرحمن.
۲- مز ۸۴: ۶.

در جواب گفتند: نه البته، زیرا هرگاه پادشاه از خنده‌ی او آگاه می‌شد هرآینه فرمان به‌کشتن او می‌داد چون می‌دید که او بر خشم می‌خندد. (۱۵)لیکن ارجح آن است که شب و روز بگرید. (۱۶)آنگاه یسوع[۱] گریه‌کنان فرمود: «وای بر جهان؛ زیرا زود باشد که بر او عذاب ابدی نازل شود. (۱۷)چه بدبختی ای جنس بشری! (۱۸)زیرا تو را خدای به‌فرزندی برگزید و بهشت را به تو بخشید. (۱۹)لکن تو ای بدبخت! افتادی زیر غضب خدای به‌عمل شیطان و از بهشت رانده شدی و حکم شد بر تو به ماندن در جهانِ ناپاک، جائی‌که هر چیزی را بزحمت به‌دست می‌آوری و هرکار نیکوی تو برباد می‌شود به ارتکاب گناهان پشت سر هم. (۲۰)همانا که جهان می‌خندد و آنچه از آن بدتر است، این است که آن کس که گناه‌کارتر است بیشتر از دیگران می‌خندد. (۲۱)پس زود باشد که بشود آنچه گفتید، که خدای حکم می‌فرماید به‌مرگ ابدی بر خطاکاری که می‌خندد برگناهانش و بر آنها نمی‌گرید.

فصل صدوسوم[۲]

در وجوب گریه‌ی گناهکار

(۱)همانا گریه‌ی خطاکار واجب است که باشد مثل گریه‌ی پدری بر پسری که مُشرِف به‌موت باشد. (۲)چه بزرگ است دیوانگی انسانی‌که گریه می‌کند بر تنی که از او نفس جدا شده، و بر نفسی‌که از او رحمت خدای بسبب گناه جدا شده نمی‌گرید. (۳)به‌من بگوئید که هرگاه ناخدائی که تندباد کشتی او را درهم شکسته و او بتواند با گریه‌ی تمام آنچه راکه زیان کرده بازآرد چه می‌کند؟ (۴)یقیناً او گریه می‌کند بسختی. (۵)لکن به‌شما براستی می‌گویم که انسان خطا می‌کند در گریه بر هر چیز، مگر بر گناه خود فقط.

۱– تجب (نجیب؟) عظیم.

۲– سورة بک فی توب!

(۶)زیرا هر رنجی که به‌انسان می‌رسد –و همانا از خدای به او می‌رسد– برای خلاصی اوست که واجب است بر او تا خوشحال شود بسبب آن. (۷)لکن گناه همانا که از شیطان برای لعنت انسان می‌آید و انسان برآن محزون نمی‌شود. (۸)حقاً‌که شما می‌توانید اینجا درک کنید که انسان طلب می‌نماید زیان را نه سود را.» (۹)برتولما گفت: ای بزرگوار! چه باید بکند آن کس که نمی‌تواند گریه کند، چونکه دل او با گریه بیگانه است. (۱۰)یسوع در جواب فرمود: «نه هر که اشک می‌ریزد گریه کننده است، ای برتولما! (۱۱)سوگند به‌هستی خدای[1] قومی هستند که از دیدگان ایشان هیچ‌گاه اشکی سرازیر نشده و خود بیشتر از هزار کس از آنانکه اشک می‌ریزند گریسته‌اند. (۱۲)همانا گریستن گنهکار همان سوختن خواهش جهانی اوست به‌آتش تأسف. (۱۳)آنگونه که نور آفتاب پاک می‌کند از تعفن آنچه را در بالا نهاده شده، همچنین این سوزش پاک می‌کند نفس را از گناه. (۱۴)پس هرگاه خداوند بخشیده[2] بود به توبه‌کننده‌ی صادق اشک‌هائی به‌اندازه‌ی آنچه در دریا آب است، هرآینه آرزو می‌کرد بسیار و بیشتر از آن را. (۱۵)این آرزو فانی می‌سازد آن قطره‌ی کوچکی را که دوست می‌دارد آن را بریزد، چنانکه تون افروخته فانی می‌سازد قطره‌ی آب را. (۱۶)اما آنان که بآسانی گریه را سرازیر می‌کنند، مانند اسبی هستند که هر قدر بار آن سبک باشد همان قدر زیاد می‌شود سرعت دویدنش.

فصل صدو چهارم[3]

در اینکه بعضی گریه می‌کنند، ولی از شهوات خود دست بر نمی‌دارند

(۱)همانا گروهی هستند که میان خواهش داخلی و اشک‌های خارجی جمع می‌کنند. (۲)لکن آنکه بر این روش است

۱– باللّه حی.
۲– اللّه وهاب.
۳– سورة الحرم فی البک.

مثل ارمیا[۱] می‌باشد. (۳)پس در گریه، خدای وزن می‌کند اندوه را بیشتر از آنچه وزن کند اشک‌ها را.» (۴)آنگاه یوحنا عرض کرد: ای معلم! چگونه زیان می‌رسد به‌انسان در گریستن بر غیر گـناه. (۵)یسوع در جواب فرمود: «هرگاه هیرودس به‌تو ردائی بدهد که آن را برای او نگاه‌داری و او آن را بعداً از تو بگیرد، آیا تو را باعث بر گریه خواهد بود؟» (۶)یوحنا گفت: نه. (۷)پس یسوع فـرمود: «در این صورت باعث انسان بر گریه کمتر از این خـواهـد بـود، هرگاه چیزی را زیان کند یا آنچه را که می‌خواهد از دستش برود؛ زیرا هر چیزی از دست خدای[۲] می‌آید. (۸)در این‌صـورت مگـر خدای را قدرت نیست بر تصرف نمودن به‌چیزهای خود[۳] بحسب اراده‌ی خودش، ای کُند هوش! (۹)اما تو که هـیچ چـیز از خـود نداری بجز گناه، تنها واجب است که بر آن گریه کنی نـه بـر چـیز دیگری.» (۱۰)متی گفت: ای معلم! همانا تو پیش روی تمام یهودیه اعتراف کردی که خدای را شـباهتی بـه انسـان نـیست و اکـنون فرمودی که به انسان می‌رسد همه چیز از دست خدای. (۱۱)پس هرگاه که خدای را دو دست باشد، در این‌صـورت او را شـباهتی بیشتر خواهد بود با انسان. (۱۲)یسوع در جواب فرمود: «همـانا ای متی! تو در گمراهی آشکاری هستی. هرآیـنه بسـیاری گـمراه شدند؛ چون معنی سخن را نـفهمیدند. (۱۳)زیـرا واجب است بـر انسان که ظاهر سخن را ملاحظه نکند؛ بلکه معنی آن را مـلاحظه کند؛ زیرا کلام بشری بمثابه‌ی ترجمانی است میان ما و میان خدای. (۱۴)مگر نمی‌دانی که چون خدای خواست با پدران ما سخن گوید بر کوه سینا، پدران ما فریاد برآوردند: ای موسی! تو با مـا سـخن

۱- مرا ۱: ۱۲ الخ. ۲- کل من عندالله.
۳- الله سبحان -الله مالک- کل من عندالله.

بگو و خدای با ما سخن نگوید تا نمیریم[1]. چه فرمود خدای[2] بر زبان اشعیای[3] پیغمبر؟ مگر این نیست که فرمود: همانطور که آسمان‌ها از زمین دور شده‌اند همچنین راه‌های خدای از راه‌های مردم و افکار خدای از افکار مردم دور است.

فصل صدوپنجم[4]

در اینکه خداوند عالم را کسی به هیچ گونه قیاسی درک نمی‌تواند کرد و بیان حقیقت نفس و حس و جسد

(۱)بدانید که خدای را درک نمی‌کند هیچ قیاسی به هیچ اندازه؛ همانا من از وصف نمودن او می‌لرزم. (۲)لکن واجب است برای شما قضیه‌ای را ذکر کنم. (۳)پس به‌شما می‌گویم، بدرستی‌که تعداد آسمان‌ها نُه آسمان است و بعضی از آنها از بعضی دورند؛ چنانکه آسمان اول از زمین در حدود سفر پانصد ساله[5] دور است. (۴)بنابراین زمین از بالاترین آسمان‌ها به‌اندازه‌ی راه چهار هزار و پانصد ساله دور است. (۵)پس به‌شما می‌گویم که این زمین نسبت به‌آسمان نخستین، مثل سر سوزن است. (۶)همچنین آسمان اول نسبت به‌دوم مثل یک نقطه است و بر این منوال همه‌ی آسمان‌ها پست‌ترند هر یک نسبت به آسمان نزدیک‌تر به‌خود. (۷)لکن تمام حجم زمین با حجم همه‌ی آسمان‌ها در مقایسه با بهشت مثل یک دانه‌ی ریگ است. (۸)آیا نیست این بزرگی از آن چیزهائی که اندازه‌اش نتوان نمود؟» (۹)پس شاگردان در جواب گفتند: آری، آری. (۱۰)آن‌وقت یسوع فرمود: «سوگند به‌هستی[6] خداوندی که نفس من در حضورش می‌ایستد، تمام هستی پیش خدای همانا کوچک‌تر است از دانه‌ی[7] ریگی. (۱۱)خداوند بزرگ‌تر است از

۱- خر ۲۰: ۱۹.
۲- اللّٰه سبحان.
۳- اش ۵۵: ۹.
۴- سورة العظمة اللّٰه.
۵- قول به‌اینکه هر آسمان از آسمان دیگر پانصد سال دور است در. تلمود موجود است. (مترجم)
۶- اللّٰه حی.
۷- اللّٰه اکبر.

آن به‌اندازه‌ی آنچه لازم است از دانه‌های ریگ بـرای پـر کـردن آسمان‌ها و بهشت، بلکه بیشتر. (۱۲) پس اکنون نظر کنید چه نسبتی است میان خدای و انسانی که جز مشتِ کوچکی از گِلِ ایستاده بر زمین نیست. (۱۳)اکنون هشیار شوید که معنی را بگیرید نه مجرد سخن را، اگر می‌خواهید که حیات ابدی بیابید.» (۱۴)شاگردان در جواب گفتند: همانا تنها خدای می‌تواند خود را بشناسد و همانا او براستی همانست‌که اشعیای[1] پیغمبر فرمود که: او از حواس بشری پوشیده است. (۱۵)یسوع در جواب فرمود: «همانا که ایـن حـق است؛ از این‌رو چون ما در بهشت شدیم، خدای را آنگونه خواهیم شناخت که در اینجا ما دریا را از یک قطره‌ی آب شور می‌شناسیم. (۱۶)همانا به‌سخن خویش باز گشته و می‌گویم بدرستی‌که واجب است انسان فقط بر گناه بگرید؛ زیرا انسان با گناه آفریدگار خود را[2] ترک می‌کند. (۱۷)لکن چگونه گریه می‌کند کسی‌که در مجالس طرب و ولیمه‌ها حاضر می‌شود؟ (۱۸)پس بر شماست که مجـالس طرب را به‌روزه گرفتن تبدیل کنید، اگر دوست داشته باشید که شما را بر حواستان تسلط باشد؛ زیرا تسلط خدای ما اینچنین است.» (۱۹)پس تدی گفت: در این صورت خدای را حواسی خواهد بود که ممکن است بر آن مسلط شدن؟ (۲۰)یسوع در جواب فـرمود: «آیا دوباره برمی‌گردید بر این اعتقاد که خدای را ایـن است، یـا خدای چنین و چنان است[3]؟ به‌من بگوئید آیا انسـان را حـواسی هست؟» (۲۱)شاگردان در جواب گفتند: آری. (۲۲)پس یسوع در جواب فرمود: «آیا ممکن است که در انسان حـیات پـیدا شـود و حواسی در او کار نکند؟» (۲۳)شاگردان در جـواب گـفتند: نـه. (۲۴)یسـوع فـرمود: «همـانا شما خـود را فـریب مـی‌دهید؛ پس

۱- اش ۴۵: ۱۵.
۲- اللّٰه خالق.
۳- اصل ایتالیائی مبهم است.

کجاست حواس کسی‌که کور یا کر یا لال یا ناقص‌العضوست و یا وقتی که بی‌هوش باشد.» (۲۵) پس شاگردان متحیر شدند. (۲۶) اما یسوع فرمود: «انسان از سه چیز تألیف می‌شود، یعنی نفس و حس و جسد که هریکی از آنها مستقلند به ذات. (۲۷) هرآینه خدای ما نفس و جسد را آنگونه که شنیدید آفریده[1]. (۲۸) لیکن تاکنون شما نشنیده‌اید که چگونه حس را آفریده. (۲۹) از این‌رو به شما همه چیز را فردا -إن‌شاءاللّه- می‌گویم.» (۳۰) چون یسوع این بفرمود، خدای را شکر کرد و برای رهائی قوم ما دعا نمود و هریک از ما آمین می‌گفت.

فصل صدوششم[2]

در بیان ارتباط نفس و حس

(۱) چون یسوع از نماز صبح فارغ شد، زیر درخت خرمائی نشست و شاگردان در آنجا نزدیک او آمدند. (۲) آن‌وقت یسوع فرمود: «سوگند به‌هستی خدائی که[3] نفس من در حضور او می‌ایستد، همانا بسیاری درباره‌ی زندگانی ما فریب خورده‌اند. (۳) زیرا نفس و حس باهم مرتبط هستند به ارتباط محکمی؛ تا جائی‌که اکثر مردم ثابت می‌کنند که نفس و حس همانا که یک چیزند و در عمل میان آنها فرق می‌گذارند نه به‌جوهر و آن را نفس‌حس کننده و نباتی و عقلی می‌نامند[4]. (۴) لیکن به‌شما براستی می‌گویم که نفس همانا چیز زنده‌ی فکرکننده است. (۵) چه بسیار سخت است نادانی و غفلت ایشان! پس کجا می‌یابند نفس عقلیه را بدون حیات؟ (۶) هرگز نخواهند یافت آن را بدون حیات. (۷) لیکن آسان است وجود زندگی بدون حس؛ چنانکه دیده می‌شود در

۱- اللّه خالق.
۲- سورة النفس.
۳- باللّه حی.
۴- به قسمی از فلسفه‌ی ارسطاطالیس اشارت دارد که در قرون وسطی شایع بوده.

کسی که در بیهوشی افتاده باشد، وقتی که از او حس مفارقت نماید.» (۸)تدی گفت: ای معلم! هرگاه حس از زندگی مفارقت نماید، پس انسان را حیاتی نخواهد بود. (۹)یسوع در جواب فرمود: «این درست نیست؛ زیرا انسان وقتی حیات را فاقد می‌شود که نفس از او مفارقت کند؛ چون نفس به‌جسد برنمی‌گردد، مگر به‌معجزه[1]. (۱۰)لیکن حس بواسطه‌ی خوفی که او را عارض شود یا بسبب اندوه سختی که عارض نفس گردد از بین می‌رود. (۱۱)زیرا خدای حس را برای لذت آفریده[2] و آن زندگی نمی‌کند مگر به لذت؛ آنچنانکه جسد به‌طعام و نفس به‌علم و محبت زندگی می‌کند. (۱۲)پس حس بسبب خشمی که بخاطر بی‌نصیب شدن از لذات بهشت در هنگام گناه بر آن عارض شده، با نفس مخالفت دارد. (۱۳)پس کسی که نمی‌خواهد پرورش آن را به لذت جسدیه واجب است، وجوب شدیدتر و مؤکدتر، که آن را به‌لذت روحانی پرورش کند. (۱۴)آیا می‌فهمید؟ (۱۵)به‌شما راست می‌گویم که همانا چون خدای حس را آفرید حکم فرمود بر او به‌دوزخ و برف و یخ که تاب آنها آورده نمی‌شود. (۱۶)زیرا او گفت که همانا خودش خداست. (۱۷)لیکن چون او را از تغذیه محروم فرمود و طعام وی را از وی گرفت، اقرار نمود که او آفریده‌ی خدای و ساخته‌ی اوست. (۱۸)اکنون به‌من بگوئید که حس در بدکاران چگونه عمل می‌کند؟ (۱۹)راستی که همانا آن برای ایشان بمنزله‌ی خداست؛ زیرا ایشان پیروی حس نموده، از عقل و از شریعت خدای اعراض می‌نمایند. (۲۰)پس مکروه می‌شوند و کار نیکو نمی‌کنند.

۱- خلق اللّٰه النفس.

۲- اللّٰه خالق.

فصل صدوهفتم[1]

در بیان روزه گرفتن

(۱)همچنین اول چیزی که بعد از اندوه بر گناه صورت می‌بندد، روزه است. (۲)زیرا کسی‌که می‌بیند نوعی از طعام او را بیمار نمود تا جائی‌که او را به‌مرگ رسانید همین‌که اراده نمود برخوردن آن، از آن اعراض می‌نماید تا دیگر بیمار نشود. (۳)پس بر گناهکار واجب است که چنین بکند، (۴)هر وقتی‌که دید لذت وامی‌دارد او را که به‌خدای، آفریدگار[2] خود، گناه کند بسبب پیروی نمودن حس در خوشی‌های جهان؛ پس باید محزون شود که چنین کاری کرده‌است. (۵)زیرا این پیروی او را از خدای[3] در حیاتش محروم می‌دارد و او را مرگ دوزخی جاوید عطا می‌کند. (۶)لیکن انسان تا وقتی‌که زنده است و محتاج به‌تناول این لذایذ جهان است، واجب است اینجا بر او روزه داشتن. (۷)پس در این صورت باید در صدد میراندن حس برآید و اینکه خدای را[4] بزرگ خود بشناسد. (۸)هر وقتی‌که ببیند که حس دشمن می‌دارد روزه گرفتن را، پس در برابر خود حال دوزخ را بدارد، آنجائی‌که مطلقاً هیچ لذتی نیست؛ بلکه افتادن در اندوه بی‌نهایت است. (۹)در برابر خود خوشحالی‌های بهشتِ بزرگ را بگذارد، آنجائی‌که یک حبّه از لذت‌های بهشت بزرگ‌تر است از لذت‌های همه‌ی جهان. (۱۰)پس به‌این آسان می‌شود آرامشش. (۱۱)زیرا قناعت نمودن به‌کم برای به دست آوردن بسیار، همانا بهتر است از رها نمودن عنان در بهره‌وری از هر چیز و اقامت در عذاب. (۱۲)بر شما باد که یاد کنید توانگر صاحب[5] ولیمه‌ها را تا نیکو روزه بگیرید. (۱۳)زیرا

۱- سورة الصوم.
۲- اللّٰه خالق.
۳- اللّٰه حی.
۴- اللّٰه سلطان.
۵- به مثل توانگر و لعازر اشارت می‌کند چنانکه گذشت در فصل ۲۴ همین انجیل. (مترجم)

هر کس خواست در زمین هر روز به‌نعمت باشد، محروم است تا ابد از یک‌قطره آب؛ ولی وقتی‌که چون لعازر قناعت به‌پاره‌ای نان نمود در زمین، تا ابد در میان لذت‌های بهشت زندگانی خواهد کرد. (۱۴)لیکن باید که توبه کننده بیدار باشد. (۱۵)زیرا شیطان می‌خواهد هر کار نیکو را باطل کند و خصوصاً عمل توبه کننده را بیشتر از غیر آن. (۱۶)چون توبه کننده نافرمانی او نموده و برگشته و دشمن سرسخت او شده بعد از آنکه بنده‌ی امین او بوده است. (۱۷)پس از این‌رو شیطان می‌خواهد که او را وادارد بر روزه نگرفتن در حالی از احوال به‌شبهه‌ی مرض؛ پس هرگاه این کارگر نشد وامی‌دارد او را بر زیاد روزه گرفتن تا او را بیماری عارض شود و بعد از آن زندگانی کند در نعمت. (۱۸)چون در این باره هم به‌مقصود نرسید، می‌خواهد که وادارد او را بر اینکه حصر کند روزه گرفتن او را بر ترک طعام جسدی تا اینکه مانند او شود که چیزی نخورد؛ ولی گناه بورزد علی الدوام. (۱۹)به‌هستی خداوند[1] سوگند که همانا مبغوض است مرد، اگر جسد را از طعام محروم بدارد و نفس را از تکبر پر نماید؛ و حال آنکه حقیر شمارد کسانی را که روزه نمی‌گیرند و خود را از ایشان برتر بداند. (۲۰)به‌من بگوئید آیا بیمار بر پرهیزی که آن را بر او طبیب واجب نموده مفاخرت می‌کند و کسانی را که بر پرهیزانه اکتفا نمی‌کنند دیوانگان می‌خواند؟ (۲۱)نه البته. (۲۲)بلکه محزون می‌شود بجهت آن مرض که بسبب آن مضطر شده که اقتصار بر پرهیزانه کند. (۲۳)همانا من به‌شما می‌گویم که شایسته نیست که توبه کننده به‌روزه گرفتنش مفاخرت کند و کسانی را که روزه نمی‌گیرند حقیر شمارد. (۲۴)بلکه واجب است که محزون شود بر گناهی‌که بواسطه‌ی آن روزه

۱– باللّه حی.

می‌گیرد. (۲۵)شایسته نیست بر توبه کننده که طعام خوشگوار تناول کند؛ بلکه باید اکتفا نماید بر طعام ناگوار. (۲۶)مگر انسان طعام خوشگوار را به سگی که با دندان آدمی را می‌گیرد و به اسبی که لگد می‌زند می‌دهد؟ (۲۷)نه البته، بلکه امر بعکس است. (۲۸)در این باید کفایت باشد شما را درباره‌ی روزه گرفتن.

فصل صدوهشتم[1]

در شب بیداری و خواب

(۱)اکنون گوش بدارید به‌آنچه که به‌شما خواهم گفت درباره‌ی بیداری شب. (۲)خواب بر دو قسم است؛ خواب جسد و خواب نفس. شایسته است شما را که در بیداری شب حذر کنید از اینکه نفس بخوابد[2] و جسد بیدار بماند. (۳)همانا این سخت خطای آشکار است. (۴)مَثَل شما در این باره چنان است که وقتی شخصی در راهی می‌رفت، به‌سنگی برخورد؛ سپس برای اینکه اجتناب کند از اینکه پای او از آن آزار بیابد با سر خویش آن را بزد. (۵)پس چون است حال مردی چنین؟» (۶)شاگردان در جواب گفتند: همانا او بدبخت است؛ زیرا چنین مردی گرفتار دیوانگی است. (۷)آنگاه یسوع فرمود: «جواب نیکو دادید و همانا به‌شما می‌گویم کسی‌که به‌جسد بیدار باشد و به‌نفس بخوابد، هرآینه مبتلا به‌دیوانگی است. (۸)همانطور که بیماری روحی از مرض جسدی خطرناک‌تر است، پس بدبختی آن صعب‌تر و سخت‌تر است. (۹)پس آیا شخص بدبختی مانند این شخص مفاخرت می‌کند بعد از خواب نمودن جسدش، که آن پای زندگی است در حینی‌که بدبختی خود را نمی‌بیند، در اینکه او می‌خوابد به نفس که سر

۱– سورة النوم.

۲– لزم علی من یعبدالله تعالی بالبدن و ینوم ان لاینوم روحه مع البدن (منه).

زندگانی است؟ (۱۰)بدرستی‌که خواب نفس همانا که فـرامـوش[۱] نمودن خدای و کیفر سخت اوست. (۱۱)نفسی که بیدار مـی‌باشد، همانا آن نفسی است که خدای را در هر چیز و در هر جائی می‌بیند و بزرگواری او را در هر چیز و بر هر چیز و بالای هر چیز شکـر می‌گزارد؛ در حالتی که داناست که همیشه و در هر دقیقه نـعمت و رحمت از خدای[۲] فرا می‌گیرد. (۱۲)پس از اینجاست که همیشه در گوش وی از ترس بزرگیش صدا می‌کند آن قول شاهانه که: بیائید ای مخلوقات از برای جزا؛ زیرا خدای شما مـی‌خواهـد شما را جـزا بدهد. (۱۳)پس بدرستی‌که علی‌الدوام در خدمت خدای می‌ماند. (۱۴)به‌من بگوئید آیا ترجیح می‌دهید که با نور ستاره ببینید یا با نور آفتاب؟» (۱۵)اندریاس در جواب گفت: با نور آفتاب؛ چون با نور ستاره نمی‌توانیم کوه‌های نزدیک خود را بـبینیم؛ ولی بـا نـور آفتاب کوچک‌ترین دانه‌های ریگ را هم می‌بینیم. (۱۶)از این‌رو بر نور ستاره بترس راه می‌رویم؛ لکن به نور آفتاب با اطمینان راه می‌رویم.

فصل صدونهم[۳]

در حـــقیقت شب بـیداری و بـه یـاد خدای بودن

(۱)یسوع فرمود: «همانا به‌شما می‌گویم که چـنین شـایسته است شما را که به‌نفس بیدار بمانید و به‌آفتاب عدل خدای بنگرید و به‌بیداری جسد مفاخرت نکنید. (۲)همانا واجب است اجتناب از خواب جسدی به‌اندازه‌ی توانائی، و منع آن البته محال است؛ زیرا حس و جسد به‌طعام و عقل به‌مشاغل سـنگین مـی‌شوند. (۳)از این‌رو واجب است برکسی که می‌خواهد کـم بخـوابـد، از کـثرت مشـاغل و کـثرت طـعام اجـتناب نمـاید. (۴)سـوگند بـه‌هستی[۴]

۱- اللّٰه حکیم.
۲- اللّٰه هدی و الرحمن.
۳- سورة الغافلون.
۴- باللّٰه حی.

خداوندی که نفس من در حضور او می‌ایستد که کمی خـواب در هر شب جایز است و جایز نیست هرگز غفلت[۱] از خدای و کـیفر ترسناک[۲] او و خواب نفس نیست مگر همین غفلت.» (۵)آن‌وقت نگارنده گفت: ای معلم! چگونه ممکن می‌شود که علی‌الدوام خدای را یاد کنیم؟ (۶)همانا برای ما می‌نماید که این محـال است. (۷)پس یسوع آهی کشیده فرمود: «همانا این بزرگ‌ترین بدبختی است که انسان متحمل آن می‌شود ای برنابا! زیرا در زمین انسان نمی‌تواند که خدای آفریدگار[۳] خود را علی‌الدوام یاد کند. (۸)مگر پاکان که ایشان علی‌الدوام یاد خدای می‌کنند؛ زیرا در ایشان نـور نـعمت[۴] خداست تا جائی‌که نمی‌توانند خدای را فراموش کـنند. (۹)لیکـن به‌من بگوئید آیا دیده‌اید کسانی را که مشغول تراشیدن سنگ‌های استخراج شده‌اند و خود چگونه عادت کرده‌اند که بتراشند و با هم سخن گویند و حال آنکه آنان در طول مدت با افـزار آهـنین بـر سنگ می‌زنند، بدون ایـنکه نگـاه بـه‌آن کـنند و بـا ایـن وجـود بـــه‌دست‌های خـــودشان صـــدمه نمـــی‌رسانند؟ (۱۰)پس در این‌صورت شما نیز چنان کنید. (۱۱)راغب شوید در ایـنکه پـاک باشید، هرگاه می‌خواهید که بر بدبختی غفلت غلبه‌ی کـامل پـیدا کنید. (۱۲)پـرواضـح است کـه قـطره‌های آب بـه‌تکرار وقـوع، سخت‌ترین سنگ‌ها را در زمان طویل می‌شکافد. (۱۳)پس آیـا می‌دانید چـرا بـر ایـن بـدبختی غـلبه نکـرده‌ایـد؟ (۱۴)زیـرا شما درنیافته‌اید که همانا آن گناه است. (۱۵)از این‌رو به‌شما می‌گویم که ای انسان! این خطاست که تو را امیری بخششی بفرماید، پس از آن چشم بـپوشی و پشت بـر او کـنی. (۱۶)ایـنچنین خـطا مـی‌کنند

۱- لایجوزان یغفل اللّٰه والقیمة روح نوم (روح بلانوم) (منه).
۲- اللّٰه حکیم. ۳- اللّٰه خالق.
۴- اللّٰه هدی.

کسانی‌که از خدای غافل می‌شوند. (۱۷)زیرا به‌انسان در هر دقیقه بخشش‌ها و نعمت‌های بسیار از خدای می‌رسد[۱].

فصل صدودهم[۲]

در به‌جا آوردن حمد خدای تعالی و بیان حقیقت روزه و شب بیداری و تلازم این دو و اینکه روزه و شب بیداری به حسب اشخاص تفاوت می‌کند

(۱)همانا به‌من بگوئید، مگر خداوند در هر لحظه شما را نعمت[۳] نمی‌دهد؟ (۲)بلی حقا که دائماً جود می‌کند بر شما به‌نفسی‌که به‌آن زندگانی می‌کنید. (۳)براستی شما را می‌گویم که واجب است بر دل شما که هر وقتی‌که جسد شما نَفَس می‌کشد بگوئید الحمدللّه[۴].» (۴)آنگاه یوحنا گفت: همانا آنچه می‌گوئی هرآینه آن همه حق‌است ای معلم! پس تعلیم کن به‌ما راه رسیدن به این حال با سعادت را. (۵)یسوع در جواب فرمود: «راستی به‌تو می‌گویم که رسیدن به‌این حال برای هیچ‌کس مقدر نشده به قوای بشریه[۵]؛ بلکه به رحمت خداوند[۶] پروردگار ما. (۶)پرواضح است که انسان باید چیز خوب را[۷] بخواهد تا خدای به او ببخشد. (۷)به من بگوئید در وقتی‌که بر سفره هستید مگر تناول می‌کنید خوراک‌هائی را که از نظر کردن به‌آنها متأذی می‌شوید؟ (۸)نه البته. (۹)همچنان به‌شما می‌گویم که شما هرگز نمی‌رسید به‌آنچه که نمی‌خواهید آن را. (۱۰)همانا خدای قادر است[۸] که هرگاه شما بخواهید طهارت را، شما را در کمتر از چشم برهم‌زدنی طاهر سازد. (۱۱)لیکن خدای ما می‌خواهد که ما منتظر باشیم و طلب کنیم، تا انسان درک کند بخشش و بخشاینده را. (۱۲)آیا دیده‌اید کسانی‌را که مشق تیراندازی می‌کنند به‌نشانه؟

۱– اللّٰه وهاب و رحمن. ۲– سورة الولایه.

۳– اللّٰه وهاب.

۴– کلما یتنفس لزم علی القلب ان یشکراللّٰه تعالی (منه).

۵– ان ترید ان یجعل اللّٰه لک خیراً لزم علیک ان یتمع لخیراً (تطمع الخیر؟) (منه).

۶– اللّٰه سلطان و معطی. ۷– اللّٰه رحمن.

۸– اللّٰه قدیم.

(۱۳)همانا ایشان چندین بار بیهوده تیر بیندازند. (۱۴)ایشان نمی‌خواهند که بیهوده تیر بیندازند؛ لکن علی‌الدوام امید دارند که به‌نشان بزنند. (۱۵)پس شما هم ای کسانی‌که همیشه می‌خواهید به‌یاد خدای[1] باشید! اینچنین کنید. (۱۶)هرگاه غافل شدید گریه کنید. (۱۷)زیرا خدای به‌شما نعمت خواهد بخشید تا برسید به‌تمام آنچه که گفتم. (۱۸)همانا روزه و شب بیداری روحانی متلازم‌اند؛ تا جائی‌که هرگاه کسی شب بیداری را باطل سازد روزه باطل می‌شود بی‌درنگ. (۱۹)زیرا انسان به‌ارتکاب گناه روزه‌ی نفس را باطل می‌کند و از خدای غافل می‌شود. (۲۰)همچنین شب بیداری و روزه داری از حیث نفس لازمند همیشه از برای ما و از برای سایر مردم. (۲۱)زیرا روا نیست هیچ‌کس را که گناه نماید[2]. (۲۲)پس از من باور کنید که روزه‌ی جسد و شب بیداری آن در هر وقت و برای هرکس ممکن نیست. (۲۳)زیرا پیدا می‌شوند بیماران و پیران و آبستن‌ها و گروهی که مجبورند به پرهیزانه خوردن و کودکان و غیر اینان از خداوندان بنیه‌ی ضعیف. (۲۴)همانطور که هرکسی بحسب اندازه‌ی خاص خود جامه در بر می‌کند، همچنین واجب است بر او که به اندازه‌ی خود روزه‌اش را اختیار کند. (۲۵)زیرا همانطور که جامه‌های کودک برای مرد سی‌ساله صلاحیت ندارد، همچنین روزه‌ی یکی و شب بیداریش برای دیگری صلاحیت ندارد.

فصل صدویازدهم[3]

در اندازه‌ی شب بیداری و اینکه باید گریه و صوم و سَهَر همه از روی حقیقت باشد

(۱)لیکن حذر کنید از شیطان که تمام قوای خود را متوجه

۱- هدی‌اللّه.

۲- لا یجز ان یعمل الحرم (الحرام) لواحد (منه).

۳- سورة الزمان.

سازد به‌اینکه در اثنای شب بیدار باشید و بعد از آن بخوابید؛ در حالی که واجب است بر شما که به‌وصیت خدای نماز بخوانید و به‌سخن خدای گوش دهید. (۲) به‌من بگوئید که آیا راضی می‌شوید یکی از دوستان شما خودش گوشت بخورد و به‌شما استخوانش را بدهد؟» (۳) پطرس در جواب گفت: نه ای معلم! زیرا چنین کسی شایسته نیست که دوست نامیده شود؛ بلکه ریشخند کننده است. (۴) پس یسوع آهی کشیده، فرمود: «همانا سخن براستی گفتی ای پطرس! اگر کسی شب بیداری به‌جسد نماید، بیشتر از آنچه لازم است، اما در وقتی‌که واجب است بر او نماز بخواند یا به سخن خدای گوش دهد، در خواب است و به چرت‌زدن سر سنگین است؛ پس چنین شخص بدبختی، راستی که به‌خداوند و آفریدگار خود[1] استهزا می‌کند و مرتکب گناه می‌شود. (۵) علاوه بر آن پس او دزد است؛ زیرا می‌دزدد وقتی را که باید به‌خدای بدهد و آن را صرف می‌کند در وقتی‌که او نمی‌خواهد و به‌اندازه‌ای که خودش می‌خواهد. (۶) مردی به‌دشمنان آقای خود از ظرفی که در آن بهترین شراب بود می‌نوشانید در وقتی‌که شراب در نهایت خوبیش بود و از آن مِی چون دُرد شد به‌آقای خود نوشانید. (۷) پس گمان می‌کنید که آقا به بنده‌ی خود چه کند، وقتی‌که همه چیز را فهمیده و بنده‌اش پیش رویش باشد؟ (۸) او هرآینه غلام را می‌زند و می‌کشد به‌خشم و از روی عدالت، چنانکه روش جهان برآن است. (۹) پس چه می‌کند خدای به‌مردی‌که بهترین وقت خود را در مشاغل و بدترین آنها را در نماز و مطالعه‌ی شریعت صرف می‌کند؟ (۱۰) وای بر جهان! زیرا دل آن به‌این گناه و به‌آنچه ازاین بزرگ‌تر است سنگین است. (۱۱) از این‌رو چون به‌شما گفتم

۱- اللّه خالق.

که شایسته است خنده برگردد به‌گریه و ولیمه‌ها به‌روزه و خواب به‌شب بیداری، جمع کردم تمام آنچه را شنیدید در سه کلمه. (۱۲)آن این است که واجب است بر گناهکار که بر زمین علی‌الدوام بگرید و گریه‌ی او از دل باشد؛ زیرا خداوند آفریدگار ما از او خشمگین شده است. (۱۳)همچنین واجب است بر شما که روزه بدارید تا شما را بر حس جسدی تسلط باشد. (۱۴)نیز واجب است که شب بیداری کنید تا خطاکار نشوید. (۱۵)پس گریه‌ی جسدی و روزه و شب بیداری جسدی واجب است که برحسب بنیه‌ی افراد باشد.»

فصل صدودوازدهم[1]

گریستن مسیح(ع) از اینکه مردم او را فوق بشر خواندند و بشارت به آمدن حضرت رسول‌اکرم(ص) که چون آن حضرت بیاید این عیب را از او برمی‌دارد

(۱)پس از آنکه یسوع این بفرمود، فرمود: «واجب است بر شما که طلب کنید میوه‌های زمین را که قِوام زندگی ما بـه‌آن است؛ زیرا هشت روز می‌شود که نان نخورده‌ایم. (۲)پس از این‌رو نماز می‌کنم خداوند را و انتظار می‌کشم شما را با برنابا.» (۳)پس شاگردان و فرستادگان همه رفتند چهار چهار، و شش شش و در راه شدند بر حسب سخن یسوع. (۴)نگارنده با یسوع باقی ماند. (۵)پس یسوع بگریستن فرمود: «ای برنابا! باید کشف کنم بر تو رازهای بزرگی را که واجب است بر تو آگاهانیدن جهان را به‌آنها بعد از درگذشتن من.» (۶)نگارنده به‌گریه در جواب گفت: برای من و برای غیر من گریه را بپسند؛ زیرا ما گناهکارانیم. (۷)تو ای آنکه پاک و پیغمبر خدائی! خوشایند نیست که گریه زیاد کنی. (۸)یسوع فرمود: «باور کن سخن مرا ای برنابا! که نمی‌توانم گریه کنم به‌اندازه‌ای که بر من واجب است. (۹)زیرا اگر مرا مردم خدای نمی‌خواندند، هرآینه معاینه می‌کردم اینجا خدای را چنانکه در

۱– سورة عیسی الم [الم عیسی؟].

بهشت دیدار می‌شد و هرآینه‌از ترس روز جزا ایمن می‌شدم. (۱۰)لکن خدای می‌داند که من بیزارم؛ زیرا در دل من هیچ خطور نکرده که بیشتر از بنده‌ی فقیری محسوب شوم. (۱۱)می‌گویم به تو که همانا اگر من خدای خوانده نشده بودم، هرآینه همان وقت از جهان درمی‌گذشتم و بسوی بهشت برده شده بودم؛ اما اکنون تا روز جزا به آنجا نمی‌روم. (۱۲)در این صورت می‌بینی که گریه بر من واجب است. (۱۳)بنابراین بدان ای برنابا! برای این واجب است بر من خود نگه‌داری؛ زود باشد که یکی از شاگردانم مرا به سی پاره از نقدینه بفروشد. (۱۴)بنابراین من یقین دارم که آن کس‌که مرا می‌فروشد، به‌نام من کشته خواهد شد. (۱۵)زیرا خدای مرا از زمین[۱] بلند می‌کند و چهره‌ی آن خائن را[۲] تغییر می‌دهد تا هر کس گمان کند که او من هستم. (۱۶)با این وجود وقتی‌که او به‌بدترین مرگی بمیرد، برای من خواهد ماند ننگ مردن او مدت مدیدی در جهان. (۱۷)لیکن هنگامی‌که بیاید محمد، پیغمبر خدای[۳]، این ننگ از من برداشته می‌شود. (۱۸)این را خدای خواهد کرد؛ زیرا من اعتراف نمودم به‌حقیقت مسیا و او که این جزا را به‌من عطا خواهد فرمود؛ یعنی که شناخته شوم که من زنده‌ام و من پیراسته‌ام از عیب آنگونه مرگ.» (۱۹)پس نگارنده گفت: ای معلم! به‌من بگو که آن بدبخت کیست؟ زیرا آرزو می‌کنم که کاش او را با خفه کردن بمیرانم. (۲۰)یسوع در جواب فرمود: «خاموش باش؛ زیرا خدای چنین می‌خواهد، پس او جز[۴] آن نمی‌تواند کرد. (۲۱)لیکن چون این واقعه بر مادر من وارد شود، پس حق را به او

۱– اللّٰه حافظ.

۲– به فصل صدو نود و هشت این انجیل مراجعه کن و همچنین فصل دویست و بیست و دوم. (مترجم)

۳– محمد رسول‌اللّٰه.

۴– ان شاءاللّٰه.

بگو تا تسلی پیدا کند.» (۲۲)آن‌وقت نگارنده گفت: همانا ای معلم! من این‌را به‌جا می‌آورم، إن شاءاللّه[۱].

فصل صدوسیزدهم[۲]

در موعظه و تمثیل رَز و درخت انجیر و خرما

(۱)چون شاگردان آمدند، قوطی صنوبری حاضر نمودند و به‌اذن خدای مقداری از خرما که کم نبود، یافته بودند. (۲)آن خرماها را بعد از نماز ظهر با یسوع خوردند. (۳)پس چون فرستادگان و شاگردان در آنجا نگارنده را ترش‌روی دیدند، ترسیدند که مبادا واجب شده باشد بر یسوع درگذشتن از جهان بزودی. (۴)به این خاطر یسوع ایشان را تسلی داده و فرمود: «مترسید؛ زیرا ساعت من تاکنون نرسیده که از شما درگذرم؛ پس با شما زمان کمی دیگر[۳] بازخواهم ماند. (۵)از این‌رو واجب است اعلام کنم به‌شما که اکنون –چنانکه در بین تمام اسرائیل گفتم– بشارت بدهید به توبه تا خدای بر گناه اسرائیل ترحم[۴] فرماید. (۶)هر کس باید از کسالت حذر کند، خصوصاً کسی که برای توبه عقوبت بدنیه را استعمال می‌کند. (۷)زیرا هر درختی که ثمر نیکو نمی‌دهد، بریده می‌شود و در آتش انداخته[۵] می‌شود. (۸)یکی از اهالی شهر رَزستانی[۶] داشت که در وسط آن بُستانی بود که در آن بُستان درخت انجیری بود. (۹)چون صاحبش در مدت سه سال هر وقت که می‌آمد ثمری نمی‌دید و می‌دید که درختان دیگر همه بارآورده‌اند، به رَزبان خود گفت: این درخت بد را قطع کن؛ زیرا بر زمین سنگینی می‌نماید. (۱۰)پس رَزبان در جواب گفت: چنین نباشد ای آقا! زیرا آن درخت خوش منظری است. (۱۱)پس

۱– سورة توب.
۲– اللّه رحمن.
۳– یو ۱۴: ۱۹.
۴– نقدم اللّه شدید.
۵– مت ۲: ۱۰ – لو ۳: ۹.
۶– لو ۱۳: ۶–۹.

صاحب زمین به او گفت: خاموش باش، زیرا جمال بی‌فایده برای من سودی ندارد. (۱۲)در این صورت تو باید دانسته باشی که درخت خرما و بَلَسان خوش منظرتر از درخت انجیر است. (۱۳)لکن من سابقاً در صحن خانه‌ی خودم نهالی از درخت خرما و بَلَسان کاشتم و دور آنها را دیوارهای نیکو گرفتم؛ لکن چون بار نگرفته و برگ‌هاشان انبوه شده و زمین را فاسد کردند، بیرون خانه امر به‌کندن هر دو دادم. (۱۴)پس در این‌صورت مگر می‌گذرم از درخت انجیری که دور از خانه است و بر بستان و رَزستان من سنگینی می‌کند، در جائی‌که هر درخت دیگری بار می‌گیرد؛ همانا من بعد از این آن را تحمل نمی‌کنم. (۱۵)پس رَزبان گفت: ای آقا! همانا خاک بنهایت حاصلخیز است، پس منتظر سال آینده باش. (۱۶)همانا من برگ‌های درخت انجیر را براندازم و خاک سرگین آلوده را از آن دور کنم و خاک خالص و سنگ‌ها را بگذارم پس بار می‌آورد. (۱۷)صاحب زمین در جواب گفت: پس برو و چنین کن که من منتظرم و درخت انجیر بار خواهد گرفت. آیا این مثل را فهمیدید؟» (۱۸)شاگردان در جواب گفتند: نه ای آقا! پس آن را برای ما تفسیر بفرما.

فصل صدوچهاردهم[1]

تفسیر تمثیل سابق و وجوب کار کردن بر انسان و منع از کسالت

(۱)یسوع فرمود: «به‌شما راست می‌گویم؛ همانا صاحب ملک همان خدای[2] و رَزبان شریعت اوست. (۲)پس در این‌صورت نزد خدای در بهشت درخت خرما و بَلَسان بود؛ زیرا شیطان همان درخت خرما و انسان نخستین همان بَلَسان است. (۳)پس هر دو را راند؛ زیرا ایشان از اعمال صالحه بار نگرفتند و

۱– سورة التنبل توب (توبة التنبل). ۲– اللّٰه مالک.

به‌سخنان غیرصالح که علیه فرشتگان و مردمان بسیار حکم گردید تکلم نمودند. (۴)چون خدای انسان را در میان آفریدگان خود –که همه وی را بحسب فرمان او[۱] اطاعت می‌کنند– قرار داده و چنانکه گفتم ثمری نیاورد، پس همانا خدای او را قطع می‌نماید و در دوزخش می‌اندازد. (۵)زیرا او از فرشته و انسان نخست عفو نفرمود و فرشته را عقوبت فرمود، عقوبت ابدی و انسان را تا مدتی. (۶)پس از اینجاست که شریعت خدای می‌فرماید که انسان را در این زندگانی لذایذی است بیشتر از آنچه شایسته است. (۷)پس باید او دراین صورت متحمل تنگی شود و از لذایذ جهانی محروم ماند، تا اعمال صالحه به‌جا آورد. (۸)بنابراین خدای انسان را مهلت می‌دهد که توبه کند[۲]. (۹)براستی به‌شما می‌گویم که خدای ما حکم فرموده بر انسان به‌عمل برای غرضی؛ چنانکه ایوب[۳]، دوست خدای و پیغمبر او، فرموده: چنانکه پرنده برای پریدن و ماهی برای شنا کردن زائیده شده، همچنین انسان برای عمل زائیده شده است. (۱۰)داوود[۴] پدر ما و پیغمبر خدای نیز چنین می‌فرماید که: چونکه هرگاه ما به‌زحمتِ دست‌های خود بخوریم، برکت داده می‌شویم و برای ما خیر خواهد شد[۵]. (۱۱)از این‌رو بر هرکس واجب است که به‌حسب صفت خود عمل کند. (۱۲)به‌من بگوئید که هرگاه پدر ما داوود و پسرش سلیمان کار می‌کردند به‌دست‌های خود، پس بر گناهکار شایسته است که چه به‌جا آورد؟» (۱۳)پس یوحنا گفت: همانا کار کردن چیز خوبی است؛ لیکن بر فقرا واجب است که به‌آن قیام نمایند. (۱۴)پس یسوع فرمود: «آری؛ زیرا

۱– کل مخلوقات لاتخالفون امرالله الانبی آدم (منه).

۲– الله صبر و تواب. ۳– ایوب ۵: ۷.

۴– مز ۱۲۸: ۲.

۵– قال داوود فی‌الزبور ان قنع الانسان ما کسب بیده حلالا یکون خبا (خیراً؟) لهم الولایة (منه).

ایشان نمی‌توانند که غیر آن نمایند. (۱۵)لیکن مگر نمی‌دانی که بر صالح برای اینکه صالح باشد، واجب است اینکه مجرد باشد[۱] از اضطرار[۲]. (۱۶)پس آفتاب و سیارات دیگر نیرو می‌گیرند به اوامر خدای تا جائی‌که آنها نمی‌توانند غیر آن کنند؛ پس آنها را فضیلتی نباشد. (۱۷)آیا خدای وقتی‌که امر کرده به‌عمل[۳]، فرموده که فقیر از عرق رخساره‌ی خود زندگانی کند؟ (۱۸)یا آنکه ایوب فرموده که چنانکه پرنده برای پریدن زائیده شده همچنین فقیر برای عمل زائیده شده است؟ (۱۹)بلکه خدای به‌انسان فرمود: به‌عرق رخساره‌ی خود نان خود را بخور. (۲۰)ایوب فرموده: انسان برای عمل زائیده شده. (۲۱)بنابر این آن کس که انسان نیست از این امر معاف است. (۲۲)راستی که گرانی چیزها هیچ سببی ندارد، جز اینکه جماعت بسیاری از کسالتمندان یافت می‌شوند. (۲۳)پس اگر اینان مشغول شده بودند و بعضی از ایشان در زمین و دیگران در صید ماهیان در آب کار کرده بودند، هرآینه جهان در بزرگ‌ترین وسعت بود. (۲۴)واجب است که حساب پس داده شود بر همین نقصان در روز جزای هولناک.

فصل صدو پانزدهم[۴]

تحذیر از شهوت

(۱)انسان به‌من بگوید که در جهانی که بسبب آن به‌کسالت[۵] زندگانی می‌کند، به‌چه وضعی آمده؟ (۲)پس یقین است که او برهنه و ناتوان بر همه چیزی زائیده شده و او مالک آنچه یافته نیست؛

۱– خیر شئی ما یکون بالاختیار و ماکان بلااختیار لا یکون خیراً (منه).

۲– یعنی از روی اختیار باشد نه از اضطرار. (مترجم)

۳– اللّٰه معطی و حکیم.

۴– سورة اخبس (اخبث؟) شهوات توب.

۵– یابن آدم اخبروا ما اتیتم فی الدنیا یعتمدون لانه (تعتمدون علیه؟) لا یعلمون (تعلمون؟) شیء (منه).

بلکه متصرف آن است. (۳)پس بر اوست که حسابی از آن در آن روز هولناک تقدیم نماید. (۴)همچنین واجب است که بسیار بترسد از شهوت مذمومه که می‌گرداند انسان را مانند حیوانات بی‌زبان. (۵)زیرا دشمن مرد از اهل‌بیت خود اوست؛ تا جائی‌که ممکن نیست رفتن به‌محلی که پای دشمن آنجا نمی‌رسد. (۶)چه بسیارند آنانکه هلاک شدند بسبب شهوت[1].(۷) پس بسبب شهوت طوفان آمد[2]؛ تا حدی که جهان پیش رحمت خدای هلاک شد و بجز نوح و هشتاد و سه نفر[3] بشر، دیگران نجات نیافتند. (۸)بسبب شهوت، خدای هلاک نمود سه شهر شریر را[4] که جز لوط و دو فرزند او نجات نیافتند. (۹)همچنین بسبب شهوت نزدیک بود که سبط بنیامین[5] فنا شوند. (۱۰)همانا به‌شما براستی می‌گویم که اگر برای شما بشمارم کسانی را که بسبب شهوت هلاک شدند، هرآینه مدت پنج روز کفایت نخواهد کرد.» (۱۱)یعقوب گفت: ای آقا! معنی شهوت چیست؟ (۱۲)پس یسوع در جواب فرمود:[6] «همانا شهوت عشق است مطلق‌العنان که هرگاه او را عقل ارشاد نفرماید، تجاوز کند از حدود بصیرت و محبت. (۱۳)بطوری‌که اگر انسان، عارف به‌نفس خود نشد، دوست می‌دارد آنچه را که سزاوار دشمنی است. (۱۴)از من باور کنید که هرگاه انسان چیزی را دوست بدارد نه از حیث اینکه آن چیز را خدای به او داده، پس او زناکار است. (۱۵)زیرا او نفس را که می‌بایست به‌خداوند آفریدگار[7] خود متحد بماند، به‌مخلوق متحد ساخته. (۱۶)از این‌رو خدای ندبه‌کنان بر زبان اشعیای[8] پیغمبر فرموده: همانا تو به عاشقان بسیاری زنا کردی؛

۱- قوم نوح و قوم لوط ذکر (منه).
۲- تک ۶: ۱-۹.
۳- در تورات هشت نفر است؛ نظر کن در تک ۶: ۱۸ و ۲ بط ۲: ۵.
۴- تک ۱۹.
۵- قض ۱۹: ۲۰.
۶- شهواة بیان.
۷- اللّه خالق و تواب.
۸- ار ۳: ۱.

لیکن بسوی من برگرد تا تو را قبول کنم. (۱۷)سوگند به‌هستی[1] خداوندی که جانم در حضورش می‌ایستد، اگر در دل انسان شهوت اندرونی نباشد، هرآینه در شهوت بیرونی نمی‌افتد؛ زیرا همین‌که ریشه کنده شود درخت بزودی می‌میرد. (۱۸)پس باید که مرد قانع شود به‌زنی که آفریدگارش به او داده و باید فراموش کند هر زن دیگر را.» (۱۹)اندریاس در جواب گفت: چگونه انسان فراموش می‌کند زنان را هرگاه زندگانی کند در شهر، جائی که بسیاری از ایشان در آنجا پیدا می‌شوند. (۲۰)یسوع فرمود: «ای اندریاس! حقا که سکونت در شهر مضر است؛ زیرا شهر مثل اسفنج است که هر گناهی را می‌مکد.

فصل صدوشانزدهم[2]

مضرت‌های چشم و اینکه او اصل هر گناه است و قضیه‌ی حضرت ایلیا و مرد نابینا

(۱)واجب است بر انسان که در شهر زندگانی کند بمانند سپاهی که دور او را دشمنان احاطه کرده باشند در میان قلعه، در حالتی که دفع کند از خود هر هجومی را و بترسد همیشه از خیانت خویشاوندان. (۲)همچنین واجب است بر او که دفع کند هر عامل و وسوسه‌ی خارجی گناه را و اینکه از حس بترسد؛ زیرا او را عشق مفرطی است به‌چیزهای مردار. (۳)لیکن چگونه مدافعه کند از نفس خود هرگاه باز ندارد سرکشی چشم را که آن اصل هر گناه[3] جسدی است. (۴)سوگند به‌هستی[4] خداوندی که جان من در حضورش می‌ایستد، کسی را که دو چشم جسدی نیست از عقاب مأمون‌تر است، مگر عذابی‌که بسوی درکه‌ی سوم است؛ با اینکه کسی‌که دو چشم دارد او را قصاص روا می‌شود تا درکه‌ی هفتم.

۱- بالله حی.
۲- سورة العین توب.
۳- عین کل خبائس (خبائث) الشهواة سبب (منه).
۴- بالله حی.

(۵)در زمان ایلیای پیغمبر اتفاق افتاد که ایلیا[1] مرد نابینای نیکوسیرتی را دید که می‌گرید. (۶)پس از او پرسید: ای برادر! چرا گریه می‌کنی؟ (۷)نابینا در جواب گفت: از این می‌گریم که من نمی‌توانم ایلیای پیغمبر، قدوس خدای را دیدار کنم. (۸)پس او را ایلیا سرزنش فرموده و گفت: ای مرد دست از گریه بدار؛ زیرا به‌گریه‌ی خود گناه می‌کنی. (۹)نابینا در جواب گفت: همانا به‌من بگو مگر دیدار کردن پیغمبر خدای، که مردگان را برمی‌خیزاند و از آسمان آتش فرود می‌آورد، گناه است؟ (۱۰)ایلیا در جواب فرمود: همانا تو راست نمی‌گوئی؛ زیرا ایلیا نمی‌تواند آنچه را گفتی به‌عمل آورد؛ چه او مردی است مثل تو؛ زیرا اهل عالم همگی نمی‌توانند که یک مگس هم خلق کنند. (۱۱)نابینا در جواب گفت: ای مرد! اینکه می‌گوئی همانا بواسطه‌ی اینست که لابد تو را ایلیا بر بعضی گناهان سرزنش فرموده و از این‌رو از وی کراهت داری. (۱۲)ایلیا در جواب فرمود: شاید که راست گفته باشی؛ چه اگر ایلیا را دشمن داشتمی خدای را دوست می‌داشتم و هر اندازه که به‌دشمنی ایلیا بیفزودمی به‌دوستی خدای افزودمی. (۱۳)پس از این‌رو نابینا سخت خشمگین شده و گفت: سوگند به‌هستی[2] خدای که همانا تو فاجری؛ مگر ممکن است کسی‌که خدای را دوست بدارد پیغمبر خدای را خوش نداشته باشد؟ از اینجا بگذر؛ زیرا دیگر به‌حرف تو گوش نمی‌دهم. (۱۴)ایلیا در جواب گفت: ای برادر! اکنون تو به‌عقل خود خواهی دید سختی شر چشم جسدی را؛ زیرا خود آرزو می‌کنی چشم را تا ایلیا را ببینی و حال آنکه تو ایلیا را در دل دشمن می‌داری. (۱۵)پس نابینا در جواب گفت: دور شو؛ چه تو شیطانی هستی که می‌خواهی مرا خطاکار سازی نسبت

۱- الیاس و الغمی کلام.

۲- باللّه حی.

به‌قدوس خدای. (۱۶)پس ایلیا آهی کشیده و فرمود: همانا تو راست گفتی ای برادر! زیرا جسد من که تو آن را می‌خواهی ببینی، مرا از خدای جدا می‌نماید. (۱۷)پس نابینا در جواب گفت: من نمی‌خواهم؛ بلکه هرگاه مرا دو چشم هم بودی، هرآینه آنها را به‌هم می‌گذاشتم تا تو را نبینم. (۱۸)آن‌وقت ایلیا فرمود: بدان ای برادر! که من خود ایلیا هستم. (۱۹)نابینا گفت: همانا تو راست نمی‌گوئی. (۲۰)آن‌وقت شاگردان ایلیا گفتند: ای برادر! همانا او ایلیا، پیغمبر خداست بعینه. (۲۱)پس نابینا گفت: اگر پیغمبر است، به‌من بگوید که از کدام دودمان هستم و چگونه نابینا شده‌ام.

فصل صدوهفدهم[1]

بیان نمودن حضرت ایلیا علت نابینا شدن او را و بیان شرک باطنی

(۱)ایلیا در جواب گفت: تو از سبط لاوی هستی و چون در وقتی‌که داخل هیکل خدای بودی به‌زنی[2] در نزدیکی معبد از روی شهوت نگاه کردی، خدای ما بینائی تو را برانداخت. (۲)پس آن‌وقت نابینا با گریه گفت: ای پیغمبر پاک خدای! مرا ببخش که نسبت به‌تو در سخن خطا نمودم و اگر تو را دیدار می‌کردم، هرآینه نسبت به‌تو خطا نمی‌کردم. (۳)پس ایلیا در جواب فرمود: خدای ما تو را ببخشد ای برادر! (۴)زیرا من می‌دانم که تو در آنچه به‌من مخصوص است راست گفتی. (۵)زیرا من هرقدر در دشمنی نفس خود بیفرایم همانقدر در محبت خدای می‌افزایم. (۶)اگر مرا دیده بودی، هرآینه رغبت تو، که موجب خشنودی خدای نیست، خاموش می‌شد. (۷)زیرا ایلیا آفریدگار تو نیست؛ بلکه خدای آفریدگار توست[3]. (۸)آنگاه ایلیا با گریه فرمود: همانا من در آنچه مخصوص توست شیطانم؛ زیرا من تو را از آفریدگارت روی گردان

۱– سورة لبدن الصنم.
۲– عبارت اصل ایتالیائی مبهم است.
۳– اللّٰه خالق.

می‌کنم. (۹)پس گریه کن ای برادر! زیرا تو را نوری نبود که به تو حق را از باطل بنمایاند؛ چه اگر تو آن را داشتی تعلیم مرا حقیر نمی‌شمردی. (۱۰)از این‌رو به تو می‌گویم که بسیاری از مردم آرزو دارند که مرا ببینند و از دور می‌آیند تا مرا دیدار کنند و حال آنکه ایشان سخن مرا حقیر می‌شمارند. (۱۱)از این‌رو چشم نداشتن ایشان بهتر باشد برای خلاصی ایشان. (۱۲)زیرا هر کسی که در مخلوق هر چه باشد لذتی بیابد و نخواهد که لذتی از محبت خدای بیابد، همانا در دل خویش بتی ساخته و خدای را ترک نموده است.» (۱۳)آنگاه یسوع آهی کشیده؛ فرمود: «آیا فهمیدید تمام آنچه را که ایلیا فرموده است؟» (۱۴)شاگردان در پاسخ گفتند: حقاً که درست فهمیدیم و همانا ما حیرانیم از دانستن اینکه اینجا بر روی زمین یافت نشوند مگر اندکی از کسانی‌که بتان را پرستش نمی‌کنند.

فصل صدوهجدهم[1]

در نگهداری چشم از غیر خدای و اینکه باید به چشم ظاهر و چشم باطن معرفت خدای را طلب نمود

(۱)آن‌وقت یسوع فرمود: «همانا شما راست می‌گوئید؛ زیرا اسرائیل نیز هم اکنون در برپا نمودن پرستش بت‌هائی که در دل‌های ایشان است راغبند؛ چون مرا خدای شمردند. (۲)بسیاری از ایشان اکنون تعلیم مرا حقیر شمرده و مرا گفتند که ممکن است تا خود را بزرگ تمام یهودیه بسازم، اگر اقرار کنم که من خدای هستم. (۳)همچنین می‌گویند که من دیوانه‌ام؛ چه من راضی شده‌ام که به تنگدستی زندگانی کنم در اطراف بیابان، نه اینکه دائماً میان رؤسا به‌خوش گذرانی اقامت نمایم. (۴)ای انسان! چقدر بدبختی؛ ای انسانی که حرمت می‌کنی نوری را که در آن مگس و مورچه اشتراک دارند و حقارت می‌کنی به نوری که در آن فقط فرشتگان و

۱- سورة النور.

پیغمبران و دوستان پاک خدای اشتراک دارند. (۵) پس هرگاه نگاه نداری چشم را ای اندریاس! در این صورت همانا به تو می‌گویم که غوطه‌ور نشدن در شهوات[۱] از محالات است. (۶) از این‌رو ارمیای[۲] پیغمبر سخت گریه‌کنان فرموده: چشم دزد نَفْس مرا می‌دزدد. (۷) هم از این‌رو پدر ما داوود به‌بزرگ‌ترین شوقی دعا نمود به‌مولای[۳] ما خداوند[۴] که چشم‌های او را بگرداند تا باطل را نبیند[۵]. (۸) زیرا هر چه نهایت دارد، همانا که قطعاً باطل است. (۹) اکنون به‌من بگو که هرگاه کسی دو سکه داشته باشد که به‌آنها نانی بخرد، آیا آنها را در خریدن دود[۶] صرف می‌کند؟ (۱۰) نه البته؛ زیرا دود به‌چشم‌ها ضرر می‌رساند و غذای تن نمی‌شود. (۱۱) پس واجب است بر انسان که چنین کند؛ زیرا باید با بینش چشم بیرونی و با بینش عقل اندرونی خود طلب کند شناسائی خداوند آفریدگار خود را[۷] نیز باید رضایت و خواست او را بجوید و اینکه غرض خود را مخلوقی قرار ندهد که موجب خسارت او در محبت به خالق می‌شود.

فصل صدونوزدهم[۸]

در تحذیر از نظر نمودن به شهوت به زنان و بیان فضیلت نماز و امر به حفظ لسان

(۱) همانا هر قدر که انسان به‌چیزی نظر نماید و فراموش کند خدائی را که آن چیز را برای انسان آفریده، پس خطا کرده

۱– من لم بحفض «یحفظ» عینین لا یخلص من شرالشهوة.

۲– مرا ۳: ۵۱.

۳– ترجمه‌ی عربی در اینجا تحریف نموده و از مولا به‌پدر تعبیر نموده. و آن مخالف است با ترجمه‌ی انگلیسی و عبارت انگلیسی چنین است:« to God our Lord یعنی به‌مولای ما خدای» چنانکه من ترجمه کرده‌ام. (مترجم)

۴– اللّٰه سلطان.

۵– مز ۱۱۹: ۳۷.

۶– مقصود از دود همان حقیقت دخان است، نه این گیاهی که اکنون مستعمل و معروف به توتون و تنباکوست.

۷– اللّٰه خالق.

۸– سورة الصلوة.

است. (۲)چه، هرگاه دوستی به‌تو چیزی را ببخشد تا آن را حفظ نمائی که یادگار او باشد، پس اگر آن را بفروشی و دوست خود را فراموش کنی، همانا به‌خشم آورده‌ای دوست خود را. (۳)بدانید که این است آنچه انسان می‌کند. (۴)زیرا در وقتی‌که نظر می‌کند به‌مخلوق و یاد نمی‌کند آفریدگاری را که آن را برای گرامی داشتن انسان آفریده، خطا می‌کند نسبت به‌خداوند آفریدگار[۱] به‌کفران نعمت. (۵)پس حالا آن کسی‌که به‌زنان نظر می‌کند و فراموش می‌کند خدائی را که زن را برای خیر انسان آفریده، او را دوست داشته و خواستار او شده است، (۶)و این شهوت از او به‌جائی رسیده که دوست می‌دارد با او هر چیزی را که شبیه است به آن چیز محبوب؛ پس ناشی می‌شود از آن عشق گناهی که از یاد نمودن آن شرم می‌آید. (۷)پس چون انسان به‌چشم‌های خود لجامی بنهد، بر حس چیره می‌شود و نمی‌خواهد آنچه را اقدام برآن نفعی ندارد و اینگونه جسد زیر فرمان روح می‌آید. (۸)پس همانطور که کشتی بدون باد حرکت نمی‌کند، جسد هم نمی‌تواند بدون حس گناه کند. (۹)اما آنچه بر توبه‌کننده عمل آن واجب است از تبدیل نمودن قصه‌خوانی[۲] به‌نماز، پس آن چیزی است که عقل آن را می‌گوید، ولواینکه دستوری هم از خدای نباشد. (۱۰)زیرا انسان در هر کلمه‌ی[۳] قبیحه گناه می‌کند و خدای ما گناه او را به‌نماز[۴] محو می‌فرماید. (۱۱)زیرا نماز همانا شفیع نفس است. (۱۲)نماز همانا دوای نفس است. (۱۳)نماز همانا حفظ دل است. (۱۴)نماز همانا

۱- اللّٰه غفور.

۲- به فصل صدویکم رجوع شود.

منظور از «قصه خوانی» می‌تواند کنایه از پرگوئی باشد؛ همچنانکه در متن مترجَم انگلیسی «story _ telling» و در متن مترجَم عربی «الثرثره» آمده که معنای صحیح آن «بسیار گوئی، سخنان درهم و پریشان و بی‌ربط گفتن» است. (ویراستار)

۳- مت ۱۲: ۳۶.

۴- اللّٰه غفور.

سلاح ایمان است. (۱۵)نماز همانا لجام حس است. (۱۶)نماز همانا نمک جسد است که نمی‌پسندد جسد به‌گناه فاسد شود. (۱۷)به‌شما می‌گویم که نماز همان دو دست حیات ماست، که نمازگزار به‌آنها در روز جزا از خود مدافعه می‌کند. (۱۸)زیرا انسان در زمین نفس خود را از گناه حفظ می‌کند و حفظ می‌کند دل خود را تا به‌آن نرسد آرزوهای[۱] زشت در حالتی که شیطان را به‌غضب آورده است؛ چه او حفظ می‌کند حس خود را در ضمن شریعت خدای و جسد خود را داخل در نیکوئی می‌کند در حالتی که می‌یابد از خدای هر چه را طلب می‌کند. (۱۹)سوگند به‌هستی خدائی که[۲] ما در حضور او هستیم، انسان بدون نماز نمی‌تواند مردی باشد صاحب اعمال صالحه؛ بیشتر از آنچه گنگی می‌تواند در محضر کوری برای خود حجت آورد، یا بیشتر از امکان بِه شدن ناسور بدون مرهم، یا مدافعه‌ی مردی از خودش بدون حرکت، یا حمله نمودن به‌دیگری بدون سلاح، یا در کشتی شراع بلند نمودن بدون پارو، یا نگه‌داشتن گوشت‌ها بدون نمک. (۲۰)زیرا معلوم است که آن کس که دو دست ندارد نمی‌تواند بگیرد. (۲۱)پس هرگاه کسی قادر شد به برگردانیدن سرگین به زر یا گل به‌شکر، پس چه می‌کند؟» (۲۲)چون یسوع خاموش شد؛ شاگردان در جواب گفتند: چنین کسی جز به‌ساختن طلا و شکر به‌عمل دیگری مشغول نمی‌شود. (۲۳)آن‌وقت یسوع فرمود: «پس برای چه مرد، پرگوئی را به‌نماز تبدیل نمی‌کند؟! (۲۴)آیا خدای به او[۳] وقت عطا فرموده تا خدای را به‌خشم آورد؟ (۲۵)کدام پیشرو به پیرو خود ملکی می‌بخشد تا علیه او جنگی برانگیزاند. (۲۶)سوگند به‌هستی[۴] خدای هرگاه مرد

۱– قرآن سوره ۲۹. (نماز حفظ می‌کند از گناهان ناپاک و از هر ذمیمه‌ای).
۲– باللّٰه حی. ۳– اللّٰه معطی.
۴– باللّٰه حی.

می‌دانست که هنگام سخن باطل نفس به‌چه صورت بـر می‌گردد، هرآینه گزیدن زبان خود را به‌دندان‌های خود ترجیح مـی‌داد بـر سخن گفتن. (۲۷)چه بدبخت است جهان؛ زیرا امروز مـردم بـرای نماز اجتماع ندارند؛ بلکه همانا برای شیطان در رواق‌های هیکل جمع هستند؛ بلکه خود هیکل ذبیحه‌ی سخن باطل است و آنچه از این بدتر است، کارهائی است که ممکـن نـیست تکـلم بـه‌آنها بـدون شرمندگی.

فصل صدوبیستم[1]

بیان ثمره‌ی سخن باطل و تأکید بر نگهداری زبان

(۱)اما ثمر سخن باطل ایـن است کـه بـصیرت را ضـعیف می‌کند، تا بحدی که ممکن نشود او را قبول حق. (۲)پس شـخص پرگو چون اسبی است که عادت کرده به‌اینکه یک رطـل پـنبه را بردارد و نتواند که صد رطل سنگ را بردارد. (۳)لیکن از آن بدتر مردی است کـه وقت خـود را در مـزاح صرف مـی‌کند. (۴)پس وقتی‌که می‌خواهد نماز بخواند، شیطان همان خوشمزگی‌های مـزاح را به‌یاد او می‌اندازد و در وقتی‌که واجب است از گناهان خود گریه کند تا خدای رابه رحم‌آورد[2] و آمـرزش گـناهان خـود را بـیابد غضب خدای را به هیجان می‌آورد تا او را بزودی تأدیب نموده و بیرونش می‌اندازد. (۵)در این صورت وای بـر مـزاح‌کـنندگان و سخن‌گویان به‌باطل. (۶)لیکن هرگاه خدای مـا مـزاح‌کـنندگان و سخن‌گویان به‌باطل را دشمن می‌دارد؛ پس چـه اعـتباری دارنـد کسانی‌که زمزمه می‌کنند به‌غیبت همسایگان خود و در کدام ورطه خواهند شد کسانی‌که ارتکاب گناه را نـوعی تجـارت ضروری و لازم قرار می‌دهند. (۷)ای ناپاک مردم جهان! نمی‌توانم تصور نمایم

۱- سورة الكلامى «الكلام».
۲- اللّٰه قهار.

که به‌چه سختی خدای[1] شما را قصاص می‌فرماید. (۸)پس واجب است بر آن کسی‌که با نفس خود مجاهدت می‌کند، اینکه سخن خود را به‌قیمت طلا بدهد.» (۹)شاگردان گفتند: لیکن چه کسی می‌خرد سخن مردی را به‌قیمت طلا؟ (۱۰)هرگز هیچ‌کس آن را به این قیمت نمی‌خرد. (۱۱)همچنین چگونه با نفس خود مجاهدت می‌کند؟ واضح است که او پر طمع می‌شود. (۱۲)یسوع در جواب فرمود: «همانا دل شما سنگین است به‌اندازه‌ای که من نمی‌توانم آن را بردارم. (۱۳)از این‌رو لازم است که معنی هر کلمه را به‌شما افاده کنم. (۱۴)لیکن شکر کنید خدای را که به‌شما نعمت بخشیده[2] تا اسرار خدای را[3] بشناسید. (۱۵)نمی‌گویم که بر توبه‌کننده است که سخن خود را بفروشد؛ بلکه می‌گویم که هر وقتی‌که سخن کند، واجب است بر او که خیال کند او زر می‌ریزد. (۱۶)حقا که چون او اینگونه خیال کند، فقط وقتی سخن خواهد گفت که ضرورت باشد؛ همانطور که طلا را بر چیزهای ضروری صرف می‌کند. (۱۷)پس همانطور که هیچ‌کس طلا را صرف نمی‌کند بر چیزی که از پس آن ضرری به‌جسد او برسد، همچنان سزاوار نیست او را که از چیزی سخن براند که برای نفس ضرر داشته باشد.

فصل صدوبیست‌ویکم[4]

تمثیل به شخص زندانی و استنطاق او و بیان اینکه خدای دو فرشته بر انسان گماشته

(۱)هرگاه حاکمی[5] زندانی را در زندان افکند تا از او پرس‌وجو کند و نویسنده‌ای آنچه را که او می‌گوید بنویسد، به‌من بگوئید که چنین مردی چگونه سخن می‌گوید؟» (۲)شاگردان در

۱- یا خبیث الدنیا لا اقدر ان اعرف کیف یعذب اللّٰه تعالی بک (منه).

۲- اللّٰه معطی.

۳- مر ۴: ۱۱.

۴- سورة الانسط «الانصات؟»

۵- عطی اللّٰه تعالی الی بنی‌آدم ملکان و یکتبان ما یعمل الناس من خیر والشر (منه).

جواب گفتند: با احتیاط و سنجیده سخن می‌گوید تا خود را در مظنه‌ی تهمت قرار ندهد و بر حذر می‌باشد از اینکه چیزی گوید که حاکم را بد دل کند؛ بلکه می‌خواهد که چیزی گوید که موجب رهائی او شود. (۳)آنگاه یسوع فرمود: «این است آنچه در این‌صورت بر توبه‌کننده واجب است به‌جا آوردن آن، تا به‌خود زیان نرساند. (۴)زیرا خدای[۱] هر انسانی‌را دو فرشته‌ی نویسنده داده، یکی از آن دو برای نوشتن خیری که آن را انسان به‌جا می‌آورد و آن دیگری برای نوشتن شر. (۵)پس هرگاه انسان دوست بدارد که به‌رحمتی برسد، پس باید سخن خود را وزن کند بدقتی بیشتر از آنچه طلا وزن کرده می‌شود.

فصل صدوبیست‌ودوم[۲]

در مذمت بخل و رفع آن به صدقه و دعا نمودن مسیح(ع) و بشارت به حضرت رسول

(۱)اما واجب است تغییر بُخل به‌صدقه دادن. (۲)براستی می‌گویم شما را همانطور که غایت ریسمان شاغول است، همچنین دوزخ غایت بخیل است[۳]. (۳)زیرا از محالات است که بخیل در بهشت به‌خیری برسد. (۴)آیا می‌دانید چرا؟ (۵)همانا به‌شما خبر می‌دهم. (۶)سوگند به‌هستی خدای[۴] که جانم در حضور او واقف است، همانا بخیل اگر چه زبان او خموش است، هرآینه به‌کردارهای خود می‌گوید که خدائی جز من نیست. (۷)زیرا او آنچه دارد همه را در لذات مخصوص خود صرف می‌کند، در حالی‌که به‌آغاز و انجام خود نظرکننده نیست؛ زیرا برهنه متولد شده و چون بمیرد همه چیز را خواهد گذاشت[۵]. (۸)همانا به‌من بگوئید هرگاه هیرودس به‌شما بستانی بدهد که آن را حراست نمائید و شما بخواهید که در آن، چنان

۱– اللّٰه معطی.
۲– سورة اخمس توب.
۳– وه «و هو؟» خسیس.
۴– باللّٰه حی.
۵– ۱یو ۱: ۲۱ و ۱تی ۶: ۷.

تصرف کنید که گویا شما مالِک آن باغ هستید، پس نفرستید ازآن میوه برای هیرودس و وقتی‌که هیرودس بفرستد و مطالبه‌ی میوه کند فرستادگان او را برانید، به‌من بگوئید که آیا خود را با این کار مالک بستان نساخته‌اید؟ (۹)آری، البته. (۱۰)پس به‌شما می‌گویم، همانا همچنین بخیل هم خود را خدای می‌سازد بر ثروتی که آن را خدای به او بخشیده است. (۱۱)بخل تشنگی حس است و بخیل خدای را بواسطه‌ی اینکه درلذت زندگی می‌کند گم کرده و چون دوباره قادر نشده به‌دلخوشی به خداوند که ازاو مستور است بپردازد، نفس خود را به‌چیزهای جهانی که آنها را خیر خود پنداشته، محصور نموده است. (۱۲)بخیل هر قدر خود را از خدای محروم می‌بیند قوّتش زیادتر می‌شود. (۱۳)همچنین است که رجوع گناهکار همانا از خداست[1] که به او[2] انعام می‌فرماید تا توبه کند؛ چنانکه پدر ما[3] داوود فرموده: این تغییر از جانب[4] خدای می‌آید. (۱۴)از ضروریات است که به‌شما بفهمانم انسان از چه نوع است، هرگاه شما بخواهید بدانید که چگونه واجب است به جا آوردن توبه. (۱۵)امروز باید شکر خدای کنیم که به‌ما نعمت بخشیده تا به‌سخن خود اراده‌ی او را تبلیغ نمائیم.» (۱۶)بعد از آن دست‌های خود را بلند کرده و دعا نموده، فرمود: «ای پروردگار! خداوند[5] توانای مهربان که ما بندگانت را آفریده‌ای به‌رحمت خود و به‌ما رتبه‌ی بشریت و آئین پیغمبر[6] حقیق خود را مرحمت نموده‌ای! (۱۷)همانا ما تو را شکر می‌کنیم بر تمام انعام‌هایت. (۱۸)دوست می‌داریم که تنها تورا عبادت کنیم در تمام ایام زندگانی[7] خود. (۱۹)در حالی‌که

۱– هدی اللّٰه فی توب.
۲– لاحول الا باللّٰه (منه).
۳– مز ۷۷: ۱۰.
۴– واللّٰه یهدی من یشاء (منه).
۵– اللّٰه سلطان علی کل شیء قدیر و الرحمن اللّٰه تواب.
۶– رسولک.
۷– اللّٰه معبد (معبود).

گریه کنندگان بر گناهان خـود هسـتیم. (۲۰)پس نمـازکنندگان و
تصدق دهندگان هستیم. (۲۱)روزه گیرندگان و مـطالعه کـنندگان
کلمه‌ی تو هستیم. (۲۲)راست‌کنندگانیم کسانی را کـه نمـی‌دانـند
مشیت تو را. (۲۳)تحمل کنندگانیم ألم‌های جهان را برای محبت تو.
(۲۴)بذل‌کنندگانیم نـفس خـود را در خـدمت تـو. (۲۵)پس ای
پروردگار! تو ما را از شر شیطان و از گرایش به جسد و از آلایش
جهان نجات بده[۱]؛ (۲۶)آنگونه که برگزیده‌ی خود را بـرای اکـرام
خود و اعزاز پیغمبر خود[۲]، که برای خاطر او مـا را آفـریده‌ای، و
برای اکرام همه‌ی قدیسین و پیغمبران خود نجات دادی.» (۲۷)پس
شاگردان هربار جواب می‌دادند: چنین باد، چنین باد ای پروردگار!
چنین باد، ای خدای مهربان![۳]

فصل صدوبیست‌وسوم[۴]

در اینکه روز جمعه خدای انسان را از گل آفرید و کیفیت خلقت انسان از چهار عنصر و اخراج او از بهشت به اغوای شیطان

(۱)پس چون صبح روز جمعه شد، یسوع بامداد بعد از نماز
جمع نمود شاگردان خـود را. (۲)آنگـاه بـه‌ایشـان فـرمود: «بـاید
بنشینیم؛ زیرا در مثل امروز[۵] خدای انسان را از گل زمین آفرید؛ و
همچنین -اِن شاءَاللّه[۶]- به‌شما می‌فهمانم که انسان چیست.» (۳)پس
چون نشستند، یسوع برگشته و فرمود: «همانا خدای ما برای اینکه
به‌آفریدگان خود بخشایش و مهربانی نماید و توانائی خود را بر هر
چیز با کَرَم[۷] و عدل خود آشکار سازد، چنین مـرکّبی سـاخت از
چهار چیز که با هم زدوخورد دارند و با نهایت قدرت آنها را یکی
ساخت در یک هیکل، که آن انسان است و آن چهار چیز، خاک و

۱- اللّه حافظ.
۲- رسولک.
۳- اللّه سلطان.
۴- سورة الاختیار.
۵- فی یوم الجمعة خلق‌اللّه آدم من طین.
۶- ان‌شاءاللّه.
۷- اللّه جواد و رحمن و قدیر و خیر و عادل.

بـــاد و آب و آتش است، کـه مـعتدل مـی‌نماید هـر یک از آنهـا ضدخودش را. (۴)از این چهار چیز ظرفی از گوشت و استخوان‌ها و خون و نخاع و پوست، با اعصاب و رگ‌ها و باقی اجزاء نهانی آن ساخت که آن جسد انسان است. (۵)پس خدای در او نفس و حس را بمثابه‌ی دو دست برای این حیات نهاد. (۶)آنگاه منزل حس را در هر جزء از جسد قرار داد؛ زیرا آن در آنجـا مـنتشر شـد مـثل روغن. (۷)همچنین منزل نفس را دل قرار داد، آنجـا کـه بـا حس متحد شده و بر تمام حیات مسلط می‌شود. (۸)پس بـعد از آنکـه خدای[1] انسان را[2] اینچنین آفرید در او نوری قـرار داد کـه عـقل نامیده می‌شود تا جسد و حس و نفس را برای یک مقصد مـتحد سازد و آن عمل است برای خدمت خـدای. (۹)پس چـون ایـن موجود ساخته شده را در بهشت گذاشت و حس به‌عمل شـیطان عقل را فریب داد، جسد راحت خود را فاقد شد و حس مسرتی را که به‌آن می‌زیست گم کـرد و نـفس جمـال خـود را از دست داد. (۱۰)چون انسان در این ورطه افتاد و حسی که مطمئن در عـمل نبود، بلکه بی‌لجام عقل طالب مسرت بود، پیروی نوری کرد کـه چشم‌هایش آن را برای او ظاهر می‌ساخت. (۱۱)چونکه چشم‌ها چیزی را جز باطل نمی‌دیدند، خود را فریب داد و اشیای زمینی را اختیار نمود؛ پس گناهکار شد. (۱۲)از این‌رو واجب شد به‌رحمت خدای که نورانی کند دوباره عقل انسـان را، تـا خـیر را از شر[3] و مسرت حقیقی را[4] از شادی دروغین بشناسد. (۱۳)پس هر وقت که گناهکار این را بشناسد، روی به توبه می‌آورد. (۱۴)از این‌رو به‌شما می‌گویم که حقاً اگر خدای[5] پروردگار ما دل انسان را روشن ننماید،

۱- اللّٰه خالق.

۲- خلق اللّٰه آدم.

۳- اللّٰه تواب و اللّٰه مهدی.

۴- من یشاء.

۵- اللّٰه سلطان.

پس همانا اندیشه‌ی بشر منفعت ندارد.» (۱۵)یوحنا گفت: در این‌صورت از سخن انسان چه سود باشد؟ (۱۶)پس یسوع در جواب فرمود: «انسان، کامیاب نمی‌شود در برگردانیدن انسان بسوی توبه. (۱۷)اما انسان به اعتبار اینکه او وسیله‌ای است که او را خدای به کار می‌دارد پس او انسان را دگرگون می‌کند.[۱] (۱۸)پس چون خدای در انسان[۲] به طریق پنهانی کار می‌کند برای خلاصی بشر، واجب است بر مرد که مستمع سخن همه باشد تا بیابد از میان همه‌ی سخن‌ها آن سخنی را که خدای با ما بواسطه‌ی آن سخن می‌گوید.» (۱۹)یعقوب گفت: ای معلم! اگر فرض کنیم که پیغمبر کذابی و معلم دروغگوئی بیاید به ادعای اینکه او ما را تهذیب می‌نماید، پس چه باید بکنیم؟

فصل صدوبیست‌وچهارم

تمثیل در باب فرق نمودن پیغمبر دروغگو از راستگو و بشارت دادن به حضرت رسول اکرم و...

(۱)یسوع به مثلی جواب فرمود: «مردی می‌رود که با تور ماهی شکار کند؛ پس با آن تور ماهی بسیاری می‌گیرد و بَدِ آنها را دور می‌اندازد. (۲)همچنین مردی رفت تا تخم بپاشد و همانا دانه‌ای که بر زمین نیکو می‌افتد دانه‌ای است که بارور می‌شود.[۳] (۳)پس اینچنین واجب است بر شما که گوش به‌همه بدهید و فقط حق را قبول کنید؛ زیرا تنها حق برای حیات جاودانی بارآور است.» (۴)آن‌وقت اندریاس گفت: چگونه حق شناخته می‌شود؟ (۵)یسوع در جواب فرمود: «هرچه منطبق با کتاب موسی است، همان حق است؛ پس آن را قبول کنید. (۶)زیرا چون خدای یکی

۱–مفهوم واضح دو بند ۱۶ و ۱۷ چنین است که انسان از اینجهت که انسان است و ناتوان، قادر نیست تا به خودی خود روی به توبه آورد و رستگار گردد؛ ولی چون او وسیله‌ای در دست خداست، خداوند او را وا می‌دارد تا توبه کرده و دگرگون شود. (ویراستار)

۲– یعلم (یعمل؟) اللّه فعلی خفی فی ابن آدم (منه).

۳–مت ۱۳: ۳ ـ ۹.

است حق یکی است. (۷)پس نتیجه این می‌شود که تـعلیم یکـی است و اینکه معنی تعلیم یکی است[۱]؛ پس در این‌صورت ایمان هم یکی است. (۸)راستی به‌شما می‌گویم که اگر حق از کتاب موسی محو نشده بود، هرآینه خدای به پدر ما داوود کتاب دوم را نداده بـود. (۹)اگر کتاب داوود فاسد نشده بود، انجیل را خدای بسـوی مـن نفرستاده بود؛ زیرا پروردگار خدای مـا تـغییر[۲] پـذیر نـیست[۳] و بتحقیق که نطق فرموده یک رساله را به‌تمام بشر. (۱۰)پس وقتی‌که رسول‌اللّه[۴] بیاید، می‌آید تا تطهیر کند هر چه راکه فاجران خراب کرده‌اند از کتاب من.» (۱۱)آن‌وقت نگارنده پرسید: ای معلم! مرد چه باید بکند وقتی‌که شریعت فاسد شد و پیغمبر دروغگو به‌سخن آمد؟ (۱۲)یسوع در جواب فرمود: «همانا سؤال تـو بس بـزرگ است. (۱۳)از این‌رو تو را می‌فهمانم که کسانی‌که در مـثل آن‌وقت خلاص می‌شوند کم هستند؛ زیرا مردم در غایت خود که خداست اندیشه نمی‌کنند. (۱۴)سوگند به هستی[۵] خداونـدی کـه جـانم در حضور او می‌ایستد، هر تعلیمی که انسـان را از غـایت خـود کـه خداست برمی‌گرداند، هرآینه بدترین تعلیم است. (۱۵)از این‌رو بر تو واجب است در تعلیم ملاحظه‌ی سه امر: محبت برای خـدای و شفقت بر نزدیکان خود و دشمن داشتن تو نفس خود راکه خدای را به قهر و غضب می‌آورد همه روزه. (۱۶)پس از هر تعلیمی که بـا این سه امر ضد باشد اجتناب کن؛ زیرا بس شریر است.

۱- اللّه واحد و علم واحد و دین واحد (منه).
۲- لایخلف اللّه.
۳- اللّه قدوس.
۴- رسول‌اللّه.
۵- باللّه حی.

فصل صد و بیست و پنجم[1]

رجوع مذمت بخل و امر به صدقه به شرط اینکه با عدالت باشد و اخفای آن و امر به جهاد نفس علی‌الدوام

(۱)همانا اینک به‌ذکر بخل بازگردم. (۲)پس به‌شما می‌فهمانم که وقتی حس اراده‌ی بازیافت چیزی یا حرص بر آن را داشته باشد، بر عقل واجب است که بگوید ناگزیر برای آن چیز نهایتی است و پایدار نمی‌ماند. (۳)پر واضح است که چون آن را نهایتی باشد از دیوانگی است که دوست داشته شود. (۴)از این‌رو واجب است بر انسان اینکه دوست بدارد و نگه‌دارد آنچه را که او را هیچ نهایتی نیست. (۵)پس بخل انسان در این صورت باید برگردد به صدقه، در حالتی‌که صرف کننده باشد با عدل آنچه را که به‌ظلم حاصل کرده باشد. (۶)باید آگاه باشد تا جائی که دست چپ او[2] نداند آنچه را که دست راست[3] او می‌کند. (۷)زیرا ریاکنندگان چون تصدق کنند خوش دارند که ایشان را جهان ببیند و ستایش کند؛ لکن حق این است که ایشان فریب خورده‌اند؛ زیرا کسی‌که برای انسانی کار کند، پس از او اجرت[4] می‌گیرد. (۸)پس اگر انسان از خدای چیزی تحصیل کند، واجب است بر او که خدمت خدای نماید. (۹)قصدتان در وقتی‌که صدقه می‌دهید این باشد که بپندارید که شما هر چیزی را به خدای می‌دهید برای محبت به خدای. (۱۰)پس در دادن کُندی مکنید و بدهید بهترین[5] آنچه را نزد شماست برای محبت به خدای. (۱۱)به‌من بگوئید آیا می‌خواهید که چیزی بد از خدای به‌شما برسد؟ (۱۲)نه البته؛ ای خاک و خاکستر! (۱۳)پس چگونه شما ایمان خواهید داشت، هرگاه چیزی بد برای

۱- سورة الصدقات.

۲- اذا اردیتم (اردتم) ان تصدقوا ادیتم بیدکم الیمنی و لا یسمع یدکم الیسری (منه).

۳- مت ۶: ۳.

۴- لمن فعلتم اجرکم علیه (منه).

۵- و اذا اردیتم (اردتم) من اللّٰه شیئا اردیتم خیر الاشیاء فاذا فعلتم عمل الصدقه اعلموا (اعملوا) الصدقه من الخیر. (منه)

محبت در راه خدای[1] بدهید. (۱۴)اینکه چیزی ندهید بهتر است از اینکه چیز بدی بدهید. (۱۵)زیرا شما را در ندادن، چیزی از عذر است در عرف جهان. (۱۶)لیکن شما را چه عذر خواهد بود در دادن چیزی که قیمت ندارد و نگه‌داشتن چیز بهتر برای خودتان؟ (۱۷)این است همه‌ی آنچه که باید بگویم به‌شما درباره‌ی توبه.» (۱۸)نگارنده گفت: چقدر لازم است که توبه دوام داشته باشد؟ (۱۹)یسوع در جواب فرمود: «لازم است بر انسان مادامی‌که در لغزش و گناه است توبه کند و با نفس خود مجاهدت نماید. (۲۰)پس همچنانکه زندگانی بشری پیوسته در گناه است، واجب است بر او که قیام کند به جهاد با نفس علی‌الدوام. (۲۱)مگر آنگاه که کفش‌های خود را گرامی‌تر از خودتان بشمارید؛ زیرا هر قدرکه کفش شما پاره می‌شود آن را اصلاح می‌کنید.»

فصل صدوبیست‌وششم[2]

فرستادن حضرت مسیح شاگردان را دوتادوتا به زمین اسرائیل بجهت تبلیغ اقوال خودش و...

(۱)پس از آنکه یسوع شاگردانش را جمع نمود، ایشان را دوتا دوتا[3] بسوی زمین‌های اسرائیل فرستاد و فرمود: «بروید و بشارت بدهید هر آنچه راکه شنیدید.» (۲)پس آنگاه شاگردان خم شدند و دست خود را بر سر ایشان گذاشته، فرمود: (۳)«به نام خدای بیماران را شفا دهید و شیاطین را بیرون کنید و گمراهی اسرائیل را درباره‌ی من ازاله کنید به‌اینکه خبر دهید ایشان را به آنچه گفتم پیش روی رئیس کاهنان.» (۴)پس همه رفتند جز نگارنده، یعقوب و یوحنا. (۵)پس رفتند در تمام یهودیه و همگان را بشارت دادند به‌توبه، چنانکه ایشان را یسوع امر فرموده بود و هر

۱– من أی دین عنده ینبغی ان یصدق من الخبائس. (منه)
۲– سورة الاشر کله (الاشراک بالله).
۳– مر ۶: ۷–۱۳.

نوع از مرض را شفا دادند. (۶)سرانجام در اسرائیل سخن یسوع به اینکه خدای یکتاست و یسوع پیغمبر خداست[1] ثابت شد؛ زیرا این جماعت را دیدند که می‌کنند آنچه را یسوع می‌کند در شفا دادن بیماران. (۷)لیکن دیو بچگان راه دیگری برای ظلم کردن به یسوع پیدا کردند و اینان همان کاهنان و نویسندگان بودند. (۸)پس از آنجا شروع کردند به‌گفتن اینکه یسوع چشم داشتِ پادشاهی اسرائیل را دارد. (۹)ولی ایشان از عموم مردم ترسیدند؛ پس از این‌رو نهانی علیه او مشورت کردند. (۱۰)بعد از آنکه شاگردان در یهودیه سفر کردند، بسوی یسوع بازگشتند؛ پس او ایشان را استقبال فرمود چنانکه پدر پسران خود را استقبال می‌کند و فرمود: «به‌من خبر دهید که پروردگار خدای ما چه کرد[2]؟ همانا دیدم که شیطان زیر قدم‌های شما می‌افتاد[3] و شما او را پایمال می‌نمودید؛ چنانکه رَزبان انگور را پایمال می‌کند.» (۱۱)شاگردان در جواب گفتند: همانا ای معلم! جماعت بی‌شماری را از بیماران شفا دادیم و دیوان[4] بسیاری راکه مردم را عذاب می‌دادند بیرون کردیم. (۱۲)پس یسوع فرمود: «خدای[5] بیامرزد شما را ای برادران! زیرا شما گناه کردید چون گفتید شفا دادیم و حال آنکه خداست آن کس که همه‌ی آن کارها راکرده.» (۱۳)گفتند: همانا بغفلت سخن راندیم؛ پس ما را تعلیم کن که چگونه سخن گوئیم. (۱۴)یسوع در جواب فرمود: «در هر کارِ نیک بگوئید خدای[6] کرد و در هر کار زشت بگوئید خطاکردم.» (۱۵)پس شاگردان گفتند: همین‌طور خواهیم کرد. (۱۶)یسوع فرمود: «اسرائیل چه می‌گوید؟ حال آنکه دیده

۱– اللّٰه احد و عسی (عیسی) رسول (اللّٰه).
۲– اللّٰه سلطان.
۳– لو: ۱۰ – ۱۸.
۴– لو ۱۰: ۱۷.
۵– اللّٰه غفور.
۶– اللّٰه رب.

که خدای می‌کند به دست‌های جماعتی از مردم آنچه را که می‌کند به‌دست من.» (۱۷)شاگردان در جواب گفتند: می‌گویند همانا خدای یکی است و تو پیغمبر خدائی[1]. (۱۸)پس یسوع با رخساره‌ی افروخته از خشنودی فرمود: «فرخنده باد نام خدای[2] پاک که درخواست بنده‌ی خود را حقیر نشمرد.» و چون این بفرمود، همه برای استراحت رفتند.

فصل صدوبیست‌وهفتم[3]

برآمدن حضرت مسیح(ع) بر سکوئی که بر آن کاتبان بالا می‌شدند و خطبه خواندن آن حضرت و موعظه نمودن و تحذیر از خودبینی

(۱)یسوع از صحرا بازگشت و داخل اورشلیم شد. (۲)پس تمام مردم آنجا بسوی هیکل شتافتند تا او را ببینند. (۳)بعد از خواندن مزامیر یسوع بَر شد به سکوئی که بر آن نویسندگان بَر می‌شدند. (۴)پس از آنکه به‌دست خود اشاره به خاموشی کرد، فرمود: «ای برادران! فرخنده باد نام خدای[4] پاک که ما را از گل زمین آفرید نه از روح افروخته. (۵)زیرا هر وقتی‌که خطا کنیم[5] رحمتی نزد خدای می‌یابیم که آن را هرگز شیطان نمی‌یابد. (۶)چه ممکن نیست اصلاح او بواسطه‌ی تکبر او، چون می‌گوید همانا خود همیشه شریف است؛ زیرا او از روح افروخته است. (۷)آیا شنیده‌اید ای برادران! آنچه را که پدر ما داوود از جانب خدای ما[6] می‌فرماید: او یاد می‌کند که ما خاکیم و روح ما می‌رود و واپس برنمی‌گردد؛ پس از این‌رو ما را رحمت نموده است. (۸)خوشا به‌حال آن کسانی که این سخنان را می‌فهمند؛ زیرا ایشان هرگز نسبت به‌پروردگار خود خطا نمی‌کنند؛ چه ایشان پس از آنکه خطا کردند توبه می‌کنند؛ پس هم از این رو خطای ایشان دوام ندارد. (۹)وای

۱– اللّٰه احد و عیسی رسول.
۲– بسم‌اللّٰه.
۳– سورة بنی‌آدم.
۴– بسم‌اللّٰه.
۵– اللّٰه رحمن.
۶– مز ۱۹۳: ۱۴–۱۷.

بر خودبینان، زیرا بزودی ذلیل خواهند شد در آتش‌های دوزخ. (۱۰)به‌من بگوئید ای برادران که سبب خودبینی چیست؟ (۱۱)آیا اصلاً بر زمین صلاحی یافت می‌شود؟ (۱۲)نه البته؛ زیرا چنانکه سلیمان پیغمبر خدای می‌فرماید، همانا هر آنچه زیر آفتاب است باطل است. (۱۳)لیکن هرگاه چیزهای جهان جایز ندارد خودبینی را بر دل ما، پس سزاوارتر است که آن را زندگانی ما نیز جایز ندارد. (۱۴)زیرا آن سنگین شده به بدبختی بسیار، چون همه‌ی حیواناتی که پست‌ترند از انسان با ما جنگ می‌کنند. (۱۵)چه بسیارند کسانی‌که ایشان را گرمای تابستانِ سوزان کشته. (۱۶)چه بسیارند کسانی‌که ایشان را یخبندان و سرمای زمستان میرانده. (۱۷)چه بسیارند کسانی‌که صاعقه‌ها و تگرگ ایشان را هلاک کرده است. (۱۸)چه بسیارند کسانی‌که در دریا به‌وزیدن بادها غرق شده‌اند. (۱۹)چه بسیارند کسانی که از وبا و گرسنگی، یا بواسطه‌ی اینکه وحوش درنده ایشان را دریده یا اژدها ایشان را گَزیده یا طعام ایشان را خفه کرده مرده‌اند. (۲۰)چقدر بدبخت است انسان خودبین؛ زیرا او می‌افتد زیر بارهای گران و همه‌ی خلایق در هرجا مترصد او می‌باشند. (۲۱)لیکن من چه بگویم درباره‌ی جسد و حس که طلب نمی‌کند جز گناه را. (۲۲)چه بگویم درباره‌ی جهان که جز خطا اقدامی ندارد. (۲۳)چه بگویم درباره‌ی شریر که چون خدمت شیطان می‌کند آزار می‌دهد هر کس را که بحسب شریعت خدای زندگانی می‌کند. (۲۴)معلوم است ای برادران که انسان، چنانکه داوود[1] می‌فرماید، هرگاه جاودانی را به چشم خود تأمل نموده بود، هرآینه خطا نمی‌کرد. (۲۵)خودبینیِ انسان در دل او نیست، جز آنکه باب رأفت و رحمت خدای را قفل

- جا ۱: ۲.

۱- مز ...؟

برزند تا به‌سر عفو نیاید. (۲۶)زیرا پدر ما داوود[1] می‌فرماید: خدای ما ذکر فرموده که ما جز خاک نیستیم و روح ما می‌رود و دوباره به‌جهان برنمی‌گردد. (۲۷)پس هرکس خودبینی کند دراین صورت انکار کرده که او خاک است و بنابراین وقتی احتیاج خود را درک نمی‌کند، پس مدد از خدای نخواهد خواست و به‌قهر آورد خدای را که یاور اوست[2]. (۲۸)سوگند به هستی خدای[3] که جانم در حضور او ایستاده است، همانا خدای از شیطان گذشت می‌فرمود، اگر شیطان شقاوت خود را دریافته بود و طلب رحمت کرده بود از خدای فرخنده‌ی جاوید.

فصل صدوبیست‌وهشتم[4]

امر نمودن به جهاد نفس و پرهیز نمودن از شیطان و بیزاری از فتنه‌ی شیطان که به الوهیت آن حضرت قائل شدند و...

(۱)از این‌رو ای برادران! من که همانا انسان آفریده شده از خاک و گِل که بر روی زمین راه می‌رود هستم، به‌شما می‌گویم که با نفس خود جهاد کنید و گناهان خود را بشناسید. (۲)ای برادران! می‌گویم که شیطان شما را گمراه کرد بواسطه‌ی اغوای لشکریان رومی وقتی‌که گفتند، من خدایم. (۳)پس حذر کنید از اینکه تصدیق کنید ایشان را؛ زیرا ایشان زیر[5] لعنت خدای واقعند و پرستندگان خدایان باطل و دروغین هستند؛ چنانکه پدر ما[6] داوود بر ایشان استنزال لعنت کرده و فرموده که: خدایان امت‌ها نقره و طلا هستند که کار دست‌های خودشانند؛ چشم‌ها دارند و نمی‌بینند؛ گوش‌ها دارند و نمی‌شوند؛ بینی‌ها دارند و نمی‌بویند؛ دهان دارند و نمی‌خورند؛ زبان دارند و سخن نمی‌گویند؛ دست‌ها دارند و لمس نمی‌کنند؛ پاها دارند و راه نمی‌روند. (۴)از این‌رو پدر ما داوود

۱- مز ۱۳: ۱۴-۱۵.
۲- اللّٰه معین.
۳- باللّٰه حی.
۴- سورة الاتعبدالصنم.
۵- لعنة‌اللّٰه علی‌المشرکین (منه).
۶- مز ۱۱۵: ۴-۸.

زاری‌کنان روی به خدای زنده‌ی ابدی ما[1] فرموده: سازندگان آنها همانند[2] خودشانند؛ بلکه هر کس که بر آنها اتکال می‌کند. (۵)عجب تکبری تکبر انسان است که مانند آن شنیده نشده! انسانی که حال خود را فراموش می‌کند و دوست می‌دارد که خدائی بحسب خواهش خود بسازد، با اینکه او را خدای از خاک آفریده است. (۶)او بآرامی خدای را استهزا می‌کند. گویا که می‌گوید هیچ فایده‌ای در عبادت خدای نیست؛ زیرا این همان چیزی است که آن را اعمال ایشان آشکار می‌سازد. (۷)ای برادران! شیطان خواست شما را به چنین کاری وادارد، وقتی که شما را واداشت بر تصدیق به‌اینکه من خدای هستم. (۸)پس همانا من که توانائی ندارم براینکه مگسی بیافرینم، بلکه خود زایل و فانی هستم و نمی‌توانم که خود به‌شما چیز نافعی بدهم؛ زیرا خود در احتیاج به هر چیزی هستم، (۹)پس من چگونه در این صورت می‌توانم که اعانت کنم شما را در هر چیزی که آن شأن خداست که بکند؟ (۱۰)پس در این صورت مگر ما را می‌رسد که استهزا کنیم بت‌پرستان و خدایان ایشان را و حال آنکه خدای ما خدای بزرگی است[3] که به‌سخن خود عالم را آفریده است. (۱۱)دو مرد روی به هیکل بَر شدند تا در آنجا نماز بگزارند[4] یکی از ایشان فریسی و دیگری گمرکچی بود. (۱۲)پس فریسی نزدیک معبد شد و دعا کرد و روی بالا کرده، گفت: شکر می‌کنم تو را ای پروردگار خدای[5] من! که من مثل باقی مردم خطاکار که هر گناهی را مرتکب می‌شوند، نیستم. (۱۳)خصوصاً مثل این گمرکچی نیستم؛ زیرا در هفته‌ای دوبار روزه می‌گیرم و ده یکِ آنچه را به‌دست می‌آورم در

۱– اللّٰه حی. ۲– مز ۱۱۵: ۸.
۳– اللّٰه‌اکبر (اکبر) خلق کل شیء لاقوة‌الاباللّٰه (منه).
۴– لو ۱۸: ۱۰–۱۴. ۵– اللّٰه سلطان.

راه تو می‌دهم. (۱۴)اما گمرکچی، پس دور ایستاده و سوی زمین خم شده بود. (۵)در حالتی‌که سر به‌زیر انداخته بود دست به‌سینه زده، گفت: ای پروردگار من! لیاقت این را ندارم که روی به‌آسمان یا معبد تو فرا کنم؛ زیرا بسیار خطا کرده‌ام؛ پس به‌من رحم کن. (۱۶)به‌شما راست می‌گویم که گمرکچی در هیکل برتر از فریسی فرود آمد؛ زیرا خدای ما[1] او را پاک کرد و خطاهای او را تماماً آمرزید. (۱۷)اما فریسی پس از هیکل بیرون شد در حالتی‌که از گمرکچی بدتر بود. (۱۸)زیرا خدای ما او را ترک فرموده و مغضوب داشت اعمال او را.

فصل صدوبیست‌ونهم[2]

در موعظه و مذمت خودبینی و تکبر و شفا دادن آن حضرت بیماران را و آمدن مریم بدکار و خود را به قدمهای آن حضرت انداختن و مسح نمودن به گیسوهای خود و به شک افتادن بعضی

(۱)آیا مثلاً تبر[3] فخر می‌کند بواسطه‌ی اینکه درختان انبوه را قطع می‌کند در آنجا که انسان باغی ساخته است؟ (۲)نه البته؛ زیرا انسان هر چیزی را به‌دست‌های خود ساخته، حتی تبر را. (۳)تو ای انسان! آیا افتخار می‌کنی که تو کار نیکوئی کرده‌ای و حال آنکه تو را خدای ما از گِل آفریده[4] و به دست اوست آنچه را تو از نیکوئی به‌جا می‌آوری. (۴)پس برای چه حقیر می‌شماری خویشِ خود را؟ مگر نمی‌دانی که اگر نبود نگه‌داری[5] خدای تو را از شیطان، هرآینه بدتر از شیطان بودی؟ (۵)مگر نمی‌دانی که یک خطا، خوشروترین فرشتگان را مسخ کرد و بصورت بدترین شیطان مکروه درآورد؟ (۶)مگر نمی‌دانی کامل‌ترین انسانی را که به‌جهان آمد –و او آدم است– مخلوقی شقاوتمند گردانید و او را در

۱– اللّٰه حکیم.
۲– سورة الغارور (الغرور؟)
۳–اش ۱۰: ۱۵
۴– خلق اللّٰه ادمعن (آدم من طین) (منه).
۵– اللّٰه حافظ.

معرض آنچه ما و سایر ذریه‌ی او می‌کشیم قرارداد؟ (۷)چه حکمی داری تا به اعتبار آن، خود بحسب خواهش خودت زندگانی کنی، بدون هیچ ترسی؟ (۸)وای بر تو ای گل! زیرا تو بواسطه‌ی تکبرت بر خدائی که تو را آفریده[۱] خوار خواهی شد و زیر قدم‌های شیطان، که به‌کمین تو در کمینگاه ایستاده پایمال خواهی شد.» (۹)بعد از آنکه یسوع این سخنان را بفرمود، دست‌ها را بالا گرفته و دعا فرمود. (۱۰)مردم گفتند: چنین باد، چنین باد. (۱۱)چون دعایش را انجام داد از سکو فرود آمد. (۱۲)پس جماعت بسیاری از بیماران را به‌حضورش آوردند و ایشان را شفا داده، از هیکل درآمد. (۱۳)پس سمعان که پیس[۲] بود، و یسوع او را شفا داده بود، یسوع را دعوت نمود تا نان بخورد. (۱۴)اما کاهنان و کاتبان که یسوع را دشمن می‌داشتند، به لشکریان روم خبر دادند آنچه را که یسوع درباره‌ی خدایان ایشان فرموده بود. (۱۵)زیرا در حقیقت ایشان می‌خواستند فرصتی به‌دست بیاورند تا او را بکشند و فرصت نیافتند؛ چون از مردم ترسیدند. (۱۶)وقتی یسوع به‌خانه‌ی سمعان[۳] داخل شد، بر سر سفره نشست. (۱۷)در اثنای اینکه نان می‌خورد، ناگاه زنی که نامش مریم[۴] و بدکار بود داخل خانه شد و خود را بر زمین در قدم‌های یسوع انداخت و به اشک‌های خود آنها را شست و به آنها عطر مالیده و آنها را به موی سر خود مسح نمود. (۱۸)پس سمعان و همه‌ی آنان که بر سفره‌ی طعام بودند در شک افتادند. (۱۹)در دل خویش گفتند که اگر این مرد پیغمبر بود، هرآینه می‌شناخت که این زن کیست و از کدام طبقه است و بر خود هموار نمی‌نمود که او را دست بزند. (۲۰)پس آنوقت یسوع فرمود: «ای سمعان! همانا چیزی دارم که به تو می‌گویم.» (۲۱)سمعان گفت:

۱- اللّٰه خالق.
۲- مت ۲۶: ۶.
۳- لو ۷: ۳۶-۵۰.
۴- یو ۱۱: ۲.

بفرما ای معلم! من سخت تو را دوست می‌دارم.

فصل صدوسی‌ام[1]

جواب آن حضرت و ازاله‌ی شک از دل‌ها و آمرزش گناه آن زن بدکار

(۱)یسوع فرمود: «مردی به دو نفر وام داده بود؛ به یکی پنجاه پول و به دیگری پانصد. (۲)پس چون هیچ‌کدام چیزی نداشتند که پس بدهند، طلبکار بر آنها رحم نمود و از وام هر دو گذشت کرد. (۳)پس کدام یک از آنها طلبکار خود را بیشتر دوست می‌دارد؟» (۴)سمعان در جواب گفت: صاحب وام بیشتر که از او گذشت نموده. (۵)یسوع فرمود: «همانا سخن درست گفتی. (۶)در اینصورت من به تو می‌گویم که ملاحظه کن این زن را و خودت را. (۷)چه، شما هر دو قرضدار خدای هستید؛ یکی از شما به پیسی جسم و آن دیگری به پیسی نفس که آن گناه است. (۸)پس بسبب نمازهای[2] من خدای رحم نمود و شفای جسد تو و نفس او را اراده فرمود. (۹)در اینصورت تو مرا کم دوست می‌داری؛ زیرا تو از من بخششی کوچک به‌دست آورده‌ای. (۱۰)از این‌است که چون به خانه‌ی تو در آمدم مرا نبوسیدی و سرم را به عطر چرب نکردی. (۱۱)اما این زن، پس چون داخل خانه‌ی تو شد، بی‌درنگ خود را بر قدم‌های من انداخت و با اشک‌های خود شست و آنها را عطرآگین کرد. (۱۲)از این‌رو به تو می‌گویم که همانا گناهان بسیار او آمرزیده شد؛ زیرا او بسیار محبت ورزید.» (۱۳)پس روی به زن نموده، فرمود: «به راه خویش برو که پروردگار خدای ما گناهان[3] تو را آمرزید. (۱۴)ولی مراقب باش که بعد از این خطا نکنی. (۱۵)تو را ایمان تو خلاص کرد.»

۱- سورة‌الوهاب.
۲- اللّه کریم اللّه سلطان.
۳- اللّه سلطان و غفور.

فصل صدوسی‌ویکم[1]

در عـــلاج تکـــبر و بیان محبت خدای

(۱)بعد از نماز شام شاگردان نزدیک یسوع شدند و گفتند: ای معلم! چه باید بکنیم تا از تکبر رهائی یابیم؟ (۲)پس یسوع در جواب فرمود: «آیا دیده‌اید که فقیری دعوت شده باشد در خانه‌ی بزرگی تا نان بخورد؟» (۳)یوحنا در جواب گفت: من در خـانه‌ی هیرودس نان خورده‌ام. (۴)چه، پیش از آنکه تو را بشناسم برای شکار ماهی می‌رفتم و آن را به خـانه‌ی هـیرودس مـی‌فروختم. (۵)پس روزی در آنجا ماهی خوبی بردم و او ولیمه داشت؛ پس به من امر فرمود که بمانم و در آنجا بخورم. (۶)آن وقت یسوع فرمود: «چگونه با کافران نان خوردی؟ خدای بیامرزد[2] تو را ای یوحنا! (۷)لیکن به من بگو چه حال داشتی در سر سفره؟ (۸)آیا خواستی که تو را جای برتر باشد؟ (۹)آیا خواستی لذیذترین خـوراک را؟ (۱۰)آیا به‌سخن درآمدی سر سفره و حال آنکه از تو سؤالی نشد؟ آیا خود را بیشتر از دیگران شمردی در اهلیت نشستن بر سـفره؟» (۱۱)یوحنا در جواب گفت: به هستی خدای[3] سوگند که همانا من جسارت نکردم که چشم‌های خود را بالا کنم؛ زیرا من ماهیگیری فقیر هستم و جامه‌های ژنده در برداشتم و با خدمتکاران پـادشاه نشسته بودم. (۱۲)پس وقتی که به من پـادشاه قـطعه‌ی کـوچکی می‌داد، خیال می‌کردم که جهان بر سر من فرود می‌آید، بواسطه‌ی بزرگی منّتی که به آن پادشاه بر من احسان می‌نمود. (۱۳)براسـتی می‌گویم که اگر پادشاه بر آئین ما می‌بود، هرآیـنه در همـه‌ی ایـام زندگانی خود خـدمت او را مـی‌کردم. (۱۴)پس یسـوع فـرمود: «خاموش باش ای یوحنا! مـی‌ترسم کـه مـا را خـدای در دوزخ

۱- سورة السفلی. ۲-اللّه غفور.
۳- باللّه حی.

بیندازد بجهت تکبر ما مثل ابیرام[1].» (۱۵)پس شاگردان از ترس سخن یسوع به خود لرزیدند؛ پس برگشته و فرمود: «باید از خدای بترسیم تا ما را در جهنم بواسطه‌ی تکبر ما نیندازد. (۱۶)ای برادران! آیا از یوحنا شنیدید آنچه در خانه‌ی امیری کرده‌بود؟ (۱۷)وای بر بشر که به این جهان آمد؛ زیرا اگر با تکبر زندگی می‌کند در ذلت خواهد مرد و به اضطراب می‌رود. (۱۸)پس همانا این جهان خانه‌ای است که مهمانی می‌کند در آن بشر را آنجا که همه‌ی پاکان و پیغمبران خدای اطعام شده‌اند. (۱۹)براستی شما را می‌گویم که هر چه انسان به‌دست آرد، همانا از خدای به او می‌رسد. (۲۰)از این‌رو واجب است بر انسان که تحمل کند با نهایت فروتنی در حالتی که به خواری خویش و بزرگواری خدای عارف باشد و آگاه از کرم بزرگ او که به‌آن ما را می‌پروراند. (۲۱)از این‌رو برای مرد روا نیست که بگوید چرا این کرده شد یا آن گفته شد در جهان؛ بلکه واجب است بر او که خود را لایق اینکه در جهان بر مائده‌ی خدای بایستد نشمرد؛ چنانکه او در حقیقت همین است. (۲۲)به هستی[2] خدائی‌که نفس من در حضور او می‌ایستد سوگند، هر قدر آن چیزی که[3] از خدای به انسان می‌رسد در جهان کوچک باشد، همانا بر او واجب است تا در مقابله‌ی آن زندگانی خود را در محبت خدای صرف کند. (۲۳)به‌هستی خدای سوگند که تو ای یوحنا! خطا نکردی؛ زیرا تو با هیرودس غذا خوردی و تو آن را به تدبیر خدای کردی تا باشی معلم ما و همه‌ی آنانکه از خدای می‌ترسند.» (۲۴)پس یسوع به شاگردان خود فرمود: «اینچنین کنید که در جهان زندگانی کنید؛ آنگونه که یوحنا در خانه‌ی هیرودس زندگی کرد، وقتی‌که با او نان خورد. (۲۵)زیرا شما اینچنین می‌باشید، بحق

۱- مراجعه کن به سفر اعداد ۱۶: ۱- ۳۱.

۲- باللّه حی. ۳- اللّه معطی.

خالی از هر تکبری.»

فصل صدوسی‌ودوم

در آمدن حضرت مسیح(ع) به کنار دریای جلیل و در کشتی کوچکی نشستن و موعظه نمودن او و تمثیل زراعتکار

(۱)چون یسوع بر کنار دریای جلیل راه می‌رفت، جماعت بسیاری از مردم بر او گرد آمدند. (۲)سپس به کشتی[1] کوچکی که تنها بر مسافت کمی از ساحل بود سوار شد و به نزدیکی صحرا، آنجا که ممکن بود شنیدن صدای یسوع، لنگر انداخت. (۳)همگی نزدیک دریا شدند و نشستند و منتظر سخن او بودند. آنگاه او دهان گشود و فرمود: (۴)«هان، اینک زراعتکاری را بنگرید که بیرون شد تا زراعت کند. (۵)در هنگامی‌که زراعت می‌کرد، قدری از بذرها در راه ریخت و پاهای مردم آنها را پایمال نمود و پرندگان آنها را خوردند. (۶)قدری بر سنگ‌ها ریخت و چون بروئید آفتاب آن را سوزانید؛ زیرا در آن رطوبتی نبود. (۷)قدری بر خاربن‌های آن ریخت و همین‌که خارها سر زدند، بذرها را خفه کردند. (۸)قدری هم بر زمین نیکو ریخت؛ پس یک بر سی و شصت و صد بار آورد.» (۹)آنگاه یسوع فرمود[2]: «هان، اینک پدر قومی بذرهای نیکو در مزرعه‌ی خود کاشت. (۱۰)هنگامی که خدمتکاران آن مرد صالح خواب بودند، دشمن ایشان آمد و زوان[3] روی آن بذرهای خوب کاشت. (۱۱)پس چون گندم روئید، بسیاری از زوان روئیده میان آنها دیده شد. (۱۲)پس خدمتکاران نزد آقای خود آمده و گفتند: ای آقا! مگر بذرهای نیکو در مزرعه‌ی خود نکاشته‌ای؟ پس از کجا حالا مقدار فراوانی از زوان

۱- مت۱۳: ۱-۸.　　۲- مت۱۳: ۳۴-۳۰.

۳- زوان: مثلث الزای عربی است و آن تخم تلخی است سیاه که میان گندم می‌روید و همین مثل در انجیل‌متی آمده و مترجم فارسی آن را به «کرکاس» تعبیر نموده و عبارت انگلیسی آن Tares است. (مترجم)

سر زده است؟ (۱۳)آقا در جواب گفت: همانا من بذرهای نیکو کاشته‌ام؛ لیکن مردم خواب بوده‌اند و دشمن انسان آمده و روی گندم زوان کاشته. (۱۴)پس خدمتکاران گفتند: می‌خواهی برویم و زوان را از میان گندم بر کنیم؟ (۱۵)آقا در جواب گفت: اینچنین مکنید؛ زیرا شما گندم را با آن خواهید کند. (۱۶)لیکن صبر کنید تا زمان درو در رسد و آن وقت می‌روید و زوان را از میان گندم بر می‌کنید و آن را در آتش می‌افکنید تا بسوزد و اما گندم را پس در انبار من می‌گذارید.» (۱۷)آنگاه یسوع فرمود: «مردمان بسیاری بیرون شدند که انجیر بفروشند و چون به بازار رسیدند دیدند که مردم انجیر خوب نمی‌خواهند؛ بلکه برگ‌های نیکو را می‌خواهند. (۱۸)پس آن جماعت متمکن نشدند از فروختن انجیرشان. (۱۹)چون یکی از اشرار اهالی اینگونه دید، گفت همانا من توانایم براینکه توانگر شوم. (۲۰)پس دو پسر خود راخواند و گفت: بروید و مقدار بسیاری از برگ با انجیر بد جمع کنید. (۲۱)پس آنها را به وزن طلا بفروختند؛ زیرا مردم بسیار خوشحال شدند به برگ. (۲۲)پس چون مردم انجیر را خوردند، به مرض خطرناک مبتلا شدند.» (۲۳)یسوع فرمود: «یکی از اهالی چشمه‌ای دارد که همسایگان از آن آب برمی‌دارند تا چرک خود را به آن زایل کنند. (۲۴)لیکن صاحب آب جامه‌های خود را می‌گذارد تا بگندد.» (۲۵)هم یسوع فرمود: «دو مرد رفتند که سیب بفروشند؛ پس یکی از ایشان خواست تا پوست سیب را به وزن آن به طلا بفروشد بدون اعتنا به جوهر سیب. (۲۶)اما آن دیگری خواست تا سیب را ببخشد و فقط کمی نان بگیرد برای سفر خود. (۲۷)لیکن مردم پوست سیب را به وزن طلا خریدند و به آن کسی که خواست به ایشان ببخشد اعتنا نکردند؛ بلکه او را حقیر شمردند.» (۲۸)یسوع در آن روز با جمع بدینگونه به مَثَل‌ها سخن می‌راند. (۲۹)بعد از

آنکه ایشان را برگردانید با شاگردان خود بسوی نائین رفت، آنجا که پسر بیوه زن را زنده کرده بود، آنکه او با مادرش مسیح را در خانه‌ی خود ضیافت نمود و خدمت کرد.

فصل صدوسی‌وسوم[1]

تفسیر مثل‌های سابق

(۱) پس شاگردان یسوع نزدیک او آمده از او درخواستند[2] و گفتند: ای معلم! به ما بگو معنی مثل‌هائی را که با مردم به آنها سخن کردی. (۲) یسوع در جواب فرمود: «ساعت نماز نزدیک شده؛ پس وقتی که نماز شام تمام شد معنی مثل‌ها را به‌شما افاده می‌کنم.» (۳) پس چون نماز تمام شد، شاگردان نزد یسوع شدند؛ پس به ایشان[3] فرمود: «همانا مردی که تخم‌ها را بر راه یا بر سنگ‌ها یا بر خار یا بر زمین نیکو می‌کارد همان کسی است که تعلیم می‌کند کلمه‌ی خدای را که بر عدد بسیاری از مردم فرو می‌افتد. (۴) وقتی این سخنان به‌گوش ملّاحان و سوداگرانی که شیطان کلمه‌ی خدای را از ذهن ایشان زایل نموده برسد، در راه ریخته است؛ این بواسطه‌ی سفرهای دوری که قصد آن می‌کنند و تعدد گروه‌هائی است که با آنها تجارت می‌کنند. (۵) وقتی این سخنان به گوش‌های مردمان فقیر برسد، بر سنگ‌ها افتاده؛ زیرا بسبب کثرت محبتِ ایشان به خدمت شخص حاکمی کلمه‌ی خدای در ایشان نفوذ ندارد. (۶) یا اینکه اگر ایشان را کمی هم یاد آن باشد، پس همان وقتی که به ایشان سختی روی دهد کلمه‌ی خدای از ذهن ایشان بیرون رود. (۷) زیرا ایشان نمی‌توانند امید معونت[4] از خدای داشته باشند و حال آنکه ایشان خدمت خدای[5] نکرده‌اند. (۸) وقتی این

۱- سورة.
۲- مت ۱۳: ۱۰.
۳- مت ۱۳: ۱۸-۲۳.
۴- اللّه معین.
۵- من لا یعلمو (بعمل؟) للّه تعالی لا یمکن ان یطالب عونا من اللّه تعالی (منه).

سخنان به‌گوش کسانی که زندگانی خود را می‌خواهند برسد، بر خار افتاده است. (۹)زیرا اگرچه کلمه‌ی خدای در ایشان بروید، همین‌که خواهش‌های جسدانی می‌روید خفه می‌کند بذرهای خوب را از کلمه‌ی خدای. (۱۰)زیرا وسعت عیش جسدانی باعث ترک کلمه‌ی خدای می‌شود. (۱۱)اما آنچه بر زمین نیکو می‌افتد، همان چیزی است که از کلمه‌ی خدای به‌گوش کسی که از خدای می‌ترسد می‌رسد، آنجا که ثمر می‌دهد حیات جاودانی را. (۱۲)راستی به‌شما می‌گویم که کلمه‌ی خدای در هر حال ثمر می‌بخشد، وقتی که انسان از خدای بترسد. (۱۳)اما آن مثالی که مختص است[1] به پدر آن قوم، پس براستی به‌شما می‌گویم که همانا او خداست پروردگار ما و پدر همه‌ی چیزها؛ زیرا او خلق فرموده همه‌ی اشیا را. (۱۴)لکن او پدر بر طریق طبیعت نیست؛ زیرا او منزه است از حرکتی که تناسل بدون آن ممکن نیست. (۱۵)پس او در این صورت خدای ماست که این جهان از آنِ اوست. (۱۶)پس مزرعه‌ای که در آن زراعت می‌کند، همان جنس بشری است. (۱۷)بذر افشانده شده همان کلمه‌ی خداست. (۱۸)پس وقتی که معلمین در بشارت دادن به کلمه‌ی خدای بواسطه‌ی اشتغال ایشان به مشاغل جهان اهمال کنند، شیطان در دل بشر گمراهی می‌کارد، که از آن انواع بی‌شماری از تعالیم زشت سر می‌زند. (۱۹)پس پاکان و پیغمبران به فریاد درآیند که: ای سید! مگر تعلیمی نیکو برای بشر نداده‌ای؟ پس این گمراهی‌های بسیار در این صورت از کجاست؟ (۲۰)سپس خدای در جواب می‌فرماید: همانا من بشر را تعلیمی نیکو دادم؛[2] لیکن همین‌که آدمی روی به باطل نهاد شیطان بذر ضلالت کاشت که شریعت مرا باطل کند. (۲۱)پس

۱- مقابله کن مت ۱۳: ۳۷-۴۳.

۲- اللّه معطی.

پاکان می‌گویند: ای سید! همانا ما این گمراهی را براندازیم به نابود کردن بشر. (۲۲)خدای در جواب می‌فرماید: چنین مکنید؛ زیـرا مؤمنان با کافران با هم سخت در هم آمیخته‌اند بـقرابت؛ در ایـن صورت مؤمنان با کافران هلاک می‌شوند. (۲۳)صبر کنید تا روز جزا. (۲۴)زیرا در آن وقت فرشتگان من کفار را جمع خواهند کرد و با شیطان به دوزخ مـی‌افکـنند و مـؤمنان را بـه مـلکوت مـن درآورند. (۲۵)از چیزهائی که هیچ شکی در آن نیست، ایـن‌است که بسیاری از پدرها که کافرند پسران مؤمن تولید می‌کنند؛ پس برای خاطر ایشان[1] خدای جهان را مهلت داده تا توبه کند.

فصل صدوسی‌وچهارم

مـعلمان حـقیقی و چاپلوس

(۱)اما کسانی که ثمر می‌دهند انجیر خـوب را، پس ایشـان معلمان حقیقی هستند که به تعلیم نیکو موعظه مـی‌کنند. (۲)لیکـن جهان که به دروغ خوشحال مـی‌شود از مـعلمان بـرگ‌هائی را از سخن‌های شیرین و چاپلوسی می‌خواهد. (۳)پس وقتی که شیطان این را دید خود را با جسد و حس داخل نمود و مقدار زیادی از آن برگ‌ها را آورد، یعنی مقداری از اشیای زمینی که در آنهـا گـناه را مستور می‌سازد. (۴)پس همین‌که انسان آنها را بگیرد، بیمار می‌شود و آماده‌ی مرگ جاودانی می‌گردد. (۵)اما آن یکی از اهالی که آب دارد و به دیگران آب خود را می‌دهد که چرک خود را بشـویند و می‌گذارد که جامه‌هایش بگندد، پس او معلمی است که دیگران را موعظه به توبه می‌کند؛ اما خود در گناه می‌ماند. (۶)چقدر بدبخت است این انسان؛ زیرا زبان خود او در هوا قصاص را که او اهل آن است می‌نویسد، نه ملایکه. (۷)اگر کسی را زبانی چون زبان فـیل

---

۱ – اللّه صبر (صبور؟).

باشد و بقیه‌ی جسد او به اندازه‌ی مورچه‌ی کوچکی، آیا چنین چیزی از خوارق طبیعت نمی‌باشد؟ (۸)بلی، البته. (۹)پس براستی به‌شما می‌گویم که همانا کسی که دیگران را به توبه موعظه می‌کند و خودش از گناهان خود توبه نمی‌کند، هرآینه غرامت او سخت‌تر است. (۱۰)اما آن دو مرد فروشنده‌ی سیب، پس یکی از ایشان کسی است که برای محبت خدای موعظه می‌کند. (۱۱)پس او از این‌رو با کسی چاپلوسی نمی‌کند؛ بلکه براستی موعظه می‌کند در حالتی که فقط طالب زندگانی فقیرانه است. (۱۲)به هستی خداوندی[1] که نفس من در حضور او می‌ایستد سوگند که جهان مردی را مانند این نمی‌پذیرد؛ بلکه او سزاوار است به اینکه او را حقیر شمارد. (۱۳)لیکن کسی که پوست را به وزن آن به طلا می‌فروشد و سیب را می‌نهد، همانا او کسی است که بشارت می‌دهد تا مردم راضی شوند. (۱۴)همچنین هرگاه شخص عالمی نفاق بورزد، نفسی را که تابع نفاق اوست تلف می‌کند. (۱۵)آه، آه! چقدر مردمی که به این سبب هلاک شدند.» (۱۶)آنگاه نگارنده گفت: چطور واجب می‌شود بر انسان که به سخن خدای گوش دهد و چگونه ممکن می‌شود برای کسی تا بشناسد آن کسی را که برای محبت خدای موعظه می‌کند؟ (۱۷)یسوع در جواب فرمود: «همانا واجب است تا گوش بدهد به کسی که موعظه کند -وقتی که به تعلیم نیکو موعظه می‌کند- که گویا گوینده همانا خداست؛ لیکن به دهان او سخن می‌گوید. (۱۸)اما کسی که ترک می‌کند سرزنش نمودن را بر گناهان در حالتی که مایل به رؤساست و چاپلوسی کننده است به مردمان بخصوص، پس واجب است پرهیز کردن از او مثل اژدهای هولناک؛ زیرا بحقیقت دل بشری را مسموم می‌کند.

۱- بالله حی.

(۱۹)آیا می‌فهمید؟ (۲۰)راستی به شما می‌گویم که زخمدار برای زخم‌های خود به پارچه‌های خوب محتاج نیست؛ بلکه بیشتر به مرهم نیکو محتاج است؛ همچنین گناهکار محتاج سخن شیرین نیست؛ بلکه بیشتر به سرزنش‌های نیکو محتاج است، تا از گناه بریده شود.»

فصل صدوسی‌وپنجم[1]

کیفیت عذاب دوزخ و طبقات هفتگانه‌ی آن

(۱)آن وقت پطرس گفت: ای معلم! به ما بگو چگونه هالکان عذاب کرده می‌شوند و چقدر در دوزخ باقی خواهند بود تا انسان از گناه پاک گردد؟ (۲)یسوع در جواب فرمود: «همانا از چیز بزرگی سؤال کردی و با این وجود من تو را به خواست خدای جواب می‌گویم. (۳)پس بدانید که دوزخ همانا یکی است؛ ولی هفت طبقه دارد، یکی زیر دیگری. (۴)پس همچنانکه گناه هفت نوع است ـ چون آن را شیطان احداث کرد مثل هفت دروازه‌ی دوزخ ـ همچنین در دوزخ هفت گونه عذاب یافت می‌شود. (۵)هفتمین طبقه از آن متکبر است. آنکه در دل خود بیشتر بلند پروازی دارد، پس افکنده خواهد شد در پائین‌ترین طبقات در حالتی که مرور خواهد کرد به بقیه‌ی طبقاتی که بالای اوست و تمام رنج‌هائی را که در آنها[2] موجود است خواهد چشید. (۶)چنانکه او در اینجا می‌خواهد تا از خدای بزرگ‌تر باشد؛ چه، دوست دارد هر چه می‌خواهد از آنچه مخالف امر خداست انجام دهد و اعتراف نمی‌کند به اینکه کسی برتر از اوست؛ پس اینگونه نهاده می‌شود زیر پاهای شیطان و دیگر شیاطین. (۷)پس او را پایمال می‌کنند، چنانکه انگور در وقت شراب ساختن پایمال کرده می‌شود و

۱– سوره عذاب جهنم. ۲– متکبر عذاب.

اسباب خنده و مسخره‌ی شیطان‌ها خواهد شد. (۸)حسودی که بر اثر حسن حال اقربای خود از خشم می‌سوزد و بر بلاهای ایشان افروخته رخسار می‌شود، در مرتبه‌ی ششم سرازیر خواهد شد. (۹)آنجا دندان‌های عده‌ی بسیاری از افعی‌های دوزخ او را می‌گزند. (۱۰)پس به خیال او می‌آید که تمام چیزها در دوزخ خوشحال می‌شوند به عذاب او و افسوس می‌خورند بر اینکه چرا در مرتبه‌ی هفتم سرازیر نشده‌است. (۱۱)این بواسطه‌ی آن است که آن را عدل خدای به خیال حسود بدبخت می‌آورد، با عدم تمکن آن لعنت شدگان بر خوشحالی؛ زیرا اگرچه آن ملعون‌ها متمکن بر هیچ خوشی نیستند، با این وجود عدل خداوند آن را به خیال آن حسود بدبخت می‌آورد؛ چنانکه به خیال کسی در خواب می‌آید که کسی او را بر پای می‌کوبد و متألم می‌شود. (۱۲)این غایتی است که پیش روی حسود بدبخت است. (۱۳)نیز به خیال او می‌رسد که آنجا مطلقاً هیچ مسرتی نیست و اینکه هر کسی به بلای او خوشحال است و متأسف است بر اینکه عذاب[1] او سخت‌تر نیست. (۱۴)اما آزمند، به مرتبه‌ی پنجم سرازیر می‌شود، آنجائی که به او فقر خوارکننده‌ای نازل می‌شود؛ چنانکه به میزبان توانگر نازل شده بود[2]. (۱۵)شیطان‌ها نیز برای زیاد کردن عذاب او پیش روی او خواهند آورد آنچه را که می‌خواهد. (۱۶)پس همین‌که به دستش آمد، شیاطین دیگر آن را می‌ربایند بسختی، در حالتی که به این سخنان ناطقند: یادآر که نخواستی برای محبت خدای بدهی؛ پس خدای هم نمی‌خواهد که بگیری. (۱۷)چه بدبخت است این انسان! (۱۸)زیرا او خود را به این حال خواهد دید و یاد از فراخی روزگار گذشته می‌کند و تنگی حاضر را مشاهده می‌نماید. (۱۹)به

۱- خسس عذاب (عذاب الخسیس).

۲- اشاره به داستان لعازر و توانگر که در فصل ۲۴ آمده است. (ویراستار)

یاد می‌آورد که ممکن بود او را تا بواسطه‌ی خیراتی -که آن وقت نمی‌تواند آنها را به دست آورد- خرمی جاودانی را تحصیل نماید. (۲۰)اما مرتبه‌ی چهارم، پس شهوت‌پرستان[1] در آن سرازیر می‌شوند؛ آنجائی که در آن کسانی که تغییر داده‌اند راهی را که به ایشان خدای عطا فرموده جا دارند، مثل گندمی که در سرگین سوخته‌ی شیطان پخته شده باشد. (۲۱)در آنجا اژدرهای دوزخی با ایشان دست به گردن می‌شوند. (۲۲)اما کسانی که با فواحش زنا کرده‌اند، پس همه‌ی کارهای این نجاست در ایشان برخواهد گشت به هم بستر شدن با جنیان دوزخ؛ آنها شیاطینی هستند بصورت زنانی که موهایشان از اژدرهاست و چشم‌هایشان گوگرد افروخته شده و دهانشان زهر و زبانشان تلخ است و جسدشان احاطه کرده شده به چنگک‌های دندانه‌دار به سر نیزه‌ها، که شبیهند به آنچه به آن ماهیان گیج و سرگردان صید می‌شوند و چنگال‌هایشان چون چنگال‌های عقاب‌ها و ناخن‌هایشان کارد است و طبیعت اعضای تناسلشان آتش است. (۲۳)پس شهوت پرستان با ایشان هم‌آغوش می‌شوند بر آتش دوزخ که تخت ایشان خواهد شد. (۲۴)به مرتبه‌ی[2] سوم سرازیر می‌شود کاهلی که اکنون کار نمی‌کند. (۲۵)آنجا شهرها و قصرهای بزرگ بنا می‌شود. (۲۶)تمام نشده ناگهان خراب می‌شوند؛ زیرا در آنها هیچ سنگی به جای خویش نصب نشده است. (۲۷)پس این سنگ‌های درشت بر دوش آن کاهل که دست‌هایش باز نیست گذاشته می‌شود، (۲۸)تا جسد خود را سرد کند در حال راه رفتن و بار خود را سبک نماید؛ زیرا کسالت قوّت بازوهایش را زایل کرده است. (۲۹)نیز ساق‌هایش به اژدرهای دوزخ بسته شده. (۳۰)از آن سخت‌تر اینکه در پس او

۱- خبث شهوة عذاب. ۲- تنبل عذاب.

شیاطینی هستند که او را می‌رانند و مکرر او را بر زمین می‌افکنند در حالتی که هنوز در زیر بار است. (۳۱)او راکسی در برخاستنش کمک نمی‌کند. (۳۲)بلکه چندانکه در برخاستن سنگین‌تر است بر آن مقداری هم بار مضاعف گذاشته می‌شود. (۳۳)در مرتبه‌ی دوم[1] شکم‌پرست سرازیر می‌شود. در آنجا قحطی می‌شود به اندازه‌ای که جز کژدم‌های زننده و اژدرهای گزنده، که عذاب دردناکی می‌دهند، چیزی که خورده شود پیدا نشود. (۳۴)تا جائی‌که هرگاه متولد نشده بودند، هرآینه برای ایشان بهتر بود از اینکه مثل این طعام را بخورند. (۳۵)شیاطین بحسب ظاهر برای ایشان طعام‌های خوشمزه پیش خواهند آورد. (۳۶)لیکن چون دست‌ها و پاهایشان به غُل‌های آتشین بسته شده است نمی‌توانند که دستی دراز کنند، هرگاه طعامی بر ایشان نمودار شود. (۳۷)از آن بدتر این است که همین کژدم‌هائی که آنها را می‌خورد، همانا شکم او را می‌بلعند در حالتی که قادر نیستند بر بیرون شدن؛ زیرا آنها پاره پاره می‌کنند عورت شکم‌پرست را. (۳۸)وقتی که بیرون می‌شوند در حالت نجاست و مرداری، بار دیگر خورده می‌شوند. (۳۹)کسی که از روی خشم برافروخته می‌شود به مرتبه‌ی نخستین سرازیر می‌شود، آنجا که اهانت می‌کنند او را همه‌ی شیاطین و سایر ملعون‌هائی که جای ایشان از او پائین‌تر است. (۴۰)پس او را لگدمال می‌کنند و می‌زنند و بر راهی که بر آن گذر می‌کنند او را می‌خوابانند و پاهای خود را بر گردن او می‌نهند. (۴۱)در این حال او بر مدافعت از خود قادر نیست؛ زیرا دست‌ها و پاهای او بسته شده. (۴۲)از آن بدتر اینکه او قادر نیست بر اظهار خشم خود بواسطه‌ی اهانت دیگران؛ زیرا زبان او بسته شده به چنگکی که

۱- عبدالبدن عذاب.

شبیه است به آنچه آن را گوشت فروش به کار می‌برد. (۴۳)پس در این جای ملعون[۱] عِقاب عام است که شامل تمام طبقات است؛ مثل مخلوطی از حبوب بسیاری که از آنها قرص نان ساخته می‌شود. (۴۴)زیرا بواسطه‌ی عدل خدای آتش و یخ و صاعقه‌ها و برق و کبریت و گرمی و سردی و باد و جنون و جزع، با هم متحد خواهند شد به طریق که سردی در حرارت و آتش در یخ تخفیف نمی‌دهد؛ بلکه هر یک از آنها به نوعی گناهکار بدبخت را عذاب می‌دهند.

فصل صدوسی‌وششم[۲]

خلود کافران در دوزخ و آمدن حضرت رسول اکرم(ص) در دوزخ تا عدل خدای تعالی را مشاهده نماید و...

(۱)پس در این بقعه‌ی ملعونه[۳]کافران جاوید بمانند. (۲)تا بدانجا که اگر فرضاً جهان از دانه‌ی ارزن پر شود و یک مرغی در هر صد سال یک‌دانه از آن بردارد تا آخر جهان، هرآینه کافران خوشحال شدندی، اگر بعد از تمام شدن آنها مقدر بودی رفتن به بهشت برای ایشان. (۳)لیکن این آرزو برای ایشان سر نگیرد؛ زیرا عذاب ایشان را نهایتی نیست. (۴)چون ایشان بضد محبت خدای حدی برای گناه خود قرار نداده‌اند. (۵)اما برای مؤمنان تسلی خواهد بود؛ زیرا عذاب ایشان نهایت دارد.» (۶)پس شاگردان ترسیدند و گفتند: مگر آن وقت مؤمنان هم به دوزخ می‌روند؟ (۷)یسوع در جواب فرمود: «بر هر کسی متحتّم است، هر که باشد، اینکه به دوزخ برود. (۸)جز اینکه، آنچه در آن حرفی نیست آن است که پاکان و پیغمبران خدای، همانا به آنجا روند تا مشاهده نمایند؛ نه اینکه عقابی بکشند. (۹)اما نیکان پس رنجی نکشند جز خوف. (۱۰)چه گویم؟ به شما می‌فهمانم که حتی

۱– عذاب بغیر الحساب وه (وهو؟) بن آدم.
۲– سورة علی الکافرین عذاب ابدا.
۳– وه مسکین بن آدم.

رسول‌اللّه[۱] آنجا می‌رود تا عدل[۲] خدای را مشاهده نماید. (۱۱)پس آن وقت دوزخ بواسطه‌ی حضور او لرزان شود. (۱۲)چون او صاحب جسد بشری است. عِقاب از هر صاحب جسد بشری که بر ایشان عِقاب محتوم شده برداشته می‌شود؛ پس بدون رنج عِقاب می‌مانند در مدت توقف رسول‌اللّه برای مشاهده‌ی دوزخ. (۱۳)لیکن او در آنجا جز چشم برهم زدنی توقف نخواهد فرمود. (۱۴)همانا این را خدای برای آن کند تا هر مخلوقی بداند که او از رسول‌اللّه[۳] سودی برده است. (۱۵)چون در آنجا رود شیاطین به ولوله افتند و می‌خواهند پنهان شوند زیر آتش افروخته و یکی به دیگری گوید: بگریزید، بگریزید؛ زیرا همانا دشمن ما[۴] محمد آمد. (۱۶)پس چون شیطان بشنود آن را، با دو کف دست خود سیلی به روی خود می‌زند و ناله‌کنان می‌گوید: همانا تو برغم من، از من شریف‌تری و همانا از روی ظلم این کرده شد. (۱۷)اما آنچه مختص است به مؤمنانی که هفتاد و دو درجه دارند با خداوندان دو درجه‌ی کمتر که ایمان دارند بدون اعمال صالحه، چونکه فرقه‌ی اول بر اعمال صالحه محزون بودند و فرقه‌ی دیگر مسرور بودند به شر، پس همگی هفتاد هزار سال در دوزخ مکث خواهند کرد. (۱۸)پس از این سال‌ها فرشته جبرئیل به دوزخ می‌آید و می‌شنود که ایشان می‌گویند: ای محمد[۵]! کجا شد وعده‌ات به ما که هر کس بر

۱- رسول‌اللّه. ۲- اللّه عادل و ذوانتقام.

۳- شیاطین عدو محمد (محمد عدو الشیاطین؟)

۴- یا محمد.

۵- قال عیسی بعد أن یدخل عصاة المؤمنین جهنم یجیء جبرائل الی‌جهنم و یواجهه المؤمنین و هم یقول یا محمد این وعدک من یقبل دینک لاد (لن؟) یبقی مخلدا فی‌النار فاذاً جبرائل اخبر محمدا بماسمع من عصاة المؤمنین فنادی محمد ربّه فقال یا رب این وعدک الحق و انت احکم‌الحاکمین فارسل اللّه تعالی جبرائل و میکائیل و اسرافیل و عذرائیل(!) فاخرجو هم من النار وادخلوهم الجنة (منه).

آیین تو باشد جاویدان در دوزخ نماند؟ (۱۹)پس فرشته‌ی خدای در آن وقت به بهشت برگردد و پس از آنکه نزد رسول‌اللّٰه[۱] شود، با احترام آنچه را شنیده بر او بخواند. (۲۰)آنگاه پیغمبر با خدای تکلم کرده، می‌گوید: ای پروردگار من و خدای من[۲]! وعده‌ی خود را به منِ بنده‌ات یاد بیاور که وعده کردی کسانی که آئین مرا بپذیرند جاویدان در دوزخ نمانند. (۲۱)پس خدای در جواب می‌فرماید: ای خلیل من! طلب کن آنچه می‌خواهی که من به تو آنچه بخواهی می‌دهم.[۳]

فصل صدوسی‌وهفتم[۴]

نجات گناهکاران مؤمن به آن حضرت و دخول ایشان به بهشت به شفاعت آن حضرت و...

(۱)پس در آن وقت رسول‌اللّٰه[۵] عرض می‌کند: ای پروردگار! کسانی از مؤمنان یافت می‌شوند که هفتاد هزار سال در دوزخ مکث کرده‌اند. (۲)کجاست رحمت[۶] تو، ای پروردگار من! (۳)من همانا بسوی تو زاری می‌کنم تا ایشان را از این عقوبات تلخ آزاد نمائی. (۴)پس آن وقت خدای چهار فرشته‌ی مقرب خدای را[۷] امر می‌فرماید که به دوزخ رفته و هر کس را که بر آئین پیغمبر اوست بیرون آورده و او را سوی بهشت او رهبری کنند. (۵)آن امری است که آن را خواهند کرد. (۶)از فواید آئین رسول‌اللّٰه[۸] این می‌شود که هر کس به او ایمان آورده باشد به بهشت خواهد رفت، بعد از عقوبتی که از آن سخن راندم. (۷)حتی اگر چه عمل صالحی هم نکرده باشد؛ زیرا بر آئین او مرده است.»

۱- رسول‌اللّٰه.
۲- اللّٰه سلطان.
۳- اللّٰه معطی.
۴- سورة شفاعة محمد بعدالقیمه.
۵- رسول‌اللّٰه.
۶- اللّٰه سلطان و رحمن.
۷- یعنی جبریل و میخائیل و رفائیل چنانکه از فصل دویست و پانزدهم این انجیل معلوم می‌شود؛ لکن در نسخه‌ی اسپانیائی عوض اوریل عزرائیل ذکر کرده چنانکه در لغت عرب است. (مترجم)
۸- رسول‌اللّٰه.

فصل صدوسی‌وهشتم

بروز قحط سالی و توسل جستن مردم به حضرت مسیح و...

(۱)چون صبح طالع شد مردان شهر همه با زنان و کودکان، بامدادان به خانه‌ای که یسوع و شاگردانش در آن بودند، آمدند. (۲)به او توسل جسته و گفتند: ای آقا! به ما رحم کن که کرم‌ها در این سال دانه‌ها را خورده‌اند و در این سال در زمین خود نانی به دست نخواهیم آورد. (۳)یسوع فرمود: «این چه ترسی است که شما را گرفته است؟ (۴)مگر نمی‌دانید که خادم خدای، ایلیا، در مدت قهر اخاب به او، سه سال نانی ندید در حالتی که به سبزی‌ها و میوه‌های[1] صحرائی فقط تغذیه می‌کرد. (۵)پدر ما داوود، پیغمبر خدای، سال‌های دراز بر میوه‌های صحرائی و سبزی‌ها گذران کرد وقتی که شاؤل او را قهر نمود، تا اینکه جز دو بار مزه‌ی نان را نچشید.» (۶)قوم گفتند: همانا ای آقا! ایشان پیغمبران خدای بودند و غذایشان سرور روحانی بود و از این بود که هر چیزی را متحمل می‌شدند. (۷)لیکن این کودکان چه بخورند؟ آنگاه گروه کودکان خود را به او نمودند. (۸)آن وقت یسوع بر بدبختی ایشان رقت نموده و فرمود: «تا درو نمودن چقدر مانده است؟» (۹)در جواب گفتند: بیست روز. (۱۰)پس یسوع فرمود: «می‌باید مدت این بیست روز را به روزه و نماز بپردازیم؛ زیرا خدای رحم خواهد فرمود[2]. (۱۱)براستی به شما می‌گویم همانا خدای این قحط را احداث نفرموده؛ بلکه جنون مردم و گناه اسرائیل آن را آغاز نموده است؛ چونکه گفتند من همانا خدای و پسرخدای هستم.» (۱۲)پس از آنکه روزه گرفتند نوزده روز، در بامداد روز بیستم دیدند که مزارع و پشته‌ها به گندم خشک پوشیده شده است. (۱۳)پس سوی یسوع شتافتند و همه چیز را به او باز گفتند. (۱۴)چون یسوع آن را

۱– اشد البلاء علی الانبیاء (منه).

۲– اللّٰه رحمن.

شنید خدای را شکر نموده و فرمود: «بروید ای برادران! و نانی را که خدای آن را به شما عطا[1] فرموده جمع کنید.» (۱۵)قوم مقدار وافری از گندم جمع نمودند تا حدی‌که ندانستند آن را کجا بگذارند. (۱۶)پس آن سبب وسعت در اسرائیل شد. (۱۷)اهالی شهر با هم مشورت کردند که یسوع را بر خود پادشاه سازند. (۱۸)چون یسوع این را دریافت، از ایشان گریخت و از این‌رو پانزده روز شاگردان کوشیدند تا او را پیدا کنند.

فصل صدوسی‌ونهم

یافتن برنابا و یعقوب و یوحنا حضرت مسیح را و سؤال نمودن ایشان از آن حضرت علت غیبت را و...

(۱)سرانجام نگارنده و یعقوب و یوحنا یسوع را یافتند. (۲)پس گریه‌کنان گفتند: ای معلم! برای چه از ما گریختی؟ (۳)همانا ما به‌جست‌وجوی تو شدیم در حالتی‌که اندوهگین بودیم؛ بلکه شاگردان همه گریه‌کنان به‌جست‌وجوی تو شدند. (۴)پس یسوع در جواب فرمود: «همانا فقط از این‌رو گریختم، چونکه دانستم سپاهی از شیاطین تهیه می‌کنند برای من آنچه را خواهید دید بعد از مدت کمی. (۵)پس بر ضد من، سران کاهنان و بزرگان قبایل قیام خواهند نمود و از حاکم روم فرمانی برای قتل من خواهند خواست. (۶)زیرا ایشان می‌ترسند که پادشاهی اسرائیل را من غصب کنم. (۷)علاوه بر آن، همانا یکی از شاگردان من مرا خواهد فروخت و مرا تسلیم خواهد کرد؛ چنانکه یوسف به‌مصر فروخته شد. (۸)لیکن خدای عادل[2] او را هلاک خواهد کرد؛ چنانکه داوود پیغمبر می‌فرماید[3]: هر که برای همسایه‌ی خود دامی بنهد، آن او را در گودال خواهد انداخت[4]. (۹)لیکن خدای مرا از دستشان

۱– اللّٰه معطی.
۲– اللّٰه ذنتقام «ذوانتقام».
۳– مز ۹: ۱۵ و ۷۵: ۶.
۴– ترجمه‌ی عربی در اینجا ترجمه به معنی کرده که: هر که برای برادر خود دامی

خواهد رهانید[1] و مرا از جهان انتقال خواهد داد.» (۱۰)پس سه شاگرد ترسیدند. (۱۱)یسوع ایشان را تسلی داده و فرمود: «مترسید که هیچ یک از شما مرا تسلیم نمی‌کند.» پس برای ایشان قدری تسلی حاصل شد. (۱۲)روز بعد سی و شش نفر از شاگردان یسوع، دو تا دو تا آمدند. (۱۳)او در دمشق مکث فرمود و انتظار دیگران را می‌کشید. (۱۴)هر یک از ایشان اندوهگین شدند؛ زیرا فهمیدند یسوع بزودی از جهان روی گردان خواهد شد. (۱۵)از این‌رو دهان گشوده و فرمود: «همانا بدبخت اوست که می‌رود بدون اینکه بداند به کجا می‌رود. (۱۶)بدبخت‌تر از او کسی است که قادر است و می‌فهمد که چگونه به‌منزل نیکو می‌رسد و با وجود این می‌خواهد که در راه ناپاک و باران و خطر دزدان مکث نماید. (۱۷)ای برادران! به‌من بگوئید، آیا این جهان وطن ماست؟ نه البته نه؛ زیرا انسان نخستین نفی شده و به‌جهان انداخته شده است. (۱۸)پس او عقوبت خطای خود را می‌کشد. (۱۹)آیا ممکن است که نفی شده‌ای پیدا شود که پروای برگشتن به‌وطن یا ثروت خود را نداشته باشد و حال آنکه نفس خود را در درویشی دیده؟ (۲۰)راستی که عقل هرآینه انکار این کند؛ لیکن آزمون و تجربه آن را به برهان ثابت کند. (۲۱)زیرا محبان جهان فکر مرگ نمی‌کنند. (۲۲)بلکه وقتی کسی هم با ایشان از آن سخن براند به‌سخن او گوش نمی‌دهند.

فصل صدوچهلم[2]

در بیان موعظه و نصایح

(۱)مرا باور کنید ای قوم! همانا من در جهان به‌امتیازی

→ بنهد در آن می‌افتد، و آنچه من ترجمه کرده‌ام ترجمه‌ی عین عبارت انگلیسی است. (مترجم)

۱- اللّه حافظ. ۲- سورة الموت.

آمده‌ام که به‌هیچ بشری تاکنون داده نشده، حتی به رسول‌اللّه[۱] هم داده نشده؛ زیرا خدای ما انسان[۲] را نیافریده است که در جهان او را باقی بگذارد؛ بلکه او را آفریده است تا در بهشت بگذارد. (۲)از مسلّمات است اینکه کسی‌که طمع ندارد از رومیان چیزی به‌دست آرد؛ زیرا ایشان از شریعت او بیگانه‌اند. کسی نمی‌خواهد که وطن خود و آنچه را دارد ترک نموده، برود تا در روم متوطن شود و دیگر برنگردد. (۳)نیز میل او بسوی آن خیلی کمتر خواهد بود، هرگاه حس کند که قیصر را از خودش به‌خشم آورده است. (۴)پس به‌شما براستی می‌گویم که همانا حقیقت چنین خواهد بود و سلیمان، پیغمبر خدای، با من فریاد می‌کند که: ای مرگ چقدر یاد تو تلخ است برای کسانی‌که در ثروت خودشان متنعم می‌باشند. (۵)همانا من این را برای آن نمی‌گویم که اکنون می‌روم. (۶)بدرستی‌که من عالمم به‌اینکه زنده خواهم ماند تا قریب به‌انتهای جهان. (۷)لیکن سخن می‌رانم با شما به‌این، تا بیاموزید که چگونه خواهید مرد. (۸)به‌هستی خدای سوگند که هرگاه عملی بد شود، ولو یک‌بار[۳]، دلالت دارد بر لزوم ممارست برآن -اگر استواری آن مقصود باشد. (۹)آیا دیده‌اید چگونه سپاهیان در زمان صلح بعضی با بعضی مشق می‌کنند؛ چنانکه گویا با هم می‌جنگند؟ (۱۰)پس چگونه مردی خواهد مرد به‌مرگ نیکوئی آنکه نیاموخته است که بمیرد به‌مرگ خوبی؟ (۱۱)داوود پیغمبر[۴] فرموده: گرانبهاست در نظر پروردگار مرگ پاکان. (۱۲)آیا می‌دانید برای چه؟ (۱۳)پس من به‌شما افاده می‌کنم. (۱۴)همانا چون چیزهای نادر گرانبها هستند، مرگ کسانی‌که خوش می‌میرند نیز نادر است؛ پس گرانبها می‌شود

۱- رسول‌اللّه.
۲- اللّه خالق.
- باللّه حی.
۳- عبارت نسخه ایتالیائی مبهم است.
۴- مز ۱۱۶: ۱۵.

در نظر خداوند آفریدگار ما[1]. (۱۵)از مسلّمات است کـه هـرکس شروع در کاری می‌کند، نمی‌خواهد که فقط آن را به‌پایان برساند؛ لیکن او زحمت می‌کشد تا برای مقصود او نتیجه‌ی خـوبی بـاشد. (۱۶)انسان عجیب بدبخت است که جامه‌های خود را بر نفس خود تفضیل می‌دهد. (۱۷)زیرا او وقتی‌که قماشی را می‌بُرد قبل از بریدن آن، آن را می‌سنجد و چون آن را مـی‌برد بـدقت آن را مـی‌دوزد. (۱۸)اما زندگی خود را که متولد شده بـرای ایـنکه بمـیرد –زیـرا نمی‌میرد مگر کسی که متولد می‌شود– پس چگونه است که آن را به مرگ نمی‌سنجد؟! (۱۹)آیا بنایان را دیده‌اید چگونه هـیچ سـنگی نمی‌گذارند، مگر اینکه اساس آن پیش چشمشان است؛ پس آن را می‌سنجند تا راست باشد که دیوار نیفتد. (۲۰)عجیب بدبخت است انسان؛ زیرا بنیاد حیات او منهدم خواهد شد به‌بدترین انهدامـی؛ چه او به‌اساس مرگ نظر نمی‌کند.

فصل صدوچهل و یکم[2]

(۱)به من بگوئید چگونه زاده می‌شود انسان، وقتی‌که متولد شود؟ (۲)براستی که او برهنه زاده می‌شود. (۳)برای او چـه سـود مانده است وقتی زیرزمین خوابانیده می‌شود در حـالتی‌که مـرده است؟ (۴)او را نیست جز پارچه‌ای که پیچیده می‌شود به‌آن و این همان جزائی است که جهان او را مـی‌دهد. (۵)پس هـرگاه در هـر عملی لازم است اینکه وسایل مناسب با آغـاز و انجـام آن عـمل موجود باشد تا آن عمل نیکو به‌پایان رسد، پس چه بـاشد انجـام انسان که ثروت جهانی می‌خواهد؟ (۶)همانا او هرآینه خواهد مرد چنانکه داوود[3]، پیغمبر خدای، می‌فرماید: همانا خطاکار هرآیـنه

در ذکر موت

۱– اللّٰه خالق.
۲– سورة الموت.
۳– مز ۱۰۴: ۳۵؟

خواهد مرد به بدترین مردنی[1]. (۷)هرگاه خیاطی بخواهد که عوض نخ در سوراخ سوزنی ساقه‌های خرما داخل کند، نتیجه‌ی عمل او چه خواهد شد؟ (۸)همانا او کار عبث می‌خواهد بکند و همسایگانش او را تحقیر می‌کنند. (۹)پس انسان نمی‌بیند که اینچنین کاری را علی‌الدوام می‌کند، یعنی خیرات زمینی را جمع می‌کند؟ (۱۰)زیرا مرگ همان سوزنی است که ممکن نیست فروکردن خیرات زمینی در سوراخ آن. (۱۱)مع‌ذلک او به دیوانگی خود می‌خواهد که علی‌الدوام در عمل خود رستگار شود؛ ولیکن بیهوده است. (۱۲)هرکس که حق را باور نمی‌کند در سخن من، پس بفراست دریابدش در قبرها؛ زیرا او حق را آنجا خواهد یافت. (۱۳)پس وقتی‌که می‌خواهد در حکمت بر غیر خود در خوف خدای مبرّز شود، پس کتاب قبر را مطالعه نماید. (۱۴)زیرا او در آنجا تعلیم حقیق را برای خلاص خود می‌یابد. (۱۵)پس همانا وقتی‌که ببیند تن انسان برای کرم‌ها نگه‌داری می‌شود، علم پیدا می‌کند به‌اینکه حذر نماید از جهان و تن و حس. (۱۶)به‌من بگوئید که اگر آنجا راهی باشد که هرگاه مرد در وسط آن سیر کند ایمن باشد و همین‌که بر دو طرف آن راه رود سرش بشکند، (۱۷)پس چه می‌گوئید هرگاه ببینید مردم را که با هم خصومت می‌ورزند و مبارات می‌کنند تا نزدیک باشند به طرف آن و خودشان را بکشند. (۱۸)چه سخت خواهدشد تعجب شما حقاً، و همانا خواهید گفت که ایشان هرآینه بی‌خردان و دیوانگانند و اگر دیوانه نباشند پس ایشان بی‌پروایانند.» (۱۹)شاگردان گفتند: همانا این هرآینه درست است. (۲۰)آنگاه یسوع گریسته و فرمود: «همانا عشاق جهان هرآینه ایشان چنانند. (۲۱)زیرا اگر ایشان

۱– موت‌اقبح.

می‌زیستند بحسب عقل که موضع متوسطی در انسان اتخاذ نموده، هرآینه پیروی آئین خدای کرده و از موت ابدی خلاص می‌شدند. (۲۲)لیکن ایشان گناه کردند و دشمنان سرکش به‌جان خود شدند؛ زیرا ایشان پیروی جسد و جهان کردند، در حالتی‌که کوشش می‌کردند در اینکه هریک زندگانی کند بگونه‌ای‌که در تکبر و فجور از دیگری سخت‌تر باشد.»

فصل صدوچهل‌ودوم[1]

رفتن یهودای خائن نزد رؤسای کاهنان و کاتبان و فریسیان در باب گرفتاری مسیح(ع)

(۱)چون یهودای خیانت‌کار دید که یسوع گریخت، ناامید شد از اینکه قدرتمند شود در جهان. (۲)زیرا حامل کیسه‌ی یسوع بود و حفظ می‌کرد در آن هر چه راکه به یسوع از روی محبت خدای داده می‌شد. (۳)او امیدوار بود که یسوع پادشاه خواهد شد و او خودش مرد معززی می‌شود. (۴)پس همین‌که این امید از او سلب شد، با خود گفت، هرگاه این مرد پیغمبر بودی همانا دانستی که من نقدینه‌ی او را می‌ربایم و هرآینه کینه ورزیده، مرا از خدمت خود دور کردی؛ چه او می‌دانست که من به او ایمان ندارم. (۵)نیز اگر حکیم بودی از بزرگواریی که خدای[2] می‌خواهد به او بدهد نمی‌گریختی. (۶)پس شایسته‌تر مرا آن است که با رؤسای کاهنان و نویسندگان و فریسیان متفق شوم و رأی زنیم که چگونه او را تسلیم دست ایشان کنم؛ پس بدین واسطه تمکن یابم به چیزی از منفعت. (۷)او بعد از آنکه نیت بست، نویسندگان و فریسیان را از آنچه در نائین اتفاق افتاده بود خبر داد. (۸)آنان با رئیس کاهنان مشورت نموده و گفتند که چه کنیم اگر این مرد پادشاه شود. (۹)همانا این بر ما وبال خواهد شد؛ زیرا او می‌خواهد عبادت خدای را برحسب

۱- سورة الخائن.

۲- اللّٰه رحمن.

سنت قدیمه اصلاح نماید؛ زیرا او نمی‌تواند شریعت مارا باطل سازد. (۱۰)پس عاقبتِ ما زیر تسلط مردی چنین، چگونه خواهد شد؟ (۱۱)براستی که ما و فرزندان ما هلاک خواهیم شد. (۱۲)زیرا، چون ما را از وظیفه‌ی ما محروم سازد، ما را ناچار خواهند کرد تا نان خود راگدائی کنیم. (۱۳)اما اکنون بحمداللّه پادشاهی بیگانه از شریعت خود داریم که کاری به‌شریعت ما ندارد؛ چنانکه ما به‌شریعت ایشان کاری نداریم. (۱۴)از این‌رو می‌توانیم هر چه می‌خواهیم بکنیم. (۱۵)پس اگر خطائی کنیم، خدای ما مهربان است و استرضای او به‌قربانی و روزه ممکن است. (۱۶)لیکن هرگاه این مرد پادشاه شود، هرگز استرضای او ممکن نخواهد شد، مگر وقتی‌که ببیند از ما عبادت خدای را چنانکه موسی نوشته است. (۱۷)از آن سخت‌تر اینکه می‌گوید مسیا[1] از نسل داوود نمی‌آید؛ چنانکه یکی از شاگردان محرم او به ما گفته؛ بلکه می‌گوید که او می‌آید از نسل اسماعیل. (۱۸)نیز می‌گوید که این وعده به اسماعیل داده شده، نه به اسحاق. (۱۹)پس چه ثمر دارد که بگذاریم اینچنین انسانی زندگانی کند. (۲۰)پس از مسلّمات است که اسماعیلیان نزد رومیان آبرومند شوند و به ایشان خواهند داد شهرهای ما را. (۲۱)پس اسرائیل در معرض بندگی خواهد درآمد؛ چنانکه سابقاً بود. (۲۲)چون رئیس کاهنان این رأی را شنید، در جواب گفت: واجب است که با هیرودس و حاکم اتفاق کنیم. (۲۳)زیرا مردم بر یسوع بسیار مایلند و ما را ممکن نیست اجرای چیزی بدون سپاه. (۲۴)اگر خدای خواسته باشد بواسطه‌ی سپاه هیرودس به‌قیام به‌این کار توانا می‌شویم. (۲۵)بعد از آنکه میان خودشان مشورت کردند، رأی دادند بر گرفتن او در شب، هر وقتی‌که حاکم و

۱- رسول.

هیرودس به‌آن راضی شوند.

فصل صدوچهل وسوم[۱]

رفتن مسیح(ع) به ناصره و مهمان شدن او در خانه‌ی زکّای گمرکچی و تنقید فریسیان بر او در این کار

(۱)در آن وقت بخواست خدای همه‌ی شاگردان به‌دمشق آمدند. (۲)در آن روز یهودای خیانتکار بیشتر از غیر خودش اظهار اندوه می‌کرد بر غیاب یسوع. (۳)از آن‌رو یسوع فرمود: «هرکسی باید حذر کند از آن کسی‌که می‌خواهد بی‌جهت برای تو دلایل محبت اقامه نماید.» (۴)خدای بصیرت ما را گرفت تا ندانیم به چه منظور این را فرمود. (۵)بعد از آمدن همه‌ی شاگردان، یسوع فرمود: «باید به جلیل برگردیم؛ زیرا فرشته‌ی خدای به‌من فرموده که واجب است بر من تا به آنجا بروم.» (۶)بنابراین یسوع صبح روز شنبه به‌ناصره آمد. (۷)چون بر اهالی معلوم شد که او یسوع است، هرکسی طالب شد تا او را ببیند. (۸)حتی اینکه مردی گمرکچی[۲] که نام او زَکّا و کوتاه قد بود، بحیثی‌که نمی‌توانست یسوع را دیدار کند بسبب کثرت جمعیت، پس بر درخت انجیر درآمد و به‌سر آن بَرشد. (۹)در آنجا منتظر می‌بود تا یسوع در آن مکان گذر نماید، در حالتی‌که یسوع به مجمع روان بود. (۱۰)پس چون یسوع به‌آن موضع رسید، چشمان خود را بالا نمود و فرمود: «ای زَکّا فرودآی که من در خانه‌ی تو اقامت خواهم نمود.» (۱۱)پس او فرود آمد و یسوع را بخوشی پذیرائی نموده، ولیمه‌ی بزرگی درست کرد. (۱۲)فریسیان به‌خشم آمده، گفتند به شاگردان یسوع، که چرا معلم شما رفت که با گمرکچیان و خطاکاران غذا بخورد؟ (۱۳)یسوع در جواب فرمود: «به‌چه سبب طبیب[۳] به‌خانه‌ی بیمار می‌رود؟ (۱۴)به‌من بگوئید تا[۴] به‌شما بگویم چرا آنجا رفتم.» (۱۵)در جواب

۱- سورة جؤج.
۲- لو ۱۹: ۲-۱۰.
۳- لو ۵: ۳۱.
۴- لو ۲۰: ۳ و ۴.

گفتند که برای اینکه شفا بدهد بیمار را. (۱۶)یسوع فرمود: «هرآینه که حق گفتید؛ زیرا صحتمندان به طبیب حاجتی ندارند؛ بلکه فقط بیماران به طبیب نیازمند هستند.

فصل صد و چهل و چهارم[۱]

معنی فریسی و اینکه انبیاءاللّه(ع) همه فریسی بوده‌اند؛ یعنی زاهد و عارف حقیقی

(۱)سوگند به‌هستی[۲] خداوندی که نفس من در حضور او می‌ایستد، خدای پیغمبران[۳] و خدمتکاران خود را به‌جهان می‌فرستد تا خطاکاران توبه کنند. (۲)آنان را برای خاطر پاکان نمی‌فرستد؛ زیرا حاجتی به توبه ندارند؛ چنانکه کسی که نظیف است حاجت به‌حمام ندارد. (۳)لیکن براستی به‌شما می‌گویم اگر شما از فریسیان حقیق بودید، هرآینه خوشحال می‌شدید به دخول من بر خطاکاران برای خلاص ایشان. (۴)به‌من بگوئید که آیا می‌دانید منشأ خود را و می‌دانید برای چه جهان بنا گذاشت که فریسیان را قبول کند؟ (۵)من می‌گویم که شما نمی‌دانید. (۶)پس گوش بسپارید به شنیدن سخن من. (۷)همانا خَنوخ[۴] دوست خدای، آنکه با خدای براستی[۵] رفتار کرده، به فردوس انتقال داده شد در حالتی‌که پروا و اعتنائی به جهان نداشت. (۸)او را در آنجا نشیمن خواهد کرد تا رستاخیز؛ چه همین‌که انجام جهان نزدیک شد، با ایلیا و یکی دیگر به‌جهان برمی‌گردد.[۶] (۹)پس چون مردم این معنی را بدانستند، بناگذاشتند که خداوند آفریدگار[۷] خود را طلب کنند برای طمع فردوس. (۱۰)زیرا معنی فردوس –یا فریس– به لغت کنعانیان «طلب خدای می‌کند» می‌باشد. (۱۱)اِطلاق این اسم در

۱– سورة الادرس (ادریس).
۲– باللّه حی.
۳– اللّه مرسل.
۴– ذکر ادیرس قصص.
۵–تک ۵: ۲۴.
۶–اول درویس.
۷–اللّه خالق.

آنجا بر سبیل استهزای نیکوکاران بود. (۱۲)چه، کنعانیان غرق پرستش بتانی بودند که ساخته‌ی دست‌های بشری است. (۱۳)بنابراین کنعانیان وقتی می‌دیدند یکی از قوم ما را، از اشخاصی که از جهان کناره گرفته تا خدمت خدای کند، از روی ریشخند می‌گفتند: فریس[۱]؛ یعنی طلب خدای می‌کند. (۱۴)گویا ایشان می‌گفتند: ای دیوانه تو که تمثال بتان نداری پس همانا باد را می‌پرستی؛ پس به عاقبت خویش بنگر و خدایان ما را پرستش کن.» (۱۵)پس یسوع فرمود: «براستی به‌شما می‌گویم که همانا همه‌ی مقدسین خدای و پیغمبران او فریسیان بودند، نه مانند شما به‌اسم؛ بلکه بحقیقت و عمل. (۱۶)زیرا ایشان در تمام کارهای خودشان طلب می‌کردند خداوند آفریدگار خود را[۲] و شهرها و گردآورده‌های خود را در راه محبت خدای نادیده گرفته و آنها را فروخته و در محبت خدای به فقرا داده‌اند.

فصل صدوچهل و پنجم[۳]

ذکر کتابچه‌ی ایلیا در معنی سیر و سلوک

(۱)سوگند به هستی خدای[۴]، همانا در زمان دوست خدای و پیغمبر او ایلیا دوازده کوه بود که هفده هزار فریسی در آنها سکونت داشتند. (۲)در این عدد بسیار یک نفر رانده نبود؛ بلکه ایشان همگی برگزیدگان خدای بودند. (۳)اما اکنون که در اسرائیل صد هزارو اندی فریسی است، پس شاید -اِنْشاءاللّه- میان هر هزار نفر یک برگزیده پیدا شود.» (۴)پس فریسیان به خشم در جواب گفتند: مگر ما همگی رانده شدگانیم و دیانت ما را رانده شده می‌دانی. (۵)یسوع در جواب فرمود: «همانا من دیانت فریسیان

۱- درویس لسان عمران فارشوء (منه).

۲- اللّه خالق.

۳- سورة درویس (درویش).

۴- باللّه حی.

حقیق را رانده شده نمی‌شمارم؛ بلکه آن را ممدوح می‌دانم و همانا مستعدم که برای خاطر آن بمیرم. (۶)لیکن بیائید ببینم آیا شما فریسی حقیق هستید؟ (۷)همانا ایلیا، دوست خدای، برای اجابت خواهش شاگردش الیشع کتابچه‌ای نوشته و در آن حکمت بشریه را با شریعت[۱] مولای ما خدای[۲] به ودیعت نهاده.» (۸)پس فریسیان تعجب کردند، چون نام کتاب ایلیا را شنیدند؛ زیرا به‌تقالید خود دانسته بودند که هیچ‌کس این تعلیم را حفظ‌نکرده است. (۹)از این‌رو خواستند تا به‌بهانه‌ی انجام کارهائی که واجب است به‌جا آوردن آنها، بروند. (۱۰)آن‌وقت یسوع فرمود: «اگر شما فریسی می‌بودید، هرآینه ترک می‌نمودید هر کاری را و ملاحظه‌ی این مطلب می‌کردید؛ زیرا فریسی حقیق تنها خدای را می‌خواهد.» (۱۱)از این‌رو با حالت اضطراب برگشتند تا به یسوع گوش فرادهند، که برگشته فرمود: (۱۲)«ایلیا[۳] بنده‌ی خدای -زیرا اینچنین ابتدا می‌کند کتابچه را- این را می‌نویسد از برای همه‌ی اشخاصی که می‌خواهند به‌راه خدای آفریدگار[۴] خود روند. (۱۳)همانا کسی‌که دوست دارد بسیار علم بیاموزد، از خدای کم می‌ترسد[۵]. (۱۴)زیرا کسی‌که از خدای می‌ترسد قانع می‌شود به‌اینکه بداند فقط همان راکه خدای می‌خواهد. (۱۵)همانا کسی‌که طالب سخن‌های شیرین است طالب خدای نیست. (۱۶)بر آن کسی‌که طلب خدای می‌کند لازم است که محکم ببندد درهای خانه‌ی دل خود را و روزنه‌های آن را. (۱۷)زیرا آقا برای خود نمی‌پسندد که از بیرون، داخل خانه‌اش شود آنچه راکه دوست

۱- در اینجا در ترجمه‌ی عربی عوض مولای ما تعبیر به‌پدر نموده و آنچه من ترجمه کرده‌ام موافق با ترجمه‌ی انگلیسی است. (مترجم)

۲- اللّٰه سلطان.

۳- کتاب الیاس.

۴- اللّٰه خالق.

۵- کذا.

ندارد. (۱۸)پس نگهبانی کنید مشاعر خود را و نگهبانی کنید دل خود را؛ زیرا خدای یافت نمی‌شود بیرون از ما در این جهانی که مکروه آن است. (۱۹)بر کسانی‌که می‌خواهند کارهای نیکو کنند لازم است ملاحظه‌ی خودشان را داشته باشند؛ زیرا به مرد نفعی نمی‌دهد اینکه تمام جهان سود برند و خودش زیان بیند[۱]. (۲۰)بر کسانی که تعلیم دیگران را می‌خواهند لازم است تا برتر از دیگران زندگی کنند؛ زیرا استفاده نمی‌شود چیزی از کسی‌که کمتر از خود ما بداند. (۲۱)پس در این صورت چگونه خطاکار به‌صلاح می‌آورد زندگی خود را، و حال آنکه او تعلیم را از کسی که بدتر از اوست می‌شنود. (۲۲)برکسانی‌که طلب خدای می‌کنند لازم است که از همصحبتی بشر بگریزند[۲]. (۲۳)زیرا موسی چون برکوه سینا تنها بود خدای را یافت و با او سخن گفت؛ چنانکه دوست با دوست خود سخن می‌گوید[۳]. (۲۴)بر کسانی‌که طلب خدای می‌کنند لازم است که در هر سی روز یک بار بیرون روند، به جائی‌که اهل جهان نیستند. (۲۵)زیرا ممکن است که در یک روز کرده شود کارهای دو سال در خصوص کار کسی‌که طلب خدای می‌کند. (۲۶)بر اوست هرگاه که راه می‌رود جز بر قدم‌های خود نظر نیندازد. (۲۷)بر اوست هر وقتی‌که تکلم می‌کند، نگوید مگر آنچه ضروری باشد. (۲۸)بر ایشان است هر وقتی‌که می‌خورند از خوان برخیزند در حالتی‌که سیر نباشند. (۲۹)هر روز اندیشناک کنند که به روز بعد نمی‌رسند، (۳۰)وصرف کنندگانند وقت خود را، چون کسی که نفس می‌کشد. (۳۱)یک جامه[۴] از پوست حیوانات باید ایشان راکافی باشد. (۳۲)بر توده‌ی خاک است که روی خاک بخوابد. (۳۳)باید هر شبی دو ساعت خواب او را کفایت کند.

۱- مت ۱۶: ۲۶.
۲-کذا.
۳- خر ۳۳: ۲.
۴- مت ۱۰: ۱۰.

(۳۴)بر اوست که دشمن ندارد هیچ‌کس را جز نفس خودش را؛ نیز بر اوست که محکوم نسازد هیچ‌کس را مگر نفس خودش را. (۳۵)بر ایشان است در اثنای نماز بترس ایستاده باشند که گویا ایشان پیش روی رستاخیز هستند. (۳۶)پس بجا آرید دراین صورت این را در خدمت خدای با شریعتی که آن را خدای بر دست موسی به‌شما عطا فرموده است. (۳۷)زیرا به این طریق خدای را خواهید یافت. (۳۸)همانا شما در هر زمان و مکان خواهید دریافت که شما در خدای هستید و خدای در شماست. (۳۹)این است کتابچه‌ی ایلیا، ای فریسیان! (۴۰)از این‌رو خطاب به‌شما می‌گویم اگر شما فریسی می‌بودید هرآینه خوشحال می‌شدید به دخول من در اینجا؛ زیرا خدای بر خطاکاران ترحم[۱] می‌فرماید.»

فصل صدوچهل‌وششم[۲]

فضیلت توبه و مَثَل پدری که دو پسر داشت

(۱)پس آن‌وقت زَکّا[۳] گفت: ای آقا[۴]! ببین که من می‌دهم برای محبت خدای چهار برابر آنچه را که به سود گرفته‌ام. (۲)یسوع فرمود: «امروز برای این خانه نجات حاصل شد. (۳)حقا که بسیاری از گمرکچیان و زناکاران و خطاکاران زود باشد که بسوی ملکوت خدای روان شوند. (۴)همچنین زود باشد کسانی‌که خود را پاکان می‌شمردند، بسوی شعله‌های آتش جاوید روان شوند.» (۵)چون فریسیان این بشنیدند خشمگین بازگشتند. (۶)پس یسوع به‌اشخاصی که به توبه برگشتند و نیز به‌شاگردان خود فرمود: (۷)«پدری[۵] دو پسر[۶] داشت؛ پس کوچک‌تر از ایشان

۱– اللّٰه رحمن.
۲– سورة اظاتی (الزانی).
۳– لو ۱۹: ۸ و ۹.
۴– یا ای سرور.
۵– احسن مثل التوبة.
۶–لو ۱۵: ۱۱–۲۴.

گفت: ای پدر! بخشِ مرا از مـال بـه‌من ده. آن را پـدر بـه او داد. (۸)پس همین‌که بخش خود را گرفت برگشت و به‌شهر دوری رفت و تمام مال خود را بر زنان بدکار به‌اسراف پخش کرد. (۹)بعد از آن در آن شهر گرسنگی سختی پدید آمد؛ تا بدانجا که مرد بدبخت رفت تا خدمتکاری یکی از اهالی را کند؛ پس آن شخص او را در ملک خود چوپان خوکان قرار داد. (۱۰)در حالتی‌که آنهـا را می‌چرانید گرسنگی خود را با خوردن میوه‌ی بلوط، که خوراک خوک‌ها بود، تخفیف می‌داد. (۱۱)لیکن چـون بـه خـود بـازآمـد، گـفت: بسـا اشخاصی که به‌خانه‌ی پدر من در فراخی زندگانی می‌کنند و مـن اینجا به‌گرسنگی می‌میرم. (۱۲)از این رو باید برخیزم و به‌خانه‌ی پدر خود روم و بگویم، (۱۳)ای پدر! در آسمان خـطاکـردم؛ پس بسوی تو آمده‌ام؛ مرا چون یکی از خدمتکاران خـود قـرار بـده. (۱۴)پس آن بیچاره رفت و اتفاقاً او را پدر از دور دید و بر او رقت نمود. (۱۵)پس برای ملاقات او روان شد و همین که بـه او رسـید، دست به‌گردنش درآورده و او را بـوسید. (۱۶)پـسر پـیش روی پدرش خم شد و گفت: ای پدر! همانا تا آسمان بر تو خطاکردم پس مرا چون یکی از خدمتکاران خود قرار ده؛ زیرا من سـزاوار ایـن نیستم که پسر تو خوانده شـوم. (۱۷)پـدر در جـواب گـفت: ای پسرک من! اینچنین مگو؛ زیرا تو پسر مـنی و نمـی‌پسندم کـه تـو بنده‌ی من باشی. (۱۸)آنگاه خدمتکاران خود را خوانده و فرمود: حُلّه‌ها را درآورید و در بَرِ پسر من کنید و جامه‌های تـازه بـه او بـدهید. (۱۹)انگشـتری بـه‌انگشت او کـنید. (۲۰)هـم‌اکـنون گوساله‌ای فربه را ذبح نمائید تا خوشحالی کنیم. (۲۱)زیرا پسر من مرده بود و اینک زنده شده و گم شده بود و اینک پیدا شده.

فصل صدو چهل و هفتم

مسرت ملائکه به توبه‌ی گنهکار

(۱)وقتی‌که در خانه[1] مشغول طَرب بودند، ناگاه پسر بزرگ به خانه آمد. (۲)پس چون شنید که در اندرون مشغول طرب هستند تعجب کرد. (۳)یکی از خدمتکاران را فراخواند و از او پرسید که برای چه اینگونه در طرب هستند. (۴)خادم در جواب گفت برادر تو آمده‌است و پدر تو برای او گوساله‌ای فربه را ذبح نموده و ایشان در طرب هستند. (۵)چون پسر بزرگ این بشنید، سخت خشمگین شد و داخل خانه نشد. (۶)پس پدرش بسوی او بیرون آمد و گفت: ای پسرک من! همانا برادر تو آمده است؛ پس اکنون بیا و با او خوشحالی کن. (۷)پسر خشم‌آلوده در جواب گفت: تو را خدمت کردم به بهترین خدمتی و مرا هیچ وقت بره‌ای ندادی تا با دوستان خود خوش باشم. (۸)لیکن چون این فرومایه که از تو روی‌گردان شده و بخش خود را بر زنا دهندگان تبذیر کرده آمده است، گوساله‌ی فربه را ذبح کرده‌ای. (۹)پدر در جواب گفت: ای پسرک من! تو همه وقت با منی و آنچه من دارم از آنِ توست؛ لیکن این مرده بود و دوباره زنده شده است و گم شده بود و پیدا شده است؛ پس ما باید خوشحالی کنیم. (۱۰)خشم پسرِ بزرگ زیاد شد و گفت: برو و خوشحالی کن که من بر خوان زناکاران نمی‌نشینم. (۱۱)پس بدون اینکه پاره‌ای از نقدینه بگیرد، از پیش پدر بیرون شد.» (۱۲)آنگاه یسوع فرمود: «به هستی خدای سوگند که به توبه‌ی یک خطاکار چنین[2] خوشحالی میان فرشتگان خدای رخ می‌دهد.» (۱۳)وقتی همه طعام خوردند یسوع برگشت؛ زیرا می‌خواست به یهودیه برود. (۱۴)در این وقت شاگردان گفتند: ای معلم! به‌یهودیه مرو؛ زیرا ما می‌دانیم که درباره‌ی تو فریسیان با

۱- لو ۱۵: ۲۵-۳۲. ۲- لو ۱۵: ۱۰.

رئیس کاهنان توطئه کرده‌اند. (۱۵)یسوع فرمود: «من آن را قبل از آنکه بکنند، دانسته‌ام. (۱۶)لیکن نمی ترسم زیرا ایشان نمی توانند کاری کنند که ضد مشیت خدای باشد. (۱۷)پس هرچه میل دارند بکنند. (۱۸)زیرا من از ایشان نمی ترسم؛ بلکه از خدای می ترسم.

فصل صدوچهل وهشتم[1]

قتل ده هزار و اندی از پیغمبران در زمان ایلیا و قضیه‌ی دو نفر فریسی که با هم همسایه بوده‌اند و از حال همدیگر خبر نداشتند

(۱)همانا به‌من بگوئید که آیا فریسیانِ امروز فریسیان حقیق‌اند؟ (۲)مگر ایشان خدمتکاران خدایند؟ (۳)نه البته. (۴)بلکه به‌شما راست می‌گویم که اینجا بر زمین یافت نمی‌شود بدتر از کسی‌که خود را به لباس علم و دین بپوشاند تا خباثت خود را پنهان دارد. (۵)همانا من برای شما یک مثال از فریسیان زمان قدیم حکایت می‌کنم تا بشناسید حاضران ایشان را. (۶)بعد از سفر ایلیا طایفه‌ی فریسیان متفرق شدند، بسبب غلبه‌ی بزرگِ بت‌پرستان. (۷)زیرا در زمان خود ایلیا، در یک سال، ده هزار و اندی[2] پیغمبر از فریسیان[3] حقیق سربریده شدند. (۸)پس دو نفر فریسی سوی کوه‌ها رفتند که در آنجا اقامت کنند. (۹)یکی از ایشان پانزده سال به سر برد و خبری از همسایه‌ی خود نداشت؛ با اینکه یکی از ایشان از دیگری بر مسافت یک ساعت راه[4] دور بود؛ پس نظر کنید هرگاه در پی تجسس بودند. (۱۰)پس در این کوه‌ها گرما اتفاق افتاد و هر دو شروع کردند به تفتیش آب و به هم برخوردند. (۱۱)آن‌وقت بزرگ‌تر از ایشان گفت -زیرا عادت ایشان این بود که بزرگ‌تر قبل از هرکس غیر از خود سخن می‌گفت و اگر جوانی

۱- سورة الملک. ۲- امل ۱۸: ۴ و ۱۳.

۳- فی زمان الیای یقتل الیهود عشر الاف انبیاء بغیر الحق فی سنة واحدة (منه).

۴- اینجا مترجم عربی بر خطا رفته و «طفیلی» ترجمه نموده و عبارت انگلیسی «Inquisitive» و آن به‌معنی متجسس است و مراد آن است که اگر تجسس می‌کردند همدیگر را دیده بودند بواسطه‌ی قرب جوار. (مترجم)

قبل از پیری سخن می‌کرد آن را گناه بزرگی می‌پنداشتند- ای برادر! کجا ساکن هستی؟ (۱۲)وی در جواب به انگشت خود اشاره به مسکن خود نمود که اینجا ساکن هستم؛ زیرا آن بزرگ نزدیک مسکن کوچک‌تر بود. (۱۳)پس بزرگ‌تر گفت: شاید وقتی‌که اخاب پیغمبران را کشت تو به اینجا آمدی. (۱۴)کوچک‌تر در جواب گفت: بدرستی‌که چنین است. (۱۵)بزرگ‌تر گفت: ای برادر! آیا می‌دانی که اکنون پادشاه اسرائیل کیست؟ (۱۶)کوچک‌تر در جواب گفت: همانا خدای خود پادشاه اسرائیل است؛ زیرا بت‌پرستان پادشاه نیستند؛ بلکه مقهور کنندگان اسرائیل هستند. (۱۷)بزرگ‌تر در جواب گفت: همانا این صحیح است؛ لیکن خواستم بگویم که آن کیست که اکنون اسرائیل را مقهور می‌دارد؟ (۱۸)کوچک‌تر در جواب گفت: گناهان اسرائیل، اسرائیل را مقهور می‌دارد؛ زیرا اگر ایشان گناه نمی‌کردند خدای امرای بت‌پرست را بر اسرائیل مسلط نمی‌کرد. (۱۹)پس آنگاه بزرگ‌تر گفت: کیست آن کافر بزرگ که خدای او را برای تأدیب اسرائیل فرستاده[1]؟ (۲۰)کوچک‌تر در جواب گفت: چگونه ممکن است آن را بشناسم و حال آنکه در مدت پانزده سال من انسانی را جز تو ندیده‌ام و از خواندن هم ناتوانم؛ پس نامه‌ای هم بسوی من فرستاده نمی‌شود. (۲۱)بزرگ‌تر گفت: عجب تازه است پوست گوسفندی که در تن توست؛ پس اگر انسانی را ندیده‌ای چه کس این را به تو داده؟

فصل صد و چهل و نهم

بقیه‌ی قصه‌ی آن دو نفر

(۱)کوچک‌تر در جواب گفت: همانا آن کسی‌که جامه‌های

۱- اللّٰه معطی.

گروه اسرائیل را چهل سال در بیابان[۱] تازه نگه‌داشت، تن‌پوش پوستی مرا نیز نگه‌داری کرده چنانکه می‌بینی. (۲)آن‌وقت بزرگ‌تر ملاحظه کرد که کوچک‌تر از او والاتر است؛ زیرا او کامل‌تر از اوست؛ چون هر سال با مردم آمیزش می‌کرده است. (۳)برای اینکه به همصحبتی او توفیق بیابد گفت: ای برادر! تو خواندن نمی‌دانی و من خواندن می‌دانم و نزد من در خانه‌ی خودم مزامیر داوود است. (۴)بیا تا هر روز تو را برخوانم و برای تو توضیح بدهم آنچه را داوود می‌فرماید. (۵)کوچک‌تر در جواب گفت: اکنون باید برویم. (۶)بزرگ‌تر گفت: ای برادر! همانا من دو روز می‌شود که آب نیاشامیده‌ام؛ باید کمی آب به‌دست بیاوریم. (۷)کوچک‌تر گفت: ای برادر! همانا من دو ماه می‌شود آب نیاشامیده‌ام؛ پس اکنون باید برویم و ببینیم که خدای به‌زبان پیغمبر خود داوود چه می‌فرماید. (۸)همانا خدای قادر است[۲] بر اینکه به‌ما آب بدهد. (۹)پس از آنجا برگشتند بسوی مسکن بزرگ‌تر. بر در او چشمه‌ای از آب شیرین یافتند. (۱۰)بزرگ‌تر گفت: تو ای برادر! قدوس خدائی؛ زیرا خدای بواسطه‌ی تو این چشمه را عطا فرمود. (۱۱)کوچک‌تر در جواب گفت: ای برادر! این را از روی فروتنی می‌گوئی. (۱۲)لیکن پرواضح است که هرگاه خدای این را بواسطه‌ی من کرده بود، هرآینه نزدیک مسکن من چشمه‌ای ساخته بود تا برای تفتیش آن نمی‌رفتم. (۱۳)زیرا من اعتراف می‌کنم به‌اینکه خطا کردم پیش تو، وقتی گفتی که دو روز می‌شود آب نیاشامیده‌ای و تفتیش از آب می‌کردی، (۱۴)اما من دو ماه بدون آب مانده‌ام؛ و از این‌رو در خود عُجبی احساس کردم که گویا من از تو برترم. (۱۵)بزرگ‌تر گفت: ای برادر! همانا تو درست گفتی

۱– تث ۸: ۴ الخ. ۲– اللّٰه قوی.

و از این‌رو خطا نکردی. (۱۶)کوچک‌تر گفت: بدرستی‌که فراموش کردی ای برادر! آنچه را پدر ما ایلیا فرموده کـه هـر کس طـلب خدای می‌کند واجب است که بر نـفس خـود تـنها حکـم کـند[1]. (۱۷)پرواضح است اینکه این را نفرموده برای اینکه آن را بشنویم؛ بلکه فرموده بـرای ایـنکه بـه‌آن عـمل کـنیم. (۱۸)پس از آنکـه بزرگ‌تر در سن، ملاحظه کرد راستی و پاکی رفیق خود را، گفت: همانا که حق است خدای ما تو را بیامرزد[2]. (۱۹)چون این بگفت، مزامیر را گرفت و خواند آنچه را که پدر ما داوود[3] می‌فرماید که: همانا من پاسبانی برای دهان خود می‌گمارم تا دل من بسوی سخنان گناه میل نکند در حالتی‌که عذری برای گـناهان مـن قـرار دهـد. (۲۰)اینجا بزرگ‌تر خطابی بـر زبـان جـاری کـرد و کـوچک‌تر برگشت. (۲۱)پس پانزده سال دیگر از آن‌وقت گذراندند تا به‌هم رسیدند؛ زیرا کوچک‌تر مسکن خود را تـغییر داده بـود. (۲۲)از این‌رو چون بزرگ‌تر دوباره او را ملاقات نمـود و گـفت: چـرا ای برادر! سوی مسکن من بـازنگشتی. (۲۳)کـوچک‌تر در جـواب گفت: تاکنون درست یـاد نگـرفته‌ام آنـچه را بـه‌من فـرموده‌ای. (۲۴)پس بزرگ‌تر گفت: این چگونه ممکن است و حال آنکه اکنون پانزده سال می‌گذرد. (۲۵)کوچک‌تر در جواب گفت: اما کلمات را در یک ساعت در یاد گرفتم و هیچ فراموش نکرده‌ام؛ لیکـن مـن تاکنون آنها را مراعات نکرده‌ام. (۲۶)پس چه فایده دارد که انسان بسیار در یاد بگیرد و آن را مراعات نکند؟ (۲۷)بدرستی‌که خدای طالب نیست حافظه‌ی ما نیکو باشد؛ بلکه طالب نیکوئی سـیرت ماست. (۲۸)همچنین در روز جزا نمی‌پرسد ما را از آنـچه در یـاد گرفته‌ایم؛ بلکه از آنچه عمل کرده‌ایم می‌پرسد.

۱- مراجعه کن به فصل ۱۴۵: ۳۴ همین انجیل.

۲- اللّٰه غفور.

۳- مز ۱۴۱: ۳ و ۴.

فصل صدو پنجاهم[1]

بقیه‌ی حکایت سابقه

(۱)بزرگ‌تر در جواب گفت: چنین مگو ای برادر! زیرا تو حقیر می‌شمری معرفتی را که خدای می‌خواهد معتبر باشد. (۲)کوچک‌تر در جواب گفت: پس چگونه سخن بگویم تا در گناه نیفتم؟ (۳)زیرا سخن تو راست است و سخن من هم. (۴)در این صورت می‌گویم کسی‌که وصیت‌های خدای را -که نوشته شده در شریعت- بداند، در مرتبه‌ی نخست واجب می‌شود بر او عمل نمودن به‌آن، هرگاه بخواهد بعد ازآن بیشتر بیاموزد. (۵)باید هرچه انسان یاد می‌گیرد برای عمل باشد نه برای مجرد علم به‌آن. (۶)بزرگ‌تر در جواب گفت: ای برادر! به‌من بگو با که سخن گفتی تا بدانی که تو به‌کار نگرفته‌ای هرچه را به تو گفته‌ام؟ (۷)کوچک‌تر در جواب گفت: ای برادر! من با خود سخن می‌گویم. (۸)همانا من هر روز نفس خود را در پیشگاهِ جزای[2] خدای می‌گذارم تا از نفس خود حساب بدهم. (۹)علی‌الدوام در اندرون خودم کسی را که گناهان مرا سرزنش می‌کند، احساس می‌کنم. (۱۰)بزرگ‌تر در جواب گفت: گناهان تو کدام است ای برادری که تو کاملی؟ (۱۱)کوچک‌تر در جواب گفت: این را مگو؛ زیرا من میان دو گناه بزرگ ایستاده‌ام. (۱۲)نخست آنکه من خود را نمی‌شناسم که بزرگ‌ترین گناهکارانم. (۱۳)دوم آنکه از این‌رو که بیش از دیگران میل نمی‌کنم به‌مجاهدت نفس. (۱۴)بزرگ‌تر در جواب گفت: چگونه می‌دانی که تو بزرگ‌ترین گناهکارانی در صورتی که تو کامل‌ترین مردمی. (۱۵)کوچک‌تر در جواب گفت: همانا نخستین سخنی که معلم من به من فرمود -وقتی‌که جامه‌ی فریسیان پوشیدم- این بود که واجب است بر من تا فکر کنم در نیکوئی غیر

۱- سورة الغناء.

۲- الله حکیم.

خودم و در گناه خودم. (۱۶)پس چون این کنم، خواهم دانست که من بزرگ‌ترین خطاکارانم. (۱۷)بزرگ‌تر گفت: در نیکوئی و گناه چه‌کسی فکر می‌کنی و حال آنکه تو در این کوه‌ها هستی؛ زیرا اینجا بشری یافت نمی‌شود. (۱۸)کوچک‌تر در جواب گفت: واجب است بر من که فکر کنم در فرمانبرداری آفتاب و ستاره‌ها؛ زیرا آنان آفریدگار خود را بهتر از من عبادت می‌کنند. (۱۹)لیکن من آنها را محکوم می‌سازم، یا بجهت اینکه چنانکه من می‌خواهم نور نمی‌دهند، یا بجهت اینکه حرارت آنها بیشتر است از آنچه باید باشد و یا بجهت آنکه باران کمتر یا بیشتر است از آنچه زمین محتاج آن است. (۲۰)پس چون بزرگ‌تر سخنان او را شنید، گفت: ای برادر! از کجا این تعلیم را یاد گرفته‌ای. (۲۱)همانا من اکنون نود سال عمر دارم و هفتاد و پنج سال را گذرانده‌ام در حالتی‌که فریسی بوده‌ام. (۲۲)کوچک‌تر در جواب گفت: ای برادر! همانا تو از روی فروتنی این را می‌گوئی؛ چون تو قدوس خدائی. (۲۳)لیکن در جواب تو می‌گویم که خدای آفریدگار ما[۱] نظر به وقت ندارد؛ بلکه نظر به دل[۲] دارد. (۲۴)از این‌است که چون داوود پانزده ساله بود و او کوچک‌ترینِ برادرانِ ششگانه‌ی[۳] خود بود، اسرائیل او را پادشاه انتخاب کردند و پیغمبر خدایِ پروردگار ما شد[۴].»

فصل صدو پنجاه و یکم[۵]

صفت فریسی حقیقی

(۱)آنگاه یسوع به‌شاگردان خود فرمود: «همانا این مرد، فریسی حقیقی بود. (۲)پس اگر خدای بخواهد ممکن است او را در روز جزا برای خود دوست بگیریم.» (۳)در این‌وقت یسوع

۱– اللّٰه خالق.
۲– ۱ صم ۱۶: ۷.
۳– ۱ صم ۱۶: ۱۰ و ۱۱«آنجا هفت برادر است» ۱۷: ۱۲-۱۴.
۴– اللّٰه سلطان.
۵– سورةالدروس (ادرویس) حق.

به‌کشتی داخل شد و شاگردان[۱] افسوس خوردند؛ زیرا فراموش کرده بودند تا نانی حاضر سازند. (۴)پس یسوع ایشان را سرزنش نموده، فرمود: «حذر کنید از خمیرمایه‌ی فریسیان روزگار ما؛ زیرا مایه‌ی کوچکی[۲] خمیر می‌کند کیلی را از آرد.» (۵)آن‌وقت شاگردان گفتند، یکی به‌دیگری: چه مایه‌ای با ماست؟ چه، با ما نانی نیست. (۶)پس یسوع فرمود: «ای کم‌ایمانان! مگر فراموش نمودید آنچه را خدای[۳] در نائین کرد آنجا که نشانی از گندم نبود. (۷)چه بسیار بود عدد کسانی‌که خوردند و سیر شدند از پنج نان و دو ماهی. (۸)همانا مایه‌ی فریسی همان ایمان نیاوردن به خداست؛ بلکه اسرائیل را فاسد نموده‌است. (۹)زیرا افراد ساده‌لوح چون نادان بودند، می‌کردند آنچه را که می‌دیدند فریسیان می‌کنند؛ زیرا آنان را پاک گمان می‌کردند. (۱۰)می‌دانید فریسی حقیقی کیست؟ (۱۱)او زیت طبیعت بشری است. (۱۲)زیرا چنانکه زیت بالای هر مایعی برمی‌آید، همچنین خوبی هر فریسیِ حقیقی، بالای هر صلاح بشری برمی‌آید. (۱۳)او کتاب زنده‌ای است که خدای او را به‌جهان عطا[۴] می‌فرماید. (۱۴)هرچه آن را می‌گوید یا می‌کند همانا آن بحسب شریعت خداست. (۱۵)پس هرکس به‌جا آورد آنچه را او می‌کند، پس حفظ می‌نماید شریعت خدای را. (۱۶)بدرستی‌که فریسی حقیقی نمکی است[۵] که نمی‌گذارد جسد بشری به‌گناه بگندد. (۱۷)زیرا هرکس او را می‌بیند توبه می‌کند. (۱۸)همانا او نوری است[۶] که راه سیاحت کننده را روشن می‌کند؛ زیرا هر کس تأمل می‌کند در فقر او با توبه‌ی او، می‌بیند که بر ما واجب نیست در این جهان دل‌های خود را قفل کنیم. (۱۹)لیکن کسی‌که روغن را بد بو

۱– مت ۱۶: ۵–۱۲.
۲– ۱کو ۵: ۶.
۳– اللّٰه رب.
۴– اللّٰه وهاب.
۵– مت ۵: ۱۳.
۶– مت ۵: ۱۴.

و کتاب را فاسد و نمک را متعفن و نور را خاموش می‌کند، پس این مرد فریسی دروغین است. (۲۰) پس هرگاه شما نمی‌خواهید که هلاک شوید، حذر کنید از اینکه بکنید آنگونه که امروز فریسیان[1] می‌کنند.»

فصل صد و پنجاه و دوم[2]

محاجه‌ی حضرت مسیح با لشکریان رومی در دیدن خدای تعالی و اراده‌ی ایشان که آن حضرت را بگیرند و پراکنده شدن ایشان به معجزه‌ی آن حضرت

(۱) چون یسوع به اورشلیم آمد و روز شنبه به‌هیکل داخل شد، لشکریان نزدیک آمدند تا او را امتحان نموده، بگیرند. (۲) به او گفتند: ای معلم! آیا جایز است افروختن جنگ؟ (۳) یسوع در جواب فرمود: «دین ما[3] به‌ما خبر می‌دهد که زندگانی ما جنگ پی‌درپی است بر زمین.» (۴) لشکریان گفتند: پس آیا می‌خواهی ما را به‌دینِ خودت برگردانی یا می‌خواهی که خدایان بسیار را ترک کنیم -زیرا روم تنها بیست‌وهشت هزار خدای آشکار داشت- و خدای یکتای تو را متابعت کنیم. (۵) خدائی که چون دیده نمی‌شود جای او معلوم نیست. (۶) شاید هم خدای تو جز باطل چیزی نباشد. (۷) یسوع در جواب فرمود: «اگر من شما را آفریده بودم، چنانکه خدای ما[4] شما را آفریده، هرآینه تغییر شما را خواسته بودمی.» (۸) در جواب گفتند: وقتی معلوم نباشد که خدای تو کجاست، پس چگونه ما را خلق کرده است؟ (۹) به‌ما خدای خود را بنما، یهودی می‌شویم. (۱۰) پس یسوع فرمود: «اگر شما چشم می‌داشتید هرآینه به شما می‌نمایاندم او را؛ لیکن چون شما کورید، من قادر نیستم او را به‌شما بنمایانم.» (۱۱) لشکریان در جواب گفتند: براستی آن اکرامی که مردم به تو تقدیم می‌دارند، بناچار عقل تو را سلب کرده؛ زیرا هر یکی از ما در سر دو چشم داریم و تو می‌گوئی

۱- اعوذ بالله من خبث درویس.
۲- سورة الاسم عظیم «الاسم الاعظم».
۳- ایوب ۷: ۱.
۴- الله خالق.

که ما کوریم. (۱۲)یسوع فرمود: «همانا چشم‌های جسمانی نمی‌بینند مگر پدیده‌های کثیف و بیرونی را. (۱۳)از این‌رو قادر نیستید مگر بر دیدن خدایان چوبی و نقره‌ای و طلائی که نمی‌توانند کاری کنند. (۱۴)اما ما اهل یهودا، پس چشم‌های روحانی داریم که آن ترس از خدای و آئین اوست. (۱۵)از این‌رو ما می‌توانیم که خدای خود را در هرجا ببینیم[۱].» (۱۶)لشکریان در جواب گفتند: بر حذر باش که چگونه سخن می‌گوئی؛ زیرا اگر توهینی بر خدایان ما افکنی، تو را به‌دست هیرودس تسلیم خواهیم کرد که انتقام می‌کشد برای خدایان ما، که بر همه چیز توانایند. (۱۷)یسوع فرمود: «اگر بر همه چیز قادر باشند آنگونه که شما می‌گوئید، پس عفو کنید؛ زیرا من عبادت آنان خواهم کرد.» (۱۸)پس لشکریان همین‌که این شنیدند خوشحال شدند و مشغول شدند به‌تمجید بتان خود. (۱۹)آنگاه یسوع فرمود: «در اینجا ما را حاجتی به‌گفتار نیست؛ بلکه به‌اعمال حاجت است. (۲۰)پس از این‌رو از خدایان خود طلب کنید که یک دانه مگسی خلق کنند تا عبادت آنها کنم.» (۲۱)شنیدن این سخن لشکریان را به ترس آورد و ندانستند چه بگویند. (۲۲)پس یسوع فرمود: «هرگاه قادر نیستند که یک دانه مگسی تازه بسازند، پس همانا من برای خاطر آنها دست برنمی‌دارم از خدائی که همه چیز را به‌یک کلمه آفریده[۲] است و آن کس که مجرد نام او لشکرها را می‌لرزاند.» (۲۳)لشکریان در جواب گفتند: باید ما این را ببینیم؛ زیرا ما می‌خواهیم تو را بگیریم. (۲۴)خواستند که دست‌های خود را بسوی یسوع دراز کنند. (۲۵)پس آن‌وقت یسوع فرمود: «ادونای[۳] صباؤت[۴].» (۲۶)پس در حال لشکریان

۱- عین روح خاف (خوف) و دین. (منه)

۲- خلق اللّٰه کل شیء فی کلام واحد (منه).

۳- اللّٰه عدناء و شباوت (منه).

۴- هذاآل اسم لسان عمران.

غلتان شدند از هیکل؛ آنگونه که مرد خُم‌های چوبین را که شسته شده‌اند می‌غلتاند تا دوباره آنها را از شراب پر کند. (۲۷)پس گاهی سرهای خود را به‌زمین می‌زدند و گاهی پاهای خود را؛ بدون اینکه کسی به‌ایشان دست بزند. (۲۸)پس ترسیدند و شتاب نمودند به‌فرار و دوباره هرگز در یهودیه دیده نشدند.

فصل صدو پنجاه‌وسوم[۱]

معنی سرقت حقیقی

(۱)پس کاهنان و فریسیان میان خودشان به‌خشم آمدند. (۲)گفتند: به او حکمت بعل[۲] و عشتاروت[۳] داده شده؛ او همانا این کار را به‌قوّت شیطان به‌جا آورده است[۴]. (۳)پس یسوع دهان گشوده، فرمود: «همانا خدای ما امر فرموده که از خویشان[۵] خود دزدی نکنیم. (۴)ولی حرمت این وصیت هتک شده تا بدانجا که جهان را آن پر کرده به‌گناهی که[۶] آمرزیده نمی‌شود؛ حال اینکه گناهان دیگر آمرزیده می‌شوند. (۵)زیرا همین‌که مرد از گناهان دیگر دست کشید و دیگر برنگشت به‌ارتکاب آنها و روزه گرفت با نماز و تصدق[۷]، عفو می‌فرماید او را[۸] خدای توانا و مهربان ما[۹]. (۶)لیکن این گناه از نوعی است که ممکن نیست آمرزش آن، مگر اینکه برگردد آنچه که از روی ظلم گرفته شده است.» (۷)پس در آن‌وقت یکی از نویسندگان گفت: چگونه دزدان تمام جهان را از

۱– سورة الحرمی.

۲– نام تعدادی از خدایان سامی. (المنجد).

۳– خدایان فینیق(المنجد). در قاموس کتاب‌مقدس آمده: «اهالی فینیقیه و کنعان و سایر همسایگا ن ایشان آفتاب‌پرست بودند و بعل را خدای آفتاب و عشتاروت را خدای ماده ماهتاب می‌دانستند.» ← هاکس ۱۸۰. (ویراستار)

۴– مت ۱۲: ۲۴.

۵– خر ۲۰: ۱۶.

۶– شاید یادآوری باشد از مت ۱۲: ۳۱.

۷– اللّٰه غفور.

۸– اللّٰه الرحمن.

۹– اللّٰه قدیر.

گناه پر کرده‌اند؟ (۸)راستی که همانا اکنون به نعمت خدای[۱] یافت نمی‌شود از دزدان، مگر کمی و ایشان هم جرأت ندارند بر آشکار شدن؛ زیرا لشکریان فوراً ایشان را به دار می‌زنند. (۹)یسوع در جواب فرمود: «آنانکه اموال را نمی‌شناسند، نمی‌توانند[۲] دزدان را بشناسند. (۱۰)به‌شما راست می‌گویم که بسیاری می‌دزدند و نمی‌دانند چه می‌کنند. (۱۱)از این‌رو بزرگ‌تر هستند از دیگران از حیث گناه. (۱۲)زیرا مرضی که شناخته نشود بِه نخواهد شد.» (۱۳)آنگاه فریسیان نزدیک یسوع شدند و گفتند: ای معلم! حالا که تنها تو در اسرائیل حق را می‌شناسی، پس ما را بیاموز. (۱۴)یسوع فرمود: «همانا من نمی‌گویم که من تنها در اسرائیل حق را می‌شناسم؛ زیرا این لفظِ «تنها تو» مختص است به‌خدای یگانه، نه به‌غیر او. (۱۵)چون او خود همان حق است که تنها حق را[۳] می‌شناسد[۴]. (۱۶)پس هرگاه که چنین بگویم، دزدی می‌شوم بس بزرگ؛ زیرا دزدِ بزرگواری خدای می‌شوم. (۱۷)اگر بگویم که من تنها خدای را شناخته‌ام، در جهالتی بزرگ‌تر از همه می‌افتم. (۱۸)بنابراین همانا شما مرتکب خطای بزرگی شده‌اید به‌گفتن اینکه، من تنها حق را می‌شناسم. (۱۹)نیز به‌شما می‌گویم، هرگاه شما این را بگوئید تا مرا تجربه کنید، خطای شما دوبار بزرگ‌تر است.» (۲۰)پس چون یسوع دید که همه خاموش شدند، برگشته و فرمود: «من با اینکه در اسرائیل آن یگانه‌ای نیستم که حق را می‌شناسد، پس همانا که من تنها سخن می‌گویم. (۲۱)پس به‌من گوش بدارید؛ زیرا شما از من سؤال کردید. (۲۲)همانا تمام مخلوقات تنها از آنِ آفریدگارند؛ تا بدانجا که سزاوار نیست کسی را که ادعا کند چیزی را. (۲۳)بنابراین نفس و حس و جسد و وقت و مال و بزرگی، تمام

۱– هدی الله.
۲– کذا.
۳– الله علیم.
۴– لاغیر احد الاالله (منه).

آنها ملک خدایند[۱]. (۲۴)پس اگر انسان قبول نکند آنها را چنانکه خدای آن را[۲] می‌خواهد، دزد می‌شود. (۲۵)همچنین هرگاه صرف نمایدشان در حالتی‌که مخالف باشد با آنچه که آن را خدای می‌خواهد، پس او نیز دزد است. (۲۶)از این‌رو به‌شما می‌گویم، سوگند به‌هستی[۳] خدائی‌که جانم در حضور او می‌ایستد همانا شما تسویف نموده و می‌گوئید فردا چنان خواهم کرد و چنین خواهم گفت یا به فلان جا خواهم رفت؛ بدون اینکه بگوئید ان‌شاءاللّه[۴]، پس شما دزد هستید. (۲۷)حال اینکه دزدی شما بزرگ‌تر خواهد بود هرگاه که بهترین وقت خود را صرف کنید در خشنودی نفس‌های خودتان، نه در خشنودی خدای[۵]؛ بلکه صرف می‌کنید بدترین آن را در خدمت خدای؛ هرآینه شما براستی دزد هستید. (۲۸)هر کسی‌که مرتکب خطائی بشود، در هر هیأتی باشد، پس او دزد است. (۲۹)زیرا او می‌دزدد نفس و وقت و زندگی خود را، که واجب است خدمت خدای کنند و آنها را به شیطان، دشمن خدای می‌دهد.

فصل صدو پنجاه‌و چهارم[۶]

در تصریف دزدیِ حقیقی و بیان معنی اختیار

(۱)پس مردی که شرافت و زندگانی و مال دارد هرگاه اموال او دزدیده شود، آویخته شود آن دزد و هرگاه حیات او گرفته شود سر قاتل بریده می‌شود. (۲)آن عدل است؛ زیرا خدای به‌آن امر فرموده. (۳)لیکن وقتی گرفته شود شرف همسایه، پس چرا دزد بر دارکشیده نمی‌شود؟ مگر مال از شرف بالاتر است؟ (۴)مگر خدای امر فرموده –مثلاً– به اینکه کسی‌که مال را می‌گیرد قصاص

۱– اللّه خالق و مالک.
۲– اللّه مالک.
۳– باللّه حي.
۴– ان شاءاللّه.
۵– رضی‌اللّه.
۶– سورة الغیث.

کرده شود یا کسی‌که زندگی را با مال می‌گیرد قصاص کرده شود؛ لیکن کسی‌که شرف را دزدیده رها کرده شود. (۵)نه البته. (۶)زیرا پدران ما بواسطه‌ی چون و چرا نمودن و بدخلق داخل نشدند به‌زمین وعده‌گاه[۱]؛ همچنین پسران ایشان هم. (۷)بواسطه‌ی این گناه قریب هفتاد هزار کس[۲] از مردم ما را مارها کشتند. (۸)سوگند به هستی خدای[۳] که جانم در حضور او می‌ایستد، کسی‌که شرافت را می‌دزدد مستحق می‌شود عقوبتی را بزرگ‌تر از کسی‌که می‌دزدد مال و زندگی مردی را. (۹)کسی‌که گوش می‌دهد به چون و چرا کننده، او نیز گناهکار است؛ زیرا آن یکی پذیرا می‌شود شیطان را از طریق زبان خود و دیگری از گوش‌های خود.» (۱۰)پس چون فریسیان این بشنیدند از خشم سوختند؛ زیرا نتوانستند خطابه‌ی او را[۴] تخطئه کنند. (۱۱)در آن‌وقت یکی از علما نزدیک یسوع شد و گفت: ای معلم صالح! به‌من بگو که برای چه خدای به پدر و مادر ما گندم و میوه عطا ننمود؟ (۱۲)زیرا هرگاه می‌دانست اینکه افتادن ایشان ناگزیر است؛ پس از مؤکدات است که واجب بود اینکه یا ایشان را گندم عطا می‌کرد، یا آن را به ایشان نمی‌نمایاند. (۱۳)یسوع در جواب فرمود: «همانا تو ای مرد! مرا صالح می‌خوانی[۵]؛ لیکن خطا می‌کنی؛ زیرا خدای، همان تنها[۶]، صالح است. (۱۴)همانا تو هرآینه بیشتر خطاکننده هستی در سؤال خود که چرا عمل نمی‌کند خدای برحسب فکر مغز تو. (۱۵)لیکن قبل از هر چیزی جواب تو را می‌گویم. (۱۶)پس در این صورت به تو می‌فهمانم که خدای آفریدگار ما[۷] موافقت نمی‌کند با ما در کار

۱- عدد ۱۴: ۲۹ و ۳۰.
۲- عدد ۲۱: ۵الخ.
۳- باللّٰه حی.
۴- لو ۲۰: ۲۶.
۵- لو ۱۸: ۱۸ و ۱۹.
۶- اللّٰه خیر.
۷- اللّٰه خالق.

شخصی خودش. (۱۷)از این‌رو جایز نیست مخلوق را که راه و راحت خود را طلب کند؛ بلکه باید بخواهد بشایستگی مجد خدای آفریدگار[1] خود را، تا اعتماد مخلوق به خالق باشد، نه خالق بر مخلوق. (۱۸)سوگند به هستی خدای که جانم در حضورش می‌ایستد، اگر هر چیزی را خدای داده بود به‌انسان، هرآینه انسان خودش را نمی‌شناخت که او بنده‌ی خداست و هرآینه خودش را خداوند فردوس می‌شمرد. (۱۹)از این‌رو خدای فرخنده‌ی تا ابد، او را نهی فرمود از آن غذا تا انسان حتماً تابع خدای بماند. (۲۰)براستی به‌شما می‌گویم که هر کسی‌که نور دیدگانش روشن باشد، هر چیزی را روشن می‌بیند و از خود تاریکی هم روشنی استخراج می‌کند. (۲۱)لیکن کور چنین نمی‌کند. (۲۲)از این‌رو می‌گویم اگر انسان خطا نمی‌کرد، هرآینه‌من و تو رحمت خدای و احسان او را نمی‌دانستیم. (۲۳)اگر خدای انسان را ناتوان بر گناه خلق می‌فرمود، هرآینه انسان همسر می‌بود با خدای در آن کار. (۲۴)از این‌رو خدای فرخنده، انسان را صالح و نیکوکار[2] خلق نمود؛ ولیکن او آزاد است که آنچه می‌خواهد بکند از حیث زندگی و خلاص خودش یا لعنت خودش.» (۲۵)پس چون آن عالم این بشنید مدهوش شد و در حالی که از دادن پاسخ ناتوان شده بود، رفت.

فصل صدو پنجاه‌و پنجم[3]

محاجه نمودن دو نفر کاهن پیرمرد با حضرت مسیح(ع) در باب خوردن حضرت آدم گندم و...

(۱)آنگاه رئیس کاهنان، در پنهانی دو کاهن پیرمرد را خواند و ایشان را فرستاد نزد یسوع که از هیکل بیرون شده و در رواق سلیمان[4] نشسته و منتظر بود تا نماز ظهر بگزارد.

۱- باللّٰه حی.

۲- ما خلق اللّٰه آدم الا بالحق.

۳- سورة الجواد.

۴- یو ۱۰: ۲۳.

(۲)شاگردانش با جمع کثیری از مردم نزد او بودند. (۳)پس آن دو کاهن نزدیک یسوع شده، گفتند، برای چه انسان گندم و میوه را[۱] خورد؟ (۴)آیا خدای اراده نموده بود که او آنها را بخورد یا نه؟ (۵)این‌را محض این گفتند تا او را تجربه کنند. (۶)زیرا اگر می‌گفت خدای اراده فرموده بود آن را، هرآینه در جواب می‌گفتند برای چه از آن نهی فرمود. (۷)نیز اگر می‌گفت خدای آن را اراده نفرموده بود، می‌گفتند که انسان را قوّتی است عظیم‌تر از خدای؛ زیرا او عمل می‌کند بر ضد اراده‌ی خدای. (۸)یسوع در جواب فرمود: «سؤال شما مثل راهی است در کوهی که در راست و چپ آن پرتگاه است؛ ولی من در وسط سیر می‌کنم.» (۹)پس چون آن دو کاهن آن را شنیدند متحیر شدند؛ زیرا درک نمودند که یسوع قصد ایشان را فهمیده. (۱۰)پس یسوع فرمود: «چون هر انسانی محتاج است، هر چیزی را برای منفعت خود می‌کند. (۱۱)لیکن خدای به‌هیچ چیز محتاج نیست[۲]، پس بر حسب مشیت خود عمل فرموده است. (۱۲)از این‌رو چون خدای انسان را آفرید، او را آزاد آفرید تا دانسته شود که خدای را به او حاجتی نیست. (۱۳)همانطورکه می‌کند پادشاهی به‌بندگانش و آزادی می‌دهد تا ثروت خود را ظاهر کند و بندگانش بیشتر به او محبت داشته باشند. (۱۴)در این صورت خدای انسان را آزاد آفرید[۳] تا سخت‌تر به‌خالق خود محبت داشته باشد و تا جود او را بشناسد. (۱۵)زیرا خدای در حالتی‌که قادر است بر هر چیزی، بی‌احتیاج است به‌انسان؛ زیرا وقتی‌که او را آفرید به‌قدرت خود، بر همه چیز او را بسبب جود[۴] خود آزاد و رها کرد به طریقی‌که ممکن باشد او را مقاومت در شر و

۱– مسأله‌ی میوه که از آن نهی شده در سوره‌ی ۲ و ۷ قرآن نظر کن و در این انجیل در فصل ۳۹: ۳۶.

۲– اللّٰه غنی.

۳– اللّٰه خالق.

۴– اللّٰه قدیم.

به‌جا آوردن خیر. (۱۶)همچنین خدای با اینکه قدرت بر منع گناه دارد نخواسته که برخلاف جود[1] خود عمل نماید؛ زیرا نزد خدای ضدیت نیست[2] و چون قدرت او بر همه چیز موجود در انسان کار خود را کرده است، او نبایستی با گناه انسان مقاومت[3] نماید، تا در انسان رحمت خدای[4] و احسان او کار کنند. (۱۷)نشانه‌ی راستی من این است که به شما می‌گویم، که رئیس کاهنان شما را فرستاده تا مرا امتحان کنید و این همان ثمر کهانت اوست.» (۱۸)پس آن دو پیرمرد برگشتند و برای رئیس کاهنان همه چیز را حکایت نمودند؛ همو که گفته بود: پشت سر این شخص شیطانی است که هر چیزی را به او تلقین می‌کند. (۱۹)زیرا او نظر بر پادشاهی اسرائیل دارد. (۲۰)لیکن امر در آن با خداست.

فصل صدو پنجاه‌و ششم[5]

شفا دادن حضرت مسیح(ع) کور مادرزادی را در روز شنبه و استنطاق رئیس کاهنان او را

(۱)چون یسوع نماز ظهر را گزارد، از هیکل بیرون شد[6] و کور مادرزادی را یافت. (۲)پس شاگردان از او پرسیدند: ای معلم! چه کسی درباره‌ی این انسان خطاکرده که کور متولد شده، پدرش یا مادرش؟ (۳)یسوع در جواب فرمود: «نه پدرش درباره‌ی او خطاکرده و نه مادرش. (۴)لیکن او را خدای چنین آفریده[7] برای شهادت دادن به‌انجیل.» (۵)بعد از آنکه آن کور مادرزاد را بسوی خود خواند آب دهان بر زمین افکنده، گِلی ساخت و آن را بر دو چشم آن کور مادرزاد گذاشت. (۶)به او فرمود: «برو به برکه‌ی سلوام و غسل کن.» (۷)آنگاه آن کور مادرزاد رفت و همین‌که

۱- اللّه جواد. ۲- اللّه عادل.
۳- مراد آن است که خدا او را از گناه باز نداشت. (مترجم)
۴- اللّه الرحمن و عادل. ۵- سورة.
۶- یو ۹: ۱-۲۴. ۷- اللّه خالق.

غسل کرد، بینا شد. (۸)پس در اثنای آنکه او به‌خانه برمی‌گشت، بسیاری از کسانی‌که به او برخوردند گفتند: اگر این مرد کور می‌بود هرآینه می‌گفتم بیقین که این همان است که بر دروازه‌ی جمیل هیکل می‌نشست. (۹)دیگران گفتند: این همان است؛ ولیکن چگونه بینا شد؟! (۱۰)پس از او پرسیده، گفتند: آیا تو آن کور مادرزادی که بر دروازه‌ی جمیل هیکل می‌نشست؟ (۱۱)در جواب گفت: همانا من همانم و برای چه می‌پرسید؟ (۱۲)گفتند: چگونه به‌چشم خود رسیدی؟ (۱۳)در جواب گفت: همانا مردی بر زمین آب دهان افکنده، گِلی ساخت و آن گِل را بر چشمم نهاد. (۱۴)آنگاه گفت برو و در برکه‌ی سلوام غسل کن. (۱۵)پس رفتم و غسل کردم و اکنون بینا شده‌ام. (۱۶)فرخنده باد خدای اسرائیل! (۱۷)پس چون آن مرد که کور مادرزاد بود به‌باب جمیل هیکل برگشت، تمام اورشلیم از آن خبر پر شد. (۱۸)از این‌رو او احضار شد نزد رئیس کاهنان، که با کاهنان و فریسیان درباره‌ی یسوع رای می‌زد. (۱۹)پس رئیس کاهنان از او پرسید: ای مرد! آیا تو کور زاده شده‌ای؟ (۲۰)در جواب گفت: آری. (۲۱)پس رئیس کاهنان گفت: تمجید خدای کن و به‌ما خبر بده که کدام پیغمبر در خواب به تو ظاهر شد و چشم تو را نور بخشید؟ (۲۲)آیا او پدر ما ابراهیم است، یا موسی خدمتکار خدای، یا پیغمبر دیگر؟ (۲۳)زیرا غیر اینان هیچ کس چنین کاری نمی‌تواند بکند. (۲۴)پس آن مرد که کور زاده شده بود، در جواب گفت: همانا من نه خواب دیده‌ام و نه مرا ابراهیم شفا داده و نه موسی و نه پیغمبری دیگر. (۲۵)لیکن هنگامی‌که من در دروازه‌ی هیکل نشسته بودم، مرا مردی نزدیک خود کشید. (۲۶)پس از آنکه گِلی از خاک به‌آب دهان خود درست کرد، قدری ازآن گِل بر چشم من نهاد و مرا به برکه‌ی سلوام فرستاد تا غسل کنم. (۲۷)پس رفتم و غسل کردم و با روشنی چشم برگشتم.

(۲۸)رئیس کاهنان، نام آن مرد را پرسید. (۲۹)آن مرد که کور زاده شده بود در جواب گفت: او برای من نام خود را نیاورد. (۳۰)لیکن مردی‌که او را دیده بود، مرا آواز داده و گفت: برو و غسل کن چنانکه او فرموده. (۳۱)زیرا او یسوع ناصری پیغمبر خدای اسرائیل و قدوس اوست. (۳۲)آن‌وقت رئیس کاهنان گفت: شاید او تو را امروز، یعنی روز شنبه، شفا داده است. (۳۳)کور در جواب گفت: او مرا امروز شفا داد. (۳۴)پس رئیس کاهنان گفت: اکنون ببینید چگونه این مرد خطاکار است؛ زیرا او حرمت شنبه را نگاه نمی‌دارد.

فصل صد و پنجاه و هفتم

بقیه‌ی استنطاقات ایشان از آن کور مادرزاد

(۱)کور[1] در جواب گفت: من نمی‌دانم که او خطاکار است یا نیست. (۲)لیکن همین می‌دانم که کور بودم و مرا بینا کرد. (۳)پس فریسیان این را باور نکردند. (۴)از این‌رو به رئیس کاهنان گفتند: بفرست و بخوان پدر و مادر او را؛ چه ایشان به‌ما راست خواهند گفت. (۵)پس پدر و مادر آن کور مادرزاد را خواندند. (۶)همین‌که حاضر شدند، رئیس کاهنان از ایشان پرسید: آیا این مرد پسر شماست؟ (۷)ایشان در جواب گفتند: همانا او براستی پسر ماست. (۸)پس آنگاه رئیس کاهنان گفت: او می‌گوید که کور زائیده شده و اینک او می‌بیند؛ پس چگونه این کار اتفاق افتاد؟ (۹)پدر و مادر آن مرد، که کور زائیده شده بود، گفتند: همانا براستی او کور زائیده شده؛ لیکن ما نمی‌دانیم که چگونه روشنی یافته. (۱۰)او خود بالغ است؛ از خودش بپرسید به‌شما راست خواهد گفت. (۱۱)پس ایشان را برگردانیدند و رئیس برگشته، به مردی‌که کور زائیده شده

۱– یو ۹: ۲۵–۳۴.

بود گفت: خدای را تمجید کن و راست بگو. (۱۲)پدر و مادر آن مرد کور ترسیده بودند که سخن بگویند. (۱۳)زیرا فرمانی از مجلس شیوخ روم صادر شده بود که جایز نیست انسانی را که انجمن کند برای یسوع، پیغمبر یهود؛ و گرنه سزای او مرگ است. (۱۴)آن فرمانی بود که والی خواسته بود صدور آن را. (۱۵)از این‌رو آن دو گفتند که او بالغ است؛ از خودش سؤال کنید. (۱۶)پس آنگاه رئیس کاهنان به‌آن مردی که کورزائیده شده بود گفت: خدای را تمجید کن و راست بگو؛ زیرا ما می‌دانیم که آن مردی‌که می‌گوئی تو را شفا داده، خطاکار است. (۱۷)آن مردی که کور زائیده شده بود در جواب گفت: من نمی‌دانم او خطاکار است یا نه؛ همین‌قدر می‌دانم که من نمی‌دیدم؛ پس مرا بینا ساخت. (۱۸)این پرواضح است که از ابتدای عالم تا این ساعت، کور مادرزادی بینا نشده. (۱۹)همچنین خدای گوش به‌خطاکاران نمی‌دهد[۱]. (۲۰)فریسیان گفتند: چه کرد وقتی‌که تو را بینا ساخت. (۲۱)آن‌وقت آن مردی که کور زائیده شده بود، از بی‌ایمانی ایشان در تعجب شده، گفت: همانا من به‌شما خبر دادم؛ پس چرا دوباره از من می‌پرسید؟ (۲۲)مگر شما می‌خواهید شاگرد او شوید؟ (۲۳)پس او را رئیس کاهنان سرزنش نموده، گفت: تو به‌تمامت خود در گناه زائیده شده‌ای. مگر تو می‌خواهی ما را تعلیم کنی؟! (۲۴)دور شو و تو خود شاگرد این مرد شو. (۲۵)اما ما، خود شاگرد موسی هستیم و می‌دانیم که خدای با موسی سخن گفته. (۲۶)اما این مرد، پس او را نمی‌دانیم که او از کجاست. (۲۷)سپس او را از مجمع و هیکل بیرون کرده و او را از نماز با پاکان در میان اسرائیل نهی کردند.

۱- و ما دعاء الفاسقین الافی الظالل (الظلال) (منه). ولی در سوره ۱۳: ۱۴ قرآن «الکافرین» آمده. (مترجم انگلیسی)

فصل صدوپنجاه‌وهشتم[1]

بیان عوالم سه‌گانه و تحذیر از محبت این جهان شریر

(۱)آن مردی‌که کور زائیده شده بود[2]، به دنبال یسوع رفت. (۲)پس یسوع او را تسلی داده، گفت: «همانا تو در هیچ زمانی مبارک نشده‌ای، چنانکه اینک شده‌ای. (۳)زیرا تو مبارکی از جانب خدای ما که بر زبان داوود، پدر ما[3] و پیغمبر او، در میان جهان سخن گفته و فرموده: ایشان لعنت می‌کنند و من مبارک می‌کنم. (۴)همچنین بر زبان میکاه پیغمبر، جهان[4] را فرموده: همانا من لعنت می‌کنم برکت تو را. (۵)زیرا ضدیت نمی‌کند خاک با باد و نه آب با آتش و نه روشنی با تاریکی و نه سردی با گرمی و نه محبت با دشمنی؛ چنانکه ضدیت می‌کند اراده‌ی خدای با اراده‌ی جهان.» (۶)پس از این‌رو شاگردان به او گفتند: چه بزرگ است سخن تو ای آقا! (۷)پس برای ما معنی این سخنان را بگو؛ زیرا ما تاکنون نفهمیده‌ایم. (۸)یسوع در جواب فرمود: «وقتی شما جهان را شناختید، می‌بینید که من راست گفته‌ام. (۹)همچنین راستی را در هر پیغمبر می‌شناسید. (۱۰)پس بدانید که اینجا سه‌نوع از عوالم هستند متضمّن در یک اسم. (۱۱)نخستین اشاره می‌کند به‌آسمان‌ها و زمین با آب و باد و آتش و همه‌ی چیزهائی‌که مادون انسان هستند؛ پس این عالم در هر چیزی متابعت می‌کند اراده‌ی خدای را چنانکه داوود می‌فرماید[5]: همانا خدای به‌آنها امری داده که از آن تجاوز نمی‌کنند. (۱۲)دومین، اشاره می‌کند به‌تمام بشر؛ چنانکه خانه‌ی فلان، به‌دیوارها اشاره نمی‌کند؛ بلکه به‌جماعت خانه اشاره می‌کند. (۱۳)پس این عالم نیز خدای را[6] دوست می‌دارد. (۱۴)زیرا ایشان بالطبیعه اشتیاق به خدای دارند. هرکس به

۱- سورة الدنيا.
۲- یو ۹: ۳۵.
۳- مز ۱۰۹: ۲۸.
۴- مل ۲: ۲.
۵- مز ۱۴۸: ۶.
۶- ما خلق الله الا بالحق.

اندازه‌ای که می تواند بحسب طبیعت به خدای شوق دارد، اگر چه گمراه شده‌اند در طلب خدای. (۱۵)پس آیا می‌دانید برای چه همه شوق به خدای دارند؟ (۱۶)زیرا ایشان همه اشتیاق دارند به صلاح نامتناهی بدون کمترین شری. (۱۷)این همان خداست[۱]. (۱۸)از این‌رو خدای مهربان، پیغمبران خود را به‌این جهان برای خلاصی اهل آن فرستاد. (۱۹)اما سوم، پس آن حال سقوط انسان در گناه است، که برمی‌گردد به‌شریعتی که[۲] ضد است با خدای آفریدگار جهان[۳]. (۲۰)پس این انسان را نظیر شیاطین، که دشمنان خدایند، می‌سازد. (۲۱)اگر پیغمبران این جهان را، که خدای آن را سخت دشمن می‌دارد، دوست می‌داشتند درباره‌ی آنان چه گمان می‌کردید؟ (۲۲)براستی که خدای از ایشان پیغمبری خود را سلب می‌فرمود. (۲۳)من چه بگویم!؟ (۲۴)سوگند به هستی خدائی[۴] که جان من در حضورش می‌ایستد، اگر محبت این جهان شریر در نهاد رسول‌الله[۵] جا بگیرد –وقتی‌که به‌این جهان می‌آید– هرآینه خدای از او نیز آنچه را که به او وقت آفریدن او بخشیده بود[۶]، خواهد گرفت و او را مطرود می‌گرداند. (۲۵)زیرا خدای به‌این اندازه ضد این جهان است.»

فصل صدو پنجاه‌ونهم[۷]

بیان معنی گناه و بیان تحریف یهود کتاب حضرت موسی و داوود و...

(۱)شاگردان گفتند: ای معلم! همانا سخن تو سخت بزرگ است، پس بر ما مهربانی کن؛ چه ما آن را نمی‌فهمیم. (۲)یسوع فرمود: «مگر به‌خیال شما می‌رسد که خدای رسول خود را خلق

۱– الله خیر اکبر.
۲– رو ۷: ۲۱.
۳– الله الرحیم و مرسل و خالق.
۴– بالله حی.
۵– رسول‌الله.
۶–الله وهاب.
۷– سورة الحرم.

فرموده که با او ضد باشد، که می‌خواهد خود را برابـر بـا خـدای گرداند. (۳)نه چنین است. (۴)بلکه پیغمبر بنده‌ی صالح اوست که نمی‌خواهد آنـچه راکـه آن را خـدای نمـی‌خواهـد. (۵)همـانا شما نمی‌توانید بفهمید این را؛ زیرا شما نمی‌دانید که گناه چیست. (۶)پس گوش بدهید به‌سخن من. (۷)براستی به‌شما می‌گویم که ممکن نیست گناه در انسان چیزی جز ضدیت[۱] با خدای احداث کند. (۸)زیرا گناه نیست، مگر آنچه آن را خدای نمی‌خواهد[۲]؛ زیرا هرچـه را او می‌خواهد از گناه اجنبی[۳] است. (۹)پس هرگاه رؤسای کاهنان، با کاهنان و فریسیان مرا رنج دهند برای ایـنکه گـروه اسرائـیل مـرا خدای[۴] خوانده‌اند، هرآینه کاری کرده‌اند که خـدای بـه‌آن راضی می‌باشد و هرآینه خدای ایشان را مأجور خواهد نمود. (۱۰)لیکن خدای ایشان را دشمن داشته، برای اینکه ایشان مـرا رنج مـی‌دهند بسبب مخالف آن و آن این است که ایشان نمی‌خواهند من حـق را بگویم. (۱۱)چه بسیار که به‌روایات خود[۵]کتاب موسی و کـتاب داوود و پیغمبران و دوستان خدای را فاسد نموده‌انـد. (۱۲)همـانا ایشان از این‌رو مرا مکروه می‌دارند و مـرگ مـرا دوست دارنـد. (۱۳)موسی مردمی را کشت و اخاب مردمی را. به‌من بگوئید کـه آیا این از هر دو آنها کشـتن بـه‌حساب مـی‌آید؟ (۱۴)نـه البـته. (۱۵)زیرا موسی مردم را کشت تا عـبادت اصـنام را بـرانـدازد و عبادت خدای حقیق[۶] را باقی بدارد. (۱۶)لیکـن اخـاب مـردم را کشت تا عبادت خدای حقیقی را براندازد و عبادت بـتان را بـاقی

۱- حرام بیان (بیان حرام.)

۲- رجوع کن به فصل ۴۷: ۸-۱۰ همین انجیل.

۳- الحرام مالا یرید اللّٰه تعالی واحد او ما لا یرید اللّٰه تعالی یحرم (منه).

۴- از امتیازات تعلیم اسلامی است. (مترجم)

۵- الیهود یحرفون الکلم عن مواضعه (منه).

۶- اللّٰه حق.

بدارد. از این‌رو قتل موسی مردم را، قربانی حساب شد. در حینی‌که قتل اخاب مردم را جنایت است. (۱۷)پس حقیقتاً یک عمل دو نتیجه‌ی متضاد احداث نمود. (۱۸)سوگند به هستی خدای[۱] که جانم در حضور او می‌ایستد، اگر شیطان با ملایکه سخن می‌کرد تا ببیند چگونه خدای را دوست دارند، هرآینه خدای او را خوار نمی‌کرد. (۱۹)لیکن مطرود شد برای اینکه خواست ایشان را از خدای دور کند.» (۲۰)آن‌وقت نگارنده پرسید: پس چگونه واجب است در این صورت، اینکه بفهمیم آنچه را که در باب میکاه پیغمبر گفته شده. (۲۱)در باب دروغی‌که خدای امر نموده پیغمبران دروغی را که آن را به‌زبان بیاورند؛ چنانکه آن در کتاب ملوک اسرائیل نوشته شده است. (۲۲)یسوع در جواب فرمود: «ای برنابا! بخوان به‌اختصار آنچه را که حکایت کرده‌ای تا حق را آشکار بنگری.»

فصل صدوشصتم[۲]

حکایت یهوشافات و اخاب پادشاه اسرائیل و حضرت میکاه پیغمبر

(۱)آن‌وقت نگارنده گفت: دانیال پیغمبر چون تاریخ ملوک اسرائیل و سرکشان ایشان را وصف فرموده، چنین نوشته[۳] است که پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا با هم اتحاد نمودند که با بنی‌بلعال -یعنی مطرودین- که عمونیان بودند جنگ کنند. (۲)وقتی یهوشافات پادشاه یهودا و اخاب پادشاه اسرائیل هر دو بر تخت در سامره جلوس کرده بودند، چهار صد پیغمبر دروغگو پیش روی ایشان ایستادند. (۳)پس به‌پادشاه اسرائیل گفتند: قیام کن بر ضدعمونیان؛ زیرا خدای ایشان را به‌دست‌های تو واگذار خواهدکرد و عمون را بر باد خواهی داد. (۴)آن‌وقت یهوشافات

۱–بالله حی.

۲–سورة القصص میکاء نبی.

۳– ۱مل ۲۲: ۳–۳۵.

گفت: آیا اینجا پیغمبری از طرف خدای پدران ما یافت می‌شود؟ (۵)اخاب در جواب گفت: فقط یک نفر یـافت مـی‌شود و او هـم شریر است؛ زیرا او همیشه به‌بدی بر من پیغمبری می‌کند. (۶)همانا او را در زندان نهاده‌ام. (۷)او گفت، فقط یک نفر یـافت مـی‌شود؛ زیرا تمام کسانی‌که یافت شده بودند کشته شـدند بـه‌امـر اخـاب؛ حتی‌اینکه پیغمبران - چنانکه تو ای معلم! فرمودی - بـه‌قله‌های کوه‌ها، آنجا که بشری سـاکـن نشـده بـود گـریختند. (۸)آن‌وقت یهوشافات گفت: او را حاضر کن اینجا و ما باید بـبینیم کـه چـه می‌گوید. (۹)از این‌رو اخاب امر نمود که میکاه آنجا حاضر شـود. (۱۰)پس آمد با بندهای در پاهایش و روی او مضطرب بود مثل شخصی که میان موت و حیات به‌سر می‌برد. (۱۱)پس اخاب از او پـرسیده، گـفت: ای مـیکاه بـه‌نام خـدای سـخن بگـو. آیـا بـر ضدعمونیان بلند شویم؟ آیا خدای شهرهای ایشان را به‌دست‌های ما واگذار خواهدکرد؟ (۱۲)میکاه در جواب فرمود: بلند شو، بلند شو؛ زیرا تو خوش بلند خواهی شد و سخت خوش فرود خواهی آمد. (۱۳)آن‌وقت پیغمبران دروغین سـتایش کـردند مـیکاه را و گفتند: او پیغمبر راستگوئی است مر خدای را. آنگـاه بـندها را از پاهایش شکستند. (۱۴)اما یهوشافات که از خدای ما می‌ترسید و هرگز زانوهای خود را بـرای بت‌هـا خـم نکـرده بـود، از مـیکاه پرسیده، گفت: برای اکرام خدای پدران ما حـق را بگـو؛ چـنانکه عاقبت این جنگ را دیده‌ای. (۱۵)میکاه در جواب فرمود: همـانا من از بهر تو می‌ترسم ای یهوشافات! از این‌رو به‌تو مـی‌گویم کـه همانا من گروه اسرائیل را دیدم مـثل گـله‌ی گـوسفندی کـه آن را شبانی نباشد. (۱۶)آن‌وقت اخاب با تبسم بـه یهـوشافات گـفت: همانا من تو را خبر دادم که این مرد پیغمبری نمی‌کند مگر به بدی؛ لیکن تو آن را باور نکردی. (۱۷)پس آن‌وقت هـردو گـفتند: ای

میکاه! این را چگونه دانستی؟ (۱۸)میکاه در جواب گفت: به خیال من آمد که انجمنی از ملایکه در حضور خدای تشکیل یافت. (۱۹)شنیدم وحی خدای را که چنین می‌فرمود: کیست که اخاب را اغوا کند تا بر ضد عمون بلند شود و کشته شود. (۲۰)پس هر یکی چیزی گفت و دیگری چیزی دیگر. (۲۱)پس از آن فرشته‌ای آمد و گفت: ای پروردگار! من با اخاب جنگ می‌کنم؛ پس می‌روم بسوی پیغمبران دروغگوی او و دروغی بر زبان‌هایشان القا می‌کنم و اینچنین قیام می‌کند و کشته خواهد شد. (۲۲)پس همین‌که خدای این بشنید فرمود: برو و چنین کن؛ پس همانا تو موفق خواهی شد. (۲۳)پس آن‌وقت پیغمبران دروغگو به‌خشم درآمدند. (۲۴)رئیس ایشان به روی میکاه سیلی زده، گفت: ای مطرود خدای! کی فرشته‌ای نزد ما عبور نمود و بسوی تو آمد؟! (۲۵)به‌ما بگو فرشته‌ای که دروغ برداشته بود کی بسوی ما آمد؟ (۲۶)میکاه در جواب فرمود: همانا تو وقتی‌که از خانه‌ای به‌خانه‌ای از ترس کشته شدن فرار کنی، خواهی فهمید اینکه تو پادشاه خود را اغوا کرده‌ای. (۲۷)پس اخاب به‌خشم درآمده، گفت: میکاه را بگیرید و بندهائی‌که در پاهایش بود به‌گردنش بنهید و اقتصار کنید بر او به نان جو و آب تا وقت برگشتن من. (۲۸)زیرا حالا نمی‌دانم که به چگونه مرگی او را عذاب کنم. (۲۹)پس بلند شدند و برحسب سخن میکاه کار انجام گرفت. (۳۰)زیرا پادشاه عمونیان به خدمتکاران خود گفته بود: بپرهیزید از اینکه با پادشاه یهودا یا بزرگان اسرائیل بجنگید؛ بلکه دشمن من، اخاب، پادشاه اسرائیل را بکشید. (۳۱)در این وقت یسوع فرمود: «همین‌جا بایست؛ زیرا آن برای غرض ما کافی است.»

فصل صدوشصت‌ویکم[1]

در مذمت کذب و قتل نفس و بیان اینکه خدای تعالی قادر مطلق است و خاضع شریعت نیست

(۱)پس یسوع فرمود: «آیا همه چیز را شنیدید؟» (۲)شاگردان در جواب گفتند: آری ای آقا! (۳)پس از آن یسوع فرمود: «همانا دروغ گفتن گناه است؛ ولیکن کشتن گناهی است بزرگ‌تر. (۴)زیرا دروغ گناهی است که مختص است به‌کسی‌که سخن می‌گوید. (۵)لیکن کشتن علاوه براینکه مختص است به‌آن کسی‌که مرتکب آن می‌شود، هلاک می‌کند اینجا عزیزترین چیزها را نزد خدای به روی زمین، یعنی انسان را. (۶)مداوای دروغ گفتن به‌گفتن ضد آنچه گفته شده ممکن است؛ در حالی‌که هیچ دوائی برای کشتن نیست؛ زیرا ممکن نیست به‌مرده جان دادن. (۷)به‌من بگوئید که در این صورت آیا بنده‌ی خدای موسی گناه کرده است به‌کشتن تمام کسانی‌که ایشان را کشته؟» (۸)شاگردان در جواب گفتند: حاش‌للّه، حاش‌للّه که موسی گناه کرده باشد به‌طاعت نمودن خود خدای را؛ که خدای او را به آن امر فرموده بود. (۹)پس آن‌وقت یسوع فرمود: «و من هم می‌گویم حاش‌للّه اینکه آن فرشته‌ای که پیغمبران دروغین اخاب را به‌دروغ فریب داد، گناه کرده باشد. (۱۰)زیرا همچنانکه خدای قبول نمود کشتن مردم را بطور قربانی؛ پس هم اینگونه قبول نمود دروغ را حمدآسا. (۱۱)به‌شما براستی می‌گویم چنانکه خطا می‌کند کودکی که کفش خود را به‌اندازه‌ی پاهای پهلوانی می‌سازد، همچنین خطا می‌کند کسی‌که خدای را فرمانبَر شریعت می‌گرداند، چنانکه او خود خاضع آن است، از آنجائی‌که او انسان است. (۱۲)پس وقتی اعتقاد کردید که همانا گناه آن است که آن را خدای نمی‌خواهد، آن‌وقت حق را[2] خواهید یافت؛ چنانکه به‌شما گفتم. (۱۳)بنابراین چون خدای غیر مرکّب و

۱– سورة الخیر و الشر.

۲– مراجعه کن در انجیل ۱۵۹: ۷–۹.

غیرمتغیر است[۱]، پس او نیز غیر قادر است که یک چیز را هم بخواهد و هم نخواهد. (۱۴)زیرا به‌آن ضدیتی در نفس او حاصل می‌شود که بر آن الم مترتب است و در این صورت منزه نخواهد بود بی‌اندازه.» (۱۵)فیلُّپِس گفت: لیکن چگونه باید فهمید فرمایش عاموس[۲] پیغمبر را، که هیچ شری در شهر پدید نشود که آن را خدای نساخته باشد. (۱۶)یسوع در جواب فرمود: «اکنون ببین ای فیلُّپِس! چه سخت خطرناک است اعتماد به‌حرف نمودن[۳] چنانکه می‌کنند فریسیان که قضای الاهی را[۴] در گزیده برای خودشان گمان نموده‌اند بطریقه‌ای که از آن فعلاً این نتیجه را حاصل می‌کنند که خدای نیکوکار نیست و اینکه او فریب دهنده و دروغگو و مبغض جزاست که بر ایشان واقع می‌شود. (۱۷)از این‌رو می‌گویم که پیغمبر خدای، عاموس، در اینجا از شری سخن می‌راند که آن را جهان شر می‌نامد. (۱۸)زیرا اگر لغت پاکان را استعمال می‌فرمود، هرآینه جهان آن را نمی‌فهمید. (۱۹)زیرا تمام بلاها نیکو هستند یا از آن‌رو که پاک می‌کند بدی را که به‌جا آورده‌ایم و یا اینکه نیکویند برای اینکه ما را از ارتکاب بدی بازمی‌دارند. (۲۰)یا اینکه نیکویند برای اینکه به‌انسان حال این زندگانی را می‌فهماند تا دوست بداریم و مشتاق زندگی جاوید گردیم. (۲۱)پس هرگاه عاموس پیغمبر فرموده بود، در شهر خیری نیست مگر اینکه خدای سازنده‌ی آن است، هرآینه آن وسیله‌ای می‌شد برای ناامیدی مصیبت زدگان، وقتی‌که خود را در محنت‌ها می‌بینند و خطاکاران را در وسعت زندگانی. (۲۲)از آن بدتر اینکه هرگاه بسیاری تصدیق کنند که شیطان را بر انسان تسلطی هست، از

۱- لا یخلق الاالله. ۲- عا ۳: ۶.

۳- یعنی ظاهر کلام را گرفتن و به حروف آن عمل نمودن. (مترجم عربی)

۴- یعنی درباره‌ی برگزیدگان و اولیاء خدا.

شیطان خواهند ترسید و برای خلاصی از بلیات خدمت او
می‌نمایند. (۲۳)پس از این‌رو عاموس کرد آنچه را که می‌کند
مترجم رومی که در سخن خود ملاحظه‌ی این نمی‌کند که گویا او
در حضور رئیس کاهنان سخن می‌گوید؛ بلکه ملاحظه می‌کند
اراده و مصلحت یهودیانی را که سخن گفتن به زبان عبرانی را
نمی‌فهمند.

فصل صدوشصت‌ودوم[1]

حدوث زلزله‌ی بزرگی بواسطه‌ی سخن مسیح(ع)

(۱)اگر عاموس فرموده بود، در شهر خیری نیست جز
آنکه خدای سازنده‌ی آن است، هرآینه سوگند به هستی خدای[2] که
جانم در حضور او می‌ایستد، خطای فاحشی مرتکب شده بود.
(۲)زیرا جهان خیری جز ستم و گناهانی‌که در راه باطل[3] آن را
می‌کند نمی‌بینند. (۳)بنابراین مردم در فرورفتن به گناه سخت‌تر
می‌شدند؛ زیرا ایشان اعتقاد می‌کنند که شری و گناهی یافت
نمی‌شود که آن را خدای نساخته باشد و آن امری است که زمین از
شنیدن آن به لرزه می‌آید.» (۴)چون یسوع این بفرمود، زلزله‌ی
عظیمی بی‌درنگ حاصل شد؛ بحدی که هرکس مثل مرده‌ای افتاد.
(۵)پس ایشان را یسوع برخیزانیده فرمود: «اکنون ملاحظه کنید
که به‌شما حق را گفتم، باید شما را در این‌صورت کفایت کند.
(۶)همانا چون که عاموس فرمود که خدای در شهر شری ساخت
در حالتی‌که با جهان سخن گوینده بود، پس او همانا از بلیاتی
صحبت داشته که آنها را شر نمی‌نامند مگر خطاکاران. (۷)اکنون
باید بیائیم بر ذکر قضا و قدر که می‌خواهید آن را بفهمید و آنچه از
آن با شما فردا صحبت خواهم نمود به نزدیکی نهر اردن بر جانب

۱- سورة البلاء. ۲- باللّٰه حی.
۳- لا یعقل اهل الدنیا خیراً الاّ حراماً خبائث الدنیا و یعمل بهما. (منه)

دیگر؛ اِن‌شاءاللّه[1].»

فصل صدوشصت‌وسوم[2]

بشـارت از ظـهور حضرت محمد(ص) و بـیان اینکه سرّ قضا و قدر را جز آن بزرگوار به حـقیقت نداند

(۱)یسوع با شاگردان خود بسوی صحرای پشت نهر اردن روانه شد. (۲)پس چون نماز ظهر تمام شد، به‌پهلوی درخت خرمائی نشست و شاگردانش زیر سایه‌ی آن نخل نشستند. (۳)آن‌وقت یسوع فرمود: «ای برادران! همانا قضا و قدر رازی است بزرگ؛ بحدی که آن را براستی نمی‌داند هیچ‌کس آشکارا، جز یک نفر و بس. (۴)او آن کسی است که امت‌ها[3] منتظر او می‌باشند، آن‌کسی که اسرار خدای بر او آشکار می‌شود، آشکار شدنی؛ پس خوشا به‌حال کسانی‌که گوش به‌سخن او می‌دهند، وقتی‌که به‌جهان بیاید. (۵)زیرا رحمت خدای بر ایشان سایه خواهد افکند؛ چنانکه این درخت خرما ما را سایه افکنده است. (۶)آری، همانا چنانکه این درخت از حرارت سوزان آفتاب ما را نگاه می‌دارد، همچنین رحمت خدای نگاه می‌دارد ایمان آورندگان به‌آن اسم را از شر شیطان.» (۷)شاگردان پرسیدند: ای معلم! کدام‌کس خواهد بود آن مردی که از او سخن می‌رانی که به‌جهان خواهد آمد؟ (۸)یسوع به‌شکفتگی دل در جواب فرمود: «همانا او محمد[4] پیغمبر خداست. (۹)وقتی او به‌جهان بیاید، چنانکه باران زمین را قابل می‌کند که بار بدهد بعد از آنکه مدت مدیدی باران منقطع شده باشد، (۱۰)همچنین او وسیله‌ی اعمال صالحه میان مردم خواهد شد به‌رحمت بسیاری که آن را می‌آورد. (۱۱)پس او ابر سفیدی است پر از رحمت خدای و آن رحمتی است که آن را خدای بر مؤمنان نثار

۱– ان شاءاللّه.
۲– سورة امت محمد رسول.
۳– تفسیر روایتی مسیاست در سفر حجی ۲: ۷ الخ.
۴– محمد رسول‌اللّه.

می‌کند نرم نرم، مثل باران.

فصل صد و شصت و چهارم[1]

بیان نمودن بعضی از اسرار قضا و قدر و بطلان جبر

(۱)همانا اکنون شرح می‌دهم، بسیار کم از آنچه خدای معرفت آن را به‌من عطا فرموده دربارەی همین قضا و قدر. (۲)فریسیان می‌گویند: هر چیزی چنان تقدیر شده که ممکن نیست برای آن کسی‌که برگزیده شده، مردود شود. (۳)نیز کسی‌که مردود شده به‌هیچ وسیله ممکن نمی‌شود او را که برگزیده شود. (۴)نیز چنانکه خدای مقدر فرموده که نیکوکاری همان راهی باشد که در آن برگزیدگان راه می‌روند بسوی نجات، همچنین مقدر فرموده که گناه همان راهی باشد که در آن رانده شدگان راه می‌روند بسوی هلاکت. (۵)ملعون باد زبانی که به‌این گویا شده و دستی که این را نوشته؛ زیرا این همانا اعتقاد شیطان است. (۶)پس بنابراین نظر ممکن است مرد را بفهمد مذهب فریسیان این عصر را؛ زیرا ایشان خدمتکاران امین شیطانند. (۷)پس معنی قضا و قدر[2] چه می‌تواند باشد جز اینکه: آن ارادەی مطلق است که از برای هر چیز غایتی قرار می‌دهد و وسیلەی رسیدن به‌آن غایت را قرار می‌دهد در دست مردمان. (۸)زیرا بی‌وسیله برای هیچ‌کس ممکن نیست اجرای غایتی. (۹)پس چگونه دست می‌دهد کسی را بنا نهادن خانه‌ای و حال آنکه او نه فقط سنگ و یا پول برای اینکه خرج کند ندارد؛ بلکه محل یا جای نهادن یک قدم بر روی زمین را هم ندارد. (۱۰)هیچ‌کس ازاین بی‌نیاز نیست، البته. (۱۱)پس من می‌گویم که قضا و قدر منجر به تفوق شریعت خدای نخواهد شد، هرگاه مستلزم شود سلب آزادی اراده‌ای را که خدای بسبب جود خود

۱- سورة التقدر.

۲- تقدیر بیان. (بیان التقدیر!)

به‌انسان بخشیده[1]. (۱۲)پس از واضحات است که در این وقت ما در اثبات کراهیت صحبت کرده‌ایم نه قضا و قدر. (۱۳)اما اینکه انسان آزاد است؛ از کتاب موسی واضح است؛ زیرا خدای چون بر کوه سینا شریعت را عطا کرد[2]، اینچنین فرمود: وصیت من در آسمان نیست تا برای خود عذر آورده، بگوئی کیست که برود تا حاضر سازد برای ما وصیت خدای را. (۱۴)یا کدام کس را می‌بینی که به‌ما نیروئی بدهد تا آن را حفظ کنیم. (۱۵)همچنین نه آن پشت دریاست تا خود را معذور بداری چنانکه گذشت. (۱۶)بلکه وصیت من نزدیک به‌دل توست تا هر وقت بخواهی آن را حفظ خواهی کرد. (۱۷)به‌من بگوئید اگر هیرودس امر کند پیری را که به جوانی بازگردد و بیماری را که تندرستی را بیابد پس هرگاه این دو نکردند امر نماید به‌قتل ایشان، آیا این عدالت است؟» (۱۸)شاگردان در جواب گفتند: اگر هیرودس امر به‌این نماید هرآینه بزرگ‌ترین ظالم و کافر خواهد بود. (۱۹)آنگاه یسوع آهی کشیده، فرمود: «ای برادران! اینها نیست جز میوه‌های تقلیدهای بشریه. (۲۰)زیرا به‌قول ایشان که خدای تقدیر فرمود و حکم نمود بر مطرود به طریقی که با آن ممکن نیست او را که برگزیده گردد، کفر می‌کنند بر خدای که گویا او طاغی و ظالم است. (۲۱)در حالی که خداوند به‌خطاکار امر می‌کند که خطا نکند و چون خطا کرد توبه کند. (۲۲)با اینکه آن تقدیر از خطاکار سلب می‌کند قدرت بر ترک گناه را؛ پس سلب می‌کند از او اراده‌ی توبه را بالمره.

فصل صدوشصت‌وپنجم[3]

بطلان عقیده‌ی فریسیان در باب قضا و قدر

(۱)لیکن بشنوید آنچه را که خدای بر زبان یوئیل[4] پیغمبر

۱- اللّٰه وهاب و جواد.
۲- تث ۳۰: ۱۱-۱۴.
۳- سورة قبول.
۴- مز ۱۸: ۲۳.

می‌فرماید، که: به‌هستی خودم سوگند[۱] –خدای شما می‌فرماید– مرگ گنهکار را نمی‌خواهم؛ بلکه دوست می‌دارم که به‌توبه برگردد. (۲)در این صورت، آیا خدای تقدیر می‌فرماید چیزی را که نمی‌خواهد آن را؟! (۳)تأمل نمائید که خدای چه می‌گوید و فریسیان زمان حاضر چه می‌گویند. (۴)خدای نیز بر زبان اشعیای پیغمبر[۲] می‌فرماید: خواندم ولی به‌من گوش ندادید. (۵)پس چه بسیار که خدای خوانده. (۶)خود بشنوید آنچه را که خدای بر زبان همین پیغمبر می‌فرماید[۳]، که: دست خود را تمام روز بر گروهی گشادم که مرا تصدیق نمی‌کنند؛ بلکه با من معارضه دارند. (۷)پس هرگاه فریسیان ما بگویند که مطرود نمی‌تواند برگزیده شود، پس آیا جز این را می‌گویند که خدای بشر را استهزا می‌نماید؟ چنانکه کسی کوری را استهزا کند و به او چیزی سفید بنمایاند و چنانکه کسی کری را استهزا کرده و در گوش او سخن گوید. (۸)اما اینکه ممکن است که برگزیده مطرود شود، پس تأمل کنید آنچه را که خدای ما برزبان حزقیال پیغمبر می‌فرماید[۴]. (۹)خدای می‌فرماید: به‌روح خودم[۵]، وقتی نیکوکار از نکوئی خود برگردد و مرتکب بدکاری‌ها شود، پس همانا او هلاک می‌شود و دیگر هیچ از نکوئی او یاد نمی‌کنم؛ زیرا نکوئی او ترک او خواهد کرد در پیش من، پس او را نجات نمی‌دهد و حال آنکه او به‌آن اتکال داشت. (۱۰)اما ندای مطرودین، پس خدای درباره‌ی آن بر زبان هوشع[۶] می‌فرماید: همانا من گروه نابرگزیده را می‌خوانم؛ پس ایشان را برگزیده می‌گردانم. (۱۱)همانا خدای راستگوست و

۱– بالله حی.
۲– اش ۶۵: ۱۲.
۳–اش ۶۵: ۲.
۴– حز ۱۸: ۲۴.
۵– بالله حی.
۶– هو ۲: ۲۳ و رو ۹: ۲۵.

دروغ نمی‌گوید؛ چونکه خدای حق‌است؛ پس او حق مـی‌گوید[۱]. (۱۲)لیکن فریسیان زمـان حـاضر بـا تـعلیم خـودشان مخـالفت می‌نمایند با خدای، تمام مخالفت را.»

فصل صدوشصت‌وششم[۲]

بیان معنی قول حق تعالی به موسی(ع) کـه او مـهربان می‌سازد هـر کـه را مهربان مـی‌سازد و سـنگدل مـی‌سازد هـر کـه را سـنگدل می‌کند

(۱)اندریاس گفت: لیکن چگونه باید فـهمید آنـچه را کـه خدای به‌موسی فـرمود[۳] ایـنکه، او مـهربان مـی‌سازد هـرکس را مهربان می‌سازد و سنگدل مـی‌کند هـرکس را سـنگدل مـی‌کند. (۲)یسوع در جواب فرمود: «همانا این را خدای برای این فرمود تا انسان معتقد نشود که به‌فضیلت خود خلاص شده است. (۳)بلکه تا درک نماید که حیات و رحمت خدادادی است و آن دو را خدای به او از جود خودش عطا نموده است. (۴)می‌گوید آن را تـا بـشر بپرهیزد از اعتقاد به‌اینکه غیر او خـدایـان دیگـری هـم یـافت می‌شوند. (۵)پس اینکه او دل فرعون را سخت نمود، از این‌رو کرد که او طایفه‌ی ما را عقاب نمـود و خواست که بر آنـان ظـلم کـند به‌هلاک نمودن همه‌ی اطفال نرینه‌ی اسرائیل؛ حتی اینکه نزدیک بود که موسی هم از زندگی خود زیان بیند. (۶)بنابراین بـراسـتی به‌شما می‌گویم که همانا اساس تقدیر همان شریعت خدای و آزادی اراده‌ی بشریه است[۴]. (۷)بلکه خدای می‌توانست که همه‌ی عالم[۵] را خلاص کند تا هیچ‌کس هلاک نشود، هرآینه نخواست که آن را بکـند. (۸)بـرای ایـنکه انسـان از آن آزادی کـه آن را بـرای او نگه‌داشته جدا نشود و بر ضد شیطان عمل کند تا برای این مشتِ گِل که آن را روح شیطان ذلیل نموده است -اگر چـه گـناه کـرده،

۱- اللّٰه حق صدیق.
۲- سورة التقدر. (التقدیر)
۳- خر ۳۳: ۱۹ و ۱۴: ۲۱ و ظاهر این منقول است از رو ۹: ۱۸.
۴-تقدیر بیان.
۵- اللّٰه حافظ.

چنانکه شیطان کرده- قدرت باشد بر توبه و بر رفتن برای سکنا گرفتن در آنجائی که از آنجا شیطان رانده شده است. (۹)پس می‌گویم که خدای ما می‌خواهد تا به‌رحمت خود مماشات کند آزادی اراده‌ی انسان را. (۱۰)همچنین نمی‌خواهد که به‌قدرت[۱] نامتناهی خود مخلوق را ترک کند. (۱۱)نیز نمی‌تواند کسی در روز جزا از گناهان خود معذور باشد. (۱۲)زیرا آن‌وقت برای او واضح می‌شود که چقدر کار کرده خدای برای بازگشت او[۲] و چقدر و چقدر او را بسوی توبه خوانده است.

فصل صدوشصت‌وهفتم[۳]

در اینکه چنانچه محال است ازلیت خدای را فهمیدن، کیفیت افعال الاهی را هم نمی‌توان به حقیقت درک نمود

(۱)بنابراین پس هرگاه فکرهای شما به‌این اطمینان ندارد و می‌خواهد که باز بگوئید برای چه اینچنین است، پس من برای شما واضح می‌کنم که چرا. (۲)آن این است که به‌من بگوئید، که چرا ممکن نیست سنگ را که بر سطح آب قرار بگیرد با اینکه زمین را تسلط بر سطح آب است؟ (۳)به‌من بگوئید برای چه خاک و باد و آب و آتش در انسان متحدند و به‌وفاق محفوظ؛ بااینکه آب آتش را خاموش می‌کند و خاک از باد می‌گریزد؛ حتی کسی نمی‌تواند که میان آنها الفت دهد[۴]. (۴)پس هرگاه شما این را نمی‌فهمید -بلکه تمام بشر از حیثی که ایشان بشر هستند نمی‌توانند آن را بفهمند- پس چگونه می‌فهمند که خدای چگونه هستی را از لاشیئی به‌یک کلمه آفریده[۵] است. (۵)چگونه ازلیت خدای را[۶] می‌فهمند؟ (۶)براستی که برای ایشان هیچ‌گاه دست نخواهد داد که این را بفهمند. (۷)زیرا

۱- اللّٰه علی کل شئی قدیر (منه). ۲- اللّٰه تواب.

۳- سورة التقدر.

۴- رجوع کن به فصل ۱۲۳: ۳- الخ همین انجیل.

۵- ما خلق‌اللّٰه کل شی و کلام احد (الا بکلام واحد؟)

۶-اللّٰه باق.

چون انسان محدود است و در ترکیب او داخل می‌شود جسدی که آن قابل فساد است و نفس را فشار می‌دهد -چنانکه سلیمان پیغمبر فرموده[۱]- و چونکه کارهای خدای مناسب است با خدای، پس چگونه برای انسان ادراک آنها ممکن می‌شود؟ (۸)پس چونکه اشعیا[۲]، پیغمبر خدای، این بدید فریاد برآورده، فرمود: راستی همانا تو خدای در پرده‌ای[۳]. (۹)درباره‌ی رسول‌اللّه[۴] می‌فرماید[۵]: چگونه خدای او را[۶] آفریده اما از طایفه‌ی او، پس کیست که صفت او کند؟! (۱۰)درباره‌ی عمل خدای[۷] می‌فرماید: کیست رأی دهنده‌ی در آن؟ (۱۱)از این‌رو خدای به‌طبیعت بشریه[۸] می‌فرماید: چنانکه آسمان بالای زمین است راه‌های من بالای راه‌های شما و فکر من بالای فکرهای شماست. (۱۲)از این‌رو به‌شما می‌گویم که کیفیت تقدیر برای انسان واضح نیست، اگر چه ثبوت آن حقیق است، چنانکه به‌شما گفتم[۹]. (۱۳)پس در این صورت آیا سزاوار است انسان حقیقت را انکار کند؛ چون کیفیت آن را نمی‌تواند به‌دست آورد. (۱۴)حقا که من پیدا نکرده‌ام کسی را که ترک کند صحت را، اگر چه ممکن نشود برای او ادراک کیفیت آن. (۱۵)زیرا من تاکنون نمی‌دانم چگونه خدای شفا می‌دهد مرض را بواسطه‌ی لمس نمودن من.»

فصل صدوشصت‌وهشتم[۱۰]

صفت انجیلی که بر قلب حضرت مسیح(ع) نازل شده

(۱)آن‌وقت شاگردان گفتند: راستی که خدای به‌زبان تو

۱- حکمت ۹: ۱۵.
۲- اش ۴۵: ۱۵.
۳- اللّه خفی.
۴- رسول اللّه.
۵- اش ۵۳: ۸.
۶- اللّه سبحان.
۷- اش ۴۰: ۱۳.
۸- اش ۵۵: ۹.
۹- تقدیر خفی.
۱۰- سورة الانجیل بیان (کذا)

سخن گفته؛ زیرا هیچ انسانی هرگز سخن نگفته[1] چنانکه تو سخن می‌گوئی. (۲)یسوع فرمود: «تصدیق کنید مرا که چون خدای مرا برگزید تا به‌خانه‌ی اسرائیل بفرستد، کتابی به‌من عطا فرمود که به‌آینه‌ی پاکی[2] شباهت دارد و به‌دل من فرود آمده است که هرچه می‌گویم از آن کتاب صادر می‌شود. (۳)وقتی‌که صدور آن کتاب از دهان من به‌نهایت رسید از جهان بلند شوم.» (۴)پطرس پرسید: ای معلم! آیا آنچه الآن به‌آن تکلم می‌کنی در آن کتاب مکتوب است؟ (۵)یسوع در جواب فرمود: «همانا هرآنچه می‌گویم از برای معرفت خدای و برای خدمت خدای و برای معرفت انسان و برای خلاص جنس بشری، همانا همه از آن کتاب که آن انجیل من است صادر شده است.» (۶)پطرس گفت: آیا در آن بزرگواری بهشت نوشته شده است؟

فصل صدوشصت‌ونهم[3]

کیفیت بهشت و خلود در آن

(۱)یسوع فرمود: «گوش بدارید که کیفیت بهشت را برای شما شرح دهم و بگویم که چگونه پاکان و مؤمنان در آنجا، الی غیرالنهایه اقامت خواهند نمود. (۲)این برکتی است از بزرگ‌ترین برکت‌های بهشت؛ زیرا هر چیزی، هر چند بزرگ باشد، همین که آن را نهایتی بود کوچک، بلکه ناچیز، خواهد شد. (۳)پس بهشت همان خانه‌ای است که خدای در آن مسرت‌های خود را که بس بزرگ است انباشته[4] می‌فرماید. (۴)حتی آن زمینی که پاهای پاکان و فرخندگان آن را پایمال می‌کند، بس پرقیمت است؛ بحیثی‌که اندکی از آن گران‌تر است از هزار عالم. (۵)بتحقیق که این مسرات

۱- یو ۷: ۴۶.
۲- مراجعه کن به فصل ۱۰: ۳-الخ همین انجیل.
۳- سورة جنة.
۴- اللّٰه حافظ.

را پدر ما داوود، پیغمبر خدای، دیده است. (۶)زیرا خـدای بـه او نشان داده، وقتی‌که برای او آسان نمود که عظمت بهشت را بـبیند. (۷)از این‌رو همین که به خود آمد، چشم‌های خود را بـا دو دست خود پوشیده و گریه‌کنان فرمود: ای چشم من! بعد از این به‌ایـن جهان نظر مکن؛ زیرا هرچه در آن هست باطل است و در آن چیز خوبی نیست. (۸)بتحقیق که از این مسرات اشعیای پیغمبر[1] سخن رانده و گفته: دو چشم انسانی ندیده و دو گوش او نشنیده و دل بشر درک نکرده آنچه را که خدای تهـیه فرموده بـرای کسـانی‌که او را دوست دارند[2]. (۹)آیا می‌دانید برای چه ندیده‌اند و نشنیده‌انـد و درک نکرده‌اند این مسرت‌ها را؟ زیرا مادامی که ایشان ایـنجا در جهانِ پست زندگانی می‌کنند، همانا لایق نیستند برای مشـاهده‌ی این چیزها. (۱۰)از این‌رو به‌شما می‌گویم که پدر ما داوود، با اینکه براستی آنها را دیده است، به‌دو چشم بشری آنها را نـدیده است. (۱۱)زیرا خدای نفس او را بسوی خود کشید و وقتی‌که با خدای متحد شد، آنها را به نور الاهی دید. (۱۲)سوگند به هستی خدای[3] که نفس من در حضورش می‌ایسـتد، چـون مـسرت‌های بهشت نامتناهی و انسان متناهی است؛ پس انسان نمی‌توانـد کـه آنهـا را فراگیرد؛ چنانکه سبوی کوچک نمی‌تواند آب دریا را فـرا گـیرد. (۱۳)ببینید که در زمان تابستان جهان چه رونق دارد وقتی‌که همه جا میوه و محصول فراوان دارد. (۱۴)حتی ایـنکه خـود کشـاورز مست می‌شود از سروری که در فصل درو دارد و دره‌ها و کوه‌ها را وادار می‌کند به‌ترجیع صوت خود. (۱۵)زیرا او نتیجه‌ی کارهای خود را بسیار دوست می‌دارد. (۱۶)هان! پس اینچنین دل خود را بسوی بهشت بلند کنید، آنجا که همه چیز ثمر می‌دهد میوه‌هائی را به

۱– اش ۶۴: ۴ (وهم رجوع کن به ۱کو ۲: ۹).

۲– اللّه محی.

۳– باللّه حی.

اندازه‌ای که هر کس آنها را کِشتِه. (۱۷)سوگند به هستی خـدای[۱] همانا این بس است برای معرفت بهشت از حیثی‌که خدای[۲] بهشت را خانه‌ی[۳] مسرت خود آفرید. (۱۸)آیا گمان نمی‌کنید کـه بـرای خوبی نامحدود بقیاس چیزهای خوب نامحدودی هست؟ (۱۹)یـا اینکه جمالی راکه قیاس آن نمی‌توان، چیزهائی باشد که جمال آنها بر قیاس فائق باشد؟ (۲۰)حـذر کـنید؛ زیـرا شما بسـیاری را گـمراه خواهید کرد اگر گمان کنید که همه‌ی اینها نزد خداوند نیست.

فصل صدوهفتادم[۴]

پاداش حق تـعالی بـه مـؤمن کـه می‌فرماید من خـود پاداش توام

(۱)خدای به مردی که او را به‌اخلاص عبادت می‌کند چنین می‌فرماید: (۲)قدر خود را بشناس و اینکه تو برای من کار می‌کنی. (۳)سوگند به‌هستی خودم که من ابدی هستم[۵]، همـانا محـبت تـو چیزی بر جود من زیاد نمی‌کند. (۴)زیرا تو مرا عبادت می‌کنی در حالتی‌که خدای آفریدگار توام[۶]، دانا به‌ایـنکه تـو سـاخته‌ی مـن هسـتی. (۵)از مـن نمـی‌خواهـی چـیزی را جـز نـعمت و رحمت بواسطه‌ی اخلاص خود در عبادت من؛ زیرا تو برای عبادت مـن حدی قرار نمی‌دهی؛ چه، تو راغبی که مـرا همـیشه عـبادت کـنی. (۶)من هم اینچنین می‌کنم؛ چه، من تو را پاداش می‌دهم که گویا تو خدائی و همسر من هستی. (۷)زیرا من نه تنها نیکوئی‌های بهشت را در دست‌های تو می‌نهم؛ بلکه خـودم را نـیز بـه تـو مـی‌بخشم[۷]. (۸)همانگونه که تو می‌خواهی همیشه بنده‌ی من باشی، اجر تو را ابدی قرار می‌دهم و می‌خواهم همیشه خدای تو باشم.»

۱- باللّه حی.
۲- اللّه خالق.
۳- اللّه احسن.
۴- سورة جنة.
۵- اللّه حی و قدیم.
۶- اللّه خالق و هدی و رحمن.
۷- رجوع کن به فصل ۲۴ و ۲۵ و ۱۴۶ همین انجیل.

فصل صدوهفتادویکم[1]

عظمت نعمت‌های بهشت

(۱)یسوع به‌شاگردان خود فرمود: «گمان شما در باره‌ی بهشت چیست؟ (۲)آیا عقلی یافت می‌شود که مانند آن توانگری و خوشی‌ها را درک نماید؟ (۳)پس بر انسانی که می‌خواهد بفهمد آنچه را خدای می‌خواهد به بندگانش بدهد[2]، لازم است که معرفت او بزرگ باشد به‌اندازه‌ی معرفت خدای. (۴)هرگاه هیرودس به‌یکی از شرفای مخصوص خود هدیه‌ای تقدیم کند، آیا می‌دانید به چه نحو آن را تقدیم می‌کند؟» (۵)یوحنا در جواب گفت: همانا من آن را دوبار دیده‌ام و یقیناً که ده یک آنچه به او می‌دهد، کافی باشد فقیر را. (۶)یسوع فرمود: «لیکن هرگاه درویشی از هیرودس تقدیم خواهد پس او را چه خواهد داد؟» (۷)یوحنا در جواب گفت: یک فَلس یا دو فَلس. (۸)یسوع فرمود: «پس باید این همان نامه‌ی شما باشد که در آن مطالعه می‌کنید برای معرفت بهشت. (۹)زیرا هرچه خدای[3] به‌انسان برای جسد او بدهد در این جهان حاضر، مثل این است که هیرودس به‌درویشی یک فَلس بدهد. (۱۰)لیکن آنچه می‌دهد آن را خدای برای روح و نفس در فردوس، مثل این است که هیرودس آنچه دارد، بلکه زندگی خود را، به‌یکی از خدمتکاران خود بدهد.

فصل صدوهفتادودوم[4]

جزای مؤمن در آخرت

(۱)خدای به‌آن کسی‌که او را دوست می‌دارد و به‌اخلاص عبادت می‌کند، چنین می‌فرماید: ای بنده‌ی من! برو و تأمل کن که ریگ‌های دریا، چه بسیارند! (۲)پس هرگاه تو را دریا یک دانه ریگ بدهد، آیا ظاهر نمی‌شود که آن کم است؟ آری البته.

۱- سورة جنة.
۲-اللّٰه وهاب.
۳- اللّٰه معطی.
۴- سورة جنة.

(۳)سوگند به هستی خودم که آفریدگار توام، همه‌ی آنچه داده‌ام[۱] به‌همه‌ی بزرگان و پادشاهان زمین، همانا از یک دانه ریگ که آن را دریا به تو بدهد کمتر است در برابر آنچه آن را به تو عطا می‌کنم در بهشت.»

فصل صدوهفتادوسوم[۲]

صفت نعمت‌های بهشت و بیان معاد جسمانی

(۱)یسوع فرمود: «در این صورت به‌خوبی‌های بهشت تأمل کنید. (۲)همانا اگر خدای به‌انسان[۳] در این جهان اندکی بسیار ناچیز از فراخی زندگانی عطا کند، در بهشت هزار هزار برابر عطا خواهد فرمود. (۳)تأمل کنید در مقدار میوه‌هائی که در این عالم است و در مقدار طعام و در مقدار گل‌ها و در مقدار چیزهائی که خدمت انسان می‌کند. (۴)سوگند به هستی[۴] خدائی‌که نفس من در حضور او می‌ایستد، چنانکه ریگ‌های دریا زیادتی دارد بر یک دانه که از آن بردارنده‌ای برمی‌دارد، انجیر بهشت در خوبی و مقدارش زیادتی دارد بر نوع انجیری که[۵] اینجا آن را می‌خورید. (۵)بر آن قیاس کن هر چیز دیگری را در بهشت. (۶)لیکن نیز به شما می‌گویم همانطورکه کوهی از زر و مرواریدها گران‌بهاتر است از سایه‌ی مورچه‌ای، همچنین خوشی‌های بهشت فزون‌ترند از حیث قیمت، از خوشی‌های بزرگان و پادشاهان که برای ایشان بود و خواهد بود تا جزای[۶] خدای[۷]، وقتی‌که جهان به‌پایان می‌رسد.» (۷)پطرس پرسید: آیا همین جسد ما که اکنون آن را داریم به‌بهشت می‌رود؟ (۸)یسوع در جواب فرمود: «ای پطرس!

۱– اللّٰه حی و خالق معطی. ۲– سورة: جنة.
۳–اللّٰه معطی. ۴–باللّٰه حی.
۵– رجوع کن در باب میوه‌های بهشتی به سوره ۱۳ و ۴۷ و ۵۶ قرآن.
۶– یعنی روز جزا. ۷– اللّٰه حکیم.

حذر کن از اینکه صدوقی شوی، چه صدوقیان می‌گویند که جسد دوباره برنمی‌خیزد و اینکه فرشتگان[1] یافت نمی‌شوند. (۹)از این‌رو بر تن و روان ایشان دخول در بهشت حرام شد و ایشان محرومند از خدمت فرشتگان در این جهان. (۱۰)مگر ایوب[2]، پیغمبر و دوست خدای را فراموش نمودید که چگونه می‌گوید: می‌دانم که خدای من زنده است[3] و همانا من در روز پسین به‌جسد خودم برخواهم خاست و به‌چشم خودم خدای خلاص[4]کننده‌ی خود را خواهم دید. (۱۱)لیکن مرا تصدیق کنید در اینکه همین جسد ما پاک می‌شود به کیفیتی که با آن هیچ خاصه‌ای از خواص کنونی آن نمی‌باشد. (۱۲)زیرا آن پاک می‌شود از هر شهوت بدی. (۱۳)پس آن را خدای به‌همان حالی که آدم برآن بود، قبل از آنکه گناه کرده بود، برمی‌گرداند. (۱۴)دو نفر در یک عملی خدمت یک آقائی می‌کردند. (۱۵)یکی از آن دو اقتصار می‌کند بر نظارت در کارها و صادر کردن فرمان‌ها و دومی قیام می‌نماید به‌آنچه اولی او را به‌آن امر می‌نماید. (۱۶)می‌گویم آیا عدالت می‌بینید که آقا مخصوص بدارد به پاداش؛ کسی را که فقط نظارت می‌دارد و فرمان می‌دهد و بیرون کند از خانه‌ی خود کسی را که خود را در کار خسته نموده است. (۱۷)نه البته. (۱۸)پس چگونه عدالت خدای این را متحمل می‌شود؟! (۱۹)همانا نفس و جسد و حس انسان خدمت می‌کنند خدای را. (۲۰)پس نفس، نظارت می‌کند و فقط به‌خدمت فرمان می‌دهد؛ زیرا چون نفس نان نمی‌خورد، پس آن روزه نمی‌گیرد و راه نمی‌رود و سردی و گرمی را احساس نمی‌کند و بیمار نمی‌شود و کشته نگردد؛ زیرا خلود دارد. (۲۱)نیز گرفتار نمی‌شود به چیزی از الم‌های جسدیه که اجساد بواسطه‌ی فعل عناصر به‌آنها گرفتار

۱- اع ۲۳: ۸.
۲- ایوب ۱۹: ۲۵-۲۷.
۳- اللّٰه حی.
۴- اللّٰه حافظ.

می‌شوند. (۲۲)پس می‌گویم، آیا از عدالت است در این صورت که تنها نفس به‌بهشت برود بی‌جسدی که خود را به‌این اندازه در خدمت خدای لاغر نموده است؟» (۲۳)پطرس گفت: ای معلم! چون جسد همان بود که نفس را برگناه واداشت، پس سزاوار نیست که در بهشت گذاشته شود. (۲۴)یسوع فرمود: «چگونه جسد بدون نفس گناه می‌کند؟ (۲۵)براستی که این محال است. (۲۶)پس همین‌که رحمت خدای از جسد گرفته شود، حکم کرده می‌شود درباره‌ی نفس به دوزخ.

فصل صدوهفتادوچهارم[1]

اثبات معاد جسمانی

(۱)سوگند به‌هستی[2] خدائی‌که نفس من در حضورش می‌ایستد، خدای وعده به گناهکار می‌دهد[3] رحمت خود را در حالتی‌که می‌فرماید[4]: به‌هستی خودم سوگند آن ساعتی‌که گناهکار در آن بر گناه خود ناله می‌کند، همان است که گناه او را در آن تا ابد فراموش می‌کنم. (۲)پس چه چیز طعام‌های بهشت را می‌خورد، اگر آنجا جسد نمی‌رود؟ (۳)آیا نفس می‌خورد. (۴)البته نه؛ زیرا آن روح است.» (۵)پطرس گفت: مگر در این صورت فرخندگان هم در بهشت می‌خورند؛ نیز چگونه طعام بیرون می‌شود بدون نجاست؟ (۶)یسوع در جواب فرمود: «چه برکتی بر جسم می‌رسد، در صورتی که نخورد و نیاشامد؟ (۷)پرواضح است که سزاوار این است که برکت بنسبت شیء برکت یافته باشد. (۸)لیکن تو ای پطرس! خطا می‌کنی در گمان خود که طعامی مانند این بیرون می‌شود به‌نجاست. (۹)زیرا این جسم، در وقت کنونی طعام‌های فساد پذیر را می‌خورد و از این‌رو فساد حاصل می‌شود.

۱- سورة جنة.

۲- باللّٰه حی.

۳- اللّٰه رحمن.

۴- حز ۱۸: ۲۱ و ۲۲.

(۱۰)لیکن در بهشت جسم فساد نپذیرد و خلود دارد و خالی از هر بدبختی است. (۱۱)در آنجا جسم، از طعام‌هائی که در آن هیچ عیبی نیست و فساد کمی هم احداث نمی‌نماید، می‌خورد.

فصل صدوهفتادوپنجم[۱]

پاداش مؤمن و کافر

(۱)خدای بر زبان اشعیای[۲] پیغمبر، در حالتی‌که حقارت را بر مطرودین می‌افشاند، چنین می‌فرماید: در خانه‌ی من بر مائده‌ی من خدمتکاران من می‌نشینند و با ابتهاج لذت می‌برند با خوشی و با آواز عودها و ارغنون‌ها، و نمی‌گذارم که به‌هیچ چیزی محتاج شوند. (۲)اما شما دشمنان من، پس خارج از خانه‌ی من انداخته می‌شوید؛ آنجائی‌که با بدبختی بمیرید و هر یک از خادمانِ من شما را خوار خواهد داشت.»

فصل صدوهفتادوششم[۳]

در تعقیب بیان معاد جسمانی و اینکه جسم است که متلذذ به لذایذ بهشت می‌شود و...

(۱)یسوع به‌شاگردان خود فرمود: «فرمایش او که: متلذذ می‌شوند، چه منفعت دارد؟ (۲)راستی خدای آشکارا سخن می‌گوید. (۳)لیکن فایده‌ی نهرهای چهارگانه[۴] از آب‌های پرقیمت در بهشت با میوه‌های بس فراوان چیست؟ (۴)پر واضح است که خدای نمی‌خورد و فرشتگان نمی‌خورند و نفس نمی‌خورد و حس نمی‌خورد[۵]؛ بلکه خورنده همان جسد و جسم ماست. (۵)پس برکت بهشت همان طعام جسد است. (۶)اما نفس و حس، پس برای آن هر دو سخن گفتن با خدای و فرشتگان و روان‌های

۱- سورة جنة. ۲-اش ۶۵: ۱۳.

۳- سورة جنة.

۴- همچنین در قرآن سوره ۴۷ [آیه‌ی ۱۵] در بهشت چهار نهر است: ۱- از آب ۲-از شیر ۳-از خمر ۴-از عسل. (مترجم)

۵-اللّٰه و ملائکه و روح و النفس لایأکل الطعام (منه).

خجسته است. (۷)اما آن مجد، پس آن را رسول‌اللّـه[۱]، کـه از هـر مخلوقی به همه‌ی چیزها داناتر است، به‌واضح‌ترین بـیانی آشکـار خواهد نمود؛ زیرا خدای همه چیز را برای محبت او آفریده[۲] است.» (۸)برتولما گفت: ای معلم! آیا مجد بهشت برای هـر کس یکسـان خواهد بود؟ (۹)هرگاه یکسان بـاشد، پس آن از عـدل نـباشد[۳]. (۱۰)هرگاه یکسان نـباشد، پس کـوچک‌تر بـر بـزرگ‌تر رشک خواهد برد. (۱۱)یسوع در جواب فرمود: «یکسان نخواهد بـود؛ زیرا خدای عادل است. (۱۲)پس هر کس به‌آنچه از خدای یافته قانع خواهد بود؛ زیرا آنجا رشک نخواهـد بـود. (۱۳)ای بـرتولما! به‌من بگو آیا هست آقائی که خدمتکاران زیادی داشته باشد و بر تمام خدمتکاران خود یک جامه بپوشاند؟ (۱۴)در ایـن صـورت مگر کودکان، که جامه‌ی کودکانه پوشیده‌اند، اندوهگین می‌شوند برای اینکه ایشان جامه‌ی مردان ندارند؟ (۱۵)بلکه بالعکس اگر مردان بخواهند که به‌ایشان جـامه‌های بـزرگ خـود را بـپوشانند هرآینه به‌خشم درآیند؛ زیرا هرگاه جامه‌ها موافق اندام‌های ایشان نشود گمان خواهند کرد که ایشان مسخره شده‌اند. (۱۶)پس بـلند کن در این صورت، ای برتولما! دل خود را برای خدای در بهشت؛ پس خواهی دید که همگی یک مجد دارند و با اینکه بـرای یکـی بسیار و برای دیگری کم باشد، پس هیچ حسدی هم تولید نخواهد کرد.»

فصل صدوهفتادوهفتم[۴]

در اینکه آفتاب بهشت خدای و ماه آن حضرت رسول اکرم(ص) و ستارگان آن پیغمبران خدایند

(۱)آن‌وقت نگارنده گفت: ای معلم! آیا بهشت را فروغی از آفتاب است؛ آنگونه که این جهان راست؟ (۲)یسـوع در جـواب

۱- رسول‌الله.
۲- الله خالق.
۳- الله عادل.
۴- سورة جنة.

فرمود: «چنین فرموده به من خدای ای برنابا! که: جهانی‌که در آن، ای بشر خطاکار! ساکن هستی، آفتاب و ماه و ستارگانی دارد که آن را برای سود و سرور شما زینت می‌دهند. (۳)زیرا آنها را برای این آفریده‌ام. (۴)مگر گمان می‌کنید خانه‌ای که در آن ایمان آورندگان به‌من ساکن می‌شوند افضل نیست؟ (۵)راستی که شما در این گمان خطا می‌کنید. (۶)زیرا من، خدای شما، همان آفتاب بهشتم و رسول[1] من همان ماه است که از من هر چیزی را استمداد می‌نماید. (۷)ستارگان پیغمبران من هستند که شما را به‌مراد من بشارت دادند. (۸)پس چنانکه گروندگان به‌من سخن مرا از پیغمبران من در اینجا گرفتند، همچنین بواسطه‌ی ایشان به‌خوشی و خوشحالی در بهشت به‌مسرت‌های من نایل خواهند شد.»

فصل صدوهفتادوهشتم

در وسعت بهشت

(۱)پس از آن یسوع فرمود: «این شما را در شناختن بهشت باید کفایت کند.» (۲)پس از اینجا برتولما برگشته، گفت: ای معلم! شکیبا باش بر من، هرگاه از تو مسأله‌ای بپرسم. (۳)یسوع فرمود: «هر چه می‌خواهی بگو.» (۴)برتولما گفت: حقا که بهشت خیلی وسعت دارد؛ زیرا هرگاه در آن چنان خیرات عظیمی است که این مقدار آنها باشد، پس لابد وسیع خواهد بود. (۵)یسوع در جواب فرمود: «همانا بهشت خیلی وسیع است تا بدانجا که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را اندازه بگیرد. (۶)راستی به‌شما می‌گویم که تعداد آسمان‌ها نُه آسمان است که نهاده شده در میان آنها سیاره‌هائی که هر یک از آنها به‌اندازه‌ی سفر پانصد ساله از دیگری دوراست. (۷)همچنین فاصله‌ی زمین از آسمان نخستین به‌اندازه‌ی سفر پانصد

۱– رسوله.

ساله است. (۸)لیکن تأمل کن در اندازه گرفتن آسمان نخستین کـه زیادتی بر زمین دارد، چنانکه زمین زیادتی دارد بر یک دانه ریگ. (۹)همچنین آسمان دوم بر آسمان اول زیادتی دارد و سومی بر دومی و همچنین آسمان‌های دیگر هر یک از آنها زیـادتی دارد بـه همـین اندازه بر آنچه بعد از آن واقع شده است. (۱۰)راستی به‌شما می‌گویم که بهشت از همه‌ی زمین و از تمام آسمان‌ها بزرگ‌تر است، چنانکه زمین بتمامه از یک دانه ریگ بـزرگ‌تر است.»[۱] (۱۱)پس آن‌وقت پـطرس گـفت: ای مـعلم! لابـد است ایـنکه بهشت بـزرگ‌تر از خداست؛ زیـرا وجـود خـدای در داخـل آن مـلاحظه مـی‌شود. (۱۲)یسوع در جواب فرمود: «خاموش باش ای پطرس! زیرا تو جاهلانه کفر می‌گوئی.»

فصل صدوهفتادونهم[۲]

در ذکر عظمت الاهی

(۱)آن‌وقت فرشته جبرئیل نزد یسوع آمد. (۲)پس آئینه‌ی براقی مانند آفتاب به او نشان داد. (۳)در آن این کلمات را نـوشته دید که: قسم به‌هستی خودم[۳] که من ابدی هستم. (۴)چنانکه بهشت از جمیع آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر است و چنانکه تمام زمین از دانه‌ی ریگی بس بزرگ‌تر است، همچنین من از بهشت بسی بـزرگ‌ترم. (۵)بلکه بسـیار بـیشتر از آن، بـه عـدد دانـه‌های ریگ دریـا و قـطره‌های آب دریـاها[۴] و گـیاه زمـین و بـرگ‌های درخـتان و پوست‌های جانوران. (۶)بلکه بسی بیشتر از آن به‌عدد دانـه‌های ریگی که آسمان‌ها و بهشت را پر کـند؛ بـلکه بـیشتر. (۷)آن‌وقت یسوع فرمود: «باید سجده کنیم[۵] برای خـدای خـود کـه تـا ابـد

۱- جنة اکبر.
۲- سورة جنة.
۳- بالله حی و باقی و اکبر عظیم.
۴- مائه.
۵- سجده.

فرخنده است.» (۸)پس از آنجا سرهای خود را صد بار به زیر آوردند و گونه‌های خود را در نماز به‌خاک مالیدند. (۹)چون نماز تمام شد، یسوع پطرس را خواند و به او و همه‌ی شاگردان خبر داد آنچه را که دیده بود. (۱۰)پس به پطرس فرمود: «همانا نفس تو که بزرگ‌تر است از تمام زمین به یک چشم می‌بیند آفتاب را که هزاران مرتبه از زمین بزرگ‌تر است.» (۱۱)پطرس در جواب گفت: همانا آن درست است. (۱۲)پس آن‌وقت یسوع فرمود: «همچنین خدای آفریدگار خود را[۱] بواسطه‌ی بهشت اینچنین می‌بینی.» (۱۳)پس از آنکه یسوع این بفرمود، شکر خدای پروردگار ما را بنمود[۲]، در حالتی‌که دعاکننده بود برای خانه‌ی اسرائیل و شهر مقدس. (۱۴)پس هر یک جواب دادند: چنین باد[۳] ای پروردگار!

فصل صدوهشتادم[۴]

آمدن یکی از خطبا نزد حضرت مسیح(ع) و پرسیدن معنی قول خدای تعالی را به ابرهیم(ع) که من پاداش بزرگ تو خواهم شد و جواب آن حضرت او را

(۱)یک روز وقتی‌که یسوع در رواق سلیمان بود، یکی از فرقه‌ی کاتبان نزدیک او آمد و او از کسانی است که در قوم خطبه می‌خوانند. (۲)پس او را گفت: ای معلم! همانا در این قوم بارها خطبه خوانده‌ام و در دل من آیتی است از کتاب که فهم آن بر من مشکل شده است. (۳)یسوع فرمود: «آن کدام است؟» (۴)کاتب گفت: آن همان است که آن را خدای به ابراهیم، پدر ما، فرمود که: همانا من پاداش بزرگ[۵] تو خواهم شد. پس چگونه انسان مستحق این پاداش می‌شود؟ (۵)یسوع[۶] بروح افروخته رخ شده،

۱- اللّٰه خالق.
۲- اللّٰه سلطان.
۳- باللّٰه حی.
۴- سورة التواب.
۵- تک ۱۵: ۱.
۶- لو ۱۰: ۲۱.

فرمود: «راستی که تو همانا از ملکوت خدای[1] دور نیستی. (۶)به‌من گوش بدار تا به تو معنی این تعلیم را افادت کنم. (۷)چون خدای غیر محدود است و انسان محدود، مستحق نمی‌شود انسان خدای را؛ آیا این محل شک توست ای برادر!» (۸)کاتب در جواب گریه‌کنان گفت: ای آقا! تو دل مرا می‌شناسی! (۹)در این‌صورت سخن‌کن که نفس من می‌خواهد تا صدای تو را بشنود. (۱۰)آن‌وقت یسوع فرمود: «به‌هستی خدای[2] سوگند که انسان مستحق نیست حتی این نفس اندکی را که هر لحظه می‌گیرد.» (۱۱)پس همین‌که کاتب این بشنید نزدیک بود دیوانه شود و شاگردان هم بیخود شدند؛ زیرا به‌یاد آوردند آنچه را یسوع[3] فرموده بود، که هرچه را ایشان در محبت خدای بدهند صد برابر خواهند گرفت. (۱۲)آن‌وقت فرمود: «هرگاه به‌شما کسی صد پارچه از طلا قرض بدهد، پس این پارچه‌ها را خرج بکنید، آیا به‌آن کس می‌گوئید من به تو برگ متعفن درخت انگور می‌دهم، پس به‌من خانه‌ی خود را بده که مستحق آنم؟!» (۱۳)کاتب در جواب گفت: نه ای آقا! زیرا بر او واجب است که پس بدهد آنچه بر او هست. آنگاه بر اوست اگر بخواهد چیزی را، چیزهای نیکو بدهد؛ لیکن برگ فاسدی چه سود دارد؟!

فصل صدوهشتادویکم[4]

در تتمه‌ی مکالمات آن حضرت با آن کاتب

(۱)یسوع فرمود: «خوب گفتی ای برادر! (۲)پس به‌من بگو چه کس انسان را از ناچیز آفرید؟ (۳)پرواضح است که او همان خدائی است که به او جهان را بتمامه برای سود او بخشیده[5]. (۴)لیکن

۱- مر ۱۲: ۳۴.
۲- الله حی.
۳- مت ۱۹: ۲۹.
۴- سورة المسکین.
۵- الله معطی.

انسان آن را همه به گنهکاری صرف نموده. (۵)زیرا بسبب گناه جهان به ضدیت انسان برگشته است. (۶)انسان در بدبختی خود چیزی ندارد که به‌خدای بدهد؛ جز اعمالی که آنها را گناه فاسد نموده. (۷)زیرا او به‌گناه کردن در هر روز عمل خود را فاسد می‌نماید. (۸)از این‌رو اشعیای پیغمبر[1] می‌فرماید: نیکوئی ما چون کهنه‌ی زن حائض است. (۹)پس چگونه انسان استحقاق خواهد داشت و حال آنکه او قادر بر عوض دادن نیست. (۱۰)آیا احتمال دارد که انسان گناه نکند؟ (۱۱)پر واضح است که خدای ما بر زبان داوود، پیغمبر[2] خود، می‌فرماید: صدیق در هر روز هفت بار سقوط می‌کند. (۱۲)در این صورت بدکار چند بار سقوط خواهد نمود؟ (۱۳)هرگاه نیکوئی ما فاسد شود، پس بدکاری ما چقدر مورد خشم واقع خواهد شد؟! (۱۴)به‌هستی خدای[3] سوگند که پیدا نمی‌شود چیزی که واجب می‌شود بر انسان روی گردانیدن از آن، مثل این سخن که: من استحقاق دارم. (۱۵)ای برادر! انسان باید کار دست‌های خود را بداند، پس استحقاق خود را بی‌درنگ می‌بیند. (۱۶)حقا که هر کار نیکوئی که انسان آن را به‌جا می‌آورد، آن را انسان نمی‌کند؛ بلکه آن را خدای در او می‌کند. (۱۷)زیرا هستی او از خداست که او را آفریده است. (۱۸)اما آنچه که انسان آن را می‌کند، پس آن این است که مخالفت نماید آفریدگار خود را و مرتکب شود گناهی را که بر اساس آن مستحق پاداش نباشد؛ بلکه استحقاق عذاب را داشته باشد.

۱- اش ۳۰: ۲۲.
۲- ام ۲۴: ۱۶.
۳- بالله حی.

فصل صدوهشتادودوم[۱]

تتمه‌ی مکالمات آن حضرت با آن کاتب

(۱)خداوند انسان را[۲] چنانکه گفتم، فقط نیافریده، بلکه او را کامل آفریده است. (۲)به او همه‌ی جهان را داده و بعد از مفارقت از بهشت، به او دو فرشته داده[۳] تا او را نگه‌داری کنند.(۳)برای او پیغمبران را فرستاده است.[۴] (۴)به او شریعت عطا کرده. (۵)به او ایمان بخشیده.[۵] (۶)هر لحظه او را از دام شیطان می‌رهاند. (۷)می‌خواهد که به او بهشت و بلکه بیشتر از آن را عطا فرماید. (۸)زیرا خدای می‌خواهد که خودش را به‌انسان بدهد[۶]. (۹)پس تأمل کنید در اینکه چون قرض بزرگ است، (۱۰)پس برای ادا نمودن آن واجب است بر شما که شما انسان را از عدم آفریده باشید. (۱۱)نیز باید شما پیغمبرانی را به عدد آنچه خدای فرستاده است با خلق عالم و بهشت آفریده باشید. (۱۲)بلکه بیشتر از آن، با آفریده‌های خدای بزرگ و جوادی مانند خدای ما[۷]. (۱۳)پس باید آنها را بتمامی به خدای هبه کنید. (۱۴)پس به‌این نحو محو می‌شود دین و بر شما باقی می‌ماند فقط فریضه‌ی تقدیم شکرانه به‌خدای. (۱۵)لیکن چون شما قادر نیستید بر آفریدن حتی یک مگس و چون نیست بجز یک خدای و او مالک[۸] همه‌ی چیزهاست، پس چگونه می‌توانید که دین خود را ادا کنید؟ (۱۶)راستی که هرگاه کسی به‌شما صد پارچه از طلا قرض بدهد واجب است بر شما که صد پارچه از طلا به او برگردانید. (۱۷)بنابراین معنی این ای برادر! این است که چون خدای مالک[۹] بهشت و هر چیز است، می‌تواند که هرچه می‌خواهد بفرماید و

۱- سورة الحققات توب.
۲- اللّٰه خالق.
۳- اللّٰه معطی.
۴- اللّٰه مرسل.
۵- اللّٰه وهاب.
۶- اللّٰه عظیم و خیر.
۷- اللّٰه احد و واحد.
۸- اللّٰه مالک.
۹- اللّٰه مالک.

هرچه می‌خواهد ببخشد. (۱۸)از این‌رو وقتی‌که خدای به‌ابراهیم[۱] فرمود که من پاداش بزرگ تو می‌شوم، نتوانست ابراهیم بگوید که خدای پاداش من است. (۱۹)بلکه گفت: خدای هبه‌ی من است. (۲۰)از این‌رو ای برادر! بر تو واجب است هنگامی‌که در میان قوم خطبه می‌خوانی این عبارت را چنین تفسیر کنی: (۲۱)خدای به‌انسان وقتی‌که[۲] کار نیکو کند چنان و چنین چیزها می‌بخشد.[۳] (۲۲)وقتی که با تو، ای انسان! خدای سخن گوید و بفرماید که: ای بنده‌ی من! همانا تو کار نیکو کرده‌ای در محبت من، پس از من که خدای[۴] توام چه پاداش می‌خواهی؟ (۲۳)تو در جواب عرض کن: چون من ساخته شده‌ی دست‌های توام شایسته نیست در من گناه باشد و آن چیزی است که آن را شیطان دوست می‌دارد. (۲۴)پس رحم کن ای پروردگار! بخاطر بزرگواری خود بر ساخته شده‌ی دست‌های خود. (۲۵)پس هرگاه خدای بفرماید که تو را عفو فرمودم[۵] و اکنون می‌خواهم که به تو پاداش بدهم، پس در جواب بگو: ای پروردگار! من مستحق عقوبت هستم بواسطه‌ی آنچه کرده‌ام و تو سزاواری که تمجید کرده شوی بواسطه‌ی آنچه کرده‌ای؛ پس ای پروردگار! مرا عقاب کن بر آنچه کرده‌ام و خلاص کن آنچه را ساخته‌ای. (۲۶)پس هرگاه خدای بفرماید که آن کدام عقوبتی است که با گناه تو برابر باشد؟ پس تو در جواب بگو: ای پروردگار! به‌اندازه‌ی آنچه همه‌ی افکنده شدگان رنج خواهند کشید. (۲۷)پس هرگاه خدای بفرماید که برای چه ای بنده‌ی امین من چنین عقوبتی می‌خواهی؟ پس تو در جواب بگو: اگر هریک از ایشان گرفته بود از تو به‌اندازه‌ی آنچه من گرفته‌ام، هرآینه در

۱- تک ۱۵: ۱.

۲- یا «چون» ترجمه شود.(مترجم)

۳- اللّٰه وهاب.

۴- اللّٰه سلطان.

۵- اللّٰه غفور.

خدمت تو ایشان از من با اخلاص‌تر بودندی. (۲۸)پس هرگاه خدای بفرماید که می‌خواهی چه وقت این عقوبت به تو برسد و مدت آن چقدر باشد؟ پس تو در جواب بگو: از اکنون الی غیرالنهایة. (۲۹)سوگند به هستی خدای[1] که نفس من در حضور او می‌ایستد، مردی که اینچنین باشد، نزد خدای پسندیده خواهد بود بیشتر از فرشتگان پاک او. (۳۰)زیرا خدای تواضع حقیق را دوست و تکبر را دشمن می‌دارد.»[2] (۳۱)آن وقت کاتب شکرانه‌ی یسوع به‌جا آورده، گفت: ای آقا! باید به‌خانه‌ی خادم خود بروی، زیرا خادم تو برای تو و شاگردان طعامی تقدیم می‌کند. (۳۲)یسوع در جواب فرمود: «همانا اکنون به آنجا می‌روم، هرگاه وعده کنی که تو مرا برادر بخوانی نه‌آقا و بدانی که تو برادر منی نه‌خادم من.» (۳۳)پس آن مرد براین وعده داد و یسوع به‌خانه‌ی او رفت.

فصل صدوهشتادوسوم[3]

تتمه‌ی مطلب سابق

(۱)در اثنای اینکه بر سر طعام نشسته بودند، کاتب گفت: ای معلم! تو خود فرمودی که خدای تواضع حقیق را دوست می‌دارد.[4] (۲)پس به‌ما بگو که آن چیست و چگونه حقیق یا دروغ می‌شود؟ (۳)یسوع در جواب فرمود: «راستی به‌شما می‌گویم کسی‌که مانند کودک خردسال[5] نشود، در ملکوت خدای داخل نمی‌شود.» (۴)هریک از شنیدن این سخن تعجب نمودند. (۵)هر یکی به دیگری می‌گفت که چگونه ممکن است کسی‌که سی یا چهل ساله باشد کودک شود؟! راستی که همانا این بس سخن دشواری است. (۶)آنگاه یسوع فرمود: «سوگند به‌خدائی‌که[6] جانم در

۱- بالله حی.
۲- ان الله لایحب المتکبرین.
۳- سورة الولد.
۴- الله محب.
۵- مز ۱۰: ۱۵.
۶- بالله حی.

حضورش می‌ایستد همانا سخن من حق است. (۷)همانا من به شما گفتم که واجب است بر انسان تا مانند کودک کوچک بشود؛ زیرا این همان تواضع حقیق است. (۸)چون هرگاه شما از پسر کوچکی بپرسید که جامه‌های تو را چه کسی درست کرده؟ در جواب خواهد گفت: پدر من. (۹)هرگاه از او بپرسید که خانه‌ای که او در آن است از آن کیست؟ خواهد گفت: خانه‌ی پدر من. (۱۰)هرگاه از او بپرسید: چه کسی به تو غذا می‌دهد که بخوری؟ در جواب می‌گوید: پدر من. (۱۱)هرگاه بگوئید چه کسی به تو آموخته رفتار و گفتار را؟ در جواب می‌گوید: پدر من. (۱۲)لیکن هرگاه به او بگوئید پیشانی تو را چه کسی شکسته؟ زیرا پیشانی تو بسته شده، در جواب می‌گوید: افتادم و پیشانی خود را ترکانیدم؛ و هرگاه بگوئید که چرا افتادی؟ (۱۳)در جواب می‌گوید: مگر نمی‌بینید که من کوچکم به‌اندازه‌ای که من هیچ توانائی بررفتار و تندروی مثل بالغ ندارم، به اندازه‌ای که واجب است پدر من دست مرا بگیرد تا وقتی‌که من راه بروم به ثبات قدم. (۱۴)لیکن مرا قدری پدرم واگذاشت تا خوب راه رفتن را بیاموزم؛ پس میل کردم تند بروم که افتادم. (۱۵)هرگاه بگوئید که پدرت چه گفت؟ در جواب گوید: گفت چرا آهسته راه نرفتی؟ مراقب باش که در آینده طرف مرا وانگذاری.»

فصل صدو هشتادو چهارم[1]

بیان تواضع حقیقی و غیر حقیقی و تکبر

(۱)یسوع فرمود: «به‌من بگوئید آیا این درست است؟» (۲)شاگردان و کاتب در جواب گفتند: همانا آن درست است در تمام درستی. (۳)پس یسوع آن وقت فرمود: «همانا کسی‌که شهادت

۱- سورة المتکبر.

دهد به‌خدای با اخلاص دل، که خدای ایجاد کننده‌ی هر صلاح است و اینکه او خودش ایجاد کننده‌ی گناه می‌باشد، بحقیقت متواضع خواهد بود. (۴)لیکن کسی‌که سخن می‌گوید به‌زبان خود، چنانکه آن بچه سخن می‌گوید و خلاف آن را به‌جا می‌آورد، پس او بحقیقت که دارای تواضع دروغ و تکبر حقیق است. (۵)تکبر در اوج[1] خود خواهد بود وقتی‌که چیزهای پست را به‌کار بری و توقع بداری که به‌آن تو را مردم سرزنش نکنند و آنها را خوار ندارند. (۶)پس تواضع حقیق همان مسکنت نفس است که به‌آن انسان نفس خود را بحقیقت می‌شناسد. (۷)لیکن تواضعِ دروغ غباری از دوزخ است که بصیرت نفس را تاریک می‌کند؛ بحیثی‌که انسان به‌خدای نسبت می‌دهد آنچه راکه واجب است آن را به‌خود نسبت دهد و آنچه راکه باید به‌خدای نسبت دهد به خود نسبت می‌دهد. (۸)بنابراین مردی که صاحب تواضع دروغ است، می‌گوید که در گناه فرو رفته است؛ لیکن همین‌که به او کسی بگوید که او گنهکار است، کینه‌اش بر او به جوش آمده، او را مقهور می‌کند. (۹)خداوندِ تواضع دروغ می‌گوید که همه‌ی دارائی او را خدای به او عطا فرموده؛[2] لیکن او از جهت وی به خواب سبکی نرفته؛ بلکه کارهای نیکو کرده. (۱۰)پس ای برادران! به‌من بگوئید که فریسیان زمان حاضر چگونه رفتار می‌کنند؟» (۱۱)کاتب گریه‌کنان در جواب گفت: ای معلم! همانا فریسیان زمان حاضر را تنها جامه‌های فریسیان و نام ایشان است و در دل‌ها و کارهایشان جز کنعانیان نیستند. (۱۲)ای کاش که چنین نامی را غصب نکرده بودندی! زیرا ایشان آن‌وقت فریب نمی‌دادند ساده لوحان را. (۱۳)ای زمان قدیم! چقدر با ما به‌قساوت معامله کرده‌ای؛ چه از ما

۱– متکبر کامیل بیان.

۲– اللّه معطی.

فریسیان حقیق را گرفتی و دروغگویان را برای ما گذاشتی.

فصل صدوهشتادوپنجم[1]

قـصه‌ی حـجی و هوشع

(۱)یسوع فرمود: «ای برادر! آنکه این کـرده است، زمـان نیست؛ بلکه جهان بدکار است؛ که شایستگی آن را دارد. (۲)زیرا خدمت خدای، براستی در هر زمان ممکن است. (۳)لیکن مردم بد شده‌اند به‌آمیختن با جهان، یعنی به عادت‌های زشت در هر زمان. (۴)مگر نمی‌دانی که جِیحَزی[2] خادم الیشع پـیغمبر وقـتی‌که دروغ گفت و آقای خود را شرمنده ساخت، پول‌های نـعمان سریـانی و جامه‌ی او را گرفت. (۵)مع‌ذلک الیشع را عدد بسیاری از فریسیان بود که او را خـدای واداشـته بـود تـا بـرای ایشـان نـبوت کـند. (۶)براستی به‌شما می‌گویم که چنان مردم متمایل شده‌اند به بدکاری و جهان چندان ایشان را به‌آن برانگیخته و شیطان ایشان را بـه‌قبیح اغوا می‌کند که فریسیان زمان حاضر از هـر کـار نـیکو و از هـر پیشوای مقدس روی برمی‌گردانند. (۷)همانا مثل جِیحَزی بـرای ایشان کافی است تا از خدای مطرود باشند.» (۸)کاتب در جواب گفت: همانا آن درست است. (۹)پس یسوع فرمود: «می‌خواهم که بر من مَثَل حجی و هوشع، دو پیغمبر خدای را حکایت کـنی، تـا فریسی حقیق را رؤیت کنیم.» (۱۰)کاتب در جواب گـفت: چـه بگویم ای معلم! راستی که بسیاری باور نمی‌کنند و حال آنکه آن در کتاب دانیال پیغمبر نوشته شده است؛ لیکـن بـرای اطـاعت تـو حقیقت را حکایت می‌کنم. (۱۱)حجی[3] پانزده سال داشت کـه از پیش اناثوث درآمد که خدمت کند عوبدیای پیغمبر را بعد از آنکه میراثیه‌ی خود را فروخت و به فقرا بخشـید. (۱۲)امـا عـوبدیای

۱- سورة القصص. ایو نبی

۲- ۲ مل ۵: ۲۰.

۳- ایوب نبی قصص بیان.

پیرمرد، که تواضع حجی را دید، او را بمنزله‌ی کتابی قرار داد که تعلیم کند به‌آن شاگردان خود را. (۱۳)پس از این‌رو بارها جامه‌ها و طعام‌های لذیذ به او تقدیم می‌نمود. (۱۴)لیکن حجی همیشه فرستاده را برمی‌گردانید و می‌گفت: برو و به‌خانه برگرد؛ چه مرتکب گناه شده‌ای. (۱۵)آیا برای من عوبدیا اینچنین چیزها می‌فرستد؟! (۱۶)نه البته؛ زیرا او می‌داند که من لایق نیستم چیزی را؛ بلکه مرتکب گناه می‌شوم فقط. (۱۷)وقتی‌که نزد عوبدیا چیز بدی بود و می‌داد آن را به کسی‌که نزدیک حجی بود تا او آن را ببیند، پس حجی همین‌که آن را می‌دید با خود می‌گفت اینک مرا بی‌شک عوبدیا فراموش نموده؛ زیرا این چیز جز برای من صلاحیت ندارد؛ چه من بدترم از همه. (۱۸)هر چیزی که بد باشد، پس همین که آن را از عوبدیا بگیرم که بر دست‌های او خدای آن را به من داده، گنجی می‌شود.

فصل صدوهشتادوششم[1]

بقیه‌ی قصه‌ی حجی و هوشع

(۱)وقتی عوبدیا می‌خواست کسی را تعلیم کند که چگونه نماز بخواند، حجی را می‌خواست و می‌فرمود: اینک بخوان نماز خود را تا هرکسی سخن تو را بشنود. (۲)پس حجی می‌گفت: ای پروردگار[2]، خدای اسرائیل! بسوی بنده‌ی خود که تورا می‌خواند نظر کن؛ زیرا تو او را آفریده‌ای. (۳)ای پروردگار، خدای نیکو کردار! یاد کن نیکوئی خود را و گناهان بنده‌ی خود را قصاص بفرما تا عمل تو را پلید نسازم. (۴)ای مولا و خدای من! همانا من نمی‌توانم از تو بخواهم خوشی‌هائی را که به‌بندگان مخلص خود می‌بخشی؛ زیرا من کاری جز گناه نمی‌کنم. (۵)پس هرگاه که به‌یکی

۱- سورة ایو دعاء.
۲- اللّٰه سلطان و عادل.

از بندگان خود بیماری فرود می‌آوری، پس مرا یاد کن؛ خصوص برای مجد خودت. (۶)پس آنگاه کاتب گفت: چنین شد که وقتی حجی این عمل را به‌جا آورد، چنان او را خدای دوست داشت[1] که به هرکس که پهلوی او می‌ماند، خداوند نبوت عطا می‌فرمود[2]. (۷)پس نشد که حجی چیزی از خدای طلب کند و آن را خدای از او باز دارد.

فصل صدوهشتادوهفتم[3]

بقیه‌ی قصه‌ی سابق

(۱)همین‌که کاتب نیکوکار این بگفت، بگریست آنگونه که کشتیبان می‌گرید وقتی کشتی خود را ببیند که درهم شکسته شده. (۲)پس گفت: هوشع وقتی رفت تا خدای را خدمت کند، امیر سبط نفتالی بود و چهارده سال عمر داشت. (۳)پس از آنکه ارثیه‌ی خود را فروخت و به فقرا بخشید، رفت تا شاگرد حجی شود. (۴)هوشع مشعوف به صدقه بود، حتی اینکه هر چند چیزی از او طلب می‌شد می‌گفت: ای برادر! خدای این را برای تو به‌من عطا فرموده[4]؛ پس آن را قبول کن. (۵)پس بدین سبب برای او جز دو جامه باقی نماند، یعنی بالاپوشی از پلاس و ردائی از پوست. (۶)چنانکه گفتم ارثیه‌ی خود را فروخته و به فقرا داده بود؛ زیرا بدون این کسی را جایز نباشد اینکه فریسی نامیده شود. (۷)نزد هوشع کتاب موسی بود و برغبت شدید مطالعه‌ی آن می‌نمود. (۸)پس روزی حجی به او فرمود: همه‌ی مال تو را از تو چه کسی بستاند؟ (۹)در جواب گفت: کتاب موسی. (۱۰)اتفاق افتاد که شاگرد یکی از پیغمبران همجوار میل کرد که به اورشلیم برود و ردائی نداشت. (۱۱)پس چون تصدق کردن هوشع را شنید، رفت تا او را دیدار کند و به او

۱- اللّٰه محب.
۲- اللّٰه وهاب.
۳- سورة اذا بنی‌قصص.
۴- اللّٰه معطی.

گفت: ای برادر! من می خواهم که به اورشلیم بروم و به تقدیم قربانی
برای خدایمان قیام نمایم؛ لیکن مرا ردائی نباشد و نمی‌دانم چه کنم.
(۱۲)پس همین‌که هوشع این بشنید فرمود: عفو کن ای برادر! پس
همانا مرتکب گناهی بزرگ نسبت به تو شده‌ام. (۱۳)زیرا خدای
به‌من ردائی داده بود تا آن را به تو بدهم و فراموش نمودم. (۱۴)پس
اکنون آن را قبول کن و در پیشگاه خدای برای من دعا کن.
(۱۵)پس آن مرد آن را تصدیق نمود و ردای هوشع را قبول کرد و
برگشت. (۱۶)چون هوشع به‌خانه‌ی حجی شد، حجی فرمود:
ردای تو را که ستانید؟ (۱۷)هوشع در جواب گفت: کتاب موسی.
(۱۸)پس حجی بسیار مسرور شد از شنیدن این؛ زیرا او ادراک
کرد کار نیک هوشع را. (۱۹)اتفاق افتاد که دزدان، فقیری را یغما
نموده و او را برهنه گذاشتند. (۲۰)پس همین‌که هوشع او را بدید
نیمتنه‌ی خود را کنده و به‌آن برهنه داد و خودش ماند با یک
پارچه‌ی کوچکی از پوست بز بر عورت. (۲۱)پس همین‌که او به
دیدن حجی نیامد، حجی نیکوکردار گمان کرد که هوشع بیمار است.
(۲۲)پس با دو شاگرد رفت تا او را دیدار کند؛ پس او را در
برگ‌های خرما پیچیده یافت. (۲۳)در آن‌وقت حجی به او فرمود:
اکنون به‌من بگو که چرا مرا دیدار نکردی؟ (۲۴)هوشع در جواب
گفت: همانا کتاب موسی بالاپوش مرا بستاند؛ پس ترسیدم که آنجا
بیایم بی بالاپوش. (۲۵)آن‌وقت او را حجی بالاپوشی دیگر داد.
(۲۶)نیز اتفاق افتاد که یک جوانی هوشع را دید که کتاب موسی را
مطالعه می‌نماید؛ پس بگریست و گفت: من نیز دوست می‌دارم
قراءَت این را اگر کتاب داشتمی. (۲۷)پس همین که هوشع این
بشنید، کتاب را به او داد و گفت: ای برادر! این کتاب ازآن تو باشد؛
زیرا خدای آن را به‌من داده بود تا به کسی دهم که گریه‌کنان رغبتِ
داشتن این کتاب را دارد. (۲۸)پس آن مرد او را تصدیق نموده،

کتاب را گرفت.

فصل صدوهشتادوهشتم[1]

فـروختن هـوشع خـود را بـه بهای پسر یک زنی

(۱)یکی از شاگردان حجی در نزدیکی هوشع بود. (۲)پس خواست که ببیند آیا کتاب او درست نوشته شده است. (۳)رفت تا او را دیدار کند. به او گفت: ای برادر! کتاب خود را برگیر تا نـظر اندازیم در آن که آیا مطابق است با کتاب من. (۴)هوشع در جواب گفت: همانا از من گرفته شده‌است. (۵)پس آن شاگرد گفت: چـه کسی آن را از تو گرفته؟ (۶)هوشع در جواب گفت: کتاب موسی. (۷)پس همین که آن دیگری این را بشنید، نزد حجی برفت و به او گفت که همانا هوشع دیوانه شده؛ زیرا او می‌گوید کـتاب مـوسی، کتاب موسی را از او گرفته. (۸)حجی در جواب گفت: کاشکی من مانند او دیوانه بودمی و همه‌ی دیوانگان مـانند هـوشع بـودندی! (۹)چون دزدان[2] سوریه بـر زمـین یهـودیه دست بـه یـغماگـری افشاندند، (۱۰)پسر بیوه زن فقیره‌ای راکه در نزدیکی جبل کرمل سکنی داشت، آنجا که فریسیان و پیغمبران اقامت داشتندی، اسیر نمـودند. (۱۱)پس اتفاقاً آن‌وقت هوشع می‌رفت که هـیزم بـبُرد[3]. به‌آن زن برخورد که گریه می‌کرد. (۱۲)پس همان‌وقت مشغول شد به گریستن. (۱۳)زیرا او هرگاه خندانی می‌دید می‌خندید و هرگاه گریانی می‌دید می‌گریست. (۱۴)در آن‌وقت هوشع از آن زن سبب گریه را پرسید. وی به‌همه چیز، او را خـبر داد. (۱۵)پس آن‌وقت هوشع گفت: ای خواهر! بیا که خدای می‌خواهد پسرت را به تـو بدهد. (۱۶)هر دو بسوی حـبرون روان شـدند. در آنجـا هـوشع خـودش را فـروخت و پـول هـا را بـه‌آن بـیوه زن داد و پـیرزن

۱- سورة اشد حب لله بیان. ۲- ۲ مل: ۵.
۳- فعل مضارع از «بریدن» است نه از بردن. (مترجم)

نمی‌دانست چگونه آن پول‌ها به دستش آمده است؛ پس آنها را قبول نموده و به فدیه‌ی پسرش داد. (۱۷)کسی که هوشع را خرید او را به اورشلیم برد، در آنجا که منزل او بود و او هوشع را نمی‌شناخت. (۱۸)چون حجی دید که ممکن نمی‌شود اطلاع بر هوشع، دلگیر نشست. (۱۹)پس در آنجا فرشته‌ی خدای به او خبر داد که چگونه او به‌بردگی به اورشلیم برده شده است. (۲۰)سپس حجی نیکوکردار همین که این را دانست، برای فراق هوشع بگریست؛ چنانکه مادر در فراق پسر خود می‌گرید. (۲۱)پس از آن دو نفر شاگرد را خوانده، بسوی اورشلیم روان شد. (۲۲)بخواست خدای در محل دخول شهر به هوشع برخورد که نان بر دوش او بار شده بود تا آن را به تاکستان آقای خود، به کارگران برساند. (۲۳)همین‌که حجی او را دیدار نمود، گفت: ای فرزند! چگونه از پدر پیر خود جدا شدی که گریه‌کنان سراغ تو را می‌گیرد؟ (۲۴)هوشع در جواب گفت: ای پدر! همانا فروخته شدم. (۲۵)پس آن‌وقت حجی به‌خشم در جواب گفت: آن کدام بدکردار بود که تو را فروخت؟ (۲۶)هوشع گفت: ای پدر! خدای تو را بیامرزد؛ زیرا کسی که مرا فروخته نیکوکار است؛ بحیثی که اگر او در جهان نبودی هیچ‌کس پاک نشدی. (۲۷)حجی گفت: حالا پس او کیست؟ (۲۸)هوشع در جواب گفت: ای پدر! همانا او کتاب موسی است. (۲۹)پس حجی نیکوکار، آن‌وقت ایستاده و مانند کسی که عقل خود را گم کرده، فرمود: ای کاش کتاب موسی مرا نیز با اولاد من فروخته بود؛ چنانکه تو را فروخت. (۳۰)پس حجی با هوشع به‌خانه‌ی آقای او رفت. چون او حجی را دید، گفت: فرخنده باد خدای ما که پیغمبر خود را به‌خانه‌ی من فرستاده. دوان شد که دست او را ببوسد. (۳۱)پس آن‌وقت حجی فرمود: ای برادر! دست غلام خود را که او را خریده‌ای ببوس، زیرا او بهتر از من

است. (۳۲)بتمام، ماجرای او را خبر داد. (۳۳)هم آنجا آن آقا هوشع را آزاد نمود. سپس کاتب گفت: (۳۴)این همه‌ی آن چیزی است که می‌خواهی ای معلم!

فصل صدوهشتادونهم[1]

وقوف شمس دوازده ساعت به امر حضرت مسیح(ع)

(۱)پس آنگاه یسوع فرمود: «همانا این راست است؛ چه آن را خدای به‌من تأکید فرموده. (۲)باید که آفتاب بایستد[2] و مدت دوازده ساعت حرکت نکند تا همه کس ایمان بیاورد که این راست است.» (۳)چنین هم شد: پس این باعث اضطراب اورشلیم و تمام یهودیه گردید. (۴)یسوع به‌آن کاتب فرمود: «چه می‌خواهی از من تعلیم بگیری و حال آنکه چنین معرفتی داری. (۵)به‌هستی خدای[3] سوگند که در این برای خلاص انسان کفایت است؛ زیرا فروتنی حجی و تصدق دادن هوشع تکمیل می‌کند عمل نمودن را به تمام شریعت و به کتاب‌های پیغمبران[4]، تماماً. (۶)به‌من ای برادر! بگو وقتی‌که آمدی در هیکل تا از من سؤال کنی، آیا در دل تو خطور کرد که خدای مرا مبعوث فرموده که شریعت و پیغمبران را[5] زایل کنم؟ (۷)پر واضح است که خدای این را نخواهد کرد؛ زیرا او متغیر نیست[6]. (۸)زیرا آنچه خدای آن را واجب فرموده برای خلاص انسان، همان است که امر فرموده پیغمبران را به گفتن آن. (۹)سوگند به‌هستی[7] خدای که جانم در حضورش می‌ایستد، اگر کتاب موسی با کتاب پدر ما داوود فاسد[8] نشده بودند به روایت‌های بشریه‌ی

۱- سورة البحرفون.
۲- یش ۱۰: ۱۲ و ۱۳.
۳- بالله حی.
۴- مت ۲۲: ۴۰.
۵- مت ۵: ۱۷.
۶- لا یخلق الله.
۷- بالله حی.
۸- رجوع کن به فصل ۴۴: ۳ الخ همین انجیل.

فریسیان دروغگو و فقها[۱]، هرآینه خدای سخن خود را به‌من نمی‌داد[۲].(۱۰)لیکن برای چه از کتاب موسی و کتاب داوود صحبت بدارم؟ (۱۱)پس همانا هر نبوتی تباه شده حتی اینکه امروز چیزی طلب نمی‌شود به‌ملاحظه‌ی اینکه خدای به‌آن امر فرموده؛ بلکه نظر مردم به‌آن است که فقها آن را می‌گویند و فریسیان آن را حفظ می‌کنند؛ گویا خدای بر خطا بوده و بشر خطا نمی‌کند! (۱۲)پس وای بر این‌گروه کافر! چه برایشان خواهد کرد خون[۳] هر پیغمبر و صدیق با خون زکریابن‌برخیا که او را میان هیکل و مذبح[۴] کشتند. (۱۳)کدام پیغمبری است که او را مقهور نکرده‌اند؟ (۱۴)کدام صدیق است که او را گذاشتند تا به‌اجل خود بمیرد؟ (۱۵)نزدیک است که هیچ‌کس را زنده نگذارند. (۱۶)ایشان اکنون در طلب من هستند تا مرا نیز بکشند. (۱۷)مفاخرت می‌کنند به‌اینکه ایشان اولاد ابراهیم‌اند و هیکل زیبا را به‌ملکیت دارند. (۱۸)سوگند به‌هستی خدای که ایشان اولاد شیطانند؛ پس از این‌رو اراده‌ی[۵] او را نفوذ می‌دهند. (۱۹)از این‌رو هیکل با شهر مقدس زود باشد که ویران[۶] شوند، ویران شدنی که با آن سنگی از هیکل بالای سنگی نخواهد ماند.

فصل صدونودم[۷]

مذاکره‌ی حضرت مسیح(ع) با کاتب در باب مسیا

(۱)ای برادر که تو فقیه پر علمی از شریعت[۸]! به من بگو چگونه است وعده‌ی مسیا[۹] برای پدر ما ابراهیم؛ آیا از اسحاق

۱– الیهود یحرفون الکلم من بعد مواضعه و بعده النصارا یحرفون الکلم فی‌الانجیل (منه).
۲– انا شهید و هذ (هذا) الکتاب.
۳– مت ۲۳: ۳۵.
۴– زکریا نبی موت ذکر.
۵– یو ۸: ۲۹–۴۴.
۶– لو ۱۹: ۴۴ و ۲۱: ۶.
۷– سورة اتقوا اللّه.
۸– یو ۳: ۱۰.
۹– رسول.

است یا از اسماعیل؟» (۲) کاتب در جواب گفت: ای معلم! می ترسم که خبر دهم تو را ازاین، بسبب عقاب مرگ. (۳) آن‌وقت یسوع فرمود: «ای برادر! من افسوس می‌خورم که آمده‌ام به‌خانه‌ی تو نانی بخورم و تو زندگی کنونی را بیشتر از خدای آفریدگار خود[1] دوست می‌داری. (۴) به‌این سبب می ترسی که زندگی خود را زیان کنی؛ لیکن نمی ترسی که ایمان و زندگی جاوید خود را به زیان دهی که آن ضایع می‌شود وقتی‌که زبان تکلم کند بر خلاف آنچه دل آن را می‌شناسد از شریعت خدای.» (۵) آن‌وقت آن کاتب نیکوکار گریسته، گفت: ای معلم! اگر دانسته بودمی که چگونه فایده برسانم، هرآینه بارها اشارت داده بودم به آنچه از ذکر آن اعراض نموده‌ام، برای اینکه فتنه در قوم حاصل نشود. (۶) یسوع فرمود: «واجب است که ملاحظه نکنی قوم را و نه همه‌ی جهان را و نه پاکان را و نه فرشتگان را تماماً، هرگاه خدای را به‌غضب بیاورند. (۷) پس تمام جهان هلاک بشوند بِه که خدای آفریدگار[2] خود را به‌غضب بیاوری. (۸) نیز او را رعایت ننمائی در گناه. (۹) زیرا گناه هلاک می‌کند و حفظ نمی‌کند. (۱۰) اما خدای قادر است[3] بر آفریدن جهان‌ها به‌شماره‌ی ریگ‌های دریا؛ بلکه بیشتر.»

فصل صدونودویکم

جواب دادن کاتب که مسیا حضرت رسول اکرم(ص) است

(۱) آن‌وقت کاتب گفت: عفو بفرما ای معلم! که همانا خطا نمودم. (۲) یسوع فرمود: «خدای تو را بیامرزد[4]؛ چه نسبت به او گناه کرده‌ای.» (۳) پس در آنجا کاتب گفت: همانا در کتابی قدیمی دیدم که نوشته شده بود به دست موسی و یوشع -که آفتاب را

۱- اللّٰه خالق.
۲- اللّٰه خالق.
۳- اللّٰه قدیر.
۴- اللّٰه غفور.

متوقف کرد؛ چنانکه تو کردی[۱]- دو خادم و دو پیغمبر خدای.
(۴)آن کتاب حقیق موسی است. (۵)پس در آن نوشته شده است:
اسماعیل پدر مسیا[۲] است و اسحاق پدر پیغمبر [مبشر]
مسیا[۳]است[۴]. (۶)کتاب اینچنین می‌گوید که موسی فرموده: ای
پروردگار، خدای توانای مهربان اسرائیل! نمایان کن برای بنده‌ی[۵]
خود[۶] نور بزرگواری خود را. (۷)پس از آنجا خدای به او نشان داد
رسول خود را بر دو ذراع اسماعیل و اسماعیل را بر دو ذراع ابراهیم.
(۸)پس اسحاق در نزدیکی اسماعیل ایستاد و به دو ذراع او کودکی
بود که به انگشت خود اشاره می‌کرد بسوی رسول‌اللّه[۷] و می‌گفت
این همان است که برای او همه چیز را[۸] خدای آفرید. (۹)پس از
آنجا موسی به‌خوشحالی فریاد زد: ای اسماعیل! همانا در دو ذراع تو
همه‌ی جهان و بهشت است. (۱۰)به یاد من باش خادم خدای[۹] تا
در نظر خدای نعمتی بیابم بسبب پسر تو که برای او خدای همه چیز
را ساخته است[۱۰].

فصل صدونودودوم

بقیه‌ی سخنان کاتب

(۱)در آن کتاب یافت نمی‌شود که خدای گوشت چرندگان
یا گوسفندان را می‌خورد. (۲)در آن کتاب یافت نمی‌شود که خدای
رحمت خود را فقط در اسرائیل حصر فرموده است. (۳)بلکه

۱- رجوع کن به فصل ۱۸۹: ۲ همین انجیل.
۲- رسول بن‌اسمائل «اسماعیل». ۳- رسول.
۴- رجوع به فصل ۴۳: ۲۰ همین انجیل.
۵- رسوله. ۶- خر ۳۳: ۱۸.
۷- رسول‌اللّه.
۸- رجوع کن به فصل ۲۹: ۱۴ همین انجیل.
۹- «خادم خدای» محتمل است که منادی باشد به حذف حرف نداء و محتمل است که عطف بیان باشد برای من. (مترجم) ۱۰- اللّه رب.

بیشتر اینکه خدای رحم می‌فرماید هر انسانی را که خدای آفریدگار خود را[۱] براستی طلب نماید. (۴)از خواندن همه‌ی این کتاب متمکن نشدم؛ زیرا رئیس کاهنان که من در کتابخانه‌ی او بودم مرا نهی کرد و گفت که یک نفر اسماعیلی آن را نوشته است. (۵)پس آن‌وقت یسوع فرمود: «بر حذر باش که دیگر هرگز این کار را نکنی که حق را بپوشی. (۶)زیرا با ایمان آوردن به مسیا[۲] خدای نجات عطا[۳] خواهد فرمود به بشر و هیچ‌کس بدون او نجات نخواهد یافت[۴].» (۷)در اینجا یسوع سخن خود را تمام فرمود. (۸)در اثنائی که بر طعام بودند، ناگاه مریمی[۵] که بر قدم‌های یسوع گریسته بود، به‌خانه‌ی نیقودیموس –و این اسم همان کاتب است– داخل شد. (۹)خود را بر قدم‌های یسوع انداخته، گفت: ای آقا! خادم تو را که بسبب تو رحمتی یافته از خدای، خواهر و برادری است که بیمار افتاده در خطر مرگ. (۱۰)یسوع فرمود: «خانه‌ی تو کجاست؟ به‌من بگو که آنجا خواهم آمد تا بسوی خدای تضرع نمایم برای بهبودی او.» (۱۱)مریم در جواب گفت: بیت‌عنیا[۶] آنجا خانه‌ی خواهر من است؛ زیرا خانه‌ی من در مجدل است و برادر من هم در بیت‌عنیاست. (۱۲)یسوع به‌آن زن فرمود: «بی‌درنگ به‌خانه‌ی برادر خود برو و آنجا منتظر من باش که خواهم آمد تا او را شفا بخشم. (۱۳)پس نترس که نخواهد مرد.» (۱۴)آن زن روان شد و چون به بیت‌عنیا رفت، دید که برادرش همان روز مرده. (۱۵)پس او را در قبرستان پدرهایشان گذارده‌اند.

۱– اللّٰه رحمن و خالق. ۲– رسول.
۳– اللّٰه سلام و معطی.
۴– لدین (بدین) رسول‌اللّٰه عطاء (اعطی) اللّٰه السلامه لکل المؤمنین ان لم یکن دین محمد لم یکن السلامه (منه).
۵– رجوع کن به فصل ۱۲۹: ۱۷ همین انجیل.
۶– بیت‌عنیا و مجدل نام دو موضعی است در نواحی شام. (مترجم)

فصل صدونودوسوم

زنده کردن حضرت مسیح(ع) لعازر را

(۱)یسوع دو روز[۱] در خانه‌ی نیقودیموس درنگ فرمود. (۲)روز سوم بسوی بیت‌عنیا روان شد. (۳)پس همین که نزدیک شهر رسید، دو نفر از شاگردان خود را پیشتر[۲] فرستاد تا مریم را به‌قدوم او خبر دهند. (۴)او شتابان از شهر بیرون آمد. (۵)همین‌که یسوع را[۳] یافت، گریه‌کنان گفت: همانا ای آقا! فرموده بودی که برادر من نمی‌میرد و حال آنکه چهار روز است که او دفن شده است. (۶)ای کاش پیش از آنکه تو را بخوانم آمده بودی؛ زیرا آن‌وقت نمرده بود. (۷)یسوع در جواب فرمود: «همانا برادر تو نمرده است؛ بلکه او خفته است. از این‌رو آمده‌ام تا او را بیدار کنم[۴].» (۸)مریم گریه‌کنان در جواب گفت: او از این خواب در روز جزا وقتی‌که فرشته‌ی خدای به بوق خود بدمد بیدار خواهد شد. (۹)یسوع فرمود: «مرا تصدیق کن که او پیش ازآن خواهد برخاست؛ زیرا خدای به‌من توانائی بر خواب او داده است. (۱۰)راستی به تو می‌گویم که او نمرده است؛ زیرا مرده[۵] همانا کسی است که نیافته باشد رحمتی از خدای[۶].» (۱۱)پس مریم شتابان برگشت که خواهر خود مرتا را به‌آمدن یسوع خبر دهد. (۱۲)وقت مردن لعازر جماعت بسیاری از یهود اورشلیم و بسیاری از کاتبان و فریسیان جمع شده بودند. (۱۳)پس همین‌که مرتا از خواهرش مریم شنید آمدن یسوع را، شتابان برخاست و بسوی بیرون شتافت. (۱۴)پس همه‌ی یهود و کاتبان و فریسیان دنبال او شدند تا او را تسلیت دهند؛ چه ایشان پنداشتند که او سر قبر رفته

۱- یو ۱۱: ۶.
۲- مت ۲۱: ۱.
۳- یو ۱۱: ۲۱-۴۶.
۴- یو ۱۱: ۱۱.
۵- موت بیان.
۶- لاموت الامن یموت بلا رحمةالله تعالی (منه).

تا بر برادر خود گریه کند. (۱۵)پس چون مرتا به آنجائی که یسوع در آنجا با مریم صحبت نموده بود رسید، به گریه گفت: ای آقا! کاش اینجا بودی؛ چه اگر تو اینجا بودی برادر من نمی‌مرد. (۱۶)آنگاه مریم گریه‌کنان رسید. (۱۷)پس یسوع در آنجا اشک ریخت و آه کشیده، فرمود: «کجا او را نهاده‌اید؟» (۱۸)در جواب گفتند: بیا و ببین. (۱۹)پس فریسیان میان خود گفتند که این مردی که در نائین پسر آن بیوه زن را زنده کرد، چرا تن در داد که این مرد بمیرد، بعد از آنکه گفت که او نمی‌میرد؟! (۲۰)چون یسوع به قبر رسید، وقتی که همه گریه می‌کردند، فرمود: «گریه مکنید؛ چه لعازر خواب است و همانا من آمده‌ام تا او را بیدار کنم.» (۲۱)فریسیان بین خود گفتند که کاش تو خود به‌این خواب رفته بودی! (۲۲)آن‌وقت یسوع فرمود: «همانا هنوز ساعت من نیامده. (۲۳)لیکن وقتی‌که بیاید همچنین به‌خواب می‌روم؛ پس بزودی بیدار خواهم شد.» (۲۴)آنگاه یسوع فرمود تا سنگ را از قبر بردارند. (۲۵)مرتا گفت: ای آقا! گندیده؛ زیرا چهار روز است که او مرده است. (۲۶)یسوع فرمود: «در این صورت چرا تا اینجا آمده‌ام؟ مگر ایمان نداری که من او را بیدار می‌کنم؟» (۲۷)مرتا گفت: می‌دانم که تو قدوس خدائی و او تو را به‌این جهان فرستاده. (۲۸)آنگاه یسوع دست‌های خود را بر آسمان بلند کرد و فرمود: «ای پروردگار، خدای ابراهیم و خدای اسماعیل و اسحاق و خدای پدران ما![1] بر مصیبت این دو زن رحم کن و نام مقدس خودت را به بزرگواری بر ما عطا بفرما.» (۲۹)همین‌که همه آمین گفتند، یسوع به‌آواز بلند فرمود: (۳۰)«ای لعازر! بیا بیرون.» (۳۱)پس آن مرده، بعد از آن برخاست. (۳۲)یسوع به شاگردان خود فرمود: «او را باز کنید.»

۱ – اله ابراهیم و اسمائل (اسماعیل) و اسحق و اباءنا.

(۳۳)زیرا او بسته شده بود با جامه‌های قبر با دستمالی بـر رویش؛ چنانکه عادت پدران ما بود که مردگان خـود را دفـن مـی‌کردند. (۳۴)پس جماعتی بسیار از یهـود و بعضی فریسیان به‌یسوع ایمـان آوردند؛ زیرا آن آیت بس بزرگ بـود. (۳۵)کسـانی کـه بی‌ایمـان ماندند برگشتند و به اورشلیم رفتند و رئیس کاهنان را به برخاستن لعازر خبر دادند و به‌اینکه بسیاری ناصری شده‌اند.[1] (۳۶)زیـرا ایشان اینچنین می‌خواندند کسانی‌را که واداشته می‌شدند بر توبه، بواسطه‌ی کلمه‌ی خدای که یسوع به آن بشارت داده است.

فصل صدونودوچهارم[2]

مشـــورت کـردن کاتبان و فـریسیان با رئیس که لعـازر را بکشـند و رفـتن حضرت مسـیح در خانه‌ی لعازر

(۱)پس کاتبان و فریسیان بـا رئـیس کـاهنان مشـاورت نمودند که لعازر را[3] بکشند. (۲)زیرا افراد بسیاری آئین‌های خود را ترک نموده به‌کلمه‌ی یسوع ایمـان آوردند؛ زیرا آیت لعازر بـزرگ بود؛ چه لعازر با مردم گفت‌وگو کرد و خورد و آشامید. (۳)لیکـن چونکه قوی بود و در اورشلیم اتباع داشت و با دو خواهرش مالک مجدل[4] و بیت‌عنیا بود[5] ندانستند چه کنند. (۴)یسوع در بـیت‌عنیا داخل شد به‌خانه‌ی لعازر؛ پس مرتا و مریم خدمت کـردند اورا[6]. (۵)روزی مریم زیر پاهای یسوع[7] نشسته بود و به سخن او گوش می‌داد. (۶)پس مرتا به یسوع گفت: ای آقا! مگر نمی‌بینی که خواهر

۱- اع ۲۴: ۵.

۲- سورة حققات (حقائق حقیقات) الحیوت.

۳- یو ۱۲: ۱۰.

۴- مجدل بفتح میم و سکون جیم و فتح دال مهمله و لام در آخر و بیت‌عنیا به فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتیه و تاء منقوطه و فتح عین مهمله و سکون یاء تحتیه و فتح نون و الف و همزه نام دو موضع‌اند در نواحی شام. (مترجم)

۵- این اشاره برای تملک اشخاص مخصوص در تمام قریه‌ها از اغـلاط تـاریخیه‌ی برناباست. (مترجم انگلیسی)

۶- یو ۱۲: ۱ و ۲.

۷- لو ۱۰: ۳۹ - ۴۲.

من به تو اهتمام ندارد و حاضر نمی‌کند آنچه را که بایست تو و شاگردانت بخورید. (۷)یسوع در جواب فرمود: «مرتا! مرتا! بصیرت پیدا کن در آنچه باید آن را به‌جا آوری؛ زیرا مریم بهره‌ای را اختیار نموده که ازاو تا ابد گرفته نخواهد شد.» (۸)آنگاه یسوع با جماعت بسیاری که به او ایمان آورده بودند بر سفره نشست. (۹)پس به سخن درآمده فرمود: «ای برادرها! دیگر برای من با شما باقی نمانده مگر کمی از زمان؛ زیرا وقتی‌که در آن من از جهان روی‌گردان شوم نزدیک شده.[۱] (۱۰)از این‌رو به یاد شما می‌دهم سخن خدای را که به آن با حزقیال[۲] پیغمبر تکلم نموده، فرمود: به‌هستی خودم که خدای جاوید شما هستم سوگند، همانا نفسی‌که خطا می‌کند می‌میرد؛ لیکن هرگاه خطاکار توبه کند نمی‌میرد؛ بلکه زنده می‌ماند. (۱۱)بنابراین پس مرگِ حاضر مرگ نیست؛ بلکه نهایت مرگی دراز است. (۱۲)چنانکه جسد هنگامی‌که از حس جدا می‌شود در پنهان شدن او را امتیازی بر مرده و دفن شده نیست؛ اگرچه در او نَفَس باشد؛ جز اینکه این دفن شده منتظر امر خداست که او را دوباره برخیزاند، و فاقد شعور منتظر بر گشتن حس است. (۱۳)پس ببینید که در این صورت زندگانی حاضر همان مرگ است؛ زیرا شعور به‌خدای ندارد.

فصل صدونودوپنجم[۳]

بیان اینکه ایمان زندگی است و بیان حقیقت مرگ و موعظه‌ی آن حضرت

(۱)هر کس به‌من ایمان بیاورد[۴] ابداً نخواهد مرد. (۲)زیرا ایشان بواسطه‌ی سخن من خدای را در خودشان می‌شناسند و از این‌رو کار نجات خود را انجام می‌دهند[۵].(۳)نیست مرگ جز کاری

۱- یو ۱۳: ۳۳.
۲- حز ۱۸: ۲۰. الخ
۳- سورة الحققات الموت.
۴- یو ۱۱: ۲۶.
۵- فیلپی ۲: ۱۲.

که آن را طبیعت به فرمان خدای می‌کند؛ چنانکه اگر کسی گنجشکِ بسته شده‌ای را گرفته و ریسمانش را در دست خود داشته باشد، (۴)اگر رها شدن گنجشک را بخواهد، چه خواهد کرد؟ (۵)پر واضح است که او بالطبع دست را امر می‌کند به باز شدن و گنجشک بی‌درنگ بیرون می‌رود. (۶)همانا نفس ما تا هنگامی که انسان زیر نگه‌داری خدای بماند، همان مانند گنجشکی است که از دام صیاد بدر رفته است؛ چنانکه داوود[1] پیغمبر می‌فرماید. (۷)زندگی ما مانند ریسمانی است که به‌آن، نفس به جسد انسان و حس‌او بسته می‌شود. (۸)پس وقتی‌که خدای بخواهد و به طبیعت امر بفرماید که باز شود، زندگی به انجام رسد و نفس به دست فرشتگانی[2] که خدای ایشان را برای قبض نفوس معیّن فرموده می‌جهد. (۹)از این‌رو شایسته نیست بر دوستان که گریه کنند وقتی‌که دوستی بمیرد؛ زیرا خدای ما[3] آن را اراده فرموده. (۱۰)بلکه هر وقتی که خطائی می‌کنند، باید لاینقطع گریه کنند؛ زیرا نفس وقتی می‌میرد که از خدای، که او زندگی حقیق است، جدا شود. (۱۱)پس هرگاه جسد بدون اتحاد با نفس پژمرده و بیمناک باشد، همانا هولناک‌تر خواهد بود بدون اتحاد آن با خدائی‌که[4] آن را با جمال می‌کند و آن را زنده می‌کند به نعمت و رحمت خود.» (۱۲)چون یسوع این بگفت، شکر خدای نمود. (۱۳)پس آن وقت لعازر گفت: ای آقا! این خانه مال خدای آفریدگار[5] من است با آنچه در عهده‌ی من عطا فرموده برای خدمت نمودن به فقرا. (۱۴)چون تو فقیری و عدد بسیاری از شاگردان داری، بیا و اینجا

۱– مز ۱۲۴: ۷.

۲– در سوره ۷۹ قرآن صفت ملائکه آمده که ارواح اشرار را بعنف و ارواح صلحا را به ملاطفت بیرون می‌کنند.

۳– اللّٰه حق حیوة.

۴– اللّٰه هدی و رحمن.

۵– اللّٰه خالق.

ساکن شو، هر وقتی که بخواهی و هر چند بخواهی. (۱۵)زیرا خادم خدای در محبت خدای تو را چنانکه شاید، خدمت خواهد نمود.

فصل صدونودوششم

در وجوب تبلیغ اوامر خدای و کتمان ننمودن موعظه و کلام خدای

(۱)چون یسوع این بشنید، خوشحال شد و فرمود: «اکنون ببینید که مرگ چه خوش است! (۲)همانا که لعازر همین یک بار مرد و تعلیمی آموخت که آن را دانشمندترین بشرها در جهان، که میان کتاب‌ها پیر شده، نمی‌داند. (۳)ای کاش هر انسانی یک بار می‌مرد و به‌جهان برمی‌گشت مثل لعازر، تا می‌آموختند که چگونه زندگی کنند.» (۴)یوحنا گفت: ای معلم! آیا به‌من رخصت داده می‌شود که سخنی بگویم؟ (۵)یسوع در جواب فرمود: «هزار بگو؛ زیرا چنانکه بر انسان واجب است که اموال خود را در خدمت خدای صرف کند، همچنین واجب است بر او که تعلیم را صرف نماید. (۶)بلکه این واجب‌تر است بر او؛ زیرا سخن را توانائی بود براینکه نفْسی را وادار کند بر توبه در حینی که اموال نمی‌تواند که بر مرده زندگی را برگرداند. (۷) بنابر این هر کسی که قدرت داشته باشد بر مساعدت فقیری و او را مساعدت ننماید تا آن فقیر از گرسنگی بمیرد، پس او قاتل است. (۸)لیکن قاتل بزرگ‌تر همان کسی است که با سخن خدای قدرت دارد بر برگردانیدن گنهکار به توبه و او را برنگرداند؛ بلکه می‌ایستد، چنانکه خدای[1] می‌فرماید: مثل سگ گنگ. (۹)پس درباره‌ی اینان خدای می‌فرماید: ای بنده‌ی[2] خیانت‌پیشه! کار نفس خطاکاری را که هلاک می‌شود از تو مطالبه می‌کنم؛ زیرا تو سخن مرا از او کتمان نمودی. (۱۰)پس در این صورت بر چه حالت خواهند بود کاتبان و فریسیان که کلید[3] با

۱- اش ۵۶: ۱۰.
۲- حز ۳۳: ۴ و ۶.
۳- لو ۱۱: ۵۲.

ایشان است و خود داخل نمی‌شوند؛ بلکه منع می‌کنند کسانی را که می‌خواهند دخول در حیات جاودانی را؟ (۱۱)از من رخصت می‌طلبی ای یوحنا! که سخن بگوئی و حال آنکه تو گوش داده‌ای به صد هزار سخن از کلام من. (۱۲)براستی می‌گویم که مرا می‌سزد که گوش دهم بر ده برابر آنچه تو به‌من گوش داده‌ای. (۱۳)هر کس که به غیر خودش گوش نمی‌دهد، پس او گناه می‌کند[1] هر قدر سخن گوید. (۱۴)زیرا واجب است که با دیگران معامله کنیم به آنچه در آن رغبت داریم برای خود و اینکه به عمل نیاوریم برای دیگران آنچه را که خوش نداریم رسیدن آن را به خود.» (۱۵)آن وقت یوحنا گفت: ای معلم! برای چه خدای به مردم انعام نکرد به اینکه یک بار بمیرند و سپس برگردند –چنانکه به لعازر کرد– تا تعلیم بیابند و خود و آفریدگار خود را بشناسند؟

فصل صدونودوهفتم

در عبرت گرفتن از مقابر

(۱)یسوع در جواب فرمود: «ای یوحنا! سخن تو چیست درباره‌ی خداوند خانه‌ای که به یکی از خدمتکاران خود تبر درستی داد که ببُرد بیشه‌ای را که نظرگاه خانه‌ی او را حاجب شده بود. (۲)لیکن کارگر تبر را فراموش کرد و گفت: اگر آقا به‌من تبر کهنه‌ای داده بود، هرآینه آن بیشه را به آسانی بریده بودمی. (۳)ای یوحنا! به‌من بگو که آقا چه گفت؟ (۴)راستی که او به‌خشم درآمده، تبر کهنه‌ای را گرفته بر سر او زده و گفت: ای کودن خبیث همانا که به تو تبر خوبی دادم که با آن بی‌زحمت بیشه را قطع کنی. (۵)باز تو اکنون این تبری را که مرد با آن به زحمت بزرگی دچار گردد و هر چه به آن بریده می‌شود بیهوده می‌رود و برای چیزی سود نخواهد

۱– من لا یردان لا یسمع غیره اذا تکلم یخطاء فی کل وحد (واحد). (منه)

داشت می‌خواهی! (۶)من می‌خواهم که تو این چوب‌ها را به طریق ببری که با آن کار تو نیکو آید. (۷)مگر این درست نیست؟» (۸)یوحنا در جواب گفت: همانا درست است در نهایت درستی. آن‌وقت یسوع فرمود: (۹)«خدای می‌فرماید: سوگند به هستی خودم، که ابدی هستم[۱]، همانا من تبر خوبی به هر انسانی داده‌ام و آن منظره‌ی دفن مرده است. (۱۰)پس هرکس این تبر را نیکو به کار برد، بیشه‌ی گناه را از دل‌های خود بی‌رنج خواهد برانداخت.(۱۱)پس ایشان از این‌رو نعمت و رحمت مرا دریابند و زندگانی جاوید را به ایشان و به اعمال صالحه‌ی ایشان پاداش خواهم داد. (۱۲)لیکن کسی‌که فراموش می‌کند او نابود شونده است؛ با اینکه بارها می‌بیند که غیر او می‌میرد و باز می‌گوید که اگر مرا دیدار زندگی دیگر دست می‌دادی هرآینه کارهای نیکو کردمی؛ پس همانا خشم من بر او فرود آید و هرآینه او را به‌مرگ ابدی خواهم زد تا دیگر خیری نیابد.» (۱۳)پس آنگاه یسوع فرمود: «ای یوحنا! چه بزرگ مزیت دارد کسی‌که یاد می‌گیرد از افتادن دیگران که چگونه باید بر دو پای خود بایستد.»

فصل صدونودوهشتم

در موعظه

(۱)آن وقت لعازر گفت: ای معلم! براستی می‌گویم، همانا من نمی‌توانم درک کنم عقوبتی راکه مستحق می‌شود کسی‌که بارها می‌بیند مردگان راکه به‌قبر حمل می‌شوند و از خدای آفریدگار ما نمی‌ترسد[۲]. (۲)زیرا مثل این، برای خاطر چیزهای جهانی که ترک آنها بالمره بر او واجب است، به خشم می‌آورد آفریدگار خود راکه به او هر چیزی عطا فرموده. (۳)پس آنگاه یسوع به‌شاگردان خود

۱– باللّٰه حی و باق و معطی. ۲–اللّٰه خالق.

فرمود: «مرا معلم می‌خوانید و خوب[1] می‌کنید؛ زیرا خدای شما را به‌زبان من تعلیم می‌فرماید. (۴)لیکن لعازر را چگونه خواهید خواند؟ (۵)حقا که او معلم همه‌ی معلمانی است که در این جهان تعلیم نشر می‌نمایند. (۶)بلی من به‌شما تعلیم نمودم که چگونه باید خوش زندگانی کنید. (۷)اما لعازر، پس به‌شما تعلیم می‌کند که چگونه خوش بمیرید. (۸)سوگند به‌هستی خدای[2] که همانا او موهبت پیغمبری را نایل شده است. (۹)پس گوش بدهید در این صورت به‌سخن او که آن حق است. (۱۰)می‌باید که در گوش دادن بر او سخت‌تر باشید به سزاواری؛ زیرا زندگانی خوب عبث خواهد بود هرگاه انسان بمیرد به‌مرگ بدی[3].» (۱۱)لعازر گفت: ای معلم! شکر می‌کنم تو را که حق را قرار می‌دهی به اندازه‌ی قدر خودش؛ از این‌رو به تو خدای اجر بزرگی می‌دهد. (۱۲)آن وقت نگارنده گفت: چگونه لعازر حق می‌گوید در گفته‌ی خود به‌تو که تو به اجر خواهی رسید، با اینکه تو به نیقودیموس فرمودی که همانا انسان جز عقوبت[4] چیزی را مستحق نمی‌شود؟! (۱۳)پس مگر تو را خدای در اینصورت قصاص خواهد کرد؟ (۱۴)یسوع در جواب فرمود: «شاید خدای بپسندد که من از خدای[5] به قصاصی برسم در این جهان؛ زیرا من خدمت نکرده‌ام او را به اخلاص چنانکه شایسته است بر من بکنم. (۱۵)لیکن چنان خدای مرا به‌رحمت خود دوست داشته[6] که هر عقوبتی از من برداشته شده است؛ بحیثی که من در شخص دیگری[7] عذاب خواهم شد. (۱۶)زیرا من

۱- یو ۱۳: ۱۳. ۲- باللّٰه حی.

۳- من یعیش علی الخیر ثم یموت علی الشر لا ینفع خیره له (منه).

۴- رجوع به فصل ۱۸۰: ۱۰ همین انجیل.

۵- اللّٰه معذب. ۶- اللّٰه محب.

۷- رجوع کن به فصل ۲۱۶ الخ همین انجیل و آن شخص دیگر عبارت از یهودای اسخریوطی است.(مترجم)

شایسته‌ی قصاص بودم؛ چه گروهی مرا خدای خواندند. (۱۷)لیکن چون اعتراف نموده بودم نه فقط به اینکه خدای نیستم -چنانکه همان حق است- بلکه اعتراف نمودم به اینکه مسیا[۱] هم نیستم؛ پس از این‌رو خدای عقوبت را از من برداشت. (۱۸)پس شریری را قرار خواهد داد که آن عقوبت را به‌نام من بچشد؛ تا جائی‌که برای من از آن بجز عار نماند. (۱۹)از این‌رو به‌تو می‌گویم ای برنابای من! وقتی کسی سخن گوید از آنچه خدای آن را به یکی از نزدیکان می‌بخشد[۲]، پس باید بگوید که خویش من اهلیت آن دارد. (۲۰)لیکن ببیند وقتی‌که سخنی گوید از آنچه به خود او خدای خواهد بخشید، اینکه بگوید همانا خدای به‌من خواهد بخشید[۳]. (۲۱)اما نیکو نظر داشته باشد که نگوید من اهلیت دارم. (۲۲)زیرا خدای را خوش می‌آید که رحمت خود را به بندگان خود عطا بفرماید، وقتی‌که ایشان اعتراف نمایند که بواسطه‌ی گناهان خود اهلیت دوزخ دارند.

فصل صدونودونهم[۴]

در گریه و منافع آن

(۱)همانا خدای چندان غنی است در رحمت[۵] خود که یک قطره اشک از کسی‌که نوحه می‌کند بخاطر به خشم آوردن خود خدای را، همه‌ی دوزخ را خاموش می‌کند به‌آن رحمت بزرگی که خدای او را به‌آن امداد می‌فرماید[۶]، با اینکه آب‌های هزار دریا اگر پدید شود کفایت نمی‌کند برای خاموش نمودن شراره‌ای از زبانه‌ی دوزخ. (۲)پس از این‌رو خدای می‌خواهد از برای خذلان شیطان و اظهار جود خود، در حضرت رحمت خود، هر عمل صالح را

۱- رسول‌اللّٰه.
۲- اللّٰه معطی.
۳- اللّٰه وهاب.
۴- سورة اللتف (اللطف).
۵- اللّٰه غنی و الرحمن.
۶- اللّٰه جواد.

اجری حساب کند برای بندهی مخلص خود. (۳)پس دوست
میدارد از بندهی خود که اینچنین با غیر[1] خود معامله نماید. (۴)اما
انسان در خصوص نفس خود، پس بر اوست که حذر نماید از گفتنِ:
من اجر دارم. زیرا او بهسزای خود خواهد رسید.»

فصل دویست

خبر دادن حضرت مسیح(ع) از انفصال خود از جهان و حاضر نمودن دو شاگرد او ماده خری را با کرهاش به امر آن حضرت و سوار شدن آن حضرت بر آن

(۱)آن وقت یسوع روی به لعازر کرده، فرمود: «باید در این
جهان، ای برادر! اندکی درنگ نمایم. (۲)پس وقتیکه در نزدیکی
خانهی تو باشم بهجای دیگر هرگز نمیروم؛ زیرا تو مرا نه در محبت
من، بلکه در محبت خدای خدمت میکنی.» (۳)فصح یهود نزدیک
بود، از اینرو یسوع بهشاگردان خود فرمود: «باید به اورشلیم[2]
برویم تا برهی فصح را بخوریم.» (۴)پطرس و یوحنا را[3] بهشهر
فرستاده، فرمود: ماده خری بهجانب دروازهی شهر، با کرهخری
خواهید یافت. (۵)پس آن را بند گشوده، اینجا بیاورید؛ زیرا باید
تا اورشلیم بر آن سوار شوم. (۶)پس هرگاه کسی از شما پرسید و
گفت که برای چه آن را میگشائید، بهایشان بگوئید که معلم بهآن
محتاج است. آنگاه راضی میشوند برای شما به احضار آن.»
(۷)پس آن دو شاگرد رفتند و یافتند همهی آنچه راکه یسوع در آن
باب سخن رانده بود. (۸)پس آن ماده خر و کره را حاضر نمودند.
(۹)آن دو شاگرد ردای خودشان را بر کرهخر نهاده و یسوع سوار
شد. (۱۰)چون اهل اورشلیم شنیدند که یسوع ناصری میآید،
مردم و کودکهایشان خوشحال شدند در حالتیکه مشتاق دیدار

۱- ترجمه حرفی این جمله چنین است «و میخواهد بگوید در بارهی همسایهی خود اینچنین» و لفظ همسایه را در معنای اعم استعمال میکنند و ما در ترجمه آن معنی اعم را منظور داشتیم،(مترجم عربی). و عبارت انگلیسی چنین است:

And Willeth him so to speak of his neighbour.

۲- مت ۲۱: ۲-۹.   ۳- لو ۲۲: ۸.

او بودند و شاخه‌های خرما و زیتون در دست داشتند و مترنم به‌این بودند که فرخنده باد آنکه بسوی ما به‌نام خدای[1] می‌آید! مرحبا به پسر داوود! (۱۱)پس چون یسوع به‌شهر رسید مردم جـامه‌های خود را زیر پاهای ماده خر فرش نموده، مترنم شدند که فرخنده باد آنکه بسوی ما به‌نام پروردگار و خدای[2] می‌آید! مرحبا بـه پـسر داوود! (۱۲)پس فریسیان یسوع را سرزنش نمودند و گفتند: مگر نمی‌بینی که اینان چه می‌گویند؟ بفرما به‌ایشان که خاموش شوند[3]. (۱۳)آن وقت یسوع فرمود: «سوگند بر هستی خدائی که[4] جانم در حضورش می‌ایستد، اگر اینان خاموش شدندی، هرآینه سنگ‌ها به فریاد آمدندی به کفر شریران بد.» (۱۴)همین کـه یسـوع ایـن بفرمود سنگ‌های اورشلیم همگی به فریاد درآمدند به آواز بلند که فرخنده باد آنکه بسوی ما به‌نام پروردگار و خدای می‌آید. (۱۵)با این همه، فریسیان بر بی‌ایمانی خود اصرار نمودند. (۱۶)بعد از آنکه گرد آمدند مشورت کردند که به سخن او بگیرند او را[5].

فصل دویست‌ویکم[6]

حـاضر نـمودن کاتبان و فـریسیان زن زانیه را امـتحان نـمودن حـضرت مسـیح(ع) را و نشـان دادن آن حضرت آئینه‌ای را و...

(۱)پس از آنکه یسوع داخل هـیکل شـد، نـویسندگان و فریسیان زنی را حاضر نمودند که در زنا گرفته شده بود[7]. (۲)میان خودشان گفتند هرگاه او را نجات داد، آن ضد شریعت موسی است؛ پس نزد ما گنهکار خواهد شد و هرگاه او را سزا دهد پس آن ضد تعلیم خودش است؛ زیرا او بشارت به‌رحمت مـی‌دهد. (۳)آنگـاه بسوی یسوع پیش آمدند و گفتند: ای معلم! همانا این زن را یافتیم

۱- باذن الله.
۲- الله سلطان.
۳- لو ۱۹: ۳۹ و ۴۰.
۴- بالله حی.
۵- لو ۲۰: ۲۶ و ۱۱: ۵۴.
۶- سورة اللتف (اللطف).
۷- یو ۸: ۱-۱۱.

در حالتی‌که زنا می‌داد. (۴)موسی امر فرموده که مثل این، سنگسار شود. (۵)پس تو چه می‌گوئی؟ (۶)در آنجا یسوع خم شد و به‌انگشت خود بر زمین آئینه‌ای ساخت که در آن هر کس گناه خود را دید. (۷)چونکه اصرار می‌نمودند به‌جواب، یسوع برخاست و به انگشت خود اشاره نموده، فرمود: «هرکس از شما بی‌گناه است او باید اولین سنگ زننده باشد.» (۸)پس از آن دوباره خم شده، آئینه را برگردانید. (۹)همین‌که مردم این بدیدند، یک یک بیرون شدند ابتدا از شیوخ؛ زیرا شرمنده شدند که پلیدی خودشان را ببینند. (۱۰)چون یسوع راست ایستاد و کسی را جز همان زن ندید، فرمود: «ای زن! کجا شدند کسانی‌که تو را می‌خواستند سزا دهند.» (۱۱)زن گریه‌کنان در جواب گفت: ای آقا! برگشتند، پس هرگاه از من گذشت کنی، همانا من، به هستی خدای سوگند[۱]، بعد ازاین گناه نکنم. (۱۲)آن وقت یسوع فرمود: «فرخنده باد نام خدای. (۱۳)برو به راه خود بسلامت و بعد ازاین گناه مکن؛ زیرا خدای مرا نفرستاده که تو را سزا بدهم.» (۱۴)آن وقت نویسندگان و فریسیان گردآمدند؛ پس یسوع به‌ایشان فرمود:[۲] «به‌من بگوئید اگر یکی از شما صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها را گم کند، مگر آن را جست‌وجو نمی‌کند در حالتی‌که نود ونه تای دیگر را ترک می‌کند؟ (۱۵)وقتی‌که آن را پیدا کرد مگر آن را بر دوش‌های خود نمی‌گذارد؟ (۱۶)پس از آنکه همسایگان را دعوت کرد، آیا به‌ایشان نمی‌گوید که با من خوشحالی کنید؛ زیرا من گوسفندی را که گم کرده بودم پیدا کرده‌ام؟ (۱۷)حقا که چنین خواهد کرد. (۱۸)همانا به‌من بگوئید مگر خدای انسان را کمتر از گوسفند دوست می‌دارد[۳] و حال آنکه خود برای او جهان را[۴] آفرید؟

۱- بالله حی.
۲- لو ۱۵: ۲-۸.
۳- الله محب.

(۱۹)سوگند به‌هستی خدای[5] که در حضور فرشتگان خدای اینچنین سُروری رخ خواهد داد، وقتی‌که یک گنهکار توبه می‌کند[6]؛ زیرا گنهکاران رحمت خدای را آشکار می‌نمایند.

فصل دویست‌ودوم

موعظه‌ی آن حضرت و شفای بیماران

(۱)به‌من بگوئید کدام یک بیشتر محبت دارند به طبیب، کسانی‌که مطلقاً هیچ مریض نشده‌اند، یا کسانی‌که طبیب ایشان را از بیماری‌های خطرناک شفا داده است؟» (۲)فریسیان به او گفتند: چگونه تندرست طبیب را دوست می‌دارد؟ راستی او را دوست می‌دارد بواسطه‌ی اینکه او بیمار نیست و چونکه او معرفت به‌مرض ندارد طبیب را دوست نمی‌دارد، مگر اندکی. (۳)آن وقت یسوع بتندیِ روح به‌سخن درآمده، فرمود: «سوگند به هستی خدای که زبان شما سزا می‌دهد تکبر شما را. (۴)زیرا گنهکار، خدای ما را بیشتر از نیکوکار دوست می‌دارد؛ چه او رحمت بزرگ خدای را برای خود می‌خواهد. (۵)زیرا نیکوکار را شناسائی به‌رحمت خدای نیست. (۶)از این‌رو نزد فرشتگان خدای خوشحالی برای یک گنهکار که توبه می‌کند، بیشتر است از نودونه نیکوکار. (۷)کجایند نیکوکاران در زمان ما؟ (۸)سوگند به‌هستی خدائی که جانم در حضور او می‌ایستد، همانا شماره‌ی نیکوکارانِ نانکوکار افزون است. (۹)چه، حال ایشان به‌حال شیطان شبیه است.» (۱۰)نویسندگان و فریسیان گفتند: همانا ما گنهکارانیم؛ از این‌رو خدای ما را رحمت خواهد نمود. (۱۱)ایشان این را برای آن گفتند تا او را امتحان نمایند. (۱۲)چه، نویسندگان و فریسیان می‌پنداشتند، بزرگ‌ترین اهانت این است‌که ایشان گنهکار خوانده شوند.

۴- خلق الله الدنیا لاجل بنی‌آدم (منه).

۵- بالله حی.

۶- لو ۱۵: ۷ و ۱۰.

(۱۳)پس آن وقت یسوع فرمود: «همانا من می‌ترسم که شما نیکوکارِ نانکوکار باشید. (۱۴)زیرا هرگاه شما گناه کنید و گناه خود را انکار نمائید در حالتی‌که خود را نیکوکار بخوانید، پس شما نانکوکار هستید. (۱۵)هرگاه خودتان را در دل خود نیکوکار پندارید و به‌زبان بگوئید که گنهکار هستید، پس در اینصورت دو بار نانیکوکار خواهید شد.» (۱۶)همین‌که نویسندگان و فریسیان این بشنیدند متحیر شدند و یسوع و شاگردانِ او را بسلامت گذاشتند و برگشتند؛ پس یسوع و شاگردان به خانه‌ی سمعان ابرص[1]، که او را از پیسی شفا داده بود، رفتند. (۱۷)اهالی در خانه‌ی سمعان بیماران را جمع نمودند و از یسوع التماس نمودند برای شفا دادن بیماران. (۱۸)آن وقت یسوع که می‌دانست ساعتش نزدیک شده، فرمود: «بیماران را هر اندازه که باشند بخوانید؛ زیرا خدای مهربان است[2] و بر شفا دادن به آنان تواناست.» (۱۹)در جواب گفتند: نمی‌دانیم که بیماران دیگر هم اینجا در اورشلیم یافت شوند. (۲۰)یسوع گریه‌کنان فرمود: «ای اورشلیم! ای اسرائیل! همانا بر تو گریه می‌کنم؛ زیرا نمی‌دانی روز حساب خود را. (۲۱)چه من، دوست داشتم که تو را به‌محبت خدای آفریدگار[3] بپیوندم؛ چنانکه مرغ جوجه‌های خود را زیر بال‌های خود می‌گیرد و تو نخواستی[4]. (۲۲)از این‌رو خدای به‌تو چنین می‌فرماید:

فصل دویست‌وسوم[5]

تهدید آن حضرت مردم را

(۱)ای شهرِ دل‌سختِ برگشته عقل! همانا بنده‌ی خود را

۱- مت ۲۶: ۶ و لو ۴: ۳۸-۴۰ در اینجا خلط ظاهری میان سمعان ابرص و سمعان پطرس است.
۲- اللّٰه قدیر والرحمن.
۳- اللّٰه خالق.
۴- لو ۱۳: ۳۴ و ۱۹: ۴۱-۴۴.
۵- سورة غضب علی قدس.

بسوی تو فرستادم که تو را برگرداند بسوی دلت تا توبه کنی.
(۲)لیکن تو، ای شهر شورش[۱]! فراموش کردی هرآنچه را به مصر و به فرعون فرود آوردم برای محبت تو، ای اسرائیل! (۳)بارهای بسیار به گریه درائی تا جسم تو را بنده‌ی من از بیماری برهاند و تو می‌خواهی که بنده‌ی مرا بکشی؛ زیرا او می‌خواهد که نفس تو را از گناه شفا بخشد. (۴)مگر دراین صورت بی‌عقوبت من، تنها باقی خواهی ماند؟ (۵)مگر تو تا ابد زندگی خواهی کرد؟ (۶)یا بزرگواریت تو را از دست من خواهد رهانید؟ (۷)نه البته. (۸)زیرا من با امیران و سپاه بر تو حمله خواهم آورد. (۹)پس با قوّت پیرامون تو را خواهند گرفت. (۱۰)تو را به‌دست آنها خواهم داد تا تکبر تو[۲] به دوزخ فرود آید. (۱۱)از پیران و بیوه زنان گذشت نخواهم کرد. (۱۲)از کودکان گذشت نخواهم کرد. (۱۳)بلکه شما را همگی تسلیم گرسنگی و شمشیر و استهزا خواهم نمود. (۱۴)هیکلی راکه بسوی آن به‌مهربانی نگاه می‌کردم، با شهر تباه خواهم کرد. (۱۵)تا میان امت‌ها حکایت و استهزا و مَثَل شوید. (۱۶)اینچنین خشم من بر تو فرود خواهد شد و کینه‌ی من به‌خواب نمی‌رود[۳].»

فصل دویست‌وچهارم[۴]

امیدوار ساختن آن حضرت مردم را به رحمت حق تعالی

(۱)پس از آن یسوع برگشته، فرمود: «مگر نمی‌دانید که بیماران دیگر هم یافت می‌شوند؟ (۲)سوگند به‌هستی خدای[۵] همانا در اورشلیم کسانی‌که روان‌هایشان سالم است هرآینه کمترند از تنْ بیماران. (۳)برای اینکه حق را بشناسید به‌شما می‌گویم، ای جماعت بیماران! به‌نام خدای[۶] بیماری شما از شما برود.» (۴)پس همین‌که این

۱– اش ۵۴: ۱۰.
۲– لو ۱۰: ۱۵.
۳– اللّٰه قهار.
۴– سورة الغضب اللّٰه علی قدس.
۵– باللّٰه حی.
۶– باذن اللّٰه.

بفرمود، همانوقت شفا یافتند. (۵)مردم چون از[1] غضب خدای بر اورشلیم شنیدند، گریستند و برای رحمت زاری نمودند. (۶)پس آن وقت یسوع فرمود: «خدای می‌فرماید: هرگاه اورشلیم بـر گناهان خود بگرید و با نفس خود مجاهدت نماید در حالتی‌که در راه‌های من رونده باشد، پس من هم از این پس گناهان او را به یاد نیاورم[2] و به او هیچ چیز از بلیه‌ای را که ذکر آن[3] نمودم نمی‌رسانم. (۷)لیکن اورشلیم بر هلاکت خود می‌گرید نه بر اهانت خود نسبت به‌من، که به آن با نام من کفران نموده میان امت‌ها. (۸)از این‌رو حرارت خشم من شعله‌ور شده است. (۹)سوگند به‌هستی خودم، منم ابدی[4] کـه اگر برای این گروه[5] بندگان من ایوب و ابراهیم و سموئیل و داوود و دانیال و موسی دعا کنند، خشم من بـر اورشـلیم آرام نمـی‌گیرد.» (۱۰)پس از آنکه یسوع این بفرمود، به‌خانه داخل شد و هرکسی ترسان ماند.

فصل دویست و پنجم

عطر مـالیدن مـریم خـواهـر لعـازر بـر مسـیح(ع) و نـهی یـهودا او را از آن عمل و...

(۱)و در اثنائی‌که یسوع با شاگردان خود بر شام خـوردن بودند در خانه‌ی سمعان ابرص، ناگاه مریم خواهر لعازر[6] در خانه داخل شد. (۲)پس ظرف را شکسته و عطر بر سر یسوع و جامه‌ی او بریخت. (۳)همین‌که یهودای خیانتکار این بدید، خواست که مریم را از چنین عملی باز دارد و گفت: بـرو و ایـن عـطر را بـفروش و نقدینه‌ها را حاضر ساز تا آنها را به‌فقرا بدهم. (۴)یسوع فـرمود: «برای چه باز می‌داری او را؟ (۵)واگذار او را؛ زیرا شما مدت‌ها با هم خواهید بود؛ اما من همیشه با شما نیستم.» (۶)یهودا در جواب

۱- اللّه قهار.
۲- اللّه الرحیم.
۳- ار ۱۸: ۸.
۴- باللّه حی و باق و قهار.
۵- حز ۱۴: ۱۴.
۶- یو ۱۲: ۸۱.

گفت: ای معلم! ممکن بود که عطر فروخته می‌شد به سیصد پاره از نقدینه. (۷)پس ببین در این صورت چقدر فقیر با آن مساعدت می‌شد. (۸)یسوع در جواب فرمود: «ای یهودا! من آگاهم از دل تو؛ پس کمی صبرکن، همه را به تو می‌دهم.» (۹)پس هر یک خوردند با ترس. (۱۰)شاگردان محزون شدند؛ چه ایشان فهمیدند که زود باشد که یسوع از ایشان منصرف شود، عن‌قریب. (۱۱)لیکن یهودا خشمگین شد؛ چه او دانست که بواسطه‌ی عطری که فروخته نشد، سی پاره از نقدینه را زیان داشت. (۱۲)زیرا او از هر چیزی‌که به یسوع داده می‌شد، ده یک می‌برد. (۱۳)پس رفت تا رئیس کاهنان را[۱] ببیند که باکاهنان و نویسندگان و فریسیان در مجلس مشورت جمع بودند. (۱۴)پس یهودا با ایشان به‌سخن درآمده، گفت: چه به‌من می‌دهید تا یسوع را –که می‌خواهد خود را بر اسرائیل پادشاه گرداند– به شما تسلیم کنم؟ (۱۵)در جواب گفتند: همانا چگونه به‌دست ما تسلیمش می‌کنی؟ (۱۶)یهودا در جواب گفت: وقتی دانستم که در بیرون شهر می‌رود تا نماز بخواند، شما را خبر می‌کنم و به‌جائی‌که درآن یافت می‌شود شما را دلالت می‌نمایم. (۱۷)زیرا ممکن نیست گرفتن او در شهر، بدون فتنه. (۱۸)رئیس کاهنان در جواب گفت: هرگاه او را به‌دست ما تسلیم نمودی، تو را سی پاره از طلا خواهیم داد و خواهی دید که چگونه با تو بخوبی معامله خواهیم کرد.

فصل دویست‌وششم

مکالمه‌ی رئیس کاهنان با آن حضرت و...

(۱)همین‌که روز شد، یسوع بسوی هیکل برآمد با جماعت بسیاری از مردم. (۲)آنگاه رئیس کاهنان نزدیک او شد و گفت: ای

۱– مت ۲۶: ۱۴.

یسوع! به‌من بگو مگر فراموش کردی تمام آنچه راکه اقرار[۱] نمودی به‌آن، که من نه خداوند و نــه پــسرخـدای و نــه مســیا[۲] هســتم؟ (۳)یسوع در جواب فرمود:[۳] «نه البته؛ فراموش نکرده‌ام. (۴)زیرا این همان اعتراف است که به‌آن در پیش کرسی جزای خــدای در روز قیامت شهادت می‌دهم. (۵)زیرا همه‌ی آنچه در کتاب موسی نوشته شــده درست است، بـتمام درســتی؛ پس همــانا کــه خــدای آفریدگار[۴] ما یکی است و من بــنده‌ی خــدایم و راغب هســتم در خدمت نمودن رسول [۵]اللّه که شما او را مسیا می‌نامید.» (۶)رئــیس کاهنان گفت: پس در این صورت مقصود از آمدن به هیکل با این جماعت بسیار چیست؟ (۷)شاید تو می‌خواهی که خود را پادشاه بر اسرائیل بگردانی. (۸)بپرهیز از اینکه خطری به تو وارد شــود. (۹)یسوع در جواب[۶] فرمود: «اگر طالب بزرگواری خود بودمی و راغب بودمی به بهره‌ی خود در این جــهان، هــرآیــنه نمــی‌گریختم وقتی‌که اهل نائین خواستند مرا پادشاه بگردانند. (۱۰)راستی مــرا تصدیق کن که من در طلب چیزی در این جهان نیستم.» (۱۱)آن وقت رئیس کاهنان گفت: دوست مــی‌داریم کــه چــیزی از مســیا بفهمیم. (۱۲)آنگاه کاهنان و نویسندگان و فریسیان گرد یسوع مثل میانبند جمع شدند. (۱۳)یسوع فرمود: «چیست آن چیزی که شما می‌خواهید از مسیا بفهمید؟ شاید[۷] آنچه می‌شنوید دروغ بــاشد! (۱۴)لیکن بدانید که من به شما دروغ نمی‌گویم. (۱۵)زیرا اگر دروغ می‌گفتم، هرآینه تو و نویسندگان و فریسیان با همه‌ی اسرائیل مرا عبادت می‌نمودید. (۱۶)لیکن مرا دشمن می‌دارید و می‌خواهید مرا

۱– قال عیسی اللّه خلقنا (خالقنا؟) احد انا عبده وراید ان اخدم رسوله (منه).

۲– رسول.

۳–قال عیسی اللّه احد و انا عبداللّه.

۴– اللّه خالق.

۵– رسول‌اللّه.

۶– یو ۱۸: ۳۶.

۷– ای انه ابن داود لا ابن اسماعیل.

به قتل برسانید[1] برای اینکه من به‌شما راست گفته‌ام.» (۱۷)رئیس کاهنان گفت: اکنون می‌دانیم که پشت سر تو شیطانی هست. (۱۸)زیرا تو سامری هستی و کاهن و خدای را احترام نمی‌کنی.

فصل دویست‌وهفتم

موعظه‌ی آن حضرت ایشان را

(۱)یسوع در جواب فرمود: «سوگند به‌هستی خدای[2] که پشت سر من شیطانی[3] نیست؛ لیکن طالب هستم که شیطان را بیرون کنم. (۲)پس بدین سبب شیطان جهان را بر من به هیجان می‌آورد. (۳)زیرا من از این جهان نیستم. (۴)بلکه طالب هستم تا خدائی که مرا بسوی جهان فرستاده[4] تمجید کرده شود. (۵)پس گوش بدهید به‌من تا خبر دهم شما را بر کسی‌که شیطان پشت سر اوست. (۶)سوگند به‌هستی خدای که جانم در حضورش می‌ایستد، آن کسی‌که بحسب اراده‌ی شیطان عمل می‌کند، پس شیطان پشت سر اوست، در حالتی‌که بر او لگام اراده‌ی خود را نهاده و او را هرجا که می‌خواهد می‌چرخاند و وامیدارد او را که بسرعت بدود بسوی هر گناهی. (۷)چنانکه نام جامه به‌اختلاف صاحبش مختلف می‌شود و آن جامه همان خودش است، همچنین افراد بشر مختلف می‌باشند، با اینکه از یک ماده هستند بسبب اعمالی که از انسان سر می‌زند. (۸)هرگاه من خطائی کرده باشم، چنانکه آن را خود می‌دانم، پس برای چه مرا مثل برادر سرزنش نکردید به‌جای اینکه مرا مثل دشمن، دشمن بدارید؟ (۹)حقاً که اعضای جسد معاونت همدیگر می‌کنند وقتی‌که با سر متحد باشند و آنچه از سر جدا شده، پس به فریاد او نمی‌رسند. (۱۰)زیرا دست‌های جسدی دیگر، الم پاهای جسد دیگری را احساس نمی‌کند؛ بلکه پاهای

۱– یو ۸: ۴۰.
۲– باللّٰه حی.
۳– یو ۸: ۴۹.
۴– اللّٰه مرسل.

جسدی که باهم متحدند این احساس را دارند. (۱۱)سوگند به‌هستی خدای که جانم در حضورش می‌ایستد، همانا کسی‌که می‌ترسد و دوست می‌دارد آفریدگار خود را، مهربانی می‌کند به‌کسی که مهربانی می‌کند[1] به او خدائی که سر اوست. (۱۲)چونکه خدای نمی‌خواهد مردن گنهکار را؛ بلکه مهلت می‌دهد هر کسی را برای توبه نمودن. (۱۳)پس اگر شما از آن جسدی بودید که من در او متحدم، هرآینه سوگند به‌هستی خدای که مرا مساعدت می‌نمودید تا بحسب مشیتِ سر خودم عمل می‌نمودم.

فصل دویست‌وهشتم

تصریح نمودن حضرت مسیح(ع) به اینکه ذبیح حضرت اسماعیل بوده و مسیا از نسل اوست و پنهان شدن آن حضرت از انظار مردم وقتی‌که خواستند او را سنگسار کنند

(۱)هرگاه گناهی داشته باشم مرا سرزنش کنید تا خدای شما را دوست بدارد؛ زیرا شما عامل خواهید شد بحسب اراده‌ی او. (۲)لیکن هرگاه کسی نتوانست مرا بر گناه[2] من سرزنش نماید، پس آن دلیل است بر اینکه پسران ابراهیم نیستید آنگونه که خودتان ادعا می‌کنید. (۳)پس شما متحد نیستید به‌آن سری که ابراهیم به‌آن متحد بود. (۴)سوگند به‌هستی خدای[3] ابراهیم خدای را دوست داشت بحیثی که او اکتفا نکرد به‌درهم شکستن بتان باطل –چه درهم شکستنی!– و نه به دوری نمودن از پدر و مادر خود؛ لیکن او می‌خواست که پسر خود را برای طاعت خدای ذبح کند.» (۵)رئیس کاهنان گفت: همین را از تو سؤال می‌کنم و قتل تو را طالب نیستم. پس به ما بگو که این پسر ابراهیم که بود؟ (۶)یسوع در جواب فرمود: «ای خدای[4]! غیرت شرف تو مرا آتش می‌زند و نمی‌توانم خاموش باشم. (۷)راست می‌گویم که پسر ابراهیم همان

۱– اللّه الرحیم اللّه خالق.
۲– یو ۸: ۴۶.
۳– باللّه حی.
۴– یو ۲: ۱۷.

اسماعیل بود که واجب است از نسل او بیاید مسیا[1] که ابراهیم به او وعده شده بود تا همه‌ی قبایل زمین[2] به وجود او برکت یابند.» (۸)پس همین‌که رئیس کاهنان این بشنید به‌خشم درآمده، فریاد برآورد: ما باید این فاجر را سنگسار کنیم؛ زیرا او اسماعیلی است و همانا بر موسی و بر شریعت خدای کفر کرده. (۹)پس هر یک از نویسندگان و فریسیان با بزرگان قوم سنگ‌ها برگرفتند تا یسوع را سنگسار نمایند؛ پس او از چشم‌های ایشان پنهان شد و از هیکل بیرون آمد. (۱۰)پس از آن بسبب شدت رغبت ایشان در قتل یسوع، خشم و دشمنی کور کرد ایشان را؛ پس برخی از ایشان برخی را زدند، تا هزار مَرد مُردند و هیکل مقدس را ناپاک نمودند. (۱۱)اما شاگردان و مؤمنانی که یسوع را دیدند که از هیکل بیرون شد -زیرا او از ایشان پنهان نبود- پس تا خانه‌ی سمعان دنبال او رفتند. (۱۲)نیقودیموس آنجا آمد و رأی داد برای سلامت یسوع، که از اورشلیم بسوی پشت جوی قدرون بیرون رود و گفت: ای آقا! مرا بُستانی و خانه‌ای پشت جوی قدرون است. (۱۳)پس استدعا دارم از تو که در این حالت با بعضی از شاگردان خود آنجا بروی. (۱۴)پس آنجا بمانی تا کینه‌ی کاهنان برطرف شود. (۱۵)زیرا من برای تو آنچه لازم باشد تقدیم خواهم کرد. (۱۶)شما نیز ای جماعت شاگردان! اینجا در خانه‌ی سمعان و در خانه‌ی من بمانید؛ زیرا خدای[3] همه را سرپرستی خواهد فرمود. (۱۷)پس یسوع اینچنین کرد و میل نمود در اینکه فقط آنانی که در نخست رسولان نامیده شده‌اند با او باشند.

۱- رسول‌اللّٰه ابن اسمائل (منه).
۲- تک ۲۲: ۱۸.
۳- اللّٰه مقدر.

فصل دویست ونهم[1]

نزول جبرئیل بر حضرت مریم(ع) و خبر دادن او از مقهوریت پسرش

(۱)در این وقت در حین اینکه مریم عذرا مادر یسوع در نماز ایستاده بود، جبرئیل فرشته او را زیارت نمود. (۲)به او مقهوریت پسرش را حکایت نموده، فرمود: ای مریم! مترس زیرا خدای او را از جهان نگهداری[2] خواهد فرمود. (۳)پس مریم از ناصره گریه‌کنان روان شد و به اورشلیم به‌خانه‌ی مریم سالومه[3]، خواهر خود در طلب پسر خویش درآمد. (۴)لیکن چون یسوع پنهان در پشت جوی قدرون گوشه‌ای گرفته بود، در استطاعت او نشد تا یسوع را باز در این جهان ببیند، مگر بعد از آن، (۵)هنگامی که جبرئیل فرشته به‌امر خدای با فرشتگان میخائیل و رفائیل و اوریل او را نزد مریم حاضر نمود.

فصل دویست ودهم

نطق رئیس کاهنان و رای زدن در باب گرفتن آن حضرت و مصالحه‌ی حاکم رومی با هیرودس در باب قتل مسیح(ع)

(۱)همین‌که در هیکل اضطراب آرام گرفت بسبب رفتن یسوع، رئیس کاهنان بالای بلندی برآمد. (۲)پس از آنکه با دست‌های خود اشاره به‌سکوت نمود، گفت: ای برادران! چه می‌کنید؟ (۳)مگر نمی‌بینید که او جهان را[4] تماماً به‌عمل شیطانی خود گمراه نموده است؟ (۴)پس اگر ساحر نباشد، چگونه اکنون پنهان شد؟ (۵)پس براستی اگر پاک و پیغمبر بودی، هرآینه بر خدای و بر موسی خادم او، و بر مسیا که آرزوی[5] اسرائیل است

۱- سورة الانزال جبرئيل علی مريم.

۲- اللّه حافظ.

۳- مر ۱۵: ۴۰ و ۱۶: ۱. در یکی از روایات آمده که سالومه دختر یوسف بوده از تزویج سابق به قول «اپیفانیوس» و به روایت دیگر وی زن او بوده به قول «نیسافورس» اما رأی متأخّرین «برنابا» را تأییدمی‌کند که او را خواهر قرارداده. چنانکه واردشده در یو ۱۹:۲۵.

۴- یو ۱۲: ۱۹.

۵- اع ۲۸: ۲۰.

کفر نمی‌کرد. (۶)چه بگویم؟ (۷)پس همانا که به همه‌ی کاهنی ما کفر کرد. (۸)راستی به‌شما می‌گویم که او هرگاه از جهان برداشته نشود، اسرائیل ناپاک خواهد شد و ما را خدای به‌امت‌ها واگذار خواهد کرد. (۹)اکنون ببینید که چگونه این هیکل مقدس بسبب او ناپاک شده. (۱۰)رئیس کاهنان به‌طریقه‌ای سخن راند که بواسطه‌ی آن بسیاری از یسوع اعراض نمودند. (۱۱)پس بسبب آن، ستم نهانی به‌ستم آشکار بدل شد. (۱۲)تا بدانجا که رئیس کاهنان خودش نزد هیرودس و نزد حاکم روم رفت و بر یسوع تهمت بست که او میل دارد خود را بر اسرائیل پادشاه سازد. (۱۳)بر این سخن گواهان دروغ نیز داشتند. (۱۴)پس از اینجا انجمن عمومی بر ضد یسوع تشکیل یافت؛ زیرا وضع رومی‌ها ایشان را به ترس انداخته بود. (۱۵)آن از این سبب بود که مجلس شیوخ روم دو فرمان درباره‌ی یسوع صادر نموده بود. (۱۶)در یکی[1] از آن دو، تهدید به‌مرگ می‌نمود کسی را که یسوع ناصری، پیغمبر یهود را خدای بخواند. (۱۷)در آن دیگر[2]، تهدید به مرگ می‌نمود کسی را که درباره‌ی یسوع ناصری پیغمبر یهود فتنه برپا نماید. (۱۸)پس از این سبب میان ایشان نزاع افتاد. (۱۹)بعضی میل کردند که دوباره شکایت از یسوع را به روم بنویسند. (۲۰)دیگران گفتند که می‌باید یسوع را به‌حال خود واگذاشت و از چیزهائی که فرموده چشم پوشید که گویا او بی‌خرد است. (۲۱)دیگران معجزات بزرگی را که کرده بود بیان کردند. (۲۲)پس رئیس کاهنان امر کرد که هیچ کس به‌جانبداری از یسوع تفوّه نکند؛ و گرنه بسزای لعنت گرفتار شود. (۲۳)آنگاه هیرودس و حاکم به‌سخن درآمدند که به هر حال پیش روی ما مشکلی است. (۲۴)زیرا هرگاه ما این گنهکار را بکشیم، امر

۱– فصل ۹۸ همین انجیل.

۲– فصل ۱۵۷: ۳الخ همین انجیل.

قیصر را مخالفت نموده‌ایم. (۲۵)هرگاه او را زنده بگذاریم تا خود را پادشاه سازد، پس عاقبت چگونه خواهد بود؟ (۲۶)پس هیرودس ایستاد و حاکم را تهدید نموده، گفت: حذر کن از اینکه جانبداری تو از این مرد باعث هیجان این بلاد شود. (۲۷)زیرا من تو را در حضور قیصر به عصیان متهم خواهم نمود. (۲۸)آنگاه حاکم از مجلس شیوخ ترسید و با هیرودس[1] صلح نمود و قبل از این یکی از آن دو، آن دیگری را دشمن می‌داشت تا سرحد مرگ. (۲۹)پس باهم متحد شدند بر هلاک یسوع و به‌رئیس کاهنان گفتند که وقتی تو را معلوم شد که آن شریر کجاست، نزد ما بفرست تا ما به تو سپاهیان بدهیم. (۳۰)این کرده شد تا نبوت داوود که از یسوع، پیغمبر اسرائیل خبر داده بود تمام شود که فرموده بود[2]: فرماندهان زمین و پادشاهان آن متحد شوند بر ضد یگانه قدوس اسرائیل؛ زیرا او به‌نجات جهان ندا داده بود. (۳۱)بنابراین تفتیش عمومی برای یافتن یسوع در آن روز در تمام اورشلیم اتفاق افتاد.

فصل دویست و یازدهم

خبر دادن آن حضرت که ساعت رفتن آن حضرت از جهان نزدیک شده

(۱)زمانی که یسوع در خانه‌ی نیقودیموس پشت جوی قدرون بود، شاگردان خود را تسلیت داده، فرمود:[3] «همانا آن ساعتی که در آن از این جهان خواهم رفت نزدیک شده است. (۲)صبر کنید و محزون مباشید؛ زیرا من هرجا می‌روم محنتی درنیابم. (۳)آیا شما دوست من خواهید بود اگر برای نکوئی حال من محزون شوید؟ نه البته؛ بلکه دشمنانم باشید. (۴)بسزاست هرگاه جهان خوشحال شود[4]، شما محزون شوید. (۵)زیرا خوشحالی جهان به‌گریه منقلب می‌شود. (۶)اما اندوه شما به‌خوشحالی بدل خواهد

۱- لو ۲۳: ۸.
۲- مز ۲: و اع ۴: ۲۵.
۳- یو ۱۴: ۱ و ۲۷ و ۲۸.
۴- یو ۱۶: ۲۰ و ۲۲.

شد. (۷)خوشحالی شما را از شما هیچ‌کس انتزاع نخواهد کرد. (۸)زیرا جهان هرگز نمی‌تواند سُروری را که آن را دل از خدای آفریدگارش ادراک می‌نماید[۱] انتزاع کند. (۹)ملتفت باشید که فراموش نکنید آن کلامی را که خدای بر شما با زبان من تکلم فرموده. (۱۰)گواهان من[۲] باشید[۳] بر هرکسی که فاسد می‌کند شهادتی را که آن را شهادت داده‌ام در انجیل خود بر جهان و بر عاشقان جهان.»

فصل دویست‌ودوازدهم[۴]

دعا کردن مسیح(ع) که شاگردان آن حضرت را خدای تعالی نجات بدهد از شر دشمنان و بشارت از آمدن حضرت خاتم(ص)

(۱)آنگاه دست‌های خود را بسوی پروردگار بلند نمود و دعا کرد[۵] و فرمود: «ای پروردگار خدای ما، خدای ابراهیم و خدای اسماعیل و اسحاق و خدای[۶] پدران ما![۷] رحمت کن بر یارانی که به‌من عطا فرموده‌ای و ایشان را از جهان خلاصی[۸] ده. (۲)نمی‌گویم که ایشان را از جهان بگیر؛ زیرا ضروری است که شهادت دهند بر کسانی‌که انجیل مرا فاسد می‌کنند. (۳)لیکن تضرع می‌کنم بسوی تو که ایشان را از شر شریر نگهداری فرمائی، (۴)تا با من در روز جزا حاضر شوند و شهادت دهند بر جهان و بر خانه‌ی اسرائیل که پیمان تو را فاسد نموده‌اند. (۵)ای پروردگار و خدای توانای غیرتمند، که انتقام می‌کشی[۹] در پرستیدن بتان از پسران پدران بت‌پرست تا پشت چهارم! (۶)لعنت کن تا ابد هر

۱– اللّٰه خالق.
۲– عیسی دعاء.
۳– یو ۱۵: ۲۷.
۴– سورة الاحر.
۵– یو ۱۷: الخ.
۶– اللّٰه سلطان. اله ابراهیم و اسماعیل و اسحق و اباءنا.
۷– اللّٰه سالم.
۸– اللّٰه حافیظ.
۹– اللّٰه قاوف (قوی) و غایور (غیور) و ذوانتقام.

کس را که فاسد کند انجیل[۱] مرا که به‌من داده‌ای، وقتی می‌نویسند که من پسر توام؛ زیرا من آن گِل و خاک خدمتکار خدمتکاران توام و هرگز خود را خدمتکار صالحی[۲] برای تو نپنداشته‌ام. (۷)زیرا من نمی‌توانم تو را بر آنچه که مرا داده‌ای بشایستگی عبادت کنم؛ زیرا همه‌ی چیزها از آن توست. (۸)ای پروردگار خدای مهربان[۳] که اظهار رحمت می‌فرمائی تا هزار پشت برای کسانی‌که از تو می‌ترسند[۴]! رحمت کن کسانی را که ایمان می‌آورند به سخنی که آن را به‌من داده‌ای. (۹)زیرا چنانکه تو خدای راستگوئی[۵]، همچنان سخن تو که من به‌آن تکلم نموده‌ام، راست است؛ زیرا آن از آنِ توست. (۱۰)زیرا من تکلم می‌نمودم همیشه مانند کسی‌که می‌خواند و نمی‌تواند بخواند مگر همان را که نوشته شده است در کتابی که[۶] آن را می‌خواند. (۱۱)اینچنین گفتم آن را که به‌من عطا فرمودی. (۱۲)ای پروردگار، خدای نجات دهنده[۷]! نجات ده یارانی را که به‌من عطا فرموده‌ای تا شیطان نتواند بر ضد ایشان کاری کند. (۱۳)همین نه تنها ایشان را خلاص کن، بلکه هرکسی را که ایشان را تصدیق می‌نماید. (۱۴)ای پروردگار جواد و غنی! در رحمت[۸] کرامت کن به‌خادم خود که در میان امت پیغمبر[۹] تو باشد در روز جزا. (۱۵)همین نه تنها من، بلکه همه‌ی آن کسانی را که به‌من ایمان خواهند آورد بواسطه‌ی مبشران. (۱۶)این کار را پروردگارا برای ذات خود کن تا شیطان بر تو مفاخرت نکند، ای پروردگار! (۱۷)ای پروردگار، خدائی که به عنایت[۱۰] خود تمام‌لوازم

۱- حز ۲۰: ۴ و ۵.
۲- لو ۱۷: ۱۰.
۳- اللّه سلطان و الرحیم.
۴- حز ۲۰: ۶.
۵- اللّه حق.
۶- فصل ۱۰ و ۱۱ همین انجیل.
۷- اللّه حافیظ.
۸- اللّه سلطان و جواد و غنی و الرحمن.
۹- رسولک.
۱۰- اللّه سلطان و مقدر.

را برای قوم خودت اسرائیل تهیه می‌نمائی! یاد کن همه‌ی قبایل زمین را که وعده فرموده‌ای تا آنها را به پیغمبر خود[۱] برکت[۲] بدهی که برای او جهان را آفریده‌ای. (۱۸)رحم کن بر جهان و تعجیل کن به‌فرستادن پیغمبر خود[۳] تا از دشمنت شیطان توانائیش سلب شود.» (۱۹)بعد از آنکه یسوع این بگفت، سه مرتبه فرمود: «اینچنین باد ای پروردگار بزرگ مهربان[۴]!» (۲۰)پس همه‌ی شاگردان گریه‌کنان گفتند: اینچنین باد، اینچنین باد! مگر یهودا؛ زیرا او ایمان به‌چیزی نیاورده بود.

فصل دویست‌وسیزدهم

شستن حضرت مسیح(ع) پاهای شاگردانش را و اشاره کردن به اینکه یهودا او را تسلیم می‌کند

(۱)وقتی‌که روز خوردن بره رسید، نیقودیموس پنهانی بره‌ای را به‌بُستان برای یسوع و شاگردانش فرستاد. (۲)همچنین هر چه را هیرودس و والی و رئیس کاهنان امر به‌آن کرده بودند خبر داد. (۳)پس از آنجا یسوع افروخته رخسار شد به‌روح و فرمود: «فرخنده باد نام پاک تو ای پروردگار! زیرا تو مرا از شماره‌ی خدمتکاران خود، که ایشان را جهان خوار نمود و کشت جدا ننموده‌ای. (۴)ای خدای من! تو را شکر می‌کنم؛ زیرا من کار تو را تمام نمودم.» (۵)پس روی به یهودا[۵] کرد و فرمود: «ای دوست! چرا تأخیر می‌کنی؟ (۶)همانا که وقت من نزدیک شد؛ پس برو و بکن آنچه را که می‌باید بکنی.» (۷)شاگردان گمان کردند که یسوع یهودا را می‌فرستد تا برای روز فصح چیزی بخرد. (۸)لیکن یسوع فهمیده بود که یهودا بسرعت در صدد تسلیم اوست. (۹)از این‌رو اینچنین فرمود؛ زیرا او دوست می‌داشت برگشتن از جهان را.

۱– اللّه سلطان و جواد و غنی و الرحمن.

۲– فصل ۱۱ همین انجیل.

۳– رسولک.

۴– اللّه سلطان عظیم و الرحمن.

۵– یو ۱۳: ۲۷–۲۹.

(۱۰)یهودا در جواب گفت: ای آقا! مرا مهلت ده تا بخورم آنگاه بروم. (۱۱)پس یسوع فرمود: «باید بخوریم؛ زیرا بسی میل دارم که[۱] این بره را بخورم قبل از اینکه از شما منصرف شوم.» (۱۲)آنگاه برخاست[۲] و دستمالی گرفت و کمر خود را بست. (۱۳)سپس آب در تشتی نمود و بنا کرد به شستن پاهای شاگردان خود. (۱۴)ابتدا نمود یسوع به یهودا و ختم نمود به پطرس. (۱۵)پطرس گفت: ای آقا! آیا تو پاهای مرا می‌شوئی؟! (۱۶)یسوع در جواب فرمود: «همانا که آنچه می‌کنم اکنون آن را نمی‌فهمی؛ لیکن بعد از این خواهی دانست.» (۱۷)پطرس به جواب گفت: هرگز پاهای[۳] مرا نشوئی. (۱۸)آن وقت یسوع برخاست و فرمود: «تو هم به همراهی من نخواهی آمد در روز جزا.» (۱۹)پطرس گفت: تنها پاهای مرا نشوی؛ بلکه دست‌ها و سرم را نیز بشوی. (۲۰)پس از شستن شاگردان و نشستن ایشان بر سر سفره که بخورند، یسوع فرمود: «همانا شما را شستم؛ لیکن همه‌ی شما پاک نیستید. (۲۱)زیرا آب دریا پاک نمی‌سازد کسی را که مرا تصدیق نمی‌کند.» (۲۲)یسوع این بگفت؛ زیرا می‌شناخت کسی را که او را تسلیم خواهد نمود. (۲۳)پس شاگردان از این سخن‌ها محزون شدند. (۲۴)باز یسوع فرمود: «براستی، می‌گویم[۴]، همانا یکی از شما مرا تسلیم خواهد نمود؛ پس مانند بره‌ای فروخته خواهم شد. (۲۵)لیکن وای بر او؛ زیرا زود باشد که تمام شود هرآنچه پدر ما داوود[۵] درباره‌ی او فرموده که: همانا او خود در گودالی که برای دیگران مهیّا نموده خواهد افتاد.» (۲۶)پس از اینجا شاگردان برخی به برخی دیگر نگریسته، با اندوه گفتند: کیست آنکه خائن خواهد شد؟ (۲۷)پس آنگاه

۱- لو ۲۲: ۱۵.
۲- یو ۱۳: ۴-۱۱.
۳- یو ۱۳: ۸.
۴- یو ۱۳: ۲۱-۳۰.
۵- مز ۷: ۱۵.

یهودا گفت: ای معلم! آیا من آن هستم؟ (۲۸)یسوع در جواب فرمود: «همانا که به‌من گفتی که کیست آنکه مرا تسلیم خواهد کرد.» (۲۹)اما یازده رسول نفهمیدند آن را. (۳۰)پس همین‌که بره خورده شد، شیطان بر پشت یهودا سوار شد؛ پس از خانه بیرون شد و یسوع پیوسته می‌فرمود: «تعجیل کن به انجام آنچه تو به‌جا آورنده‌ی آن هستی.»

فصل دویست‌وچهاردهم

رفتن یهودا نزد رئیس کاهنان بجهت تسلیم نمودن حضرت مسیح(ع)

(۱)یسوع از خانه بیرون شد[1] و بسوی بستان میل کرد تا نماز کند. صد بار بر زانوها روی خود را به‌خاک مالید؛ مثل عادت دیرینه‌اش در نماز. (۲)چونکه یهودا جائی را[2] که یسوع با شاگردانش در آنجا بود می‌دانست، نزد رئیس کاهنان رفت. (۳)گفت: هرگاه بدهی به‌من آنچه را وعده کرده‌ای، امشب به‌دست تو یسوع را که در طلب او هستید تسلیم می‌کنم. (۴)زیرا او با یازده رفیق خود تنهاست. (۵)رئیس کاهنان گفت: چقدر می‌خواهی؟ (۶)یهودا گفت: سی پاره از طلا. (۷)پس آنگاه رئیس کاهنان فوراً نقدینه‌ها را برای او شمرد. (۸)آنگاه یک نفر فریسی نزد والی و هیرودس فرستاد تا سپاهیان را حاضر سازد. (۹)پس آنها به او لشکری دادند؛ زیرا ایشان از مردم ترسیده بودند. (۱۰)پس از آنجا اسلحه‌ی خود را گرفته، از اورشلیم با مشعل‌ها و چراغ‌هائی که بر روی چوب‌ها بود بیرون شدند.

فصل دویست‌وپانزدهم

رفع حضرت مسیح(ع) به آسمان سوم

(۱)همین‌که لشکریان با یهودا نزدیک شدند به آن محلی که

۱– ماء (مائة) سجده. ۲–یو ۱۸: ۲.

یسوع در آنجا بود، یسوع شنید نزدیک شدن جماعت بسیاری را. (۲)پس از این‌رو با احتیاط در خانه داخل شد. (۳)آن یازده تن در خواب بودند. (۴)پس همین‌که خدای[1] بر بنده‌ی خود خطر دید، جبرئیل و میخائیل و رفائیل و اوریل[2]، سفیران خویش را امر فرمود که یسوع را از جهان برگیرند. (۵)پس آن فرشتگان پاک آمدند و یسوع را از روزنه‌ای که مُشرف بر جنوب بود برگرفتند. (۶)پس او را برداشتند و در آسمان سوم در صحبت فرشتگانی که تا ابد خدای را تسبیح می‌کنند گذاشتند.

فصل دویست و شانزدهم

تغییر یافتن یهودا در صورت و آواز به صورت حضرت مسیح (ع)

(۱)یهودا بسرعت و هراسان داخل غرفه‌ای شد که از آن یسوع بالا برده شده بود. (۲)شاگردان همگی در خواب بودند. (۳)پس خدای عجیب، کار عجیبی کرد. (۴)آنگاه یهودا در گفتار و رخسار تغییر پیدا کرد و شبیه به یسوع شد، حتی اینکه ما اعتقاد نمودیم که او یسوع است. (۵)اما او پس از آنکه ما را بیدار نمود، مشغول تفتیش شد تا ببیند معلم کجاست. (۶)از این‌رو تعجب نمودیم و در جواب گفتیم: توئی ای آقا! همان معلم ما.(۷)هم اکنون ما را فراموش فرموده‌ای؟! (۸)او با تبسم گفت: مگر شما اینقدر کودن هستید که یهودای اسخریوطی را نمی‌شناسید؟(۹)در این گفت‌وگو بود که لشکریان داخل شدند و دست‌های خود را بر یهودا انداختند؛ زیرا از هر جهت شبیه به یسوع بود.(۱۰)اما، ما پس از آنکه سخن یهودا را شنیدیم و جماعت لشکریان را دیدیم، مانند دیوانگان گریختیم.(۱۱)یوحنا که به لحافی از کتان پیچیده بود بیدار شد و گریخت.(۱۲)همین‌که یک تن سپاهی او را با لحاف کتان

۱- اللّه بصیر.

۲- در نسخه اسپانیائی عزریل است.

برگرفت، لحاف کتان را گذاشت و برهنه گریخت.[۱] (۱۳)زیرا خدای دعای[۲] یسوع را شنید و یازده تن را از شر آنان نجات[۳] داد.

فصل دویست‌وهفدهم

گرفتن لشکریان یهودا را به خیال اینکه او مسیح است و اهانت نمودن به او و به دارآویختن او با دو نفر دزد

(۱)پس لشکریان، یهودا را گرفته او را سخریه‌کنان در بند نمودند[۴]. (۲)چه، او انکار می‌نمود که او یسوع است و حال آنکه او راست می‌گفت. (۳)پس لشکریان در حالتی‌که او را ریشخند می‌کردند گفتند: ای آقا! مترس؛ زیرا ما آمده‌ایم تا تو را بر اسرائیل پادشاه کنیم. (۴)همانا تو را از این‌رو دربند نموده‌ایم که می‌دانیم مملکت ما را ترک خواهی گفت. (۵)یهودا در جواب گفت: شاید شما دیوانه شده‌اید! (۶)شما با سلاح و چراغ‌ها آمده‌اید که یسوع ناصری را بگیرید که گویا دزد است؛ پس آیا مرا در بند می‌کنید؟ من بودم که شما را دلالت کردم تا مرا پاداش دهید نه اینکه پادشاه بگردانید.(۷)آن وقت صبر لشکریان تمام شد و بنای اهانت به یهودا را گذاشتند و با کتک زدن‌ها و لگد زدن‌ها به سینه و خشم بسیار او را به اورشلیم کشیدند. (۸)یوحنا و پطرس دورا دور به دنبال لشکریان رفتند و بطور تأکید به نگارنده گفتند که ایشان مشاهده کرده‌اند وقایعی را که یهودا، رئیس کاهنان و انجمن فریسیان که اجتماع کرده بودند تا یسوع را بکشند، به‌جا آورده‌اند. (۹)پس از اینجا یهودا بسیار سخنان دیوانه‌وار بر زبان راند. (۱۰)تا بدانجا که هرکسی خنده‌ی غریبی می‌کرد، در حالتی‌که معتقد بود او در حقیقت یسوع است و اینکه او ظاهراً خود را از ترس مرگ به‌دیوانگی زده است. (۱۱)از این‌رو نویسندگان چشم‌های او را به‌دستمالی بستند. (۱۲)پس استهزاکنان به او گفتند:

۱- مر ۱۴: ۵۱.
۲- فصل ۲۱۲: ۱۲ همین انجیل.
۳- یو ۱۸: ۹.
۴- یو ۱۸: ۱۲ و ۱۹: ۴۱.

ای یسوع، پیغمبر ناصری‌ها[۱]! -زیرا ایشان مؤمنین بـه یسـوع را اینچنین می‌خواندند- به ما بگو چه کسی تو را زد؟[۲] (۱۳)آنگاه او را سیلی زدند و به روی او تف کردند. (۱۴)چون روز شد، انجـمن بزرگی از کاتبان و بزرگان قوم فراهم آمد. (۱۵)رئیس کاهنان با فریسیان گواهان دروغی بر یهودا طـلب نمـودند، در حـالتی‌که معتقد بـودند او یسـوع است؛ پس بـه مـطلب[۳] خـود نـرسیدند. (۱۶)برای چه فقط بگویم که رؤسای کاهنان اعتقاد کردند که یهودا یسوع است؛ (۱۷)بلکه تمام شاگـردان بـا نگـارنده آن را اعـتقاد کردند! (۱۸)ازآن بیشتر، مادر یسوع آن عذرای بینوا با اقـارب و دوستانش بر این اعتقاد بودند. (۱۹)حتی اینکه حزن هـر یک از حد تصور بالاتر رفته بود. (۲۰)به‌هستی خدای سوگند که نگارنده همه‌ی آنچه راکه یسوع فرموده بود[۴] فراموش نموده بود، اینکه او از جهان برداشته می‌شود و اینکه شخص دیگـری بـه‌نام او مـعذب خواهد شد و اینکه او تا نزدیکی انتهای جهان نخواهد مرد. (۲۱)از این‌رو نگارنده با مادر یسوع و با یوحنا بسوی دار رفت. (۲۲)پس رئیس کاهنان فرمان داد کـه یسـوع را پـیش روی او بـند شـده، بیاورند. (۲۳)از او و از شاگردان او و از تعلیم او پرسید. (۲۴)پس یهودا در آن موضوع هیچ جواب نگفت؛ گویا که دیوانه شده بود. (۲۵)آن وقت رئیس کاهنان او را بـه خـدای زنـده‌ی[۵] اسرائـیل سوگند داد[۶] که به او راست بگوید. (۲۶)یهـودا در جـواب گـفت: همانا به شما گفتم که منم یهـودای اسـخریوطی، کـه وعـده داد تـا به‌دست شما یسوع ناصری را تسلیم نماید. (۲۷)اما شما نمی‌دانم که به چه حیله‌ای دیوانه شده‌اید. (۲۸)زیرا شما به هر وسیله می‌خواهید

۱- اع ۲۴: ۵.
۲- مت ۲۶: ۶۷ و ۶۸ و لو ۲۲:۶۴.
۳- مت ۲۶: ۵۹ و ۶۰.
۴- فصل ۱۱۲: ۱۳ الخ همین انجیل.
۵- بالله حی.
۶- مت ۲۶: ۶۳.

که همین من یسوع باشم. (۲۹)رئیس کاهنان در جواب گفت: ای گمراهِ گمراه کننده! همانا گمراه کردی همه‌ی اسرائیل را بـه‌تعلیم و آیات دروغ خود، از جلیل گرفته تا اورشلیم در اینجا[۱]. (۳۰)پس آیا مگر به‌خیالت می‌رسد اکنون که از عقابی که مستحق هستی و چیزی که سزاواری بـه آن نجـات بـیابی بـواسـطه‌ی دیـوانگـی. (۳۱)به‌هستی خدای[۲] سوگند که تو نجات نخواهی یافت. (۳۲)پس از آنکه این بگفت، خدمتکاران خود را امر کرد که او را سخت به سیلی و لگد نرم کنند تا عقل به سرش برگردد. (۳۳)اینقدر استهزا بر او از طرف خدمتکاران رئیس کاهنان رسید که از باور کـردن می‌گذرد. (۳۴)زیرا ایشان اخـتراع نمـودند اسـلوب‌های تـازه‌ی استهزا را بشدت تا مجـلس را بـه خـنده درآورنـد. (۳۵)پس او را جامه‌ی شعبده‌کار پوشانیدند و او را سخت به ضرب دست‌هـا و پاهای خود نرم کردند؛ تا بدانجا که خود کنعانیان اگر آن منظره را می‌دیدند بر او ترحم می‌نمودند. (۳۶)لیکن دل‌های بزرگان کاهنان و فریسیان و بزرگان قوم بر یسوع بحدی سخت شده بود که بسی خوشحال بودند که او را ببینند که با او این معامله شده، در حالتی‌که معتقد بودند فی‌الحقیقه یهودا همان یسوع است. (۳۷)پس از آن او را بند کرده شده بسوی والی کشاندند که یسوع را در بـاطن دوست می‌داشت. (۳۸)چون خود گمان می‌کرد که یهودا همان یسوع است، او را به غرفه‌ی خود داخل نمود و با او تکلم کرد. پرسید که به چه سبب او را بزرگان کاهنان و قوم تسلیم دست او کردند. (۳۹)یهودا در جواب گفت: اگر به تو راست بگـویم هـر آیـنه مـرا[۳] تـصدیق نمی‌کنی؛ زیرا بیقین تو هم فـریب خـورده‌ای؛ چـنانکه کـاهنان و فریسیان فریب خورده‌اند. (۴۰)والی بگمان اینکه او می‌خواهد از

۱– لو ۲۳: ۵.
۲– باللّٰه حی.
۳– یو ۸: ۴۶.

شریعت سخن بگوید، گفت: مگر نمی‌دانی که من یهودی[1] نـیستم؟ (۴۱)لیکن کاهنان و بزرگان قوم تو را به دست من تسلیم کرده‌اند. (۴۲)پس به من راست بگو تا به‌جای آورم آنچه را که عدل است. (۴۳)زیرا من تسلط دارم که تورا رها کنم، یا به قتلت فرمان دهم[2]. (۴۴)یهودا در جواب گفت: مرا تصدیق کن ای آقا! همانا هرگاه امر به قتل من نمائی مرتکب ظلم بزرگی خواهی شد؛ زیرا تو بی‌گناهی را خواهی کشت. (۴۵)چونکه من همان یهودای اسخریوطی هستم نه یسوع که او جادوگر است؛ چه او مرا به جادوی خود ایـنچنین برگردانیده. (۴۶)پس چون والی این بشنید، بسیار تعجب[3]کرد تا جائی که می‌خواست او را رها کند. (۴۷)از این‌رو والی بیرون آمد و با تبسم گفت: لااقل از یک جهت این آدم مستحق مرگ نیست؛ بلکه شفقت را شـایسته است. (۴۸)سـپس والی گـفت: ایـن آدم می‌گوید که او یسوع نـیست؛ بـلکه یهـوداست کـه لشکـریان را کشانیده تا یسوع را گرفتار کنند. (۴۹)می‌گوید که یسوع جلیلی او را به‌جادوی خود به اینصورت برگردانیده است. (۵۰)پس هرگاه این راست باشد کشتن او ظلم بزرگی خواهد بود؛ زیرا او بی‌گـناه است. (۵۱)لیکن هرگاه او یسوع باشد و انکار کند کـه او یســوع است، پس پر واضح است که عقل خود را گم کرده و قتل دیوانـه ظلم است. (۵۲)آنگاه بزرگانِ کاهنان و بزرگان قوم با نویسندگان و فریسیان سخت فریاد زدند و گفتند: همـانا او یسـوع نـاصری است؛ چه ما او را می‌شناسیم. (۵۳)زیرا اگـر او گـنهکار نـبودی، هرآینه او را به‌دست تو تسلیم نمـی‌کردیم. (۵۴)او دیوانـه نـیست؛ بلکه بشایستگی خبیث است؛ زیرا به ایـن حـیله مـی‌خواهـد از چنگ‌های ما نجات یابد. (۵۵)همین‌که نجات بیابد، فتنه‌ای را کـه

۱- یو ۱۸: ۳۵.

۲- یو ۱۹: ۱۰.

۳- مت ۲۷: ۱۴.

سپس برمی‌انگیزد، بسی بدتر از نخستین خواهـد بـود. (۵۶)امـا پیلاطس[1] محض اینکه از این دعوی خود را خلاص کـند، گـفت: همانا او جلیلی است و هیرودس[2] پادشاه جـلیل است. (۵۷)پس حق من نیست حکم نمودن در این دعوی. (۵۸)او را نزد هیرودس ببرید. (۵۹)پس یهودا را بسوی هیرودس کشاندند کـه مـدت‌ها آرزو مـی‌کردکه یسـوع بـه‌خانه‌ی او بـرود. (۶۰)یسـوع هـرگز نمی‌خواست که به‌خانه‌ی او داخل شود. (۶۱)زیـرا هـیرودس از بیگانگان بـود و خـدایـان بـاطل و دروغ را مـی‌پرستید و طـبق طریقت‌های امت‌های ناپاک زندگانی می‌کرد. (۶۲)پس وقـتی‌که یهودا آنجا کشیده شد، هیرودس او را از چیزهای بسیار سؤال نمود و یهودا درست از آنها جواب نگفت، در حـالتی‌که مـنکر بـود او یسوع است. (۶۳)آنگاه هیرودس او را با همـه‌ی اهـل مجـلسش مسخره کردند و فرمان داد تـا او را جـامه‌ی سـفیدی بـپوشانند، چـنانکه بـه احمـقان مـی‌پوشانند. (۶۴)پس او را نـزد پـیلاطس فرستاده، گفت: به او در اعطای عدل به‌جماعت اسرائـیل تـقصیر مکن. (۶۵)هیرودس این را برای آن نوشت که رؤسای کـاهنان و کاتبان و فـریسیان مـبلغ بسـیاری از نـقدینه بـه او داده بـودند. (۶۶)پس همین‌که والی از یکی از خدمتکاران هیرودس فهمید که مطلب چنین است، آشکار کرد که او می‌خواهد یهودا را رها کـند به‌طمع اینکه چیزی از نقدینه به او هم برسد. (۶۷)پس به غلامان خود که کاتبان به ایشان نقدینه داده بودند تا او را بکشند، فرمان داد که او را تازیانه بزنند؛ لیکن خداونـدی کـه[3] تـقدیرِ عـواقب فرموده بود، یهودا را برای دار باقی‌گذارد تا آن مرگ هولناکی را که دیگری را سوی آن تسلیم کرده بود بچشد. (۶۸)پس مرگ یهودا را

۱- و آن نام والی است. (مترجم)

۲- لو ۲۳: ۷-۱۲.

۳- اللّٰه ذوانتقام.

زیر تازیانه نپسندید، با اینکه لشکریان او را بسختی چنان تازیانه زدند که از همه‌ی تن او خون روان شد. (۶۹)از این‌رو به او جامه‌ی قدیم ارغوانی از روی استهزا پوشانیدند و گفتند که پادشاه تازه‌ی ما را شایسته است که حُلّه پوشانیده و تاج گذارده شود. (۷۰)پس خارهائی جمع کردند و تاجی شبیه[1] به تاج طلا و جواهری که پادشاهان بر سر خود می‌گذارند ساختند. (۷۱)آنگاه تاج خار بر سر یهودا گذاشتند. (۷۲)یک نی مانند عصای شاهان در دست او نهاده، او را در جائی بلند نشانیدند. (۷۳)از پیش روی او لشکریان گذشتند در حالتی‌که سرهای خود را خم کرده بودند از روی استهزا و او را سلام می‌رساندند که گویا او پادشاه یهود می‌باشد. (۷۴)دست‌های خود را دراز می‌نمودند که تا آن بخشش‌ها را که پادشاهان تازه عادت داشتند به دادن آنها، بگیرند. (۷۵)پس همین‌که به چیزی نرسیدند، یهودا را زده، گفتند: چگونه ای پادشاه! صاحب تاج می‌باشی در صورتی که به لشکریان و خدمتکاران بخششی نمی‌کنی؟! (۷۶)پس چون رؤسای کاهنان با کاتبان و فریسیان دیدند که او از تازیانه نمرد و هم می‌ترسیدند که پیلاطس او را رها کند؛ به والی بخششی از نقدینه دادند؛ پس او آن را گرفته، یهودا را به کاتبان و فریسیان تسلیم نمودند که گویا او مجرمی است که مستحق مرگ است[2]. (۷۷)آنها حکم نمودند بر دار کشیدنش، در کنار دو نفر دزد. (۷۸)پس او را به کوه جمجمه،[3] آنجا که مرسوم بود آویختن گناهکاران، کشانیدند و آنجا او را برهنه به دار کشیدند برای مبالغت در تحقیر وی. (۷۹)یهودا کاری نکرد، جز فریاد برآوردن که: ای وای برای چه مرا ترک[4] نمودید؛ زیرا گنهکار نجات

۱- مت ۲۷: ۲۹.
۲- مت ۲۶: ۶۶.
۳- مت ۲۷: ۳۳ و آن موضع را جُلجُتا می‌گفتند، لو ۲۳: ۳۳، یو ۱۹: ۱۷. (مترجم)
۴- مت ۲۷: ۴۶ و مر ۱۵: ۳۴.

یافت؛ اما من پس از روی ظلم می‌میرم. (۸۰)براستی می‌گویم که آواز یهودا و روی او و شخص او به اندازه‌ای شباهت به یسوع رسانده بود، که شاگردان و ایمان آورندگان به او همگی اعتقاد نمودند که او همان یسوع است[1]. (۸۱)از این‌رو بعضی از ایشان از تعلیم یسوع بیرون شدند به‌اعتقاد اینکه یسوع پیغمبر دروغ بود و اینکه معجزاتی را که می‌آورد، همانا به جادوگری بود. (۸۲)زیرا یسوع فرموده بود که او نخواهد مرد تا نزدیک انقضای عالم. (۸۳)چون او در آن وقت از جهان گرفته خواهد شد. (۸۴)پس آن کسانی‌که در تعلیم یسوع ثابت ماندند بشدت ایشان را اندوه فرا گرفت؛ زیرا دیدند که شبیه هرچه تمامتر به یسوع می‌میرد؛ حتی ایشان به یاد نیاوردند آنچه را که یسوع فرموده بود. (۸۵)اینچنین با مادر یسوع به کوه جمجمه روان شدند. (۸۶)پس فقط برحضور بر مرگ یهودا اکتفا ننمودند؛ بلکه بواسطه‌ی نیقودیموس و یوسف اباریماثیائی[2] از والی جسد یهودا را به‌دست آوردند تا دفنش کنند. (۸۷)پس آنجا او را از دار به زیر آوردند به گریه‌ای که آن را کسی باور نمی‌کند. (۸۸)آنگاه او را در قبر تازه‌ی یوسف، بعد از آنکه او را به صد رطل از عطریات معطر کردند، دفن نمودند.

فصل دویست و هیجدهم

دزدیدن بعضی از شاگردان جسد یهودا را و اشاعه دادن اینکه مسیح(ع) برخاسته است

(۱)هریک به خانه‌ی خود بازگشت. (۲)نگارنده و یوحنا و یعقوب برادرش با مادر یسوع بسوی ناصره رفتند. (۳)اما شاگردانی که[3] از خدای نترسیدند، پس شبانه رفتند و جسد یهودا را دزدیده و پنهان نموده، اشاعه دادند که یسوع برخاست.

۱- نسخه‌ی اسپانیائی پطرس را از ایشان استثنا نموده.

۲- مت ۲۷: ۵۷ و یو ۱۹: ۳۸.

۳- مت ۲۷: ۶۲-۶۶ و ۲۸: ۱۱-۱۵ را با هم مقابله کن. (مترجم)

(۴)اضطرابی بسبب این، اتفاق افتاد. (۵)سپس رئیس کاهنان فرمان داد تا کسی از یسوع ناصری سخن نراند؛ اگر نه زیر شکنجه لعنت خواهد شد. (۶)پس بیداد بزرگی حاصل شد و بسیاری سنگسار شدند و بسیاری چوب خوردند و بسیاری نفی بلد شدند؛ زیرا ایشان در این امر ملازمت خاموشی ننمودند. (۷)خبر به ناصره رسید که چگونه یسوع، که یکی از اهل شهرشان بود، بعد از آنکه روی دار مرده بود برخاسته است. (۸)پس نگارنده از مادر یسوع التماس کرد که راضی شود و دست از گریه بردارد؛ زیرا پسرش برخاسته؛ پس همین‌که مریم عذرا این بشنید، گریه‌کنان فرمود: باید به اورشلیم برویم تا از پسر خود سراغ گیرم. (۹)زیرا من هرگاه ببینمش با چشم روشن می‌میرم.

فصل دویست و نوزدهم[1]

نزول حضرت مسیح(ع) از آسمان به خانه‌ی مادرش حضرت مریم(ع) و ماندن آن حضرت سه روز در آنجا

(۱)پس عذرا با نگارنده و یعقوب و یوحنا در آن روزی که فرمان رئیس کاهنان صادر شده بود، به اورشلیم بازگشتیم. (۲)عذرا که از خدای می‌ترسید، به کسانی که همراه او بودند وصیت فرمود که پسر او را فراموش کنند، با اینکه می‌دانست فرمان رئیس کاهنان ظلم است. (۳)چه اندازه هریک متألم شدیم! (۴)خدائی که[2] مطلع به دل‌های مردم است می‌داند که ما هلاک شدیم از تأسف بر مرگ یهودا که ما او را یسوع، معلم خود پنداشتیم، و میان تمنای اینکه او را دوباره ببینیم هلاک شدیم. (۵)فرشتگانی که حراست کنندگان مریم بودند، به‌آسمان سوم صعود نمودند؛ آنجائی که یسوع در صحبت فرشتگان بود و به او هر چیزی را حکایت نمودند. (۶)از این‌رو یسوع از خدای خود درخواست نمود که او را توانائی

۱- سورة الانذل عیسی علی ولد مریم.
۲- اللّٰه علیم.

بدهد تا مادر و شاگردانش را دیدار نماید. (۷)پس خدای رحمان[1] چهار فرشته‌ی مقرب خود را، که ایشان جبرئیل و میخائیل و رافائیل و اوریل باشند، امر فرمود که یسوع را به خانه‌ی مادرش حمل نمایند. (۸)پس او را در آنجا سه روز متوالی حراست نمایند. (۹)نگذارند که او را کسی دیدار کند، جز کسانی‌که به‌تعلیم او ایمان آورده‌اند. (۱۰)پس یسوع در حالتی‌که فراگرفته شده بود بر فروغ، به غرفه‌ای که در آن مریم عذرا با دو خواهرش و مرتا و مریم مجدلیه و لعازر و نگارنده و یوحنا و یعقوب و پطرس اقامت داشتند فرود آمد. (۱۱)پس همه به‌روی درافتادند از شدت جزع، که گویا مردگانند. (۱۲)پس یسوع مادر خود و دیگران را از زمین بلند نموده، فرمود: «مترسید؛ زیرا من همان یسوع هستم. (۱۳)گریه مکنید؛ چه من زنده‌ام، نه مرده.» (۱۴)پس هر کدام از ایشان زمان درازی دیوانه ماندند، بواسطه‌ی حاضر شدن یسوع. (۱۵)چه، ایشان اعتقاد تمام داشتند که یسوع مرده است. (۱۶)پس آن وقت عذرا گریه‌کنان گفت: به‌من بگو، ای پسرک من! علت چه بود که خدای مرگ تو را پسندید در حالتی‌که به اقربا و دوستان تو ننگ ملحق ساخت و به تعلیم تو ننگ ملحق نمود و حال آنکه به تو قوّت عطا فرمود[2] بر زنده کردن مردگان؟ (۱۷)زیرا هر کس که تو را دوست می‌دارد، مانند مرده شده.

فصل دویست‌وبیستم[3]

تجلی نمودن چهار فرشته بر حضرت مریم و شاگردان و حکایت نمودن ایشان که...

(۱)یسوع دست به‌گردن[4] مادر درآورد و در جواب فرمود: «ای مادر! باور کن از من؛ زیرا من به تو راست می‌گویم و همانا که

۱- اللّه الرحمن. ۲- اللّه معطی.
۳- سورة.
۴- قال عیسی لامه انا حی لااموت عطانی اللّه حیوة طولا الا قبیل آخر الدنیا (منه).

من هرگز نمرده‌ام. (۲)چه، مرا خدای نگهداری فرموده[1] تا نزدیکی انجام جهان.» (۳)چون این بفرمود، خواهش نمود از فرشتگان چهارگانه که آشکار شوند و گواهی بدهند که امر چگونه بوده است. (۴)پس فرشتگان در آنجا مانند چهار مِهر درخشان پدیدار شدند؛ آنگونه که هر کس از شدت جزع دوباره به روی درافتاد، که گویا مرده است. (۵)پس یسوع چهار چادر از کتان به‌آنان داد که خود را به‌آن بپوشند تا مادر و رفقایش متمکن شوند از دیدار ایشان و گوش بدهند به‌سخنانشان، هنگامی که تکلم می‌کنند. (۶)بعد از آنکه هر یک از ایشان را بلند نمود، آنان را تسلیت داده و فرمود: «اینان همان فرستادگان خدایند. (۷)جبرئیل که رازهای خدای را اعلان می‌کند. (۸)میخائیل که با دشمنان خدای جنگ می‌کند. (۹)رافائیل که روان مردگان را قبض می‌کند. (۱۰)اوریل که روز پسین بسوی دادخواهی[2] خدای ندا می‌کند.» (۱۱)آنگاه آن چهار فرشته برای عذرا حکایت کردند که چگونه خدای آنان را بسوی یسوع فرستاد و صورت یهودا را برگردانید تا آن عذابی را، که برای آن دیگری را فروخته بود، بچشد.(۱۲)آن وقت نگارنده گفت: ای معلم! آیا مرا جایز است اکنون از تو سؤال کنم چنانکه جایز بود در وقتی‌که تو با ما مقیم بودی؟ (۱۳)یسوع در جواب فرمود: «ای برنابا! هر چه می‌خواهی سؤال کن که تو را جواب خواهم گفت.» (۱۴)پس نگارنده گفت: ای معلم! خدائی که مهربان است[3]، پس برای چه ما را این اندازه عذاب فرمود به اینکه ما را معتقد ساخت تو مرده‌ای؟ (۱۵)هرآینه که مادرت گریست حتی مشرف بر موت شد. (۱۶)خدای پسندید که بیفتد بر تو ننگ کشته شدن میان دزدان در کوه جمجمه و حال آنکه تو قدوس خدائی.

۱– اللّه حفیظ. ۲– اللّه حکیم.
۳– اللّه الرحمن.

(۱۷)یسوع در جواب فرمود: «ای برنابا! مرا تصدیق کن که خدای بر هر گناهی عقاب[1] می‌فرماید عقاب بزرگی هر چند که کم باشد؛ زیرا خدای به غضب می‌آید از گناه. (۱۸)پس از این‌رو چونکه مادرم و شاگردان امنای من که با من بودند کمی مرا دوست داشتند به‌دوستی جهانی، خداوند نیکوکردار خواست که برای این دوستی آنان را عقاب کند[2] به اندوه حاضر، تا عقاب نکند بر آن به شراره‌های دوزخ. (۱۹)پس چون مرا مردم خدای و پسرخدای خواندند، با اینکه من در جهان بیزار بودم، خدای خواست که مردم مرا استهزا کنند در این جهان به مرگ یهودا، در حالتی که معتقد باشند به اینکه من همانم که بر دار مرده است تا شیاطین مرا استهزا نکنند در روز جزا. (۲۰)این باقی خواهد بود تا بیاید محمد پیغمبر خدای[3]، آنکه چون بیاید این فریب را کشف خواهد فرمود بر کسانی که به شریعت خدای ایمان دارند.» (۲۱)پس از اینکه این سخن بگفت، فرمود: «همانا تو ای پروردگار خدای ما![4] عادلی؛ زیرا تنها توراست اِکرام و بزرگواری بدون نهایت.»

فصل دویست‌وبیست‌ویکم

امر نمودن حضرت مسیح(ع) برنابا را که انجیل آن حضرت را بنویسد و...

(۱)یسوع به نگارنده روی کرده، فرمود: «ای برنابا! بر توست که انجیل مرا حتماً بنویسی و آنچه را که درباره‌ی من اتفاق افتاده در مدت بودن من در جهان. (۲)نیز بنویسی آنچه را که بر سر یهودا آمد تا مؤمن فریب نخورد و هر کسی تصدیق نماید حق را[5].» (۳)آنگاه نگارنده گفت: ای معلم! ان شاءاللّه[6] من خواهم

۱– اللّه معذب.

۲– اللّه ذوانتقام.

۳– محمد رسول‌اللّه.

۴– اللّه سلطان و عادل.

۵– فصل اول همین انجیل را ملاحظه کن.

۶– ان شاءَللّه.

نوشت. (۴)لیکن نمی‌دانم آنچه را که برای یهودا اتفاق افتاده؛ زیرا همه چیز را ندیده‌ام. (۵)یسوع در جواب فرمود: «یوحنا و پطرس که هر چیزی را به چشم دیده‌اند اینجا هستند، پس آن دو تو را به هر چه اتفاق افتاده خبر خواهند داد.» (۶)آنگاه یسوع به‌ما وصیت فرمود که شاگردان با اخلاص او را بخوانیم تا او را دیدار کنند. (۷)پس آن وقت یعقوب و یوحنا هفت شاگرد را با نیقودیموس و یوسف و دیگران و بسیاری از آن هفتاد و دو نفر را جمع نمودند و همگی با یسوع خوراک خوردند. (۸)در روز سوم، یسوع فرمود: «بروید با مادرم به کوه زیتون؛ (۹)زیرا من از آنجا دوباره به‌آسمان صعود می‌نمایم. (۱۰)در آنجا خواهید دید چه کسانی مرا برمی‌دارند.» (۱۱)پس همگی رفتند، جز بیست و پنج نفر از هفتاد و دو شاگرد که از ترس به‌دمشق فرار کرده بودند. (۱۲)در اثنائی که همگی برای نماز ایستاده بودند، یسوع وقت ظهر با جماعت بسیاری از فرشتگان که تسبیح خدای را می‌گفتند آمد. (۱۳)فروغ روی او همه را سخت ترسانید و به زمین به روی درافتادند. (۱۴)لیکن یسوع ایشان را بلند کرد و آنان را دلداری داده و فرمود: «مترسید؛ من معلم شما هستم.» (۱۵)بسیاری را از کسانی که اعتقاد کرده بودند او مرده و برخاسته، سرزنش نمود و فرمود: «مگر مرا و خدای را دروغگوی گمان می‌کنید؟ (۱۶)زیرا به‌من خدای بخشیده[1] که زنده باشم تا نزدیکی به پایان رسیدن جهان، چنانکه به‌شما گفته‌ام.[2] (۱۷)حق می‌گویم به‌شما که همانا من نمرده‌ام؛ بلکه یهودای خائن مرده است. (۱۸)حذر کنید از شیطان که نهایت سعی خود را خواهد کرد تا شما را بفریبد. (۱۹)لیکن گواهان من باشید در تمام اسرائیل و در تمام عالم برای همه‌ی چیزهائی که دیده‌اید و

۱– اللّه وهاب.

۲– قال عیسی فی آخر کلامه عطانی اللّه حیوة طویلة الی قبیل آخر الدنیا (منه).

شنیده‌اید.» (۲۰)پس از آنکه این بفرمود، دعا کرد خدای را برای خلاص مؤمنین و انابت گنهکاران. (۲۱)همین‌که نماز تمام شد، با مادر خود معانقه نمود و فرمود: «سلام باد تو را ای مادر من! (۲۲)بر خدائی که تو را آفریده[1] و مرا آفریده توکل کن.» (۲۳)پس از آنکه این بفرمود به شاگردان روی نموده و فرمود: «نعمت خدای و رحمت او با شما باد!» (۲۴)آنگاه فرشتگان چهارگانه او را پیش چشم‌های ایشان بسوی آسمان بردند.

فصل دویست‌وبیست‌ودوم

خاتمه‌ی انجیل برنابا

(۱)پس از آنکه یسوع رفت، شاگردان در اطراف مختلفه‌ی اسرائیل و جهان پراکنده شدند. (۲)اما حق مکروه شیطان بود، پس باطل جلوه داد؛ چنانکه همیشه بر همین حال بوده است. (۳)زیرا فرقه‌ای از اشرار و مدعیان به اینکه ایشان نیز شاگردانند، بشارت دادند به اینکه یسوع مرده و برنخاسته است و دیگران بشارت دادند به اینکه در حقیقت مرد و آنگاه برخاست و دیگران بشارت دادند و همیشه بشارت می‌دهند به اینکه یسوع همان پسر خداست و در شماره‌ی ایشان پولس هم فریب خورد[2]. (۴)اما من همانا بشارت می‌دهم، به‌آنچه نوشته‌ام، کسانی را که از خدای می‌ترسند تا در روز پسین از دادخواهی[3] خدای خلاص شوند.

---

۱ –الله خالق.

۲ – فصل اول همین انجیل راملاحظه کن.

۳ – الله حکیم.

لِلّه‌الحمد و له‌الشّکر که بنده‌ی شرمنده حیدرقلی‌بن نورمحمدخان کابلی را توفیق ترجمه‌ی این انجیل شریف داد. امید است که در روز پسین از شفاعت حضرت خاتم‌النّبیین –صلی اللّه و علیه‌وآله– محروم نشوم و در عِداد مجاهدین دین مبین آن حضرت به شمار آیم. این ترجمه‌ی انجیل در روز چهارشنبه چهارم شهر ربیع‌الاول سنه‌ی یک‌هزار و سیصد و چهل و یک هجری (۱۳۴۱) انجام یافت. امید است که بعون اللّه و حُسن توفیقه مقبول درگاه حضرت احدیت و ساحت حضرت رسالت پناهی –صلی اللّهُ علیه و آله و سلم– شده و اسباب هدایت طالبان راه حقیقت شود و این بنده‌ی مترجم در ثواب آنان شریک و سهیم باشم. والسّلام عَلیٰ مَن التّبع الهدیٰ.

***

للّه الحمد و له المنّه که طبع این انجیل مبارک در اول این سال فرخنده مآل روز پنجشنبه یازدهم فروردین سنه‌ی ۱۳۱۱ شمسی هجری مطابق با ۲۳ ذی‌قعدة الحرام سنه‌ی ۱۳۵۰ قمری هجری به انجام آمد و مخفی نماناد که به بعضی از جهات ترجمه‌ی فارسی این انجیل نسبت به ترجمه‌ی عربی آن امتیاز دارد؛ چه این بنده حتی‌المقدور سعی در تطابق این ترجمه با ترجمه‌ی انگلیسی نموده‌ام و در بعضی از مواضع که در ترجمه‌ی عربی بعضی از جملات سهواً افتاده بود تکمیل و در بعضی از جاها که در آنجا سهواً در ترجمه اشتباهی شده بود تصحیح نموده‌ام و در بعضی جاها در حاشیه بر آن تنبیه شده، مگر آنچه از نظر قاصر محو شده باشد؛ فسبحان من لا یسهو وینسی.

فان‌تجد عیباً فسدّ الخللا   جلّ فمن لاعیب فیه و علا

حیدرقلی کابلی

نمایه عمومی

THE GOSPEL OF BARNABAS

translation by H.Sardare Kaboly

Edition by J.Gholaminahad



printed in Iran


ISBN:978-964-90047-9-2

THE GOSPEL OF BARNABAS

«انجیل برنابا» به استناد مدارک تاریخی تا قرن پنجم میلادی در دسترس بوده و پس از آن به فرمان پاپ گلاسیوس اول جمع آوری شد و خواندن و حتی نگهداری آن ممنوع اعلام شد. تا قرون اخیر تنها نامی از این انجیل در آثار باقی مانده بود؛ تا اینکه نسخه خطی آن بنابر آنچه کاشف یا کاتب (؟) آن گفته از کتابخانه پاپ سیکستوس پنجم سرقت شد و خبر کشف آن جهان مسیحیت را به واکنش های متفاوتی واداشت. هم اکنون یگانه نسخه خطی این انجیل که به خط و زبان ایتالیایی است در کتابخانه سلطنتی وین در اتریش نگهداری می شود. انجیل برنابا برخلاف اناجیل و رسائل عهدجدید تثلیث را نفی می کند و بر انجام سنت های یهود، بویژه سنت ختان تأکید دارد. همچنین در این انجیل صریحا از پیامبراسلام نام برده شده است. در چاپ حاضر پیش از متن انجیل چهار مقدمه آمده: مقدمه نخست به قلم ویراستار است که با اتکا به منابع مسیحی به تشریح مشخصه های «مسیحیت حقیقی» و «مسیحیت تاریخی» و کالبدشکافی اناجیل پرداخته است. سه مقدمه دیگر از آیت الله سیدمحمود طالقانی، محقق مسیحی دکتر خلیل سعادت و سیدمحمد رشیدرضا ست که هر یک از زاویه ای به کنکاش پیرامون این انجیل پرداخته اند.



نشر نیایش

nashreniayesh.ir

۰۲۱ - ۲۲۰۶۰۰۲۳